عمرية

اختيارات بديعي في الطب



قد وقف هذه النسخة الجليلة سلطاننا الأعظم والخاقان المعظم مالك البرين
والبحرين خادم الحرمين الشريفين السلطان ابن السلطان السلطان الغازي محمود خان
وقفاً صحيحاً شرعياً لمن طالع وتحمل الفائدة وتعلم وأنا
الفقير أحمد شيخ زاده
المفتش بأوقاف الحرمين الشريفين
عفي عنهما





امداد حمد بی عدد و اعداد سپاس بی قیاس مبدعی را که آثار ابداع او بر هر ورقی از اوراق
و شجری از اشجار سمت وضوح یافته است و بر هر ثمری از اثمار و زهری از ازهار انوار ایجاد
او نافذ است برگ درختان سبز نزد خداوند هوش هر ورقی دفتریست معرفت کردگار
بی امر کن فکان او هیچ نبات از دریچهٔ وجود دلکش سر بر نکشد و نمای نشاید و بی حکم فرمان
روای او سلطان صرصر دی برگ گلی از هیچ نهالی نمی رباید تا سحاب قدرتش آبیاری بستان
روزگار نکرد نقاش تصویر نگارخانهٔ آفرینش بر صفحات اوراق ظاهر گشته و با خورشید حکمتش گلگونهٔ
الوان بر چهرهٔ نباتات و حیوانات نکشید نوع و شکل الوان بر مسند ظهور جلوه ننمود
ففی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد و درود فراوان و صلوات بی پایان حضرت خواجه
را که غرض از تکوین موجودات ذات پاک او بود صلی الله علیه و سلم و بارک و موجب خلق آفرینش
طفیل دین او علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها یا ایها الراجون منه شفاعة
صلوا علیه و سلموا تسلیما اما بعد بر ارباب فطنت و اصحاب حکمت مخفی و مستور نماند
که هیچ از انواع مخلوقات و اصناف موجودات از حکمت ربانی خالی نباشد و هر چیزی را که منفعتی
وجودی هست مضرتی مزاجی هست و هرچند منافع ادویه تمامها بغیر از خالق بر هیچکس ظاهر
نگشته و خود در گنجینهٔ اختراع و ابداع خالق که راه تواند یافت اما بعضی را که ماهیت مزاج و خاصیت
و منفعت و مضرت آن روی از نتق خفا و حجاب ستر نموده بالهام تعالی او و باعلام تقدس بوده
و نیز هر کس از علمای معرفت ادویه بحسب تجربهٔ خود خلافی کرده و غث و سمین از یکدیگر جدا نهاده
اند و چون بنده کمترین علی بن الحسین الانصاری المشتهر بحاجی زین عطار اصلح الله حاله درین قسم
بحسب المقدور و الامکان شروعی نموده میخواست تا قول اصح و تجربهٔ ارجح باز نماید تا جماعتی که نایرهٔ اشتیاق

این علم داشته باشند بزلال معرفت این کتاب تسکین آتش نزاع و التباع کنند و نیز حدتی مدیدست
تا مجموع همت مصروف و عنان نهمت معطوف آن بوده که بوسیلهٔ خویشتن را از رتبهٔ ندا خبری بسر
حد شهرستان مشتری طالعی رساند و دیدهٔ بخت گران خواب خود را از نومة الغافلین بیدار گرداند
و این معنی نیز آنگه بتشبث بذیل اشفاق و مرحمت و توسل باستان الطاف و مواهب صاحب
قرانی کند که خاک درگاه او کیمیای مس هنر و هوای بارگاه او میوه بخش صاحب هنر تواند
بود نمی تواند بود و چندانچه عقل تیزبین و وهم دور اندیش در عرصهٔ امکان و فضای دوران گرد
بغیر از استان رفعت و حضرت جنت حضرت بلقیس زمین و زمان ملکهٔ تخت نشین سلطان نشان
سلطان خواتین جهان ° آنکه در مهد جلالتش وهم را نابوده دست
و آنکه بر سر عفافش باد را نابوده راه ° با وجود دور باش عفت او آفتاب
کی تواند کردن اندر سایهٔ چترش نگاه ° زهرهٔ زهرا دولت اختر برج شرف شمسهٔ
گردون عفت سایهٔ لطف آله ° عصمة الدنیا و الدین بدیع الجمال خلد الله ایام
سلطنتها بدست نیاورد و قانون کلی سعادت خویش و ذخیرهٔ اغراض دولت خود بجز از
کیمیا خاصیت آن صاحب قران که خاک درگاه او شفای انواع حوادث و منبع آشنای کامرانی
و دوافع علامات فی طالعی و منهاج طرق اقبال و جامع متفرقات جلالت نتواست ساخت امید
وارست که بعین عنایتش ملحوظ گشته بر ارباب بصیرت و اصحاب حکمت مبارک و میمون باشد
والله الموفق بدانکه این کتاب مشتمل بر دو مقالتست اول در ادویهٔ مفرده دوم در مرکبات
مشتمل و این کتاب را اختیارات بدیعی نام نهاده شد **فصل** بباید دانست که ادویه
یا نباتی یا حیوانی یا معدنی بود اما نباتی از وی مستعمل بزر بود یا اوراق یا قضبان یا ازهار یا عصاره
یا ثمار یا صمغ یا لحا یا چنان بود که جمله وی مستعمل بود و اگر مستعمل ازو نبات اوراق بود همچون سداب
و مازریون و تنبول و امثال آن واجب بود که وقتی گیرند که در حجم خود تمام شده باشد و بغایت خود رسیده
بود و پیش از تغیر لون و اگر بزر بود مانند انیسون و کرویا و کمون و امثال آن باید که وقتی گیرند که

در نضج مستحکم شده باشد و نفاخیه و ما بقیه از وی متغیر شده باشد و اگر اصول بود مانند عاقرقرحا
و حنطیانا و بهمنین و امثال آن وقتی گیرند که اوراق افتادن گیرد و اگر ازهار بود همچون بنفشه
و نرگس و اقحوان و امثال آن بعد از نضج تمام پیش از تبدل گیرند و اگر قضبان بود همچون زرنب و
اسطوخودوس و حاشا و امثال آن بعد از ادراک تمام پیش از ذبول باید گرفت و اگر ثمار بود
مانند قاقله و قرنفل و بلادر و امثال آن بعد از ادراک تمام پیش از سقوط باید گرفت و اگر حمله وی
مستعمل بود مانند اذخر و قنطوریون و قیصوم و امثال آن پیش از تبدل و بعد از ادراک تخم گیرند
اگر تخم او ربود و هر ادویه که در اصول تشبح و در قضبان ذبول اکثر بود و در بزور امتلا و سمن
و در فواکه اکتناز و زرانت بیشتر بود نیکوتر باشد و گرفتن ادویه نباتی در هوای صافی اولیتر از آنکه
در هوای متعفن یا نزدیک بهوای نزو نباتات بری قویتر از نباتات بستانی بود و جبلی اقوی باشد
از بری و هر کدام از نباتات که در لون خود اشبع بود و بطعم اطهر و برایحه اذکی در باب خود اقوی بود و اگر
قوت خشخاش بعد از دو سال یا سه سال ضعیف شود اما وقت گرفتن صموغ همچون بارزد و اشق
و جاوشیر و حلتیت و مانند آن از انعقاد گیرند و بیشتر صموغ را قوت بعد از سه سال باطل شود خاصه
فرفیون اما گرفتن لحا همچون شیطرج و مامیران و سلیخه و امثال آن وقت رسیدن ثمره وی پیش
از قضبان گیرند و گرفتن عصارات میل اقاقیا و افیون و حضض و مانند آن بعد از رسیدن نبات
وی گیرند اما آنچه اقوی بود از هر طبقه مدة بقای وی بیشتر بود اما وقتی که یکی از این تازه قوی نباشد
اولی آن بود که ضعیف همین نوع را بجای وی خرج کنند و اگر نیابند آنگاه وی را بدل کنند اما حیوانی
مانند قرون و مرارات و اکباد واجب آن بود که از حیوانات جوان گیرند و در زمان ربیع و از اصح
المزاج و رسیده تر و آنچه از وی گیرند بعد از کشتن گیرند و بحیوانات میته التفات نکنند و از نشان
ادویه نگیرند اما معدنیات مانند قلقند و قلقطار و زرنیخ و امثال آن اولی آن بود که از معادن معروف
گیرند و آن اختیار کنند که جوهر آن پاک بود و در لون تفاوت نبود و بر همان طعم مخصوص بود
اما نگاه داشتن قوی ادویه مرکب وجه بود اول جمع آوردن اجزاء آن دارد و کوفتن و قرص ساختن

و در سایه خشک کردن همچون دارصینی دوم خلط آن دارو با چیزی که حافظ وی بود بخاصیت
همچون خلط کافور با حشمرج یا فلفل با جو و خلط فرفیون با سلت یا باقلی یا پوست بادام تر و خلط
فلفل سفید با باقلا و امثال آن بسبب قوت اجزاء سیوم مظروف جایگاه بعضی ادویه را سزاوار
بود که در ظرفی کنند که سر وی تنگ بود و سر آن بموم استوار کنند تا قوت وی بتاثیر هوا تحلیل
نیابد مانند مشک و کافور و عنبر اولی آن بود که در ظرفی اسربی کنند و اگر یافت نشود در دبه
کنند و بعضی ادویه در کوزه کنند و سر کوزه محکم دارند مانند بزور و اوراق و بعضی در انبانه کنند مانند
خربق و لبد و کهربا و امثال آن و بعضی را کیسه کرباس کافی بود مانند اقاقیا و ترشی و عصارات چهارم
جایگاه ادویه چنانکه ادویه در موضعی بود معتدل در حرارت و برودت و خالی از رطوبت و در موضع
کشاده و خالی از ممر ریاح و دخان بود بهم نهادن ادویه لازم آن بود که هر یکی را بجای خود
نگاه دارند تا ادویه حاده مانند سقمونیا و افیون و ادویه که اقوی بود مانند حلتیت و سکبینج
و امثال آن مجاور ادویه که استعداد قبول روایح داشته باشد مانند بنفشه و نیلوفر و امثال
آن نباشد چون این معنی مقرر شد که ادویه از این قسم بیرون نیست و هر چه ازین سه قسم بیرون
از ادویه نیست و قول کلی که دوا از غیر تمیز کند باید دانست اکنون بدانک آنچه ماکول و مشروب
آدمیست از پنج قسم بیرون نیست یا غذاء مطلق بود یا دواء مطلق یا غذاء دوائی یا دوائی
غذائی یا سم و آنچه خورده شود یا مستحیل الا استحاله بود و قوت بدن را یا بر وی غالب بود و آنرا
بدل ما یتحلل سازد آن غذاء مطلق بود همچون نان و گوشت یا چنان بود که اول بدن وی را تغییر
کند باز وی بدن تغییر کند این را دوای مطلق گویند مانند زنجبیل و سنبل و قرنفل و امثال آن
یا چنان بود که اول وی در بدن تاثیر کند تا اثری ظاهر باز بدن در وی اثر کند و بدل ما یتحلل سازد
و این غذای دوائی گویند همچون سرکه و خشخاش و کاسنی و امثال آن و اگر قوت دوائی غالب
بود آنرا دوائی غذائی گویند مانند کمون و نانخواه و کرویا و امثال آن یا چنان بود که قوت
وی ثابت بود و دایم کیفیت وی بر بدن غالب بود و مفسد بدن باشد آنرا سم خوانند مانند

سنس و شک و شوکران و امثال آن و الله اعلم چون کلیات تمام شد روی بمفرده آریم تا بیان
یک چنانک التزام کرده ایم کرده شود و الله الموفق و المعین باب الالف آطریلال
نباتیست که تخم وی مستعمل است و مانند تخم کرفس بود در بزرگی و بلون کبود و بشکل زیره بود و بغایت
تلخ باشد و آنچه سبز باشد و قدری بزرگتر بود تخم خلال دان کویند و آن طریلال است غیر مصری و آنچه
کبود رنگ بود اطریلال مصری بود و حشیش وی را رجل الطیر و رجل الغراب خوانند و خرء الشیاطین
نیز کویند و کفته شود و طبیعت اطریلال کرم و خشک است در آخر درجه دوم و در مداوات برص
و بهق بغایت سودمند بود و بعضی تنها استعمال کنند و بعضی یک درم از ان با دانکی عاقرقرحا
بسایند و بعسل سرشند و یک ساعت یا دو ساعت در آفتاب بنشینند چندانک عرق کنند
و کاه باشد که همان زمان آبله زند و کاه باشد که روز دیکر یا شبانه آبله زند و بعد از ان آب زرد
بسیار از ان محل روانه شود و بقدرت حق جل و علا لون آن موضع با لون اندام کردد خاصه که
این زحمت در موضع کوشت بود زود تر و آسان تر زایل کردد و این مجربست و بکرات جامع این
کتاب امتحان کرده و این سری عجیبست اما بشرط آنک اول تنقیه کرده باشد و قتی که آفتاب
در غایت کرمی باشد و بعضی کویند که یک جزو نیم اطریلال و پوست ما ریکجزو و ورق سذاب
یک جزو مجموع کوفته و بیخته هر روز سه درم با شراب انکوری بیاشامند از برص شفا
یابند باذن الله تعالی خاصه که در آفتاب بنشینند چندانک عرق کنند و اکر بسایند اطریلال تنها
و بعسل کف کرفته بسرشند و هر روز دو مثقال با آب کرم بیاشامند پانزده روز متواتر البته
برص بکلی زایل شود و اطریلال کوفته و بیخته در بینی زن دمند بچه بیندازد آن غیس بزبان
اهل دمشق و مصر عود ریح خوانند و آن قشر اصل ابنر بار پس است ما رسی بیخ زرشک خوانند
طبیعت آن کرمست در درجه اول و خشکست در درجه دوم منفعت وی آنست که چون بجوشانند
و بدان مضمضه کنند قلاع زایل کند در هر دهن که باشد و هر نوع قلاع که باشد و بغایت مجربست
و اکر بجوشانند در کلاب و در چشم چکانند رطوبتی که باشد خشک کند و مفید بود جهت تنقیه رمدی که

مزمن شده باشد و اکر سنس از ان در چشم استعمال کنند صحت چشم نکاه دارد و اکر بطبیخ
آن احتقان کنند سودمند بود جهت ریشهاء روده و اکر بشراب یا سرکه بجوشانند و بیاشامند
بغایت نافع بود جهت درد جکر و ورم آن نرم کند و صاحب جامع کوید اطباء مصر در داروها
چشم بدل ماميران صینی و ماميران مصری و مکی ازغیس کنند آباد اَنک محرق است بپارسی
سرب محرق کویند صفت آن بستانند تابه آهنین و اسرب بر روی تابه نهند و قدری کوکرد
بران اندازند و در کوزه نهند و کاسه کواری سوراخی در بن کنند و بر سر وی نهند و بدمند تا
آن زمان که سوخته کردد بردارند و استعمال کنند و طبیعت آن سرد بود در درجه دوم و منفعت
وی آنست که چون مغسول کنند نشف ریشهاء چشم بکند و دانها و سودمند بود جهت ریشهاء
مفاصل و ذکر و خصیه چون بران کنند و همچون بواسیر و سرطان و ریشهاء زشت و بدل آن
اثمد است آبق اکسیریان زیبق را خوانند و بزبان ایشان زیبق خیلی نام دارد و در زهلاء
کفته شود اسمها و طبیعت و منفعت آن انکون لباب القمح است و لباب البر نیز
کویند و آن لباب الحنطه است بعربی نشا کویند و بپارسی نشاسته و در نون کفته شود
ابقر دنقر است و کفته شود ابو خلسا انجر است و خس الحمار و عاقر
شعا و شجرة الدم و رجل الحمام و حمیرا و سوفیلوس و شنقا و کحلا و انقلیا کویند و بسریانی
خالوما و بلغتی دیکر بالقسوی کاسو خر نیز خوانند و این جمله اسم شنجار است و بپارسی شنکار کویند
و سوجوده کویند و بهترین آن بود که ورق ان سیاه رنک بود و بیخ آن سبز بود و ورق
ان بسیار بود طبیعت آن کرم و خشکست در اول درجه دوم منفعت وی آنست که چون
با پیه بر بهق طلا کنند زایل کرداند و سبزه را نافع بود و جکر را پاک کند چون بسرکه بود خواه
خوردن و خواه ضماد کردن و بر نقرس ضماد کردن مفید بود و چون با پیه بر خار بر نهند تحلیل
کند و ریشها را بر دوم مرهم وی سوختکی را نافع بود و شقاق مقعد چون ورق آن بریان کنند
و با شراب بیاشامند شکم ببندد و چون بخایند و بر کرند کان اندازند کرنده بمیرد و بیخ آن چون

أ

زن بخویش بر دارد بچه بیندازد و ورم صلب که در رحم بود تحلیل دهد و بخود بر گرفتن و در آب آن
نشستن حیض براند بقوه و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و بسیار استعمال کردن صداع آورد
ومصلح وی روغن بنفشه بود یا کدو **ابریسم** نیکوتران بود که پاک و نیکو بود و طبیعت وی
معتدل بود در گرمی و سردی و گویند گرم و خشک بود در اول خوزی گویند گرم و تر بود در اول
بلغم و سودا پاک کند و بدن را فربه و قوت بدن بدهد و خون زایل کند و ذهن تیز کند و روشنائی
چشم بیفزاید و چون در معاجین بکار برند که شیرینی عسل بود مجامعت را زیاده کند و نعوظ
آورد و منی بیفزاید و در معاجین بعد از آنکه سوخته باشد استعمال کنند یا مقرض و صفت سوختن
وی مانند سوختن صوف بود و درصا دگفته شود و اگر مقرض بود لطیفتر بود از بهر آنکه قوت
وی زیاده بود چون سوخته بیاشامند مفرحی تمام بود و جهت تقویت دل بغایت نیکو بود
و خفقان را سود دهد و مقدار شربتی یکدرم بود و چون بعد از سوختن نشویند جهت آب ریختن
چشم سودمند بود و پوشیدن وی سخن نبود مانند پنبه بلکه معتدل بود و پوشیدن وی
شپش پیدا نکند و معده را بد بود و خصوصا خشن وی مصلح وی رب ریباس و انزج بود

ابهل جوز الابهل گویند و ثمرة العرعر گویند و برس غنجه نیز خوانند و آن ثمر سرو کوهی است
بپارسی تخم وبهل گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در درجهٔ دوم و جالینوس گوید در سیم
و بهترین آن سیاه رنگ بود و فربه و بهترین ورق آن سبز رنگ بود و منفعت وی آنست که با
روغن گنجد بجوشانند و در ظرفی آهنین کنند تا سیاه شود و در گوش چکانند کری زایل کند
و چون بکوبند و بپزند و بر آکله افشانند نافع بود و اگر سه درم سفوف سازند کرم را بکشد
و اگر بیاشامند با عسل بسرشند سه درم و لعوق کنند حیض براند و بچه زنده بکشد و بچه
مرده بیندازد و اگر ثمره ابهل ده درم سحق کنند و پنج درم روغن گاو و پنج درم عسل با هم
بیامیزند و لعوق کنند ربو را نافع بود و اگر سحق کنند و با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند زایل کند
و اگر زن بکشتن برگیرد یا بخور کند بچه بیندازد و وی مضر بود بجگر و مصلح آن عود الوج است

یا خولنجان

ا

یا خولنجان یا حماما و بدل جوز السرو است و دارصینی مساوی و گویند بدل آن یک وزن و نیم
دارصینی است و گویند بدل آن بوزن آن سلیخه و بوزن آن جوز السرو است **آبنوس**
دو نوع است سیاه و ملمع و درخت آن بدرخت عناب ماند و هر دو نوع چون در آب اندازند
فرو رود و بهترین سیاه است املس و طبیعت گرم و خشک در درجهٔ دوم و چون کندبا و کحل
سازند سپیدی چشم و شبکوری زایل کند و سودمند بود جهت سوختگی آتش و اگر
سوزانند در دیگ گواری تا چون فحم شود و بشویند همچنانک ابار را غسل کنند بغایت
نافع بود جهت درد چشم که پیوسته بود و جهت خارش چشم و نشارهٔ آن موی برویاند
و اگر بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و اگر نشارهٔ آن سحق کنند بغایت و بر ریشهای
زشت افشانند خشک گرداند و جامع کتاب گوید در خشک بندها که از زخم کارد و شمشیر
بکار برند هیچ مجرب تر از نشارهٔ آبنوس نیست و سنگ بریزاند و بادهای شکم تحلیل
دهد و گویند بدل وی چوب کنار است و مصلح آن صمغ عربی باشد مضر بود **ابرکالیا**
ابرکالیا نیز گویند و آن نسج عنکبوت است بپارسی کره گویند و بشیرازی کرتنه منفعت
وی آنست که چون بر جراحت نهند خون باز دارد و نگذارد که آن جراحت ورم کند و چون
سرکه بر آن چکانند و بر دمل نهند در ابتدا آن و رها کنند تا خشک شود سودمند بود
و نگذارد که دمل بزرگ شود و باز گرداند و اگر نقوه بدل ها النه جلا تمام دهد و اگر کرتنه که
در تابستان باشد و کثیف و سفید بود در پوست بندند و بر بازوی کسی که او را تب ربع
بود ببندند زایل شود **ابرون** حی العالم است و گفته شود و معنی ابرون
الحی ابدا است یعنی همیشه زنده و برگ وی همیشه سبز و در حا گفته شود **ابرار الفط**
هم حی العالم است و گفته شود **ابلک** قاقله صغار است چون از غلاف بیرون کنند
لاحی خوانند و غلاف او مثلث باشد و آن دو نوع است یک نوع مقدار جوز بوا بود مثلث

سکل و یک نوع مانند استخوان بلبله کرد شکل بود و پوستی رقیق بروی بود و بهر دو نوع
قاقله کوچک است و هیل و هال و خیربوا و هال بوا و هیل بوا و شوشمیر نیز خوانند و طبیعت
ان کرم و خشکست در درجهٔ سیم و بهترین وی آن بود که بوی بغایت تیز دارد و منفعت و قوت
وی مانند قرنفل بود جهت معدهٔ سرد سودمند بود و قی باز دارد و کویند لطیفتر از قاقله
بزرکاست **آبست** تخم اترج است بپارسی کوشت ترنج کویند و بیه بالنک خوانند
و بهترین آن کوشت بالنک دبه است که انرا باتو خوانند و کرمسیریان اندام کب خوانند
و طبیعت آن کرم و ترست در درجهٔ اول و مصلح ان خوردن وی دیر هضم شود و معده را زیان
دارد و قولنج آورد و اولی آن بود کم ما کنند **ابوغیس** بپارسی کل خیری کویند و آن
انواعست و در باب حا کفته شود **ابن عرس** بپارسی راسو خوانند و اکر اندرون
نکشنیز بیاکنند و خشک کنند جهت کزندکی جانوران زهردار نافع بود و اکر نمک سود کنند
و خشک کنند دو مثقال از ان دفع ضرر بادسموم بکند و اکر دماغ وی با کوشت با سرکه بخورند
صرع را مفید بود و اکر کوشت وی ضماد کنند مفاصل را نافع بود و اکر خشک کنند و با شراب
بیاشامند زهرها را نافع بود و اکر بسوزانند در دیک مسین و خاکستران بسرکه بر نقرس
طلا کنند مفید باشد و اکر خون وی بر خنازیر بمالند سودمند بود و اکر خشم وی خشک کنند
و بمصروع دهند نافع بود و بعضی کویند اکر کعب وی بیرون آورند آن زمان که زنده بود
و بر زن بندند آبستن نشود و رازی کوید اکر در طعامی زهر بود و ابن عرس ببیند فریاد
و موهای وی راست بایستد **اهمیه** آشیست مانند زیرباج اما عوض سرکه آب
غوره کنند یا سرکه مصعد و قند زیاده باشد و حویجهای آن یا قدری عود در کرباس بندند
و در دیک اندازند و قند و بادام و کلاب حل کنند و دران ریزند و طبیعت ان معتدل باشد
و مانند زیرباج در خاصیت بود و موافق معده و جکر باشد و مفرح و مقوی قلب باشد

اتان خرماده است و شیر وی جهت مسلول بغایت نافع بود **اترج** بپارسی
ترنج خوانند و پوست زرد آن کرم و خشک در درجهٔ دوم و کوشت کرم و ترست در درجهٔ اول ٦
و تخم آن کرم است و در وی اندک رطوبتی هست و ترشی آن سرد و خشکست در درجهٔ دوم
منفعت وی آنست که کلف زایل کند چون طلا کنند و خفقان که از حرارت بود خوردن مفید
و صفرا بشکند و اشتها بازید کند و مالیخولیا که از صفراء سوخته باشد سودمند بود
و قوت دل بدهد و دفع خمار بکند و در وی تریاقیت هست و نافع بود جهت کزندکی مار و جراره
و کزندکان موذی و جهت یرقان نافع بود اما سینه و عصب را زیان دارد و مصلح ان شراب
خشخاش بود و پوست آن آب لیمون و بوییدن ان دفع عفونت هوا او وبا بکند اما دماغ کرم را زیان
دهد و مصلح ان بنفشه است و قشر ان از ادویهٔ قلبی است و مفرح و تریاقیت در وی هست و بوی
دهان خوش کند چون در دهان نکه دارند و بر برص طلا کردن نافع بود و اکر در طعام کنند قوت هضم
بدهد و عصارهٔ وی سودمند بود جهت کزندکی افعی و اکر همچنان ضماد کنند همین عمل کنند و اکر در خمر
اندازند زود ترش کند اما کوشت او بطی الهضم بود و معده را بد بود و قولنج آورد و چون بعسل یا
کنند سالم بود اما دانه او سودمند بود جهت کزندکی عقرب و چون دو مثقال مقشر کنند و با آب نیم
کرم بیاشامند یا شراب کهنه و اکر بکوبند و بران موضع طلا کنند نافع بود و ورمها را تحلیل کند و اکر
در میان جامها کنند نیز بود و جامه را که دارد از خوردن و دیسقوریدوس کوید دانهٔ وی جزوی با دو
جزو فلفل سحق کنند و زن بیاشامد در حال بچه بیندازد و بخور کردن وی بواسیر را نافع بود اما
ورق ان محلل و مجفف بود و طعام را هضم کند و مسخن و مقوی معده و احشا بود و سدهٔ بلغمی
بکشاید و مسکن نفخ بود و منفعت وی نزدیکست بقشر اما ورق و قعاح وی لطیفتر از قشر است
انبرار ابرباریس است و انبرار نیز خوانند و امیرباریس نیز کویند و بپارسی زرشک کویند
زارج کویند و کفته شود **اثمد** کحل اصفهانی است بپارسی سرمه اصفهانی کویند و آن معدنی
بود و بهترین آن بود که شفاف و سنک بود انرا با روغن کاو چرب کنند و بسوزانند اندکی تا

نفطی سیاه که بران باشد بسوزد بس بسایند و بکار برند و طبیعت آن سرد است در درجه
اول و خشک در درجه دوم منفعت وی آنست که در چشم کشید آب رفتن از چشم باز دارد و صحت چشم
نگاه دارد و گوشت زیاده بخورد و اگر با سه برسوختگی آتش طلا کنند نافع بود و اگر همچنان
سوده بر جراحت تازه برا کنند سود دارد بغایت اما چون نیک شود اثر سیاهی ماند و همچنین
ریش قضیب و اعضایی که مزاج وی بخشکی گراید و بوسی گویند چون با اقلیمیا و سنگ بصری کرفته
رقیق در چشم کشند صداع را زایل کند که در جانب مصدع کشند و اگر زن بخویشتن برگیرد
خون حیض باز دارد و اگر در بینی دمند خونی که از عشاء دماغ آید باز دارد و بدل وی
ابار ست و وی مضر بود بشش و مصلح وی سکر و کثیرا بود اثراب انزار ست و گفته شد
اثلق اوثراست و سیان و سرساد و اعین السرطین و سنکسبویه و سنجنبویه و
اغیس و حب النعقد و لطا مره و قنطافلون و ذوخمسه اوراق این جمله اسم فنجنکشت و بجکلت
نیز گویند بپارسی فلفل بری خوانند و بشیرازی تخم دل آشوب گویند و در کنار رودها روید
و تخم آن گرم و خشک است در درجه سیم و جوب وی باید که استعمال بکنند و منفعت وی در باب
ذال در ذوخمسه اوراق گفته شود اثک نوعی از طرفا است و در طا گفته شود اجاص دو نوعست
سیاه و سفید سیاه را عیون البقر خوانند و سفید را شاهلوج و صفت آن گفته شود
و سیاه را بپارسی آلوی سیاه خوانند و بهترین آن بود که بغایت خود رسیده باشد
و بزرگ و شیرین بود و طبیعت آن سرد است در اول درجه دوم و تر است در او منفعت
وی آنست که طبع را براند خاصه اگر آب وی صاف کنند و نبات در ریختن در وی حل
بدرستی که مسهل صفرا بود و تشنگی ساکن کرداند و حرارت دل بنشاند اما مرخی معده
بود و مولد خلط مایی بود و دفع مضرت وی بگل قند کنند و گویند مضر است بسر و مصلح وی عناب
است و صاحب تقویم گوید مرخی معده بود و مبرد او و مصلح او سکنجبین بود یا عسل و گویند بدل
وی تمر هندی است احداق المرضی اقحوان است و بهار و عرار و عین البقر و بشهار

وعین

وعین اعلی و کاوچشم و کافوری نیز گویند بپارسی بابونه کاو گویند و در اقحوان منفعت
و طبیعت وی گفته شود احریض بهرم بهرمان است و خریع و عصفر و مرتق و نقد
نیز گویند و در عین در صفت عصفر گفته شود منفعت و طبیعت و انواع آن احلب
دیا شبرم است و گفته شود اخیون دا س الافعی خوانند و آن ثمر نبا
مشابه بر اس الافعی و بیخ وی از انگشت باریکتر بود و برنگ سیاه بود منفعت وی آنست
که چون با شراب بیاشامند گزندگی مجموع جانوران را نافع بود و اگر پیش از گزندن بیاشامند
اگر بگزد هیچ مضرت بوی نرسد و بیخ آن و ثمر و ورق مجموع این خاصیت دارند و اگر بیخ آن
با شراب بیاشامند درد پشت ساکن گرداند اخنیوس اخیروس گویند
و انرا خردینه و جو در گویند و بعضی گویند آن گندم ناکشته که در صحراها روید انچه محقق است
نباتیست که نزدیک آبهای روان و ابهای استاده روید و ثمری سیاه کوچک دارد و
کلی سفید و دانه وی در داروی چشم و گوش استعمال کنند و اگر دانه وی مقدار دو درم
با چهار درم عسل بیامیزند و در چشم کشند قطع سیلان رطوبت از چشم بکند و اگر عصاره وی
کوکرد و نطرون بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن گرداند اخربط طیلسان
و گفته شود اذاذ اشخیص است و گفته شود ادرک نیشوق است بپارسی آلوچه
گویند و آلوچیلی و آلوکشته نیز گویند و طبیعت آن سرد و تر است در درجه اول مسکن
حراره بود و مسهل صفرا اما مرخی معده بود مصلح وی قند است ادار اقی دوایی
هندی است و از جمله سموم است و در طلاها استعمال کنند و طبیعت مانند کلف و جرب و قوبا
و اگر بر عرق النسا ضماد کنند نافع بود و بعضی در قولنج ریحی استعمال کنند و طبیعت آن
بغایت گرم است و سم مجموع حیوانات است که دنبال داشته باشند و انرا بپارسی و هندی
بچله خوانند و اگر کسی بخورد مداواة آن توع و شیر تازه و روغن بادام کنند و مرق اسفیدباج
جرب و لعابها با روغن گل نافع بود و جهت قلقنه است مفید باشد اذریاس نافسیا است

ونفسیا نیز خوانند واهل مغرب دریاس خوانند وکفته شود ثمّا **اذناب الخیل**
کیا میست که بونے اذناب الخیل کویند وبرومی حوفسطیداس باصفهانی شنک و آن النیس لحیة
است بپارسی اسلیح کویند ودر لحیه التیس منفعت وطبیعت آن کفته شود **آذربو**
اذربویه کویند وان بیخ خاربیست وکلی زرد دارد وان بیخ را فلا وبلا روقلا وکلم
شوی وقصب شوی کویند وآن بیخ عطرنیشا است وفعیلاس نیز کویند وسطرنیون هم
بشیرازی جوبک اشنان خوانند وبخورمریم نوعی ازانست طبیعت آن کرم وخشک است
درسوم منفعت وی آنست که جون با سرکه بسایند وبر دار الثعلب طلا کنند نافع بود وخاکستر
وی با سرکه بر عرق النسا کنند نافع بود وجون زنی بخود کیرد بچه بیندازد وابن ماسویه کوید
سودمند بود جهت زهرهای کشنده خاصه کزندکی جانوران با مثلث یا شراب بیاشامند
اکر زن که آبستن بکرد جون بخود برکیرد آبستن کردد ورازی کوید درد رکهای نافع بود
ومفتح سدّه مصفاه بود وفواق زایل کند وبوی وی بغایت معطس بود واکر زن آبستن
بوی آن بشنود از عطسه بیم آن باشد که بیندازد ووی مضر بود با حشا ومصلح آن رب مورد
بود وبدل آن باذآورد **اذان الفار** آنا غلس است وسمق وسمسیون وریحان
داود وشمر او عیسوب وعنقر ومرزنکوش وابن حلم اسم مرزنکوش اسلست ومرزجوش
بپارسی مرزنکوش کویند وسونانی مروش افطی معنی آن اذان الفار بود وحیّ العالم نیز
خوانند وطبیعت آن کرم وخشک است دردوم وکویند درسوم واین اسم نیز برچوبی نهاده اند
که طبیعت او سرد وتر است دراول جون بنهند برخار بیرون آورد وجراحتها را نافع بود
جهت خوردن وجهت لقوه بعصاره آن سعوط کردن وجهت کزندکی افعی با شراب
بیاشامند واکر با سرکه بر کزندکی عقرب ضماد کنند نافع بود وجهت وجعها که از سردی بود
بود وصداعی که هم از آن باشد ومسخن معده واحشا بود ومحلل نفخ ومفتح سده بکشاید
وادرار بکند ورطوبات معده وامعا خشک کند ودماغ از خلط سرد پاک کند وتسخین کند وقتی که

باب وی واندکی عسل غرغره کنند ووی مرخی مثانه بود ومصلح وی بزرخفه یا بزرقطونا بود
اذخر خلال مامون کویند وبیستر یا هحلس کویند وبیونانی سخوسبیس ولنفطی دیکر طونسک وسجمس
نیز کویند وبتن مکه وکربه دشتی وکاه مکی بپارسی کورکیا خوانند وبهترین ان عربی بود سرخ رنک
با رنک خوش بوی وطبیعت ان کرم وخشک است در درجه اول در همه کوهها باشد وم بخاری
بود وطبیعت ان نوع اعرابی کرم است در اول وکویند در دوم وخشکی در اول واسحق کوید کرم
وخشک است در دوم منفعت وی آنست که سنک کرده ومثانه بریزاند ومنضج وملین بود وادرار بول
کند وخون حیض براند ومحلل نفخ بود وقعاح وی سودمند بود جهت نفث دم ودرد معده وورم
ان وشش وجکر وکرده واحتقان رحم را بغایت نافع بود وجهت درد مان اندرونی خاصه رحم
نافع بود واکر با شراب بخورند بول براند ومسخن مثانه سرد بود ومحلل جمیع نفخها بود که در بدن
پیدا شود اما سحوق خوردن فعل وی زیادت از مشروب بود اما بیخ وی سودمند بود در جلاب
جهت مفاصل سرد وجهت تبها بلغمی یا سکنجبین در اخوان بدهند واکر بجوشانند ودر آب
ان نشینند ورمهای کرم که در رحم زنان بود موافق بود ودر بیخ زیاده از قعاح بود اما در قعاح
تسخین زیاده اما قبض موجود است در همه اجزای وی وبدل وی قصب الذریره است وکویند مضر بود
بکرده ومصلح وی کلابست وکویند مصدع بود ومصلح وی صندل وکلاب بود یا عرق نیلوفر **اذان
الفیل** فیلکوش است وکفته شود **اذان الجدی** لسان الحمل است
وکفته شود **اذان الارنب** اذان الشاه است واذان النوال نیز کویند
وان نوعی از لسان الحمل است وکفته شود انواع ان در باب لام **اذان العبد**
واذن النوز نیز کفته اند وان فرفار الراعی است کفته شود **اذان الدب**
بیونانی فلومس خوانند وان بوصیر است وکفته شود واین اسم بدان نهاده اند که بشکل
مانند وبیست **اذارافیون** نوعی از کف دریاست ودر زبد البحر کفته شود
انواع ان وصفت ان **اذربون** اذرکون است وارذم خوانند وبیشتر قول
صاحب

حامع انست که نوعی از اقحوان است و کل اقحوان زرد بود و سرخ بود و این خلافست کل
اقحوان زرد و سفید بود و بعضی گویند نبات آن مقدار یک گز باشد و مولف گوید نبات اقحوان یک گز باشد
اما نبات ادریون از یک وجب زیاده نباشد و برگ آن برگ اقحوان ماند مطلق اما گل وی بغایت
سرخ رنگ بود مانند آتش و میان گل وی سیاه رنگ بود و از گل اقحوان کوچکتر بود اما گل اقحوان میان
وی زرد بود و برگهای کناری سفید و از گون کنار سرخ بود و میان سیاه و این نوعی از شقایق
است بتحقیق و طبیعت ان گرم و خشک است در دوم منفعت وی انست که چون با روغن بیامیزند و بر
ورمهای صلب ضماد کنند تحلیل دهد و سودمند بود جهت درد دل که کهنه شده باشد و بر کلف
طلا کردن نافع بود و در وی قوة تریاقیه هست و جالینوس گوید عرق النسا و نقرس و درد مفاصل
و لقوه را نافع بود و دیسقوریدوس گوید گزندگی جانوران را نافع بود و ریشهای شکسته و جگر
و معده را چون کنند و با روغن گل بسرشند و چون بر مقعد طلا کنند بواسیر و شقاق را نافع بود
و روفس گوید منی بیفزاید و چون سحق کنند با سرکه و بر داء الثعلب طلا کنند سود دهد و مقدار مستعمل
شربتی از وی یک درم باشد و مضر بود بسپرز و مصلح وی عسل بود و بدل آن بادآورد **اذان**
القیس قوطلیدون است وان نوعی از حی العالم است و گفته شود در حا **ارساطا**
درخت کندرست و کادی نیز گفته شود **ارمال** چوبی یمنی است خوش بوی و ارماک
نیز خوانند و مانند قرفه است و بهترین آن بود که بوی ان سوی مانند قرفه است و طبیعت وی
شیخ الرئیس گوید گرمست در دوم و خشکست در اول و ارحجانس گوید در وی قبض و تخفیف بود
منفعت وی انست که بوی دهان خوش کند و قوة دل و دماغ بدهد و درد دهان را نافع بود و قوت
بیخ دندان بدهد و اعصاب را قوت دهد و اگر بر ورمهای گرم ضماد کنند نافع بود و خوردن
درد چشم را نافع بود و شکم به بندد و مصلح ان جلاب یا بزر قطونا بود و بدل ان چوب کادی
ارطاماسیا ارطمیا گویند و ان اطیا است و بلنجاسف و برنجاسف گویند
و گفته شود **ارسطا** بیخ است و گفته شود **ارزه** درخت صنوبر است که بر نمی دهد

وازوی

وازوی زفت سازند و در زمین عرب بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشک **آرز**
۹ بپارسی برنج گویند و طبیعت آن سرد و خشکست در دوم و گویند معتدل است و گویند گرمست
در اول و خشکست در دوم بهترین وی کربالی بود بعد از ان خوارزمی بعد از ان گیلانی منفعت
وی آنست که شکم به بندد بستی باعتدال اما برنج سرخ شکم را محکم به بندد اما برنج کربالی چون بشویند
و با روغن بادام یا دنبه یا روغن کنجد بپزند سودمند بود جهت گزندگی معده و اگر با آب خشکدانه
بپزند سده تولد نکند و طبیعت را نرم دارد و اگر آبی که برنج سرخ در وی جوشانیده باشند بعضی
ادویه قابض حقنه کنند جهت سحج روده نافع بود اما برنج سفید لون روی را صافی کند اما مضر بود
باصحاب قولنج و مصلح آن شیر تازه است یا روغن و صاحب تقویم گوید مصلح آن عسل و شکر سرخ است
و جالینوس گوید شکم به بندد و چون با شیر بپزند منی بیفزاید و دیسقوریدوس گوید برنج فارسی
نافع بود جهت خون شکم و علة کرده و مثانه و اختناق رحم و تنخر را بغایت نافع بود و جالینوس
گوید بدل آن بست جو است **اربدبرید** دوائی است مانند سازشکافته که از
سیستان خیزد منفعت وی آنست که چون بر بواسیر طلا کنند نافع بود و اگر بیاشامند خون
حیض بر اند بقوه **اراه** مصطکی است و حلال نیز گویند و ان علک رومی است و کیه نیز خوانند
و گفته شود **ارشد** حجر النور است و گفته شود **اردم** ادریون است و گفته شد
ارسطوخیا زراوند طویل است و این اسم مشتق از ارلطو است و گفته شود در
زا **اردقیامی** نباتیست صحرائی و در طلا بکار برند جهت گزندگی جانوران خاصه
زنبور و جهت درد چشم طلا کردن نافع بود و ان قثاء الحمار است و گفته شود **ارمینا**
طیا گویند و آن نوشادر است و گفته شود **ارقان** رقون است یرقان و ارقان
و فعولیون و برنا و برنا این جمله اسم حنا است و در باب حا گفته شود **ارثد** انلقو است
گفته شد **اردشیران** نوعی از مرداست و گفته شود در میم انواع ان **اربیان**
ملح دریائی است و انرا جراد البحر خوانند و ان دو نوعست کوچک و بزرگ بپارسی میگ دریائی

خوانند و ماهی

ریبان خوانند اگرچه صاحب جامع یک قول آورده است که بلغت اهل شام نوعی از بانونه است و قول دیگر آورده که ان بهار است و هر دو قول خلافست آنچه محقق است گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک و گویند تر است بهترین آن تازه بود منفعت وی انست که باه را زیاده کند و طبع را نرم دارد و گویند غذا صالح دهد اما اصح انست که خلطی غلیظ از وی حاصل شود و تمسکو ان مولد سودا بود و مصلح ان روغن بادام بود و بدل ان شیا و بافی منفعت وی در ریا گفته شود در صفت ریبان **ارجان** بوزا البربر است و گفته شود **ارجوان** بهار درختی است بپارسی انرا ارغوان خوانند و ان بهار سبحان میخورند و طبیعت ان سرد و خشک است و پوست بیخ آن اگر بجوشانند و آب آن بیاشامند قی آرد و این مجربست و اگر چوب وی بسوزانند و برابر دما لند موی برویاند و سیاه و انبوه کردانند و اگر از بهار وی شرابی سازند منع خمار بکند و نافع بود **اراقوا** تخمیست سیاه مدور شکل بغایت صلب و در میان عدس و گندم می باشد بپارسی انرا سپهک خوانند منفعت وی آنست که چون آرد وی با سرکه و آب بسرشند و شش ساعت در آفتاب بنهند بعد از ان یاب تنها دیگر بسرشند و بر ورمها گرم صلب ضماد کنند نرم کرداند و درد ان زایل کند **ارجیقنه** نباتیست که انرا ازیر خوانند و گفته شود **ارمنین** ابر صحل گویند قلقل است و گفته شود در قاف صفت آن **ارنب بری** لاعنوس و لاعوس خوانند بپارسی خرگوش گویند بهترین آنست که لون بسیاهی زند و بیابانی بود که سگ صید کرده باشد و طبیعت آن گرم و خشک خون وی چون گرم بود بر بهق طلا کنند زایل کند و کلف را نیز طلا کردن زایل کند و خون خون وی بریان کنند دفع سموم بکند و بیخ را نافع بود و طلا چشم ندهد و دماغ وی بر جای دندان مالند زود برآید و در خواص آورده اند که پای وی چون بر زن تعلیق کنند آبستن نشود ما دام که با وی باشد و بقراط گوید سر وی چون بسوزانند و با پیه خرس با سرکه طلا کنند بر داء الثعلب نافع بود و نیر مایه چون با نمشک یا با روغن یا با عسل حل کنند و سرکه بیاشامند صرع را نافع بود و اگر

زن

زن بعد از طهر سه روز بیاشامد با سرکه منع ابستنی بکند و اگر زنی که هرگز آبستن نشود بعد از طهر بخوردن بردارد آبستن گردد و آن فا در مجموع زهرها دکنند سهت باذن الله گزندگی افعی و گویند چون بدن را بموی وی بخور کنند از سرما اذیتی نرسد اما از گوشت وی خونی غلیظ حاصل شود و مرق آن در نقرس و مفاصل نزدیکست بفعل مرق ثعلب در ان نشستن گوشت وی اولی آن بود که با روغنها به پزند مثل زیت و اگر بریان کنند بجای آب بهتر بود و وی سهر آورد و مصلح ابازیر بود **ارنب بحری** حیوانیست دریائی کوچک صدفی شکل سرخ رنگ و بر سر وی سنگ پاره ایست اگر سر وی بسوزانند خاکستر ان نافع بود جهت داء الثعلب خاصه که با پیه خرس طلا کنند البته موی برویاند و اگر در چشم کشند آن خاکستر جلا بدهد و از جمله سموم قتاله است و خون وی گرم بر بهق و کلف چون طلا کنند زایل کند و خاکستر ان چون سنون سازند دندانرا جلا دهد و علامت خوردن آن ضیق النفس و سرخی چشم و سرفه خشک و دشواری بول و نفث دم و درد معده و درد گرده و لون بول بنفشی بود و شستن را آلایش کند و از ان حمامست که کشنده بود معالجه ان بلعابها و روغن بادام شیرین و شیر زنان و خبازی و خطمی کسد جوشانیده **ارسانیقون** در سیح زرد بود و گفته شود در صفت زرنیخ **ارطی** الطا است و گفته شود **ارغامونی** نباتیست که بشکل مانند خشخاش بری بود و بلون بشقایق النعمان ماند و مرد باشد که فرق بکند از شقایق و مولف گوید بشیراز انرا میشا برخ خوانند منفعت وی آنست که ریشهای چشم را پاک کرداند و ورق آن خون ضماد کنند بر چشم ورم آن ساکن کرداند و در وی جلا و تحلیل بود **آزاددرخت** درختیست در کرگان و بر از نهر زمین خوانند و در شهر ری درخت سلیله و در طبرستان طاخک و بشیراز درخت طعک خوانند و بپارسی طاق خوانند بهترین ان بستانی بود که بسیاهی مایل بود و طبیعت آن گرم است در سیوم و گویند در دوم و خشکست در اول درجه اول و رق ان اگر سایه بخورد دبیر دو چوب وی نیز همین فعل دارد و عصاره وی نافع بود جهت دفع سم چون با عسل بیاشامند و جهت

قولنج نافع بود و سده بگشاید و مقدار ما خود از وی سه مثقال بود و ثمرهٔ وی مولف گوید
جهت سرفهٔ بلغمی نافع بود اگرچه صاحب منهاج و صاحب جامع آورده که کشنده است اما
چندانچه امتحان کرده شد خلافست و ثمرهٔ وی اندکی حلاوت داشته باشد و صاحب منهاج گوید
بغایت تلخ است و نه چنین است و ورق وی موی را دراز گرداند و اگر بدان سر بشویند
و بدل آن در دراز کردن موی ورق شهدانج است **ازورد** خندقوقی است و گفته
شود **اسفیداج** بپارسی سپیداب گویند و نیکوترین آن پاک سفید خوش بوی
بود و طبیعت آن سرد و خشکست در دوم و گویند در سیوم و جالینوس گوید ریشها و سعفه
و بثره و داء الثعلب و داء الحیة چون با روغن گل طلا کنند بغایت مفید بود و دیسقوریدوس
گوید مبرد جراحتها بود که در ظاهر بدن باشد چون در مرهم زفت استعمال کنند و ملین
اورام بود و دانهاء چشم را نافع بود و اسفیداج قلعی چون بر گزندگی عقرب بحری و تنین
بمالند نافع بود جهت شقاق نافع بود و اسفیداج اسرنجی جهت درد چشم خون با ادویها
خلط کنند نافع بود و ریش اندرونی که دانه و مسکن ورم گرم بود طلا کردن و خوردن اسفیداج
کشنده بود و مداواه وی بقی و مطبوخ تخم کرفس و انیسون و رازیانه و افستین و عسل کنند
و صاحب تقویم گوید اصلاح وی تنقیه و صمغ عربی کند و بدل اسفیداج رصاص خبث
الرصاص بود **اسفنج** وی را ابر کهن گویند و ابر مرده خوانند و گویند حیوانی دریاییست
بدان سبب که چون دست بروی نهی خود را در کشد و وقتی که بمیرد آب وی را بساحل اندازد
و گویند نباتی دریاییست و این محقق است باقی خلافست و بهترین وی آنست که تازه
بود و طبیعت وی گرم است در اول و خشکست در دوم و منفعت وی آنست که چون بسوزانند و
خاکستر وی در زخمی که در ساعت زده باشند خشک بند کنند نافع بود و اگر بیاشامند خون رفتن
باز دارد و مجفف اورام بلغمی و ریشها بود و اگر خاکستر وی بشویند جهت درد چشم سودمند بود
و جلای تمام بدهد و شیخ الرئیس گوید چون با زفت بسوزانند قطع نفث دم بکند و تازهٔ وی مضر بود با حاجب

ومصلح وی

١

وی رب غوره بود و ربیاس و از خواص آن یکی آنست که اگر شراب با آب ممزوج بود وی را
در آن اندازند آب را جدا برگیرد و اگر خواهند میان مستعمل کنند بتواتر پاره کنند بهاون نتوان
کوفت و سبک و متخلخل باشد و بخانه رسول مانند بلغت عرب سپر شفه خوانند بپارسی شکر دکازران
و در مصر کازران آنرا در آب می نهند و آب میگیرند و در جامه می مالند **اسطوخودوس**
موقف الارواح است و آن جزیره که از آنجا خیزد نام آن جزیره ستخادس است و آنرا شاهسپرم رومی
خوانند و طبیعت آن گرم بود در درجه اول و خشکست در دوم و بهترین آن بود که تازه بود و آن بسبزی
مایل بود در طعم وی تلخی و حرافت منفعت وی آنست که دماغ را از اخلاط پاک کند و صرع را نافع بود
و سده بگشاید و مرضهای عصب را سودمند بود و مرهٔ سودا و بلغم لزج براند و محلل و مفتح بود و طبخ
وی مسهل خلط سوداوی بود خاصه از سر و مفتح و مقوی دل بود و مقوی جمیع اعضاء باطن
و مسمن بدن است و در تقویت دل و ذکیه فکر بغایتست و شربتی از وی مقدار سه درم بود و معا
و احشا را از اخلاط بد پاک کند و مغص را نافع بود و جهت زهری که خورده باشند و گزندگی جانوران
سودمند بود و اگر طبیخ وی بر مفاصل ضماد کنند درد ساکن گرداند و اگر دو جزو از اسطوخودوس
و یک جزو پوست بیخ کبر کوفته و بیخته با عسل بسرشند و استعمال کنند جهت سردی معده و خلطهای
بد نافع بود و بدل آن فراسیون است بوزن آن و گویند بدل آن مرو و گویند بدل آن افتیمون است
و وی مضر است بشش و غثیان و کرب آورد و صاحب منهاج گوید مصلح وی حماما بود با زرد و صاحب
تقویم گوید صمغ و کثیرا بود **استرخاز** بیخ سرخ است و صفت زرایح گفته شود در زا
اسیوش گویند نمک صینی است و آن سنگی سبک که زود ریزان شود و از نمک دریا نمک
بروی بندد و آنرا زهرهٔ اسیوش خوانند و جالینوس گوید سنگی است مانند سنگهای دیگر صلب
نیست سفید رنگ بود و نوعی بزردی زند و چون بر دندان برند زبان را بگزد منفعت وی آنست که
چون با آرد باقلا بر نقرس ضماد کنند نافع بود و ورم سرد و چون با کلس و سرکه طلا کنند بغایت
مفید بود جهت ریش شش با عسل لعوق کنند نافع بود و قوت زهرهٔ وی از وی زیاده بود و نیکوتر

از وی

بود چشم را قوه دهد و جلا بخشد و سفیدی که در چشم بود بکلی زایل کند چون در چشم کشند **اسموسا**
اثموسا نیز خوانند و آن نوعی از مرواست و در میم گفته شود **اسرنج** سلیقون گویند و اهل مغرب
زرقون خوانند و بیونانی اسندوقس و آن سرنج است و در سین گفته شود **اسقولوس** بنخست که
اندا با آسیاب خرد کنند و آن اسراش است و گفته شود و گویند نوعی از سرشم است **اسطس**
قفر الیهود است و گفته شود **اسقنقور** سقنقور است و گفته شود **اسود سالخ**
حیة السودا است و آن نوعی از مار است بپارسی سیه مار خوانند **اسقیل** بصل الفار خوانند
و بصل القی و آن بصل العنصل است و بصل الفار از بهر آن گویند که موش را بکشد بپارسی پیاز
دشتی خوانند و در میان نرگس باشد و چون از زمین بر کشند خصی باید کرد و داغ تا قوت
وی باطل گردد و خصی کردن وی چنانست که بزه او را از میان بر کشند و داغ چنان کنند که
سفالی آذرگون کنند و بر بن وی نهند و مشوی کردن وی چنانست که در خمیر گیرند و بعد از آن در گل
گیرند و در تنور تافته تهی نهند تا پخته شود آنگاه پوست از وی باز کنند و بکارد چوبین دو پاره کنند و در
رشته کتان کشند چنانچه از یکدیگر دور باشد و در سایه بیاویزند تا خشک گردد و طبیعت آن گرم و خشکست
در دوم و چنین گویند در سیوم بهترین وی آنست که بغایت خود رسیده بود سیر وی کشیده و در طعم وی
شیرین بود با تیزی و تلخی و گرمی منفعت وی آنست که چون با عسل بر داء الثعلب طلا کنند بغایت
نافع بود و مجرب و رازی گوید جهت صرع و مالیخولیا سودمند بود و خوردن وی تیزی چشم زیاده کند
و جهت ربو و سعال مزمن و صلابة سپرز و عرق النسا و یرقان و استسقا بغایت مفید بود
و شریف گوید چون بریان کنند و با شش چندان نمک خلط کنند و دو مثقال از آن بناشتا بیاشامند
مسهل اخلاط غلیظ بود و اگر مقدار قیراطی از زیره بن وی بیاشامند قی معتدل آوردی معض
مشقت و چون بیست درم از وی با بیست درم روغن زیتون بجوشانند بعد از آن صافی کنند و بر دارند و چون
خواهند که استعمال کنند در هر دو کف پای مالند و در جامه خواب روند و تکیه گیرند نقوط تمام آورد اما باید که
پای بر زمین ننهند [illegible]

ومصلح

و مصلح آن سکنجبین شکری بود و باید که مشوی کرده استعمال کنند و غیر مشوی قطعا استعمال نکنند
که زنخنه و مصلح وی شیر تازه است که بعد از آن بیاشامند و گویند مضر است بسپل و مصلح آن آرد
کرسنه است و سرکه وی در باب خاص منفعت آن وضعت آن گفته شود و تخم وی جهت قولنجی که سخت بود
و دوا از آن بنود نافع بود و چون بکوبند خرد و با شراب بسرشند و حبها سازند هر یک بمقدار نخودی و از آن
استعمال کنند و از عقب آن آب گرم که بوره ارمنی در آن جوشانیده باشند بیاشامند و از خواص ورق
وی یکی آنست که اگر گرگ بر وی رود بایستد و درنگ کند لیکن گردد و گفته اند که باشد که بمیرد نیابک
احسن الجالینین و بدل آن بلبوس و گویند سقولوقندریون و گویند لوف و گویند قردمانا و وج **آس نیکه**
قبطی خوانند و عار گویند و اسمار و رند نیز خوانند بپارسی مورد گویند و بهترین آن تر و تازه
بود تازه و طبیعت آن سرد است در اول و خشکست در دوم منفعت وی آنست که شکم ببندد و عرق
و چون که از جمله اعضا رود باز دارد و بر شکستگی اعضا بطول کردن نافع بود و چون بسوزانند بوی بدن
بدن خوش کند و جهت ورمهای گرم نافع بود و سوختگی آتش چون بر آن پاشند بغایت سود دهد
و جهت ورم جگر گرم و مقوی دل و معده بود و خفقان زایل کند و تخم وی سر زده را نافع بود جهت بخار
تر و اگر عصاره وی در چشم کشند قوة چشم بدهد و آب رفتن چشم زایل کند و چون بجوشانند و در آن
نشینند جهت بیرون آمدن مقعد و رحم بغایت نافع بود و خون رفتن رحم باز دارد و موی
ابرو برویاند خاصه روغن وی و قوت موی بدهد و لون آن سیاه گرداند و اگر تخم وی بجوشانند
و پیش از شراب خوردن قدری بیاشامند منع خمار بکند و اگر زن مورد را در شیب خود بخور کند خون
رفتن رحم باز دارد و تخم وی تشنگی بنشاند و قی باز دارد و بدل آن ورق توت است و گویند
عصاره زرشک و وی طبیعت ببندد و سهر آورد و مصلح آن بنفشه تازه بود **آس بری**
مورد اسفرم است و در میم گفته شود **اسقولوقندریون** سقولوقندریون خوانند
و حشیشة الطحال نیز گویند و در مصر کف النسر خوانند و چند اسم دیگر دارد و در سین گفته شود اما
سقولو در لغت یونان کاویست در دریا و قندریون اثر خوانند که طحال بنود نسبت تاثیر این دارو

در کذا ازایندن سبز ویرانام نهاده اند کویند بیخ کبر رومی است و کویند نوعی از اسقیل است
واین هر دو خلافست آنچه محقق است نباتیست صحری که بشیرازی انرا زکی دارو خوانند و در سین منفعت و
وطبیعت آن کفته شود **اسقوردیون** سقوردیون خوانند و ثوم انچه کویند و آن
نوم بری است بپارسی سیر موخوانند وطبیعت آن کرم و خشکست در درجه چهارم منفعت وای آنست که
حیض براند و از ادویه تریاق است و درباب ثا کفته شود و در صفت ثوم و بدل ان ثوم الذکر است و کویند
عنصل کوچک **اسفند اسفید** خردل سفید است و حرف سفید نیز کویند و در حا
کفته شود **اسارون** بیخ کیاهیست بدل آن مانند برک نبات لادن خرد شکوفه
وی ارغوان رنک بود و غلاف تخم وی مانند غلاف تخم بیخ بود و بعضی شکوفه وی بنفش رنک بود و تخم
وی مانند خردانه بود و در کوههای روم و مصر و در همدان نیز می باشد و آن دو نوع بود غلیظ و رقیق و از انک
بیخ ریشهای بسیار بود بشکل باردین اما ریشه ناردین نازکتر بود مانند میران اما اسارون انچه
درمیان باریکی و ستبری بود نیکوتر بود وطبیعت آن کرم و خشک در درجه دوم و کویند اسارون بیخ سنبل
رومی است و این خلافست که ناردین بیخ سنبل رومی است و کفته شود اما منفعت اسارون سودمند
بود جهت دردهای اندرونی و ملطف و منضج بود و اکر یک مثقال با شراب بیاشامند جهت عرق النسا
و وجع الورک و مفاصل نافع بود و سده جکر بکشاید و مسهل بلغم لزج بود که در معده و سر جمع شده
باشد و باه را زیادة کند و بوی دهان خوش کند و جهت نزول آب و سبل و داء الثعلب وجیه نافع
بود جهت استسقا و حیض براند و سودمند بود جهت صلابه سپرز و مثانه را قوه دهد و در خواص
آورده است که چون بکوبند و با شیر زنان بسرشند و ضماد کنند میان هر دو رکباه را ابر انکیزد و انعاظ
تام آورد و مجربست و کویند مضر است بشش و مخنف اعصاب بود و مصلح ان مونرج و کویند مصلح
مویزاست که در روغن خیسانیده باشند و بدل آن یک وزن وبم وج و دانکی وزن ان حماما و جاوشیر س
کویند بدل زنجبیل است **اسفرم و اسمار** هر دو اسم آس است و کفته شد **اسفیوس**
شولیون است و نوعی نیز کویند بیونانی سیلیون و ان در قطونا است و کفته شود **اسفاناخ** بپارسی اسپاناخ کویند طلسوب آن سرد و تراست در اول و کویند

معتدل بود در میان حرارة و برودة و ملین بود و سرفه سینه را سودمند بود و در وی قوت جلا
بود و زود از معده بکذرد و طبع نرم دارد و درد پشت و مویه را نافع بود و درد سینه و شش که
از کرمی بود سود دهد و مضر بود بمزاجهای سرد و مصلح وی مری و دارچینی و فلفل بود **اسقوروون**
خبث الحدید است و کفته شود **اسطفین** اصطفلین و اسطون نیز کویند و ان جزر است و کفته
اسطون اسطفین است و کفته شد **اسد الارض** کویند مازریون است
و صاحب جامع کوید بحقیقت آن حربا است و بیونانی خامالاون اسم حرباست و خامالاون اسم مازریون است
واین سهو بدین سبب کرده اند و هم صاحب جامع کوید که بعضی متاخران کفته اند اسد الارض نباتیست
که بیونانی خامالاون کویند و معنی آن مازریون سیاه مازریون و حربا هر دو کفته شود **اسحاره**
بیونانی اوشیمون کویند و ان تودری است و کفته شود **اشکیل** **چشم** عوسج است و کفته شود
اشنه شیبة العجوز خوانند و کرسنه بعداد کویند بپارسی دواله کویند و دوالی و دوالی و دواد المسک نیز
خوانند و ان بر درخت صنوبر و جوز و بلوط و غیران بیچاره شود بهترین سفید خوشبوی بود و آن
نوع مصری خوانند و انچه سیاه بود بد بود و ان هندی است و اشنه را در کوفتن نرم باید کرد تا زود
کوفته شود و طبیعت ان جالینوس کوید در کرمی و سردی معتدل است و در وی قبض اندک هست
و حبش کوید کرم بود در اول خشک بود در دوم منفعت وی آنست که سودمند بود بکزروی جهت صرع
و اختناق رحم و اکر بجوشانند و در ان آب بنشینند حیض براند و وجع رحم را نافع بود و وی قی را
بنشاند و معده را قوت دهد و خفقان را سود دارد و قوت دل بدهد و در کل ضعیف را سودمند
بود و محلل اخلاطی بود که در عروق جمع شده باشد و شهوت باه زیادت کند و منی بیفزاید و قوت
قضیب بدهد و شیر زنان زیاده کند و چون بسایند و در چشم کشند جلا بدهد و اکر در شراب
بر ندوان شراب بیاشامند سودمند بود جهت کزیدکی جانوران و از جمله منومات بود و اکر
نیز در شراب نفع کند مقدار یک درم تا دو درم همین عمل کند اما اشنه مضر بود بروده و مصلح
آن انیسون است و بدل آن ترمانا **اشقلابوس** دار شیشعان است و در دال کفته
شود

روون

اشترغاز زنجبیل العجم خواسد و تفسیر اشترغاز شنوکل الکال است و آن بیخ انجدان خراسانی است وان نوعی از رازیانه است وانجدان از بیابان مرو و از بلاد روم خیزد و بهترین ان رومی است و صفت انجدان گفته شود و طبیعت اشترغاز گرم و خشک است در آخر درجه سیوم و بو حنا گوید گرم و خشک است در دوم و مصلح وی سرکه بود بعد از انکه در سرکه پرورده باشند استعمال کند و شیخ الرئیس گوید سرکه وی جهت معده نافع بود و قوة وی بدهد و اشتها بیاورد و هضم را قوه دهد و اشترغاز مسحق معده بود و دفع مضرت سموم کند و تب ربع که از عفونت بلغم سوخته باشد نافع بود بخاصیت و سرکه وی نزدیک باشد بسرکه عنصل و بدل آن انجدان است و دوبس گوید جرم وی معنی بود و مصلح وی شراب خوش فرساس است **اشنان**

داود ذو و اخنکت و گفته شود **اشموسا** اشموسا است و گفته شد اشعاقل شقاقل و شقاقل و خشنبل و شقنیل نیز گویند و آن جزر اقلیطی است بپارسی گزر البر گویند بهترین وی ستبر بود که لون بزردی زند و بوزن سنگین بود طبیعت آن جالینوس گوید گرم و تر است در سیوم دگویند گرم و خشک است و گویند گرم است در سیوم و خشک در دوم و منفعت وی آنست که باه را زیاده کند و قضیب را قوت دهد و ادرار بول کند و شیر زنان و اگر زنان محمود بر گیرد که بند از دوری آن اگر بکوبند و با عسل بیامیزند و بر ریش خورده نهند پاک گرداند اما شقاقل شربتی از وی سه درم بود و مضر بود بشش و مصلح آن عسل است و بدل آن حلقونه است ما نوزیدان و باقی منفعت وی در باب شیر در صفت شقاقل گفته شود **اشخیص** درخت کرمدانه است و ان نوعی از مازریون است و انرا خامادولان گویند و تفسیر لوقس سفید بود و بعضی شقیا خوانند و در کوهستان شیراز بسیار بود و انرا می سوزانند و بشیرازی وی را باروتی شش خوانند و با هیزم آورند و خاماالاون مالس و تفسیر مالس سیاه بود و در مازریون صفت هر دو گفته شود **اشق** اشج خوانند و کلیا نیز خوانند و ان لزاق ذهب است و صفت لزاق الذهب گفته شود اما اشق صاحب جامع گوید صمغ طرثوث است و صاحب منهاج گوید صمغ نباتیست ابیض مانند ابو ریحان

بدران گویند و طبیعت آن گرم است در درجه دوم و خشک است در اول و اسحق گوید گرم و خشک است در دوم و بهترین وی سفید و دانه درشت بود و دیسقوریدوس گوید منتج سده جگر بود و سنگ گرده بریزاند و تحلیل سپرز کند چون بروی ضماد کنند و اگر مقدار یکدرم با سرکه بخورند ورم سپرز بگدازاند و اگر با عسل خلط کنند و لعوق سازند مفاصل و عرق النسا و صرع را نافع بود و خنازیر را بغایت سودمند بود و کرم بکشد و اگر با ماء الشعیر خلط کنند و بیاشامند ربو و دشخواری نفس را نافع بود و نیم مثقال با عسل جهت صرع نافع بود و مسهل بلغم لزج غلیظ بود چون با ادویه خلط کنند و ماء اصفر براند و اگر مژه چشم بدان بمالند جرب چشم و سپیدی چشم و بادی زایل کند و جهت ریشها بغایت سودمند بود و جهت خناق که از بلغم و مره سودا بود نافع بود و بچه مرده و زنده بیرون آورد اگر بخورند و بخود برگیرند و اگر با سرکه حل کنند و بر ورمهای بلغمی و خنازیر و سلع و امثال آن طلا کنند تحلیل دهد و چون با زیت بسرشند و بر کلف و بهق بمالند نافع بود و اگر با آب حل کنند و بدان غرغره کنند دماغ را پاک کند و حنک را از بلغم و خوردن آن سودمند بود جهت درد پشت و فالج و خدر و بادها و انشکند اگرچه مضر بود بگرده و مصلح آن زوفا است و بدل ان و شیخ گوید نحل و گویند بدل ان سکبینج است و گویند خردل سفید **اشراش** اصل الخنثی است و قول صاحب جامع آنست که نه اصل الخنثی است و سهو کرده است قول صاحب منهاج و صاحب تقویم در این معتبر است بپارسی سریش گویند طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و چون بسوزانند گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم سودمند بود جهت داء الثعلب چون کنند و چون خرد کرده بیاشامند بول و حیض براند و لیکن مرخی معده بود و مصلح وی گلقند بود و برنق طلا کردن و بر ورمهای بلغمی نافع بود و بگذارند و مقدار شربتی از وی پنج درم بود **اشنان** حرض گویند و آن انواعست و انرا غاسول خوانند و بهترین بارقی است سبزناک و بارق موضعی است نزدیک کوفه و لطیفترین آن سفید بود و طبیعت آن گرم است در دوم و ما سوم گویند گرم و خشک در دوم و محرق بود و منفعت وی آنست که

مفتح سده بود و منقی گوشت زیاده بخورد و نیم درم از وی عسر البول را بگشاید و یک درم از وی حیض براند و سه درم مسهل مائیه مستسقی بود و پنج درم از وی بچه مرده یا زنده بیندازد و ده درم از وی سم قاتل بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل است یا کنگبین و گویند مصلح وی تخم خربزه است و از عوض وی روغن بنفشه **اشیاف مامیثا** عصاره مامیثا است و گفته شود **اصابع صفر** بیخ نباتیست مانند کف ابلق است از زرد و سفید و صلب حب شبیه بکف گو بیخ بحکشت است و این خلافست و نوعی هست که زرد بود و تیره رنگ بی سفیدی و از آن عایشه و کف مریم نیز گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و محلل فضلها غلیظ بود و جهت سمها نافع بود و گزیدگی جانوران و جهت جنون بغایت مفید بود و عصبها را پاک گرداند از فضلها و دیسقوریدوس گوید که اعضای عصبانی را نافع بود و دردها آن ساکن گرداند و جنون و وسواس سوداوی را بغایت نافع بود و درد مفاصل و رعشه را سودمند بود و بدل وی در نفع جنون یک وزن و نیم آن بهارجشان و چهار دانگ آن سعد و وی مضر بود بآلات بول و مصلح آن حب الآس یا بلوط بود **اصابع هرمس** نقاح سورنجان است زرد بود و سفید بود صاحب جامع گوید شنبلید هم نقاح سورنجان است و طبیعت گرم و خشک است در درجه دوم و مسیح گوید در سیوم درد مفاصل را سود دهد و ریشهای کهن را نافع بود و نقرس را ضماد کردن سودمند بود و بقراط گوید تریاق درد مفاصل بود خاصه در وقت نزول ماده و صاحب منهاج گوید در قوت مانند سورنجان بود و بوییدن آن نافع بود جهت صداع سرد و بادها که در دماغ بود بشکند و سحق آن بگشاید و باه را زیاده کند خاصه با رحسل و زبیب و نودیح **الفتیا** اندر نمشک است و گفته شود **اصابع العذاری** نوعی از انگور سیاه است دراز مانند بلوط و اندرا انگور زیتونی خوانند و طبیعت آن گرم و تر است و در صفت عنب انواع آن گفته شود **اصل السوس** اصل الملک است بپارسی بیخ مهک گویند و باصفهانی آید طبیعت آن معتدلست در گرمی و سردی و تری و خشکی نافع بود جهت خشونت سینه و قصبه و شش

وصل

15

و تشنگی بنشاند و دیسقوریدوس گوید عصاره وی وقتی که تر باشد در چشم کشند ناخنه ببرد و جهت دشخواری زادن و حرقة بول و اختناج و وجع عصب نافع بود و اگر بیخ مهک خشک کرده سحق کنند و در چشم کشند همان خاصیت عصاره دارد و ناخنه و گوشت زیادتی ببرد و عصاره وی جهت درد سینه و حکر و جرب مثانه و درد گرده نافع بود و رب وی و طبیخ وی انواع سرفه را مجموع نافع بود و بدل بیخ مهک نیم وزن آن رب السوس است **اصول الاربعة** بیخ کاشنی و بیخ رازیانه و بیخ کبر و بیخ کرفس را خوانند و هر یک جداگانه گفته شود **اصل اللوف** دیوبافونیطس خوانند آن بیخ فیلجوش است و بیونانی درداقیطون گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه سیوم اخلاط غلیظ لزج دفع کند و سده بگشاید از جگر و سپرز و گرده و جهت ریشهای نافع بود با سرکه کهن بر بهق طلا کنند مفید بود **اصل المرجان** بسد است و گفته شود **اصل الغضب** بپارسی بیخ نی خوانند و در وی قوة جاذبه هست و اگر بکوبند و عضوی که آهن در وی باشد ضماد کنند بیرون آورد و چون سحق کنند و با سرکه بسرشند و بر درد مفاصل طلا کنند سودمند بود و اگر با موم سر کلف طلا کنند زایل کند و اگر خاکستر آن با حنا بسرشند و بر سر نهند موی را قوت دهد و بر دیاند **اصل الراس** بیخ راسن است ترکان انرا اندر خوانند و آن نوعی از فیلجوش است و در باب را در صفت راسن گفته شود **اصل النیلوفر الهندی** نیل است و فاعه نیز خوانند و گفته شود **اصل السوس الابیض** بیخ سوسن سفید است و در روم در میان بنفشه می رویند و باطراف می برند و آن مشهور است به بیخ بنفشه و آن قسط شیرین است و در باب قاف خاصیت گفته شود **اصل السوس الاسمانجونی** ایرسا است و گفته شود **اصل اللفاح** یبروج است بپارسی سابرک خوانند و گفته شود در باب یا صفت یبروج الصنم و انواع آن و خواص آن **اصل الفلفل** فلفلموبه است و گفته شود **اصل الخنثی** اسراش است و گفته شد **اصل الکرفس** بپارسی بیخ کرفس گویند و منفعت آن در باب کاف گفته شود **اصل الهندبا** بیخ کاشنی بپارسی

در باب ها گفته شود منفعت وی و بهند با **اصل الرازیانج** بپارسی بیخ رازیانه گویند ومنفعت آن در صفت رازیانه گفته شود **اصل الکبر** بپارسی بیخ کبر خوانند و طبیعت آن عیسی گوید گرم و خشک است در سیوم منفعت وی آنست که اگر بر خنازیر طلا کنند با سرکه تحلیل کند و عرق النسا و بواسیر را نافع بود و ملطف و مقطع بود و بوست آن جهت درد دندان که از سردی بود نافع بود و چون باسرکه بپزند و بدان مضمضه کنند ما نیها خایند و اگر باسرکه بسایند و بر کلف و بهق سفید طلا کنند نافع بود و جهت سپرز بغایت سودمند بود خوردن با سرکه و یا با سرکه و عسل طلا کردن و اخلاط لزج را قطع کند و با بول بیرون آورد و وجع ورکین را نافع بود و حیض براند و چون بدان غرغره کنند بلغم را قلع کند و اگر بر ریشهای بد باشند کوفته یا ضماد کنند بصلاح آورد و ورمهای صلب بگدازاند و مسهل بلغم بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی در ادویه سپرز نکیدرم جلیتش یا سکنجبین بود **اصطفین** اسطفین است و گفته شد **اصل الوطنیثا** آذربوا است و گفته شد **اصل الانجدان الخراسانی** استرغاز است و گفته شد **اصل اللوز المر** بیخ بادام تلخ است چون بپزند و نیک بکوبند و با سرکه و روغن گل بیامیزند و بر پیشانی ضماد کنند صداع سرد را نافع بود **اصف** اصل الکبر است و گفته شد **اصطرک** سطرکا گویند و آن صمغی است برنگ عناب جرجانی سرخی که بسیاهی مایل بود و بغایت خلوق رنگ و بسفورید وس گوید نوعی از میعه است و گویند صمغیست که از درخت روم حاصل می شود و جالینوس و غیر وی گویند صمغ زیتون است و دخان وی قایم مقام درخان کندر بود در همه چیزی و آنچه محقق است صمغ زیتون است و طبیعت وی گرم است در سیوم و خشک است در اول و رازی گوید گرم و خشک است در دوم و منفعت وی آنست که جهت سعال و نزله سودمند بود و حیض براند و صلابه رحم را سود دارد چون بپاشامند و بخود بر گیرند صاحب منهاج گوید مصدع بود و مصلح آن رازیانه است و شربتی از وی یکدرم تا یکدرم و نیم باشد و صاحب تقویم گوید مولد سبات و صداع بود و مصلح وی خمیره بنفشه یا شراب نیلوفر بود و بدل آن گویند چند سراست **اطموط**

حلیت

اطماط است

اطماط است و گفته شود و اطموط نیز گویند **اضراس الکلب** سفانح است و گفته شود **اطمیا** قیصوم است و گفته شود **اطماط** صاحب جامع گوید اطموط و اطماط و طبوط هرسه بندق هندیست که ازارته خوانند و صاحب منهاج گوید و این هندیست بفوت بوزیدان و بعضی گویند خطاست و مولف گوید آنچه محقق است نوعی از باقلاء هندیست که سخت بود و نقطهای سیاه بر وی بود و بصلبی شبیه بود به بندق هندی و طبیعت آن گرم و تر است در اول منفعت وی آنست که بهق را زایل کند و باه را زیادت کند **اطریه** بپارسی رشته خوانند و از آرد فطیر سازند طبیعت آن گرم و تر است دیر هضم شود نافع بود جهت سرفه و سینه و شش چون قند و بادام اضافت کنند یا نمک و اگر با بقله الحمقا بپزند یا لسان الحمل سودمند بود جهت نفث دم و منفخ و بطی الانحدار بود و مصلح وی فلفل و صعتر و فودنج بود و بعد از آن مثلث یا عسل یا نجیل مربا خورند **اطباء** در عرب است و گفته شود در عین **اطباء الکلبه** مخاطه نیز خوانند و آن سبستان است و گفته شود **اظفار الطیب** ناخن بویا گویند و ناخن صدف خوانند و ناخن بریان بشیرازی ناخن دیو و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و ماسرجویه گوید در سیوم و منفعت وی آنست که چون زن در شب بخور کند حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و صرعان و درد معده و جگر و رحم را سودمند بود و رازی گوید که اگر با سرکه بیاشامند شکم را نرم کند و بسیار روی بیخ آورد و مصلح وی گل مختوم یا تبر بود و بدل آن قصب الذریره است **اعین السراطین** سنگسبویه است و گفته شود **اغیروس** جوز رومی است و گفته شود **اغیس** اثل است و گفته شد **اغرسطس** نل است و گفته شود **اغبر** توتیای مرکب است از شنج و توتیای کرمانی و نبات مصری در مرکبات خواهد آمد و از آن گفته شود **اغلیقی** بزبان یونانی میبختج گویند بپارسی پخته خوش و نفع آن در مرکبات گفته شود **افاسون** دهن البلح است و در مرکبات گفته شود **افلاطون** منقل است و گفته شود **افرنجمشک** فرنجمشک است بلنکمشک و فلنجمشک و فلنکمشک و بلنجمشک و برنجمشک نیز خوانند بپارسی ترنجان بستانی خوانند و شیرازی بالنکو فرو خوانند و در بستانها روید و در کنار آب روان

بعضی گویند [illegible] است که در [illegible] است و [illegible]

بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر درجه دوم بوییدن آن سده دماغ را بگشاید و جهت
خفقان که از بلغم و سودا بود نافع بود و جهت بواسیر بغایت سودمند بود و جگر و دل و معده سرد را قوت دهد
و غذاهای غلیظ هضم کند و بوی دهان خوش کند و دندان سخت کند و بوییدن مضر بود بدماغ گرم
و مصلح آن بنفشه بود و بدل آن قرنفل است **افربیون** فرفیون است و گفته شود
افسنتین حرق خوانند و آن انواع است خراسانی و رومی و سوسی و طرسوسی و نبطی و
سوری و گویند نوعی از درمنه است و مولف گوید نوعی از برنجاسف است که گل وی بشکل
اقحوان بود که جگر و بغایت تلخ بود و گل اقحوان سفیدی دارد و آن ندارد و نیکوترین آن رومی
بود و طبیعت آن گرم است در اول و خشک در دوم درد چشم که کهن شده باشد سود دهد و جهت
معده سرد بغایت مفید بود و مسهل صفرا از معده بود و قوت بدن دهد و لون را نیکو گرداند و اگر
بر ورم صلب ضماد کنند نافع بود و بول و حیض براند چون با عسل بخورند کرم بکشد و جهت گزندگی عقرب
بغایت سودمند بود و در تقویت جگر و معده نافع بود و در داء الثعلب و [illegible] جهت معده گرم
مضر بود و مصدع و مصلح وی انیسون است یا مصطکی و بدل آن جعده یا شیح ارمنی بود و در تقویت
اسارون با نیم وزن آن هلیله اما صاحب جامع آورده است که مقوی معده گرم است و پاک گرداند
از اخلاط حاره و جهت مفاصل بغایت نافع بود بسبب آن خلطی که گرم بود و چون با سرکه بپزند و بر سر
ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن بادام بپزند و اندکی زهره بر آن اضافه کنند بعد از آن در گوش چکانند
محلل ریاح بود و گوش را پاک گرداند از جراحت نافع بود جهت کری **افیلون** شیح جبلی
است و گفته شود **افلنجه** فلنجه است و گفته شود **افیون** عصاره خشخاش سیاه مصری
است و از البن الخشخاش گویند باید که در آب گرم اندازند و حل شود و در آفتاب گرم نهند نرم شود
و آنچه مغشوش بود آب را زرد کند و درست بماند و غش آن ماميثا و لبن خس کنند و آنچه بغایت
براق بود غش آن بصمغ میکنند اما طبیعت وی سرد است در درجه چهارم و خشک در سیوم و آنچه گویند سرد
و خشک بود در چهارم و منفعت وی آنست که مخدر بود و مسکن همه وجعها بود چون طلا کنند و اگر بیاشامند

وشربتی

وشربتی از وی بمقدار عدسی بود و از دو دانگ زیاده نکنند و ریشها خشک گرداند و سودمند بود جهت
درمهای گرم و اگر با زرده تخم مرغ بریان کرده بر نقرس طلا کنند درد ساکن گرداند و خواب آورد و اگر بخور برگیرند
نزله را سود دهد و اگر با روغن گل و زعفران در گوش چکانند درد گوش زایل کند و اگر با شیر زنان در چشم کشند
درد چشم ساکن کند و اگر با روغن در سر مالند صداع زایل کند و جهت سحج و حبس اسهال نافع بود و دوام
از وی کشنده بود مصلح وی فلفل است و دارچینی و جندبیدستر و فرفیون و بعد از آن قی و حقنه و شراب
کهن بسیار و بعد از آن حمام و اشباه چوب و صاحب تقویم گوید مصلح وی عود هندی بود یا عود الوج و بدل آن
وزن آن تخم لفاح است **افتیمون** از بزری و زهری و قضبانی خود است و بهترین آن
اقریطی بود یا مقدسی که تخم آن سرخ بود و تازه و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم نافع بود جهت صرع
و شنج و امتلا و مسهل سودا و بلغم بود و جهت مالیخولیا بغایت نافع بود و اگر با افسنتین بیاشامند
یا تنها باید که در مطبوخ سیاه بجوشانید که قوه او باطل شود و غثیان و قی آورد و شربتی از وی در مطبوخ
از سه درم با سفت درم شاید گویند تا ده درم صاحب منهاج آورده است که شربتی از یک درم تا دو درم
بود و رازی گوید از چهار درم تا شش درم و محتاج مصلح است و صاحب منهاج آورده است که بروغن بادام
چرب کنند اگر تنها استعمال میکنند نه در مطبوخ و ابن ماسویه گوید مصلح وی آنست که بیش از آن روغن
بادام استعمال کنند و اگر همچنان خشک استعمال کنند شربتی از یکدرم تا دو درم و اگر نقوع خواهند از دو درم
تا چهار درم و بدل آن رازی گوید در مسهل سودا بوزن آن بزبد است و دو دانگ آن حاشا و گوید بدل
آن یک وزن و نیم حاشا و گویند بدل آن اسطوخودس است و بسفایج و مضر بود بشش و مصلح آن
کتیرا بود و صاحب تقویم گوید مصلح آن شراب صندل بود یا رب سیب **اقحوان** اقحوان المرجی
خوانند و گفته شد و در مصر گل کاشش و یونانی قوتانیون و در موصل بنجره الکافور و پارسی گاو چشم
خوانند و نوعی عین البقر و بشیرازی بابونه گاو خوانند و بهترین وی آنست که برگ وی سبز بود و میان
گل وی سفید بود و اندرون زرد و طعم وی تلخ بود و نوعی هست که برگ سفید ندارد و طبیعت وی
گرم و خشک در دوم و حسن که بیله گرم است در سیوم و خشک در دوم و منفعت وی آنست که منع سده جگر بود

و محلل رطوبات و مسهل سودا و بلغم بود و سنگ گرده بریزاند و عرق و محلل خونهای فسرده بود و ناصور را
نافع بود و صلابت رحم را تحلیل کند و چون زن در آب آن نشیند و زنی را حیض بسته بود فرزجه از وی
کند و برگیرد بگشاید و اگر معجون خشک کرده بکوبند و با سکنجبین یا با نمک بیاشامند مسهل سودا بود و صاحب
جامع قول شریف آورده است که آب وی چون بگیرند و بر اعضا بزند رنگ اسفید و ریش طلا کند قوة
مجامعت بدهد تمام و اگر ادمان بودن وی کند سبات آورد و اگر تر وی ببویند خواب آورد و مقدار
شربتی از وی سه درم بود اما مضر بود بمعده و سپرز و مصلح وی انیسون است و گویند گشنیز و قند
اقوبلاسمون دهن البلسان است و گفته شود در باب با اقاقیا عصاره قرظ است
و قرظ خاریست که ادیم بوی دباغت میکنند و جالینوس گوید صمغ اوست و بعضی گویند ثمره خرنوب
است و گویند عصاره پوست انار و این اقوالها خلاف است آن عصاره قرظ است و در مصر سنط و
ضنط خوانند و قرظ بپارسی کره گویند و آن مصری بود و ملقل نیز خوانند طبیعت آن سرد است
در درجه دوم و مجفف است در سیوم و عیسی گوید سرد است در اول و خشک در دوم و بهترین وی
آن بود که صلب و سبز و سیاه بود با سرخی منفعت وی آنست که چون بخود برگیرند قطع خون رفتن کند
و چون بیاشامند جهت سحج نافع بود و اسهال دموی و استرخاء مقعد و رحم را سودمند بود و شکم
سد و حقنه کردن و خوردن و جهت آبله چشم نافع بود و روشنائی چشم بیفزاید و در طلائی که جهت
شکستگی اعضا بود نافع باشد و اگر بر ورمهای گرم طلا کنند سودمند بود و بدل آن حضض بود
صندل و عدس مقشر بوزن آن اقاع الرمان الهندی نارمشک است
و گفته شود اقسوس گویند دبق است و گفته شود اقارون عود الوج است
و گفته شود اقلیمیا قلیمیا گویند در قاف گفته شود اقومالی کار العسل است
و گفته شود اقط بپارسی کشک گویند و بینو گویند طبیعت آن سرد و خشک است
شکم را ببندد خاصه بریان کرده اما دیر هضم شود و معده را بد بود و مصلح آن بعد از خوردن آن
طبیخین بود اقطی خان گویند و آن دو نوع است بزرگ و کوجک خان بزرگ را شبوقه خوانند و

کوجک

وکوجک خانا اقطی و گفته شود مکرر صفه ان و ثمره ان را بل خوانند اقطن بلغت اهل مصر اشراست
و گفته شود اقتا ارابیقی سوبانی معنی آن شوکه الوبر است و آن شکاعی است و گفته شود
الج تفاح بری است و آن زعرور است و گفته شود اکر و فرس جوی رومی است و گفته شود عرس
نیز گویند و گفته شد اگشوت کشوثا است و شکوثا و رجول نیز خوانند و صفت آن در باب
در بزور گفته شود اکلیل الملک گیاه است نیز خوانند بپارسی اکلیل الملک خوانند بهترین وی آن است
که تازه و رسیده بود و برنگ زرد بود که بسپیدی مایل بود و چون بشکافند دانه وی زرد بود طبیعت
آن گرم و خشک است در اول و منفعت وی آنست که محلل و ملین اورام صلب بود که در مفاصل و احشا باشد
و اگر با افستین بر ورمهای جگر و سپرز و احشا ضماد کنند نافع بود و چون با شراب بجوشانند و بیاشامند
درد معده ساکن کند و عصاره وی چون تر باشد با منضج بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش
ساکن گرداند و چون منضج بپزند و بر ورمهای گرم که در چشم در رحم و مقعد و انثیین بود ضماد کنند نرم
گرداند و چون منضج بیاشامند اخلاط بگدازاند و شربتی از وی مقدار یک درم باشد اما مضر
بود بانثیین و مصلح وی عسل بود و بدل وی قراسیون است و بوزن آن لبان ذکر با وزن آن
بابونج و نیم وزن ورق الخیرا اکتمکت صاحب منهاج گوید چوب است هندی و هم گوید بندق هندیست
و گوید اطوط است و این اقوالهای صاحب منهاج سهو است و خطا و قول صاحب جامع در اینجا
معتبر است که او حجر العقاب و حجر النسر و حجر الولاده خوانند و بیونانی انا طیطس و معنی این اسم آنست
که سنگیست که زائیدن آسان میکند و مولف گوید که سنگی بمقدار جوز بوا تیره رنگ بود و چون
بجنبانند موی در اندرون وی بجنبد و بغایت املس و صلب بود و دشوار شکسته باشد چنانچه بندارید
و سبک بود و چون بشکنند موی در اندرون وی بود سفید تلخ طعم و بشکل شاهبلوط بود شیرازی
اندر اکن الیس خوانند یعنی خصیة الثعلب منفعت وی آنست که زبان ابس و محمود حیوانات چون
در اسان نهند آسان بزایند و اگر در خرقه ببندند و بر ران زن آبستن ببندند زود بزاید
و از خواص وی آنست که چون در ادیم گیرند و بر ساق ببندند آسان برآید و اگر سحق کنند و با شیر

زمان شم را بدان بیالایند و زنی که نزاید بخود برگیرد بفرمان خدای تعالی آبستن شود و نیز آورده است که چون در دست گیرند و با کسی مخاصمت کنند خصم بروی غالب نیاید و اگر بر درختی بندند که بر می‌اندازد بر نیندازد و این ماسویه گوید بدل وی فادانیا است **املوبزان** رعی الحمام است و گفته شود **اکل نفسه** فرفیون است و گفته شود **الساامو**س است و آبنوس نیز گویند و ساسم و آن ما نخواه است و گفته شود **المنطوط** کبریکشا است و گفته شود **الطینی** لبلاب است و گفته شود **السنرالعصافیر** خوانند و گفته شود **آلوح** نوعی از نبات مخلصه است بشیرازی کازبیک گویند و در میم در صفت مخلصه گفته شود **الکط** نام است و نام الملک نیز گویند و بفرفیلیمون و آن سیسنبر است بپارسی سنبل گویند و گفته شود در سین **الاینون** راسن است و گفته شود **آلبا** بپارسی دنبه گویند طبیعت وی نرم و تر است دیر هضم شود و غذا بد دهد گرم و تر و غلیظ فربه بود نافع بود جهت عصبهای کوفته خورده چون بدان ضماد کنند ابن ماسویه گوید مفسد معده بود و محلل اورام صلب مصلح وی زنجبیل و فلفل و دارچینی و آبکامه بود و بعد از خوردن جوارشنات خوردن نافع بود **املامون** حماما است و گفته شود **آموس** و آبنوس نانخواه است و گفته شود **امعاء الارض** زعاد کرم خوانند و آن خراطین است و گفته شود **امعاسین** بلغت رومیان عصیر حصرم است بپارسی آب غوره گویند منفعت آن در صفت حصرم گفته شود **امبرباریس** امبرباریس خوانند و گفته شود **آملج** بپارسی آمله گویند بهترین آن سیاه بود و طبیعت آن سرد است در دوم و گویند سرد است در اول و خشک در دوم و بعضی گویند گرم است بهر حال خشک است خلاف منفعت وی آنست که مقوی معده بود و مقعد و اعصاب و دل و اشتهاء طعام باز دید کند و جهت بواسیر نافع بود و سودا و بلغم براند و بغایت مقوی دل بود و حفظ و ذهن زیاده کند و مقوی همه اعضا بود و موی را سیاه کند چون بآب آن و حنا خضاب کنند و اگر دو درم از آن نیم کوفته کنند و در آب شیرین بخیسانند دو ساعت بعد از آن صاف کنند و سه نوبت در چشم چکانند سفیدی که در چشم باشد سود دهد و این مجربست و شربتی از وی سه درم بود تنها اما مضر بود بسپرز و مصلح آن عسل است و بدل آن

سنبر آلها

امّه **امغیلان** درختیست بیابانی و معروف بود بشوکة المصریه طبیعت آن سرد و قابض و منع خون و اصناف سیلان از رحم بکند و صدق آن درم بماه و سفل را نافع بود و چون بیندد

الخیار نباتیست که در کنار جویها روید و سرخ رنگ بود و گویند در میان اسپست روید و وی روحی بود و تخم آن شاح خوانند و الخیار از ادویه شریف است حاصه عرق آن و عصاره آن مانند توث بود بغایت سرخ رنگ منفعت وی آنست که یک مثقال از آن نیم کوفته بخوشاسد و با قدری قند و مصلح بیاشامند جهت نفث نافع بود از هر عضو که باشد از قصبه شش و حجاب سینه و سحج امعاء و بواسیر و کشودگی مهر گها و قوه امعا بدهد و شکم ببندد و بانگ رحمت رساند و ریش شش پاک کند و قطع نزف بکند و شکستگی اعضا را نافع بود و خاصیت وی بسیار است **انبوب الراعی** گویند عصی الراعی است و گویند بحسو نوعی از حی العالم است و گفته شود **اندروطافس** نوعی از حمص است و در عرب علاج خوانند و تلخ تیز خوانند **انقرا** انوشیر خوانند و او بودن خوانند و آن درختیست که ورق آن بورق بادام ماند بهن تر و بعض باشد که ورق آن بورق سوسن ماند و گل آن بگلنار ماند و تخم او کوچک و سفید بود و چون خشک شود بوی خمر کند و در کوه روید و طبیعت آن سرد بود **اندروهارون** نباتیست که در میان جو و گندم روید و ورق آن بورق نخود ماند و غلاف تخم آن بخرنوب شامی ماند و تخم آن سرخ رنگ بود و بطبع تلخ بود و از خواص او یکی آنست که اگر با عسل معجون کنند و زن بخود برگیرد دوشیزه مرد رود و منع آبستنی بکند **انجل** غل است و گل و برا کثیر المنفعت خوانند بپارسی خطمی خوانند و گفته شود **انبرباریس** بپارسی زرشک خوانند و زارج گویند در رنگ هم خوانند و بهترین آنست که بغایت خود رسیده بود و لون وی سرخی بود که بسیاهی مایل باشد شیره دار طبیعت آن سرد و خشک است در درجه دوم صفرا بشکند و قوه معده و دل و جگر بدهد و قی باز دارد و تشنگی بنشاند و بحج را نافع بود و بر ورمهای گرم ضماد کردن سودمند بود و قطع بوی دم بکند و مقوی جگر گرم بود و چون با ادویه گرم مثل سنبل خلط کنند تسکین کند از سردی جگر و اینجا بود بیند و جهت معده که ضعیف شود بسبب بلغمی نافع بود اما مضر بود کسانی را که

که طبع ایشان بسته بود و مصلح آن جلاب بود و بدل آن بوزن آن صندل **انجرک**
مرزنجوش است و در اذان الفار گفته شد **انقون** رازی گوید و در منهاج است در دواء گفته
شود **الحفطینا** بلوسیطون گویند و سطبوس و عنم و حدو ثمره ان شوک مصری خوانند
بپارسی گلنار گویند و بتونی جلنار و بشیرازی گل صدبرگ و در باب جیم گفته شود **انجیده**
حشیشة الکلب خوانند و شربت نیز گویند و موصوف الارض و آن فراسیون است و گفته شود
انیسون بپارسی رازیانه رومی خوانند و آن دو نوعست انچه رومی بود بشکل ناخواه بود
وانچه غیر رومی بود بقدر ما نا ماند بهترین وی رومی بود بول براند و باد که در شکم بود تحلیل کند
و از ان مجموع بدن و قطع سیلان رطوبات بکند و حیض و عرق براند و تشنگی بنشاند و شکم ببندد
و چون در شبیب سعی بکار کنند صداع سرد و نزله سرد را نافع بود و سده جگر را بگشاید و شهوت
جماع را برانگیزاند و دفع مضرت سموم جانوران بکند و اگر سحق کرده با روغن گل خلط کنند و در گوش
چکانند درد گوش را نافع بود و جهت استسقا و نفخ معده و فواق بغایت سودمند بود و چون
در چشم کشند سبل کهن ببرد و نافع بود تنها کهن را و سده جگر و سپرز و مثانه و رحم بگشاید
و اگر سحق کرده سنون سازند دهن که بسبب آن عفونت بن دندان باشد نافع بود و اسحق گوید
مضر است با معاء و مصلح آن تخم رازیانه است و بدل آن تخم شبث است و گویند بدل آن کرویا است
انارکیوا گویند حشیشة کشاس است و گفته شود **انسا شا** نیب الجبل است و انرات سورنج
گویند و گفته شود **انجدان** دو نوعست بپارسی انگدان خوانند و انگوان گویند و آن
درخت حلتیث است و محروث اصل است و حلتیث صمغ آن و ورق آن سفید بود و سیاه بود
و بهترین ان سفید طیب بود و حلتیث طیب صمغ انجدان طیب است و حلتیث منتن صمغ انجدان
منتن و انجدان رومی سیسالیوس است و تخم آن کاشم خوانند و گفته شود و انجدان خراسانی
سیح اشترغاز است و گفته شود اما طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم سودمند بود جهت زهرها
کشنده و بر خنازیر ضماد کردن تحلیل کند چون با موم و روغن زیت بود و با روغن سوسن جهت عرق

نافع بود و اگر با سرکه بپزند در پوست انار و ضماد کنند بر بواسیر نافع بود و اگر بیاشامند با ذر
مراره کشنده بود اما عسر الهضم بود و مضر بود بمثانه و سودمند بود با سر البول و سردی معده
و حیض براند و رطوبات معده خشک کند و نعوظ آورد و مسخن گرده و روده بود چون با سرکه بود
لطیف کننده غذا بود و زود هضم کند بدل آن سیح آن با دو دانگ وزن حلتیث طیب و گویند
بدل ان زوفا است و گویند تخم کرز **انفاق** زیت است و ان از زیتون نارسیده گیرند در باب
زا گفته شود **انجسا** انجسا گویند و ان شنجار است و گفته شود **انومیا** شقایق است
انطوبینا کاشنی شامی است طبیعت آن سرد و تر است در اول نافع بود جهت جگر گرم
انب حذق است و عدو مغد و کبر کرد حیضل نیز خوانند و ان بادنجان است و گفته شود
انزروت صمغ جاریست که انرا شایگه خوانند سرخ و سفید بود و مهرد و از خار
حاصل میشود و چون حرارت آفتاب بروی اندکند و کهن گردد سرخ شود و انرا عنزروت
و غنزروت و کنجده گویند بشیرازی کودر خوانند و از کوه شباه نکاره دلور دجان خیزد
و بهترین آن سفیدی بود که بزردی مایل بود طبیعت آن گرم است در دوم و خشک است در اول و تفاست
تلخ بود و اگر با سپیده تخم مرغ یا بشیر سحق کنند و در چشم کشند درد چشم را نافع بود و خاصیت
مسهل بلغم لزج بود و صفرا و شربتی از وی از نیم درم تا یکدرم باشد و مضر بود برودت و مصلح
آن صمغ عربیست و نافع بود جهت درد چشم و چسبیدن چشم و رمص که در چشم اید و آب آمدن
چشم باز دارد و منضج ورمها بود و محلل و گر سحق کنند با قدری نطرون برورمها که برگوشت بود
ماسد خنازیر طلا کنند تحلیل یابد و فتیله بعسل بیالایند و با نزروت سوده بکار دارند و در گوشت
که رم آید و ریش بود نهند خدر و صحت یابد و این مجرب است و بدل ان نیم وزن صبر است و مصلح
آن صمغ عربی است **انقلسودا** حداور است و گفته شود **انالیقی** انجره است
و گفته شود **انجوج** عود است و در عین گفته شود **انفحه** بپارسی پنیرمایه گویند طبیعت
مجموع پنیرمایها گرم و خشک است ملطف و محلل و در مجموع تریاقها هست مفصل گفته شود **انفحة الارنب**

النانا

بپارسی نیر مایه خرگوش گویند چون با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود و نیم مثقال پادزهر گزندگی
جانوران بود و ماسرجویه گویند یک قیراط از وی چون با شراب کهنه تخته بیاشامند نافع بود جهت
گزندگی مار و عقرب و مجموع گزندگی گزندگان و اگر زن آبستن نیر مایه خرگوش نر یا خصیه وی با شراب
مزوج بیاشامند تب ربع را نافع بود و این مجربست و اگر کودکان بیاشامند از صرع ایمن باشند و همه
نیرمایها این خاصیت دارد خاصه خرگوش و اگر با سرکه سرشند و بر بینی نهند خون رفتن باز دارد
و اگر بچه شیرخواره قی کند و شیر در شکم وی بسته بود چون قدری بوی دهند نافع بود و اگر زن بعد از
طهر بیاشامند منع آبستنی کند و امساک سیلان رطوبة رحم بکند و سحج روده و برف دم را
بود و اگر با خطمی و زیت بر عضوی نهند که خار یا نی در آنجا باشد بیرون آورد **انفحة الفرس**
سودمند بود جهت اسهال مزمن و ریش روده و درد آن **انفحة الجدی و الضان و لحم**
الوحشیه و الخشف و العجل و مح الجاموس و الابل سودمند بود جهت
دفع زهر شوکران و فطر و شربتی از وی نیم مثقال بود و چون با سرکه بیاشامند موافق بود جهت
بستن شیر در معده **و انفحة خشف** که آن بچه بره ایل بود چون زن بعد از طهر سه روز بخورد بدو گیرد
آبستنی باز دارد **و انفحة الجمل** صاحب موجز آورده است که اگر نیر مایه شتر مقدار نخودی با پیه
کرده بپیش از مجامعت بیاشامند قوة باه زیاده تر از همه دوایها باشد بر حد نهایت و نیرمایه
خرگوش و آهو و گوسفند و گاو میش چون با سرکه بیاشامند نافع بود جهت شیر که در معده ببندد **و انفحة**
ی در قوة مانند جند بیدستر بود و اگر بیاشامند جهت صرع و اختناق رحم نافع بود و مجموع
انفحها انچه بسته بود و یکدار و آنچه گداخته بود ببندد **انفحة الدب** ابن زهر در خواص آورده است
که نیرمایه خرس فربهی آورد چون بیاشامند **انقردیا** بروی بلاد درست و معنی وای آنست
که ماسد دل است و انرا ثمره البلادر گویند و در باب بلا گفته شود **انار مشکی**
نار مشک است و گفته شود **انجره** صفت آن در باب با در بزر گفته شود **اوبالی**
نیز گویند و بیونانی معنی دمهن العسل و عسل داود گویند نیز خوانند و آن روغنی است که از ساق درختی

حاصل می شود و مانند عسل است بسطبری بشیرین طعم بود و بهترین آنست که صافی غلیظ بود
و طبیعت آن گرم و تر است سودمند بود جهت جرب تر چون طلا کنند درد مفاصل سود
دهد و جهت تاریکی چشم چون در چشم کشند نافع بود و سه درم با حمار رکیب بیاشامند اخلاط خام بر آرد
اما خوردن آن سبات و استرخا آورد و باید که آنکس که خورده باشد تا عمل تمام نکند نخسبد **او**
سبید نوعی از نیلوفر هندی است و طبیعت آن گرم و خشک است محلل ریاح غلیظ بود و در طول بهر
بگداز اند شربتی از وی یکدرم بود **اوداساایون کرفس** جبلی است و اودا بیونانی
جبل است و سالیون کرفس و ان قطرا سالیون است و گفته شود **اوقیمن** سونانی بادروج
است و گفته شود **اوز** بپارسی مرغابی گویند و ان نوع بزرگترین مرغهای آبی بود و طبیعت
ان گرم تر بود فربهی آورد و لیکن بدن را از فضلهای غریب پر کند اولی آن بود که پیش از گشتن
قدری بورن سوده در حلق وی دهند و با بازیر گرم بپزند و اگر بریان کنند اولی آن بود که بزیت
بریان کنند تا مهو که بپزد **اوزن** سونانی ابیل گویند و در باب میم گفته شود **اونومالی**
سونانی شراب و عسل است **اهلیلج اصفر** بپارسی هلیله زرد و بهترین آنست که فربه
بود و طبیعت وی سرد است در اول و خشک در دوم جهت چشم که آب ریزد در چشم کشیدن نافع
بود و خوردن خفقان را سود دهد و مسهل صفرا بود و اندکی بلغم نیز براند و شربتی از وی مقدار درم
تا ده درم بود و اگر نقوع کنند از دو درم تا پنج درم بود و مقوی معده و دماغ معده بود جهت اسهال
معاره نافع بود و مضر بود بسعل و مصلح وی اگر کوفته با آب گرم خورند قند بود یا ترنجبین و اگر مطبوخ
بود عناب و سپستان و آلوی سیاه مصلح آن بود و بدل ان پوست انار است **اهلیلج**
اسود بپارسی هلیله سیاه خوانند و شیرازی هلیله میویز کی بهترین وی هندی
است و طبیعت وی سرد است در اول و خشک در دوم سردی وی کمتر از کابلی بود و گویند
گرمست لون را صافی گرداند و جذام را سود دهند بود و درد سپرز و وی مسهل سودا بود
و بواسیر را سود دهد و اگر بریان کنند شکم ببندد و اگر در چشم کشند قوه باصره بدهد و تیزی

از وی منقوع از پنج درم تا ده درم بود و غیر منقوع از سه درم تا پنج درم و خوردن آن مضر بود
و مصلح آن عسل است و بدل آن هلیله کابلی **اهلیلج کابلی** بهترین وی آنست که فربه
بود و اگر در آب اندازند فرو رود و طبیعت آن سرد و خشک گویند گرم است باعتدال عقل و حفظ
بیفزاید و در درد سر و استسقا و بهقهای کهن زایل کند و اگر بریان کنند شکم ببندد و بریان ناکرده مسهل بلغم
و سودا بود قولنج را نافع بود و شربتی از وی منقوع از پنج درم تا ده درم و غیر منقوع از دو درم
تا پنج درم و بدرستی که مسهل صفرا بود اما بخاصیت مسهل خلطهای غلیظ مثل بلغم و سودا
بود و هضم طعام بکند و خمل معده محکم دارد و اگر یک سال هر روز هلیله مربی بخورند سیاهی موی
را نگاه دارد **ایدع** شیان و قنطار دم الاخوین نیز گویند و در دال گفته شود **ایغان**
جز جیر بامای آنست و در صفت جرجیر گفته شود **ایل** چهار نوعست یک نوع در چشمها و کنار
رودها و صحراها گردد و آن نوع زرد رنگ بود و لطیفترین انواع ایل بود و یک نوع در
کوهها عمان و بحرین باشد و آنرا یحمور خوانند و یک نوع دیگر وعل خوانند و در کوههای
سردسیر باشد و یک نوع دیگر بقرة الوحش خوانند و در دامن کوهها و میان درختان گردند
در همه طبیعت مانند یکدیگراند و مر ایشان چون خسته شوند مار بخورند صحت یابد و بنفس مار را بخود
کشد و مار متحمل بیرون آید مانند آهن که بمغناطیس چسبد و از دنبال او خوردن گیرد و مار
اضطراب کند تا جایی و اعضاء وی بگیرد و چون تمام خورد حدتی و سوزشی در چشم وی پیدا
گردد و آب از چشم وی روانه شود و در کنج چشم وی گوی هست و آنجا جمع می شود و می بندد
بمرور روزگار و ما سد و سخت گردد چنانچه در گوشی باشد چون وی را بکشند آن را بیرون گیرند
و در دفع سم عمل تریاق فاروق می کند و صاحب منهاج آورده است که در دنبال ایشان
چهارگانه سم آنجا جمع می شود خاصه گاو کوهی که دنبال وی سم قاتل است اولی آن بود که در وقت
کشتن دوم دیاید تا مهره دوی با سم چون یکی دنبال بیندازد جالینوس گوید خونی که از گوشت ایشان
حاصل می شود غلیظ بود و دیر هضم شود و شیخ الرئیس گوید گوشت ایشان تا خود خلط زود گذر

از معده

از معده بگذرد و بول براند رازی گوید بهترین آنست که تازه بود و در زمان گرم صید کرده باشند
و باید که در پختن مهرا شود و با روغن بزند و بعد از آن شراب انجیر و ماء العسل بیاشامند اما قرن ایل
دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند دو مثقال آن با کتیرا بیاشامند جهت نفث دم و قرحه امعا
و اسهال کهن و یرقان و درد مثانه سودمند بود جهت زنان حایض که سیلان رطوبه از رحم ایشان
آید و مزمن شده باشد نافع بود چون با ادویه که موافق آن زحمت بود بیاشامند و صفت احراق
آن بستانند شاخ آن و در دیگی گوارین کنند و در گل گیرند و در تون حمام یا در تنور آتش نهند تا
سفید گردد مانند اقلیا شوید موافق بود جهت چشمی که ماده و ریشی در وی بود و اگر سنون
کنند دندانرا جلا دهد و اگر بخور کنند کژدمان بگریزند و چون بریزند سرکه و مضمضه کنند درد دندانرا
نافع بود و در خواص ابن زهر آورده است که قرن ایل سوخته با سرکه بسایند و بر برص و بهق طلا
کنند در آفتاب ببرد و اگر بیاشامند سپرزرا دفع کند و اگر با روغن گاو بسرشند و بر شقاق دست
و پای طلا کنند زایل کند و اگر در دهان کودکان که قلاع داشته باشند طلا کنند نافع بود و اگر بر
پستان و زهار طلا کنند حیض براند و گویند چون قرن ایل بر زن آبستن بندند در درد
بزاید و دیسقوریدوس گوید نیمه بزوی چون زن بعد از طهر سه روز بخود برگیرد منع
آبستنی کند و گویند پیه وی چون بو نشنج باللذ نافع بود و ابن زهر گوید با نخ پوست وی
با خود نگاه دارند هیچ مار گرد وی نگردد الیه و دیسقوریدوس گوید خون وی چون بریان
کنند جهت قرحه امعا و قطع اسهال نافع بود و چون بیاشامند جهت سم سهام ارمنی نافع بود
و قضیب وی خون خشک کنند و سحق کنند و بیاشامند باه را برانگیزد و نعوظ آورد و اگر بر بازو
بندند از هیچ گزندگی گزندی بوی نرسد و ابن زهر در خواص آورده است که چون دنبال وی چنان
با پوست و گوشت و استخوان بسوزانند و سحق کنند و با شراب مو قضیب طلا کنند در آن حال نعوظ
تمام آورد و بر هر حیوان که طلا کنند همین عمل کند و هم گویند ایل دانهره نیست مالکی تیر بر وی
زنند سکان در وی نماند چون مشکطرامشیع بخورد بیندازد و گویند قرن ایل محرق درد

قولنج را نافع بود تا حدی که گویند در ساعت ساکن کند **ایرسا** بیخ سوسن آسمانگونست
ونام وی ایرسا از بهر آن کرده اند یعنی قوس قزح و گل وی زرد و سفید و لاژوردی بود و بهترین
آن سیاه صلب بسیار گره بود خوش بوی وطبیعت وی گرم وخشک است در دوم ومنفعت وی آنست که فالج
تشنج وصداع مزمن را نافع بود ومنقی لطیف بود واگر بر کلف ونمش طلا کنند زایل کند وسینه
وشش را از اخلاط غلیظ پاک کند وبول وحیض براند وبرگ زندگی را بر موضع زخم ضماد کنند نافع بود
وجهت سرفه بلغمی بغایت مفید بود واگر با سرکه بیاشامند جهت گزندگی جانوران ومطحولان بغایت
نافع بود واندرون را حس گوید سودمند بود جهت حلقه زهر کشنده وادویه سمیه واگر سنگ درم
ازوی با آب العسل بیاشامند بلغم غلیظ ومره صفرا براند وخواب آورد وجالینوس گوید عرق
النسا وفالج را بغایت نافع بود خاصه روغنی که در وی تخته باشند واگر با عسل فرجه کنند ورا
نخوج بر گیرد بچه بیندازد وچون مسلوق کنند وبر خنازیر وبر ورمهاء صلب ضماد کنند نرم گرداند واگر
سحق کرده بر دیش که ناصور شده باشند باشد گوشت برویاند واگر با روغن گل وسرکه ضماد
کنند درد سر را سودمند بود وچون در بینی چکانند کند بینی ببرد واگر بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان
وملازه را نافع بود واگر در آن نشینند صلابت رحم ودرد آن که از سردی بود نافع بود وروغن
وی چون در گوش چکانند با سرکه درد گوش ساکن گرداند ومنع نزلات بکند وروغن وی منفخ
افواه بواسیر بود ورازی گوید بدل وی در اسهال آب دو دانگ وزن آن مازریون با نیم اوقیه
لبن نفاح است واسحق بن حنین گوید ایرسا مضر بود شش را ومصلح او عسل است وایرسا
بپارسی بیخ سوسن صحرایی خوانند ودر دشت ون بسیار باشد ومولف این کتاب
گوید تخم وی از منومات مجربست واگر بیخ وی قدری بر دندان نهند که درد کند بریزاند الحمد لله ویاد
که بدندانی دیگر نرسد **باب الباذنج** گوینده بار خیل
است وگفته شود **باقلا** جرجر خوانند وفول خوانند وطبیعت وی نزدیک باعتدال
وگویند سرد است در اول وخشک در دوم ودر وی رطوبتی فضلی هست خاصه تر وی وبهترین

وی آنست

که فربه وبزرگ وخشک کرده بود وتر بد بود وکلف را زایل کند وبقراط گوید غذا نیکو دهد وصحت ۲۲
را نگاه دارد وچون مقشر کنند وبدو نیمه کنند وبر زخم که خون آید بنهند خون باز دارد واز خواص
وی آنست که چون از مرغ بیاورند از خایه باز ایستد وچون بکوبند وبر زهار کودکان ضماد کنند موی
رستن باز دارد وهمچنین اگر مکرر کنند بر موضعی که موی سترده باشد همین عمل کند وبهق را زایل کند
خاصه با پوست وباقلا سینه وسرفه ونفث دم را نافع بود اما بغایت نفاخ بود وشوار هضم
شود وخوابهای آشفته نماید ولیکن ضماد کردن بر ورمها وورم انثیین وپستان که شیر در وی
بسته بود بغایت نافع بود وقطع ادرار بول بکند وچون با آرد حلبه وعسل بیامیزند محلل ورمها بود
دور ورمها بن گوش وورمها شبیه حشم واگر با شب یمانی وزیت عتیق بر خنازیر ضماد کنند تحلیل باید
وچون با سرکه وآب بپزند وبا پوست بخورند اسهال که از قرحه امعا بود واسهال مزمن قطع کند واولی
آن بود که چون یک دو جوش بزنند آن آب بریزند وآبی دیگر باز جای کنند نفخ آن کمتر بود وباقلا کهن نفخ
کمتر بود که تازه وگوشت بدن زیاد کند وآرد وی چون رقیق بپزند وروغن بادام وقند اضافت
کنند وبیاشامند سرفه وخشونت سینه وحلق را سودمند بود وآنچه با پوست بپزند نفخ وی زیاده بود
وثقالت بیشتر زاید کند ومصلح وی آنست که مقشر کنند وبپزند ودر روغن مطبخ کنند با نمک وصعتر وزیره ودار فلفل و
انجدان فودنج بخورند وبعد از آن زنجبیل پرورده یا بعضی از جوارشات نافع بود **باقلا قبطی**
جامسیت وگفته شود **بارزد** قنه است بپارسی بارزد وشیرازی سرو آن سه نوع است
بری وبحری وجبلی وگویند دو نوع است یکی سفید سبک وآن خشک بود ویکی نرم بود زرد رنگ مانند
عسل صافی تیز بوی واین نوع بهتر بود وطبیعت آن گرم است در سیوم وخشک در دوم وگویند نیز است
جهت عرق النسا ونقرس بغایت مفید بود مقدار دو درم چون زن بخورد بر گیرد ودر نشیب دود کند
حیض براند وبچه بیندازد ودفع زهرها بکند وکاد وخواطعوب اگر در مرهم کنند وبر خنازیر ضماد
کنند نافع بود وگویند اگر دو درم با آب بیاشامند بواسیر ببرد چون سه نوبت بیاشامند دیگر
عود نکند الحمد لله رازی گوید محرور مزاج نشاید که استعمال کند وشیخ الرئیس گوید سودمند بود جهت
صداع

سرد و درد گوش که از سردی بود و ورم آن تحلیل یابد بی اذیتی و جهت جرب چشم نافع بود و رازی گوید
محلل ریاح و منبت تخم بود و شیخ الرئیس گوید مفسد تخم بود و اگر حل کنند بعسل و لعوق کنند سده گرده بگشاید
و سنگ آن ببراند و زایندن آسان کند اما مضر بود بشش و مصلح آن انیسون است و جالینوس گوید بدل آن دو وزن
آن سکبینج است و اسحق بن عمران گوید بدل آن بوزن آن سکبینج است و نیم وزن جاوشیر **باقلای**
مصری ترمس است و گفته شود **بادرنجبویه** بادرنبویه گویند و بادرنک و ترنجان و بقله
الاترجیه نیز گویند بپارسی بالنکو گویند و بهترین آن تازه بود و طبیعت وی گرم و خشک در دوم سودمند بود جهت
علتهای بلغمی و سوداوی و بوی دهان خوش کند و نافع بود جهت حرب و سده دماغ و قوه دل و جگر بدهد
و مفرحی تمام بود در تقویت دل و تفریح آن نظیر ندارد و خفقان زایل کند و ذم صاحب کرده اند و مقدار شربتی
از وی بیست درم بود و اسحق گوید مضر بود بدور که مصلح آن قمع غدد است و اگر با شیر ورق آن ضماد
کنند بر گزندگی عقرب و رتیلا و سگ دیوانه نافع بود و اگر بیاشامند همین عمل کند و اگر بطبیخ آن مضمضه
کنند جهت دندان نیکو بود و اگر با نمک ضماد کنند بر خنازیر تحلیل یابد و همچنین بر درد مفاصل ضماد کنند ساکن گرداند و از
خواص وی آنست که چون قدری از ورق و تخم و بیخ آن مجموع خشک کرده در خرقه کنند و با بریشم محکم ببندند و در
نگاه دارند و دائم که با خود داشته باشد هر کس او را ببیند دوست دارد و محبوب خلق گردد و دایم نشاط
بود مولف گوید بغایت مجربست و بکرات امتحان کرده و خوردن وی مقوی دماغ و جگر و معده بود جهت خفقان
سوداوی و خفقان که از بلغم سوخته بود بغایت نافع بود و اندامفرح قلب المحزون خوانند و بدل وی در تفریح
بوزن آن ابریشم و چهار دانگ وزن آن پوست اترج **بادزهر** حجر التیس است و گفته شود
باداورد شوکة البیضا گویند و نبات وی در زمین ریگ بوم و دامن کوهها بیشتر روید
و ساق وی بستری انگشت بود و قد آن مقدار یک گز باشد و کمتر بود و بیشتر در روی زمین پهن باشد
و در اول که برگ بیرون کند گیاه بود و به آخر خار گردد و سفید شود و گل وی بنفش و سفید رنگ بود و بهترین
سرخ و سفید نیز بود و تخم وی مانند خسک دانه بود و نبات وی خارناک بود و انبوه خارها دراز سفید و بیخ
آنست که ورق آن سفید بود و تازه و طبیعت آن گرم و خشک در درجه اول و گویند سرد است در اول

وی

وی سرد و خشک بود و منفعت وی آنست که مسهل بلغم لزج بود و در وی قوة محلل و مفتح هست خاصه تخم
وی نافع بود جهت اورام بلغمی و نفث دم و تبهاء بلغمی کهن و ضعف معده و درد دندان چون بطبیخ آن مضمضه کنند
و گزندگی جانوران و گزندگی عقرب چون بروی ضماد کنند نافع بود و دیسقوریدوس گوید بیخ وی چون
کوفته شاید جهت نفث دم و درد معده و اسهال کهن نافع بود و گزندگی و بول براند و براورام بلغمی ضماد
کردن نافع بود و اگر تخم وی بیاشامند گزار را نافع بود و گزندگی جانوران و اگر داء الثعلب بر بیخ
آن حک کنند بغایت سودمند بود و مجرب و شربتی از وی یکدرم و نیم بود اما مضر بود بشش و مصلح وی
افستین بود و شیخ الرئیس گوید بدل وی در تبهاء بلغمی شاهترج بود و در روستاهای شیراز اندابرود
گویند و بشیرازی همه **بادنجان** انب و مغد و عدو حدق خوانند بهترین وی فارسی
شیرین تازه بود و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و اگر در روغن بریان کنند شکم ببراند و اگر سماق
با سرکه بپزند امساک کند و درد معده و خمار آورد و سر و چشم را بد بود و خوفی سیاه از وی حاصل شود
و مولد سودا بود و لون را سیاه گرداند کهنه وی بد بود و تازه سالم تر بود و جذام و صداع و
بیخوابی آورد و مولد کلف و سرطان نار و سده جگر بود و اگر بسرکه بپزند سده جگر بگشاید اما بواسیر آورد
لیکن گل وی در سایه خشک کنند و سحق کنند طلا نیز نافع بود جهت بواسیر و اگر بادنجان زرد با روغن
بر ربز بندد و از آن روغن موم روغن سازند بر شقاق کعبین و میان انگشتها طلا کنند بغایت
نافع بود و اگر گل وی با روغن بادام تلخ همچندان بکوبند و بروغن بنفشه بسرشند و بر بواسیر طلا کنند ببرد
بفرمان خدای تعالی و مجربست و اگر بادنجان بسوزند و خاکستر آن با سرکه بسرشند و بر ثالیل طلا کنند
ببرد البته و ثالیل را بشیرازی گوک خوانند و گویند مقوی معده بود و قطع نزف دم بکند نجاست
خوردن وی و اولی آن بود که در آب و نمک بجوشانند یا مسلوق و با روغن کنند یا با دام بریان کنند
یا با سرکه و گردو یا **بابونج** بپارسی بابونه گویند و بهترین آن بود که گل وی زرد و بزرگ بود
طبیعت وی گرم و خشک است در اول و منفعت وی آنست که مفتح و ملطف بود و محلل و جذب بود و
ورمهای صلب نرم گرداند و جهت صداع سرد نافع بود و همه تبها را خاصه که از عفونت سودا و بلغم بود

وورمهاء احشا را سود دارد واکر بجوشانید و در آب آن نشینند سنک کرده برنزاند وحیض وبول براند وبچه بیندازد واکر بیاشامند بول وحیض براند وبچه در وقت زادن سهل بیرون اید وبیرون را پاک کرداند تنقیه تمام واکر بر جرب تر ضماد کنند سود دارد وقوة اعضا و دماغ بدهد و بر ورم جکر ضماد کردن نافع بود و بخار وی در آخر نزلها بغایت سودمند بود واکر با آب سرکه بپزند و در آخر مد سر بخار آن دارند چشم را پاک کرداند و درد زایل کند اکر ادمان کنند واکر چشم با آب بابونه تنها بشویند درد ساکن کرداند اما اسحق بن حنین کوید مضر است بحلق ومصلح وی عسل است وبدل آن در تقویت دماغ وزایل کردن صداع سر بر نجاسف است **بادروج** هوک خوانند وان نوعی از ریحان کوهی است که در دامن کوهها باشد وطبیعت وی کرم است در دوم وخشک در اول وکویند در وی رطوبتی فضلی هست وبهترین وی آنست که خوشبوی بود ومنفعت وی انست که از ادویه قلبی بود واکر عصاره وی در چشم کشند چشم را جلا دهد و رطوبتی که از چشم روانه بود خشک کرداند واکر بسیار بخورند تاریکی چشم آورد وشکم نرم دارد اما باه را برانکیزد ومولد ریاح بود وبول براند اما دشوار منهضم شود واکر بر کزندکی عقرب وزنبور ضماد کنند نافع بود واکر با روغن کل وسرکه و کوست (؟) هو بر ورم کرم ضماد کنند نافع بود وخوردن وی کویند کرم در شکم پیدا کند وچون بخایند و در آفتاب نهند کرم از آن تولد کند وشریف کوید چون آفتاب بحمل نزول خواهد کرد ویرا بخاید سالی در ان سال از درد دندان ایمن باشند البته واکر بخایند و در کوش نهند درد کوش ساکن کند وصاحب کامل اورده است که در خوردن وی سه منفعت هست ضماد کردن منضج ومحلل بود واز خوردن وی خلطی سوداوی بد تولد کند وچشم تاریک کند ومصلح وی بقلة الحمقا است وبدل آن دو وزن سیسنبر

بان درخت حب البان است وصفت حب البان کفته شود **بادورد** شجر اسیوس است در اسیوس کفته شد **باباری** بیونانی فلفل سیاه است وکفته شود **باطس** نوعی از علیق است وصفت آن در باب عین کفته شود **بارسطاریون** فرسطاریون کویند وآن نوعی از رعی الحمام است وکفته شود ومعنی بارسطاریون بیونانی حمامی است **بیرالد** زراوند طویل است

وگفته

وگفته شود **تبع** زرابی هست کننده است وصاحب منهاج کوید نبیذ خرمائی است که از خرما نیز سازند و در بیرون صفت نبیذ کفته شود **بجم** ثمرة الطرفا است وکفته شود **بختجات** عصى الراعی است وکفته شود **بوشیاندارو** نرشیاندارو وبطباط وحنجر وشیطباط وسوجه ومسوس... نیز کویند شیراز کسته خوانند وبکرهای سرخ مرد **بخورمریم** شجرة مریم است وآن حشیشی است وبیخ آن عرطنیثا است وصفت آن در الف در آذر بو کفته شد وبخور مریم طبیعت آن کرم است در سیوم وخشک در دوم منفعت وی آنست که منقطع ومحلل ومنضج بود وطبع را براند وچون به پشم پاره بخود برکیرند یا بر شیب ناف طلا کنند وچون بیاشامند کرم دراز وکدو دانه بیندازد وحیض براند وبچه مرده بیندازد وبیرقان را نافع بود واز ادویه کشنده خاصه ارنب بحری را نافع بود وکلف بر دو بر سوختگی شده طلا کنند نافع بود واکر با عسل در چشم کشند نافع بود وچون با شراب بیاشامند مستی زیاده کند **بدلیون** مقل است وکفته شود **بداستان** بدسکان وبدسکان نیز کویند وقاتل ابیه وکف الکلب هم کویند وان حشیشی است کرم وخشک اما ملطف ومحلل بود ونافع بود جهت اصحاب بلغم ورطوبه ورازی کوید بدل وی نیم وزن آن درونج وبوزن آن زیره کرمانی **بوخنطا** است وکفته شود ونوم نیز کویند وفخ هم کویند **بوج کابلی** ابرج کویند وبرنج کویند بپارسی رنک خوانند طبیعت وی کرم است در اول وخشک در دوم وآن دو نوع است بزرک وکوچک وبهترین آن کوچک است که لون آن بسرخی زند ودو درم از وی مسهل بلغم لزج بود واز قاتلات ود ومنع ادویه بوی نمی رسد ومفاصل را سود دهد بود وحنین آورده است که شربتی از وی ده درم با شیر تازه بود جهت حب القرع لیکن مضر بود بر دماغ ومصلح آن کثیرا است وبدل ان بوزن آن قنبیل وابن ماسویه کوید بدل آن بوزن آن ترمس ودو دانک ان قنبیل است **برهلیا** بزر البزر بلخ است وکفته شود **برشیاندارو** عصى الراعی است وکفته شود **برعشت** تملول و حملول وقو مهل کویند وان فنا بری است وشجرة البق نیز خوانند و در قاف کفته شود **برس** قطف است وطوط وعطب وکوسف نیز کویند وشحم الارض کفته وحنق الوغل نیز خواهند **بروسلام** لسان الحمل است

س

برغونی بزرقطوناست وگفته شود بردابینا فاشراست وگفته شود برنجاسف
بوی شولها خوانند بشیرازی برنجاسک گویند و چند اسم دیگر دارد وگفته شود بهترین وی تازه بود
وطبیعت وی گرم است در دوم وخشک در آخر درجه اول منفعت وی آنست که جهت صداع سرد ضماد
کردن یا نطول بغایت نافع بود وملطف ومفتح بود وصاحب دوار وسدر را نافع بود وسنگ گرده بر
براند واگر در طبیخ آن نشیند رحم را پاک کند وبچه بیند از دو شیمه بیرون آورد و رحم را نافع بود واگر
سه درم ازوی بیاشامند همین عمل کند واگر بسوزانند وخاکستر آن بر ریش فرج افشانند
خشک گرداند واگر با عسل بیاشامند کرمها بکشد وحب القرع وسده بینی وزکام را نافع بود واگر بطبیخ
وی بشویند وگویند خوردن وی مضر بود بگرده ومصلح وی انیسون است ورازی گوید بدل آن در
درد سر دها برنج است وگویند بدل آن افسنتین است بردی نباتیست که در آب روید
ودر مصر ازوی کاغذ سازند ومولف گوید شیرازی اراک خوانند وشاخ میان وی نیز خورند
ودر قوة مانند کاغذ بود ودر سوخته وی تجفیف زیاده بود وطبیعت وی سرد وخشک بود در دوم و
خاکستر آن آنکه در دهن بود سود دهد وخون نفث دم بکند وآنچه مصری بود غذا دهد چون بر
کشند وبکند مانند نی شکر برطانیقی صاحب منهاج گوید لسان الثور است وگفته شود
برسیاوشان شعر الجن وشعر الجبار وشعر الارض ولحیة الحمار وشعر الخنازیر وساق
الاسود والوصیف الاسود وکزبرة البئر نیز خوانند وآن شعر الغول است بپارسی برشیاوشان
گویند وبکرمانی کورسو خوانند وبهترین وی آنست که چوب وی سیاه بود وورق آن سبز وگویند
بهترین وی آنست که چوب وی بسرخی زند طبیعت وی معتدلست در گرمی وسردی وگویند میل بگرمی
وخشکی دارد دو سه درم ازوی مسهل بلغم وسودا بود وشش وسینه از فضول غلیظ پاک کند وبگدازد
ویرقان وسپرز را نافع بود وبول وحیض براند وسنگ بریزاند چون بیاشامند وسکم سدد
وشیمه بیرون آورد وگزندگی سگ دیوانه ومار نافع بود ودیگر جانوران موذی چون با شراب
بیاشامند وملطف ومحلل بود وداء الثعلب را نافع بود وموی برویاند وخنازیر ودبیلات تحلیل

کند

کند واگر بیاشامند ربو ویرقان وعسر البول را نافع بود واگر با لادن وروغن مورد یا روغن سوسن
وزوفا و شراب بیامیزند وبر موئی که زبر بود طلا کنند دیگر نریزد و بیخ آن محکم دارد واگر بسوزانند وبر
سر کل مالند موی برویاند واگر با سرکه وزیت خاکستر وی بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و جهت
جرب چشم نافع بود واسحق گوید مضر است بمعده ومصلح آن مصطکی است ورازی گوید بدل آن در سودمندی
ربو بوزن آن بنفشه یا نیم وزن آن رب سوس است برشوم بلغت اهل نجد قسب است وگفته شود
بزرقطونا بپارسی اسفیوش وبیونانی فسلیون ومعنی آن برغوثی بشیرازی نیکو گویند وآن دو
دو نوعست سفید وسرخ بهترین آن سرخست که میل بسیاهی دارد وفربه بود وچون در آب کنند در زمان
آب نشیند اما سفید سردتر از سیاه بود بغایت وطبیعت نیکو سرد وتر بود در دوم وآورده اند که
در سیوم وگویند معتدلست در تری وخشکی حرارة بنشاند وتشنگی ساکن گرداند واگر بریان ناکرده دو درم
بجلاب گرم بیاشامند طبیعت براند واگر بریان کرده بود با روغن گل شکم ببندد وبیخ را نافع بود خاصه
بحکان ولعاب وی خشونت دهن وسینه ولذع معده نافع بود وبر ورمهای گرم ضماد کردن نافع بود و جهت
نقرس باکه وجهت صداع با گلاب سودمند بود ونشاید که کوفته استعمال کنند که کشنده بود و شربتی
ازوی مقدار دو درم بود ومداواة کسی که نیکو کوفته خورده باشد با سعد باج وفلفل وحلبت یا بثلث کنند
ودوا المسک وبدل وی در تلیین طبیعت دانه بود یا تخم مرو ودر تبرید وترطیب تخم تورک بزر
الکرفس البستانی تخم کرفس بستانی طبیعت آن گرم وخشک در دوم بول براند وسده گرده وجگر
بگشاید وفواق که از امتلا بود سود دارد و شربتی ازوی سه درم بود وجهت گزندگی جانوران
نافع بود ودرد پهلو را سودمند بود اما مضر بود بشش ومصلح ان حماما و نیز در خواص آورده است
که تخم کرفس کوفته با مجدان قند بروغن گاو چرب کنند وسه روز بیاشامند باه را زیاده کند تعالی
اما باید که غذا گوشت خروس فربه خورد وبدل تخم کرفس فطراسالیون است وگویند یک آن
افسنتین ونیم وزن ان فطراسالیونست بزر الکرفس الجبلی فطراسالیون است
وگفته شود بزر الخبازی بپارسی تخم خرو گویند وبکرمانی پنیرک خطمی وطبیعت آن معتدل است

در حراره و رطوبه و در عمل قوی بود و بهتر از تخم خطمی حشو سینه را زایل کند و سحج و ریش روده را بغایت
نافع بود و جهت گزیدن رتیلا و سموم نافع بود و چون در ادویه حقنه بود دفع مضره ادویه حاده بکند و بدل
وی تخم خطمی است **بزر الخطمی** بهترین وی آن بود که سیاه و رسیده بود و طبیعت وی سرد و خشک
بود و گویند معتدلست در حراره و رطوبه و اگر با سرکه بر بهق طلا کنند و در آفتاب نشینند نافع بود و جهت
سرفه گرم سودمند بود و خون رفتن شکم ببندد و سنگ گرده بریزاند و بدل وی تخم خبازی بود
بزر الرطبه بزر القداح و بزر الفصفصه و بزر القت و بزر التشاد و بزر القضب گویند و آن
بزر العلف است بپارسی تخم اسپست گویند بهترین وی زرد فربه باشد و طبیعت آن گرم و تر بود و در وی
نفخ بود باه را زیاده کند و قوه مجامعه را قوه دهد و شیر زیاده کند و بدل وی در معاجین تخم شلغم بود **بزر
الجرجیر** بپارسی کیکیز خواسد و تکح گویند شیرازی کنزک گویند بهترین وی بستانی فربه بود طبیعت آن گرم
و خشک در سیوم و گویند بدوم درجه سودمند بود جهت عسر البول و بر نمش طلا کردن نافع بود و باه را بر
انگیزاند و درد ساقین را نافع بود مقدار یک درم و اگر با سکنجبین و آب گرم بیاشامند قی بلغمی بیارد اما مصدع
بود و منی زیاده کند و بول براند و تاریکی چشم آورد و اگر سحق کنند و بر کلف روی طلا کنند زایل کند و اگر بکوبند
و بعوض نمک بر زرده تخم مرغ نیمبرشت کنند و بیاشامند مجامعت را قوه دهد اما شکل خوار بود و مضر بود بمثانه
و مصلح وی کثیرا است و بدل وی رازی گوید نبات وی است و گویند بدل وی تودری است و مجهول گوید
بدل وی تخم گندنا است و دیسقوریدوس گوید در طبخ بدل وی خردل است **بزر المظ** حب
فلفل است و گفته شود **بزر الخمخم** حب است بپارسی شفترک گویند و باصفهانی تاکشنی و به تبریزی
سوارون و بترکی مداشوه و در باب خا گفته شود **بزر السرمق** بزر القطف بود
و صفت آن در قاف گفته شود و طبیعت وی معتدلست در حراره و برودت و خشک بود در اول
و گویند گرمست در وی جلا و تلیین بود و مضر بود بسفل و مصلح وی قند و کلاب بود **بزر الخرفه** بقلة الحمقا
و رجله و فرفخ و بقلة المبارکه و بقلة الزهرا و بقلة لینه و دندان سا و کف و فرفحیز و فرفین و حرفق نیز گویند بپارسی
تخم تورک گویند و باصفهانی تخم برهن و بکرمانی تخم بکرک و به تبریزی تخمکان و بهترین وی آنست که فربه بود و طبیعت

آن

آن سرد است در درجه سیوم سودمند بود جهت درد جگر که از گرمی بود و تبهای حاده مقدار پنج درم
از وی بکوبند و شیره بگیرند و با نبات بیاشامند و اگر با جلاب خورند جهت سرفه که از حراره بود نافع بود و جهت
لذغ و معده نافع بود اما مقطع شهوه بود و منی که از او کنند و مضر بود بسپرز و معده بلغمی و مصلح وی
قند است و بدل آن بزر قطونا **بزر الرمان البری** حب نلفل است و گفته شود **بزر
الجزر البستانی** تخم گزر گویند نافع بود جهت ریشهای خورنده چون بکوبند و بر آن ضماد کنند و اگر
بخورند باه را بر انگیزاند و بول و حیض براند و ریشهای عفن پاک کند و استسقا را نافع بود و گزندگی
جانوران را سود دارد و بویس گوید جهت درد ساقین یک درم تخم گزر با یک درم قند بیاشامند نافع
بود و مجرب بدل آن بوزن آن تخم انیسون است **بزر الجزر البری** دوقو است و گفته
شود **بزر السداب** بپارسی تخم سداب گویند بهترین آن سیاه فربه بود طبیعت آن گرم و
خشک در سیوم نافع بود جهت فواق بلغمی اگر یک درم تا دو درم بیاشامند و اگر با شراب بیاشامند
جهت دفع زهرها نافع بود و گزندگی جانوران خاصه که با انجیر خشک و مغز گردکان استعمال کنند و جهت
عرق النسا نافع بود اما مقطع منی بود و مصلح آن کثیرا است با عسل و بدل آن سداب **بزر الحس**
بپارسی تخم کاهو گویند بهترین وی بستانی سیاه فربه بود طبیعت آن سرد و خشکست مخدر و منوم بود
شهوه دماغ را ساکن گرداند و جهت کسی که وی را احتلام بسیار افتد چون بیاشامند نافع بود
و قطع شهوه جماع بکند و منی را خشک گرداند و دفع تقطیر البول کند و مقدار یک درم تا دو درم مستعمل بود و گو ضماد
کردن جهت صداع سودمند بود و منع سیلان که از چشم آید بکند چون بر پیشانی ضماد کنند و وی
سبات آورد و مصلح وی مصطکی است و بدل وی دم الاخوین **بزر البنج** بپارسی تخم منگ
گویند و بلفظی دیگر صداع الرجال و آن سه نوعست سیاه و سرخ و سفید بهترین آن سفید بود و بعد از
سفید سرخ اما سیاه کشنده بود و طبیعت آن سرد و خشکست در آخر درجه سیوم و آن سفید سرد است
در اول درجه سیوم و خشکست در دوم عصاره وی درد گوش را نافع بود و جهت نفث دم با فراط
سود دارد و درد دندان ساکن گرداند و بر نقرس طلا کردن نافع بود و خوردن وی مضر بود و مخدر و مسبت

ونباه کنندهٔ عقل و خناق وجنون آورد و ورم زبان وضیق النفس وتاریکی چشم وگرانی گوش
باز دید کند ومداوات وی بقی کنند باب گرم وروغن وعسل بعد از ان شیر تازه ومرق اسفیدباج
مرغ وگوشت بره فربه وبدل آن افیون است بوزن آن وصاحب تقویم گوید مصدع بود ومخدر
احشا ومصلح آن عسل است وانیسون واگر بر برص طلا کنند بغایت نافع بود ومقوی اعضا بود
چون در حمام طلا کنند بر بدن ودرد کار مزمن را نافع بود **بزر الفجل** پارسی تخم ترب خوانند
بهترین وی آنست که فربه بود طبیعت آن گرمست در سیوم وخشکست در دوم جهت بهق وکلف وبهق
سفید واثر زخمها نافع بود چون با سرکه زبانه طلا کنند بهق سیاه وسفید پاک کند وهرکه در حمام طلا کند
بغایت نافع بود وبعضی که در شکم بود تحلیل کند ومحلل قوی بود ومقدار دو درم مسهل کند اما مضر بود بحار و
مصلح وی سپستان است واگر با سرکه بیاشامند قی آورد وبول براند وورم سبز زرد الحلیل دهد واگر با سکنجبین
بنرند وبدان غرغره کنند همچنان گرم خناق را نافع بود ودر دفع زهرها وگزندگی جانوران قایم مقام تریاق
بود وصاحب تقویم گوید مصدع بود ومضعف جگر ومصلح وی کشنیز وشکر بود وجهت دردِ سپرز کهن
شده سه روز بهر روز دو درم کوفته وبیخته با سکنجبین بیاشامند بغایت بود ومجربست بدل آن حب الرشاد
بود **بزر المرو** پارسی تخم مرو گویند وشیرازی مرو رشک بهترین وی آنست که تازه وفربه بود
ولون آن بسرخی زند طبیعت آن گرم وتر است باعتدال وتری وی در قوه مانند بزر قطونا بود واگر بریان
بریان کنند نافع بود جهت دوسنطاریا وسحج وشکم ببندد ومنضج ورمها بود ودملها وبریان ناکرده
مسهل اندکی بلغم بود ومقدار دو درم استعمال کنند ومضر بود بشش ومصلح ان جلنار است وبدل آن
بزر قطونا ودر انضاج بدل وی بزر کتان بود **بزر الکانج** حب کاکنج است وگفته شود بزر الهوه
بلغت اهل خراسان تودری گویند وگفته شود وبلفظی دیگر سند گویند وقصیصه نیز گویند وگفته شود بزر
القنب سداب است وگفته شود **بزر الحمقا قوقی** انده قوقو گویند ودیوابست گویند وخفاجه
ودرق نیز گویند بهترین وی آنست که فربه بود وبوی طبیعت وی گرم وخشک بود معده را پاک کند مقدار نیم درم
ونافع بود جهت جانوران چون با سکنجبین بیاشامند واز ادویه باهی بود ومهیج باه بود وتخم وی سرکه

حب آورد ومصلح وی کثیرا بود وبدل وی شیلم بود **بزر لسان الحمل** پارسی بارتنگ
گویند وتبریزی تخم تروش طبیعت آن سرد وخشکست بهترین وی آنست که فربه بود وسیاهی که بسرخی
مایل بود نافع بود جهت زیادت طبیعت آن سرد وخشکست بهترین وی آنست که فربه بود جهت سدهٔ جگر وگرده
وعرق النسا وقابض بود ومقدار سه درم مستعمل بود وچون بیاشامند نفث دم که از سینه بود قطع
کند وفضول که از شکم روانه بود واسحق گوید طبیعت آن گرم وخشکست ومضر بود بشش ومصلح آن عسل
وبدل آن تخم حماض بستانی **بزر الحماض** حب الرشاد گویند پارسی تخم ترشه گویند وشیرازی
تخم ترشینک گویند بهترین آن بود که فربه بود وسیاهی که بسرخی زند طبیعت آن سرد وخشک است
بغایت قابض بود مره صفرا بنشاند وروده پاک کند وشکم ببندد واسهال قطع کند خاصه که بسبب
حلطی گرم بود اما مضر بود بگرده ومصلح وی قند بود ودر خواص آورده اند که تخم حماض اگر در خرقه بندند
وزن بر بازوی خود نبندد مادام که با وی باشد آبستن نشود ورازی گوید تخم حماض بستانی بهترین آن
بود که بسیاهی مایل بود وطبیعت آن سرد وخشکست در دوم سودمند بود جهت ماده صفراوی وتب غب
ودموی ومقدار دو درم مستعمل بود ومضر بود بسپرز ومصلح آن تخم رازیانه وکرفس است **بزر
الکتان** پارسی تخم کتان گویند وکشدانک خوانند وشیرازی بزرک گویند بهترین آن بود که تازه
وفربه باشد وطبیعت وی گرمست در اول ومعتدلست در تری وخشکی وگویند معتدلست در گرمی و
سردی وخشکست در اول منضج ریشها وورمها بود خواه ورم گرم خواه ورم سرد اندرونی وبیرونی
وکلف وبرص را نافع بود دخان وی زکام را سودمند بود واگر بریان کنند شکم ببندد واگر خام
بیاشامند شکم براند ومقدار مستعمل از وی سه درم بود وادرار بول بکند واگر بنرند وزن در آب
ان نشیند ورم جاسیه که در رحم بود تحلیل باید ومعده را بد بود ودشوار هضم شود وغذا اندک
دهد ومضر بود بباسنین ومصلح آن کلنگبین بود یا عسل وجالینوس گوید سودمند بود جهت شقاق
معده وریش شش وهر جراحتی که از خارج بد بود بصلاح آورد ومقوی اعضا بود ودستفوریدوس
وفوس گوید چون بسوزانند وسحق کنند وبر ریش معدا افشانند خشک گرداند وزایل کند وبدل
وی

عصارهٔ باقلا بود و گویند حلبه و در خواص آورده اند که چون با موم و روغن آن بر برص نافع
ضماد کنند البته ببرد و چون بخورند منی زیاده کند و درد سینه را نافع بود **بزر النمام** بپارسی
تخم سیسنبر گویند و بهترین وی بستانی بود سیاه رنگ و طبیعت وی گرم و خشک است حیض براند و
زاییدن آسان کند و مقدار سه درم مستعمل بود جهت بادی که در شکم بود نافع بود و فواق امتلائی
را بغایت سودمند بود اما مضر بود بشش و مصلح و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن تخم نعناع و تخم بالنگو
ساوی **بزر البنج الاسود** جلبهنگ است و گفته شود بزر البلیون بپارسی تخم
مارچوبه گویند و مارگیا خوانند بهترین وی بستانی بود و طبیعت آن گرم و تر بود منی بیفزاید و شهوت جماع
برانگیزاند و مفتح بود و شهوت زیاده کند و مقدار دو درم مستعمل بود اما مضر بود بسر و مصلح آن عسل
است و عسر البول را نافع بود و عرق النسا و قولنج بلغمی و ریحی و گزندگی رتیلا را نافع بود و بدل
آن تخم جنجل است **بزر العصفر** قرطم است و گفته شود **بزر الکشوث** رجول
خوانند بپارسی تخم کشوث و بسریانی دیبار و سکوثا نیز خوانند و طبیعت آن معتدل است در گرمی
و سردی و خشک است جگر بگشاید و سپرز و معده را پاک کند و خلطهای عفن از عروق بیرون
آورد و تبهای مرکب از بلغم و مره صفرا را نافع بود و اگر با سرکه بیاشامند فواق را ساکن کند
و چون بجوشانند شکم ببندد و قوه معده بدهد و بول و حیض براند و سیلان رحم را نافع بود و
عصارهٔ وی چون تر بود با قند جهت یرقان مفید بود و اگر بطبیخ وی با عصاره وی بای را بشوید
نقرس را سود دهد و مقدار دو درم مستعمل بود و طعم بغایت تلخ بود و در منفعت مانند تخم کاشنی بود
در اکثر حالات و گویند مضر بود بشش و مصلح آن عسل است و گویند ضمغ عربی و بدل آن گویند چهار
دانگ وزن افتیمون است **بزر الهندبا** بپارسی تخم کاشنی گویند بهترین آن سیاه
رنگ و بستانی بود طبیعت آن معتدل است در گرمی و سردی و خشک نافع بود جهت تبهای صفراوی
و جهت گرمی جگر و یرقان سودمند بود و مقدار دو درم تا سه درم مستعمل بود گویند مضر بود بسپرز
و مصلح آن سکنجبین است و بدل آن تخم کشوث **بزر الانجره** قریص و بپارسی گزنه گویند و آن

گزنه است بپارسی تخم انجره گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم بهترین آنست که فربه بود
و در وی لطفی هست و گویند تر است در دوم بهار ابن گوش صلب نرم گرداند و باه را زیاده کند چون
با مثلث یا با شیر گاو تازه بیاشامند و این مجرب است و اگر بکوبند و بر ریشهای خورنده و سرطانها
افشانند نافع بود و چون بیاشامند مر صفرا و بلغم و قولنج و استسقا را نافع بود و مقدار نیم
مثقال با آب گرم و عسل و اگر بکوبند مقدار سه درم با شراب یا شیر تازه بیاشامند مجامعت را قوة
دهد و در لفه آورده است چون بکوبند و با عسل بیامیزند و بر قضیب طلا کنند قضیب را ستبر گرداند
زیاده و اگر با سکنجبین بیاشامند جهت درد گرده و سپرز نافع بود و اگر کوفته با عسل بسرشند
و لعوق کنند دشواری نفس را نافع بود و صاحب تقویم گوید مقرح گرده و مصلح آن صمغ عربی است و کثیرا
و بدل آن حرف است و قردمانا و گوید بدل آن تخم کتان است و گوید تخم ججیر و از بسیار خوردن
وی سرفه پیدا شود و مداوای آن بشراب بنفشه و جلاب بود **بزر الرازیانج الرومی**
انیسون است و گفته شود **بزر الرازیانج** در رازیانج گفته شود در صفت رازیانج **بزر
البنجنکشت** حب الفقد خوانند بپارسی تخم سیح انگشت خوانند و شیرازی تخم دل آشوب و فلفل
کوهی هم خوانند و در کنار رود روید و بهترین آن بود که بوی تیز بود و طبیعت آن گرم و خشک در دوم
و اگر دو درم از وی با ده درم سکنجبین بیاشامند جهت ورم سپرز و استسقا نافع بود و اگر با سرکه
بجوشانند و بر ورم سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر بیاشامند مفتح سده جگر بود اما مصدع و مجفف منی
بود مصلح آن شیر و ترکس بود **بزر الکراث** بپارسی تخم گندنا خوانند بهترین
آن شامی فربه بود طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم اگر بخور کنند با قطران در شیب دندانی
که کرم داشته باشد کرم بکشد و بیندازد و اگر در شیب مقعد بخور کنند بواسیر زایل کند و دو درم
تخم مورد نافع بود و سک کرده بریزاند و اگر با حب الاس تناول نماید بریان کنند تنها که از سردی و بلغم بود
بغایت نافع بود و مضر بود بشش و مصلح وی عسل است و گویند مخفف شش است و مصلح آن عدس
بیدانه است و بدل آن تخم ججیر و از خواص وی آنست که اگر در سرکه اندازد ترشی ببرد و گویند اگر
خواهد

بزر الشلجم

که جماعت بسیار کند و سحج ازیه بوی نرسد تخم کند با شراب بیاشامد **بزر اللفت**
بزر الشلجم است بپارسی تخم شلغم گویند بهترین آنست که سرخ رنگ بود طبیعت آن گرم و تر است
باه را زیاده کند و نفاخ بود و چون در معاجین بود دفع سموم و ادویه قتاله بکند و اثر بعد در خواص آورده
است که چون تخم شلغم بر گردن بندند نافع بود جهت ورم اربیه مجربست و اگر بیاشامند نعوظ
آورد و جهت درد ها که از سردی بود و قولنج را بغایت مفید بود اما مضر بود بسپرز و مصلح وی
تخم خربزه است و مقدار مستعمل از وی دو درم باشد و مولف گوید که از خواص او یکی آنست که چون
کهن شود و نمک در میان آن بود و بکار رند کرنب برید و این مجربست **بزر البصل** بپارسی تخم
پیاز گویند طبیعت آن گرم و خشک است و در وی رطوبتی فضلی هست باه را تحریک کند در مزاجهای سرد **بزر**
السلق بپارسی تخم چغندر گویند و آن دو نوعست و گفته شود در سین صفت آن و طبیعت وی سرد است
و در وی اندک خشکی بود معده را بد بود و شکم براند و مقطع بلغم بود و بدل وی تخم خطمی بود **بزر القثا**
بپارسی تخم خیار زه گویند و به تبریزی تخم شنکیار بهترین آن بود که فربه بود طبیعت آن سرد و تر بود در دوم
تخم خیار بود بول براند و مقدار شربتی در درم مستعمل بود تا ده درم و چون بکوبند و بر بدن طلا کنند لون اندام
نیکو گرداند و اسحق گوید مضر بود بسر و مصلح وی سکنجبین بود و بدل آن بزر القثد **بزر القثد**
بپارسی تخم خیار گویند و بشیرازی تخم خیار بالنک و بهترین آن بود که از خیار زرد گیرند و فربه بود و طبیعت
آن سرد و تر بود نافع بود جهت احتراق صفرا و ورم گرم که در جگر و سپرز بود و درد مثانه گرم از سوزش
گرم و اسحق گوید مضر بود به اشتها و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن بزر القثا **بزر البطیخ**
بپارسی تخم خربزه گویند بهترین آن بود که شیرین باشد طبیعت آن گرم و تر است روده را پاک کند
و مجامعت را زیاده کند و منی بیفزاید و شیره وی جهت سرفه گرم نافع بود و درد سینه که از ورم
گرم تولد کرده باشد و خشونت دهن و حنجره و حلق را نرم گرداند و تشنگی بنشاند و تبهای حاده و تهی
که سبب آن صفرای سوخته بود و ورم جگر گرم را نافع بود و سده آن بگشاید و بول براند و مجاری گرده
و مثانه پاک کند و سوزش آن قطع کند و تنقیه ورمهای گرم که باشد تحلیل دهد اسحق گوید مضر بود بسپرز

ومصلح آن عسل بود و مقدار دو درم تا پنج درم مستعمل بود و صاحب تقویم گوید بسیار وی مضر بود
باحشا و مصلح آن عصاره زرشک است و وی شیر زیاده کند و منی بیفزاید و نعوظ آورد **بزر الورد**
تخم گل بهترین آن بود که از گل فارسی گیرند طبیعت وی سرد و خشک است و قابض بن دندانها را محکم گرداند
و قلاع زایل کند چون کوفته در دهن گیرند و درد چشم را نافع بود و معده و روده را پاک کند و مقدار مستعمل
از وی دو درم بود و نافع بود جهت اسهال مراری و ورد بیخ دندان را سود دهد و خوردن آن شش را
مضر بود و مصلح آن کثیرا بود **بزر الریحان** تخم نازبو سفرم خوانند بهترین وی آنست که سیاه و فربه
و کوچک بود و خوشبوی طبیعت آن گرم و خشک است و گویند معتدلست در گرمی و سردی نافع بود
جهت دوار و رعاف و قیام صفراوی مقدار نیم درم بریان کرده و سحج را نافع بود و شکم ببندد چون
یک مثقال با آب سرد یا گلاب نیم کرده فرو برند قطع اسهال مزمن بکند و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن
مرزنگوش است و بدل تخم مرو **بزر الشبت** بپارسی تخم شبت گویند بهترین آنست که تازه
بود و طبیعت آن گرم و خشک بود باعتدال شیر را براند و بواسیر قطع کند چون بسوزانند و بر بواسیر
ضماد کنند مقدار دو درم مستعمل بود لیکن مغثی بود و معده مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل است و بدل آن
دو وزن از شبت **بزر الکرنب** بپارسی تخم کرنب گویند و بشیرازی تخم کلم بهترین آن تازه
فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است خمار را نافع بود و اگر بخورند منع مستی شراب بکند و دیر مست
شوند و منی زیاده کند و مقدار یکدرم مستعمل بود و مضر بود بشش و مصلح آن عسل است و ابن ماسویه گوید
هر کسی که دو درم کرنب تا کاو زبان بیاشامد و آب خورد دیر مست شود و تخم وی چون فرزجه سازند
وزن کود برگیرد که در شکم بکشد **بزر الاسفاناخ** بهترین آن بود که سبز خی مایل بود و طبیعت
آن سرد و تر بود نافع بود جهت درد دل و تب و مقدار یک درم مستعمل بود و مضر بود بسپرز و مصلح
وی طین مختوم بود **بزر بقلة الحمقا** بزر الخرفا است و گفته شد بسبر غوره خرفه است و بشیرازی
خرک گویند و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و شیرین وی میل بحرارت دارد و در وی قبضی بود
طبیخ وی شکم ببندد و آنچه سبز بود حس در وی زیاده بود و دشوار هضم شود و مضر بود بدهن و دندان
ومولد

ریاح بود و سده و مصلح آن سکنجبین ساده بود لبسبتج لباب است و گفته شود بستیباج
حسک است و گفته شود بسفایج تشتیوا کوسد و اضراس الکلب خوانند و بشمیر ثاذ الجن و
کثیر الارجل نیز خوانند بهترین آن تو بتلی طعم بود و ستبر و چون بشکنند اندرون وی فستقی بود
طبیعت وی گرمست در اول و معتدلست در تری و خشکی و گویند گرمست در دوم و خشکست در سیوم
مسهل سودا و بلغم لزج بود و مقدار سه درم در مسهل سودا مستعمل بود و با عرق خروس مسهل
بلغم بود و اسهال وی بغیر مغص و کرب بود و شربتی از وی از دو درم تا پنج درم بود قولنج بگشاید
و محلل رطوبات و نفخ بود و مفرح نه بذات بل که بسبب اینک ماده سودا وی از جوهر دل و دماغ و جمیع
بدن مستفرغ کند و از خواص وی آنست که شیر را [illegible] بندد و از آن بسته حل کند و اسحق گوید مضر است
بگرده و مصلح آن هلیله زرد است و بدل آن افتیمون بوزن آن و دو دانگ و نیم آن ملح هندی
بسد اصل المرجان است و آن سه نوع بود سیاه و سفید و سرخ بهترین آن سرخ است باریک
بپارسی انرا خرهک گویند طبیعت آن سرد است در اول و خشکست در سیوم باید که سوخته استعمال
کنند و صفت سوختن وی آنست که در کوزه کواری نو کنند و بگل حکمت بگیرند و در تنور خبازان نهند و با
مداد بیرون آورند و در وی قبض و تجفیفی بود اما تجفیف وی زیادت از قبض بود و نزف الدم قطع کند و چشم
را قوه دهد چون در چشم کشند و آب رفتن از وی باز دارد و باید که بعد از سوختن بشویند و گویند
زیاده نخورد و اثر ریشها زایل کند و مقوی دل بود و ریش روده را نافع بود و عسر البول را و مقدار
یک درم مستعمل بود و در سنون دندانرا جلا دهد و رازی در کتاب حاوی آورده است از قول اسکندرانی
که اگر بسد اگر بر گردن مصروع بندند یا بر پای منقرس نافع بود و هر موضعی که خون از وی روان بود
کهربا سوده یا بسد بر آن پاشند باز دارد و بدل وی در حبس خون دم الاخوین است و اسحق گوید مضر بود
بگرده و مصلح وی کثیرا آنست بستان افروز و ستان ابروز نیز گویند بهترین آن
بود که در سایه خشک کنند طبیعت وی سرد و خشکست معده و روده پاک کند و حرارت معده و جگر
تسکین گرداند چون طبیخ وی با سکنجبین ماش مند مقدار دو درم مستعمل بود و اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی

کند ان

وی کندر است بسباسه بشیرازی بوبا ز خوانند بهترین وی آنست که زردی بود که
بسرخی مایل باشد و خوش بوی بود طبیعت آن گرم و خشکست در اول و گویند در دوم و در وی قبضی بود و
گویند معتدلست و گویند سرد است و لطیف و اندک حرارتی در وی موجود است محلل بادها و صلابات
غلیظ بود چون در فرو طی کنند و بوی دهان خوش کند و شکم بندد و معده را قوه دهد و سپرز را
نافع بود و رحم را نیکو بود و بیچ را نفث دم را سودمند بود و سلس البول را که از سردی بود و ریش روده
را نافع بود و جهة سلس البول خوردن و ضماد کردن بلکه ضماد کردن بقوة تر بود و بهرا دیه که
جهت سلس البول استعمال کنند ضماد کردن نافع تر بود که خوردن و بر ناف ضماد کنند و بر قفا
دیسقوریدوس گوید مقوی معده و سینه و شش بود و منی بیفزاید و باه را قوه دهد و نعوظ آورد
خاصه کسی را که مزاج وی سرد بود و وی مصدع بود و مصلح وی صندل و گلاب بود و سازوق گوید بدل
آن چهار دانگ وزن آن جوز بوا بود و گویند بوزن آن بسبسه بشمرج است و گفته شود
بشولیون بزر قطونا است و گفته شد بشلک خطمیا است و گفته شود
بصل بپارسی پیاز گویند بهترین وی سفید بود طبیعت آن گرم و خشکست در چهارم
و در وی رطوبتی فضلی هست و گویند گرم و خشکست در سیوم و گویند تر است در دوم و گویند در سیوم
و حبشی گوید گرم است در چهارم و تر است در سیوم ملطف و مقطع بود و جذب خون بکند به بیرون
بدن و باه را زیاده کند و شهوت برانگیزاند و آب وی دشنه را نافع بود و چشم را جلا دهد و طبع
را نرم دارد و اشتها باز دید کند و آب وی در گوش چکانند طنین را نافع بود و سودمند بود
جهت نزول آب و سفیدی چشم چون عصاره وی در چشم کشند و چون بکوبند و با عسل بسرشند
و بر تو با طلا کنند زایل کند و اگر بر ناخن سنبر طلا کنند سک کند و بر داء الثعلب طلا کردن نافع
بود و بر گزیدگی سگ دیوانه واقعی سودمند بود و حصص براند و اگر آب وی تنها در گوش چکانند گرانی
گوش ببرد و اگر پیاز سفید بریان کرده با پیه یا روغن یا زرده تخم مرغ کوفته بر مقعد ضماد کنند
ورم آنجا تحلیل دهد و حرارت وی کم کند و چون در خوردن مسهلات ببویند منع غثیان بکند و بوی دارو
نشنود

البول ۶

اما خوردن وی مصدع بود و بسیار خوردن وی مسبت بود و مضر بود بعقل و لعاب بسیار آورد
و افواه بواسیر بگشاید و مصلح وی سرکه بود و ماست یا با کاشنی خورند **بصل الزیز**
بلبوس است و بصل ماکول نیز گویند و آن پیاد لیز ست و بشیرازی پیاز تلکه خوانند و به تبریزی زری
طبیعت وی گرم و خشک است در اول و در وی رطوبتی فضلی هست و جالینوس گوید گرم و خشک است در دوم بسیار
خوردن وی فربهی آورد و باه را برانگیزد و قوة پشت بدهد و هضم طعام بکند و نعوظ آورد و بهق و بر
و کلف طلا کنند زایل کند و با زرده تخم مرغ بر ثالیل طلا کنند زایل کند و درد رحم که از سردی بود زایل
گرداند و سودمند بود جهت سیما و گزندگی عقرب و رتیلا خوردن و ضماد کردن چون با انجیر بود و اگر
با فلفل سحق کنند و بر معده ضماد کنند درد معده ساکن گرداند و اگر با سرکا می بریان کنند و بر ریش
زنخ افشانند و هم از وریش سر را سود دهد و بسیار خوردن وی تشنگی خشک و زبان بود و مضر بود
بعصب و مغص آورد و نفاخ بود و مصلح وی کاسنی بود و بعد از آن شیر تازه و صاحب تقویم گوید مصدع
بود و مصلح وی سد و کافور و گلاب بود و بدل آن عنصل است **بصل العنصل**
اسقیل است و گفته شد **بصل الذیب** بصل الزیز است و گفته شد **بصل
الفار** بصل العنصل است و گفته شد **بصل النرجس** پارسی پیاز نرگس خوانند
طبیعت وی گرم بود و چون با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و چون چهار درم از وی با ماء
العسل بیاشامند قی آورد و کرم در شکم بکشد و منضج ورمها گرم بود و شریف آورده است
که از قضیب بوی بمالند تنها و ادهان کنند قضیب ستبر و قوی کند و اگر سه عدد پیاز نرگس در شیر
خر بیاشامند بخسبا بوز و سحق کنند و بر قضیب طلا کنند زایل کند و با زرده تخم مرغ بر ثالیل طلا
طلا کنند بعد از سر قضیب و بدان ادهان کنند اگر عنین بود بحال صحت باز آید و فعلی عجب از وی
شد **بصاق القمر** زبدة القمر و زبد القمر گویند و آن حجر القمر است و گفته شود **بطیخ**
پارسی خربزه گویند بهترین وی سمرقندی بود شیرین و قول اکثر آنست که سرد است در اول
درجه دوم و تر است در آخر آن و بعضی گویند گرم است و تحقیق آن است که شیرین بود گرم و تر بود

ادرار

ادرار بول کند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و کلف و بهق و وسخ زایل کند و در تخم وی جلا بیشتر
بود که در جرم وی و پوست وی چون بر پیشانی ضماد کنند مع نزول آب بکند و خوردن گوشت وی سنگ بریزاند
خاصه از آن گرده و بیخ وی یک درم چون بکوشانند و بیاشامند قی آورد و خربزه مستحیل
گردد بدان خلط که در معده زیاده بود و مرخی احشا بود و معده و هیضه آورد و اگر در معده تباه شود سم
گردد و مصلح آن سکنجبین بود که بعد از وی بخورند و باید که میان دو طعام خورند و اگر در معده تباه شود
قی کنند البته و در معده رها نکنند و اگر پوست وی در حمام در خود مالند اندام را پاک کند خاصه لون روی
و اگر خشک کرده عوض اشنان بدان دست بشویند زهومت زایل کند و اگر پوست وی با گوشت
گاو بپزند زود از معده بگذرد و اگر پوست وی خشک کرده در دیگی که گوشت غلیظ اندازند زود
پخته و مهرا گردد **بطیخ رقی** بطیخ هندی است و بطیخ سندی نیز گویند پارسی خربزه هندی
خوانند و بشیرازی خیار گذو و به تبریزی هندوانه بهترین آن بود که ابدار و شیرین بود و طبیعت وی
سرد و تر است در دوم نافع بود جهت مرضها گرم و تبهاء محرقه و مزاج گرم و دفع تشنگی بکند
و اگر با سکنجبین بیاشامند بول براند و مثانه بشوید و آب وی با قند چون بیاشامند تبرید زیاده
کند و مضر بود به پیران و مزاجهاء سرد و خونی بد از وی حاصل شود در جگر و بلغم انگیزد و اخلاط را
خام گرداند و مصلح وی قند بود یا عسل یا با وی خورند یا بعد از وی **بط** گوشت وی بسیار رطوبة
و حرارة بود و برتر از هم غذاء ای بود اما دیر از معده بگذرد و نه وی بسکن وجعها و لذعها بود که در
عمق بدن بود و فاضلتر از همه مرغها بود و گوشت وی لون را صافی گرداند و آواز را و باه را
زیاده کند و فربهی آورد و چون هضم شود غذاء بسیار دهد لیکن دیر هضم شود و ثقیل بود و خون
نیک از وی متولد شود و خلط نیک و مصلح وی آنست که با سرکه و ابازیر گرم بپزند و اگر بریان
کنند بروغن زیت چرب کنند و پیاز در اندرون وی کنند و یک دو شاخ سیر خشک و با سنبل باج
بپزند و کدو کنند و دارچینی در وی کنند و اندرون وی گشنیز و کرفس و سداب و یک دو دانه سیر خشک
باکنند **بطم** پارسی گویند و صفت آن در باب حاء در حبة الخضراء گفته شود **بطراسالیون**

قطرا اسالیون است وکفته شود ومعنی کرفس حلی بود وبطرا ابتونانی کوهست وسالیون کرفس
بطارسن بلغت یونان نیز خراست وکفته شود بطراون بلغت یونان زمن الحجر
است وان نفط بود وکفته شود بطباط عصی الراعی است وکفته شود بعر الضب
بپارسی سرکین سوسمار کویند وبشک سع سمارم کویند بهترین وی سفید بود وکرم و تیز بود برص وکلف را
نافع بود وسپیدی که در چشم بود زایل کند وچشم را جلا دهد وقوه باصره بدهد وحکه را نافع بود و بشیراز
انرا سرکین ماترنک خوانند بعر الماعز سرکین بز خوانند وبشیرازی شکل بز طبیعت آن کرم
وخشک بود خنازیر را تحلیل دهد بقوة وورم سپرز وورمها صلب وچون خشک بود وزن به پشم
پاره کویشتن برکیرد سیلان رحم باز دارد واکر سحق کرده با عسل بسرشند وطلا کنند درد
مفاصل را نافع بود وبا شراب بر کرند کی افعی ضماد کنند سود دارد وخاکستران با سرکه بسرشند و
برکزند کی سک دیوانه طلا کنند سود دهد وسرکین ندکوهی دار الثعلب را نافع بود ومحلل مفاصل
وورم ان بود ومستسقی را در افتاب ضماد کردن سود دهد وبا سرکه برکزند کی زنبور وجانوران نهند
سم آن جذب کند بعر الضائن بپارسی سرکین کوسفند ومیش خوانند وبشیرازی شکل
کوسفند اکر با سرکه بر ثاآلیل ضماد کنند سود دهد وسوختکی آتش طلا کنند نافع بود بعر الجمال
بشیرازی شکل اشتر خوانند وچون بر ثاآلیل نهند وکور کنند قطع کند وچون رفتن بینی باز دارد
وچون خشک کرده بسایند ودر بینی دمند وکویند چون با ادویه جهت صرع بیاشامند نافع بود ومحلل
خنازیر ودانها بود وچون تر بروی ضماد کنند ودرد مفاصل وورم آن بقم چوب درختیست که
از طرف هند خیزد وزنکبار وصباغان استعمال کنند طبیعت آن کرم وخشک است در دوم کوشت
بر جراحت برویاند وقطع خون از هر عضوی که باشد بکند وریشها خشک کرداند بقس بیونانی
بقیس خوانند واهل شام شمشاد خوانند وورق ان مانند ورق مورد بود وتخم آن مانند تخم
مورد بود قابض بود چون بیاشامند سکم بند شرف کوید نشاره چوب وی چون با حنا
بسرشند وبر سر ضماد کنند صداع را نافع بود واکر با سفیده تخم مرغ وکرد آسیا بسرشند وبر وی ضماد کنند

سودمند

بود بقلة الحمقا بقلة المبارکه است واسپهاء دیکروی در بزر الخرفه کفته شد بشیرازی تورک
کویند بهترین وی تازه بود طبیعت وی سرد وتر بود در آخر دوم صفرا بشکند وقی باز دارد وچون
ده در ادویه بیاشامند کرم را بکشد وکزند کی جانوران سود دهد واکر با روغن کل بر سر کنند جهت
درد سر که از افتاب بود نافع بود وسوزش مثانه ودرد دندان سود دهد خوردن وجهت درد چشم که
از کرمی بود ضماد کردن نافع بود وعصاره وی جهت نفث دم ومعده وجکر کرم سود دهد خوردن
وضماد کردن وجهت سحج روده واسهال مراری حقنه کردن نافع بود وتبهاء حاده را سودمند
بود لیکن باه را مضر بود وبسیار خوردن وی تاریکی چشم وشبکوری آورد ومصلح وی کرفس وحرجیر
ونعناع بود وکویند مضر بود بر روده ومصلح وی مصطکی بود بقلة الخراسانیه بقلة الحلم مصه
خوانند بپارسی تره خراسانی کویند طبیعت ان سرد وخشک در وسط دوم وکویند در اول شکم
را ببندد ومره صفرا را سودمند بود واشتهاء طعام باز دید کند چون نقصان شهوة از حرارت
بود محرور مزاج را نافع بود وبلغمی مزاج را مضر بود بقلة مبارک وبقلة الزهرا وبقلة
لینه بقلة الحمقا است وکفته بقلة العراق شکلا اشیع است وکفته شود بقلة الملک
شاهترج است وکفته شود بقلة البارد لبلاب است وکفته بقلة الانصار کرنب است
وکفته شود بقلة الضب با درنبویه بری است وکفته شد صفت بادرنبویه بقلة الخطا
صاحب جامع کوید عروق الصفر است اما انچه محقق است دو الخطاطفی است وکفته شود
بقلة العدس قوتیخ بری است وکفته شود بقلة الذهبیه قطف است وکفته شود
بلوط الملک شاه بلوط است وکفته شود بکبر بلغت ابل هند حار حنر است وکفته شود
بلوط الارض بیونانی کمادریوس را کویند وکفته شود بلوط درو وی قبض بیشتر
بود زیرا که در شاه بلوط ودر فندق که اندا خفت خوانند قبض زیاده تر بود که در بلوط وبهترین
وی تر فربه بود بزرک رسیده طبیعت وی سرد وخشک بود در دوم وکویند در اول وکویند خشکی
وی در سیوم است وکویند کرمست در اول منفعت وی آنست که منع نزف دم ونفث بکند خاصه خنث وی

لطیف

و غذا بسیار دهد و جهت صلابات بابه بزکوهی نافع بود و سحج را سود دهد و جلبیدن کمیز جهت
زهرها نافع بود و شکم ببندد و اگر طبیخ وی کسی را که اسهال مزمن و قرحه امعا بود بیاشامد سود مند
بود و اگر از طبیخ وی از وی فرزجه سازند و زن بخود برگیرد سیلان مزمن که از رحم آید باز دارد لیکن
بلوط غذا اهی نیکو بد بود و دشوار هضم شود و صداع آورد و اسحق گوید از بیست درم زیاده نباید خورد
و مضر بود بمثانه و مصلح وی آنست که زر دو رسیده بود طبیعت وی سرد است در اول گویند در دوم
و خشک است در سیوم و در وی قوه ملطف و قابض بود و معده را قوه دهد و استرخا و رطوبت از او نافع بود
و معده را دباغه کند و گویند شکم ببندد و بعضی گویند ملین فقط بود و روده را نافع بود و مقعد و چشم
را قوه دهد و اگر در چشم کشد آب ریختن باز دارد و در طبیعت نزدیک اهلیله بود و هلیله کابلی و مقدار
شربت از وی سه درم بود و مغز وی نزدیک بندق بود و اسحق گوید مضر است بسپل و مصلح وی عسل
بود و بدل وی اسحق بن عمران گوید املج است و گویند بدل وی فاغیه خشک بود و دو دانگ وزن آن
اس و شش یک آن هلیله سیاه **بلادر** انقردیا خوانند و ثمرة البلادر نیز خوانند بهترین آن
سیاه و فربه بود و چون بشکنند بسیار عسل بود طبیعت آن گرم و خشک است در درجه چهارم سود مند
بود جهت کسی که بلغم و رطوبت بروی غلبه کرده باشد و استرخاء عصب و نسیان و فالج و لقوه بغایت نافع بود
و قوه حافظ بدهد و ذهن را تیز گرداند و هر مرضی که در دماغ باز دید آید که از سردی و تری بود نافع
باشد و مقدار مستعمل نیم درم بود و خطر بود و اگر در شبیب بواسیر دود کنند بواسیر خشک گرداند و عسل
وی داء الثعلب بلغمی را لذا نافع بود و از جمله سمومات بود و سوزنده خون بود و خلطها و خون
و سر سام باز دید کند و تقطیع در حلق و اندرون و سوزش دهن و لذع در معده و روده و بسیار حاده
باز دید کند و دو مثقال این عمل کندم و سم بود و گاه باشد که کشنده بود و اگر با مغز گردکان بخورند
مضرت نرساند و این از خواص است و اگر شکر نیز اضافه کنند بهترین بود و مداوای کسی که بلادر خورده
بروغن گاو و جواب و روغن بادام و لعاب به دانه کنند و در آب برف نشاندن و عسل وی مستعمل بود
در معاجین و عسل از وی چنان گیرند که ابزنی از کون کنند و بن بلادر ببندازند و بلادر را در انبر

بر گیرند و عسل از وی بیرون آید بعد از آن روغن گاو جوشانیده بیامیزند و روغن گردکان در کوی معمول
کنند و بر بعو رس گویند بدل وی سحج وزن وی مغز فندق و دانگ و نیم روغن بان و شش یک آن
نفط سفید بود **بلسن** عدس است و گفته شود **بلس** بر ابیض است و گفته شود بلبحاس سف
بر نجاسف است و گفته شود **بلوسیطون** جلنار است و گفته شود **بلک** میوه هندست
مانند قثاء کبیر و گویند مانند انار است و گویند انار هندیست که گویند انار دشتی است و گویند قثاء
هندی و بری است و پوست وی را اشل خوانند و تخم وی را ابل خوانند و حب وی را اثل خوانند و محمد
ذکریا گوید بل میوه از هندوستان است از درختی حاصل میشود مثل درخت زردآلو بهترین
آن بود که شیرین باشد و درخت وی را اما اقطی گویند و گفته شود و طبیعت وی گرم و خشک در
دوم و گویند سیوم قابض بود احشا را قوه دهد و صلابه عصب و رطوبه آن نافع بود و در ضماد
سرد کاسد فالج و لقوه و استرخا شود سود مند بود و قی باز دارد و در جوارشات شکم ببندد و ماه
بشکند **بلنکمشک** ترنجمشک و اترنجمشک نیز گویند و گفته شد **بلح** خرما خوانند و چون در علاج
باشد طلع خوانند و صفت طلع گفته شود طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم شراب وی شکم
ببندد خاصه که با شرابی که عفص بود بیاشامند و سیلاب رطوبات رحم باز دارد و خون که
از بواسیر آمد باز بندد و معده دباغه کند اما سینه و شش را بد بود بسبب خشونتی که در وی
هست و دیر از معده بگذرد و غذا اندک دهد و سده جگر آورد و بسیار خوردن خلطهاء
غلیظ در شکم باز دید کند اما ممسک بود و مصلح وی خمیره بنفشه بود که از وی بخورند **بلبو**
بصل الزیر است و گفته شد **بلسان** شجره مصری است و برگ وی برگ سداب ماند اما سفید
تر بود و در موضعی که آنرا عین الشمس خوانند بسر بود و روغن وی بهتر و فاضلتر از حب وی
بود و حب وی را بلغوه تر از عود وی بود و صفت عود در عین گفته شود و صفت حب در حا
و صفت روغن در دال در صفت دهن البلسان **بنفسج** بپارسی بنفشه خوانند بهترین وی
لاجوردی بود طبیعت وی سرد است در دوم و تر است در سیوم و گویند سرد و تر است در

س

گ در اول مسکن اورام حار بود چون بر وی ضماد کنند با اودهی و صداع که از گرمی بود ساکن
گرداند بوییدن و ضماد کردن و سرفه گرم را نافع بود و سینه را نرم گرداند و مسهل صفرا بود
و شربتی از وی دو درم تا چهار درم بود و چون با شراب بیاشامند خناق را و صرع بچگان
را که ام الصبیان گویند نافع بود و جهت درد مقعد و شقاق و ورم آن ضماد کردن بغایت
نافع بود و مسهل بود بقوة جاذبه و بعضی گویند مسهل بود بلزوجه و خون معتدل صالح از وی
حاصل شود و اگر بر ورم معده و جگر ضماد کنند نافع بود و چون با بابونج بپزند و آب آن بر
سر ریزند جهت صداع که از حراره بود نافع بود و خوردن وی مضر بود بدل و مصلح وی انیسون است
که با انیسون خورند و بوییدن وی زکام گرم و نزلات که در سینه ریزد نافع بود خوردن و
بوییدن و قرحه مثانه را سودمند بود و ورق وی چون بکوبند و آب وی بگیرند و با قند بکودکان
که مقعدشان بیرون آید بدهند بغایت مفید بود و شریف گوید ورق وی طلا کردن بر حمره
صفراوی سود دارد و گوید حناء بدل وی نیلوفر است و گویند بدل وی نیلوفر و بر
سیاوشان است بحکشت ذوخمسه اوراق گویند و ذوخمسه اصابع هم خوانند درخت وی در کنار
رودها روید و ورق آن مانند ورق شهدانه بود و مستعمل از وی گل وی بود بس ورق وی و تخم وی
و چوب وی نشاید که استعمال کنند بهتر آن تازه بود طبیعت آن گرم است در اول و گویند در سیوم
و خشک است در سیوم و در وی قبضی هست با تفتیح و محلل و ملطف بود و جهت صداع سرد ضماد
کردن نافع بود و سده جگر و صلابه سپرز را با سکنجبین نافع بود و اگر در شب بیست بکسترند
منع احتلام و نعوظ کند و زنان چون شهوه برایشان غلبه کند در شب بخور کنند ساکن گردد و از
دود وی گزندگان بگریزند و خوردن وی گزندگیها را نافع بود و بر گزندگی سگ دیوانه و بهایم
ضماد کردن سودمند بود و مقدار شربتی از وی یک مثقال بود لیکن مصدع و مسبت بود و چون
بریان کنند در دسر کمتر آورد و مضر بود بمجامعت و اسحق گوید مصلح وی صمغ عربی است نبات
صمغ البطم است و گفته شود بنج منج گویند و بوی سیکران بپارسی سنک گویند و صفت آن در

بدل وی ح

البنج گفته

شد بنطافلون بحکسلست و گفته شد بندق بپارسی فندق گویند بهترین
وی بزرگتر بود طبیعت وی گرم است باعتدال باندکی خشکی و گویند گرم است در سیوم و تر است
در اول پوست وی قابض بود اما مغز وی باه را برانگیزاند و زیاده کند و گزندگی جانوران خاصه عقرب
چون با انجیر و سداب بخورند و ضماد کنند نافع بود و گویند عقرب از وی می گریزد و اگر پیش از طعام
بخورند سموم را نافع بود و اگر بعد از سم فندق با انجیر و سداب بخورند نافع بود اما فندق معده را بد
بود و اگر سحق کنند و با ماء العسل بیاشامند سرفه کهن را نافع بود و اگر با پوست بسوزانند و سحق
کنند و با پیه کهن یا پیه خوک یا پیه خرس بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و بعضی گویند
فندق سوخته چون با زیت بسایند و بر میان سر طفل که چشم وی ازرق بود طلا کنند ازرقی
ببرد و سیاهی آورد و موی نیز سیاه گرداند بولوطا گوید خوردن فندق دماغ را قوه دهد بوی
شکم ببندد و مغز وی منفخ و مولد باد بود در معده و مصدع بود و مصلح وی فانید است و بدل
آن مغز جوز و گویند حلغوزه است بندق هندی رته خوانند و آن ثمره است
بمقدار فندق اکاکو جکی بود و لون آن تیره گی دارند و بعابت الملس بود و جوز الدیه نیز خوانند طبیعت
آن گرم و خشک در اول اگر با سرکه بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد و لقوه را چون سه روز سعوط سازند
و در خانه تاریک بنشانند رطوبه از بینی وی روانه شود و صحت یابد و صرع و سده و مالیخولیا را
نافع بود و جهت نزول الماء کحل کردن و سبل و شبکوری سعوط کردن با آب مرزنگوش سودمند
بود و با قند کحل کردن اهوی برد و دو درازوی ربو او سپیده را نافع بود و اگر خشک کنند و فرزجه
سازند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بیرون آورد و عصاره وی مسهل سودا و بلغم لاهی بود
لی اکرامی و برص و کلف و ثالیل را نافع بود و تب ربع و وی تریاق گزندگی عقرب و رتیلا بود و مجموع
زهرها و قوه اعصاب بدهد و فالج و لقوه را بغایت نافع بود و معده سرد را موافق باشد
و قوه هاضمه بدهد و بر اعضاء سست طلا کنند سخت گرداند و اگر سحق وی دو درم با شراب بیاشامند
ذات الجنب و ربو و سرفه کهن و نفث دم که از سینه بود سود دهد بنک ماسعد تشور است که از سحق

اسفیلان ودر ایمن خیر د سفید وزرد بود وبهترین وی زرد است خوش بوی و سفید وفربه بود
طبیعت وی گرم وخشک در اول قوه اعضا بدهد وجلد را پاک گرداند ونشف رطوبات که در شیب
جلد بود بکند وبوی خوش کند وقطع بوی بوره بکند ومعده وجگر سرد را قوه دهد چون از بیرون
کسند یا بمالند وبوی وی دماغ سرد را قوه دهد **نبات الرعد** گیاه است گفته شود
نبات النار اذخر است وگفته شد **بن** بپارسی ابکامه گویند ومری ابکامه بخاری
وابکامه رقیق گویند ودر هم گفته شود صمغ مری **بنقا** در قوه مانند عدس است برفق
وقیله کودکان ضماد کردن نافع بود وشکم ببندد ومولد سودا بود ومصلح آن روغن بسیار
بود بشیرازی انرا شو گویند **بنیر** بستان است وگفته شود **بنجشکزوان**
لسان العصافیر است وگفته شود **بوزیدان** بعربی مستعمل خوانند صاحب جامع
گوید در مصر مستعمل بعوض بوزیدان کنند واین سهو است بوزیدان بتحقیق مستعمل است
وهم صاحب جامع گوید از مستعمل این مستعمل بخوانیم بوزیدان نوعی از مستعمل است وصاحب منهاج
گوید خشبی هندی است وصاحب جامع همین گوید واین دو سهو است بوزیدان بغیر از مصر در هیچ جای
دیگر نمی باشد بهترین وی آنست که سفید وستبر بود وخطوط بسیار بر وی بود ومانع ما
طبیعت وی گرم است در سیوم وخشک در اول وگویند بقوه بهمن بود ووی لطیف بود مفاصل
ونقرس را نافع بود وباه را زیاده کند ومهرها را سود دهد ویک درم از وی مسهل ما را صفر بود ونافع
بود جهت خلطهای سرد وبلغم وعصب را پاک گرداند ومنی بیفزاید وزنان جهت فربهی استعمال
کنند چون با شیر یا با آرد برنج حلوا سازند فربه کند ولون را نیکو گرداند بغایت ومنافع وی در
درد مفاصل ونقرس ما سد سورنجان واسحق گوید مضر بود به اشین ومصلح ان خردل است وگویند
مصلح آن تخم گزر است وقند وشربتی از وی مقدار دو درم بود ودر معاجین بدل وی دو وزن
بهمن بود واگر یافت نشود دو وزن وی وج ونیم وزن ان زرنباد ووی حب القرع وکرمهای
دیگر بکشد وشیر بیفزاید ومعده را پاک کند واشتها بیاورد واستسقا را نافع بود وسدد جگر

وسپر بکشاید **بوقا** انواع ان بسیار است بهترین آن ارمنی بود وانرا نطرون
خوانند وافریقی از ایشان بقوه تر بود وارمنی تنک وسفید بود یا وردی طبیعت آن گرم
است در آخر درجه دوم وخشک در اول سوم عیسی گوید گرم وخشک در دوم جلا بقوه دهد واخلاط
غلیظ قطع کند ومعض یا ساکن گرداند اگر بکوبند با زیت وبا میبختج بیاشامند طبع را نرم دارد
وبادها را بشکند وبر حکه وبرص طلا کردن سودمند بود ودملها را نضج دهد وچون با آب خلط کنند
ودر گوش چکانند درد گوش ببرد وبادی که در گوش بود ورطوبتی که از گوش آید مجموع نافع بود
واگر با سرکه بیامیزند ودر گوش چکانند چرک گوش را بیرون آورد وپاک گرداند وچون سحق کنند
با سرکه وبدان غرغره کنند علق که در حلق چسبیده باشد بیفکند وبا ادویه قابلات دود در ضماد
کنند کرمها بکشد وبیرون آورد وهمچنین اگر بر شکم وناف مالند ونزد یک آتش نشینند همین عمل کند واگر
با شراب در گوش چکانند کری را سود دارد ورازی گوید اگر دو درم از وی با سه درم روغن زنبق
بسایند وبر قضیب مالند انعاظ تمام آورد ومجهول گوید چون بغایت سحق کنند وبا عسل بسرشند
وبر قضیب طلا کنند وخصیه وگرد اگرد ان نعوظی تمام آورد وفورس گوید بواسیر وناصور که در مقعد بود
چون سحق کرده با روغن گل بسرشند وبران نهند زایل کند وبحال صحت آورد وجهت استسقا با انجیر ضماد
کردن نافع بود واگر با عسل در چشم کشند سفیدی چشم ببرد که کهن شده باشد وارسطوطالیس گوید
نافع بود جهت رحم زنان که در وی رطوبه بسیار بود ونشف رطوبه رحم بکند وقوه دهد وزهرها را نافع بود
وداء الثعلب وداء الحیه را نافع بود وبرص را سود دارد چون سه روز هر روز دو درم از وی بعسل
معجون ساخته بیاشامند وچون با روغن بنفشه سحق کنند ودر گوش چکانند جهت کم گوش بغایت مفید
بود ودر حقنه مسهل مقدار مستعمل از وی یکدرم تا دو درم بود وبسیار خوردن وی لون را سیاه
گرداند ومفسد معده بود ومصلح ان صمغ عربی است وگویند سکنجبین با فایده وبدل آن نمک تلخ
یا نمک اندرانی وگویند بدل آن بوزجی وی شبت و بورن وی نمک اندرانی وبدیعورس گوید بدل
وی یک وزن ونیم نمک بود **بوریطش** قیشا است وگفته شود **بوقیصا** دردار است

وگفته شود برشاد شلجم است وگفته شود بوطانبه کرم السودا است وآن فاشر
ستین است وگفته شود بولوبودیون بیونانی معنی آن کثیر الارجل است وآن
بسفایج است وگفته شد بوعلصین بزبان یونانی یعنی لسان الثور وان گاوزبان
است وگفته بورنک بادروج است وگفته شد بوحا حشیشی است که بپارسی روید
برماقیش است وازان جمله زهرها وبیخ آن جدوار است که لانز المغولی ما دفعین خوالله وگفته
شود در حیم بولوطخون بیونانی یعنی کثیر الشعر وآن پرسیاوشان است وگفته شد
بول الناس کمیز آدمی چون با خاکستر در جایی که خون آید ضماد کنند خون بازدارد و سود مند
بود جهت حکه وسعفه و حزاز و برص خاصه با بورق وآب حاض طلا کنند و جهت مطحولان عجب سود مند
بود و نافع بود جهت گزندگی افعی خاصه صغری اشامیدن و بران ریختن و با نطرون جهت گزندگی سگ
دیوانه و هر گزندگی که باشد نافع بود جهت مجموع زهرها چون بیاشامند در پوست انار و در گوش
چکانند کرم که در گوش بود بیرون آورد و مولف گوید چون در کمیز کسی کفک که بر روی آن برنالبل مانند
قطع کند بول الصبیان کمیز کودکان چون در ظرفی مسین با عسل بپزند نافع بود جهت سپیدی
چشم ودانه وریش و رمد و تاریکی چشم ببرد و دردی بول که در بن ظرف نشسته باشد چون چند روز بران
بگذرد و بر حمره بنهد اینید ساکن گرداند و چون با روغن حنا سحق کنند و زن بخود برگیرد درد رحم ساکن
گرداند واختناق ان نافع بود وجهت ماده گوش که روانه بود چون با پوست انار بیامیزند و در گوش
چکانند نافع بود وجهت گزندگی همه حیوانات نافع بود بول الدواب کمیز چهارپایان سود مند
بود جهت درد مفاصل چون نطول کنند یا دران نشینند بول الابل کمیز شتر بهترین بول
جمل اعرابی بود انرا الجب خوانند طبیعت آن گرم و خشک بود و در وی قبضی بود جهت خارچون
بدان بشویند نافع بود و شربت گویند سود مند بود جهت ورم جگر و باه را زیاده کند چون بیاشامند
واستسقا را و صلابت سپرز را سود مند بود خاصه چون با لبن لقاح بیاشامند و متفتح سده مصفا
بود و نقوة اگر در گوش چکانند ریش گوش را نافع بود بول الکلاب کمیز سگ چون بگیرند

ورها کنند با منعقد شود و موی را بدان بشویند سیاه گرداند و بهتر از خضاب بود و بر ثالیل
استعمال کردن قلع کند بول المعز کمیز بز نافع بود جهت درد اعضا منجان که تشنج و امتداد
سقوط کردن جهت استسقا اشامیدن مفید بود بول البقر بهترین کمیز گاو نر بود بهق
زایل کند و حزاز را نافع بود و اگر با مر بگدازند و در گوش چکاسد درد گوش که از سردی بود زایل کند
و چون دران نشینند درد معده سرد که از بواسیر بود سود دهد بول الجاموس کمیز گاومیش
چون ... وصبر بدان بیامیزند و در گوش چکاسد درد گوش که از سردی بود نافع بود بول
الخنزیر البری کمیز خوک صحرایی سود مند بود جهت سپیدی چشم و سنگ گرده بریزاند
بول الحمار کمیز خر گویند چون بیاشامند درد گرده زایل کند بوشن دبندی
شافیت که از ارمن می آورند و آن نباتیست که منجان میگویند طلا کردن بر ورمهای گرم
و نقرس بغایت نافع بود و ملین و مبرد بود و بر شورها طلا کردن سود مند بود و طبیعت وی
سرد و خشک در آخر درجه اول و رازی گوید چون با آب عنب الثعلب بر نقرس طلا کنند عظیم نافع
بود و بول آن خصی بود یا شاف یا میثا بهار اقحوان است و گفته شد بهرامج
رفف گویند و ضومران نیز خوانند و عطغل هم گویند و ان گل بید بلخی است بپارسی بید مشک
خوانند و به تبریزی کله موش و بکرمانی کربکو طبیعت آن معتدلست نطول کردن محلل نفخ بود از هر عضوی که
باشد و بوییدن ان محلل بادها غلیظ بود از سر و شکم براند و محرور را نافع بود و درد سر که از
بخار مره صفرا بود ساکن گرداند و اگر با گنجد بپرورند کانند با دام مقشر در بنفشه و روغن آن
بکشند روغنی خوش بوی بود و در صفت ادکان منفعت وی گفته شود و اگر بعوض گنجد با دام کنند
لطیفتر بود بهرامج بوزیدان است و گفته شد بهرمان عصفرست و گفته شود
بهو الحجر ... الضفاست و گفته شود بهمن دو نوع است سرخ و سفید بهترین آن سفید بود
و طبیعت آن گرم و خشک در دوم و مسیح گوید گرمست در اول و تر است خفقان را عظیم نافع بود
و دل را قوه دهد و منی بیفزاید و باه را برانگیزد و فربهی آورد و سنگ مثانه بریزاند و ...

تقویه دل نظیر ندارد و مقدار شربتی یک درم بود و اگویند سحق مضر بود بسفل و مصلح وی انیسون بود
و بدل وی بوزن او تودری و نیم وزن وی لسان العصافیر **بیض** بهترین وی تازه بود از
مرغ خانگی و زرده وی غالبتر بود و باید که نیم برشت کنند و صفت نیم برشت آنست که اگر با پوست در دیگ
آب جوشان اندازند سیصد بار شمارند و اگر بی پوست بود صد بشمارند و بعد از آن بر دارند و زرده
گرم و تر بود و سپیده سرد و تر و با هم معتدل بود در گرمی و سردی و تر بود و غلیظ و نیم برشت
زود تر منهضم شود و غذا بهتر دهد جهت حلق و سرفه و سل نافع بود و باه را زیاده کند و زرده
وی بریان کرده قابض بود و چون با عسل بر کلف طلا کنند زایل کند و سوختگی آتش را نافع بود
و منع ورمها بکند و در حقنه جهت تبر حرامعا سود دارد و سوختگی که از آب گرم بود به شکم بدان
بمالند نافع بود و جراحت خصیه و مقعد را نافع بود و اگر در سرکه بر ند شکم بنهند دو ذو
سنطاریا را نافع بود اما دیر منهضم شود خاصه منعقد آن و اگر ادمان ... خوردن وی کنند
کلف آورد و مطبخن وی بر نود سنگ کرده تولد کند و تخمه و قولنج آورد و اولی آن بود که فلفل
و دارصینی با آن خلط کنند و بعد از آن زنجبیل مربی خورند و اگر سپیده آن در گوش چکانند که ورم گرم
بود درد آن ساکن گرداند و اگر بر سوختگی آتش بمالند سود دارد و اگر صوف بدان تر کنند و بر چشم
بندند درد چشم که از گرمی بود ساکن گرداند و جهت درد چشم بغایت نافع بود در چشم چکانند
و اگر تخم مرغ نیمجان خام بیاشامند گرفتگی آواز را نافع بود و سم گزدم اشامیدن قرحه مثانه و قرحه
گردن و خشونت سینه و نفث دم و نزله را سودمند بود **بیض الاوز والبط** خایه مرغ
آبی و ستروبط بهترین وی تازه بود نیم برشت و معتدل باشد در گرمی و سردی لیکن غلیظ
بود و مضر بود بقولنج و ریاح و دوار و مصلح آن صعتر و نمک بود **بیض العصافیر** بیضه گنجشک
باه را زیاده کند بیشتر از همه بیضها و همه بیضها این عمل کند **بیض الحجل** نیکوترین بیضه کبک
تازه بود و لطیفتر از بیضه مرغ خانگی بود نافع بود جهت ناقهان و بیضه تذرو و مرغ خانگی و کبک
مقوی دل و مشتمع اوصاف ثلثه باشند و مضر بود باصحاب کبد و مصلح آن منلث بود **بیض الحباری**

واللذ

واللقلق خفاش بغایت نیکو بود موی را **بیش** بدترین زهرها است و در غایت
گرمی و خشکی و تیزی بود نافع بود بر برص طلا کردن و بر جذام با ادویه دیگر و وی سم قاتل مهلک
بود مقدار دو دانگ کشنده بود و تریاق وی بیش موش است و فا در زهر با مسک و دو فرفیون و وی
از سم افعی زود تر نفوذ کند و قرون سنبل نوعی از آنست و گفته شود **بیش موش** نبات
بوحا است و گفته شد اما بیش موش حیوانیست مانند موش که معروفست بفاره البیش و در بن
درخت بیش جایگه دارد نافع بود جهت برص و جذام و تریاق بیش بود و افعی و مرز زهر که باشد
والله اعلم

باب التاء

تانبول تامول نیز گویند و تنبول گویند وان ورقی است مانند ورق نارنج و در دریا بار سیلان بود
و بسیار خورند و در طعم تند و تک بتنعه نفل بود جهت درد دهن سودمند بود و بوی دهان خوش کند
و اشتها طعام باز دید کند و باه را قوه دهد و دندان را سرخ کند و نشاط آورد و بدن را قوه
دهد و چون بن دندان باز دارد و معده و بن دندان را قوه دهد خاییدن وی صاحب منهاج
گوید طبیعت وی سرد است در اول و خشک در دوم قابض و مجفف بود و شریف گوید گرمست در
اول و خشک در دوم قوه جگر ضعیف بدهد و چون بخورند و بعد از آن آب بیاشامند نفس را خوش
کند و وحشت زایل کند و اهل هند بعوض خمر بعد از طعام تنبول خورند مفرح بود و غم زایل کند باید که
کلس صدف و شیخ دانگی و باره فوفل خورند و اگر بی کلس بود هیچ طعم وی نیابند و تفریح نبخشد
و تنبول خمر اهل هند است و رازی گوید بدل وی قرنفل است **تاسمضت** حاضا است
بزبان اهل بربر و درانوج صفت وی گفته شد **تانوت** بزبان بربری فرفیون
است و گفته شود **تاغندست** بزبان بربری عاقرقرحاست و گفته شود
تبن مکه اذخر است و گفته شد **تبر** ذهب است و گفته شود **تخ** کبابه است و گفته شود
تدرج بپارسی تذرو خوانند گوشت وی بهترین گوشت مرغها بود و در منفعت مانند دراج
بود و گوشت وی گرم بود دماغ و فهم را زیاده کند و در خواص بن زهر آورده است که زهره
وی

وی چون بدان سعوط کنند خیل و وسواس زایل کند و چون گوشت وی بریان کنند و سه روز گرم
بخورند آن زحمت زایل کند **ترمس** باقلای مصری خوانند و شامی خوانند بهترین وی سفید و فربه
بزرگ بود طبیعت وی گرمست در اول و گویند در دوم و خشکست در دوم منفعت وی آنست که کلف و بهق
زایل کند و ریشها و دانها که در روی پیدا شود و خنازیر و صلابت با عسل و سرکه طلا کنند نافع بود و آرد
وی چون با عسل بیامیزند و تلسند یا با سرکه بیاشامند کرم را بکشد در شکم و آرد وی چون با سرکه
ضماد کنند بر عرق النسا سودمند بود و آرد وی با آرد جو با آب بر ورمهای گرم سودمند بود و در ریشهای
تر که در سر بود و ریشهای پلید و جرب و در ابتدای بهق و آثارها که در بدن پیدا شود و دانها سودمند
بود و چون با مر و عسل بیامیزند و زن بخود برگیرد و بیاشامد حیض براند و بچه بیندازد و اورا
ولی بشره را صافی گرداند و هر اثری که بود از زخم و غیر آن بر دوستی سبز رنگ شده
و جگر خاصه چون با عسل و سرکه بیاشامند غثیان زایل کند و مقدار سه درم مستعمل بود و طبیخ آن کرم
را بکشد و بر ناف بچگان طلا کردن همین عمل کند و اگر با بیخ کازریون بخوشانند و گویند که جرب
داشته باشد بدان بشوید العله زایل کند و اگر با به بخوشانند و بیاشامند بول براند و شکم
بندد این ماسویه گوید منتفع از وی نه شکم براند و نه بندد و بد بود و دشخوار هضم شود و خلطی
خام از وی حاصل شود در عروق چون تمام هضم نشده باشد و چون تلخی از وی بیرون کنند
غلیظتر بود و دیرتر نفوذ کند و آنچه تلخی داشته باشد زودتر از معده بگذرد و باید که با سرکه
بپزند و بر مفاصل ضماد کنند نافع بود و ورمهای بلغمی تحلیل دهد و در خواص ابن زهر آورده است
هر دابه که قردان بسیار داشته باشد و قردان بشیرازی کنه خوانند چون بطبیخ ترمس بشویند
زایل کند و جرب چهارپایان زایل کند و شریف گوید که چون بسایند و بلغور کنند و پوست وی
جدا کنند و در دیگی مسی کنند و شیر تازه بر آن ریزند چندانکه اندرا بپوشاند تا شیر نشف کند بعد از آن
مانند وی روغن گاو و بسر وی کنند و بجوشانند تا منعقد گردد و از آن ضماد کنند مسهل مره
صفرا و مره سودا و خلط خام لزج بود بس اگر خواهد که مسهل صفرا بود و اگر خواهد بدل ضماد

کند و اگر خلط خام خواهد ماهی و زرکین ضماد کنند و این ضماد از اسرار طب مکتوبست و این معالجه
جهت طفلان و پیران که تحمل داروی مسهل نداشته باشند کنند و این مجربست **تربد**
بهترین وی صمغی بود ابیض مدور مصمغ مجوف و در سودن سفیدتر گردد و زود کفیده شود و بر
سرها وی صمغ بود و کهن و باریک نبود بستبری میان خنصر و بنصر بود و چون بکوبند و بیزند
هیچ ریشه بر سر بیز نماند و سیاه سوراخ بود و باید که بوقت خرج کردن بخراشند و
بروغن بادام چرب کنند آنگاه بکوبند طبیعت وی گرم و خشکست در سیوم نافع بود جهت مرضهای
عصبانی و مسهل بلغم بود و اندکی از خلط سوخته از هر دو و رگها سر حویه گوید مسهل اخلاط
غلیظ لزج بود و اصح آنست که تنها مسهل بلغم رقیق بود و اگر تقویه کنند مسهل بلغم غلیظ بود و استعمال
کردن وی پیوسته خفقان در بدن پیدا کند و مضر بود با معا و بعد از آن که خراشیده باشند و
بروغن بادام چرب کرده کثیرا اضافه کنند و اگر تقویه بزنجبیل کنند مسهل بلغم غلیظ و خام بود
اما تنها مسهل غلیظ نبود و تربد زرد و سیاه زهر بود مانند خربق سیاه و غاریقون سیاه
و مداوای کسی که آن خورده باشد مانند مداوای کسی که خربق سیاه خورده باشد کنند و همان
تدبیر کنند و تربد سفید مجوف چنانچه وصف کرده شد نافع بود جهت درد مفاصل که از بلغم بود
و رحم را پاک گرداند تنقیه تمام خوردن و حقنه کردن و نافع بود جهت درد بر آن یعنی دردی که نزدیک
حیض آمدن پیدا شود و نافع بود جهت درد پشت و دماغ را پاک کند از بلغم لزج و مفلوج و مصروع
را نافع بود و سرفه که از رطوبات فم معده بود سود دهد و علامات این زحمت آن بود که چندان سرفه
بباید که قی کند یا خلطی لزج بیرون آید بعد از آن ساکن شود و اگر با هلیله کابلی خلط کنند دوائی
نافع بود مصروع را و بدل آن نیم وزن آن غاریقون و دانگ و نیم از صبر و دانگ و نیم حنظل
و گویند بدل آن ترمس است و صاحب جامع در مفرده آورده است که بدل آن پوست بیخ درخت
توت است بوزن آن و شربتی از تربد از نیم درم تا یکدرم بود **ترنجبین** بهترین
وی تازه سفید بود طبیعت وی معتدلست در حراره و برودة اما میل بحراره دارد و لطیفتر از

قند بود و در وی رطوبتی بود و ملین بود نافع بود جهت تبها گرم و سرفه و سینه را نرم گرداند
و تشنگی بنشاند و مسهل صفرا بود برفق بخاصیه و شربتی از وی از ده درم تا بیست مثقال شاید
و شیر تغ گویند گرم و تر است در اول حفظ دانیکو بود و اسحق گوید مضر است به سپرز و مصلح آن
تمر هندی بود و گویند بدل آن با قند بود و گویند جواب و قند و گویند بدل آن نشر خشخاش است
ترابُ القی کنگر زد است و گفته شود ترنجان بادرنبویه است و گفته شد
ترباجان غافت است و گفته شود ترفاس کماه است و گفته شود تراب
الهالک شک است و گفته شود ترباق روستاییان ثوم است و گفته شود
ترباق ترکی مومیائی است و گفته شود ترباق الحیه در کنج چشم گاو کوهی
و بز کوهی می باشد و از آن گاو کوهی نیکوتر باشد و در صفت ایل گفته شد منفعت آن
و بشیرازی انداز بران خوانند ترباق پارسی حجر التیس است و گفته شود تشمیج
پارسی چشمیزج گویند و حاکسو خوانند و اهل حجاز بشمه خوانند و بشیرازی چشمک و بلفظی دیگر
اطرایلس گویند و حبة السودا نیز گویند و طبیعت تشمیج گرم و خشکست و قابض بقوه در دوم چشم
را نافع بود بغایت و ابوسهل آورده است که چون بغایت سحق کنند تنها و بر بیر
و بر ریش قضیب پراکنند زود نیک شود و مجربست و بهترین وی آن بود که فربه بود و بغایت
سیاه و براق بود تشتیوان و تشمیز نیز خوانند و آن لبسفایج است و گفته شد
تفاح پارسی سیب گویند و معتدل‌ترین وی شامی بود و بعد از آن اصفهانی
پس قوی قابض و ملیطی و آنچه تفه بود باشد و همچنین نارسیده و تفه سرد و تر باشد و آنچه
ترش بود و قابض سرد و غلیظ بود و آنچه شیرین بود میل بگرمی دارد و آنچه ترش
و قابض بود سرد و خشک بود و شیرین که رسیده بود معتدل بود در حرارت و برودت و بصری
گوید شیرین گرم و تر بود در اول و ترش سرد و خشک بود در دوم و آنچه مز بود معتدل بود
در سردی و تری منع فضل بکند خاصه ورق آن و تفاح مقوی دل بود و مفرح بغایت و روح را
لطیف گرداند

٤٠ گرداند خاصه شامی و قوه معدهٔ ضعیف بدهد و اگر در میان خمیر بریان کنند سودمند
بود جهت قلة شهوه طعام و نافع بود جهت کرم و دود و ستطاریا و سویق وی مقوی معده بود
و منع قی بکند و سموم را نافع بود و تفاح شیرین چون پخته کنند و بر چشم بندند که درد ساکن
کند و تفاح مز تشنگی بنشاند که از صفرا بود و قی باز دارد و طبیعت ببندد و داری گوید تفاح
مقوی فم معده بود و محرور را نافع بود اما بطیء الهضم بود و مسمح و اول آن بود که چون از وی
در معده ثقلی یابند آب سرد و طعام ترش بر سر آن نخورند بلکه شراب خورند و مرق اسفیدباج
و مطبخات خورند و اطبا گویند بخاصیت نسیان آورد و سیب ترش خلطی سرد لطیف
از وی حاصل شود و سیب مز خلطی معتدل از وی حاصل شود و آنچه عفص بود خلطی غلیظ
از وی حاصل شود و شریف گوید چون ورق وی بکوبند ده درم از آن بیاشامند دفع
زهرها گرم و گزندگی جانوران بکند و شراب وی جهت گزندگی عقرب و زهرهای گرم که باشد
نافع بود و تقویه معده تمام بدهد و سیب نارسیده مولد عفونتها و تبها بود و آنچه بر درخت رسیده
سود نیک باشد و مجموع میوها چنین بود و ادمان خوردن وی درد اعصاب احداث کند
خاصه آنچه رسمی بود و آنچه ترش بود دفع مضره آن بگوارش نعناع و گلقند کنند و در خواص
ابن زهر آورده است که بوییدن وی سودمند بود جهت وسواس و هذیان و قوه
دماغ بدهد و ادمان خوردن وی ریاح در عروق احداث کند و اوجاع در عضلها و باشد که
بسیل کشد از بهر آنکه چون هضم شود خونی که از وی حاصل شود منحل شود بریاحی لطیف
در عروق و بعضی در عضلها و چون تعدی در عروق پیدا شود اکثر آن بود که بشکافد و چون
شکافته شود در شریزد و بسیل بعد کند و محال و نادر افتد که نباشد تفاح
الارض بابونج است و گفته شد تفاح بری زعرور است و گفته شود تفاح
الجن یبروح است و گفته شود تفاح ارمنی مشمش است و گفته شود تفاح
فارسی خوخ است و گفته شود تفاح مائی اترج است و گفته شد تفسیا
نافسیا است

تاف یا است و گفته شود تغده کزبره است و کزبره هم خوانند و گفته شود **تغرم** زنبره روی
است بپارسی کرویا خوانند و گفته شود **تملول** تنابری است و گفته شود تمتم سماق است و گفته شود
تمر بپارسی خرما گویند طبیعت آن گرم و تر است در اول و گرمی وی زیاده از تری بود منی بیفزاید
و صداع آورد و دندان را و بن دندان را تباه کند و خونی غلیظ از وی حاصل شود و سینه و شش
روده را نیکو بود و بسیار خوردن صداع و رمد و قلاع و درد دندان آورد و مصلح آن بادام
و خشخاش بود و بعد از آن سکنجبین ساده خوردن و چون در شیر تازه خیسانند و بخورند نعوظ
تمام آورد اگر ادمان کنند در زمستان خاصه چون داخیی قدری کوفته و در شیر اندازند بدن
بدن را فربه کند و باه را زیاده کند و لون را نیکو گرداند بغایت و مزاجها سرد را و ما جهت درد پشت
و ورک نافع بود **تمر هندی** حمر خوانند و صبار اسم گویند لطیفتر از اجاص بود و از طوبه
کمر و بهترین وی زرد تازه بود و بغایت ترش طبیعت وی سرد است در سیوم و گویند در دوم
شیخ الرئیس گوید سرد و خشک است در سیوم و ماسرجویه گوید سرد است و در وی رطوبه بود مسهل
بود و جهت قی و تشنگی و تب و غشی و کرب نافع بود خاصه چون خواهند که طبیعت نرم دارد
و شربتی از طبیخ وی نیم رطل کفاف بود و گویند مسهل اخلاط محترق بود و حکه را نافع بود
آشامیدن و جهت قلاع مضمضه کردن و خفقان را سود دهد چون از گرمی بود و دارو وی
جهت زحیر استعمال الا تمر هندی مضر بود به سرفه و سینه و مصلح وی شراب بنفشه و خشخاش
بود و بدل وی آلو سیاه **تمساح** بپارسی نهنگ خوانند سرگین وی جهت سفیدی
کهن و نو که در چشم بود بغایت نافع بود و پیه وی جهت گزندگی وی ضماد کردن در ساعت
درد ساکن کند و چون بگدازند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و اگر بدان ادکار
کنند کری زایل کند و در خواص ابن زهر آورده است که اگر بر صاحب تب ربع مالند
نافع بود و شریف گوید پیه وی چون بگدازند با روغن گل در پشت و گرده را نافع بود
و باه را زیاده کند و چون وی با بلیله و آمله خلط کنند و بر سفیدی طلا کنند لون آن با زلون
اندام

گرداند و بر پیشانی طلا کنند و صدغین درد شقیقه را نافع بود و گوشت وی چون با سکنجبین
بزنند و کسی که لاغر بود بخورد فربه شود اما غلیظ بود و زهره وی چون در چشم کشند سفیدی زایل
کند و جگر وی چون بخور کنند در شیب مجنون جنون از وی زایل شود و اگر دندان وی که از جانب
راست باشد بگیرند و بر بازوی راست بندند مجامعت را قوه دهد و محرک تمام بود باه را و در خواص
ابن زهر آورده است که همه حیوانات فک زیرین ایشان در حرکت باشد الا تمساح که فک
زیرین وی در حرکت نباشد و پیه وی با موم چون سرشتند و فتیله سازند و برافروزند در نهری
یا در بیشه ضفادع قطعا آواز نکنند مادام که آن افروخته باشد و چون طوف کنند با پوست
وی در بیرون قریه پس آویزند بر سطح دهلیز آن قریه در آن قریه تگرگ نبارد و اگر پیه وی در
کبشی چکی بمالند که به شیرازی غوج خوانند هر غوج که برابر وی آورند از وی بگریزد و اگر چشم وی
بکنند وقتی که رنجور بود و بر مجذوم بندند نافع بود و آن علت زایل کند و رها بکنند که زیاده شود
تنکار دو نوع است معدنی و مصنوع طبیعت آن گرم و خشک است و لطیف نافع بود جهت درد دندان
و کرم آن بکشد و از خوردن باز دارد بخاصیه و جلاء آن بدهد و آنچه مصنوع بود صنعت آن چند
نوع است یک گفته شود نمک یک جزو و یک جزو قلی و بوره سه جزو و اگر نطرون کنند بهتر باشد
و شیر گاو و یا گاومیش آن مقدار که وی را بپوشاند بر سر آن کنند و بجوشانند آن مقدار که
سخت شود و بعد از آن بآفتاب بیاویزند تا خشک شود و آنچه معدنی بود از چشمه بیرون آید
و آن دو نوع است یک نوع به یخ ماند و یک نوع به برف آنچه به یخ باشد اندرا بورق خوانند
و آنچه نبر یخ باشد اندانک خوانند و باید که بروغن چرب کنند و بر جایی که باد در آن نیاید
نگاه دارند و نخک نیکوتر بود **تنوب** صنوبر کوچک است و گفته شود و از وی
قطران گیرند و زفت و تخم آن تخم قریش خوانند و ببوت نیز گویند و گفته شود **توت**
حلو فرصاد خوانند بپارسی توت سفید خوانند و قایم مقام انجیر بود در انضاج الا وی
غذا بد دهد و معده را بد بود و خونی فاسد از وی متولد شود و بهترین وی بزرگ شیرین
بود

طبیعت وی گرمست در اول و تر است در دوم و گویند سرد است در اول و چون بخورند زود از
معده بگذرد اما دیر از روده بیرون رود و بول براند و معده را بد بود و بهترین آن بود که پیش
از طعام خورند و بعد از آن سکنجبین بیاشامند و ورق آن و ورق انجیر سیاه و ورق انگور با
باران بجوشانند و موی را بدان بشویند سیاه گرداند و چون بکوبند و با زیت بیامیزند و
بر سوختگی آتش ضماد کنند نافع بود و اگر بطبخ ورق وی مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند
و طبخ پوست وی همین عمل کند **توث حامض** معروفست بشاهی بهترین وی سیاه
بزرگ بود و نارسیدهٔ وی چون خشک کنند قایم مقام سماق بود و طبیعت وی سرد و خشک بود
در دوم و گویند تر است و گویند خشکی وی در اول است و در وی قبضی بود و ورم دهان و حلق
را نافع بود و ورق وی خناق را نافع بود و عصارهٔ وی خشک کرده ریشهای بد را نافع بود و
خشک کردهٔ وی شکم ببندد و دوسنطاریا را نافع بود و پوست درخت وی تریاق شوکران
بود و آب ورق وی مقدار پانزده درم چون بیاشامند جهت گزندگی رتیلا سودمند بود و خوردن
مغص آورد و مصلح وی ناطرنگ کوچک بود و اسحق گوید مضر بود به شش و مصلح وی انار بود **توت
وحشی** توث العلیق است بشیرازی توث سه کل خوانند و در علیق گفته شود **تودری**
تودریج گویند و بزر الهوه و قصیصه نیز گویند بشیرازی تدری خوانند و باصفهانی قداه و بکرمانی
مادر دخت و به تبریزی ورینه طبیعت آن گرمست در دوم و خشک و عیسی گوید تر است در اول
و تودری چهار نوعست زرد و سفید و سرخ و گلگون بهترین آن زرد بود سودمند بود جهت
سرطانها که ریش نشده باشد با عسل و آب طلا کردن و اگر با آب بیامیزند و بر سرطان باطن
ضماد کنند و ورمهای صلب و ورمهای بن گوش و صلابه نقرس نافع بود و ریشهایی که در چشم بود پاک
گرداند چون با عسل در چشم کشند و چون در شراب بپزند و بیاشامند باه را زیاده کند و اگر
در لعوق کنند نافع بود جهت خلطهای غلیظ لزج که در سینه و شش بود **توتیا** انواعست
بهترین آن هندی بود بعد از آن زرد و بعد از آن کرمانی تنک طبیعت آن سرد است در اول و خشک

در دوم حنین گوید سرد و خشکست در دوم و آنچه شسته بود فاضلترین محققات بود و ریشها را
نافع بود حتی سرطانها و درد چشم را نافع بود و منع فضول بد در عروق چشم از نفوذ در طبقات بکند
خاصه مغسول وی و صحت چشم را نگاه دارد و ورم مهم جهت ریش قضیب و خصیه بغایت نافع بود
و مقعد و ورمهای آن و گویند بدل آن بوزن آن شادنج و نیم وزن آن توبال بود و گویند
بدل آن سرطان حجری بود صنعت غسل آن بگیرند توتیا کوفته و بیخته و با آب بیامیزند و در جره
بندد که تنک باشد بغایت و در ظرفی سبز کنند و آب باران بر سر آن کنند و در آب می جنبانند
پس آنچه رقیق لطیف بود با آب بیرون آید و آنچه غلیظ و رملی بود در خرقه بماند بعد از آن
آن آب را در ظرف دیگر کنند و دیگر آب بر سر توتیا کنند همچنان اول و دیگر همان عمل کنند بعد از آن آبها
برگیرند و توتیا از وی بگیرند و اگر رملی در بن آن باشد بنهند از وی و توتیا خشک کنند و استعمال
کنند **توبیعون** بیخ گیاهی است و در شین در شوکران صفت آن گفته شود
توبال النحاس لطیفتر از مس سوخته بود و آن چون مس تافته شود از آن می درفشد
و بهترین آن قبرسی بود سیاه که میل بسرخی داشته باشد و رقیق بود مانند پوستی و اولی
آن بود که بیش از سحق چند نوبت بشویند چون خواهند که در داروی چشم بکار برند طبیعت آن
گرم و خشکست در سیوم قابض بود گوشت زیاده بخورد و خشونت اجفان را سودمند بود و تاریکی چشم
زایل کند و جلا بدهد و اولی آن بود که حدت وی نشاسته بشکند خاصیت وی در اسهال
بلغمی و آب زرد است و آن چنان استعمال کنند که نیم مثقال سحق کنند و یک مثقال علک البطم
حب سازند و فرو برند مسهل بلغم بود بقوت و گویند یک مثقال با ماء العسل به هند همین عمل کند
اما بعد از آن قدری سرکه بیاشامند تا اندرون وی نماند **توبال الحدید** قوی‌ترین توبالها
بود و چون آهن سرخ شده باشد و گویند از آن درفشد و آن محفف و معفن نبود نافع بود جهت
ریشهای بد **توباسلون** نوعی از یتوعاتست و آنرا علقا خوانند و وی مانند ورق کبر
بود گرد شکل و شاخها داشته باشد چون بشکنند شیر بسیار از وی روانه گردد و بغایت محرق
بود

تین رطب انجیر تر بهترین آن وزیری بود پوست باز کرده بعد از آن انجه میل سفیدی
دارد بعد از آن سرخ بعد از آن سیاه و طبیعت آن گرم بود اندکی و گویند گرمست در اول یا در
ابتداء درجهٔ دوم و تر است در دوم و خام وی بسردی مایل بود و دروی جلای بود و بزنابیل
ضماد کردن و بهق نافع بود و انجیر رسیده غذا بیشتر از مجموع میوها دهد و زودتر بگذرد و فربهی آورد
و صرع را نافع بود و خشونت حلق و سینه را نیکو بود و تشنگی که از بلغم شور بود ساکن گرداند
و گرده و مثانه را سود دارد و از رمل پاک کند و خاکستر چوب وی ذوسنطاریا را نافع بود
و اسهال خوردن و حقنه کردن مقدار یک درم و لبن وی سودمند بود جهت گزندگی عقرب
و رتیلا مالیدن و نارسیدهٔ وی با عسل جهت گزندگی سگ دیوانه و ریشها که رطوبت از وی روانه
بود نافع بود و همچنین ورق آن با کرسنه و شراب بر گزندگی ابن عرس طلا کردن سود دهد و خوردن
ایمن گرداند از سموم و قضبان وی چون با گوشت گاو صلب بپزند مهرا شود و انجیر طبیعتی
دارد و ورق آن مسخنی قوی بود و لبن وی حادی لطیف بود و لبن وی خون گداخته و شیر منعقد
و از آن بسته بگشاید مانند انفحه و اگر بر صوف نهند و در دندان گیرند از خوردن پاک کند و در چشم
کشیدن با عسل جهت ابتداء آب نزول نافع بود و انجیر در وی نفخی بود و مولد صرع بود و معده را زاید
بود و مصلح وی سکنجبین ساده بود که بعد از آن بیاشامند یا شراب ریسلس یا اترج و غذائی
که خورند باید که مری در وی بود تین یابس انجیر خشک بهترین وی رملی بود و طبیعت آن گرمست
در آخر درجه اول معتدل بود در تری و خشکی لطیف بود و منضج و محلل و برو رنهاء صلب ضماد کردن نافع
بود و دمامیل را نضج دهد و صرع را سودمند بود و خشونت سینه و حلق و قصبه شش را موافق بود
و شراب وی سرفه کهن را نافع بود و سده جگر و سپرز بگشاید و گرده و مثانه را سودمند بود و
و خوردن وی از سم ایمن باشد و چون با آب وی جوشانیده غرغره کنند خناق را تحلیل دهد و
نضج آن بدهد و بگشاید و خوردن وی خونی بد از وی متولد شود و ادمان خوردن وی شپش در بدن
پیدا کند و سرد مزاج را نافع بود و در پشت و تقطیر بول را نیکو بود و مسخن گرده بود و هوا انعاظ آورد

و شکم براند و سینه و شش را از خلط پاک کند و مضر بود جهت جگر و سپرز که متورم بود
اولی آن بود که با مغز گردکان و مغز بادام خورند و چون با فوتنج و سعتر و حاشا بخورند گرده و مثانه
و سینه را پاک کند و بگیرد طحال از وی چون بسرکه شراب جوشانیده چنانچه ذکر رفت بخورند
سپرز را بگدازد و ضماد کردن نیز بغایت نافع باشد و جالینوس گوید بدل وی در انضاج
حب صنوبر است

باب الثاء

ثافسیا ثغسیا نیز
گویند و نتون هم خوانند و آن صمغ سداب کوهی است و گویند صمغ سداب بری و سداب بری
حرمل است و گفته شود و سداب کوهی برگ آن بحرمل ماند لیکن درازتر و پهن‌تر بود و شاخ
[illegible] ازان بود و بوی عظیم منتن دارد و تخم آن بشکل تخم سداب بود و طبیعت وی بغایت گرم
بود و محرق و مسخنی قوی بود و مجفف و در وی رطوبتی فضل بود و گویند گرم وی در سیوم بود
و مسهل و منضج و منقی بود و جذبی بغایت کند از عمق بدن و موی بر دیانند و پوست بیخ وی
بر داء الثعلب مالیدن بغایت سودمند بود و استرخاء و نقرس و مفاصل سرد و شربتی
را بغایت نافع بود و حقنه جهت عرق النسا نافع بود و بر نفث دم و فصول طلا کردن
و مقدار شربتی از وی در استسقا نیم درم بود با ماء العسل و مقی بود و اگر زیاده ازین بود
بول و طمث ببندد و ورم زبان و فواق و سوزش حلق و معده و سرخی روی و باشد که غشی
و ضیق النفس پیدا کند علاج وی قی کند بعد از آن شیر و مسکه و جواب بدهند و غرغره شیر تازه
و روغن گل و از ادویه تخم سداب بغایت نافع بود و این از خاصیه است و جالینوس گوید بدل وی
در داء الثعلب حرف است و وی مضر بود بمثانه و آلات بول و مصلح وی حب الآس و بلوط بود
ثامر و هو جواس و آن لوبیا است و گفته شود ثالسقیس حرف بابلی است و گفته شود
ثاقب الحجر سفایح است و گفته شود ثندی بپارسی پستان گویند و ضرع پستان
چهارپایان بود و ثدی از آن آدمی و گوشت وی مانند دشبد بود و طعم وی شیرین بود
بهترین آن بود که از حیوانی معتدل گیرند طبیعت آن گرم و تر بود و گویند مزاج وی بسردی مایل

بود و غذایی صالح بود شیر زیاده کند اما مولد بلغم بود و در وی غلظی بود و مصلح وی صعتر
و نمک بود **ثعلب** بپارسی روباه گویند چون پای نیه ندو بر مفاصل طلا کنند بغایت نافع بود خاصه
اگر بیجان زنده بپزند و زمانی بسک در آب آن نشینند اما بعد از سقیه این عمل کنند و پیه وی درد
را سودمند بود و درد گوش چون در گوش چکانند و اگر بدان ادمان کنند کری زایل کند و درد
گوش ببرد شش وی خشک کرده و سائیده بپاشند دبو و سرفه را نافع بود و پیه وی چون در
دهن گیرند درد دندان زایل کند و درد چشم را نافع بود و شریف گوید پیه وی چون با پوست تخم
مرغ سوخته بیامیزند داء الثعلب را نافع بود و زهرهٔ وی با برگ فرفی و اشق بکدازند و مساوی سعوط
کنند در بینی کسی که ابتداء جذام بود در هر ده روز یکبار سعوط کنند بغایت نافع بود و چون آدمی دندان
وی در دست گیرد ایمن باشد از بانگ کردن سگ و پیه وی چون با زیت انفاق که پس بکدازند و بر نقرس
و مفاصل مالند نافع بود و پوست وی بغایت گرم بود و از همه پوستینها سخن تر بود و مرطوب
بود و هر چند که موی بر وی زیاده بود سخونه در وی بیشتر بود و آن لباس زنان و بلغمی مزاج و پیران
باشد و در خواص ابن زهر آورده است که پیه وی چون طلا کنند بر تازیانه یا چوبی و در اندرون
اندرون هر خانه که نهند جمیع کیکان بران جمع شوند **ثغادیر** در داب است و گفته شود
و بلغت اهل شام شمام خوانند بپارسی دستنبو و باصفهانی دستنبویه **ثغاء** حرف
است و گفته شود **ثلثان** طولیدون است و قنا نیز گویند و آن عنب الثعلب است و گفته شود
ثلج بپارسی برف گویند و صفت جمد و جلید در جیم گفته شود **ثلج صینی** سنگی سفید است که
در مرهمها بکار برند جهت جلاء چشم و نبذ دق را نافع بود و طبیعت وی سرد و خشک است این
بیطار گوید زهر آسیوش است و در الف صفت آن گفته شد **ثمرة العرعر** الاهل
گویند و در الف گفته شد **ثمرة الطرفا** عذبه است و جز ما زوج نیز گویند و گفته شود **ثمرة**
الشوك المصري حلبنا راست و گفته شود **ثمرة الشجر الدوح** مقل مکی است و گفته
شود **ثمرة العليق** توث علیق است بپارسی در گویند و بشیرازی توث سه کل

ودرعلیق

44

سه کل و در علیق گفته شود **ثمرة الكبر** شفلج خوانند و ثمرة اللصیف و ثمرة الاصف نیز گویند
بشیرازی کورک گویند و شفلج قثاء الکبر را گویند طبیعت آن گرم است در سیوم و گویند در چهارم
چون با نمک و سرکه پرورند لطیف بود و سده جگر بگشاید و سپرز و معده را پاک کند و طبع را نرم دارد
و در کبر منفعت همه گفته شود **ثوم** بپارسی سیر گویند بستانی و بری و کراثی بود و ثوم بری
اسقوردیون است و گفته شد و ثوم کراثی مرکب بود بقوة از ثوم و کراث و طبیعت ثوم گرم
و خشک بود در چهارم و گویند در سیوم و در حراره و یبوسه از بصل اقوی بود و محلل نفخ
بود و اب گردش را نافع بود و خاکستر وی بر بهق با عسل طلا کنند نافع بود و بر داء الثعلب
با عسل و روغن حب البان بیامیزند و بدان مالند موی برویاند و حب و قوبا را سودمند بود و
خوردن وی کرم را بکشد مجموع و علق از حلق بیرون آورد چون بکوبند و با سرکه بدان غرغره
کنند و چون در طبیخ ورق وی و ساق وی نشینند حیض براند و مشیمه بیرون آورد و وی نافع بود
جهت گزندگی جانوران و سگ دیوان و رتیلا و ابن عرس و عقرب و افعی با شراب خوردن و ضماد
کردن و طبع نرم دارد و بول بدان و درد روده را نافع بود وقتی که بی تب بود و فوس گویند مقوی
باه بود و منی بیفزاید و قولنج و عرق النسا را نافع بود اما مصدع بود و مضعف چشم و چون پخته
بود حراره و حرافه وی کمتر بود و مصلح وی ترشی و روغن بود و گوشت فربه و صاحب تقویم گوید
مصلح وی سعتر و سلیله بود و بدل ثوم بری ثوم بری **ثوم بستانی** بود **ثوم الحية** ثوم بری گویند و آن
اسقوردیون است و گفته شد بعضی از منافع وی و دیگر منفعت وی آنست که مرضهای سرد و فالج
و لقوه و خدر را نافع بود و جالینوس گوید فالج و لقوه و جذام و برص و بهق را سودمند بود و چون
با عسل کف گرفته بیاشامند و دیسقوریدوس گوید برص و جرب و بهق را زایل کند چون بدین صفت
استعمال کنند بگیرند ثوم بری و خرد بکوبند و آب را از بانه بر شند و تخم را از بانه کوفته و بیخته
و عسل کف گرفته در حمام مثل نوره طلا کنند در هر سه روز یک نوبت و رها کنند تا عرق فرود آید
و مغنی گوید جذام را زایل کند چون بیاشامند در هر پنج روز چهار مثقال با عسل و باقی منفعت وی

در باب شین در صفت شوقر دیون گفته شود شومش حاشا است و گفته شود شبل
نجیل و نجیر و نجه خوانند بپارسی بید گیا خوانند و آن نوعی از حشیش است و طبیعت وی گرم و خشک
است در اول و گویند معتدل است نافع بود جهت جراحتهای تازه و منع نزله بکند و بیخ وی و تخم
وی منع قی بکند و ادرار بول بکند تمام و اسهال باز دارد و از تخم وی لعوق سازند سنگ گرده
بریزاند و طبیخ وی ریش مثانه را نافع بود

باب الجیم

جادی
کرکم و قرقم و زعفران و خلوق گویند و شعر الصقالبه و آن زعفران است و گفته شود جاورس
نوعیست یک نوع دخن گویند بپارسی ارزن گویند و بشیرازی الم و یک نوع جاورس هندی
خوانند و آن ذرت است بپارسی ذره خوانند و یک نوع جاورس گویند بپارسی گاورس گویند
و بشیرازی گال خوانند طبیعت آن سرد است در اول و خشک در سیوم لطیف بود و در
همه حالها بهتر از ارزن بود و گویند سرد و خشک در سیوم قابض بود و مجفف بغیر لذع شکم
ببندد و بول براند و فونی بد از وی متولد شود و دیر هضم شود و غذا اندکتر از مجموع حبوب
دهد که از ایشان نان پزند و بچه ببندد از دو مصلح وی آنست که با شیر تازه پزند یا آب سبوس
و روغن بادام یا روغن گاو یا روغن کنجد و حلوای حبها بر آن خوردن و بدل وی در شکم
بستن برنج بود جاوزهج گاوزهره گویند و آن حجر البقر است و گفته شود جاوشیر
بپارسی جواشیر خوانند و گاوشیر خوانند و بشیرازی جاوخوش گویند و آن صمغ درختی است
که ساق کوتاه دارد و برگ آن ببرگ انجیر ماند گرد و کوجکتر و گویند ورق آن بورق زیتون
ماند قول اصح آنست که برگ آن گرد است و برگ زیتون دراز است و ساق وی مانند خیار زه
کشیده بود و گل وی زرد رنگ بود و تخم وی خوشبوی و تیز بود و صمغ از وی چنان گیرند که
ساق وی شق کنند تا صمغ بیرون آید و بهترین آن بود که بلون زعفران بود و تازه و تیز
بوی بود و زود در آب حل شود و اول که از ساق بیرون آید سفید رنگ بود چون خشک شود
زرد گردد و چون با آب بگدازند برنگ شیر بود اگر سیاه رنگ بود مغشوش بود و غش آن با شق

و موم کنند و طبیعت جاوشیر گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و جالینوس گوید
گرم است در سیوم و خشک در دوم عرق النسا و درد زانو و مفاصل سرد طلا کردن سود دهد و بر دندان
خورده نهند درد ساکن گرداند و صداع و صرع را نافع بود و چون با عسل بگدازند و زن بخود برگیرد
حیض براند و بچه بکشد و ببندد از دو جرب مثانه را سود دارد و بر ذات الجنب ضماد کردن نافع
بود در چشم کشید جلا دهد و چشم را روشن گرداند و استسقا و چکیدن کمر و صلابت رحم را نافع
بود و با میویزج بر نقرس ضماد کردن سود دهد و قولنج را نافع بود و گزیدگی جانوران و سرفه کهن
که از خلط غلیظ بلغمی لزج بود سود دهد و بیخ درخت وی چون بخراشند و زن بخود برگیرد بچه بیندازد
و ثمر وی چون با افسنتین بیاشامند حیض براند و اگر با زراوند بیاشامند گزیدگی جانوران را
نافع بود و اگر با شراب بیاشامند درد رحم که سبب آن اختناق بود سودمند و مقدار شربتی از وی
از نیم مثقال تا یک مثقال بود و بعد از آن که در مطبوخ خوی سابیده باشند و ابن خراز گوید که
اگر بچه سه ماهه یا چهار ماهه در شکم بمیرد فتیله از جاوشیر سازد و برگیرد زود بیرون آید
و جهت صرع و ام الصبیان نافع بود و وی مضر بود باعصاب صحیح و ایشان و مصلح وی مرما
هود بود و بدل وی سکبینج و رازی گوید بدل لبن التین بود و ابن خراز گوید بدل آن نوره
آن قنه و گویند یک وزن و نیم قنه است و گویند بدل آن دو وزن آن صمغ زیتون بود و شیخ
الرئیس گوید ظن من آنست که اشق بود دنک است بوی جار النهر گویند سلق الماء است
و آن نباتیست که در آب روید و به نیلوفر ماند و اندکی از آب پیدا باشد و طبیعت وی
و قابض بود حکه و جرب و ریشها بلید و ریشهای کهن را نافع بود و بدل بطیاط بود جاسوس
خشخاش زبدی است و گفته شود در خا جادکون بپارسی است و گفته شد جامسه
باقلی قبطی خوانند و در مصر بسیار باشد و در آبها ایستاده روید و ساق وی بستبری
انگشت بود و برازی یک گز باشد و گل وی مانند گل سرخ و باقلا آن کوچکتر از باقلا بود
چون خشک شود سیاه بود و چون تر باشد خام و پخته خورند و بیخ آن از بیخ نی ستبرتر بود
و قابض

بود معده را نیکو بود و آرد وی چون بیاشد میده بخواسهال کهن باز بندد و ریش روده را
نافع بود و پوست وی قوی تر بود در این فعل جاکسو تشمیزج است و گفته شد جبن رطب
بپارسی پنیر تر گویند و بهترین آن شیرازی بود که میل بحلاوة داشته باشد و از شیر معتدل
از حیوانی صحیح البدن گرفته باشد و طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم و گویند در دوم غذائی
فربه کننده بود طبع را نرم دارد و منع ورم جراحت بکند و دفع مضرة کسی که مردارسنگ خورده باشد
لیکن سنگ گرده و مثانه پیدا کند و سست و مصلح وی عسل بود یا قند و صاحب تنقیح گوید مصلح
زیتون است جزبان پنیر خشک بهترین آن روغن دار شیرین بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیوم مصلح ریشها بد بود و چون با زیت سحق کنند سود مند بود جهت
نجع مفاصل ضماد کردن و بیرون آید مانند نجع بی زحمتی و چون بریان کنند شکم ببندد و بنیر کرده پیدا
و باید که میان دو طعام خورند و اگر با جوز خورند نیکوتر بود جبسین جص است
و گفته شود جلبنج جبلاهنگ و جلهنگ و جلاهنگ نیز گویند بپارسی چراهنگ گویند و آن تخم
رز حار است و تخم وی تر بد زرد است و گویند تخم ریوند سیاه است و فعل وی مانند فعل خربق
بود و بهترین هندی بود حلوقی رنگ یا رنگ شعر و بغایت خرد بود و دراز قد مقتی بود تنقیه
بلغم و اخلاط غلیظ لزج را و خطر بود مگر مفلوج را و شربتی از وی نیم درم بود تا یک درم و اگر از این
زیاده بود کشنده بود و از خوردن وی غثیان عظیم پیدا شود تا حدی که خناق آورد و عرق سرد
و معالجه آن بقی و آب گرم و حقنه قوی که در وی شحم حنظل بود و بعد از آن شیر تازه بیاشامند
و اگر تشنج پیدا کند موم روغن نرم بمالند و در آب زن نیم گرم نشانند و بدل وی خربق بود
جدوار بپارسی زدوار گویند و بمغولی فرفین و بهندی نرسی و آن بیخی است مشابه بسعد
اما بوزن ثقیل تر و صلب تر از وی بود و بهترین وی آنست که چون بسایند رنگش بنفسجی باشد
و آن خطایی و هندی است اما آنچه خطاییست بزرگتر و بهتر می باشد و اکثرش سبز و آنچه هندی
اکثر سیاه می گراید و در زمین هند کوهیست که آن را قراجل می خوانند کوه عظیم است و در آن طرف

طرف کوه اهل هند می باشند و آن طرف میگویند از حساب ختاییست این بیخ از انجا می روید
و انواع بیش از زهر آن میخوانند که زهریست که آنرا بهندی بس میخوانند و این بیخ با زهر و بیش هر دو
در یک موضع می رویند و چون این بیخ بهلوی وی می روید قوة زهر آن بیش باطل می شود و اهل
آن موضع آن میخورند و زیان نمی دارد و اگر این بیش جایی دیگر می روید که مجاور بیخ جدوار نیست
نیم دانگ کشنده است و بیش را بعربی بیش می خوانند بدترین مجموع زهرهاست تا بحدی که تریاق فاروق
با همه آن مقاومه نمی تواند کرد و در شهر ملتان شخص مقدار نیم مثقال بیش خورد فی الحال لبهای وی
اماسیدن گرفت و چشمهاش از جای خاست و بی خود شد مقدار نیم مثقال جدوار صلایه کرده بدند و در یک
کاسه شیر بوی دادند بعد از یک ساعت قی کردن آغاز کرد با نواع رنگها چنانچه حاضران از بوی آن
مصروع می شدند باز بی خود افتاد دیگر باره نیم مثقال جدوار صلایه کردند بشراب انگوری
و بوی دادند دیگر قی کردن آغاز کرد بعد از آن خواب بروی غلبه کرد چون در خواب رفت عرق
بسیار کرد چون بیدار شد غذا طلب کرد و آن زهر قاتل خلاص یافت باذن الله تعالی و در خواص
این دارو سخن بسیار است اولا با زهرها ان بیش است که ذکره شد دیگر در اعمال سجستان که
کرا از زمین کرمسیر است مار قاتلی باشد شخصی را مار بگزند مقدار نیم مثقال با شراب بسایند بدهند
و بخورد وی دارند از زهر آن مار خلاص یافت بفرمان باری تعالی و عقرب و رتیلا گزیده را مقدار دو
دانگ با شراب بدهند نافع بود در مفردات ابن بیطار و در منهاج ابن جزله میگوید ممد و تریاق
السموم باسرها حتی البیش و الافاعی و از منافع وی دیگری آنست که مجموع دردها را بنشاند
و اگر بر اعضاء ظاهر باشد بسرکه یا بگلاب یا با آب طلا کنند درد بنشاند و اگر در باطن باشد
مقدار دانگی یا دو دانگ بسایند بقدری شراب یا با آب گرم یا بجلاب بحسب مزاج بدهند درد
بنشاند چون درد قولنج و درد گرده و درد معده و سنگ گرده و مثانه را و عسر البول
را با شیر تخم خیارین بدهند سود دارد و نیز مجموع اورام بلغمی و صفراوی و دموی و سوداوی
در ابتدا و انتها طلا کنند در ابتدا ماده باز گرداند و در انتها تحلیل کند و اگر محتاج نضج باشد

نفع بر بد خصوصا اورام مغابن چون زیر بغل و بن ران ببرکه بسایید و طلا کنند ورم انرا تحلیل
دهد و اگر کسی را خیارک بیرون آید همین دارو طلا کنند تحلیل یابد می آنک خیارک بیرون بگشاید
و هیچ زحمتی بوی نرسد دیگر در ایام مرض و با هر کس که طاعون بردارد این دارو با سرکه بسایند
و بران موضع طلا کنند خلاص یابد باذن الله تعالی دیگر دل را قوه دهد و در ابتدا از زحمت خنازیر طلا
کنند بغایت مفید بود و بر ریشهای پلید کهن قدری بکوبند و بران پاشند که گوشت مرده را
بخورد و جراحت بصلاح آورد و دیگر کسی را دل ضعیف باشد و خفقان داشته باشد هر روز بمقدار
نیم درم بگلاب یا بشراب بدهند دل را بغایت قوه دهد و در تفریح نظیر ندارد و در ایام وبا چنانچه تریاق
فاروق ذکر کرده که تناول کنند منع عفونت بکند و تقویت دل بدهد و دفع ضرر وبا بکند این داروی مفرد
همان خاصیت دارد بلکه زیاده تر بجهت آنک تریاقیت در وی هست و چندان گرم نیست دیگر مولانا اصیل
الدین که از شاگردان مولانا محمود بن الفقیه الیاس شیرازی علیه الرحمه بود مردی و در اکثر علوم ماهر و متقی
بود و کلیات شیخ الرئیس را او شرح نوشته فرمود که هر خاصیتی که در تریاق فاروق هست درین
دارو مفرد موجود است و هم فرمود که مرا درد معده بلغمی بود هر معالجه که کردم فایده نیافتم چند عدد
ازین جدوار بروزگار صلایه می کردم و بگلاب گرم می خوردم آن زحمت زایل شد و شخصی را استسقاء
جگر بود و باستسقا خواست انجامیدن روز این دارو با سکنجبین بخورد سده گشاده شد و رنگ
وی زرد بود برنگ اصلی خود آمد دیگر شخصی قرحه مثانه داشت و چهار روز بول او گرفته بود ازین
دارو بسایند و بر مثانه وی طلا کردند و قدری در احلیل وی بچکانیدند همان ساعت بول
وی بگشاد و ریم بیرون آمدن گرفت و شفا یافت باذن الله تعالی دیگر زحمت بواسیر را ازین دارو
بران موضع طلا کنند درد ساکن کند و ورم انرا تحلیل دهد دیگر آنک دشخواری زادن را نظیر ندارد
بسایند قدری بگلاب گرم بخورد وی دهند و قدری به پشم پاره کنند و بردارد در حال وضع حمل
شود و بکرات صبیان را بشیر مادر مقدار نیم دانگ یا دانگی بخوردن دهند نافع بود و بارها آزموده است
و دیگر خداوند تب ربع را هر روز مقدار دو دانگ با جلاب گرم بدهند هفت روز بپایی نافع بود ان شاء الله

اما تنقیه بدن باید کرد دیگر درد دندان را مفید بود مقدار عدسی ازین دارو و بر بن دندان کهنه (?)
یا بر دندان طلا کنند در حال درد ساکن کند و درد چشم بلغمی را در میان چشم چکانند درد بنشاند و اگر
صفراوی باشد بر پشت چشم طلا کنند درد بنشیند و اما کسی که نکهتها کم شود و فرق میان بلغمی و صفراوی
آنست که بلغمی را درد ساکن باشد و صفراوی را درد و سوزش و چکیدن آب بیشتر باشد و در تقویه
باه اثری عظیم دارد مقدار نیم درم تا نیم مثقال با شراب انگوری بخورند بغوظی (?) تمام آورد و حکما هند
میگویند که مردم فربه را لاغر کند و میگویند که اگر بر بهق سفید و برص طلا کنند سودمند بود و میگویند
که درین دارو صد و بیست منفعت است و کسی را که خناق گرفته باشد بر حلق طلا کردن بغایت
نافع بود حالیا آنچه بتجربه معلوم شده بود ثبت کرده شد صاحب منهاج گوید طبیعت وی گرم و خشک
بود و لطیف و صاحب تقویم گوید از قول مسیح که طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و هم
صاحب تقویم گوید قرحه امعا آورد و مصلح وی شیر حلیب بود که آهن تافته دران انداخته باشند
و صاحب منهاج گوید بدل وی در تریاق سه وزن زرنباد بود و این مولف گوید شخصی را سوء القنیه (?)
عارض شد چنانچه باستسقا خواست انجامید چند روز جدوار سوده با جلاب بدو دادند حق تعالی
صحت کرامت فرمود و دیگر از خواص وی آنست که هر کس که یک جدوار با خود دارد از شر شیطان
و از بلیات آفات زمان ایمن باشد و در زمان مجادله بر اعدا مظفر و منصور گردد و در پیش
سلاطین در همه خلق سرافراز باشد و در نظر مردم عزیز و محترم باشد و دیگر آنک خاصیت
تریاق فاروق درین دارو موجود است و اتفاق مجموع حکما هند بر آن است **جذب**
خارات و گفته شود **جرجیر** بری بود و بستانی بود بری را ایهقان گویند و بستانی را
کف عایشه بپارسی کیکیز گویند و بشیرازی کزک و بهترین آن بستانی بود که تری وی کمتر
بود و طبیعت وی گرمست در سیوم و گویند در دوم و خشکست در اول و تر وی تر بود در اول
و بو حنا گوید گرم و خشکست در دوم آب وی اشد رشها برد و جرجیر مدر لبن بود و مسخن و منفخ
و مهیج باه بود اما مصدع بود و سدر و تاریکی چشم آورد مصلح وی کاسنی و کاهو بقله الحمقا

الحمقا و سرکه بود و وی منی زیاده کند و نعوظ تمام آورد چون با شراب بیاشامند تریاق
گزندگی این عرس بود و طبع براند و در خواص آورده اند که چون جرجیر بکوبند و آب آن در بیخ انار
ترش بریزند انار شیرین گردد و جرجیر بری خردل بری خوانند و ادرار بول بغایت بکند و تیزتر
از بستانی بود و تخم وی بعوض خردل استعمال کنند جرجیر الماء قره العین است و سیسنبر نیز
گویند و گفته شود جرمدانق و جره مانق کرم دانه است و کرد مانه نیز گویند و گفته شود در کاف
جرجر باقلا است و گفته شد جرجیر المصری ترمس است و گفته شد جراد بپارسی ملخ
گویند بهترین وی فربه بود طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم چون بخور کنند عسر البول را
نافع بود خاصه زنان و گویند دوازده عدد از وی سر ببرند و اطراف ها وی با قدری مورد خشک
مستسقی بیاشامد شفا یابد و تقطیر البول را نافع بود و بخور کردن بدان بواسیر را سود دهد
و بریان کرده جهت گزندگی عقرب چون بخورند نافع بود و اندرون وی و خایه وی چون بر کلف
طلا کنند زایل کند و گویند ملخ دراز پای چون بر صاحب تب ربع آویزند نافع بود و خوردن وی جرب
و حکه آورد و مصلح وی بقله الحمقا بود جراد البحر اربیان است و گفته شد جردان
فارست بپارسی موش خوانند چون بشکافند و بر گزندگی عقرب نهند ساکن گرداند و گویند بریان
کرده و گویند بر ثآلیل و خنازیر چون بشکافند و طلا کنند نافع بود و اگر بشکافند جایی که خار یا دوکی
رفته باشد نهند بیرون آورد و سر وی چون خشک کنند و بسوزانند و بکوبند بغایت خورد با عسل
بیامیزند و بر داء الثعلب بمالند نافع بود جراسیا قراسیا است و گفته شود جزر بپارسی
گزر گویند بهترین وی زرد شیرین بود و گویند سرخ بهترین بود و زرد غلیظتر بود و غذاء وی کمتر
از غذاء شلغم بود و طبیعت وی گرم است در آخر درجه دوم و تر است در اول باه را تحریک کند و مسدد
و ملطف بود و بول براند اما دیر هضم شود و منفخ بود و مولد خونی بد بود و باید که بغایت پخته بود
و مصلح آنکامه و سرکه و خردل بود و بحری گوید جزر مقوی معده بود که در وی لزوجت و بلغم غلیظ
بود و سده جگر بگشاید و هضم طعام بدهد و چون با گوشت بود نیکو بود خاصه قطع بلغم بکند و

بگشاید و مقوی پشت بود و شهوت جماع برانگیزد و چون بعسل مربی کنند زود هضم شود و رطوبت
وی کمتر بود و حرارت زیاده و زیاده کند و منی بیفزاید و چون بسرکه بنهند و نمک معده و جگر و سپرز را نافع بود
جزر البری اشقاقل است و گفته شد جزر اقلیطی هم جزر بری است جزما زوج ثمره الطرفا
است بپارسی گزمازک خوانند و طبیعت وی گرم است در اول درجه دوم و خشک است در آخر آن و گویند
سرد است در اول قطع رعاف بکند چون بپزند با آب گرم و سرکه و بر بواسیر ضماد کنند نافع بود و ریش
را سودمند بود و مقدار دو درم مستعمل بود و چون بیاشامند نفث دم را نافع بود و اسهال
کهن و زنانی که رطوبات از رحم ایشان روانه بود و یرقان را نافع بود و بر گزندگی رتیلا ضماد کردن
نافع بود و اسحق گوید مضر بود به سپرز و مصلح وی دوقو بود و گویند نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن
آن انزروت سرخ جسر و دارو خسرو دارو است و گفته شود جبسین جص است و گفته شود
جساد زعفران است و گفته شود چشمک شمرح است و گفته شد جص جبسین است بپارسی
گچ خوانند و طبیعت آن سرد و خشک است و چون بسرکه بسرشند و بر کسی که رعاف داشته باشد
طلا کنند خون باز دارد و چون بر شکستگی استخوان طلا کنند نافع بود جعده فولیون خوانند و کیسر
و کیسو نیز گویند و آن دو نوع است صغیر و کبیر و کبیر را بپارسی عنبری خوانند و صغیر را بپارسی شوازی
کل ربه خوانند و بهترین آن صغیر بود شامی بری تازه سفید و طبیعت وی گرم بود در سیوم
و طبیعت عنبری گرم بود در دوم و هر دو خشک بوند در دوم منفتح و ملطف بود چون تر بود جراحات
تازه نافع بود و خشک آن ریشهای بد را نافع بود و با سرکه بر سپرز ضماد کردن سودمند بود و بول
و حیض براند و یرقان سیاه را نافع بود و کرم دراز و حب القرع بیرون آورد و گزندگی عقرب
و جانوران را نافع بود و چون در خانه بخور کنند یا بیندازند در خانه گزندگان بگریزند و نسیان را نافع
بود و چون یک درم از آن و عصاره وی با عسل در چشم کشند تاریکی بصر دو چشم را روشن کند و اگر
در شاف مرارات کنند و بآب رازیانه و آب بادرنگ بسایند و در چشم کشند در ابتدای نزول آب نافع
بود و وی مضر بود بمعده و مصدع بود و اسحق گوید مصلح وی جاما است و صاحب تقویم گوید سفت و بدل وی
اجاج

دود ادرار حیض و بول پوست چوب انار تر و چهار دانگ و زن آن پوست سلیخ و
گویند بدل وی وزن آن توتیح جبلی است جغری کنوی گویند و گفته شود جفت البلوط
پوست بیرون بلوط است و طبیعت آن سرد و خشک در دوم و قابض خون رفتن باز دارد
خاصه از زبان و ریش روده و شکم ببندد و بیشتر مطبوخ استعمال کنند و بر نتق ضماد کنند نافع
بود و بدل آن بوزن آن مورد و نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن گل سرخ میجان
با دنبال و گویند بدل آن جلنار است جل ورد است و گفته شود جلبوب لبلاب است
و بوح نیز گویند و عشقه و حبل المساکین و در لام گفته شود جلنار بپارسی گلنار گویند و
بشیرازی گل صد برگ گویند و آن گل انار است که بغیر از آن صحیح ثمر نمیدهد و بهترین آن فارسی
بود و گویند مصری طبیعت وی سرد و خشک است در دوم خون شکم ببندد و ریش روده و ریش سحج
و نتق را نافع بود و دندان را محکم کند و زنانی که خون زیاده از ایشان روانه بود ببندد و اگر
با سرکه و مغره بر ورم لطوخ کنند باز گرداند و چون با سرکه بزنند و بدان مضمضه کنند جوشش دهان
نافع بود و عصاره وی در طبیعت مانند عصاره لحیة التیس بود و مقدار مستعمل از وی از یک درم
و نیم تا دو درم بود اما مولد سدد بود و مضر بود بسر و مصلح وی کثیرا است و بدل وی اقماع
رمان بود در یاحت بلوط و نادوق گویند بدل وی پوست انار است بوزن آن و گویند بدل آن
طراثیث است بوزن آن جل نسرین ورد صینی است و گفته شود جلهنک جلهنج
است و گفته شود جلجلان صاحب مغنی ده گوید سمسم است و صاحب منهاج نیک تول
دارد که سمسم است و این هر دو خلافت تحقیق کزبره یابس است بپارسی کشنیز خشک گویند و گفته شود
جلبان خلر خوانند و خرفا و گفته شود جلید ثلج است بپارسی برف گویند سرد است بطبع
و خشک است بعرض و مزاج اصلی وی تر است و خشکی وی عارضی است و آب وی درد دندان که
که از گرمی بود نافع بود و هضم را قوه دهد اما اعصاب و معده را زیان دارد سران را بد بود
و سرفه آورد خصوص کسی که خلط سرد در معده وی بود و تشنگی آورد و خوردن برف و آب وی علق

که

که در حلق چسبیده باشد نافع بود و آبی که از وی حاصل شود بد باشد بسبب آنکه هرچه لطیف
وی است در بستن بتحلیل رفته است و صنعت جد کرده شود جلوز صاحب منهاج گوید گویند فندق است
و صاحب جامع گوید بندق است مطلقا و هر دو سهو کرده اند و در لغت جلوز جلغوزه است و صاحب
تقویم گوید جلغوزه هندیست و مولف گوید آنچه محقق است جلوز لوز البری است و روغن
وی را زیت البرجان خوانند و اهل مغرب آن را قصی ارجان وارقان خوانند و آن بادام کوهی است
بشیرازی نخرک گویند قایم مقام جلغوزه است در منفعت و طبیعت وی گرم است در درجه اول
و گویند در دوم و خشک است در اول و در وی اندکی رطوبت هست باه را قوه دهد و منی بیفزاید و زرد پشت را
نافع بود و گزندگی عقرب و رتیلا را نافع بود اما دشخوار هضم بود و دیر از معده بگذرد و مضر بود بسر
و مصلح وی شکر بود و بدل وی جلغوزه است جلغوزه حب صنوبر کبار است و در حا گفته شود
جلجان الحبشة خشخاش سیاه است و گفته شود جلنجوجه قوتیح بری است و گفته شود جلماتا
است و گفته شود جمار شحم النخل خوانند و قلب النخله نیز گویند و آن لب نخل است بپارسی مغز درخت
خرما گویند و به خرما و دل خرما گویند و بهترین آن کوشترین بود و طبیعت آن سرد و خشک است در اول و
گویند در دوم و قابض بود سودمند بود جهت خشونت حلق و اسهال و خون بشکم و گزندگی زنبور را ضماد
کردن بغایت مفید بود و قوت اشتها بدهد و جهت مره صفرا نافع بود و مضر بود سینه و حلق و دیر
از معده بگذرد و مصلح وی خرما بود یا عسل و گویند بدل وی حماض است جار النهر است و گفته شود
جمان جلیدار و ست و سنبر و گیلدار و نیز گویند و آن سنبر خراس است و گفته شود جمد بپارسی یخ
گویند و آن بعضی بر بعضی فضیلت دارد و بهتر بود بسبب آنکه از آن بسته شود اگر آبی نیک بود نیک بود و اگر
بد بود بد بود و منفعت وی به برف نزدیک است بلکه اما یخ لطیفتر بود. جمسفرم جماهر سلیمان گویند و آن ریحان
سلیمان علیه السلام است و در را گفته شود جمد صینی ثلج صینی است و گفته شود جمست سنگیست بنفسجی که
سرخی مایل بود و معدن آن سه دوره مدینه رسول صلی الله علیه وسلم بود اگر از ظرفی از وی شراب بیاشامند مستی
نکند اگر چه ظرف بزرگ بود و آنکه با خود دارد از نقرس ایمن بود و اگر در شب جا نخواب نهند از احتلام ایمن باشند

جمست

جمیز نوعی از انجیر است بیونانی شیقوموری گویند وایعاسوقاسین نیز گویند و معنی آن
تین احمق است و ورق آن بورق توت ماند و بغایت بی طعم بود و درخت وی بسیار شیر
بود و در وی قوتی جاذبه بود از عمق بدن و شیر وی نافع بود جهت ورمها که دشخوار تحلیل یابد و
خنازیر و طبیخ وی برف دم را نافع بود و عصارهٔ ورق وی بر ورمهاء صلب با آرد جو ضماد کردن ودرها میلر
را نضج دهد و با اشق بر سپرز ضماد کردن نافع بود و گزندگی جانوران را طلا کردن نافع بود و
و معده را بد بود و شکم براند و غدا اندک و اولی آن بود که بعد از آن با سکنجبین یا گلنگبین
خورند **جمجم** تخمی است که بشقاقل مصری ماند برنگ و گویند از ترکستان خیزد و معروف بود بتخم
خطایی نافع بود جهت ربو و ضیق النفس و خناق را سود دارد و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود
جنطیانا دو نوعست یک نوع رومی و یک نوع جرمقانی و آن بیخی سرخ رنگ است باندازه
انگشت ستبرتر و بزرگتر و گویند وی را این نام پادشاهی خوانند که وی را شاه خنطی نام بود و
گویند خنط الملک و بهترین وی رومی است که بغایت سرخ و خوش بوی بود و طبیعت وی گرم
است در سیوم و خشکست در دوم سدهٔ جگر و سپرز بگشاید و حیض و بول براند و چون نیم
مثقال با شراب بیاشامند تریاق گزندگی عقرب و همه گزندگان بود و چون با عسل بسرشند
و آب نیم گرم و بر موضع گزندگی ضماد کنند نافع بود و اگر فرزجه از وی زن کود بر گیرد بچه بیندازد
و تریاق گزندگی مار و سگ دیوانه و زهرها کشنده بود و درد جگر و معده و ذات الجنب را نافع
بود و درد ارو ماه چشم بعوض افیون استعمال کنند و بهتر آن از ایل کنند و اسحق گوید مضر است
بسینه و مصلح وی اسقلوقندریون بود و بدل وی رازی گوید یک وزن و نیم اساروین و نیم
وزن آن پوست بیخ کبر و گویند بدل آن درونج مدحرج است و این زهر در خواص آورده است
که هر زنی را که خون حیض زیاده رود و باز نه بندد بستانند جنطیانا رومی و بکوبند و با خایه بسرشند
و بر دست بندد خون باز ایستد و این مجربست و امتحان کرده **جندبیدستر** فسطوریون
گویند و خصیهٔ حیوانی است بهم چسبیده باشد ... گویند بهترین آن بود که هر دو خصیه بهم چفسیده باشد

باشد و پوست آن بغایت رقیق بود و آنچه ستبر بود و هر دو بهم چفسیده نبود مغشوش بود
و غش آن بجاوشیر و صمغ کنند و اندکی جندبیدستر و بخون بسرشند و در مثانهٔ گوسفند کنند و خشک
کنند و طبیعت جندبیدستر گرم و خشکست در سیوم و گویند در دوم و لطیف‌تر از همه منخنات بود نافع
بود جهت سرد و فالج و رعشه و خدر و نسیان و صداع که از سردی بود گرم کردن و محلل نفخ
بود و حیض براند و بچه مرده بیندازد و مشیمه بیرون آورد و صاحب منهاج گوید شربتی از وی
زیاده از یک درم نشاید و صاحب مفرده گوید مثقال جندبیدستر و قدری فوتنج بری بیاشامند
حیض براند و بچه و مشیمه بیرون آورد و چون بکوبند و به نبرند و بغایت سحق کنند و در چشم کشند
جلاء چشم بدهد و چون با سرکه بیاشامند مقدار نیم درم مغص و فواق را نافع بود و چون با پشم
پارهٔ زن بخود بر گیرد با دماغ سر که در رحم باشد سود دهد و بر گزندگی عقرب طلا کردن نافع
بود و با سرکه اشامیدن دفع سموم و ادویهٔ کشنده بکند و سده که در اعضاء باطن باشد
بگشاید و کری که سبب آن از سردی بود سود دهد و چون مقدار عدسی بروغن ناردین
بگدازند و بر سر طلا کنند مصروع را نافع بود و چون در روغن گل حل کنند جهت خدر و
استرخاء اعضا و فالج و نقرس سرد بغایت سودمند بود و اگر بیاشامند تریاق سمهاء
سرد بود خواه حیوانی و خواه نباتی خاصه افیون و خریق و قولنج سرد خواه بلغمی و خواه ریحی
خوردن و طلا کردن و حقنه کردن نافع بود و خفقانی که از سردی بود سود دهد و اگر در قضیب
چکانند عسر البول که از خلط بلغمی بود سود دهد و کندی در کتاب سمیات آورده است که
جندبیدستر که لون او سیاه می زند بدرم کشنده بود بعد از یک روز و این هم از همین گوید و صاحب
منهاج گوید اغبر وی کشنده بود در روز و مداوای آن بقی کنند بشبت و فودنج و بستان
و علل بعد از آن حامض اترج بدهند که فادزهر ویست یا ربها، فواکه ترش یا سرکه یا شیر
و بدل وی بوزن وی وج بود و نیم وزن آن فلفل و گویند بدل آن مسک است **جنجر**
عصی الراعی است و گفته شود **جنتوریه** قنطوریون است و گفته شود **جنجل** در دمشق بسیار باشد

وطبیعت آن گرم وتر است در اول طبیعت را نرم دارد وگرم مزاج را موافق بود وخونی
اندکی نیک از وی حاصل شود وبدل آن هلیون است **جنبذ الرمان** گلنار بستانی
است بشیرازی گلگک نار خوانند منفعت وی نزدیکست بگلنار **جناح التیس** حشف
است وگفته شود **جیاج** مطلق را است وهم گفته شود **جناح النسر** باقلا است
وگفته شد **جنبذ** صعتر است وگفته شود **جوز** خشف خوانند پارسی گردکان گویند طبیعت
آن گرمست در سیوم وخشکست در اول درجه دوم وگویند گرم وتر است در دوم وخشکست در اول
درجه دوم وگویند گرم وتر است در دوم وشیخ الرئیس گوید گرمست در دوم وخشکست در اول بهترین
وی آن بود که پوست وی تنک بود وورق وی وپوست وی قابض است وپوست اندرونی
که بر سر مغز چسپیده است دقیق در وی لیمی بود وشکم ببندد وپوست سوخته وی مجفف بود
بغیر لذع ومغز جوز چون بخایند وبر ورم سودانی که ریش شده باشند ضماد کنند نافع بود وصمغ
وی بر ریشها گرم نافع بود چون بر آن پاشند ومغز جوز مغص را ساکن گرداند وشکم ببندد
وچون با مری خورند شکم براند واگر بسیار خورند کرم دراز وحب القرع بیرون آورد واگر با
انجیر وسداب بخورند پیش از ادویه قتاله پادزهر آن بود واگر بعد از آن خورند همچنین وسنبل
وچون با عسل ونمک وپیاز بیامیزند وبر گزندگی سگ دیوانه وگزندگی آدمی نهند نافع بود وچون
با پوست بشرات ... بسوزانند وبکودکان مالند موی سیاه کند وبرویاند وبر داء الثعلب
نیز نهایت سودمند بود وپوست اندرون وی چون بسوزانند وسحق کنند وبا شراب بسرشند
وزن نخود برگیرد منع خون حیض کند پوست درخت وی وورق آن چون دو مثقال از وی بیاشامند
تقطیر البول را نافع بود وشریف گوید پوست گردکان سبز بکوبند وچند پاره خبث الحدید در آن
اندازند ویک هفته رها کنند وهر روز چند نوبت بجنبانند بعد از آن خضاب کنند موی سفید سیاه
گرداند وصبغی عجیب بود وچون حرارت وبا بدان بمالند منفعتی تمام برساند وچون بآب بخوشانند وآن مضمضه
کنند لثه را محکم گرداند واسترخاء آن زایل کند وخوردن گردکان گرم مزاج را مضر بود ومعطش ومصدع بود

وزبان گران کند ودهن وحلق را زیان دارد ومصلح وی سکنجبین بود با خشخاش وبادام
وگردکان کهن را نباید خوردن که بد بود غثیان وغشی که بر آورد ونزدیک بود بکسی که عنصل
خورده باشد ومداواة وی همچنین کنند که کسی عنصل خورده باشد برب فواکه ترش مانند رب غوره
ورب سماق وسیب وبدل آن بوزن آن حبة الخضرا بود وگویند جوز هندی **جوز هندی** نار
جیل است وگفته شود **جوز جندم** گوز گندم خوانند وجزء الحکام گویند بشیرازی گل گندم
گویند رازی گوید گرم وتر است منی بیفزاید وفربهی آورد وباه برانگیزد وقطع نزف دم بکند
ونو باز ایل کند ومنع آرزوی گل خوردن بکند وفوکس گوید در وی قوتی مبرد مطفی بود واندکی
مجفف بود **جوز بوا** جوز الطیب خوانند وبهترین وی سرخ فربه بود طبیعت
آن گرم وخشک در سیوم نمش را نافع بود وبوی دهان خوش کند وقوت جگر ومعده بدهد
خاصه جرم معده سپل را سودمند بود وقوت باصره بدهد وشکم ببندد وعسر البول را نافع بود
ومنع قی بکند ودرد سپرز کهن شده را نافع بود واستسقاء لحمی را سودمند بود ومقدار
مستعمل از وی تا از وی تا دو درم بود وبدل وی یک وزن ونیم سنبل الطیب بود وگویند
بدل وی بوزن وی بسباسه واسحق گوید مضر بود بشش ومصلح وی عسل بود وصاحب تقویم
گوید وی طبیعت ببندد وممسک بود ومصلح آن جلاب گرم بود وخشک بود مقی بلغم ورطوبت
بود مقدار دو درم در لقوه وفالج ومانند آن نافع بود وبدل آن بوره وخردل بود **جوز
ماثل** جوز ماثم نیز گویند وجوز ماثا وجوز مهابل وجوز مقاتل وجوز رب هم خوانند بهندی تتوره
گویند وداتوره هم گویند وبشیرازی گورکنا خوانند وآن دو نوعست یک نوع بشکل جوز القی
بود ویک نوع خارناک بود مانند خوب سوهان خشن ولون پوست وی سیاه بود ودر زرد رنگ
سفید رنگ نیز بود ودانه وی از تخم بادنجان بزرگتر بود واز تخم لفاح کوچکتر وزرد رنگ بود در
واندرون جوز وی بو لحم بود وپوست وی رقیق بود وسر وی مانند سر بادنجان بود وطبیعت
وی سرد است در چهارم وتر بود نافع بود وجهت حرارة مفرط ملتهب چون قیراطی از وی بخورند
دماغ

[illegible]

رابد بود و سکر آرد و دیوانکی پیدا کند صاحب منهاج کوید مضر بود بدل وی یکدرم ازوی کشنده
بود در روز و مغثی و مغنی و منوم و مسبت و مخدر بود و مداواه وی با می که نطرون در وی جوشانیده
باشند یا روغن بعد از ان شیر تازه بدهند و یا سرکه که صعتر و انجدان و فودنج کوهی در وی جوشیده
باشند و کویند یک مثقال از تازهٔ وی البته کشنده بود و نیم دانک در شراب بکسی دهند مستی زیاده آورد
جوز الکوثل جوز القی است و گفته شد جوز المج حب کاکنج کوهی و گفته شود جوز
البرو بهترین وی تازه بود شیرازی کور کلاغ خوانند طبیعت وی سرد و خشک بود
و قابض و اسحق کوید کرم است در اول و خشک در دوم بر فتق ضماد کردن نافع بود با اسراثم و اسراش
قطع خون بکند و قوه اعضا بدهد چون بکوبند با انجیر و فتیله سازند و در بینی نهند کوشت زیاده
و با شراب سودمند بود جهت عسر النفس و سرفه کهن و بلغم و نسیان و مقدار مستعمل از وی نیم درم تا نیم
مثقال بود و اگر بجوشانید و در ان آب نشیند زنی که رحم وی بیرون می آید یا مقعد بیرون می آید
نافع بود و صاحب تقویم کوید مضر بود بدل و اعصاب و مصلح وی عسل و روغن بادام بود و جالینوس
کوید بوی دهان خوش کند و سده بکشاید و قوه معده بدهد و صداع سرد را نافع بود چون با عسل
و کلاب بسر طلا کنند و دیسقوریدوس کوید مقوی جگر و معده و سپرز و امعا بود و درد شقیقه
را نافع بود و ذهن را تیز کند و فورس کوید طبیعت را ببندد از خون و صفرا و قوه بدن بدهد
و نشف رطوبات از عروق بکند و اسحق کوید آورد و مصلح وی عسل بود و بدل وی صاحب
منهاج کوید نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن ابهل و نیم وزن آن کوکرد سرخ بود و کویند بدل
ان نیم وزن آن کرمل و نیم وزن آن پوست انار تازه جبلدار و رقعا خوانند و آن سرخ
است و گفته شود والله اعلم

باب الحاء

حاشا
ماموں کویند و ثومس نیز کویند و صعتر الحمار نیز خوانند و روفس کوید بوداینه کوهی است و کویند ورق
جعدی بستانی است و کویند برک سپندان دشتی است انچه محقق است نوعی از بوداینه کوهی
کلها کوچک بسیار دارد مانند قیصوم و حب و برحو و بوی دارد بشکل برک جعده کبیر و بیشتر در کوه

بود و در دامن کوه نیز باشد و طبیعت ان کرم و خشک است در سیوم و کویند در دوم محلل
و ملطف بود و مسخن و حیض و بول براند و بچه بیندازد و سده بکشاید و بر عرق النسا با شراب
دسونی ضماد کنند نافع بود و سینه و شش را پاک کند و منع نفث دم بکند و اگر با نمک و سرکه
بیاشامند مسهل کیموس بلغمی بود و اگر با سرکه بر ورم بلغمی ضماد کنند تحلیل دهد و محلل خون بسته
بود و ثالیل و نمش را اگر در طعام کنند و بخورند ضعف چشم را نافع بود و قوه باصره بدهد و معده
و جگر را پاک کند و چون سحق کنند و با آب عسل بسرشند و مقدار دو مثقال بیاشامند قولنج را
نافع بود و قوه کرده بدهد و مجامعت را نیکو بود و درد دهن و حلق را سودمند بود و مقدار
دو درم استعمال کنند و جالینوس کوید فالج و لقوه و نسیان را نافع بود و اندروماخس کوید
چون بکوبند و سحق کنند و بعسل بسرشند و بر سرطان طلا کنند نافع بود و همچنین مجذوم در حمام
طلا کنند سودمند بود و اسحق کوید مضر بود بشش و مصلح وی نعناع است و بدل آن یک
وزن و نیم صعتر کوهی و کویند یک وزن و نیم افتیمون و شراب وی اشتها بیاورد و هضم
طعام بکند و مسهل کرم و بلغم بود حافر المهر سورنجان است و گفته شود حاج خار است
که ترنجبین ازوی حاصل می شود و نبات کشوث بروی بجده شود و شیرازی خارادرو
کویند عصارهٔ وی چون در چشم کشند سفیدی ببرد و تاریکی زایل کند و کل وی جهت بواسیر
بغایت سودمند بود حالوما شبجار است و ابو جلسا کویند و گفته شد حافظ
النحل و حافظ الاطفال بزر داسم نرنیون است و گفته شود و افسون نیز
کویند حالق الشعر [illegible] است و گفته شود حافر حمار الوحش سم خر
کور است چون بسوزانند و بیاشامند صرع را نافع بود و چون با زیت بیامیزند
و بر خنازیر طلا کنند تحلیل کند و داء الثعلب را نافع بود حافر البرذون سم
استر است چون بسوزانند صرع را سودمند بود و چون با زیت بیامیزند و بر داء
الثعلب و خنازیر طلا کنند نافع بود حافر الحمار سم خر است چون از سم راست

وی کلسی سازند و مصروع با خود نکاه دارد صرع از وی زایل شود و دیسقوریدوس کوید سماء
جون بسوزانید و بیاشامند خیلی روز متواتر هر روز بوزن فلحشا رن مصروع را نافع بود و جون
بازیت بیامیزند و بر خنازیر طلا کنند نافع بود و بر شقاق که از سرما بود ضماد کنند زایل کند
حب النیل قرطم هندی است طبیعت آن کرم و خشک است در دوم و کویند در اول و کویند در سیوم
و کویند مبرد است نافع بود جهت برص و بهق سفید و مسهل اخلاط غلیظ بود و سر دو بلغم و کرمها
و حب القرع و شربتی از نیم دانک تا نیم درم با ادویها دیکر عرق النسا و نقرس را نافع بود
و انجه از درد اخلاط در مفاصل جمع شده باشد مجموع براند و امعا شوید و قوه معده بدهد
و سدهٔ جکر بکشاید و ورم سپرز و مسهل مرهٔ سودا بود و وی کرب و غثیان آورد اولی
آن بود که بروغن بادام چرب کنند و سلیله با وی خلط کنند و بدل وی در اسهال
و دفع سودا نیم وزن آن شحم حنظل و دانک وزن حجر ارمنی بود حب المساکین
لبلاب و کفته شود حب الضراط مازریون است و کفته شود حب اقارق
کویند و آن چندقوقوا است و کفته شود حب فودنج است و کفته شود حب الزلم
است و کفته شود حب اللهو کاکنج است و کفته شود حب جبلا حب السمنه
است و کفته شود حب اللوز لسان العصافیر است و کفته شود حب
السمنه حبیست سیاه رنک از نخود کوچکتر و خراسانیان انرا القل خواجه خوانند و پوست
وی بغایت سیاه بود و مغز وی بغایت سفید و طبیعت وی کرم و تر بود در اول و کویند
در دوم منفعت وی آنست که فربهی آورد و منی زیاده کند و باه برانکیزد و مقدار ده درم
اکر بکوبند و در آب جالند و صاف کنند و با قدری آرد و قند و روغن بادام شیرین
یا کنجد بپزند و بیاشامند بدن لاغر فربه شود چون سبب لاغری از سردی و خشکی
بود و وی دیر از معده بکذرد و مضر بود بتشنج و مصلح وی قند بود و بدل آن نیم وزن
آن مغز بسته و نیم وزن آن کنجد و کویند بدل آن حب محلب است حب الزلم
کویند بزر الحرشف است و در شیراز حب الحرشف مشهور است و حب الزلم بپارسی تخم کنکر کویند
و انچه محقق است آن تخمیست بلون مهبل مثلث شکل و مجنان با پوست توان خایید و منبت
وی در شهرزور بود و فلفل السودان خوانند و ابن ماسویه کوید کرمست در سیوم و تر است
در وی رطوبتی عرضی فضلی بود و منی زیاده کند بغایت و تحریک شهوت جماع بکند و بدن را
فربه کند و قوه دکر بدهد و شریف کوید چون بخایند و بر کلف روی طلا کنند زایل کند و وی مولد صداع
بود و مصلح وی بنفشه بود و بدل وی شقاقل حب الخروع بپارسی بیدانجیر خوانند
و بشیرازی کنسو و در باب خا در خاصیة خروع منافع وی کفته شود حب البلسان
تخم بلسان مصری و ان بغیر از مصر هیچ جای دیکر نمی روید و صاحب منهاج سهو کرده است که ان سیوفا
است صفت سیرفاریقون کفته شود در فا و طبیعت حب بلسان کرم و خشک بود در دوم نافع بود
جهت بلغم و سودا و ورم کرم که در شش بود و عرق النسا و صرع و سدر و عسر البول
و کزندکی جانوران نافع بود چون بیاشامند و اکر بجوشانید و زن در آب ان نشیند رحم
را بکشاید و جالینوس کوید درد سر کهن و نو سود دهد و درد معده و روفس کوید رودها و معده
را نافع بود و موی بر داء الثعلب و داء الحیه برویاند و بیخ موی را قوه دهد و دیسقوریدوس کوید
قوه معده بدهد و اشتها طعام باز دید کند و هر بلغمی که در معده بود زایل کند و درد پهلو و ربو
و ضیق النفس را نافع بود و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و کویند مضر بود بمثانه و مصلح
وی کثیرا بود و بدل آن عود بلسان بود بوزن و کویند یک وزن و نیم و کویند بدل آن نیم وزن
آن پوست سلیخه و ده یک آن کبابه بود حب حب نیز کویند و ان دهلی است
و کفته شود حب حلوه انیسون است و کفته شد حب الاثل کزمازک خوانند
و کزمازو کویند و آن جنارج است و کفته شد حب الکاکنج جوز المرج خوانند
و ان بزر کاکنج است و آن دو نوع بود یک نوع را بشیرازی عروسک در برده خوانند و
نوع دیکر عجمن خوانند و بهترین آن بزرک سرخ کومی بود و کویند بستانی و طبیعت آن

زیتون

در اول و صاحب منهاج کوید کرم است در سیوم و صحه
در اول و علیسی کوید کرم و خشک است در دوم و
و قیل است

آن سرد است باعتدال و خشک و عیسی گوید سرد و خشکست در آخر درجهٔ اول یا دوم و گویند در
سیوم مغص را نافع بود و بول براند و ریش گرده و مثانه را نافع بود و ارسیاسیوش گوید صرع
را نافع بود و اعما که عارض شود در سر چون دانگی از وی با دانگی شونیز سحق کنند و با روغن
بنفشه بیامیزند و دو بار بدان سعوط سازند یا سه بار زایل کند و فولس گوید چون یک جزو
از وی خشک کرده سحق کنند با خون شحم ارمنی و بیاشامند کرمها که در شکم بود بیرون آورد
و وی مضر بود بگرده چون بسیار مستعمل کنند بسبب شدهٔ ادرار و صدر در سر پیدا کند و مصلح
وی کل باسی بود و جالینوس گوید بدل وی عنب الثعلب **حبة السودا** شونیز است
و گفته شود **حب السفرجل** پارسی به دانه گویند بهترین آن بود که از به ترش
گیرند و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم ملینی بود و قبض و نافع بود جهت خشونت حلق
و قصبهٔ شش و لعاب وی تر طبیعت کند و یبوست زایل کند و حرارت ساکن گرداند و مقدار دو
درم از مغز وی بکوبند و با نبات حب سازند یا لعاب وی با نبات و روغن بادام بخورند
سرفهٔ گرم را سود دهد و اسحق گوید مضر بود بگرده و مصلح وی نبات بود و بدل وی بزر
قطونا **حب الرشاد** بزر الحماحم است و گفته شد **حب النعقد** بزر بنجنگشت
است و گفته شد **حب القطن** خیسفوج خوانند بپارسی پنبه دانه گویند بهترین وی
بزرگ مغزدار بود و طبیعت وی گرم و تر است در دوم و گویند سرد است نافع بود جهت
ربو و سینه را نیکو بود و سرفه را نافع بود و طبع را نرم دارد و مقدار مستعمل از وی
سه درم باشد و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی حمیر بنفشه و بدل آن تخم کنگر بود **حب**
الوع ثمره الوعر است و گفته شد **حب النشم** حبیست بمقدار فلفلی و لون وی میان
زردی و سرخی بود بغایت املس و خوش بوی بود و زود شکن و مغز وی بغایت سفید
بود و معطر و اهل یمن و حجاز در عطریات بکار برند و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم استرخا
عصب و سرد را بغایت مفید بود و قوت تمام بدهد و هضم را یاری دهد و نشف رطوبات بکند و مقوی

سر بود و با عسل اعصاب را نافع بود و باه را زیاده کند **حب القلقل** بزر ماش برّی است
و بپارسی ناروانه دشتی خوانند و مغاث بیخ وی است و بمقدار نزدیک بلوبیا بود و در طعم
وی اندکی تلخی بود و خوش بوی بود و بلون سفید بود و طبیعت وی گرم و تر بود در دوم و گویند
خشک بود قوه بدن را مرخی بدهد و فربهی آورد و چون کنجد و عسل و طرزداه یافه کنند باه را زیاده
کند و بریان کرده نیکوتر بود اما مصدع بود و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و اگر بسیار خورند
هیضه آورد و معده را بگزاید اولی آن بود که با قند یا عسل خورند و بدل آن بوزن آن تودری
سفید و چهار دانگ وزن آن مغز تخم خیار زه و نیم وزن آن ابهل بود و گویند بدل آن بوزن
آن مغاث بوزن آن حب صنوبر بود **حب الغار** مانند فندقی کوچک بود و پوست
وی بغایت تنک و سیاه بود و مغز آن بر دو نیمه بود بغایت سخت و لون آن بزردی مایل بود
و اندکی عطر در وی بود و طبیعت وی گرم و خشکست در سیوم دو مثقال چون با میبختج بیاشامند
بقراط گوید یک مثقال نافع بود جهت دشواری زادن و چکیدن بول و حیض براند و گزندگی مجموع
جانوران را نافع بود و فولس گوید تریاق همه زهرها بود و از خواص وی آنست که چون بقیع
وی در خانه بیفشانند مگس بگریزد و وی سودمند بود جهت سپرز که از رطوبت بود
و چون با راسن بیاشامند و درد سر که از بلغم و ریاح غلیظ بود نافع بود و اگر دو ملعقه
سحق کنند و بیاشامند در ساعت مغص را ساکن کند و وی مضر بود بمحرور و حوالی آن و مصلح آن انیسون
تازه بود و بدل وی حب محلب بود با مغز بادام **حب الصنوبر الکبار** چلغوزه است
درخت آن کوچکتر از درخت حب صنوبر صغار بود و از سیستان خیزد و درخت وی را
سوسن خوانند و طبیعت چلغوزه گرم بود در اول و گویند در دوم و گویند معتدلست و
در وی اندکی حرارتست و جالینوس گوید گرم و تر بود و سودمند بود جهت درد پشت
و درد اعصاب و رعشه و عرق النسا و استرخا و شش را پاک کند از خلطی که باشد و باه را
زیاده کند و منی بیفزاید و شیر زنان و سنگ مثانه براند و سودمند بود جهت گزندگی عقرب

با الجبن خشک یا خرما یا جلنجبین و شرف گوید چون بکوبند و با عسل بسرشند و هر روز بناشتا سه درم
بخورند از فالج خلاص یابند اسحق بن عمران گوید چون با عسل بخورند مجامعت را زیاده کند و گرده و مثانه را
از سنگ و ریگ پاک کند و گویند طبیعت وی گرم است در دوم و تر است در اول ابن ماسویه گوید
گرم است در دوم و خشک است در اول و وی مصدع بود و مصلح وی خشخاش و شکر بود و بدل آن حب
المحلب مقشر بود و گویند جوز هندی و گویند قائم مقام جلغوزه بادام کوهی بود **حب الصنوبر
الصغار** پارسی تخم کاج گویند آن تخمیست مثلث شکل در میان غلاف و در کاج بود و در
طعم ماند جلغوزه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم منضج و محلل بود و نافع بود جهت
استرخا و ضعف بدن و فربهی آورد و رطوبات فاسد که در گُشش بود خشک گرداند و قوه
معده بدهد چون با افسنتین ضماد کنند و چهار درم از وی منی بیفزاید خاصه که با کنجد و قند بود
و مثانه و گرده را قوه دهد اما مضر بود بسر و معده را بگزد و بسیار خوردن مغص آورد و تریاق وی
حب الرمان بود و مصلح گردن معده در آب گرم خوی باشند و با عسل بخورند و محرور مزاج با قند
و بدل وی حب المحلب مقشر بود با نیم وزن آن مغز بادام سفید و گویند بدل صنوبر صغار حب
صنوبر کبار بود **حب الرأس** صاحب مفرده گوید مویزج است و سهو کرده است و صاحب
منهاج ماهیه آن راست گفته است که آن زرد رنگ و طعم آن تلخ بود و گرد شکل بود مانند
تخم مخلصه و از کوهستان فارس خیزد و از کردستان همدان و اندرا نیز برویانند و رأس
دو نوعست جبلی و بستانی این تخم جبلی است و از آن بستانی در باب راء صفت رأس
گفته شود و این نوع که گفته شد قوه موی بدهد و از آفات نگاه دارد چون بکوبند خرد
و بدان سر شویند و اگر طلا کنند شاید **حب القلت** ماش هندی است و در قلت
گفته شود صفت آن **حب العصفر** قرطم است و گفته شود **حب الآس** پارسی تخم
مورد خوانند بهترین وی بستانی بود فربه رسیده تازه و وی سرد و خشک بود و قابض و
بقراط گوید سرد و خشک است در دوم و گویند گرمست شکم بندد و منع نفث دم بکند و معده و احشا

را قوه دهد و بول براند و سرفه را نیکو بود و مقدار مأخوذ از وی سه درم بود و صاحب
تقویم گوید ریشهای اندرونی را نافع بود و بر گزندگی رتیلا و عقرب چون با شراب بیامیزند
و بیاشامند نافع بود و ریش مثانه را سود دهد خواه تر و خواه خشک و چون ببرید با شراب
ضماد کند بر ریشهای کعبین و قدمین زایل کند و چون تر بود و بکوبند و با شراب بر ورم چشم ضماد
کنند تحلیل دهد و غرب و بواسیر و ورم مقعد را نافع بود چون بدان طلا کنند با عسل و چون
سحق کنند و بر کلف روی طلا کنند با آب سرد و قلاع را نافع بود و اسحق گوید بسیار وی مضر بود
بمثانه و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل وی آب ورق وی بود با نیم وزن آن صعتر و گویند بوزن
آن **حب الرمان** پارسی انار دانه گویند بهترین وی ترش فربه بود و طبیعت وی
سرد و خشک و قابض بود و ترش وی چون خشک بود شکم ببندد و منع مواد صفراوی بکند
و غثیان ساکن کند و قی باز دارد و فم معده گرم را قوه دهد و عصاره وی خاصه ترش چون بپزند
و با عسل بیامیزند نافع بود جهت ریشها که در دهن بود و در معده و ریشهای پلید و گوشت زیاده
و درد گوش و اندرون بینی که ریش شده باشد و بدل وی سماق بود **حب الانبرباریس**
انبرباریس است و گفته شد **حب البان** دانه ایست بشکل فستق اما پوست وی تنک
بود و سهل شکن باشد و آنرا فستق الهادیه خوانند و در طعم وی تلخی بود با قبض و بهترین
وی بزرگ و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم و خشک در دوم و گویند گرمست در سیوم و گویند
تر است در اول سودا و بلغم را نافع بود و مقدار مستعمل از وی تا دو درم بود جلا بدهد و ثآلیل
و کلف و دانها که بر روی پیدا شود و جرب و حکت را نافع بود و سده جگر و سپرز بگشاید
و صلابت آن نرم کند چون با آرد کرسنه ضماد کنند و اسحق گوید مضر است بجگر و مصلح وی انزروت
است و دیسقوریدوس گوید بدل وی بوزن وی قشور السلیخه بود و گویند بدل آن بوزن
آن قوه و نیم وزن آن قشور سلیخه و ده یک آن بسباسه و آنرا بشیرازی تخم غالیه خوانند
حب الملوک ماهودانه است و گفته شود **حب الغنا** عنب الثعلب است و گفته شود

حب المحلب بپارسی مرم خوانند بهترین وی فربه بود طبیعت وی گرم و خشک بود
و گویند معتدل بود و گویند سرد است و قول اصح آنست که در وی حرارت بود و جلای قوی و بصری
گوید گرمست در دوم و خشکست در اول محلل بود و بول براند و چون بکوبند و بر کلف طلا کنند نافع
بود و کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و سده جگر و سپرز بگشاید و نقرس را سود دهد
و سنگ گرده و مثانه بریزاند و خون حیض براند و درد پشت را سودمند بود و قولنج بگشاید
و دردها اندرونی ساکن کند و رطوبتی که در سینه و شش بود پاک کند و گویند مضر بود بدماغ گرم
و احشا و مصلح وی رب اترج بود یا ریباس و بدل وی گویند مغز بادام تلخ سفید کرده بود **حب
الریباس** بپارسی تخم ریباس خوانند و بهترین وی تازه بود طبیعت وی سرد و خشکست
و قابض نافع بود جهت حرقة صفراوی و جرب و حکه و بدل آن تخم حماض بستانی بود **حب القرع**
بپارسی تخم کدو گویند بهترین آن بود که آب شیرین خورده باشد و طبیعت وی سرد و تر
بود در دوم سودمند بود جهت تبهای صفراوی و مقدار مستعمل از وی سه درم بود سرفه گرم و خشک
را نافع بود و چون با نبات بخورند تشنگی بنشاند و عسر البول که از حرارت بود زایل کند و اسحق
گوید مضر است بمثانه و مصلح وی تخم کرفس بود و جالینوس گوید بدل آن در کسر حدة ادویه کثیرا بود
حب الرشاد حرفست و بهترین وی بابلی بود و طبیعت آن گرم و خشکست و سفید وی
حرارت کمتر دارد از سرخ تر و مغص بلغمی را نافع بود چون با آب گرم و روغن گل بیاشامند
و عرق النسا را نافع بود چون بکوبند و بر ورک ضماد کنند و قولنج را سه درم بکوبند و بیاشامند
و بدل او در ضماد عرق النسا شیطرج بود و باقی منفعت وی در حرف کفته شود **حبة الخضرا**
ثمر درخت بطم است بشیرازی بن گویند و آن دو نوعست یک نوع را شابن و اهرو ... اسد
و از آن بطم را بن و بهترین آن سبز بزرگ تازه بود و طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم و گویند
در چهارم و گرمی وی اقوی بود از خشکی و خوردن وی معده را بد بود و دیر هضم شود و غذا بد دهد
و گرم مزاج را زیان دارد و منفخ کرده و سینه بود و بول براند و شهوت جماع برانگیزد و چون

[illegible]

با شراب یا با سرکه بیاشامند کزندگی رتیلا را نافع بود و جگر را پاک گرداند و درد سپرز که از سردی
بود و بلغمی مزاج را نافع بود و سعال و فالج و لقوه را سودمند بود خوردن و از روغن وی مرهم ساختن
و مالیدن و بر ذات الجنب ضماد کردن سودمند بود و چوب وی چون بسوزانید و بر داء الثعلب طلا کنند
موی برویاند خاصه موی سر و ورق وی چون خشک کنند و بکوبند و بپزند و غلاف سازند موی را برویاند
و دراز کند و نیکو گرداند و صمغ وی در منفعت مانند مصطکی بود و در باب صاد گفته شود و بن مصدع بود
و دهن را بجوشاند و شهوت طعام ببرد و مصلح وی سکنجبین و ربوب فواکه ترش بود و صاحب
منهاج گوید مصلح وی کثیرا بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی خمیره بنفشه بود و در کتاب ابدال آورده است
که بدل وی مغز جوز است و گویند بوزن آن مغز پسته و نیم وزن آن مغز بادام و گویند بوزن آن
حب البطیخ بزر البطیخ است و گفته شد **حب الکمثری** بپارسی دانه امرود گویند بهترین آن
بزرگ بود که بزردی مایل بود اسحق گوید گرم و خشکست نافع بود جهت درد شش و مقدار چهار درم مستعمل
بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عناب بود یا بزر قطونا **حب الزبیب** بپارسی دانه مویز
گویند طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم شکم را ببندد و مقدار ما خوذ از وی تا پنج
درم بود و مضر بود بامعا و مصلح وی کثیرا بود **حب سجستانی** حب قاقلاست و گفته شود
حباری علوفس خوانند بپارسی جرز گویند و بزرگی و آن نوعی از کلنک است و گوشت
و گوشت وی سبک تر از گوشت بط بود از بهر آنکه وی بری است و در وی غلظی بود و صاحب
منهاج گوید گوشت وی گرم و تر بود و میان مرغ خانگی و بط بود در غلظ ریاح را ساکن گرداند
و مضر بود بمفاصل و قولنج و دشخوار هضم شود و مصلح وی آن بود که با زیت و سرکه و داز چینی
بپزند و بعد از آن حلوای عسل و زنجبیل مربی خورند و پیه وی چون با اندکی نمک و سنبل بکوبند و حب
سازند مانند نخود و در سایه خشک کنند و بر دارند چون پنج حب از آن با آب نیم گرم بیاشامند
بنا شتا ذرب را بغایت نافع بود و اگر پوست اندرون سنگدان وی خشک کنند و سحق کنند
و با اندکی نمک اندرانی بکن سحق کنند و در چشم کشند در ابتداء نزول آب صبح و دانیکو تر

از پن بنود و اگر دل وی در خرقه بندند و بر کسی آویزند که خواب بسیار میکند خواب بسیار از
وی زایل شود و در سنگدان او سنگی پیدا بند چون بر کسی بندند که رعاف داشته باشد در ساعت
بند دو تا آن با خود داشته باشد عود نکند و این خاصیتی که در وی است این عمل می کند و خون
وی ربو و عسر النفس را نافع بود و گوشت وی گویند بغایت گرم و خشک است و اولی آن بود که با نمک
بزنند و بعد از آن روغن بادام بر وی ریزند و اگر جهت سرد مزاج بود در روغن گردکان
و زیت و دو سه پاره دارچینی و خولنجان و مرق آن مرض را نافع بود حبق العنا
مرزنگوش است و در ذات الفار گفته شد حبق الراعی برنجاسف است و گفته شد
حبق البقر بابونج است و گفته شد حبق الفیل حبق العنا نیز خوانند و آن مرزنگوش
است حبق قرنفلی و نجمک است و بر نجمک نیز گویند بپارسی فرسل بستانی خوانند و گفته
شود در فا حبق ترنجانی بادرنجبویه است و گفته شد حبق الماء فوتنج نهری
است و حبق التمساح نیز خوانند و آن نوعی از فوتنج بستانی است حبق صعتری و حبق
کرمانی شاهسفرم است و گفته شود حبق خراسانی بقلة خراسانی است و گفته شد
حبق الشیوخ و ریحان الشیوخ نیز گویند و آن مرد است و در میم انواع آن
گفته شود حشر ماسر با نی نعناع است و گفته شود حجر التیس پادزهر است و دیر اتراق
فاروق طبیعی خوانند و آن مانند بلوط بود و دراز و گرد نیز می باشد و برزبرید یکر طبقات دارد
و در میان آن چیزیست گویا مغزویست و آن چوب مخلصه یا دانه وی بود و لون حجر التیس اغبر بود
سیاهی که بسرخی زند و آنچه نیک باشد چون با شیر بر سنگ بسایند سرخ رنگ شود و آنچه
بد بود چون با شیر بر سنگ بسایند سبز رنگ بود و آن از شکم بز کوهی گیرند در شیردان وی و
صاحب مفرده آورده است که از خراسان حاصل شود و این خلافت بغیر از شبانکاره در هیچ
موضع دیگر حاصل نمی شود و گویند غذاء آن گوسفند کار زیاشد و محلصه و بسبب آن این سنگ در
شکم وی شود و بدین سبب تریاق فاروق طبیعی خوانند و گویند در زهره وی باشد و این

خلافت آنچه محقق است در شیردان وی بود و وی بغایت عزیز بود و باطراف برند و گویند
و گویند چون بسایند سرخ رنگ و سبز رنگ و زرد رنگ می باشد و این رنگها بسودن معلوم شود
و لون آن چون سیاهی زند که بسرخی آمیزی نیکوتر بود و در شام مانند آن سنگ می سازند از لک
دانایان مشکل فرق توانند کرد امتحان وی آنست که سوزن با تش سرخ کنند و بر وی نهند اگر
مصنوع است چون سوزن در وی فرو رود و دودی سیاه از وی برآید و اگر حجر التیس است دودی
زرد که نوک سوزن را زرد کند و چون وبرابا برائیانه بسایند و بر گزندگی مار طلا کنند در حال فرو نشاند
و از مردن ایمن شود و سودمند بود جهت گزندگی جانوران و سمها نباتی و حیوانی و معدنی خوردن
و طلا کردن بغایت ضعیف دل و بدن و قوه باه بغایت سود دارد و شربتی جهت گزندگی جانوران
و دفع سمها دوازده جو و جهت ضعف دل و قوه اعضا شربتی دانگی بود و هر کس که وی هر روز نیم
دانگ خورد ایمن باشد از همه آفتها و زهرها و محرور مزاج را نیز سودمند بود بسبیل آنکه بخاصیه عمل
میکند نه بطبیعت و طبیعت وی بغایت گرم بود حجر الحیة دو نوع است یک نوع حجر بود معدنی
و یک نوع حیوانی بود و آنرا از مار افعی گیرند و آنرا پادزهر و بادمهره و مارمهره خوانند آنچه از مار گیرند
مانند و شبندی بود که در قفاء افعی بود و در همه افعی نبود و چون از گوشت جدا کنند نرم بود و اثر هوا
بوی رسد ببندد مانند حجر النمر و خطوط بر وی بود و آن باشد که بلون مار مانند خاکستری و آن
باشد که سیاه رنگ بود و مولف گوید امتحان وی چنان کنند که بر جامه صوف سیاه بمالند یا کبود
سیاه گردانند و چون بمبالغت بمالند سیاه شود و سفیدی نماند و آن نوع که حجر بود لون آن
زبرجدی و سیاه رنگ و خاکستری رنگ بود و بشکل نگین مربع بود و از یک مثقال تا دو مثقال
بود و مولف گوید امتحان وی آنست که چون در میان آب بجوانداز در صحن حس بحرکه آید و روانه
گردد و هر دو نوع گزندگی مار نافع بود خوردن و با خود داشتن و بر موضع زخم نهادن و مارمهره گزندگی
افعی را نافع بود تعلیق کردن و جالینوس گوید چون بسایند و بپاشند نافع بود و گویند هر دو
نوع بر سر زخم بجسپند حجر هندی نوعی از شادنج است بپارسی شادنه هندی گویند خون که از مقعد آید

قطع کند و بواسیر را سود دارد و چون بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود **حجر البلور**
سنگ بلور چون برکسی بندند که در خواب بترسد دیگر نترسد **حجر حدیدی** خماهن است
و صندل حدیدی خوانند و آن دو نوع بود نر و ماده و صفت آن در خماهن گفته شود **حجر
الرحاء** بپارسی سنگ آسیا گویند خشک بود چون گرم کنند و سرکه بروی ریزند بخار آن منع
جوش رفتن کند و ورمهای گرم **حجر الدیک** سنگیست که در شکم خروس یابند و بمقدار باقلا بود
و کوچک تر بود بلون آبگینه شفاف بود بنزدیک بلور اگر بآب بشویند و آن آب بکسی دهند که سخت
تشنه بود سود دهد و غم و اندوه ببرد **حجر المثانه** سنگیست که در مثانه آدمی باز دید می شود
و گویند چون سحق کنند و در سنگ مثانه بریزاند و جالینوس منکر اینست و گوید سنگ گرده بریزاند
و گویند چون سحق کنند و در چشم کشند سپیدی زایل کند **حجر النار** حجر الاحم خوانند و حجر الزناد گویند
و آن انواع است سفید و سیاه و سرخ و ملمع بود و طبیعت وی سرد بود بغایت خشک و ارسطالیس گوید
اگر زنی دشخوار زاید در خرقه بسته بر ران زن بندند سهل بزاید بفرمان خدای عز و جل و چون سحق
کنند مانند غبار و بر خنازیر پاشند خشک کند و پاک گرداند و همچنین بر هر ریشی دشخوار و هر دملی که باشد و بر هر
عضوی که باشد بحال صحت آورد و ویرا بپارسی سنگ آتش خوانند **حجر الحمام** سنگیست که در دیگ حمام
حاصل می شود چون در ابتدا بر سرطان ضماد کنند نافع بود و زایل گرداند و بهترین معالج سرطان که در
رحم پیدا شود اینست **حجر البقر** و در مصر خرزة البقر خوانند و آن جاوزهرج و گاو زهره
خوانند و در میان زهره گاو بود و گویند در شیردان گاو هندوستانی می باشد و آن زاغ مانند
یا درهم است در عمل و بلون مشمش بنا در زهر مانند اما آنچه در زهره گاو و گوسفند می باشد آن مانند
زرده تخم مرغ بود لخته و بشیرازی انرا اندرا خوانند چون سحق کنند و بآب بعضی از بقول طلا
کنند بر حمره و نمله نافع بود و در ریشها و چون مقدار عدسی سعوط سازند با آب بیخ سلق جهت دفع
نزول آب بغایت مفید بود و چون سحق کنند و بشراب بسرشند و بر موضعی که سپیدی بود طلا کنند
موی سیاه بیرون آورد اگر سبب آن از علة داء الثعلب و برص و بوده باشد اما موی سپید سیاه بکند

و مولف گوید بغایت گرم بود و بادهای سرد را سودمند بود طلا کردن و خوردن **حجر اللبنی**
غالاقطیطس خوانند یعنی لبنی و این اسم بدان سبب بوی نهاده اند که چون با آب بسایند شیر از وی
بیرون آید و لون وی خاکستری بود و طعم وی شیرین بود چون با آب سحق کنند و عصارهٔ
وی در حقنه قلعی کنند و هر زمان که خواهند استعمال کنند و طبیعت وی معتدل بود و در قوة مانند
شادنه بود و چون در چشم کشند منع سیلان فضول از چشم بکند و ریش چشم را نافع بود در
ابتداء ورم گرم طلا کردن سودمند بود و نفث دم و خشونه مژها را نافع بود **حجر عسلی**
سنگیست که چون بسایند رطوبت آن بغایت شیرین بود و بقوه شادنه بود و منفعت
وی مانند حجر لبنی بود در همه حالات **حجر مشقق** سنگیست که بلون زرد بود و از بلاد مغرب
خیزد و بهترین آن بود که زعفران رنگ بود و زود ریزیده شود و شکافته و تو بر تو بود و در قوه آن
مانند شادنه بود اندکی ضعیف تر و حجر لبنی و حجر مشقق و عسلی در قوه مانند یکدیگر اند اما عسلی
در وی حرارتی هست که در ایشان نیست و حجر مشقق چون بشیر زنان بسایند و در چشم
کشند ریش چشم را زایل کند و خشونه مژه و سوزش چشم و بهترین مداواة این زخمها است
که گفته شد **حجر قبطی** سنگیست مصری بغایت سست و زود در آب حل شود و گازران مصر
کتان بدان شویند و جامها و در موم روغن کنند دملها که در بدن پیدا شود و در شافهای چشم
استعمال کنند و جهت نفث دم و اسهال مزمن و درد مثانه چون با آب بیاشامند نافع بود
و چون زن لحوذ برگیرد نافع بود جهت خون رفتن دایم و لون آن سنگ سبز بود و تیره رنگ بود
حجر الیهود سنگ جهود خوانند و آن سنگیست مانند زیتون و آنچه بزرگ بود نزدیک
بخایه کبوتر بود و خطوط بسیار بروی بود موازی یکدیگر و حجر زیتون نیز خوانند و گویند
از ملک شام خیزد و بعضی دراز بود و گرد نیز بود و بهترین وی زیتون شکل بود نافع بود
جهت سنگ گرده نیم مثقال با آب گرم و جهت ریگ مثانه همچنین سبیل و اگر با آب برگ ترب نیز لعق
کنند همین عمل کند و عسر البول را نافع بود و لیکن مضعف معده بود و موافق ولی سود و اشتها
ببرد

واسحق گوید مضر است بسپرز و مصلح وی عسل است و مهر حسن حکیم گوید حجر یهودی را چون
خون خماهن سحق کنند و در چشم کشند موی مژه که ریخته باشد برویاند و موی ابرو همچنین سبیل
چون بروی مالند و جالینوس گوید در طبیعت معتدل بود و معده سرد را بد بود و مصلح آن تخم کرفس
بود و فولس گوید خون متعد قطع کند **حجر الیشب** حجر الیشف خوانند و اهل مشرق بوقلمون
خوانند و بیونانی اسطرنوس و معنی آن کوکبی بود و نوعی از وی طرمینون خوانند و آن چند رنگ
بود و بهترین وی سبز بود معده را نیکو بود بغایت جالینوس گوید اگر قلادهٔ از وی بسازند
که موازی معده بود و در گردن اندازند معده و موی را نافع بود و دیسقوریدوس گوید که بر ران
بستن جهت دشخواری زادن و بر بازو بستن جهت تعویذ نافع بود **حجر الرخام**
طین تحولیا است و گفته شود **حجر الدم** شادنج است و گفته شود **حجر ارمنی** دو نوع
است یک نوع لاژوردی بود و یک نوع سرخ بود بغایت و چون دست بروی مالی پندارکی
چرب است و طبیعت آن گرم و خشک است در اول مسهل سودا بود مسهلی قویتر از حجر لاژورد و معده
را بد بود و چون مغسول بود قی و غثیان نیاورد و اگر مغسول بود مقیّ و مغثی بود مغسول وی [illegible]
که در وی است بدن را از خلط سودا پاک کند و روح را از دود سوداوی و دفع بلغم بکند و اخبارا
پاک کند اما معده را بد بود و مصلح وی انیسون بود یا بسلنجه و مقدار مستعمل از وی نیم درم تا نیم مثقال
بود و بدل وی جهت دفع اخلاط سوداوی یک وزن و نیم حجر لاژورد بود **حجر النمر** [illegible]
که از پلنک ماده حاصل میشود و در باب نون در صفت برو گفته شود **حجر الخطاطیف**
دیسقوریدوس گوید بچه نخستین پرستوک چون بگیرند در افزونی ماه و شکم وی را بشکافند
دو پاره سنگ یابند یکی یک رنگ و یکی برنگهاء الوان و در پوست ایل یا پوست گوساله بندند
پیش از آنکه خاک بوی رسد و بر بازوی مصروع بندد بفرمان خدای تعالی صرع از وی زایل شود
حجر النور و حجر الروشنایی هر دو مرقشیثا است و گفته شود و ارشلیم
گویند **حجر المغناطیس** بپارسی سنگ آهن ربا گویند چون بسوزانند شادنه بود در عمل

و منفعت و بهترین وی سیاه بود که بسرخی مایل بود و هیچ خطی در وی نبود و جذب آهن بقوة
کند و هر چند زیاده تر بر یابد نیکوتر بود و جالینوس گوید گرم و خشک بود بغایت اگر کسی را خبث الحدید
در شکم مانده باشد چون با شراب بیاشامند جذب آن بکند و بصحبت خود بیرون آورد و مسهل کیموس
غلیظ بد بود و مقدار مستعمل از وی نیم مثقال تا یک درم بود و گویند چون در دست گیرند درد دستها
و تشنج یابس که انداگراز خوانند ساکن کند و اگر بر جراحتی که از تیغی زهردار بوده باشد
برا کنند سود دارد و بحال صحت رساند و مغناطیس چون بوی سیر بوی رسد سست شود در جذب
آهن و باز چون در خون گوسفند یا بز نر اندازند تیز گردد **حجر الاحمر** سنگیست بلون سرخ و گویند
بوزن دانگی کشنده بود و از جمله سموم قتاله است مانند بیش و گویند نوعی از الماس است حجر
مشوبه کحل است و گفته شود **حجر البحیرة** بسد است و گفته شد **حجر النسر** حجر العقاب است
و حجر النسر نیز خوانند و آن اکتمکت است و گفته شد **حجر الطور** حجر الدم است و گفته شد حجر
البهت حجر النسر است و گفته شد **حجر القمر** بزاق القمر و زبد البحر خوانند و اسرو سغالین خوانند
یعنی زبد القمر و بیونانی اسلینیطس خوانند و افروسالینس از بهر آن خوانند که در شب در افزونی ماه
یابند در بلاد عرب و آن سنگ سفید شفاف سبک بود و چون بسایند و بمصروع دهند نافع بود
و اگر از درختی بیاویزند که بر نمی دهد بر آور گردد و اگر بر مصروع بندند شفا یابد در زمان تعویض
تعویذ با خود نگاه دارند **حجر حبشی** دیسقوریدوس گوید این سنگ سبز باشد و صاحب منهاج
گوید بزردی زند و جالینوس گوید مانند شب بود چون بسایند مانند شیر از وی بیرون
آید و نرم نرم بغایت بگرد منفعت وی آنست که شبکوری و ورم چشم و درد آن و قروح آن
زایل کند و ناخنه و تاریکی ببرد و جلایی تمام بدهد و مولف گوید بپارسی این سنگ را سیم خوانند
حجر الاسفنج سنگیست که در میان اسفنج می باشد و حصاة الاسفنج گویند و دیسقوریدوس
و رازی گوید با شراب بیاشامند سنگ مثانه بریزاند و جالینوس گوید سنگ گرده بریزاند
و قوه آن ندارد که از مثانه بریزاند **حجر انماطس** سنگی است که چون بسایند مانند خون
بود

بلون و با شر زبان چون در چشم چکانند ورم آن و بسیاری آب آمدن نافع بود **حجر اغرانی**
سنگی است مانند عاج چون سحق کنند و بر موضعی که خون روانه بود بپاشند خون باز دارد و اگر ضماد
کنند شاید و چون بسوزانند و سنون سازند دندانها را جلا دهد بپارسی شکرسنگ خوانند و
بشیرازی سنگ زخم **حجر الفاح** حجر اعرابی است و گفته شود **حجر الکاکی** سنگیست بغایت
سفید و در ساحل بحر هند یابند و در ساحل بحر سند نیز باشد و مهره که از وی حکاکان و خراطان
سازند از عاج سفیدتر بود و جوهر وطبیعت وی سرد و خشک بود در آخر درجه دوم و اهل هند
و سند از وی نگین سازند و زنان کردن بند و متفق اند که خاصیه این سنگ آنست که دفع سحر
و چشم زخم میکند و بر دشمنان ظفر یابند و اگر نگینی ازان با خود دارند دروغ از قبل آنکس نگویند
و هر کس که وی را ببیند دوست دارد و پادشاهان هند و سند از وی ظرفها سازند و ازان اکل
و شرب کنند و مدعی ایشان آنست که در هر صحبتی که آن سنگ باشد جنگ و فتنه نبود و فرح
و شادی زیاده و اهل هند و سند مهرها ازان در موی کشند و گویند موی دراز می کند و
مهره وی مانند مروارید بزرگ براق بود و چون سحق کنند و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود
خواه قدیم و خواه جدید ببرد و اگر سنون سازند دندانرا بغایت سفید گرداند و جلا بتمام
بدهد **حجر اسیوش** اسیوش و گفته شد **حجر القیشور** حجر الشعر گویند و قیشور نیز گویند
و در قاف گفته شود **حجر الحوت** مانند سنگی بود و در سر ماهی یابند مقام دماغ وی
سفید و سخت بود چون بپاشند سنگ کرده بریزاند **حجر شفاف** قیشور است و گفته شود
حجر لحاغیطوس حجر غاغاطیس خوانند و از وادی شام آرند و آن وادی را
در قدیم غاغا خواندندی و این زمان وادی جهنم خوانند و چون بر آتش نهند بوی سر و دود وی
سوخته کنند و کون وی سیاه بود و بوی قیر کنند و سبک بود و صفحها بر روی یکدیگر بود و قوه
وی در غایه پیوسته بود بخوردن صاحب مفرده گوید مصروع را صرع آورد و صاحب منهاج
گوید بخور وی مصروع را نافع بود و اختناق رحم را سود دهد و کرندگان از وی بگریزند و

و با ادویه دیگر جهت نقرس ضماد کردن سود دهد و جراحتهاء عظیم را گوشت برویاند
حجر السطریط حجر الشطریط گویند و آن سنگ مرمراست و در میم صفت مرمر گفته شود
حجر الکلب شریف گوید در خواص و این مجربست نوعی از سنگ هست که چون بوی اندازند
بدهن بگیرد و نکه دارد و در دشمنی عملی عجیب میکند و چون خواهد با سم آنکس صفت سنگ بگیرد
و یک یک آن سنگ می اندازند بعد ازان دو سنگ ازان برگیرد و در آب اندازد و از ان
آب بخورد آنکس دهد در دشمنی جبری عجب مشاهده کند و گویند اگر در برج کبوتر اندازند مجموع
بگریزند و اگر در شراب اندازند و جماعتی که آن بیاشامند جنگ و عربده و بدمستی در میان ایشان
پیدا شود **حجر التروشایی** حجر النور است و گفته شد **حجر الیرام** بپارسی سنگ برامی
خوانند و هر تشته که بدان سنگ آب دهند چون بر سنگ زنند قطعا آواز نکند و در سنگ مانند
کل فرو رود و اگر این سنگ سحق کنند و سنون سازند دندانرا بغایت سفید کند **حجر
خزفی** سنگی است که در مصر بسیار باشد و مانند خزف بود زود از هم بشکافد و صفحها
بر یکدیگر بود و بجای تیشور استعمال کنند در ستردن موی و چون دو درم از وی حل کنند و با شراب
بیاشامند قطع خون حیض بکند و چون با عسل خلط کنند و بر ورم پستان نهند و بر ریشها دبلید
ساکن گرداند و بصلاح آورد و بغایت غایت خشک بود **حجر الافروج** و حجر افرودی
گویند و ان بلاد روم خیزد و سبک بود بر روی آب بایستد و مجفف بود و بعضی زرد باشد چون
حل کنند و بیاشامند کزندگی عقرب را نافع بود **حجر الاساکه** سنگی ست که کفشگران افزار هم
بدان تیز کنند نافع بود جهت ورم لهاة و ریش آن بغایت و لهاة را بپارسی ملازه گویند و حجر الملح در میم
گفته شود و در میم **حجل** فتح است بپارسی کبک گویند و در قاف گفته شود **حدق** بادنجان است
و گفته شود **حدید** بپارسی آهن گویند و آن سه نوع است شابورقان است و سابورقان نیز
گویند و آن پولاد درست و پولاد مصنوع از نرم آهن گیرند و نجاران از غراز الحدید خوانند قابض
بود و اکال و منفعت آن در باب ذال گفته شود و خبث الحدید ضعیف تر از نحاس آن بود و صنعت
الحدید

و نرم آهن و فولاد مصنوع و معدنی غیر مصنوع
بعد و فولاد طبیعی معدنی شابورقان است

در خاکفته شود و صفت توبال آن در باب تا گفته شد و آهن سرخ کرده اگر در آب اندازند یا
شراب و بیاشامند شکم ببندد و ریش روده و ورم سپرز و مهیضه و استرخاء معده و سلس البول
و درد معده را نافع بود و باه را قوه دهد خاصه آبی که آهنگران آهن تافته در وی می اندازند و آنرا
دوحن خوانند و ماء الحدید گویند و بازندگی سگ دیوانه بغایت کمال مفید بود وقتی که ندانند
و برادهٔ آهن چون در شرابی که زهر باشد اندازند مجموع زهرها بخود کشد و آن شراب چون
بخورند درد شکم سخت و خشکی دهن و درد سر آورد و مداوات وی شیر تازه با بعضی ادویه مسهله
قی کنند بعد از آنکه مسکه و روغن بیاشامند و روغن بنفشه و روغن گل و سرکه بر سر مالند و مقدار
یکدرم مغناطیس بخورند و امراق دسمه و روغن گاو و در خواص آورده اند که برادهٔ آهن بر کسی بندند
که در خواب دندان خاید دیگر نخاید **حدج** حنظل نارسیده بود که هنوز سبز باشد **حداة**
مرغیست که بشیرازی گورکور گویند گوشت وی ساییده خورد که عفونت تری بدن بند اکند و خون وی چون
باندکی مسک و گلاب خلط کنند و ناشتا بیاشامند نقرس را نافع بود و زهرهٔ وی در سایه
خشک کنند و چون خواهند که استعمال کنند باب حل کنند و کسی را که حیوانی موذی گزنده باشد مانند
عقرب و افعی دیگر گزندگان اگر زخم از طرف راست بود سه میل از آن در چشم چپ کشند و اگر از طرف
چپ بود در چشم راست کشند بغایت نافع بود و از مردن خلاص یابد بفرمان خدای تعالی **حرمل**
ابن سمجون گوید دو نوع است سرخ و سفید نوع سفید حرمل عربی خوانند و بیونانی مولی و بپارسی
صندل دانج و ورق آن مانند ورق سد بود کوچک تر و گل وی مانند گل یاسمین سفید بود مطلق
وی خوشبوی باشد و بسریانی بیساسا خوانند و نوع سرخ حرمل عامی خوانند بپارسی اسفند
گویند و بشیرازی نیوند و مهر ازاسفند نیر گویند و مولف گوید که این نوعی از سداب کوهی است و طبیعت
حرمل گرم و خشک است در سیوم و گویند در چهارم نافع بود جهت درد مفاصل طلا کنند و چون سحق کنند با عسل
و زهرهٔ مرغ و زهرهٔ کبک و زعفران و آب رازیانه تر در چشم کشند قوه باصره بدهد و اگر بخورند حرمل
با ادویهٔ قلاقت دود حب القرع را بیرون آورد و قولنج را نافع بود و عرق النساء و وجع ورک
چون بطلول

چون نطول کند با آب آن سودمند بود و سینه و شش را از بلغم پاک کند و باد که در روده
بود تحلیل دهد و نافع بود جهت سردی دماغ و بدل ولیکن سدر و صداع آورد و مغثی بود
و مسکر و مصلح وی صاحب گوید بعید از آن ربوب فواکه ترش بود و صاحب تقویم گوید مصلح
وی قرفه و دارچینی بود جالینوس گوید نافع بود جهت فالج و لقوه و تشنج سرد و علت گرده و مثانه
و مسهل مرار سودا و بلغم لزج بود و حیض و بول براند و نفع وی سودا را اینک بود و تحلیل کند
و خون سودا وی صافی کند و محرک جماع بود و فربهی آورد و بول و حیض براند بقوه و ابن وافد
گوید سودمند بود جهت عاشقان بسکری که دارد و گویند اگر دوازده شب بیایی هر شب
یکمثقال و نیم سفوف سازند تا سوده عرق النسا را نافع بود و دیسقوریدوس گوید در دوایها
و رانها و عرق النسا را نافع بود و فالج را عظیم سودمند بود و بدل آن بوزن آن فرد مانا یا تخم
سداب بود اما حرمل عربی سفید بود که اند ابیونانی مولی خوانند سحق وی مانند بلبوس بود چون سحق
و با روغن ایرسا فرزجه سازند و زن بخود برگیرد افواه رحم بگشاید **حشف** عکوب
خوانند بپارسی کنگر گویند و این انواع است و طبیعت وی معتدل بود در حرارة و تر بود در اول
و گویند سرد است و گویند گرم و خشک است در دوم منفعت وی آنست که چون بر داء الثعلب طلا کنند موی
برویاند و اگر معدهم روغنی سازند که آب کنگر بخورد آن داده باشند و بر بدن ش کبور روی بیدا
شود بمالند زایل کند و ورمها صلب چون بدان طلا کنند زود تحلیل دهد و بول براند و درش
روده را سود دهد و بلغم بیرون آورد و اگر با آب کنگر بشویند شپش را بکشد و خارش را زایل
کند و چون بخورند ورمهاء صلب را تحلیل دهد و چون بر سوختگی آتش ضماد کنند نیکو بود و طبیعت نرم
دارد و چون با شراب بیاشامند شکم ببندد و رازی گوید باه را زیاده کند و گرده و مثانه را
تسخین کند و گند بغل را زایل کند و با ادرار بول آن بتن بیرون آورد بخاصیتی که در وی است
و مصلح وی آنست که در پختن مهرا کنند و توابل و ابازیر لطیف بر وی ریزند و صاحب منهاج
گوید مغثی بود خاصه کومی و گویند مولد سودا بود و مضر بود بدماغ و مصلح وی روغن بود و صاحب
تقویم

گوید معتدل بود و مصلح وی مصطکی بود یا سلیخه **حراشا** خردل بری است و گفته شود حرض
اشنان است و گفته شد **حریر** ابریشم است و گفته شد **حرز الشیاطین** آطریلال
حرف حب الرشاد است و بسریانی معلیانا و بعونه ثغاء و بپارسی تخم سپندان گویند و تره
تیزک و شبخیزک نیز خوانند و بیونانی قرداموس و حرف ابیض را اسفند اسفید خوانند و خردل
سفید گویند و حرف بابلی را بزر سعتش خوانند و حرف دو نوع است یک نوع ورق آن باسفاناخ
ماند و یک نوع برگ خرد دارد و تخم یک نوع سفید رنگ بود و یک نوع سرخ رنگ بود از آن اسفید
اسفند سفید و خردل سفید و حرف سفید خوانند و خوره وی کمتر از سرخ بود و بهترین وی فربه
بود و طبیعت حرف گرم و خشک بود در سیوم و گویند در اول درجه چهارم منضج و محلل بود و موی
که ریزد نگاه دارد خوردن و طلا کردن یا با آب آن سرشش و ورم بلغمی و دملها را نافع بود و موی
و جهت عرق النسا خوردن و ضماد کردن و جهت ربو و غلیظی سپرز خوردن و با عسل طلا
کردن و ریشی که آنرا شهدیه خوانند و استرخاء جمیع اعضا را نافع بود خوردن وی و چون بر
گزندگی جانوران ضماد کنند نافع بود و بچه بکشد و بیندازد و قوه البته اشتها دهد و چون بر گزیدن
و چون دود کنند گزندگان بگریزند و حب ریش شیخ و قوبا با آب و نمک مالیدن نافع بود و چون
بجدم سحق کنند و با آب گرم بیاشامند طبع براند و قولنج بگشاید و حب القرع بیرون آورد
و بادی که در روده بود بشکند و بریان کرده شکم ببندد و سرخ را نافع بود خاصه سحق کرده و
سوده کرده نافع بود و بریان ناکرده شکم براند و بلغم لزج از معده قطع کند و چون سحق کنند
سفوف سازند برص را نافع بود و چون با سرکه بر بهق سفید بمالند سود دهد و چون با عسل
بیامیزند و لعوق کنند سرفه که از خلطی غلیظ بود سود دهد و مجنبین درد پهلو که سده آن از خلطی
غلیظ بود سود دهد و چون سحق کنند و با عسل بر نمش طلا کنند یا با صابون نمش را زایل کند و بشره
را بحال اول آورد و چون بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و ورق آن چون خشک شود بقوه
تخم بود و چون تر بود از قوه تخم کمتر بود بسبب رطوبتی مائی که در وی است و وی معده را [illegible]

وبسته

بسینه مضر بود و بچه بیندازد و مصلح وی نبات و نیکو بود بجلاب و بدل وی خردل
و تخم تره تیزک بود یا تخم جرجیر و خردل **حردون** مانند سوسمار است و طبع آن نزد
بطبع وزل بیونانی آنرا سالامندرا خوانند و از جمله سموم قتاله بود و خوردن آن و مهراریس در
خواص آورده است که دل حردون چون در خرقه سیاه بندند و بر صاحب تب ربع بندند البته
شفا یابد و جالینوس گوید خون وی چون در چشم کنند روشنی بیفزاید و دیسقوریدوس گوید سرگین
حردون و عصابه چون زنان بر روی مالند بشره را بغایت نیکو بود و صافی گرداند و مانند صیقلی
بود و بهترین پشک وی سفید بود مانند نشاسته سفیدی و شیرازی آنرا سرگین مارنگ خوانند
حرباء خامالاون خوانند بیونانی و بپارسی آفتاب پرست گویند و خون وی چون طلا کنند بر موی
که بر چشم می باشد بعد از آنکه برکنده باشند دیگر نروید و گوشت وی سم قاتل بود و بیضه وی سم قاتل
بود که در حال بکشد و مهلت ندهد و دواپذیر نبود و معالجه کسی که گوشت وی خورده باشد
مانند کسی کنند که دراریح خورده باشد و در صفت دراریح گفته شود اما معالجه کسی که بیضه وی خورده
باشد باید که سرگین باز در شراب کهنه دهند و قی پاک بکنند و بدن را بروغن گاو بمالند و سر وی بنخل
تکمید کنند و انجیر خشک و مشک و جنطیانا رومی بدهند تا بخورند **حب** طلع است و گفته شود
حرفقان رجیع الفار است و رهشفار گویند و آن سکر است و گفته شود **حرف الماء**
سیسنبر است قردامینی نیز خوانند از بهر آنکه بطعم قرداموس بود و آن حرف است و این
نباتیست که در آب روید مانند قرة العین چون تر بود گرم و خشک بود در دوم و چون خشک
شود گرم و خشک بود در سیوم و ورق وی پخته و خام بول براند و اگر بر شور لبنیه ضماد کنند
بشب و بروز بشویند زایل کند **حرجوان** حرجل خوانند و آن ملخی است که بال ندارد
و سبز بود و چون بگیرند و با تخته بمکوب کنند و خشک کرده بشراب بیاشامند گزندگی عقرب
را بغایت نافع بود و باید که کهنه نبود **حزاء** و حزاة نیز خوانند و آن زوفرا است و دیناروه
حلبه نیز گویند و آن دو نوع است بری و بستانی از آن بری مولف گوید نوعی از سداب بری است

بشیرازی کویند وطبیعت آن کرم وخشکست مسخن معده بود و طعام هضم کند و بادهای غلیظ
بشکند وبلغمی مزاج رانافع بود وکزندکی جانوران را سود دهد خاصه عقرب و بول براند و تخم
وی مشهور بزر وفرا بود وشیرازی انرا میرکل کازرونی کویند ودرد اکفته شود اما حراذر وحشم
اورد وقاطع منی بود وتشنکی آورد ومضر بود بسر ومصلح وی ما درسوبه بود وبدل وی
سداب **حرف بستانی** ورق آن مانند ورق کرفس وجرجیر وکمول این جنس حزی مانند
وطعم ان نزدیک بطعم رازیانه بود وتخم وی سبز رنک وخوشبوی خوش طعم نزدیک تخم جرجیر
بشکل ونحامه بحسند وشیرازی انرا مود وسنک خوانند وبادها بشکند ومعده را نیکو بود وکرمی
وی از حرا بری کمتر بود وغذا هضم کند وخمار زایل کند وسده جکر وسپرز بکشاید و مسخن
کرده بود ومثانه ومجاری بول پاک کند وزکام رانافع بود ودماغ را سود مند بود ورطوبة
آن پاک کند وجهت بواسیر هیج ادویه ازان بهتر نبود خوردن وضماد کردن واکر ادمان
اکل وی کنند از بواسیر ایمن باشند **حرسل** نخیست که از طرف شام وبیت المقدس
می آورند وسفیدی تیره رنک بود چنانچه بسیاهی مایل بود واکل از وی نافع بود جهت
عقرب وجهت کزندکی مار رنک درم تا یک مثقال تنها بیاشامند یا بماء العسل یا بسراب
بغایت سود دارد ومریاقلن نیز کویند وکفته شود در میم **حراز الصخر** زهر الحجر است
بپارسی کل سنک کویند وآن جرمیست بر مثال الطحلب که بر روی سنک پیدا می شود
وحراز از بهران میکویند که زحمت حزاز که از قوبا ضماد کردن بغایت سود دارد ودوم
زبان ویرقان را سود مند بود خشک شکوهنج وشکر هیج کویند وشیرازی خارسوهرک کویند
وبپارسی خارسک وباصفهانی هرواو در مغرب حمص الامیر خوانند وبری بود وبستانی
بود وبهترین وی بستانی بود سبز تازه وطبیعت وی سرد است باعتدال وخشکست
در اول وکویند کرمست در اول وکویند معتدلست در کرمی وسردی وعیسی کوید کرم وخشکست
در دوم ومنضج وملین بود بر ورمهای کرم ضماد کردن نافع بود وریش بن دندان وعفونة ان
زایل کند

زایل کند وچون با عسل خلط کند وعصاره وی در داروهای چشم سود مند بود ودرد مثانه
وعسر البول وقولنج را نافع بود وسنک کرده ومثانه بریزاند وماه را زیادة کند ومنی
بیفزاید ودرد ازخشک بوی جهت کزندکی افعی چون بیاشامند وضماد کنند بغایت نافع بود
وچون با شراب بیاشامند جهت دفع ادویه قتاله نافع بود وطبیخ وی حاصی که بژل عش
بود بسغ شاید بکشد وکویند مضر بود بسر ومصلح وی روغن بادام بود یا روغن کهنه
تازه **حشیشة الزجاج** بپارسی کیائی ابکینه خوانند ورازی کوید قابض بود منع
رطوبت بکند ومسکن اورام بلغمی بود وعصاره آن بواسیر را زایل کند وسرفه کهن را نافع
بود وعصاره او با اسفیداج بر حمره ونمله طلا کردن نافع بود وبر سوختکی آتش همین سبیل
وعرق عصاره آن درکردن ورم لوزتین را نافع بود ودر موم روغن کردن جهت نقرس
نافع بود وبسیاری وی محرور مزاج را صداع آورد ومصلح وی نبات وخشخاش بود
حشیشة البرص اطریلال است وکفته شد **حشیشة الطحال** وحشیشه دوده
نیز کویند وآن اسقولوقندریون است وکفته شود **حشیشة الغافت** غافت است
وکفته شود **حشیش برقطونا** بپارسی ورق بنکو کویند ودر قوة نزدیک بکشنیز تر
وبهترین وی تازه وتر بود وطبیعت وی سرد وتر بود وحراره بنشاند وبر ورمهای
کرم طلا کردن سود دهد وعصاره تر وی جهت نفث دم نافع بود **حشیشة خراسانیه**
وخنثی بون است وکفته شود **حشیقل** سقاقل است واشقاقل نیز کویند وکفته شد
حصاء الاسفنج حجر الاسفنج است وکفته شد **حصرم** بپارسی غوره کویند ولفظی
دیکر بجب وکجم خوانند طبیعت وی سرد است در اول وخشکست در دوم وکویند سرد است در دوم
وخشکست در سیوم وچنین کویند سرد است در اول وخشکست در سیوم جهت صفرا بغایت نافع
بود وحرارت بشکند ومعده وجکر را نافع بود اما مولد ریاح ومغص بود وشکم ببندد
ومصلح آن کلنکبین بود وصاحب تقویم کوید مضر بود باآلات منی ومصلح ان انیسون

وعسل بود و بدل آن ریباس یا حماض اترج است **حضض** ورس است و گفته شود حضض
بشیرازی خلل گویند و آن انواع است مکی و هندی و مشهدی بهترین آن جهت رمدها مکی بود
و جهت موی هندی و نوعی هست که در شیراز از ورق دو باه برنگ می سازند و روستاییان
انرا هلل مشک خوانند و آن مستعمل ایشان است ولیکن طبیعت حلل مکی معتدلست در گرمی
و سردی و خشک بود در دوم و گویند سرد است در اول و هندی را تحلیل و قبض از مکی کمتر بود
و صاحب مفرده گوید که هندی اقوی بود در همه حالات و حضض هندی عصاره فیلزهرج است
و مکی عصاره نباتیست مکی و گویند مصنوع است نافع بود جهت محوج ترفها دم جه از روده
و جه چون که از زنان آید جهت قاعده و مجموع ورمها قاعده و مجموع و ورمهای خبیث و
کلف و ریشهاء دهن و دبر و گوش را نافع بود و در چشم کشیدن روشنی بفزاید و تاریکی زایل
کند و شقاق مقعد و سحج را بغایه مفید بود و چون بدان غرغره کنند خناق را زایل کند و چون زن
کود برگیرد قطع سیلان رطوبات از رحم بکند و نفث دم و سرفه چون با آب بیاشامند سود
دارد و یرقان سیاه و درد سپرز ضماد کردن و خوردن نافع بود و بدل آن بوزن آن فیلزهرج
است یا فوفو و صندل مساوی و صاحب تقویم گوید سپرز را غلیظ کند و مصلح آن حماما و مصطکی
بود و مقدار شربتی نیم درم بود **حفاء** بردی است و گفته شد حلبه فریقو خوانند بپارسی
شملیز گویند طبیعت آن گرمست در آخر درجه اول و خشکست در اول و از رطوبتی فضلی خالی نبود
و گویند گرم و خشک بود در دوم منضج و ملین بود و آرد وی ورمهاء بلغمی صلب اندرونی و بیرونی
تحلیل دهد و سینه و شکم و حلق را نرم دارد و سرفه و ربو و عسر النفس را سود دهد و باه را
زیاده کند و بادها بشکند و بلغم لزج از سینه بیرون آورد و بواسیر را سودمند بود و آرد
وی با نطرون بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر ثفل از طعام با مری بخورند شکم براند و چون
با عسل بیاشامند شکم براند و خلطها که در روده بود بیرون آرد و چون پخته بود دعداء
بدهد و او را صافی کند و چون سر بدان بشویند حزاز زایل کند و لعاب وی با روغن گل شقاق پیرد

را

64 را نافع بود و سوختگی آتش و آرد وی دملها را نرم کند و در طلا کردن با ادویه جهت کلف بغایه
سود دهد و چون طبیخ آن بیاشامند حیض براند و حشیش وی چون بخور کنند درد پشت و جگر و سردی
مثانه و چکیدن بول و درد رحم که از سردی بود سود دارد و صاحب تقویم گوید محلل ورم انثیین
بود و مصلح آن روغن قسط تلخ بود **حلزون** نوعی از صدف است و در صفت ودع و
شنج و صدف گفته شود و انواع آن **حلتیت** صمغ محروث است و محروث را انجدان
خوانند و در اقو خوانند و حلتیت را بپارسی انگژد خوانند و بهندی هنگ گویند و بشیرازی انگشت
گنده و آن دو نوعست منتن و طیب و منتن مسخن تر بود و بهتر و طبیعت آن گرم است در اول
زندج درجه چهارم و خشکست در دوم و بهترین آن از زنگ صافی بود و چون بگدازند لون آن سپیدی ماند
و انچه مغشوش بود سبز رنگ بود و انچه بوی تیز دارد منتن خوانند و انچه بوی او تیزی کمتر دارد
طیب خوانند و چون با عسل بیامیزند و در چشم کشند روشنایی بفزاید و در ابتداء نزول کشیدن
امن باشند از نزول آب و تب ربع را بغایه مفید بود و بادها بشکند و چون بسته که در اندرون بود
تحلیل دهد و بر داء الثعلب با سرکه طلا کردن نافع بود و ثآلیل مسماری و غددها چون با موم روغن خلط
کنند و بمالند نافع بود و با سرکه برقوبا طلا کردن بغایت نافع بود و چون با آب بگدازند بیاشامند
حلق را صافی کند و با انجیر خوردن یرقان را نافع بود و مقوی باه بود و چون با سرکه غرغره کنند علق
از حلق بیرون آورد و بر گزندگی سگ دیوانه نهادن یا با شیر یا با خطمی یا انشامند بغایت سود دهد
و چون با زیت بگدازند و بر گزندگی عقرب و رتیلا مالند سودمند بود و اگر با شراب و فلفل
و سداب بیاشامند گزار را نافع بود و با سکنجبین بیاشامند شیر که در اندرون بسته بود
بگذارد و صرع را بغایت مفید بود و دفع زهرها، حیوانات بکند و زخم تیر و تیغ زهردار
و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و بول و حیض براند و بچه بیندازد و اگر اندکی در سوراخ قضیب
نهند نعوظ تمام آورد و اگر با روغن زنبق در شیشه کنند و چند روز بگذارند و بعد از آن در قضیب
مالند زن و مرد لذتی عجب یابند و اگر در سوراخ دندان نهند درد ساکن گرداند و اگر نیم درم

از وی باب لسان الحمل حل کند وبا ادویه که ممسک طبیعت بود بیاشامند فعل وی قوی‌تر
بود و قطع اسهال که از رطوبه بود و خلطهای لزج بکند و اگر نیم درم از وی با نیم درم سکنجبین
بیاشامند و بدان ادمان کند فالج و خدر را بغایت سودمند بود و درد مفاصل سرد و نواسیر
و مقعد را نافع بود و حب القرع را بکشد و مضر بود بجگر و معده و اسحق گوید مصلح وی اشق
است و صاحب تقویم گوید مصلح آن جوز بوا بود یا قرفه و بدل آن محروث بعد از آنکه باب بجوشانند
و صافی کنند بوزن آن **حلبفه** زوفرا است و حاپیر گفته شد **حلبلاب** لبلاب است
لاغیه و صفت وی دو گفته شود در قاف **حلیمو** بیخ حماض بری است و در صفت حماض گفته
شود **حلاق الشعر** نوره است و گفته شود **حلحل** و **حلاحل** بلبوس است و گفته شد
حلیب سورنجان است و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم نافع بود جهت
نقرس و درد مفاصل و درد زانوها و رانها و مقوی بدن بود و مسهل بلغم بود و خلطهای غلیظ و حب
القرع و کرمها بکشد اما سبز زاغلیط کند و مصلح وی کاسنی و کتیرا بود **حما** اما مون و اموس
گویند و بشیرازی ماهلو گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم و آن دو نوع است
یکی نوع مشهور است که بشیرازی ماملو گویند و نوعی دیگر مانند برسیاوشان است چوب وی زرد
و کوچک و بمقدار یک وجب بود و بهترین آن ذهبی رنگ بود ارمنی خوشبوی منضج ورمهای گرم بود و
بر پیشانی ضماد کنند درد سر زایل کند و چون با بادروج بو کوفته عقرب ضماد کنند سود دهد
و ورم چشم که از گرمی بود و رحم و احشا چون با زیت ضماد کنند بغایت سود بود و درد
رحم چون فرزجه از وی کند و برگیرد و در طبیخ آن نشیند سود دهد و نقرس را نافع بود و کسی که
گرده وی یا جگر وی معلول بود چون طبیخ آن بیاشامند نافع بود و سده جگر بگشاید و بول
براند و مقدار مستعمل از وی دو درم بود لیکن مصدع بود و مسکر و از جمله مسکرات بود و ضماد
بعوم گوید مصلح وی صندل و گلاب بود و اسحق گوید مضر بود بمعده و مصلح آن تخم کرفس بود و
و نیادوق گوید بدل بوزن آن اسارون با بوزن آن وج یا بوزن آن چوب بلسان و گوید بدل

آن

ان زیره بود **حمر** تمر هندی است و گفته شد **حماض الاترج** در صفت اترج گفته شد
حماض بری بود و بستانی بود و بری را سلق بری خوانند و آن بیشتر جبلی بود اما در
خاک زیر زمین سست بود و آنرا بیونانی طوطاق انویون گویند و بشیرازی بیخ
آنرا حلیمون خوانند و در نقرس و مفاصل طلا کنند نافع بود و سرفه صفراوی را سود دهد
و بستانی را بشیرازی ترشینک خوانند و مانند کاشنی بود و ورق آن و در وی حموضتی
حموضتی بود و رطوبتی فضلی لزج و بهترین بستانی بود ترش و طبیعت آن سرد و خشک بود
در دوم و تخم وی سرد بود در اول و در وی قبض تمام بود و در باب بادر صفت بزور گفته شد
و اگر تخم وی پیش از گزیدن عقرب بیاشامند و عقرب بگزد هیچ زحمت بوی نرسد و ورق
ان چون بپزند شکم براند و چون بپزند و با زیت بریان کنند و کنجد خشک و اندکی زیت و آب
انار دانه بر وی آمیزند شکم بسته و غیر بریان کرده بیخ که از روده و مره صفرا بود
سود دارد و تشنگی بنشاند و قطع قی بکند و غثیان صفراوی ساکن گرداند و دفع خمار
بکند و آرزوی گل خوردن ببرد و گزندگی عقرب نافع بود و چون با شراب بپزند و بدان
مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و چون با شراب بپزند و بر خنازیر ضماد کنند بغایت
نافع بود و چون بر جرب مالند صحت یابد و اگر بیخ آن در سرکه کردن شاند خنازیر دفع کند و اگر
سحق کنند و زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبت کهن از رحم بکند و اگر با شراب بپزند
و بیاشامند یرقان زایل کند و سنگ مثانه بریزاند و اگر یک مثقال از بیخ وی بکوبند
و با رب سیب سرشند و بلیسند بیخ را و اسهال و موی را بغایت مفید بود **حماص** الماء آ
در آب روید و ورق آن دراز و باریک بود و ورق کاسنی و ساق وی کوچک بود
و بر سر وی تخمی سیاه رنگ بود که بسرخی زند و طعم وی مانند طعم حماض بود شکم براند
چون پخته کنند و تخم وی چون سحق کنند و با شراب بیاشامند خم ببرد و نفث را خونی دارد و
توحش را زایل کند و خفقان گرم را بغایت سود دارد و غثیان دفع کند و مقعد سترخی

بصلاح آورد و چون بنزند و بر اعضا مالند خارش را زایل کند و تخم آن و ورق آن نیز

درد دندان ساکن کرداند و بن دندان محکم دارد و اکر ادهان اکل آن کنند یرقان زایل کند

حماض الارنب اکشوث است و کفته شد **حماض البقر** حماض بری است و کفته شد

حماض بری حماض بستانی است و کفته شد **حماض الارض** امعاء الارض کویند و آن

خراطین است و کفته شود **حمض الامیر** حسک است و کفته شد **حمص** بپارسی

نخود کویند سپید و سرخ و سیاه و کرسنی بود و بستانی بود کرم و تر بود و اندکی تلخی

زند و بستانی غذا نیکو دهد و سیاه بقوه تر بود در افعال و بهترین آن سفیدی بزرک

بود و طبیعت آن کرم و تر بود در اول و کویند خشک در اول طبیعت نرم دارد و بول

براند و منی بیفزاید و باه برانکیزد و حیض براند و مفتح بود و لون را نیکو و صافی کرداند

و درد پشت را سودمند بود و نمش هر دو ورمهاء کرم را سود دارد و روغن آن

قوبا را زایل کند و آرد آن ریشها، بلید و سرطان و خارش بدن را نافع بود و نقیع وی

درد دندان را سودمند بود و ورم بن دندان و او ارضا فی کند و غذاء آتش بیشتر دهد

زیاده از همه چیز چون از آرد وی و شیر حلوائی سازند و طبیخ نخود سیاه سنک کرده بپرد

و ادرار بول از همه نخودها زیاده کند و فالج و مرضهاء سرد و درد مفاصل که از رطوبت بود

نافع بود و باه را زیاده کند بغایت تا حدی که چهارپایان مثل کاو و شتر و اسب نر چون نخود

سیاه بجای علف بدهند قوه باه ایشان زیاده شود و سلیقه کرده بکشایند و هر که در

بستر که خوابیاید و میجنها یکشب و بامداد ناشتا بخورند و صبر کنند تا نیم روز کرم بکشد و اکر

آب خوبیاید و میجناد خام بخورند و آب آن بیاشامند ناشتا انعاظ تمام آورد و افضل را

قوه دهد و در نخود سه خاصیه موجود است که مجامعت کردن به این خصلت بود اول

انکه طبعش ملایم طبع منی بود دوم انکه کثیر الغذا بود سیوم انکه مولد ریاح و نفخ بود و هر غذایی

و دارویی که جهت تقویه باه خورند باید که این خصلت داشته باشد و ان نخود است و زرده تخم

مرغ

مرغ نیم برشت اما نخود کسی که قرحه مثانه و کرده داشته باشد بغایت مضر بود و نخود سیاه

که سد از دو او لی آن بود که میان طعام خورند و مضره وی کم شود نخشخاش و حدام را نافع

بود کزندکی جانوران و اد و بیاد کشنده و جرم نخود ثقیل بود بمعده و مصلح وی معجون کل بود

حمیرا ابو جلسا کویند و آن شجار است و رجل الحمامه نیز کویند و کفته در الف

حمحم بلغه اهل شام لسان الثور است از قول صاحب مفرده و صاحب منهاج

کوید حمحم صحیح است که آن نبات نخه است صفت هر دو کفته شود **حمض** حرض

هو اند و ان اشنان است و کفته شد **حماط** افرورست و صاحب جامع کوید از قول

اسحق بن عمران که حبق بستانی است و در شام حبق نبطی کویند و نبات وی بغایت سبز

بود و کل سفید و تخم وی مانند تخم طبق و طبیعت وی کرم و خشک بود در دوم اصحاب بلغم را نافع

بود و سده دماغ بکشاید که از بلغم بود و زکام تر را نافع بود و مسیح کوید کرم و تر و خشکتر از

ارشا مسفر بود و غیر او کوید مقوی دل بود و تخم وی بریان کرده با روغن کل و آب سرد جهت اسهال

کهن نافع بود و صاحب منهاج و صاحب تقویم کویند سرد و خشک بود در اول حرارت معده و جگر ساکن کند

چون طبیخ وی بیاشامند یا با جلاب یا با سکنجبین و جگر و معده را از اخلاط بد پاک کرداند و بسیار وی

مثانه را بد بود و مصلح وی کندر و حما بود **حمام** بپارسی کبوتر کویند کوشت وی کرده را نیکو

بود و منی بیفزاید و خون و طبیعت وی جالینوس کوید کرم است و رطوبت بسیار دارد و فالج و لقوه و خدر

و استرخاء بدن را نافع بود شریف کوید چون زنده بیجهای برکهای وی مجموع بکشند و بر موضع کزندکی عقرب

نهند نافع بود بغایت و سر وی بیجهای یا بر بسوزند و سحق کنند و در چشم کشند تاریکی شبکوری ببرد

و در خواص این زهر آورده است در هر خانه که کبوتر باشد از خدر و فالج و سکته و جمود و

و سباستانی باشند و این خاصیت در وی هست و دیسقوریدوس کوید خون ورشان

و شفانین و حمام چون کرم بود در چشم کشند جراحتی که در وی بود زایل کند و چون حمام و ورشان

خاصه قطع رعاف که از مغز دماغ بود بکند و بیضه وی بغایت کرم بود و کبوتر بچه سبکتر بود او وی

آن بود که با آب غوره و گشنیز یا سرکه بپزند و چون بخورند بعد از آن مغز خیار از پی آن بخورند یا تخم

خیار **حمار اهلی** صاحب منهاج گوید گرم و خشک بود در سیوم و صاحب تقویم گوید

از قول اسحاق که گرم و تر بود خاکستر گوشت و جگر وی با زیت بر شقاق که از سرما بود بمالند

نافع بود و خاکستر جگر وی با زیت بر خنازیر بستن نافع بود و جذام را سودمند بود و گوشت

وی و جگر وی چون بپزند و در طبیخ آن نشینند گزازی که از خلطی بود بغایت سود دهد و جگر

وی بریان کرده بناشتا بخورند صرع را نافع بود و بول وی درد گرده را سودمند بود

و در خواص آورده اند که بر پوست پیشانی وی چون بر کودکی ببندند که بترسد دیگر نترسد و گویند

جرک گوش وی چون بخورد کودکی دهند که گرید دیگر نگرید و در خواص آورده است که کسی را عقرب

گزیده باشد با وی از بلند در گوش خر گوید که عقرب مرا بگزید و وارگونه بر خر نشیند درد از وی

زایل گردد و خر را درد کند و اگر پوست پیشانی وی بر مصروع با خود نگاه دارد یک سال

تمام صرع از وی زایل شود البته و در خواص ابن زهر آورده است که چون خر دشک را عظیم

ناخوش می آید **حمار وحشی** پارسی خر گور گویند عبد الملک بن زهر گوید نظر بر چشم وی نشست

کردن صحت چشم نگاه دارد و منع نزول آب بکند و این از خواص است و جالینوس گوید گوشت

او چون فربه و جوان بود نزدیک بود بگوشت ایل و بعات غلیظ بود و پیه وی بر کلف طلا

کنند سود دهد و چون با روغن قسط بجوشانند جهت درد پشت و گرده که از بلغم بود و باد

غلیظ نافع بود زهرهٔ وی داء الثعلب و دوالی مالیدن سودمند بود و گوشت وی چون بپزند

با آب و نمک و دارچینی و زنجبیل و مرق آن بیاشامند و گوشت جرب آن بخورند درد مفاصل

و بادهای غلیظ را سودمند بود و گوشت وی بسیار خوردن تمدد در معده و بطن پیدا کند اولی

آن بود که از پی آن جوارشات مسهله چون شهریاران و تمری بخورند و امثال آن **حنظل**

علقم خوانند و تخم وی ببید خوانند و بو بی کیست و بشیرازی گوشت خوانند و بکرمانی خر زهره و وی بلفظی

دیگر خربزهٔ روباه خوانند و نر و ماده بود ماده سفید و سست و زود شکن باشد چندانکه سفیدتر

بود

بود بهتر بود و پوست وی باید که زردی بود که بسفیدی مایل بود و آنچه بکبودی زند بد بود

واگر بر درخت حنظل که یک حنظل بیش نبود آن گشنده بود و آن بزرگی دو حنظل بود و تنتر بن

وی سفید رسیده هندی بود و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در دوم و بو حنا گوید

گرم و خشک است در دوم و کندی گوید سرد و تر بود و وی محلل و مقطع بود درد مفاصل و اعصاب

و عرق النسا و نقرس سرد را بغایت مفید بود و دماغ را از اخلاط پاک کند و شحم وی مسهل بلغم

غلیظ بود از مفاصل و اعصاب و مسهل مرار سودا و صفرا بود و قولنج ریحی بگشاید و ورق

وی صرع و مالیخولیا و وسواس و داء الثعلب و داء الحیه و جذام را سودمند بود خاصه چون با ادویه

خلط کنند مانند افسنتین و افتیمون و نمک هندی و صبر اسقوطری و ایارج فیقرا و حنظل اگر در طبیخ

حقنه کنند مجاز درست از دو درم تا چهار درم شاید و مرهٔ سودای خام بیرون آورد و شحم

آن شربتی نیم درم بود با عسل و با ادویه دانگی و نیم بود و باید که بغایت سحق کنند و اصلاح

وی بکثیرا کنند و سیح وی سودمند بود گزندگی افعی و عقرب خوردن و طلا کردن و حکایت کنند

که اعرابی را عقرب موضع بگزید و دو درم از وی بیاشامید در حال صحت یافت و در حقنه

جهت کسی که قولنج داشته باشد سود دهد و بحور کردن بگیرند حنظلی و سر آن برگیرند و تخم آن

بینداز ند و از روغن زیبق بر کنند و سوراخ آن تخم بگیرند بگل و در آتش نهند تا چند جوش بزند

بعد از آن برگیرند و بر موی مالیدن سیاه گرداند و رها نکند که زود سفید گردد و مسیح دمشقی گوید که اصل

وی چون بجوشانند جهت استسقا نافع بود و گزندگی افعی و حنظل باید که در بکرها کرم و سرکها سرد

استعمال بکنند که اسهال دموی آرد و مضر بود بمعده و مصلح آن کثیرا بود و مصطکی و بدل آن گویند بوزن

آن حو ملی و چهار دانگ وزن آن قثاء الحمار و گویند بوزن آن حو ملی و چهار دانگ وزن آن قند

حنا بهترین آن بود که بغایت سبز بود و در حال خرده کرده باشند و طبیعت آن گرم در دوم

طبیخ وی سودمند بود جهت ورمهای گرم و سوختگی آتش و نافع بود جهت شکستگی استخوان و ریش

دهن و ورمهای جهت خناق کنند و نیم مثقال چون بیاشامند قولنج بگشاید و از خواص وی

[illegible]

است با عدد ال... گویند معتدل است در گرمی و سردی و جلبی گوید سرد است در اول و خشک ...

وی آنست که چون کسی را ابتداء آبله کند خایه باب بسرشند و برکف پای وی نهند این باشد که از آنکه چشم بر آید و این مجربست و صحیح و اگر تخم وی یک با عسل بسرشند و لعق کنند داغ را نافع بود
سودمند بود و در خواص ابن زهر آورده است که چون حنا مسکه بسرشند و بر ناخن نهند و بدان
کنند نیکو گرداند و اگر پای را بوی خضاب کنند بشب و اگر کسی سرخ رنگ بود و مضر بود بحلق
چون بیاشامند و مصلح آن کثیرا بود **جند قوقی** شیرازی است قوقی گویند و بپارسی
دیو اسبست گویند بری و بستانی بود و جند قوقی بری درق وحیاقا خوانند و بیونانی
لوطوس اغدیرس خوانند معنی آن جند قوقی بری بود و از آن بستانی طرینلس خوانند و بهترین
وی بستانی بود و طبیعت آن گرم و خشکست در آخر درجه دوم و گویند در آخر درجه اول و گویند
در سیوم کلف را نافع بود و روغن وی درد مفاصل را سودمند بود و درد انثیین و عصاره
بستانی با عسل سفیدی که در چشم بود زایل کند و بری و بستانی صرع را سود دارد و استسقا
و بول و حیض براند و روغن وی جهت بادها که در اعضا بود اگر طفل دیر حرکه آید چون بروی بمالند
زود حرکه کند و اگر در طبیخ وی نشینید همین عمل کند و تخم وی مهیج باه بود و اگر آب وی در گوش کنند کرمی
ربد درد ساکن کند در حال و چون بر عضوی سالم ربد لدغ و وجع پیدا کند و چون بعصاره
وی سعوط کنند صداع آورد و جند قوقی خناق آورد و درد حلق و مداوای ان بکشنیز و
کامی و کاسنی کنند **حنا الغول** اشجار است و ابوخلسا خوانند و گفته شد **حنا قریش**
جار الصحرا است و گفته شد **حنا مجنون** و سمه است گفته شود **حنطه** گندم بود و بهترین
ان بود که میان صلب و لین بود و فربه باشد و میان سرخی و سفیدی بود و سیاه بد بود و
طبیعت آن گرم بود و معتدل بود در تری و خشکی و چون بکوبند و بر گزندگی سگ دیوانه نهند
نافع بود و چون بخایند و بر دملها نهند بگشاید و روغن وی قوبا را زایل کند و وی بهترین
غذاها بود انسان را **حنطه رومیه** جندروس خوانند و خالاوان نیز گویند و گفته شود
جوکبا درج است و گفته شد **جوز هندی** مرنج است و گفته شود جوز رو

اکدوفس

اکدوفس خوانند و توز خوانند و آن درختی است که پوست وی زرد بود و گل وی گرم بود در درجه
سیوم و خشک بود در اول و ورق وی ضعیف تر از گل وی بود و صمغ وی کهربا بود و تخم وی لطیف تر از
صمغ وی بود و انزاسرو خوانند و ورق وی چون با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود و تقطیر
البول را سود دهد و ثمر وی منع آبستنی میکند و شیخ الرئیس گوید وی لطیف و سخت گرم نیست و یک مثقال
از ثمر وی عرق النسا را نافع بود و اسحق گوید یک مثقال از ثمر وی عرق النسا را نافع بود و اسحق
گوید یک مثقال از ورق وی بعد از طهر با سرکه سودمند بود جهت آبستنی **حوم** و حمر نیز گویند
و آن تمر هندی است و گفته شد **حواری** آرد گندم سفید بحر بیخته بود **حوحم** ورد احمر است و گفته شود
حوران و حوفران این هر دو اسم خرطون است و گفته شود **حوما** نه بعربی
گویند و بسریانی طرنفلن و گفته شود **حور اسغدان** بستان افروز است و گفته شد
حیه مار است و انواع آن بسیار است و الحجه در تریاق مستعمل بود و قرص افعی بود که از گوشت
افعی سازند و صفت و منفعت در هر کتاب گفته شود **حیوة الموتی** قطران است و گفته شود
حی العالم ابرون خوانند و معنی ابرون الحی الابد یعنی همیشه زنده و هر گز وی سفید و همیشه
سبز باشد و بش بهار نیز خوانند و بعضی گویند بستان افروز است و بعضی گویند تخم است
و این هر دو خلافست آنچه محقق است نوعی از زباجین است که در زیر درسیا باشد
و دایم سبز بود و حی العالم دو نوع است کوچک و بزرگ و دیسقوریدوس گوید سه نوع است
یک کوچک خورد بود و در جایها سایه و بن دیوارها و کوهها و قضبان وی کوچک بود
یک شاخ بش بود و ورق بسیار بران بود و بقدر ریک و حب بود و گل وی زرد بود و در قوة
نا سد نوع بزرگ بود و بستانی بود و کوهی بود و قد وی بدرازی یک گز بود و بستبری انگشت
بود و بهترین وی بستانی بود و طبیعت آن سرد است در سیوم و خشکست در اول هر دو نوع
کوچک و بزرگ نافع بود جهت ورمهای گرم و بر جگر و سینه گرم طلا کردن سود دهد و چون تنها
یا با سویق بر حمره و نمله ضماد کنند و ریشها پلید نافع بود و ورم گرم که در چشم پیدا شود و سوختگی
آتش

آتش و نقرس بغایت نافع بود و آب وی مقدار بیست درم بیاشامند جهت سده که در جگر
و زهره باشد و مسهل صفرا بود و بهتر دو جهت وی کژدم گزیدگی و رتیلا بغایت نافع بود و چون آب وی
با روغن گل و سرکه بر سر نطول کنند سود دهد درد سر را و جهت اسهال و ریش روده نافع بود
و چون با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون آورد و چون زنان بخور برگیرند قطع سیلان رطوبة
رحم که مزمن شده باشد بکند و اگر در چشم کشند در چشم را سود مند بود و حده دم را ساکن
کند و صفرا را و قوة بدن بدهد و دیسقوریدوس گوید نوع سیوم بقل حمقا بری خوانند و بعضی
طیلافون خوانند و اهل روم ابلیر خوانند و این نوع میان سنگستانها روید و طبیعت وی گرم بود
و مقرح جلد بود و چون با بیه کهن بر خنازیر ضماد کنند تحلیل دهد و حی العالم مضر بود بسپرز و مصلح
وی طین ارمنی بود حدقا است و گفته شد باب الخاء خانق النمر

صاحب منهاج گوید خانق النمر و الذئب و یسمی قاتل النمر و الذئب و سمی حشیشة و در صفت قاتل الذئب
گوید قوه گفته خانق النمر و سوخته بس برین دو تقدیر از این دو اسم و ماهیة آن یکی سهو باشد
الجز محقق است گفته شود خانق النمر نباتیست که چون ببلبل و یوز و گرگ و سگ و خوک و غیر آن خورانند
خناق شان بگیرد و بدان سبب خانق النمر و قاتل النمر خوانند که مخصوص است به پلنگ که و برا زود تر
بکشد و آن نوعی از کازریون است بتحقیق اگر چه بعضی گویند اسقیل است و بعضی گویند خربق
سیاه است و این دو قول خلافست و انرا اقونیطن گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم
خانق الذئب قاتل الذئب هم خوانند و در قوة مانند خانق النمر بود اما مخصوص است بگرگ که
وی را زود تر می کشد همچنان که خانق النمر مخصوص است به پلنگ خانق الذئب مخصوص است
بگرگ و آن بتحقیق خربق سیاه است و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر سیوم و چون بکوبند
و بر گوشت خام افشانند و گرگ بخورد بمیرد خانق الکلب قاتل الکلب هم خوانند و در عمل همان
فعل مے کند بلکه زیاده تر اما سگ را زود تر می کشد و وی سم است هر حیوانی را که دنبال
داشته باشد و آن از سد کوهستان خیزد و آنرا ادارانی گویند و گفته شد خانق الملک ساد

ساد اوران است و گفته شود خامالاون صاحب جامع حربا است و صاحب منهاج
گوید نوعی از کازریون سیاه است و صاحب جامع گوید خامالا اسم کازریون است و آنکه گفته
که اسد الارض کازریون است سهو کرده اند اسد الارض حربا است و گفته شد و خامالا اسم کازریون است
و بسبب اشتراک اسم سهو کرده اند و هم صاحب گوید از قول بعضی از متاخران که اسد الارض خامالاون
مالس است که آن کازریون است پس بدین تقدیر قول صاحب جامع معتبر تر است و خامالیون
و کمالیون نیز گویند خامالاون لوقوس یعنی لوقوس یا نی سفید بود و بعربی اشخیص گویند و به بربری
ادادا و در الف گفته اشخیص ابیض و اسود خامالاون مالس ادادا اسود است و آن خامالیون
است و کمالیون نیز گویند و آن خانق النمر است و گفته شد خامالا ء بیونانی یعنی زیتون الارض
و آن کازریون است و گفته شود انواع آن خالیدونیون و خالدومیون نیز گویند و آن دو
نوع است گویند بزرگ آن عروق الصفر است و کوچک آن مامیران و معنی خالیدونیون ذو
الخطاف بود ان سبب این اسم بوی نهاده اند که پرستوک چون بچهٔ وی در آشیانه نابینا گردد
مادر برود و شاخی از مامیران بیاورد و در آشیانه نهد بچه نابینا بینا گردد بفرمان خدای تعالی
و این از خواص است فتبارک الله احسن الخالقین خالاوت حنظل رومی است و گفته شد و
بپارسی کاکل خوانند و در خندروس طبیعت و منفعت وی گفته شود خامامیلن بابونج است
و گفته شد خامانیطس یعنی ان بیونانی صنوبر الارض بود و آن کمافیطوس است و گفته شود
خامادریوس خامادریون نیز گویند و معنی آن بیونانی خمان الارض بود و آن خمان کوچک
است و اقطی خامان بزرگ و گفته شود خاولنجان خسرو دارو گویند و ان خولنجان است
و گفته شود خامشة شیطرج است و گفته شود انواع آن در شین خبه بر الخمخم
بشیرازی شغتر کی خوانند و اصفهانی خاکشی و به تبریزی سوارون و بترکی مرا شوه و
نیکوترین آن سرخ خلوقی رنگ بود شیرین و طبیعت آن گرم و تر بود تشری را سود مند
بود و اصحاب سودا را و چون با شیر و نبات بیاشامند بدن را فربه کند و گونه نیکو گرداند

خبازی بپارسی خرو گویند و بشیرازی نان کلاغ و آن نوعی از ملوکیه است و گویند ملوخیا
بستانی است و ملوکیه بری نوعی از ملوخیا بقلة الیهودیه و ملوکیه گویند و آن نوعی از خطمی
است و بری لطیفتر و خشک تر از بستانی بود و طبیعت وی سرد و تر بود در اول و گویند
معتدل بود در گرمی و سردی و گویند تلیین در وی هست و معتدل بود و بعضی گویند گرم و خشک
و این قول دور است و ورق وی چون بر گزندگی زنبور و نحل ضماد کنند نیکو بود و قی خام بود
و ورق بری نافع بود با زیتون بر سوختگی آتش و جمره چون بر وی طلا کنند و طبیخ وی چون زنان
در آن نشینند صلابت رحم نرم گرداند و مقعد و ورق وی چون با بیخ وی بجوشانند نافع بود
جهت زهرها داد و پیها کشند و بر گزندگی رتیلا ضماد کردن نافع بود و بول براند و تخم
وی چون خلط کنند با تخم جند قوقا بری و با شراب بیاشامند درد مثانه ساکن گرداند و حرقه
ورق وی بپزند و برد کا میل نهند و ورمها که احتیاج بشکافتن بود بشکافد و باد بیرون
آورد و بدان حقنه کردن گزندگی روده و مقعد و رحم را سودمند بود و آنچه بستانی بود
معده را بد بود و چون تر بود مثانه را نافع بود و تخم وی جهت خشونتی که در سینه و شش
و مثانه حادث شود سودمند بود و اگر ضماد کنند بر ورمهای گرم ساکن گرداند و وی نافع
بود جهت سرفه که از خشکی بود و خشونت سینه و بول براند و شکم و ورق وی چون بخایند
همچنان خام و با اندکی نمک ضماد کنند بر ناصور که در چشم بود پاک گرداند و گوشت برویاند
و چون ضماد کنند با گمیز بر سر ریش که سبب آن از تری بود و سبوسه سودمند بود و چون بر
گزندگی عقرب ضماد کنند خاصه چون با زیت بود و گل وی نافع بود جهت قرحه کرده و مثانه
اشامیدن و ضماد کردن و قضبان وی نافع بود جهت روده و مثانه و شکم نرم دارد
و نوعی از خبازی بری بود که مسهل مره خام بود تا حدی که گاه باشد که خون ساید
خبز بهترین آن بود که از گندم آفت نارسیده باکی فربه صلب بود و نان سمید و خواری
دشخوار از شکم بیرون آید و نفخ در وی زیاده بود و مولد ریاح بود و سده جگر و سنگ گرده

تولد

تولد کند و شکم ببندد و نان خشکار سبز غلیظ کند و خون که از وی حاصل شود میل
بسیاهی داشته باشد و نان حواری بدن را فربه کند و نان که نخاله بسیار داشته باشد
زود از شکم بیرون آید و غذا اندک دهد و آنچه نخاله اندک داشته باشد ضد آن بود و نان فطیر
نفخ در وی زیاده بود از آنچه خمیر داشته باشد و نان خشک کس شکم ببندد و نان نرم خشکار
چون با آب نمک کنند و نمک و بوره و با ضماد کنند زایل کند و قوبا نوم دارند و اصحاب قولنج را سود
دهد و غذا اندک دهد و بدتر از انواع نانها بود که از گندم بزند و جرب و حکه و بواسیر
تولد کند و مصلح وی ادهان و حلاوات و البان بود و بهترین نان سمید بود و غذا بیشتر دهد
و دیر منهضم شود بسبب اندکی نخاله و در گرمی معتدل بود و بدن را فربه کند و شکم ببندد و سده پیدا
و اولی آن بود که نمک و خمیر تمام داشته باشد و با اسفیدباج و طباحات شور خورند و بعد از وی
حواری و گندم وی میان سمید و خشکار بود و متوسط بود در کثرت غذا و قلت آن و سرعت هضم و بطوء
آن و نزدیک سمید بود در شرایط حوال و شکم ببندد و اصحاب کد را سودمند بود و معده
قوی گرم را و دیر منهضم شود و مولد ریاح و نفخ بود و سده و سنگ گرده احداث کند و مصلح وی
زنجبیل و اطریفل بود و بعد از آن ماءالعسل خوردن و حمام رفتن و خوابهای دراز کردن مناسب
بود نان فرنی تر بود و دیر منهضم شود و مزاجهای خشک را سود دهد و مصلح وی خرمای شیرین
بود و نان قطایف شکم ببندد و مولد خلط غلیظ بود و مصلح وی شکر فی بود نان انجح بهترین
آن بود که از برنج سفید خوب بزند و طبیعت آن سرد و خشک بود غذا ر روده بد دهد و شکم ببندد
و دیر منهضم شود و مصلح وی روغن بادام بود نان جو بهترین آن بود که از جو تازه فربه بزند
و طبیعت آن سرد و خشک بود و شکم ببندد و غذا اندک دهد و بد بود و مصلح وی خرماء جرب بود
خبز الغراب اقحوان است و گفته شد خبز القرود لوف است و گفته
شود خبز المشایخ کزمریم است و گفته شد خبث الحدید
بپارسی ریم آهن گویند و بشیرازی ره آهن و قوی تر از همه خبثها بود و انرا اقلیمونش
خوانند

و بهترین وی بولادی الماس بود پاره‌های تنک و کوچک که بر روی خشونه نبود و طبیعت آن
کرم و خشک بود در سیوم مجفف رطوبات بود و محلل ورمهای کرم و سودمند بود جهت
خشونة جفن و مقوی معده بود و چون با شراب کهن بیاشامند خون بواسیر قطع کند
و منع آبستنی بکند و چون کود بر گیرند پشم پاره خون رفتن باز دارد و قطع سلس البول
بکند و سعال را الحکم دارد و چون بیاشامند جهت شیر که در پستان بسته بود سود دهد
و مقدار آنکه مستعمل بود و خبث الحدید بقوه مانند زنجار الحدید بود و چون با سکنجبین
بیاشامند منع مضره دوایی که کشنده بود مانند زرنیخ و از خوردن خبث الحدید ممانعتی
عارض شود که از خوردن براده الحدید و علاج وی همان کنند که کسی که براده خورده باشد و اولی
آن بود که مدبر کنند صفت آن بگیرند خبث الحدید و سحق کنند و در سرکه انگوری خوسانند
چهارده شبانروز و بعد از آن خشک کنند و سحق کنند و با روغن بادام بریان کنند بعد از آن استعمال
کنند و منفعت وی آنست که باه را زیاده کند و ورم سپرز را تحلیل دهد و معده و جگر و سپرز
تر و اعضایی که محتاج بتجفیف بود و قبض و تقطیر البول و قرحه امعاء و مثانه را بغایت نافع بود
و بو خبث الحدید مدبر اطریفل کوچک بود و بدل غیر مدبر وی خبث الفضه ثقل نقره بود
و بهترین آن بود که سبز رنگ سبک بود و قابض بود بغایت و در وی جذب و تجفیف بود جرب
و سعفه و ریش را نافع بود و چون در مرهم کنند منع خون از ناصور و بواسیر بکند خبث النحاس
در قوه نزدیک است بخبث الحدید و مس سوخته اما ضعیفتر از مس سوخته بود خبث
الرصاص قوه وی مانند رصاص محرق بود و طبیعت آن سرد و خشک بود نافع بود جهت
ریش چشم و بدل آن اسفیداج رصاص بود خترق افستین است و گفته شد
ختم الملک خواتم الملک گویند و آن طین مختوم است و گفته شود خثاء البقر است
زبل البقر است بپارسی سرگین گاو گویند چون بر ورمهای غلیظ نهند تحلیل کند و چون بسوزانند
و بر سوراخ بینی نهند رها کنند تا خشک شود بعد از آن بر گیرند و دیگر تازه بنهند چند نوبه و چون
بر پای منقرس

منقرس نهند با خاکستر و زیت سودمند بود و بر گزندگی زنبور و نحل بغایت نافع بود و مستسقی ٧١
را ابدان طلا کردن سودمند بود و بهترین وی آن بود که در فصل بهار باشد و چون خشک کنند و
بسوزانند و مستسقی بیاشامد بغایت نافع بود و اگر زن بدان بخور کند زادن بر وی آسان
کرد و بچه مرده بیندازد و بچه زنده بکشد و در خواص ابن زهر آورده است که بر ثالیل نهند قلع
کند خدرنق عنکبوت است و گفته شد خداع الرجال بزر البنج است و گفته شد
خردل ابیض اسفند اسفید است و گفته شد خروع الحمام جوز جندم است و گفته شد
خرفی خلر است و گفته شود خروع بپارسی بیدانجیر است و بشیرازی کنو و بهترین وی
تری بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و گویند تر است و اسحق گوید گرم و خشک است
در سیوم مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید و فالج و لقوه را نافع بود و صاحب منهاج گوید شربتی
از وی ده دانه بود مقشر و صاحب تقویم گوید شربتی با نخود حب بود و اعصاب را نافع بود
و هر صلابتی که بود چون ضماد کنند یا بیاشامند نرم گرداند و سی حب از وی سفید کرده چون سحق
کنند و بیاشامند مسهل بلغم و مره و رطوبة مائی بود و قی آرد و غثیان باز دید کند و ورق وی
چون بکوبند و با سویق خلط کنند و ضماد کنند بر ورمهای بلغمی و ورمهای گرم که در چشم بود سود
دهد خواه پخته و خواه خام و نقرس و درد مفاصل چون ضماد کنند بغایت نافع بود اما خوردن
وی مضر بود بسینه و مصلح وی کثیرا بود خراطین نغار کرم گویند و آن امعاء الارض است
و حب الارض نیز خوانند و آن کرمی سرخ بود که در زمین نمناک باشد در شیب گل و طبیعت وی
گرم و خشک بود و خشکی وی در درجه سیوم بود و چون بکوبند و بر جراحت اعصاب ضماد
کنند و سه روز رها کنند بغایت سودمند بود و گویند در ساعت سود دهد و با پیه مرغابی جهت
درد گوش نافع بود و سنگ گرده بریزاند اما مضر بود باعصاب دماغی و مصلح وی روغن
بادام بود و در بزرگ کردن قضیب اثری تمام دارد خاصه چون بشویند و خشک کنند و با روغن
کنجد طلا کنند خربع عصفر است و گفته شود و صاحب معزده گوید نوعی از خرشف است که

بونان بونی تابعیث خوانند **خرنوب** نبطی خروب گویند و خرنوب الشوک و قیصم
قریش نیز گویند بپارسی کور خوانند و اهل شام معرفی خوانند و بعضی ینبوت گویند و گفته شود
خرنوب شامی بپارسی کورزه گویند و شیرازی کبر کازرونی گویند و آنچه خشک بود
بهتر از تر بود و طبیعت وی قابض بود و سرد و خشک بود و خشکی وی در دوم بود و گویند
گرم است در اول شکم ببندد و چون شیرینی و معده را انگیزد و ادرار بول کند خاصه چون
با عنب الثعلب پرورده باشد و جالینوس گوید چون تر بود شکم نرم کند و معده را بد بود و هضم
نشود و چون خشک بود شکم ببندد و بول براند لیکن دیر منهضم شود و چون نارسیده بود و ثالیل
را بدان بمالند محکم البته زایل کند و مقدار مستعمل از وی پنج درم بود و رفس گوید غذا بدن بدهد
و طبیعت ببندد و ریش معده را نافع بود و اربیاسیوس گوید سودمند بود جهت اسهال
بافراط و قوه بدن بدهد و امعا را پاک گرداند از اخلاط بلغمی فاسد اما مجفف اعصاب بود
و مصلح آن لعاب دانه و نبات بود و صاحب منهاج گوید فایده ضرر وی کم کند و گویند
مصلح وی ماء العسل بود و جلاب و بدل خرنوب مازوی سوراخ بود بوزن آن و گویند
طراثیث و گویند قرظ بوزن آن **خرنوب هندی** خیار چنبر است و گفته شود خرنوب
مصری سنجر شنط است و آن خرنوب نبطی بود و گویند قرظ است و گفته شود خرد
بهترین آن بستانی بود تازه فربه سرخ رنگ و چون بکوبند زرد رنگ بود و طبیعت آن گرم
و خشک در چهارم و از خواص وی آنست که چون در عصیر انگور اندازند بحال خود بماند و بجوش
نکوشد و گرد ماغ دارند عطسه آورد و چون بر نقرس ضماد کنند نافع بود و بر داء الثعلب همین
سبیل خاصه بری و بر عرق النسا و درد سبرز و هر درد مزمن که باشد و چون
خوهند که جذب آن از عمق بدن بکنند بظاهر بدن ضماد کردن سود دهد و از بخور وی
گزندگان بگریزند و خوردن وقطع بلغم بکند و چون با عسل یا با موم گداخته با زیت بیامیزند
و بر روی بمالند روی را پاک گرداند و ورمهاء مزمن و خنازیر را تحلیل دهد بغایت و چون

باکبریت

باکبریت و سکنجبین بروی طلا کنند و بر جرب و قوبا ضماد کنند سود دهد و مولف گوید اگر کسی
قوبا داشته بود که هیچ خیر زایل نشود بگیرد خردل کوفته وقتی که از حمام بیرون آمده باشد و کرباس پاره
بانگشت بپیچد و بر قوبا چنانک خون آلود گردد و بعد از آن خردل کوفته بر آن بمالند زرد آب بسیار
از وی روانه شود و صحت یابد و مجرب است در رازی گوید اگر کسی درد دندان دایمی داشته باشد
که نه ورم بود چون سحق کنند و بر دندان نهند عجایب ببیند و چون بر برص طلا کنند سود دهد و ضماد
کنند بر سر جهت زحمت نیز غش بغایت نافع بود و سده مصفا بگشاید و در داروها جهت
شبکوری سود دهد خاصه چون بکوبند و در آب بزنند و یا عسل در چشم کشند و چون با موزنک باشیرا
بیاشامند کرم بکشد و اگر آب وی در گوش باد ندان چکانند درد ساکن کند و بوا سیر بگدازند
و با خناق رحم سود مند بود و باه را زیاده کند و تبهاء کهن زایل کند و مقدار مستعمل از وی
دو مثقال بود و جهد ل بری خلطی بد از وی حاصل شود و بتر کی انداجی خوانند و معطش
و درد سر آورند و مضر بود بدماغ و مصلح وی آن بود که یا با دام و سرکه بپرورند و باید
که در خوردن نمک هندی باوی اضافت کنند و بیاشامند و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل
و کافور و گلاب بود و بدل آن دو وزن آن حب الرشاد بود و گویند دو وزن آن تخم شلغم
خردل بری لبسان است و گفته شود **خردل فارسی** نوعی از حرف است که اندرا
اسفیدا اسفید خوانند و خردل اسفید گویند و گفته شد در الف **خرفه** ضروج گویند و آن چنار
است و گفته شد **خرفق** بزبان اهل دمشق خردل فارسی است و گفته شد **خربق** سحاست
که بوست وی مستعمل است و بیخ کبر ماند و گیاهش بلسان الحمل ماند و درازی ساق وی چهار
انگشت بود و مجوف بود و بطعم از خربق سیاه تلخ تر بود و از بیخ وی ریشهاء بسیار رسته
باشد مانند اسارون و نوعی هست که آن ریشه ندارد و املس بود و بغایت صلب بود و بهترین
آن بود که سفید بود و زود منفعت که شود و لعاب داشته و در حال زبان را بگزد و بعد از آن
بگزد و سخت و طبیعت آن گرم و خشک در وسط درجه سیوم و فوس گوید گرم و خشکست در دوم و فالج

و صرع و درد مفاصل را سودمند بود و منقی بلغم و اخلاط سرد بد بود و معده را پاک کند
از اخلاط مختلف مثل بلغم و سودا و چون زن بخود برگیرد حیض براند و وی در شیافات
جهت دفع تاریکی چشم استعمال کنند و روشنایی چشم بیفزاید و اول آن بود که یک رطل از وی پاره
کنند و در سه رطل آب باران خوی بیاشامند سه روز بعد از آن بپزند تا دو دانک بماند و صافی کنند و خربق
بیندازند و دو رطل عسل مصفی بر سر آن کنند و بجوشانند کف آن بگیرند و چون بقوام شربت رسد
فرو گیرند و شربتی از وی ملعقه بود با آب گرم و این سالم بود و این کسی که بیاشامد
و اگر سحق کرده بود بیاشامند خطر بود و بوی آن بدماغ رسد عطسه بود و سرفه پیدا کند و اگر سحق
کرده بیاشامند خطر بود و تشنج و کزاز پیدا کند و قی آورد بقوه و خناق باز دید کند و افراط
کردن در آن آدمی را بکشد و مقدار مستعمل از وی بیخ طسو بود و اگر کسی که وی خورده بود براز
وی چون مرغ بخورد بمیرد و صاحب تقویم گوید مصلح وی دوغ تازه بود و جلید و صاحب
منهاج گوید مصلح وی مصطکی بود و مداوای کسی که خربق خورده باشد مرق مرغ کنند و بویهاء
خویش و کسی که آن بیاشامد نشاید که معده وی خالی بود و از خوارزمی آنست که چون باسویق
و عسل بسرشند و موش بخورد بمیرد و وی سم کلاب و خنازیر بود و بدل وی جوز القی بود
یا ماهیزهرج **خربق اسود** جراحت وی زیاده از جراحت ابیض بود و ورق وی بورق
خیار ماند اما شکافته تر بود و سیاه تر و ساق وی کوچک بود و در بیخهاء دانه‌ها باشد
و بر گره بود و بوست بیخ وی مستعمل بود و وی در زمینها خشک روید و چون وی را
بشکنی از اندرون وی چون غباری بیرون آید و بهترین آن بود که میان فربهی و لاغری
بود و بسیار گره بود و اندرون گره مجوف بود و لون بیرون وی سیاه باشد و اورا
زنگی خوانند و رجل الراعی خوانند و ملینودیون و مالیقوس نیز خوانند و طبیعت وی
گرم و خشک است در سیوم گوشت مرده بخورد و با سرکه بر بهق طلا کردن نافع بود و
وسواس و مالیخولیا را نافع بود و چون با موم و کندر و آب زفت با روغن قطران بیامیزند
و بر جرب

و بر جرب مالند نافع بود و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و بخور
کردن همین عمل کند و اگر نزدیک درخت انگور بروید اگر از آن انگور شراب سازند مسهل بود و چون
در داروهاء چشم کنند قوت باصره بدهد و دفع سودا بکند از جمیع بدن و مسهل صفرا و بلغم نیز بود و صفرا
غلیظ استفراغ کند زیاده از سقمونیا و در علتهاء مزمن که محتاج بدارو مسهل بود نافع بود و صداع
و شقیقه بغایت نافع بود و مره صفرا و مره سودا براند با سانی و شربتی از وی نیم درم بود تا نیم
مثقال با فودنج و صعتر و ادویهاء ملطف گرم که معده را سودمند بود و بعضی در سکنجبین خوب بود
یا شراب شیرین بعد از آن بجواب بپزند با مرغ و مرق آن بیاشامند مسهل بلغم و صفرا و سودا بود
اما مضر بود بکرده و اسهال بسیار آرد و باشد که خناق آورد و مقدار دو درم تشنج احداث
کند و مصلح وی در استعمال کردن جو قوت و کثیرا بود و فطراسالیون و صعتر بود و بدل وی نیم وزن
آن کندش و نیم وزن آن ماهیزهرج و گویند بدل آن کندش است و بوست بیخ کبر مساوی و گویند
بدل آن نیم وزن آن مازریون است و چهار دمک وزن آن غاریقون و گویند بدل آن کسلح است
خردل ابیض خردل فارسی است و گفته شد **خرزهرج** دفلی است و گفته شود **خرء
الدیک والدجاج** سرگین خروس و مرغ بود و جمیع سرگینها مسخن و مجفف بود و مصلح
قولنج بود چون با شراب یا با سرکه بیاشامند و تریاق فطر خانق بود با عسل و چون بیاشامند
بوزن یک مثقال با سکنجبین قی بلغم آورد و سرگین خروس چون سحق کنند و بر گزندگی سگ دیوانه
نهند سود دارد **خرء الفار** سرگین موش بود گرم بود و بر داء الثعلب طلا کردن سود دهد
خاصه چون با سرکه بود و اگر بمالند و با شراب بیاشامند سنگ کرده بریزاند و اگر از وی شیاف بسازند
و کودکان بخود برگیرند شکم براند و چون بپزند و در آب آن نشینند عسر البول را نافع بود
و اگر در چشم کشند سفیدی سر دو مژه بربایاند و رطوبت قرنیه پاک کند **خرء الضفادع**
طحلب است و گفته شود **خرنب** نبطی است و گفته شد **خراسقان** نباتیست بشکل سنبل
الطیب اما لون وی بسبزی مایل بود و بیخ آن مانند سنبل بود و وی آن صمغ سنبل ماند و در طبیعت

وخاصیت نزدیک به سنبل و در طعم وی اندکی حلاوتی بود خرفه بقلة الحمقا است و گفته شد
خرنباش بها خوزاست و گفته شود خرگوش لسان الحمل است و گفته شود خرطال قرطمان
گویند و مهر طمان و گفته شود خرفع ثمر عشر است و گفته شود خرفطان نیتوحه است و گفته شد
خرمیان جند بید ستر است و گفته شد خرف و لطیفتر بن حرفها خرف سرطان بحری بود
و طبیعت خرف سرد و خشک بود و جلا دهنده بود خاصه خرف سوده و خرف سرطان خشک چون
سحق کنند و با همچندان تخم تره کوفته طلا کنند بهق و کلف و نمش زایل کند و مرهمی از آن سازند
جراحتها زود بصلاح آورد و جرب و قرحه بغایت سود دهد و خرف سوده بر نقرس طلا کردن
نافع بود و با سرکه طلا کردن بر قوبا و جرب و حکه و سعفه و حصف سودمند بود و خرف
عضارصینی دندانها را جلا دهد و خرف مضر بود باعصاب دماغی و مصلح آن روغن بنفشه
بود و مقدار مستعمل از وی دو درم بود خزامی خیری بری است بشیرازی لی روانه
گویند و طبیعت وی گرم و لطیف بود و سخن دماغ سرد بود و چون بیاشامند سوء المزاج
را نافع بود و ورم جگر و سپرز را و چون بخور کنند بهر بویی گنده که باشد زایل کند و سخن رحم
بود و مجفف رطوباتی که از آن روانه بود و رحم را پاک گرداند و نیکو و چون زن فرزجه از وی
بخود برگیرد آبستن گردد بفرمان خدای تعالی و چون سحق کنند و با آرد بسرشند و بر جراحات
ضماد کنند تحلیل دهد خسف جور است و گفته حس بپارسی کاهو گویند و
بری بود و بستانی بود تازه بهتر و طبیعت وی سرد و تر بود در سیوم و گویند در
دوم حرارت معده را نیکو بود و خواب آورد و بول براند و خونی که از وی متولد شود
نیکوتر از خونی بود که از بقولی دیگر حاصل شود و میل بسردی داشته باشد و جهت
آب گردش نافع بود و آنچه ناشسته بود در وی نفع کمتر بود و آنچه شسته بود نفع در وی بیشتر
بود و اگر در میان شراب بدان تنقل کنند مستی کمتر بود و وی زود منهضم شود و تشنگی نشاند
و با سرکه اشتهای طعام باز دید کند و یرقان را نافع بود و جهت ورمهای گرم و بر جمره طلا

کردن

و بیرونی ضماد کردن سود دهد و بخوانی زایل کند خواه خام خوردن و خواه پخته و قطع سیلان
منی بکند و درد چشم که از گرمی بود ضماد کردن سود دهد و تخم وی چون بیاشامند سودمند بود جهت
کسی که احتلام بسیار افتد و قطع شهوت جماع بکند و کاهوی بری لبن وی در قوه مانند لبن خشخاش
سیاه بود و قطع سیلان منی بکند مانند بستانی نیم درم از لبن بری مسهل کیموس بلغمی بود جهت
گویند کی [illegible] نافع بود چون بیاشامند و کاهو بسیار خوردن چشم را ضعیف گرداند و تاریکی
آورد و حس را تیره کند و مصلح آن سلیلم مربی بود و اولی آن بود که تخم ترب قوقیا با نعنع کنند و
دارایانه در چشم حکاسد و کاهو مضر بود باه و مصلح وی کرفس و نعنع بود حس الحمار
شنجار است و ابو خلسا نیز گویند و در الف گفته شد خرو دارو و خولنجان
است و گفته شود خشخاش سفید بستانی بود و بهترین وی تازه فربه بود و طبیعت
وی سرد و تر بود در دوم و گویند در سیوم و عیسی گوید سرد و خشک است در دوم سودمند بود
جهت سرفه گرم و نزله سینه و رطوبات معده و نفث دم و مادهای تیز که فرود آید از سر با عسل
منی زیاده کند و مقدار دو درم تا پنج درم مستعمل بود و حب وی شکم ببندد و آب وی شکم براند
و وی منوم بود و غذا اندکی دهد و مصلح وی عسل بود با فند و صاحب تقویم گوید بسیار از وی مرخی
شش بود و مصلح آن مصطکی و سکنجبین بود و اسحق گوید پوست وی مضر بود به شش و مصلح آن مصطکی
بود و پوست وی از دانه منوم تر بود چون بپزند و آب آن بر سر ریزند و وی چون ضماد کنند بر پیشانی
بیخوابی را نافع بود و وی چون با آب بجوشانند تا نیمه باز آید نافع بود جهت مسلول و کسی که در شکم او
خلطی غلیظ بود خشخاش سیاه صاحب تقویم گوید بری بود و بستانی بود و صاحب منهاج
بری مصری بود و بهترین وی فربه تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک است در سیوم و گویند
در چهارم و گویند تر است در چهارم خاصیت گل وی آنست که ریشهای چشم و حواشی را زایل کند
و خشخاش [illegible] چون بکوبند خرد و با شراب بیاشامند جهت اسهال و سیلان رطوبات مزمن
که از رحم آید نافع بود و چون با آب خلط کنند و بر پیشانی و صدغین ضماد کنند بیخوابی را زایل کند

و چون ضروری بود در داروهای چشم استعمال کنند سودمند بود جهت حرارت جگر بغایت نافع بود
و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند و خاکستر آن با روغن گل
و سرکه بسرشند و بر صدغین طلا کنند درد سر که از گرمی بود از حرارت آفتاب منفعت سود دهد و وی منوم و مخدر
بود و مضر بود بسرفه و شش و مصلح وی تخم رازیانه بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن زنبق و نرگس بود
خشخاش زبدی بمعنی افرودس گویند و معنی آن خشخاش زبدی بود و بدان سبب بدین اسم
خوانند که چون رسد سفید بود و بعضی ارقلنا خوانند و نبات وی و ورق وی و ثمر وی مجموع سفید بود و تخم
وی مسهل بلغم بود و در قوت و طبیعت نزدیک بجلهنگ بود خشخاش مقرن خشخاش بحری است
و بخلاف آن مانند شاخ گاو بود بدین سبب وی را مقرن خوانند و نبات وی در کنار دریاها روید
بر نقرس طلا کردن با شیر نافع بود و چون بیخ وی بجوشانند بآب تا نیمه باز آید و طبیخ آن
بیاشامند سودمند بود جهت علت جگر که از خلطی غلیظ بود خشخاش بحری خشخاش مقرن
است و گفته شد خشنجبین عسلی جلنگ که از کوهستان فارس خیزد از حدود کازرون
در میان جص و طبیعت وی گرم و خشک بود گرمی و خشکی وی زیاده از عسل بود و فعل وی اقوی بود
از عسل در همه حالات و بدل وی بوزن آن عسل و نیم وزن آن کنگبین گویند یک وزن و نیم بعسل
خشال مقل است و گفته شود خشکار آردی بود که نخاله از وی نگرفته باشند
حب الشونیز سیاه دون است و گفته شود خصیه بهترین آن خایه خروس بود فربه
و نیکی و بدی خصیه بحسب حیوان بود و طبیعت وی گرم و تر بود و بعضی گویند سرد و خشک بود
غذا این نیکو دهد خاصه خایه خروس فربه و منی زیاده کند و وی دشخوار هضم بود خاصه که از حیوانی پیر بود
و مصلح آن انجدان و توابل گرم و نمک و صعتر بود خصی الثعلب بهترین وی شیرین فربه بود که از
وی بوی منی آید و طبیعت وی گرم و تر بود در اول درجه دوم تشنج را نافع بود و شهوت جماع برانگیزد
و نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود عظیم و قایم مقام سقنقور بود خاصه با شراب و مقدار شربه از وی
یک مثقال تا دو مثقال بود و صاحب مفردات شربتی دو مثقال آورده است و صاحب منهاج گوید نیم درم است

و صاحب تقویم و صاحب مفردا

و صاحب مفردات که ابن بیطار است در جامع آورده است که آن بیخی است و در اینجا قول صاحب
مفردات معتبر است و بدل آن بوزن آن بوزیدان است و بوزن آن تخم ترتیزک و گویند بوزن آن تخم
جرجیر و بوزن آن بوزیدان و نیم وزن آن تخم انجره و گویند بوزن آن تخم اسپست و دو وزن آن تخم
جرجیر و صاحب تقویم گوید فم معده را موافق نبود و مصلح آن عصاره لسان الحمل و شکر است
خصی الکلب سخت مانند خصیة الثعلب و آن دو نوع بود کوچک و بزرگ و مانند پیاز بود و شکل
او بدرازی مایل بود و آن زوجی بر فوق زوجی بود و یکی فربه بود و یکی لاغر و گویند نوع بزرگ چون
مرد بخورد فرزند نرینه آورد و اگر نوع کوچک زن بخورد فرزند مادینه آورد و طبیعت وی گرم و تر بود
و در نوع بزرگ رطوبتی فضلی بود محلل ورمها بلغمی بود و ریشها بلند خورنده را نافع بود و قلاع
را سودمند بود و نمله و ناصور و گویند چون تر خورند باه را زیاده کند و چون خشک خورند قطع
شهوه بکند و جالینوس گوید اگر نوع بزرگ خورند باه را زیاده کند و اگر نوع کوچک خورند منع آن
کند بر خلاف یکدیگر و وی مضر سینه و شش بود و مصلح آن صمغ عربی و خشخاش سیاه بود
خصی هرمس حلبوست و گفته شد و بیونانی مارسوریطس خوانند خصی العجایل
چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود خصی الایل خایه
بز کوهی چون خشک کنند و با شراب بیاشامند نعوظ تمام آورد و نافعی گوید جهت گزندگی افعی
خصیة البحر جندبیدستر است و گفته شد خضف خربزه نارسیده بود و شیرازی
کبک گویند خصلاف درخت مقل است و گویند مقل مکی است و گفته شود خطمی بهترین
وی سفید گومی بود گل وی سفید بود و آنچه بستانی بود بورد الدوانی خوانند و بری بشحم المراج
و بیونانی الیا و گل وی را اکثر المنفعه خوانند و طبیعت وی سرد و تر بود و گویند گرم بود باعتدال
و در وی تلیین بود و انضاج و ارخا و تحلیل و بر بهق طلا کردن با سرکه سودمند بود و تنی که
در آب تنقیه نشینند ورمهای ظاهر نرم گرداند آنچه در بن گوش بود و خنازیر و دسلات و ورم
پستان که از گرمی بود و ورم مقعد که هم از گرمی بود و درد مفاصل با پیه مرغابی طلا کردن
نافع

بود و عرق النسا را سودمند بود و رعشه و طبیخ بیخ وی چون بیاشامند سودمند بود جهت
عسر البول و قرحهٔ امعا و سنگ گرده و خلطهای خام غلیظ و عرق النسا و رعشه خاصه چون
با شراب پخته باشد و خون یا پیه بط یا مرغابی بکوبند و صمغ البطم و زن بخود برگیرد جهت ورم رحم و انضمام
آن بغایت نافع بود و طبیخ وی تنها همین عمل کند و بیخ وی چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند
درد دندان را ساکن کند و تخم آن خواه خشک و خواه تر چون بکوبند و با سرکه بر بهق مالند زایل کند و چون
خطمی بجوشانند و طبیخ وی بر گزندگی نحل مالند سودمند و چون با زیت و سرکه بر اعضا طلا کنند دفع مضرت
گزندگان بکند و دیسقوریدوس گوید محلل اعضاء منکسر بود و مقوی آن و سه درم از وی قولنج را نافع
بود چون بیاشامند خون حیض فرود آورد و بول براند و جهت اخلاط سودا وی بغایت مفید
بود و صداع و شقیقه را ضماد کردن نافع بود و با آرد جو و عسل بر ذات الجنب ضماد کردن سودمند
واگر ورق وی با اندکی زیت ضماد کنند بر گزندگی جانوران نافع بود و بر سوختگی آتش همچنین و خطمی
جهت سرفه گرم سودمند بود خاصه چون با آب گرم لعاب وی بگیرند و با قند بیاشامند و ورق
وی در ضمادات ذات الجنب و ریه سودمند بود و پوست بیخ وی چون با آب بپزند مفاصل و اعضاء
صلب نرم گرداند و ورق وی چون خشک کنند و بکوبند و بدان سر و ریش بشویند نیکو گرداند و با گل و تخم
وی یک جزو و آرد استخوان خرما دو جزو و با سرکه بسرشند و بر ورم قضیب ضماد کنند تحلیل دهد
و صاحب منهاج گوید یک مثقال از وی قولنج را نافع بود چون بیاشامند و مولف گوید بیخ خطمی گرمی
جهت نقرس گرم ضماد کردن با گلاب بغایت نافع بود و جهت سرفه صفراوی بغایت مفید بود
با نبات سفوف ساختن یا جلاب گرم خوردن و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح آن
عسل است و صاحب تقویم گوید مضر است بمعده و امعا و مصلح آن عصارهٔ زرشک است
و بر آن گویند خبازی است و گویند برگ خطمی سفید نیلوفر است **خطر** وسمه است و گفته
شود **خطاف** بپارسی پرستوک خوانند و طبیعت دماغ وی و خاکستر وی ... گوید سرد
و خشک باشد چشم را زیان دارد و مصلح آن عود هندی و قرنفل بود و دیسقوریدوس گوید چون

بگیرند

بچه نخستین پرستوک وقتی که ماه در افزونی بود و شکم وی بشکافند دو سنگ پاره در
شکم وی بود یکی یک رنگ و یکی مختلف رنگ از هر یکی چون در پوست گوساله بندند یا گوسفند گویی
پیش از آنکه خاک بر وی نشیند و بر بازو مصروع بندند یا بر گردن وی صرع از وی زایل شود
و خوردن وی روشنایی چشم بیفزاید و اگر بسوزانند و خاکستر وی در چشم کنند باصره را قوت دهد
واگر با عسل بیامیزند و در چشم کنند بهتر بود و اگر با عسل و سرکه بسرشند و کسی که جرب داشته
باشد یا داءها بر اعضا در حمام طلا کند و بنشینند تا عرق فرود آید بعد از آن آب بریزند بغایت
نافع بود و اگر نمکسود کنند و خشک کنند و دو درم از وی بیاشامند خناق را نافع بود و دماغ
وی چون با عسل در چشم کشند در ابتداء نزول آب بغایت نافع بود و چشم وی چون سحق کنند
بروغن زنبق و بر ناف زن بمالند نزدیک نفاس سودمند بود و ابن زهر در خواص آورده است که
چون بگیرند سر دو پرستوک نر و ماده و با آتش بسوزانند و در شراب اندازند هر کس که آن شراب
بخورد مست نشود و خون وی چون بخورد زن دهند چنانکه نداند شهوت وی زایل گردد و شیخ الرئیس
گوید سرگین وی چون در چشم کشند سفیدی ببرد و مجرب است و ارسطوطالیس در منافع اعضاء حیوانات
گوید زهرهٔ وی چون بدان سعوط کنند موی سر و ریش که سفید شده باشد سیاه گرداند و دندان نیز
هم سیاه کند پس چون خواهند سعوط کردن دهن پر از شیر تازه کنند تا دندان سیاه نکند و سرگین
وی چون با زهرهٔ گاو بیامیزند و بر موی سیاه طلا کنند بی شکی سفید شود **خطاف**
خطاف است و گفته شد خفاش و وطواط خوانند بپارسی شب پره گویند و بشیرازی موش
کور و شریف گوید چون بکشند و بر زهار کودکان پیش از بلوغ طلا کنند منع رستن موی بکند و چون
در روغن کنجد بجوشانند آن روغن عرق النسا را نافع بود خاصه چون چند نوبت مکرر کنند و گویند
چون بپزند و مرق آن بیاشامند شکم براند و درد رگ را سود دهد و خاکستر وی روشنایی چشم
زیاده کند و ابن زهر در خواص آورده است که چون سر وی در ظرفی مسین یا آهنین با روغن زنبق
بپزند چنانکه مهرا شود و صاف کنند و روغن بر دارند بر نقرس مالیدن و فالج قدیم و رعشه و درد
و ربو بغایت

بغایت نافع بود و اگر زنی دشخوار زاید زهرهٔ وی در فرج زن بمالند در حال بزاید و مجربست

اگر دماغ وی در شیاف بمالند ماه برانگیزد و اگر با آب بجوشانند تا مهرا شود و بر سوراخ قضیب چکانند

بول براند و اگر طبیخ وی در آب زنم کنند و در ان نشیند صاحب فالج را بغایت مفید بود و دماغ وی چون

بسوزند و سحق کنند و در چشم کنند وسفیدی زیاده که در چشم بود زایل کند و سرگین وی چون بر قوبا طلا

کنند سود دهد و دماغ وی با آب پیاز در چشم کشیدن سودمند بود جهت نزول آب و اگر سر وی

جا مخواب پنهان کنند و کسی بران خسبد و نداند بخواب نرود و خوابی وی شوریده شود و اگر دل وی

جنین کنند همین عمل کند و اگر سر وی در برج کبوتر پنهان کنند هر چند کبوتر که بود از انجا نروند والفت

گیرند و اگر در سوراخ موش نهند همه موشان بگریزند از انجا **خسفج** خردل بری است و در لام در

صفت لسان گفته شود **خلال ماموني** اذخر است و گفته شد **خلاف** بپارسی

بید گویند و خلاف تلخی همراه است و گفته شد و خلاف نوعی از صفصاف است و ضع وی از ورق

بیرون آید و بهترین ان بود که در کنار چشمها رسته باشد و طبیعت وی سرد و خشک بود و ثمر

وی و ورق وی هر دو قابض باشند چنانک بگزند و در وی تخفیفی بود و خاکستر وی در غایت تجفیف

بود در بستن خون چون بر وی ضماد کنند تر کرده و ضع وی جلا دهنده بود و خاکستر وی با سرکه بر ثآلیل

و نمله ضماد کردن نافع بود و ورم پستان و ریشها و غلبهٔ حرارت که در ورم گرم بود و شری و آبله چون

باب آن در حمام بشویند بغایت نافع بود جهت ماده که از گوش گشوده بود و روانه باشد و نزولی

برضری که بر حدقه زیاده باشند نهادن نیکو بود و قطع خون رفتن بکند و صمغ وی جهت ضعف بصر سودمند

بود و آب وی جهت سلاح جگر نافع بود و یرقان و مقدار مستعمل از آب وی هشت درم بود و استحق

گوید مضرا است بشراسیف و مصلح وی گلاب بود **خلباي** فقاست بیونانی و گفته شود **خل**

بپارسی سرکه گویند و مرکب بود از دو جوهر مختلف گرم و سرد و سردی وی غالب بود از گرمی و بهترین

وی خمری بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در سیوم و گویند سرد است در اول و خشک است

درسیوم معدهٔ گرم را نیکو بود و اشتها باز دید کند و قطع خون رفتن از هر عضو که باشد بکند

جون بیاشامند و بآن عضو بدان بشویند و یا بریزند و یا در انجا نشینند قطع خون بکند و چون بر سر

نهند در د سر را نافع بود و خوردن وی منضم را قوه دهد و اشتهاء طعام باز دید کند و صفراوی

مزاج را نافع بود و بدان مضمضه کردن دندانها را محکم کند خاصه چون با شبیانی بود و بن دندان

محکم کند خاصه چون با گلاب نیم گرم مضمضه کنند و چون صوف ناشسته بدان تر کنند با اسفنج و

بر جراحات نهند منع ورمها بکند و ریشها که در بن دندان پیدا شود از حمره و نمله و جرب و تر و

سوختگی آتش و قوبا و بواسیر و داء الحیه چون با بعضی ادویه موافق این زخمها استعمال کنند

بغایت نافع بود و ریشها پلید و خورنده چون دایم بسرکه بشویند زایل کند و چون پشم ناشسته

بدان تر کنند و با روغن گل بر سر نهند درد سر که از حرارهٔ آفتاب بود زایل کند و بخار وی

تحلیل دهد و گرانی گوش و کرمی که در گوش بود بیرون آورد و طنین زایل کند و اگر در گوش چکانند

کرم آن بکشد و بر گزیدگی جانوران بر موضع زخم گرم کرده و قتی که بدان سرد گشته باشد بسبب

سم آن و اگر بدن گرم گشته سرکه سرد بدان موضع نهند بغایت سود دهد و جهت دفع مضره ادویه

کشنده گرم کرده بیاشامند خاصه مضره افیون و شوکران و خانق النمر و شیر که بسته بود و چون

در شکم چون با نمک بیاشامند نافع بود جهت مضره کشنده و چون بدان غرغره کنند قطع سیلان فضول

از حلق بکند و خناق و لهاة را سودمند بود و علق که در حلق چفسیده بود بیرون آورد و تلطیف اخلاط

غلیظ بود و شکم خشک کند و تشنگی بنشاند و بواسیر را نافع بود و معده را دباغت کند و مادهٔ تیز دفع

کند خون بر وی زیر ند و جهت درد دندان که از گرمی و سردی بود سود دهد انچه از گرمی بود بسبب

سردی و انچه از سردی بود جهت تلطیف که در وی است در غیر وی نیست و سرکه که از انگور نخجی گیرند

با نمک سودمند بود جهت گزندگی سگ دیوانه اما سرکه مضر بود بسوداوی مزاج و بسیار خوردن

وی بصر را ضعیف کند و عصب را زیان دارد و اگر ادمان خوردن وی کنند باستسقا انجامد و چون بابت و قند

ممزوج کنند مضره وی کمتر بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن بادام و قند بود **خل العنصل**

بپارسی سرکه عنصل خوانند سودمند بود جهت عرق النسا و تنگی نفس و ربو و چون بدان مضمضه کنند بن دندان محکم

گرداند و گندی دهن

زایل کند خاصه چون بهر با مداد بناشتا دو درم از وی بیاشامند و چون در گوش چکانند گرانی گوش را

نافع بود خاصه ریشی که در وی بود و چون بناشتا بیاشامند چشم را کند و دندانرا محکم گرداند و اورا صاف

کند و درد معده را نیکو بود خاصه چون طعام در معدهٔ وی هضم نشود و مصروع را و کسی را که مره سودا

بر وی غلبه کرده باشد سودمند بود و سنگ مثانه بریزاند و اختناق رحم و صلابت سپرز و درد

ورکین را بغایت نافع بود و لون را صافی کند خاصه در زمان نقاهت و درد سر و عصب زایل

کند و از دو درم ابتدا کند تا بیست درم بهر روز قدری می افزاید صنعت آن بستانند اسقیل سفید

پاک و بکارد چوبین پاره کنند و در ریسمان کتان کشند و چهل روز در سایه بیاویزند و بعد از آن یکمن

از آن در هشت من سرکه انگوری اندازند و شصت روز در آفتاب نهند در تابستان از اول

سرطان تا آخر اسد و اگر ضروری بود در سرکه بجوشانند در دیگی سنگین تا عنصل مهرا شود

و فرو گیرند و صافی کنند و بعضی یک من عنصل در پانزده من سرکه یا شانزده من کنند و در آفتاب

نهند و بعضی یک هفته در آفتاب نهند اما آنچه دو ماه در آفتاب بود قوت وی غالب بود و خاصیت وی

زیاده **خلال سیاه** است بلغت وادی القرن و بلغت اهل مدینه سدی خوانند و وی چون سبز

بود در اندرون طلعت و وی صالح تر از تلخ بود و آنچه رسیده بود مسهل بود و آنچه نارسیده ممسک

بود **خلد** بپارسی موش کور خوانند و بشیرازی انگشت برک و آن جانوریست کور و در زیر

زمین باشد و گویند کز تیر است و بیخ نباتات و اشجار خورد و در شیب بسیار رود و کندیا بیشتر باشد و طلب

بوی پیاز و گندنا از سوراخ بیرون آید اگر خواهند که وی را بگیرند پیاز و گندنا بر در سوراخ وی نهند بیرون

آید و ویرا بگیرند و وی از جملهٔ سموم قتاله است و ابن زهر در خواص آورده که خونی که در گوش وی بود

چون بر خنازیر طلا کنند نافع بود و خنازیر زایل کند و اگر سر وی بسوزانند و با قلقطار سحق کنند

و کسی را که سگ گزنده بود در سر وی دمند کند بینی ببرد و کسی که تب ربع دارد چون بر وی بندد شفا یابد و

مهرا بسر کوبند دماغ وی چون برو عنق کال بگدازد و بر برص و بهق و قوبا طلا کنند شفا یابد و هر چیزی که از

ارید برون بیرون آید چون بمالند زایل کند **خار** جلبان خوانند و حق گویند و آن چیست نزدیک سنه و دو دانه زند

و نواحی کرمان

و کوهیان و ولایت لرستان بسیار خورند و نان بزنند و همچنان تنها مانند عدس و باقلا بپزند

و خورند و در بهار چون تر بود همچنان نا پخته خورند اما دوار آورد و بزبان آن قوم کرو خوانند

و بشیرازی ... و طبیعت آن سرد و خشک است و غذا اندک دهد و خونی بد از وی حاصل شود

و مولد سودا بود و اعصاب را مضر بود و بغایت نفاخ بود و چون بطبیخ وی بغل پاشامند

خلطها بد از امعا براند و حیض و محلل و ملین فضول سینه بود و اگر گاو بخورد مانند کرسنه

بود در منفعت فربهی و نوعی تری بود و چون زنان بخورند شیر شان زیاده شود **خمر** مائع

العنب است و مدام و راح و مل و صهبا و طلا و عقار و قهوه و قرقف و رحیق و نبید خوانند

بپارسی شراب گویند و بپارسی سکی خوانند و بهترین آن بود که قوام آن معتدل بود و لون آن

زرد بود و خوشبوی بود نه آنک ادویه بوی کنند و متوسط بود میان نو و کهن و انرا

ریحان خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم اما آنچه سیاه بود غلیظ بود و دیر گوار

هضم شود لیکن گوشت زیاده کند و آنچه سفید بود و رقیق غذا کمتر دهد و محرور مزاج را موافق

بود و ادرار بول کند و شکم نرم دارد اما شراب سرخ متوسط بود میان سیاه و سفید و نفع

وی میانه بود در همه حالت اما آنچه شیرین بود غلیظ بود و نفخ در معده پیدا کند و شکم براند اما مثانه

و گرده را موافق بود اما آنچه در وی قبضی بود در وی ادرار بول زیاده بود و مصدع و مسکر بود

و آنچه عفص بود شکم ببندد و در وی موافقت اتصال غذا زیاده بود و قطع سیلان مواد بکند و آنچه

لین بود مضرت وی با عصاب کمتر بود و ادرار بول کمتر کند و آنچه کهن بود مضر بود با عصاب

و حواس اما لذیذ طعم بود لیکن چون بغایت کهن بود و رقیق و سفید بول براند اما مصدع بود

و اگر بسیار خورد مضر بود بمعده و آنچه تازه بود باد انگیزد و دیر گوار هضم شود و بول براند و بهترین

آن بود که گفته شد در اول سودمند بود جهت شهوه کلی و رمد بلغمی و غشی و شفاء زهرها بود و هضم

را نیکو بود و چون بمکد تشنگی ساکن گرداند و بول براند و طبع نرم دارد و اگر افراط کنند در وی

مضر عقل بود و سپرز ضعیف کند و مبطل باه بود و شهوه غذا ببرد و نسیان آورد و رعشه و درد بنخ

و ضعف

بصر و اعصاب و صرع و سکته و مرکی مفاجا آورد و تبها و اگر نباشتا خورند بعد از زکوری و کار رهاد
سخت خناق آورد و التهاب و اوجاع و صداع وی بقصد یا بقی بود و اگر خواهند که مستی کمتر کند رب
غوره یا تخم کرنب تنقل کنند و غذا کمتر خورند و فالوده قندی خورند و نیلوفر بویند و اگر محروری مزاج
بود تنقل با انار کند و سبب مرو کامه و جار و طلع و غذا بیشتر از شراب خوردن آش
غوره و آش سماق و انار دانه خورند و دفع مضره وی بشراب اترج یا ریباس کنند **خمیر** تری
و خشکی وی بقدر نمک بود در قله و کثره و تازه وی کرم بود در دوم و کهن وی کرم و خشک بود
در سیوم و در وی قوه متضاده بود مرکب از سردی و کرمی سردی وی جهت حموضه بود و کرمی
وی جهت عفونت و کرمی طبیعی از جهت نمک دارد و در وی قوه جلا بود و جذب ماده بلغمی از
عمق بدن بظاهر آن و محلل بود و منضج همه ورمها بود خاصه دما میل چون نمک بیامیزند و اگر ضماد
کنند بر وجع یا ورمی که در شب پای بود نافع بود چون معتدل بود و در آب خوی سایند و بعد از
دو ساعت صافی کنند و دانکی طباشیر و طسوجی زعفران و دانکی قند در مقدار سی درم از آن
آب حل کرده بیاشامند تسکین خمار بکند و تشنگی بنشاند و چون خمیر در آب حل کنند و دانکی و نیم
وزن آن روغن بنفشه بآن بیامیزند و بدان غرغره کنند سودمند بود و ورم اندرون حلق و حوالی
در آب حل کنند و از آن حساسی سازند و قطره چند سرکه بدان حکانند و بیاشامند قطع اسهال
بکند **خمل** سورنجان است و گفته شد **خمان** دو نوعست بزرگ و کوچک خمان کوچک سوبانی
خمانا اقطی گویند و لطیفه بزق و گفته شد و در باب با در صفت ثمر آن که انزابل منو اسد هم گفته
و خمان بزرگ شبوقه خوانند و گفته شود و قوت هر دو مجفف بود و مدملی و محلل تحلیلی معتدل
و قوه خاما اقطی مبرد بود و مسهل بسبب رطوبتی مائی که در وی هست لیکن معده را بد بود و ورق
آن چون بپزند ما سد تره دشتی مسهل بلغم بود و مره و ساق وی چون تازه بود و بجوشانید
همین عمل کند و بیخ وی چون با شراب بجوشانند و با طعام بخورد مستسقی دهند سود دهد و اگر کسی را
که افعی زده باشد بیاشامد بغایت نافع بود و اگر باب سر ندو زن در آن نشیند صلابه رحم نرم
کرده اند

و بحال صلاح باز آورد و ثمره وی چون با شراب بیاشامند همین عمل کند و چون بر موی طلا کنند سیاه
گرداند و ورق وی چون تر بود با الست چون بیامیزند و بر ورم گرم ضماد کنند و سوختگی آتش
و گزندگی سگ دیوانه بغایت نافع بود و چون با بیه بز بر نقرس ضماد کنند نافع بود **خجم** محجم است
و گفته شد در حا **خمه** اوراق سحلشت گویند و گفته شد و در باب ذال در ذو خمه اوراق
گفته شود **خماهان** صندل حدیدی خوانند و آن حجری سیاه رنگ بود و آن دو نوعست نر و ماده
از آن نر بغایت صلب بود و تیره رنگ و چون با آب سایند محک آن زرد بود مانند زرنیخ و آنچه ماده بود صلبی
آن بغایت نبود و جوهر آن پاک بود و اگر با آب سایند محک آن چون زنجفر بود و سرخی بغایت
و طبیعت هر دو سرد بود و آن نوعی از آهن است به پارسی خماهن گویند و محکوک چون طلا کنند
بر ورم حمره بر مرغ سودمند بود و حرارة آن بنشاند و ضربان ساکن کند و هر دو نوع این خاصیت
دهد در ورمها صفراوی و دموی خاصه نوع ماده او که تبرید و تسکین در وی زیاده است از محک
نوع نر **خندرید** نوعی از کاشی بری بود اما بغایت تلخ بود و انرا بعصید خوانند و ورق
وی بکاشنی صحرائی ماند و ثمر وی و گل وی و ساق وی همین سبیل لیکن قدری کوچکتر بود و بر وی
صمغی پیدا شود مانند مصطکی بمقدار باقلایی و قوه وی مانند کاشنی بستانی بود اما بسبب تلخی وی
زیاده است تخفیف در وی زیاده بود و صمغ وی چون سحق کنند و با مر بیامیزند و در خرقه بنجند
بمقدار زیتونی و زن کوذ برگیرد حیض براند و اگر نبات وی منجان یا بیخ بکوبند و با عسل سرشند
و قرص سازند چون باب بگدازند و با نطرون بیامیزند و بر بهق مالند سودمند بود و صمغ وی
موی زیاده که در چشم بود زایل کند و بیخ وی همین عمل کند چون تر بود و نیش در وی بزند رطوبتی
که بدان چسپیده شود در بر موی زیاده که در چشم بود چسپانند موی زیاده زایل کند و چون با شراب
بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود و آب وی چون با شراب بپزند و بیاشامند شکم ببندد و صمغ
وی چون باب کاشنی حل کنند و در چشم کشند یا دسبل که در چشم بود زایل کند و اگر دو درم از وی
با خمر بیاشامند یا بر موضع گزندگی افعی طلا کنند نافع بود و اگر آب ورق وی بر بواسیر طلا کنند قلع کند و لین
وی

در موی چشم همان عمل کند **خندروس** خالاون گویند و آن حنطهٔ رومی خوانند بپارسی گاکل
گویند و طبیعت آن گرم و تر بود و لزج غذاء وی سردتر از غذای گندم بود و کمتر اما غذایی نیکو بود
و از برنج غذا نیکوتر دهد و طبیعت ببندد و معده را نیکو بود و چون با سرکه بپزند و بر جرب تر ضماد
کنند قلع کند و اگر بطبیخ وی حقنه کنند نافع بود جهت قرحهٔ امعا **خنثی** برواق خوانند و بزبان بربری
تیقلیلت و قضیب وی مانند ورق کندنا شامی بود و ساق وی املس بود و اندر انبار یقین هم خوانند
بر سر وی گلی سفید بود و بیخ وی دراز و گرد شکل بطریقه بیخ نیلوفر و خریف بود و گفته شد در اصل الخنثی
و طبیعت آن گرم و خشک است و گویند سرد و تر و بیقور بود و سرکه بود چون بیاشامند بول و حیض براند
و چون دو درم از وی با شراب بیاشامند نافع بود جهت درد پهلوها و سرفه و بیخ وی چون
بسوزانند و خاکستر وی ضماد کنند بر داء الثعلب موی برویاند بعد از آنک بصوف پارهٔ موضع
آن مالیده شود و اگر مجوف کنند و روغن زیت در آنجا کنند و بر آتش نهند تا بجوشد و بر شقاق
که از سرما بود بمالند نافع بود و بر سوختگی آتش همچنین سبیل و اگر آن روغن در گوش چکانند درد
و گرانی وی ببرد و اگر ورق وی و گل و بیخ آن بر موضع گزندگی جانوران ضماد کنند سودمند بود خاصه
چون با شراب بیامیزند و اگر بیخ وی با دردی شراب بجوشانند و بر دملها و ریشها بمالند و ورمها
که در پستان پیدا شود و ورم خصیه ضماد کنند نافع بود و چون با سویق بیامیزند سودمند بود
جهت ورمها گرم در ابتداء آن ضماد کردن و اگر آب وی بگیرند و در گوش مخالف چکانند
درد دندان زایل کند و اگر بیخ سفید در آفتاب بخرقه پاره بمالند نیک و آن بیخ طلا کنند بغایت سودمند
بود و اگر ثمر وی و گل وی با شراب بیاشامند بغایت نافع بود جهت گزندگی عقرب و شکم
براند و بیخ وی چون بر قوبا طلا کنند زایل کند و اگر در زیت بجوشانند و در گوش مخالف چکانند
درد دندان زایل کند و اگر سحق کنند با عسل و بر شکم مستسقی ضماد کنند نافع بود و ساق وی
چون تر بود بپزند و با سرکه و زیت بخورند یرقان را بغایت کمال نافع بود و استسقا را هم نیز
نافع بود و بسیار روی مرا آورد و مصلح وی آب تمر هندی بود یا غوره **خنفا** بشیرازی

خزوکی پس کن خوانند و اگر در گوش چکانند در حال درد ساکن کند و همچنین اگر سحق کنند و در
خواص ابن زهر آورده است که خنفسی چون در شبث گل کنند مرده شود و چون باز در شبث سرکهن
کنند زنده شود و اگر سر خنفسا در برج کبوتر نهند میان کبوتران اجماع پیدا شود و شیرنف گویند
اگر موجودی پاره کنند و میل بدان فرو برند و آن رطوبت در چشم کشند قوه باصره بدهد و تاریکی
زایل کند و اگر با زیت بجوشانند و در گوش چکانند و بدان ادمان کنند کری که نو بود زایل کند و چون
با زیت بپزند چندانک قوه با روغن دهد و از آن روغن در بواسیر مالند قطع کند و اگر خنفسا را
نیم کوفته کنند و بر موضع گزندگی عقرب بندند درد زایل کند **خولنجان** بهترین وی آن بود که سرخ
رنگ بود و سطبر و کم گره و آن بیخی است که باز از وی آشیانه سازد بر لب دریا در وقت بچه کردن و از آنجا
در خانه باز یابند و وی از زمین یونان خیزد و زمین یونان آب برآمده است کسی آنرا نیابد الا در خانه
باز آنرا برگیرند و بشویند و پاره پاره ببرند و آنرا خسرودار خوانند و ترکی اندا قرغات
خوانند و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم یا در سیوم معده را نیکو بود و درد قولنج زایل کند و درد
گرده را نافع بود و باه را زیاده کند و بوی دهان خوش کند و طعام را هضم کند و عرق النسا را
سودمند بود و بول ببندد چون از سردی کرده و مثانه بود و صرع و صداع را که از سردی بود و سرطانی
و خنازیر و دردها بلغمی و سوداوی بدر را نافع بود و بادها بشکند و بلغمی مزاج را نافع بود
و رطوبتی که در معده بود نشف کند و تحریک منی کند و هیجان آن و اگر قدری در دهان گیرند نعوظ
آورد و صاحب جامع گوید یکدرم از وی چون سحق کنند و بر سر چهاریکی شیر گاو افشانند و بناشتا
بیاشامند در قوت باه بغایت سودمند بود و از خواص وی آنست که در هر دیگ ها که
بود دکس گرد آن نگردد و جهت معده و جگر سرد بغایت نافع بود و قوه اعضا باطنه بدهد و گویند مضر است
بول و مصلح وی کثیرا بود و جز ما، جوب و صاحب تقویم گوید مضر است بحجاب و سینه و مصلح وی
صندل و طباشیر بود و بدل وی قرنفل و قرفه بود و اسحق بن عمران گوید بدل وی دارچینی حمی
بود و گویند بدل آن قرنفل بود **خلاف** حصف است و گفته شد **خوخ** بپارسی شفتالو گویند

وهو

وبهترین آن بود که استخوان سهل از وی جدا شود و وی زود تر منهضم شود و آن نوع را آلو خوانند
و از معده زود تر بگذرد و آنچه صلب بود و استخوان بر گوشت چسبیده بود غلیظ بود و دیر منهضم شود
و طبیعت وی سرد و تر است در آخر درجه دوم و گویند آخر درجه اول ملین بود و در وی قبض بود
آنچه پخته بود ملین بود و معده گرم را نیکو بود و آنچه عفص بود قابض بود و اگر خشک کنند قبض در وی
زیاده بود و آنچه خشک بود بجوشانید و طبیخ آن بیاشامند قطع سیلان فضول از معده و شکم
بکند اما خشک وی دیر منهضم شود و آنچه تر بود و رسیده اشتهاء طعام باز دید کند و گرم و خشک مزاج
را باه زیاده کند و تبهاء محرقه را سودمند بود و حرارت بنشاند و تشنگی زایل کند و فساد وی چون
زردالو و لذیذ تر از وی بود اما غذاء وی غلیظ تر از وی بود و رطوبت وی زود متعفن شود و مولد
بلغم بود و اولی آن بود که بعد از خوردن وی انجل مربی خورند یا عسل یا شراب ریحانی و اگر ورق
وی یا بهار وی بکوبند و آب وی بیاشامند حب القرع و کرمها بکشید **خوخ اقدع** گویند ساذج
هندی و گفته شود **خوخ** فلیق اسنه قاقله است و گویند میل بوا است که آن قاقله کوچک است
و گفته شود خون سیاوشان دم الاخوین و گفته شود در باب آن **خزمج** سم الحمار است
بشیرازی خرخهره گویند و بپارسی خرخهره و آن دفلی است و گفته شود **خوص** ورق
مقل است و نخل و نارگیل و امثال آن **خواتیم الملک** و **ختم الملک** طین مختوم است و گفته
شود **خیشفح** حب القطن است و گفته شد **خیار قند** خوانند بشیرازی خیار بالنک
و صاحب منهاج گوید لطیف تر از خیار زه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم سودمند بود
جهت تبهاء محرقه و بول براند و تشنگی را بنشاند و مبرد احشاء محرورین بود و آب وی چون
بگیرند سی مثقال تا چهل مثقال و پنج مثقال با ده مثقال شکر سلیمانی بیاشامند مسهل مرار
اصفر بود و از خوردن وی خلطی بد متولد شود و بهترین وی کوچک بود که تخم وی رقیق بود
و افضل وی آبدار بود و موافق معده و جگر گرم بود و عافقی گوید آب وی لطیف تر از آب خیار زه
بود اما جرم خیار دیر منهضم شود و بغایت سرد بود و خوردن وی تشنگی آورد و درد معده

وخام

وخام و مصلح وی عسل بود یا میویز یا جوارش کمونی یا نانخواه و کندر در وی درروی بود اما آنچه
بسر که پزند بغایت سرد بود حرارة بنشاند اما در معده دیر بماند و اولی آنک بعد از طعامها غلیظ
نخورند مانند آش ماست و آش غوره و امثال آن باید که بعد از اسفیدباج خورند و پوست وی خشک
کرده مقدار چهار درم چون زن بیاشامد دشخواری زادن بروی آسان کند **خیار**
شنبر بپارسی و هندی خیار چنبر خوانند و وی هندی و کابلی و مصری بود بهترین وی هندی بود
که سیاه و سیاه رنگ بود و رسیده و فلوس وی براق بود و پوست وی رقیق بود و بهتر آن بود که
در زمان که خواهند مستعمل کردن از قلم بیرون آورند و استعمال کنند طبیعت وی معتدل بود در حرارة
و برودة و گویند گرم است و گویند سرد است محلل و ملین بود جهت ورمهاء گرم نافع بود که در احشا
بود یا خاصه در حلق بود چون بدان غرغره کنند و طلا کردن بر نقرس و ورمهاء صلب و مفاصل را با
تر بد بیاشامد مسهل بلغم و رطوبت بود و چون با آب کاسنی یا آب عنب الثعلب بیاشامند یرقان را
و درد جگر گرم را بغایت نافع بود خاصه چون با آب کشوث اضافه کنند و اسهال وی بی زحمت و اذیت
تا بحدی که زن آبستن را ضرر و هیچ زیان نرساند بل که مصلح وی بود و زادن بر وی سهل شود و مره
محرقه و بلغم براند و شکم نرم گرداند و سینه و قولنج بگشاید و شربتی از فلوس وی بقدر ده درم تا بیست
درم بود و اسهال وی بقوة جاذبه بود و گویند بلزوجه و هر کسی که امعاء وی ضعیف بود اولی آن
بود که پیش از استعمال بروغن بادام خوبسانید یا بر شربت زنند و اسحق گوید مضر است بسفل
وی آب عناب بود و صاحب تقویم گوید مضر بود بمعده و غثیان آورد و مصلح آن مصطکی و
انیسون است و بدل وی صاحب منهاج گوید نیم وزن آن ترنجبین است و سه وزن آن مویز
بی دانه و قدری تربد **خیری** انواع است یک نوع خیری سیاه است و آنرا خیری
خطایی گویند و یک نوع بنفش است و آنرا خیری مردینی خوانند و صفت رنگ خوانند و یک نوع
سرخ و آن خرامی است و آن بری بود و گفته شد و یک نوع زرد است و بهترین آن زرد بود که
بپارسی خیری شیرازی خوانند و در بعدادی سوصل آنرا عصیفره خوانند و طبیعت وی گرم بود
و گویند گرم

گرم و خشک بود در اول و گویند در دوم و بوییدن گل وی محلل بادها غلیظ بود و سردی دماغ در رطوبت
انرا نافع بود و گل وی چون خشک بود قوه وی زیاده بود از تر و طبیخ وی حیض براند و ورم رحم را سود
دهد و چون در ان نشینند بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و اگر بیاشامند مفسد بچه بود بسبب حرارتی
که در وی است و قوه تخم وی و گل وی یکسان بود و اگر دو مثقال از تخم وی بیاشامند حیض براند و
باد معده و امعا را نافع بود و مراق را سودمند بود و اگر با عسل لحوق بر گیرد بچه زنده بکشد و بچه
مرده بیرون آورد اما بیخ وی در قوه مانند ایشان بود ولیکن غلیظتر بود زمین نزدیک بود و بیدار
خشک کرده بر سبز سخت شده ضماد کنند نافع بود و بگدازاند و طبیخ وی بسرکه درد دندان را سود
دهد و گل وی چون در موم روغن کنند شقاق مقعد و انگشتان را نافع بود و چون با عسل بیامیزند
راز ایل کند و خیری سیاه که انرا بشیرازی خطابی خوانند طبیعت وی معتدل بود سودمند بود
جهت بادی که در سر بود و بغیر از نوع زرد و سرخ که منفعت آن گفته شد که در طب مستعمل است
و منفعت آن بسیار است اما در انواع دیگر خیری چندان منفعتی که مشهور بود نیست که انرا یاد کنیم
مگر کسی خیری بتجربه معلوم کرده باشد و صاحب تقویم گوید بوییدن وی مصدع بود و مصلح وی آن
روغن گل و سرکه بود **خیروج** خباری است بپارسی خرو گویند و قدیم الملک نیز خوانند و در
خبازی گفته شد **خیربوا** هیل بوا خوانند و هال بوا گویند بهترین آن تازه فربه تیز بوی بود
و رازی گوید در قوه مانند قرنفل بود و لطیف تر از قاقله بزرگ است و طبیعت وی گرم و خشک
بود در سیوم معده و جگر سرد را سودمند بود جهت معده نیکوتر از قاقله بود و قی ببندد و غذا
را هضم کند و ابن ماسویه گوید معده را از اخلاط بلغمی پاک کند و اشتهاء طعام باز دید کند و نافع
بود جهت وجع سر خاصه در دماغ و قوه سر بدهد و ارباسیوس گوید جهت بهق که در تن
بدن بود بغایت سودمند بود چون یک جزو از وی و یک جزو کندش و یک جزو تخم تربزه کوفته
و بیخته با عسل بسرشند و طلا کنند و گویند مضر بود با احشاء محروری و مصلح آن بشر تخم خرفه و سکنجبین
بود و ویرا هندی الاجی خوانند **خیزران بلدی** آس بری است و گفته شد صفت آس

سکر در الف

الف و صفت آس بربر که انرا اسفرم خوانند در میم گفته شود **باب الدال**
دانج و بن حب الراس است و گفته شد **دانج ابروج** دانج فرو رنک نیز گویند بشیرازی
انجنک خوانند و از کوه کیلویه که ولایة فارس است خیزد و در هیچ موضع دیگر نبود و طبیعت وی
گرم است و معتدل در تری و خشکی منی بیفزاید و شهوه جماع برانگیزد **دادی** جیست مانند جو باریکتر
و درازتر و بطعم تلخ بود و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و گویند سرد است و بوحنا گوید گرم
است در اول و خشک تا دوم و بهترین وی سرخ رنگ بود که بوی خوشبوی تازه و وی قابض بود
و نبیذ خمار را از ترشی نگاه دارد و بلین صلابات بود و شکم ببندد و درد مقعد را سود دهد بغایت
و استرخاء ان خون در طبیخ وی نشینند و اگر دو درم از وی بکوبند و بزیت چرب کنند و سفوف
سازند بواسیر را بغایت نافع بود و دفع زهرها بکند و اگر در طبیخ وی نشینند مقعد و رحم که
بیرون آمده باشد باز جای خود رود و صحت یابد و اگر بعسل بسرشند و لعق کنند کرمهای بزرگ و
کوچک بکشد و بسیار خوردن وی کشنده بود و مداوای وی بقی و اسهال و شیر تازه و چیزهای چرب
بود و صاحب تقویم گوید سده آورد و بواسیر و دوار و مصلح آن خمیره بنفشه بود یا ملیله نعقد و بدل
وی در تحلیل صلابات با چهار دانگ وزن آن بادام و نیم وزن آن ابهل است مگر در آبستنی نشاید
که ابهل استعمال کند **دادی رومی** سوفاریقون است و گفته شود **دار شیشعان**
قندول خوانند و بزبان بربری ازوری و بلغتی دیگر اشتلابوس و آن درختی سبز خارناک است و در
پوست وی حرافتی و در گل وی حدتی و در چوب وی عفوصتی بود و بعض گویند بیخ سنبل هندی
است و گویند چوب سنبل رومی است و این خلاف است آنچه محقق است پوست وی مانند خرفه
بود بشکل اما بستبری خیلی از وی ستبرتر بود و سرخ تر مانند خون و بهترین آن بود که گران وزن
بود و آنچه بسرخی زند و چون پوستش بلون خون بود و خوشبوی و ستبر بود و در طعم وی اندکی
تلخی باشد و نوعی از دار شیشعان بود که املس باشد و با آن بغایت تلخ بود و سفید رنگ بود
و بوی نداشته باشد و طبیعت وی گرم است در اول و خشک است در دوم و گویند سرد است محلل

ریاح بود و مصلح عفونت و قطع خون بکند و شکم ببندد و چون طبیخ وی بپاشند به شراب
بزند و آن مضمضه کنند قلاع را زایل کند و ریش بد که در دهن باشد و دندان را نگاه دارد و استرخاء
عصب را بغایت نافع بود و اگر در ادویه فورجه کنند لجه ببندد و عسر البول را سودمند بود و
رطوبات غلیظ را نشف کند و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود تا دو درم و سودمند بود جهت
نفخ معده و چون سحق کنند و به روغن خیری بسرشند و در گوش نهند کرم گوش بکشد و چون سحق
کنند و به سرکه بسرشند و بر دندان نهند درد ساکن کند و جالینوس گوید عفونات و نزلات
و وسواس سوداوی را نافع بود و معده را پاک گرداند و اسحق گوید مضر است بجگر و اصلاح وی
به دفو کنند و صاحب تقویم گوید مخنف اعصاب بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا بود و بدل وی
بدیغورس گوید در سودمندی استرخاء عصب بوزن آن اسارون و چهار دانگ آن زراوند
و نیم وزن آن درونج بود و شابور گوید بدل وی کزمازک است **دار فلفل** جالینوس گوید
بهار فلفل سفید است و گویند درخت وی غیر درخت فلفل است بتحقیق بهترین وی آنست که
ستبر بود و بطعم فلفل بود و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و گویند خشک است در دوم
و گویند تر است در اول محلل بود و مرضهای سرد زایل کند و چون در میان جگر بریان کنند تاریکی
چشم و شبکوری را زایل کند و هضم طعام بکند و قوة معده بدهد و باه را زیادة کند و قایم مقام
بود جهت گزندگی جانوران خوردن و با روغن طلا کردن نافع بود و جالینوس گوید معده را پاک
کند از رطوبات لزج و سده سپرز و جگر بگشاید و دیسقوریدوس گوید عرق النسا و نقرس و فالج
را نافع بود و فولس گوید قوة پشت بدهد و شهوة زیادة کند و اندروماخس گوید نافع بود جهت
زهرها کشنده و گزندگی افعی و صرع را نیز مفید بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و مضر
بود به سپرز و مصلح وی صاحب منهاج گوید مصلح وی صمغ عربی بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی
صندل و کثیرا بود و بدل آن بوزن آن فلفل بود و گویند بوزن آن زنجبیل و بوزن آن زرنباد
دار صینی بهترین وی سلیخه بود خوشبوی و سرخ رنگ و تیز طعم و وی شیرینی بود

در طعم و

و طبیعت

و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و روغن وی گرم بود و دارچینی در غایت
لطافت بود و مصلح عفونة بود و زکام را سودمند بود و خوردن وی و کحل کردن تاریکی چشم زایل کند
و مفرح قلب بود و در وی تریاقیه هست و چون با مصطکی بپزند و آب آن بیاشامند فواق زایل کند
و دارصینی نعوظ تمام آورد و هضم طعام بکند و درد معده که از سردی بود زایل کند و بادها بشکند و رعشه
را نافع بود و سینه را پاک گرداند و سدهای جگر بگشاید و قوة معده بدهد و استسقا را سودمند
بود و درد رحم را با زرده تخم مرغ سودمند بود و زهرها گزندگان را نافع بود و گزندگی عقرب با
انجیر ضماد کردن بغایت سودمند بود و چون سحق کنند و با سرکه بر ثوباء طلا کنند سود دهد و چون
با عسل بر کلف مالند زایل کند و سرفه کهن را نافع بود و درد گرده و عسر البول را نافع بود و اولی
آن بود که بکوبند و با شراب بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند قوة وی پانزده سال
بماند و بقراط گوید قوة انسان را نگاه دارد چندانکه در حیوة باشد و ذهن را تیز کند و جالینوس
گوید معده و دماغ را پاک کند و نسیان ببرد و دیسقوریدوس گوید چشم را روشن کند و حیض براند و
سرگردش را نافع بود و مشام را قوة دهد و معده تهیار را نافع بود و فولس گوید لقوه را نافع بود و
استرخاء عضله و روفس گوید یرقان را نافع بود و صرع و وجع الاسرد مضر بود مستعمل از
وی یک درم بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی اسارون بود و گویند مضر بود بسر و مصلح وی
خمیره بنفشه بود و بدل وی پوست سلیخه بوزن آن و نیم وزن آن کبابه یا ابهل یا زرنب و گویند
بدل آن دو وزن آن کبابه و بیاروق گوید بدل وی بوزن وی خولنجان بود و گویند بدل وی دو وزن
ابهل بود و روغن دارچینی غشه را بغایت نافع بود **دار مک** نوعی از مرو است و گفته شود
در همه انواع آن **دار برنیان** بقم است و گفته شد **دار رومی** سولاء است و گفته شود
دبق افسوس خوانند و آن حبی است بشکل زرشک و دانها مورد و عطاران شیراز وی را میوه نوح
عسلی خوانند و چون بشکنند عسلی لزج بغایت سفید در اندرون وی بود و بهترین تازه املس بود
که لون اندرون وی کرانی بود و لون بیرون سیاهی که بسرخی زند و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم

در دوم

و در وی رطوبتی فضلی بود غیر نضیج و اسحق گوید گرم و تر بود و محلل و ملین بود و چون با زرنیخ بر
ناخن تباه شده نهند قلع کند و بر ورمهای سرد و بر بثری بلغمی ضماد کردن نافع بود و چون بار
تنبج و موم خلط کنند اجزا همساوی بر ورم بن گوش نهند و مجموع ورمها را نافع بود و اگر با کندر
بیامیزند و بر ریشهای کهن نهند زایل کند و اگر با نوره بدست بزنند بگدازند و بلغم و عرق النسا
و نقرس را نافع بود چون نیم درم از وی استعمال کنند و جذب رطوبت غلیظ از عمق بدن بکند و روفس
گوید خلطها در اعضا بگدازاند و قوه اعضا بدهد و رطوبت غلیظ زایل کند و فرفوریوس گوید
محلل اخلاط فاسد بود که در ورکین جمع شده باشد اما مضر بود بتقلیب و از خوردن وی قراقر
در شکم پیدا شود و مغص آورد و دوار و اولی آن بود که با آب و عسل قی کنند و حقنه و سکنجبین
بیاشامند و گویند مصلح وی بالنگو و گاوزبان بود و بدل وی نیم وزن وی عاقرقرحا بود و در
تحلیل ورمها صلب چهار دانگ وزن آن جوزسرو و نیم وزن آن ابهل **دلبس**
بپارسی دوشاب خرمایی گویند و بهترین وی بصری بود که انرا اسیلان خوانند و آن از آتش
ندیده باشد و آنچه از رطب فارسی گیرند دوشاب خوانند و طبیعت آن گرم و تر بود کلف زایل
کند چون بالسط و نمک بران بمالند و طبع را نرم دارد و غذا دهد لیکن خلطی غلیظ و خونی عکر از
وی متولد شود و مصلح وی بادام و خشخاش بود و بعد از آن سکنجبین تازه یا مری کامه خورند
دبا قرع است و گفته شود **دباب** سیسنبر است و گفته شود **دبودار** دیودار و د
سدار گویند و گفته شود **دجاج** بپارسی ماکیان و مرغ خانگی گویند و گفته شود و طبیعت وی
معتدل بود در گرمی دماغ را زیاده کند و عقل بیفزاید و دماغ وی چون با شراب بیاشامند
منع خونی که از حجب دماغ روانه بود بکند و آواز صافی کند و گزندگی جانوران پلید را نافع بود
و چون بشکافند و همچنان گرم بر موضع گزندگی جانوران نهند در زمان بدل کنند بغایت سودمند
بود و منع سریان سم بکند و مرغ غذا ها فاضل بود و نشاید که ادمان خوردن وی کنند خداوندان
ریاضت کند و اولی آن بود که از تناول وی مسیح کوزد و دماغ وی منی زیاده کند و دماغ را بیفزاید و شریف
گوید چون

چون جوان مرغ فربه با مسکه بزنند چندانک پخته شود و کسی را که سرفه خشک بود بی خون چون بخورد
زایل کند و اگر مرغ لاغر شکدانه فربه کنند دوازده روز بعد از آن بکشند و بیه وی بیرون آورند و
مجذوم در اعضا خود بمالد بغایت سودمند بود و اگر بر کسی که مالیخولیا سوداوی داشته باشد
طلا کنند بغایت نافع بود خاصه چون نوبت بیاید طلا و چون مرق مرغ بیه دار بیاشامد
کسی که لون وی زرد بود که سبب آن معلوم نبود هفت و در هر روز یک مرغ با نان خواری بخورد لون
وی بحال صحت باز گردد و بغایت کمال نافع بود **دج** روفس گوید فاضلترین مرغ مرغی بود
و بعد از وی تیهو و روسمانی بس حجل و دراج و تیهوج و شفنین و فرخ الحمام و ورشان و تراخیت و
و طبیعت آن گرم و خشک است **دجر** لوبیا است و گفته شود **دخن** بپارسی ارزن گویند و بشیرازی
الم و آن نوعی از جاورس است و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و گویند در سیوم گرم است
شکم ببندد و بول براند و غذا اندک دهد و اگر بشیر تازه بزنند خشکی وی کمتر شود و غذا بسیار دهد
لیکن سده و سنگ گرده پیدا کند و مصلح وی قند بود و سویق وی قطع قی و اسهال که از صفرا بود
بکند و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح وی مصطکی بود و سابور گوید بدل آن برنج است
دخان بپارسی دود گویند مجموع دخانها مجفف بود و در وی اندک تعفن ناری بود و تقوه
ترین دخانها دخان قطران بود بس زفت بس میعه بعد از آن مر بعد از آن کندر و دخان کندر در
ادویها جهت منع موی زیاده که در چشم می روید و دخان لطم سودمند بود جهت رطوبتی که در
بوی انک رمد بود و دخان قواریر گرم بود و قطع سبل بکند و روشنایی چشم بیفزاید **دراج**
گوشت وی معتدلتر از گوشت تیهو بود و فاخته و فاضلتر و لطیفتر و خشک تر از گوشت تذرج
بود و حرارة کمتر منی زیاده کند و شکم ببندد و دماغ و فهم را زیاده کند و مصلح ناقهان بود
و دراج را بشیرازی کبک کری خوانند **دراقن** و دراقن گویند بلغت اهل شام خوخ است
و گفته شود **دردی الخمر** بهترین وی دردی شراب کهن بود و طبیعت وی گرم و خشک
بود محلل اورام بود و کلف و نمش را زایل کند و اثرهایی که مانند عدس بر روی پیدا شود چون
سایند

وبا اشنان خلط کند و هر روز روی را بدان بشویند روی را پاک گرداند و جلا دهد دردی
الخل دردی سرکه چون خشک کنند و بسوزانند مانند زبد البحر باشد در دیگی کوارین نو کنند و بر سر آتش کنند
و غایت سوختگی وی آن بود که سفید گردد و بشویند مانند توتیا و سوخته دردی محرق و معفن بود
بود و مسخن و مجفف و گوشت زیاده که در ریشها بود بخورد و با راتینج بر سفیدی ناخن طلا کنند زایل
کند و چون با روغن مصطکی با راتینج بیامیزند و بر موی مالند یک شب رها کنند موی را سرخ گرداند
و آن شسته بود آثار ردی میل در ریشها آن ببرد و تاریکی چشم زایل کند و آنچه سوخته بود با مورد
تازه بر شکم و معده ضماد کنند محکم گرداند و منع سیلان رطوبات از ایشان بکند و چون ضماد
کنند بر شیب شکم و بر ریشها قطع خون رفتن بکند و بر ورم پستان ضماد کنند نافع بود و اگر
بر بیرون رحم ضماد کنند حیض باز دارد و تسکین ورمها گرم بود درونج صاحب منهاج
گوید دو نوع است پارسی و رومی و بهترین آن رومی بود و ابرا درونج عقربی خوانند از
بشکل عقرب بود و صاحب منهاج گوید در کوهستان شام و اندلس بسیار بود طبیعت وی گرم
و خشک در دوم بادها را بشکند و گزیدگی جانوران زهردار را نافع بود و درد رحم که
از سردی بود زایل کند و بادهای غلیظ که در معده و امعا و رحم بود لطیف گرداند و تحلیل سود دهد خفقان که از سردی بود ح
دهد و بر گزیدگی عقرب و رتیلا با انجیر ضماد کردن و سحیق آن خوردن نافع بود بغایت و تقویه
دل بدهد و مفرح بود و تریاق همه زهرها بود و مقوی دل و اولی آن بود که با شراب سیب ممزوج
کند تا سخونت وی کمتر شود و جهت خفقان با قدری کافور خلط کند بغایت نافع بود و
خاصیت وی با فع بماند و کیفیت وی بشکند و ابن زهر در خواص آورده است که چون
قطعه‌ای از وی در اندرون خانه بیاویزند طاعون در آنجا نبود و اگر سوراخ کنند و ریسمانی در وی
بندند و از میان هر دو ران زن حامله بیاویزند فرزند وی را نگاه دارد از همه آفتی محفوظ بماند
و اگر دشخوار زایدن بر وی سهل شود و زود بزاید و اگر بیاویزند بر روی و سر وی بر ریسمانی
بسته باشد و بن وی سوراخ کرده باشند بدرازی ایمن باشد از خوابهای بد و از ترسیدن در
خواب

جواب و این از خواص است و سفسق اندلسی گوید مسخن دل و جگر و معده بود و هضم طعام بکند
و سودمند بود جهت مالیخولیا معانی تحلیل نفخ و تلطیف غلیظ اخلاط و مقدار مستعمل از وی یک درم
بود و اسحق گوید دو درم و هم گوید مضر بود بسر و مصلح آن رازیانه و قند بود و رازی گوید بدل وی
در دفع مضرت بادها که در رحم پیدا شود بوزن وی زرنباد و دو دانگ وزن آن قرنفل و شابورک گوید
بدل وی عاقرقرحا بود و گویند بدل وی دو وزن آن سورنجان بود درونیقون از جمله مخدرات
بود و نبات وی بدرخت زیتون ماند لیکن از یک گز کوتاه‌تر بود و ورق وی برنگ ورق
زیتون بود اما درازتر بود و تنگتر و بغایت خشن بود و گل وی سفید بود و تخم وی بمقدار کرسنه
کوچک بود بغایت صلب و لون وی مختلف بود و بیخ وی بدرازی یک گز بود و بستبری انگشت و در کوهها
روید و در طبیعت مانند بزر البنج و لفاح و خشخاش سیاه بود و مسکر بود و اگر زیاده خورند کشنده
بود و غثیان سخت و فواق و مغص آورد و اسهال خون و غشی و سبات و کشنده بود از چهار روز
تا هفت روز مداوای آنکه آن خورده باشد قی کنند تا معده را پاک کند و همان معالجه که در خوردن
بزر البنج گفته شد دردار شجرة البق خوانند بپارسی درخت پشه خوانند و بشیرازی
اسفیدار و بسمرقندی گل کژم و در صعدیان کنجشک و در اندلس شجرة النسم و در نجار الامشکر و
غرب نوعی از وی است فی صفت غرب گفته شود اما ورق دردار در وی قبض بود و جلایی
و پوست وی قابض‌تر و سردتر از ورق وی بود و طبیخ اصل وی چون بر استخوان شکسته
نطول کنند سود دهد و پوست ستبر وی چون یک مثقال با آب سرد بیاشامند یا بشراب مسهل
بلغم بود و ورق وی چون سحق کنند و با سرکه بر جرب ریش شده مالند سودمند بود و پوست
وی چون بر جراحات نهند بصلاح آورد و اگر بکوبند و با سرکه بسرشند و بر برص طلا کنند زایل
کند و بیخ وی چون بر آتش نهند و بسوزد رطوبتی که از وی بیرون آید بگیرند و در گوش چکانند گرانی
که از رنجوری دراز حادث شده باشد زایل کند و عصاره ورق وی چون در گوش چکانند نیم
گرم ورم گوش را نافع بود و اگر با عسل بیامیزند و در چشم کشند تاریکی چشم زایل کند و رطوبت ثمر وی
در روی مالند

جلا بی تمام دهد و سبج گویند و رق وی سرد و خشک بود در درجهٔ اول دبّ ثمرة العلیق
است و گفته شود درو بطارس دو دمطارس نیز گویند و معنی آن بلوطی بود یا سرحسن
بلوط و آن خیری است که بر درخت بلوط کهن بحده می شود مانند سرحس اما کوچکتر بود وی در
حلاوتی بود با اندکی و تیزی و تلخی اما اصل وی با وجود شیرینی و تیزی و تلخی عفص بود و قابض
و معفن و در غایت جراح بود چون بکوبند و نیم سیجنان بر موی ضماد کنند موی را بسترد و
فالج و لقوه را سودمند بود ددّاب دستنبویه است و گفته شود دداسبج گویند
بغضیداست و گویند نوعی از لبلاب است و این صحیح تر است در صفت هر دو گفته شود که دستنبویه
بلغت اهل شام شمام خوانند بپارسی دستنبویه و آن نوعی از بطیخ کوچک است بوییدن وی و ادمان
بدان نمودن دماغ را گرم کند و سده وی بگشاید و بادی که در وی بود بشکند و گوشت او بطی
الهضم بود و بوییدن وی سودمند بود و اگر خشک کنند و ردی را بدان بشویند پاک گرداند و
جلا دهد دفلی حب است و آن دو نوع بود بری و نهری و هر دو نوع را سم الحمار خوانند بپارسی
خرزهره و بشیرازی خرزهره و بهترین وی سبز بزرگ ورق بود و بغایت تلخ بود و گل وی
مانند گل سرخ بود برنگ و ثمر وی صلب بود و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و گویند
خشکی وی در دوم بود و گویند در اول و بغایت محلل بود و خاصیت وی آنست که اگر طبیخ
وی در خانه بنفشانند قتل براغیث و ارضه بکند و وی بزنند مانند مرهم بر ورمها صلب بود و حکه
و جرب و درد پشت و زانو ضماد کردن خاصه چون ورق وی چون بر جرب و حکه طلا کنند سودمند
بود و چون با شراب و سداب بجوشانند سودمند بود جهت گزندگی جانوران زهردار و مقدار مستعمل
از وی نیم درم بود و مفاصل را نافع بود و فقاح وی و ورق وی سم حیوانات و الجه ضعیف
بود از حیوانات مثل بز و میش اگر دفلی در آب خوسانند و از آن آب ایشان را دهند کشنده بود
و اندکی از وی کرب آورد سختی باد در شکم پیدا کند و آبی که دفلی در وی رسته باشد بد بود و فقاح
وی بغایت منتن بود و ورق وی چون با آب بپزند و بپالایند و بهر یک رطل نیم زیت کهن بر سر آن
کنند

محلل ورمهای صلب بود ح

بپزند و مانند مرهم بر ورمهای صلب
نهند بگدازند و تحلیل دهد و آنست
ورق وی ح

کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند بعد از آن ثمن رطلی موم سفید بران روغن نهند مانند
و آن مرهم بر جرب و حکه طلا کنند بغایت کامل مفید بود و اگر ورق وی خشک کنند و بکوبند و بر ریشها
افشانند خشک گرداند و وشش را ریش کند و حوالی آن و مداوای کسی که دفلی خورده باشد با شهدها
جوب و خبیصها و لعاب بزر قطونا و روغن گل و کثیرا و تمر شهریر عجب مفید بود و همچنین انجیر بعسل و قند
و حلواها و جلاب و رب عنب یعنی دوشاب انگوری اضافه خیرها جوب کند دقطامانون
مشکطرامشیع است و گفته شود دقاق الکندر در صفت کندر گفته شود دلب بپارسی
چنار گویند و بشیرازی بوست وی و جوز وی بغایت خشک بود در درجهٔ اول سرد بود و جوز
وی سرد و تر بود و ورق وی چون تر بود با شراب بپزند و بر چشم ضماد کنند آب رفتن چشم باز
دارد و ورمها بلغمی و ورمهای گرم که در زانو باشد سود دهد و اگر تنک بکوبند و بر ورمهای تر
افشانند خشک گرداند و سوختگی آتش را سود دارد و بوست وی چون با سرکه بپزند و بدان
مضمضه کنند نافع بود جهت درد دندان و سوختگی آتش و بوست وی جهت برص نافع بود
و طبیخ ورق وی درد چشم را نافع بود و خاکستر وی ریشها چرکن زایل کند و ثمر وی چون
تر بود با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد و چون با پیه بر سوختگی آتش نهند نافع
بود و غبار که بر ورق و ثمر وی نشسته باشد بغایت مضر بود حواس و شش و آواز و باید که
شیر تازه از پی آن بخورند و صاحب تقویم گوید مصلح آن عود با قرفه دارچینی و چون وی با پیه
بر گزندگی جانوران ضماد کنند نافع بود و بوست وی چون بسوزانند جلا بی تمام دهند تا بجدی
که برص را شفا دهد و چون ورق و ثمر وی بخور کنند در خانه خفاش بگریزد دلبوث
نوعی از سوسن بری است و آن معروف است بسیف الغراب و بدان سبب این اسم بوی نهاده
اند که ورق آن مانند سیف و بشکل ورق ایرسا بود اما ورق ایرسا باریکتر و کوچکتر بود
و ساق وی مقدار یک گز بود و گل وی سرخ رنگ بود و یونانیان اسفراغانیون خوانند و بعضی ماخاریون
خوانند و کسیفوس نیز گویند و اصل وی مانند دو سار کوچک بود زبر یکدیگر و آنکه در شیب بود لاغر
بود

بود و بالایی فربه و در وی قوه جاذبه بود و ملطف و محلل بود و در بغداد آن بیخ را نافوخ خوانند و
زنان بغداد جهت فربهی استعمال کنند و جهت جلاء روی چون بدان بشویند بغایت نیکو
گرداند و در بغداد بسیار بود و ارزان بها و بیخ بالایی وی چون زن بخورد برگیرد حیض براند
و چون با شراب بیاشامند شهوه جماع برانگیزاند و بیخ شیبی وی چون زنان بیاشامند قطع شهوة
ایشان بکند و زهراوی گوید چون بیخ وی در شراب خوی سانند و صاحب بواسیر هر روز مقدار یک
رطل از آن شراب بیاشامند بواسیر خشک کند و بیخ وی هر روز مقدار یک درم با ماء العسل بیاشامند
همین عمل کند **دلیک** ثمر گل است چون گل بریزد آن ثمر حاصل شود مانند تخم سه گل رنگ
و چون پخته شود در طعم وی شیرینی بود و در شام بعرف الدیک خوانند **دلینس** نوعی از
صدف کوچک بود که ملجان خام گسود مجواند و در صاد گفته شود **دلق** صاحب منهاج گوید
فراوی مانند سمور بود در همه حالتی و بالسی گوید گرمی وی کمتر از سمور بود و سخونت وی معتدل
بود از بهر آنک طبیعت حیوانات وی گرم و تر است ماهی بزرگ است سیاه رنگ و سر دکی
مانند سر خوک بود و دندان دارد و انرا خنزیر البحر خوانند و در جون خوک ماهی خوانند و گوشت
وی فربه بود و چون سر وی بگدازند در حنظل که تخم وی بیرون کرده باشند و در آن بجوشد و در
گوش چکانند کهن شده و از آن نومه زایل کند و گوشت وی سرد و غلیظ بود و دیر هضم شود
و تمیمی گوید گوشت وی مانند گوشت سگ آبی بود در غلظ و دیر هضم و تولید سودا و کیموس بد و دندان
وی چون بر کودک آویزند نترسد و چون پیه وی بخورند درد مفاصل را سود دهد **دماغ** بهترین
مغزها مغز غنمها بود خاصه گوسفند و بهترین مغز مواشی پیر گوساله بود و شیخ الرئیس گوید مصلح
بود که زهر خورده باشد یا گزنده وی را گزیده باشد و بقراط گوید مجموع مغزها سرد و تر بود و قوی
سر دلزج و خلطی غلیظ از وی متولد شود و چون هضم شود بدن را فربه کند و دماغ را زیاده کند و طب
امعا و گرده بود و باه را زیاده کند اما مولد بلغم بود و اشتها ببرد و مغثی بود نزدیک مغز شدن و معده
مالیده سود و قی آورد و شکم نرم دارد و آنچه بریان کرده بود دیرتر از معده بگذرد و آنچه رسیده بود
و مصلح وی

وی نعنع و صعتر و فلفل و خردل و دارصینی و سرکه **دماغ الدیک و الدجاج**
مغز خروس و مرغ چون بخورند گزندگی مار و دد نافع بود و چون بسرشند بگرد آسیاب و مقدار
باقلایی بخورند خون رفتن بینی باز دارد خاصه دماغ مرغ و خاصه که آن خون از جهت دماغ روانه
بود **دماغ البعیر** مغز شتر چون خشک کنند و با سرکه بیاشامند صرع را سودمند بود **دماغ
البط** مغز بط ورم مقعد را سود دهد **دماغ ابن عرس** مغز راسو چون خشک کنند و با سرکه
ش بیاشامند صرع را بغایت مفید بود **دماغ الخیل** مغز اسب محرق و معفن بود **دماغ الخفا**
مغز شب پره با عسل چون در چشم کشند در ابتداء نزول آب نافع بود و خاکستر آن روشنایی
چشم بفزاید و مغز وی تازه چون بر کف پای مالند باه را برانگیزد **دم الاخوین** شیان
و ایدع و دم التنین و دم الثعبان بپارسی خون سیاوشان گویند و بعربی قاطر خوانند و
مولف گوید آن سه نوع است چکیده و خشتی و تنداب بهترین آن چکیده بود صافی که قطعا خوب
در وی نبود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و خشکی در وی در دوم بود مسیح گوید سردی
وی در سیوم بود و بوحنا گوید گرمست در اول و خشکست تا دوم منفعت وی آنست که قوة
معده و جگر بدهد و شقاق مقعد و سحج امعا را بغایت مفید بود و قطع خون رفتن بکند از هر موضع
که باشد و چون نیم درم از وی بر روی زرده تخم مرغ نیمبرشت بیاشامند شکم ببندد و سحج را نافع
بود و در داروها چشم قوه چشم بدهد و جراحتهای تازه را سودمند بود و روفس گوید ریشها و دملها
و دانهها را نافع بود چون بران افشانند و جالینوس گوید گوشت بر جراحتها که در امعا
بود و ظاهر بدن برویاند و وی ششم را بد بود و مصلح وی صمغ عربی بود یا کثیرا و بدل وی در همه
فعلی کاهو بود و یا عصاره کاهو و گویند حصی الحمار و مولف گوید صمغ بقم بود و از جزیره سقوطرا
خیزد آنچه چکیده بود و آن دو نوع دیگر از هندوستان خیزد از مواضع دیگر **دهن** گرم و تر
بود و گفته شود هر یک بجای خود **دم الارنب** بپارسی خون خرگوش گویند نافع بود جهت
بهق و کلف چون بران طلا کنند و منضج ورمها گرم بود بر ودی چون با نشاء بریان کنند جهت قرحه

امعا نافع بود و قطع اسهال مزمن بکند و چون با شراب بیاشامند سموم را نافع بود دم الایل
خون گوسفند کوهی و گاو کوهی چون بریان کنند سودمند بود جهت سمها که بر سکان کرده باشند و
و دوسنطاریا را سود دهد و اسهال کهن و کسی که زهر خورده باشد دم ابن عرس خون راسو
چون طلا کنند بر خنازیر و مفاصل تحلیل کند دم السلحفاة خون سنگ پشت آنچه بری بود چون
با شراب بیاشامند صرع را سود دهد دم الانسان خون آدمی چون وقتی که حجامت کنند
بگیرند و با آرد شملیر بسرشند و با سداب تر و عسل طلا کنند بر هر ریشی که بر اعضا باشد خاصه در ساق
و ریشها که آب از وی روانه بود بصلاح آورد دم القراد بپارسی خون کنه گویند چون در میان
شراب کنند مستی آورد و این از خواص است دم البقر خون گاو ماده چون بر جراحت
زیرند خون ببندد دم الحلم دم قراد است که گفته شد منع موی زیاده که در چشم باشد بکند و وقتی
که بکنند و بر موضع آن طلا کنند و وی اقوی بود از دم ضفدع در منع رستن موی دم الحمام و
الورشان و الشفنین و الدجاج خون کبوتر و خون ورشان که بپارسی کناد گویند و خون
شفنین که بپارسی نوبهار گویند و خون مرغ خانگی بهترین آن بود که از حیوانی سلیم گیرند آن گرم
بود که در مهاکه تولد کند بسبب سقطه با روغن گل نافع بود و جهت جراحات چشم در چشم چکانیدن
سودمند بود خاصه خونی که از بال وی بگیرند و خون فاخته و کبوتر قطع خون رفتنی که از حجب دماغ بود
بکند دم الثور خون گاو نر چون تر بود از جمله سموم بود و از خوردن وی عسر النفس و وجع
حلق و مری و سرخی زبان و غثیان سخت و کرب و اضطراب پیدا کند و دندان خاییدن و خناق
کشد و گزار آورد و مداوای وی بحقنه و اسهال کنند و قی در اینجا خطرناک بود که خناق آورد و بعد
از حقنه و مسهل ادویها که نافع بود جهت فسردگی خون مانند سیح انجدان و بوره و حلتیت
و خاکستر چوب انجیر در سرکه و فلفل و انگبین در سرکه و حب و خاکستر سرو و تخم کرنب و عصاره عوسج
و علامات خلاص وی آن بود که از دبر وی مانند زعفران چیزی بیرون آید و اولی آن بود که
بر شکم و معده وی آرد جو با ماء العسل ضماد کنند و اگر خون وی مجنان گرم بر ورمهای صلب با سویق
ضماد

ضماد کنند تحلیل دهد دم الضفدع چون وزغ که بشیرازی بک گویند بهترین آن خون ضفدع
زرد و سبز بود منع موی از رستن بکند و موی زیاده که در چشم باشد چون بکشند و بر موضع آن طلا کنند
نروید خاصه خون ضفدع سبز کوچک چون سوزاسد و خاکستر در سنی دمند خون رفتن باز دارد و علی
بن العباس مجوسی گوید چون طلا کنند بر دندان برویاند و غیر او گویند که ضفدع و خون وی چون بر
دندان نهند بفکند دندان و این مجرب است دم الحربا خون آفتاب پرست که نوعی از عظایه
است منع موی زیاده که در چشم بود بکند چون بکشند و بر موضع آن طلا کنند دم الخفاش
خون پرستان طلا کنند بر حال خود نگاه دارد و نگذارد که بزرگ گردد دم الحایض گویند سکن
وجع و نقرس بود چون بر وی چکانند و چون زن خود بر گیرد منع آبستنی بکند دم الکلب خون
سگ دیوانه سودمند بود جهت گزندگی وی و سم سهام ارمنیه و گویند بچه بیرون آورد و منع موی
زیاده که در چشم بود بکند و جالینوس گوید دروغ است دم الدب خون خرس چون گرم بر
ورمها نهند زود پخته کند و ابن زهر در خواص آورده است که خون وی چون در چشم کشند بعد از آن
که موی بر کنده باشند دیگر نروید و شریف گوید خون وی چون دیوانه بیاشامد نافع بود دم
الورل و الحردون خون ایشان چون در چشم کشند قوة باصره بدهد و ایشان نوع از عظایه
اند صفت حردون گفته شد و ورل گفته دم البومه خون بوم سودمند بود جهت ربو
و همچنین مرق وی و گوشت وی دم التیس خون بز نر بود که بشیرازی دکه خوانند بهترین آن بود
که از بز کوهی گیرند در وقتی که انگور رنگ خواهد گرفت و دیگی سنگین بیاورند و حلق وی ببرند و خون
و خون اول رها کنند و آخر و از آن میانه بگیرند و بگذارند تا سرد شود بعد از آن قرصها سازند و در سایه
تا خشک شود و از غبار نگاه دارند و در جایی بنهند که نم بود و چون خواهند که استعمال کنند جهت
سنگ گرده و مثانه سه درم از وی در کاسه شراب شیرین حل کنند و بیاشامند یا در آب کرفس کوهی
در وقتی که وجع ساکن بود و عجایب و این از جمله مجربات است و چون تر بود بر ورمهای گرم طلا کنند نضج
دهد دم التیس خون بز چون با عسل بیاشامند دوسنطاریا را نافع بود و چون بریان کنند سودمند
بود

جهت سم سهام ارمنیه جون با شراب بیاشامند دم الحمل خون بره کویند سودمند بود جهت
صرع را دم الفار خون موش جون برثالیل و مسامیر طلا کنند قلع کند دم الخنزیر خون خوک
کرم و تر بود مانند خون آدمی و کوشت وی مانند کوشت آدمی بود بطعم و قطعا فرق نتوانند کردن کسی
که آدمی خوار بود دم الدیک و الدجاج جون خروس و مرغ سودمند بود جهت خونی
که از غشاء دماغ روانه بود دم الحمار خون خر منع رعاف که از حجب دماغ اید بکند دم الحرفا
خون حرفا جون بیاشامند صرع را نافع بود دم الثعبان و دم التنین نیز کویند و آن دم الاخوین
است و کفته شد دنقر ابقر خوانند و بپارسی شوره کویند و طبیعت وی کرم و خشک بود و بقوه
نمک بود بلکه اقوی بود از وی جون سحق کنند و با سرکه بر حکه اعضا طلا کنند زایل کند و جون سحق
و بر موی غلیظ نهند رقیق کرداند و نرم و اندر پارسی شوره کویند دند بشیرازی بانو کویند
و آن خروع صینی است و حب خطایی خوانند و حب السلاطین نیز کویند و آن سه نوع است صینی
و هندی و سنجری صینی بمقدار فستقی باشد و سنجری بمقدار انجیری بود و میل بسرخی زند و نقط
سیاه بران بود و هندی از صینی کوچکتر باشد و از سنجری بزرکتر و مغز آن میل بزردی دارد
و بعضی کویند حب الملوک دند است و این خطا است و خلاف حب الملوک ماهودانه است و کفته
شود و طبیعت دند کرم و خشک است در جهارم و بهترین وی صینی بود پس سنجری پس هندی و شربتی
از وی یک حب و نیم بود تا دو حب و کویند از دو دانک تا نیم دانک رطوبات و سودا و بلغم و آنچه در
مفاصل بود براند و نشاید که در شهرها که سردسیر استعمال کنند الا در شهرها سردسیر و طبیعتها
سرد و مصلح وی آن بود که پوست از وی باز کنند بکار دو باید که لب نزدیک وی نیز نه ند
اکر لب بپوست وی رسد سرخی لب زایل کند و سفیدی مانند برص پیدا کردد و مغز وی برانکیزند و در
اندرون وی جیری مانند زبان کنجشکی بود آنرا بیندازند که مهلک است و با قدری نشاسته و ورق
کل سرخ و زعفران و کثیرا و رازیانه بکوبند و اکر خواهند با ادویه مسهله ممزوج کنند ما نزیدو حصا لا
غافث و عصارهٔ افسنتین و مانند آن که همان مزاج داشته باشد نباید که دند در ترکیبی که افیون و

فرفیون
باشد

باشد استعمال کنند و با شیر خر و سکه خورند هم شاید و وی سودمند بود جهت مره سودا و بلغم و
مسهل خلط خام بود و درد مفاصل را تحلیل دهد و سیاهی موی را نکاه دارد و رها نکند که زود سفید کردد
و عیسی بن علی کوید که وی بیخ امعا آورد و باید که بعد از ان شیر تازه خورند و غذا ابکوشت بابست
و غوره و قدری ببید بران افشانند و اکر ماهی خورند شاید و اکر حسو بی سازند از برنج و جو مقشر
و روغن کل نافع بود دنقد زوان است و شیلم نیز کویند و کفته شود دواء الحیة خنطیانا است
و کفته شد دو سرزن خوانند و آن حشیشی است که در میان کندم روید و بشیرازی تخم آن کرکاس
خوانند طبیعت آن کرم است در اول و خشک است در دوم و کویند سرد است و وی ملین ورم ماهیچه بود که
در ابتدا بغایت صلب بود و بر داء الثعلب ضماد کنند سود دهد و جون با آرد برغب ضماد
کنند سودمند بود و غرب ناصوری بود که نزدیک جشم پیدا می شود در کنج او و دو درم از وی مسهل
کرم بود و وی مضر بود با شش و مصلح وی کثیرا بود و بهترین وی سیاه رنک بود و عصاره که
از حشیش وی کیرند باید که با آرد می امیزند و بعد از ان استعمال کنند دوم درخت مقل است
و در میم کفته شود دوقو تخم جزر بری است و بیخ آن شقاقل است و کیاه وی را خس کیاه
و کزر کیله نیز کویند و بغایت خوش بوا دوست دارد و کویند دوقو تخم کرفس بری است
و خلاف است و بیونانی دوفس خوانند و دوفس نوعی از انست و بشیرازی بدران کویند و
آن در قوفالس کفته شود و دوقو عربیا و دوقو بری و دوا یا اغریا نیز کویند و در قوقالس کفته شود
صفت همه و بهترین دوقو تازه زرد رنک بود و طبیعت آن کرمست در سیوم و خشک است در اول
و کویند کرم و خشک است در دوم و عیسی کوید کرم است در سیوم و خشک است در دوم مغص ساکن کرداند
و بول و حیض براند و بیخ الطفال را نافع بود و مقدار شربتی یکدرم بود و مفتح سده بود و فضلها
بلغم غلیظ از سینه پاک کند و سرفه که از سبب آن بود زایل کند و کزندکی عقرب را نافع بود و نیز ند
و آب آن بیاشامند یا بر موضع کزندکی ریزند و روفس کوید قوه معده بدهد و هضم طعام بکند و منی زیاده
کند و جالینوس کوید شهوه باه برانکیزد و نعوظ قوی آورد و ارباسیوس کوید استرخاء مفاصل را نافع بود

وسنک مثانه برپراند و فوسس کوید کرمها و حب القرع را بکشد چون با شیح ارمنی یا بانوس
بیاشامند دو وزن دیسقوریدوس کوید مهیج شهوه جماع بود و صدرطشی صاحب تقویم کوید
وی مضعف مثانه بود و مصلح آن تخم مورد بود یا بلوط و صاحب منهاج کوید مضر بود بمثانه و شهوه
جماع ببرد و مصلح آن مصطکی بود **دول** طالیسفراست وکفته شود **دوبا روح**
کویند کاکنج است وکفته شود **دود القرمز** دود الصباغین خوانند و آن کرمی سرخ
که در درخت بکیرند و تر بود سرد و خشک بود در دوم و صفت وی منفعت وی در باب
قاف در قرمز کفته شود **دود الحریر** بپارسی کرم ابریسم کویند و چون بکیرند و خشک کنند
وسحق کنند وسه درم از وی بر حسوی کنند که از آرد کندم بود و بیاشامند چند روز بیاپی لون
روی را بغایت نیکو کرداند و بدن را فربه کند و اکر یکی از وی خشک کنند و در خرقه ارغوانی
بندند و بر محموم او یزند بغایت سودمند بود **دوغ** مخیض تبزاست وکفته شود **دوص**
بصل است وکفته شد **دو رحولی** نوعی از سوسن بری است که بیونانی کسیقیون کویند
و آن دلبوث وکفته شد **دود شجره الصنوبر** کرم درخت صنوبر در قوة مانند ذراریح
بود و در فعل همان میکند و آن سبز رنک بود و چون بکوبند و بر موضعی که ضماد کنند کوشت را
تباه کند و اکر بر ورمی و دملی که محتاج شکافتن بود بنهند بشکافد **دوص** آهنیست که آهن
تافته در آن اندازند و از مقویات باه بود و منفعت وی در صفت حدید کفته شد **دود**
النمر بیخ بزرکست و در باب نون در صفت نزک کفته شود **دواء الحطاف** خالد و سون
است وکفته شد **دهنج** سنکی سبز است بپارسی دهانه کویند و آن دو نوعست کرمانی
و فرنکی و بهترین آن فرنکی شیرین بود و تر شی و شیرینی وی چنان امتحان کنند که وی را
بسایند و بر روی آینه کنند تا خشک شود اکر آینه زنک برآورد تلخ بود و اکر نه شیرین
بود و طبیعت آن سرد و خشکست در طبیعت نزدیک بتوتیا بود سودمند بود جهت سفیدی
چشم با مروارید ناسفته و توتیا هندی از هر یک مساوی کوفته و بیخته بحد سرمه در چشم

کنند و وی

و وی از جمله سمومات بود و اکر حل کنند و کسی که زهر خورده باشد بیاشامد دفع زهر بکند
و اکر کسی که زهر نخورده باشد بخورد سم مهلک بود و اکر بر موضع کزندکی عقرب مسح کنند درد ساکن
کند و اکر سحق کنند و قدری با سرکه بکدارند و بر قوبا که از مره سودا بود بمالند زایل کند و سعفه که
در سر و جمیع اعضا بود شود دهد **دمست** درخت غاز است و منفعت آن کفته شود
دهن الحل سیرج است بپارسی روغن کنجد خوانند و شیرلحت خوانند و روغن شیره کویند
بشیرازی روغن خوش خوانند و در شین کفته شود در شرح منفعت آن **دهن الحلوق**
روغن زعفران است و صفت ادهان در مقاله دوم در مرکبات کفته شود **دهن علی**
اولالی است وکفته شد **دهن البلسان** روغن بلسان از درخت بلسان کیرند بعد از طلوع شعری
شتری از آهن ساخته اند زیر هر برکی شق کنند چنانکه بدان جایکاه که روغن است برسد
و ترشح بنیاد کند و روانه کردد و کویند به پنبه حاصل میکنند و کویند شیشها ساخته که هر یک پنج
مثقال از آن بکیرد در شب هر برکی که شق کرده باشند بیاویزند و بهترین وی آن بود که تازه
باشد و بوی قوی بود و امتحان وی چنان کنند که چون بر صوف چکانند و بشویند هیچ اثر نماند
مغشوش بود و اکر بر شیر چکانند شیر ببندد و اکر در آب چکانند و حل کنند مانند شیر سفید شود
و اکر بر ابریسم چکانند و ابریسم را بسوزند و خاکستر او بر شند و در آب اندازند در بن آب
نشینند و آنرا شیر بلسان خوانند و صمغ بلسان خوانند و بحقیقت آن روغن نیست بلکه صمغی است
و آن موضع که بلسان از آنجا خیزد در قدیم باغ فرعون بوده است و آنرا عین الشمس خوانند و بلسان
از معجز عیسی علیه السلام است و تخم آنرا نیز روغن هست و آنرا حب بلسان خوانند وکفته شد و صفت عود
کفته شود و حب آن بقوه تر از عود آن بود و امتحان آن بکند تا با جوال دوز کسد و مولف کوید این
امتحان معتبر نیست که بروغن مغشوش کنند تا و سوزن افروخته می شود و غش آن بروغن صنوبر بیشتر
میکنند و روغن مصطکی و روغن حنا و شمع کداخته کنند و بدین جهت آنکه جوف کنند تا بدان حب
کنند و با آتش دارند بر افروزد و طبیعت وی کرم و خشک بود در سیوم و کویند در دوم و لطافت وی از

از جرب وعود زیاده بود و در چشم کشیدن جهت نزول آب نافع بود و روشنایی چشم بیفزاید
و سردی رحم را سود دارد و چون زن بخود برگیرد با شحم و روغن گل شیمه و لحه بنداز د
و چون بیاشامند بول براند و عسر البول را نافع بود و دفع سموم بکند مثل خانق النمر و انیون
و کسی که فطر خورده باشد و گزندگی جانوران چون دو دانگ از وی با آب که ناخواه در روی جوشانیده
باشند بیاشامند بغایت سودمند بود و سنگ گرده بریزاند و مرضهای بلغمی را نافع بود و مولف
گوید جهت رعشه مزمن بغایت سودمند بود و مجرب و بدل آن بوزن آن دهن دادی تا نیم
وزن آن روغن نارگیل و دانگ و نیم آن زیت کهن و گویند بدل آن روغن رازقی است
و نیم وزن آن آب کافور و ابن ماسویه گوید بدل آن یک وزن و نیم آن زیت خالص بود
و گویند حب بلسان چون بکوبند و در روغن رازقی بجوشانند بدل آن بود و گویند بدل
آن روغن کاوی است که در روم تخته باشند **دیودار** دیودار گویند و معنی دیودار شجرة
الجن است و آن نوعی از ابهل است یا مقل و از اصنوبر هندی گویند و عیدان وی مانند
عیدان زرنباد بود و شیر دیودار لبن وی بود و گرم و تیز و محرق و معطش بود و گرمی وی کمتر
از خشکی بود چنانچه سوخته وی در سیوم بود استرخاء عصب و فالج و لقوه را نافع بود و حالکه
هیچ بهتر از وی نبود و مرضهای سرد که در دماغ بود و سکته و صرع را نافع بود و سنگ گرده
و مثانه بریزاند و طبیعت ببندد و در طبیخ وی نشستن استرخاء مقعد را نافع بود و دیودار هم
گویند **دیوابست** حندقوقی است و گفته شد **دینارویه** حوا است و گفته شد
دیویانوسطس اصل اللوفست و گفته شد **دینار** سریانی بزر الکشوث است
دیاقودا شراب خشخاش است که با پوست بزند **دیفوجن** دیفروجلس گویند
و دیرجاس هم خوانند و آن سه نوع است یک نوع معدنی بود که در جزیره قبرس از جاهی
بیرون می آورند و آن نوعی از طین است لیکن بصلبی سنگ بود چون با فتاب خشک کنند و نوعی
دیگر نغلی است که از مس میگیرند چون نحاس که نحاس بگدازند و آب بر وی ریزند چون از بوته بیرون
آورند

آورند در شیب آن یابند و نوع سیوم مرقشیثا است که سوزانند مانند کاک و لون وی مانند
نقره بود و جالینوس گوید طعم وی و قوه وی مرکب بود و قبض زیاده از حرارة بود و بغایت مجفف
بود سودمند بود جهت ریش که در دهن بود چون تنها استعمال کنند و اگر با عسل کف گرفته
بود جهت خناق سودمند بود و جهت ریشی که در دبر و عانه بود و دمن بغایت نافع
بود و گوشتهای زیاده بخورد و ریشهای بد که در بدن بود چون با ضمع البطم بیامیزند یا در موم روغن
کنند و استعمال کنند با صلاح آورد و چون با سرکه سحق کنند و بر حلقه طلا کنند زایل کند و چون
سحق کنند و بر موی غلیظ افشانند رقیق و نرم گرداند **دیک** بپارسی خروس گویند خصیه
وی زود هضم شود و گوشت وی گرم و خشک بود و بقراط گوید مرق وی رعشه و درد مفاصل
را نافع بود خاصه چون با شبت و بسفایج و پیاز بپزند و صاحب منهاج گوید با شبت تنها بپزند
تا دانگی آب بماند و آن مرق بیاشامند و مرق خروس پیر ربو را سودمند بود و چون بسفایج
و شبت اضافه کنند قولنج را سودمند بود و خشکدانه مسهل بلغم بود و چون با جیر ماد قابض بپزند
سحج را نافع بود و چون با شیر بپزند قرحه مثانه را نافع بود و چون بشکافند بعد از آنکه گشته
باشند و گویند چون زنده بود و گزندگی مار و افعی و دد نهند بغایت نافع بود و پوستی که
در اندرون سنگدان وی بود و آن پوست تنک بود که می اندازند اگر خشک کنند و سحق کنند
و با شراب بیاشامند درد معده را بغایت نافع بود و مولف گوید بانبات قدری سحق کنند و سحق
کنند و سفوف سازند همین عمل کند **دیساقوس** از اخس الکلب گویند و جامقه نیز گویند
و مشط الراعی نیز گویند و آن نوعی از خار است شیرازی و یراطوسک خوانند و ساق وی دراز
بود خارناک و وی مانند ورق خس است و خارناک بود و معنی دیساقوس عطشان بود و چون
خشک گردد لون سپید گردد و چون بشکافند در میان وی کرمهای کوچک بود طبیعت وی بیخ
وی چون بجوشانند و بکوبند تا بقوام مرهم شود و بر مقعد ضماد کنند شقاق را زایل کند و اگر بر ناصور
نهند سود دهد و کل وی خواه خشک و خواه تر نیکوتر بود و چون بکوبند و در خرقه پاک کنند و خرقه

بندد و در میان شیر نهند و بمالند مبحّجان که گفته شد و سه با حداد بناشتا بیاشامند سبز بر معصی
را نافع بود و دفع کند و چون بجوشانند و بخورند مسخن بود و بول براند و اگر خوب بسایند و ضماد کنند
که قطع خواهند کرد منع حس بکند ذیک برذیک شیرازی مرکی معوش علّی خوانند و مولف
گوید آن زرنیخ مصعد است و کسی که از آن خورده باشد و مداوای آن در صفت زرنیخ گفته شود
را سودمند بود و مهر ریشی که عفن شده باشد و گوشت زیاده بخورد و بواسیر را قطع کند
و نمی کند آن ببرد و از جمله سمیات

باب الذال فی ذاقی الاسکندرانی

معنی آن بیونانی غار الاسکندرانی بود و دیسقوریدوس گوید ورق آن از ورق مورد
بزرگتر بود و نرمتر و بغایت سفید بود و ثمر وی در میان ورق بود بمقدار نخودی و در کوهستانها
روید و بیخ وی مانند بیخ مورد بری بود ولیکن بزرگتر و خوشبوی بود و چون بیخ وی بگیرند
مقدار شش درم و با طلا بیاشامند سودمند بود جهت دشواری زادن و چکیدن کمیز و جهت
کسی که بجای کمیز خون باز وی آید و جالینوس گوید طبیعت وی بغایت گرم بود و در طعم وی تلخی
بود و مجرب است بانک حیض و بول براند و اما خاماذاقی معنی آن عارض الارض بود و دیسقوریدوس
ورق وی مانند ورق غار بود و لون وی سبز بود و قضبان وی مانند تک گز بود و ثمر وی گرد بود
و سرخ رنگ پیوسته بورق و ورق وی چون نیک بکوبند و ضماد کنند صداع را ساکن گرداند
والتهاب معده و چون با شراب بیاشامند مغص را ساکن گرداند و عصاره وی چون با شراب
بیاشامند بول و حیض براند و چون زن بفرزجه کند و بخود برگیرد همین فعل کند و جالینوس گوید قوه
وی مانند قوه ذاقی الاسکندرانی بود و عبدالله بن صالح گوید فرق میان ذاقی الاسکندرانی
وخاماذاقی آنست که ورق ذاقی الاسکندرانی اول پهن بود و با قضبان بود و خاماذاقی
ورق وی کوچکتر بود و از قضبان جدا بود و باقی همه مانند یکدیگر اند ذاقنویداس یونانی
یعنی مانند غار خاصه ورق وی و آنچه محقق است نوعی از مازریون است که ورق آن پهن
بود و مازریون گویند و بربری ادادا گویند و گفته شد و استعمال کردن وی بد بود ذیل جلد

سلحفاه هندی بود

بود و گویند بحری چون بسوزانند و خاکستر وی سفیده تخم مرغ بسرشند و طلا کنند بر شقاق کعبین
و انگشتان سودمند بود و جهت شقاقی که زبان را نزدیک حیض آید ن بیدا شود بغایت نافع بود

ذباب

ابن زهر گوید مگس الوان بود هر حیوانی را مگسی معین بود شتر و گاو و شیر و سگ
و امثال آن و اصل ان کرمی بود و مگس آدمی از سرگین حاصل می شود و اصل ایشان
کرمی کوچک بود که از بدنهای ایشان بیرون می آید از هر حیوانی که باشد و آن کرم باز مگس شود
و زنبور و بمو گوید چون بگیرند مگسی بزرگ و سر وی بیندازند و به بدن وی شعیره که در چشم باشد
مشره
خسک کنند حکی سخت زایل کند و اگر مگس بگیرند و با زرده تخم مرغ سحق کنند نیک و ضماد کنند بر چشمی که
گوشت سرخ در اندرون وی سفیده باشد و بیونانی کرکاسیس خوانند در ساعت کند و اگر
حل کنند بر داء الثعلب حلّی سخت داء الثعلب را زایل کند و اگر بر گزندگی زنبور بمالند سخت درد
کند و دیسقوریدوس گوید بر گزندگی عقرب و زنبور و نحل چون بمالند سخت چند نوبت بر موضع
گزندگی بغایت نافع بود و این بخاصیت است و چون وی را بسوزانند و با عسل بر داء الثعلب و داء
الحیه طلا کنند موی برویانند و خاکستر وی سرد و خشک بود

ذراریح

حیوانی است از
مگس بزرگتر بقدر زنبور سرخ اما باریکتر بود و بغایت سرخ رنگ و نقطه سیاه بر ان و آن سم قاتل
است و مولف گوید در حوالی همدان و کره و کرهرو و آن نواحی بسیار باشد و هر یک بمقدار
زنبوری بزرگ و بر نبات شبرم نشسته باشد و غذای ایشان شبرم بود و بی عدد باشند
در ان صحراها و چون خواهند که استعمال کنند در کوزه نو کنند و سر آن بکتان پاره بگیرند و از گونه
بر سر دیگی که سرکه در آن جوشد نهند تا بخار سرکه بایشان رسد و خفه شان بگیرد بعد از ان
استعمال کنند و بهترین وی ذهبی رنگ بود و طبیعت وی بغایت گرم و خشک بود و گویند گرم و
و خشک بود در دوم و چون بر ثالیل طلا کنند قلع کند و اگر در موم روغن کنند بر ضد ناخن زایل کند
و ناخن تباه شده بیندازد بزودی و بر برص و بهق با سرکه طلا کردن نافع بود و با خردل سحق
کرده طلا کنند موی برویاند و ورم سرطانی بگدازد چون با زیت بپزند تا غلیظ شود و بر ان طلا
کنند

کنند و بر جرب و قوبا طلا کردن نافع بود و اندکی ازوی چون با ادویه بود که دفع مضرت وی
بکند مدر بول بود و گویند اگر در زیت بجوشانند موی بر داء الثعلب برویاند و اگر گزندگی عقرب بوی
حل کنند نافع بود و اگر در روغن کنند و یک هفته در آفتاب نهند و شش از آن قطره در گوش چکانند
درد گوش زایل کند و کری ببرد و روغن وی محلل ورمهاء بلغمی صلب بود و هر کس که یک درم ازوی بخورد
گویند کشنده بود و علامت وی آن بود که ورم قضیب و زهار و نواحی آن پیدا کند و قرحه مثانه
و بول بسته و بعد از آن خون و گوشت پاره بعوض بول بیرون آید و سوزشی سخت و اسهال سحجی
و غثیان و اختلاط عقل و سوزش حلق و افتادن در وقت برخاستن و غشی و تاریکی چشمها و
طعم دهن مانند طعم قطران یافتن و سطبوج ازوی قرحه مثانه پیدا کند بخاصیت با وجود آنکه سنگ
مثانه بریزاند و اگر خواهند که در مداوای استعمال کنند یک طسوج با ادویه که مصلح وی بود مانند
کثیرا و مداوای کسی که آن خورده باشد قی و حقنه و شیر تازه آشامیدن و لعاب و روغن بادام
شیرین و جلاب و مرقها و چرب و سمن بهم سرشته کنند و صاحب تقویم گوید مصلح وی حب
الکاکنج و طین مختوم بود و بدل وی گویند طینوث است و گویند کرم درخت صنوبر **ذرة**
جاورس هندی است بشیرازی ذره خوانند و آن دو نوع است سفید و سیاه بهترین آن
سفید فربه و طبیعت آن سرد و خشک است و مجفف قطع اسهال بکند و اگر استعمال کنند مانند ضماد
سرد گرداند جفاف پیدا کند **ذرق** مذکور است و گفته شد **ذرق الخطاطیف**
بپارسی سرگین پرستوک خوانند چون در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند **ذفرکل**
فطراسالیون است و گفته شود **دفری** نوعی از سداب بری است و بوی بد دارد و گل
وی زرد خوش رنگ بود چون بکوبند ورق آن و بیاشامند جهت زردی اندرون و تب ربع
و درد جگر سودمند بود **ذنب الخیل** نباتیست که در خندقها و گورها روید و قضبان وی مجوف
بود و بسرخی مایل بود و صلب بود و بر گره و نزدیک گره ورق بود مانند ورق اذخر باریکتر و اطراف
وی بسیار بود مانند ذنب الخیل و بیخ وی صلب بود و طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود

در دوم و قابض بود خصوص عصارهٔ وی و مجفف بود بغیر لذع و قطع خون رفتن و جراحتهاء
عظیم چون بروی ضماد کنند باصلاح آورد و اگرچه عصب بود و نتق را نافع بود و قرحه امعا و مجموع
انواع شکم رفتن چون با آب بیاشامند سودمند بود و عصارهٔ وی رعاف را نافع بود و بیخ وی و
حشیش وی سرفه و عسر البول را نافع بود و ورم معده و جگر و استسقا را بغایت سودمند
بود و وی نوعی از لحیة التیس است و بسیار استعمال کردن مرخی اعصاب بود و مصلح وی خمیره
بنفشه بود **ذنب الفاره** لسان الحمل است و گفته شود و بدان سبب بدان اسم خوانند
که خوشه وی بذنب موش ماند **ذو خمسه اوراق** و ذو خمسه اصابع نجنگشت است و صاحب
منهاج سهو کرده است که میگوید فنطافلون عین نجنگشت است و گفته شد در باب الف در صفت
اثلق و چند اسم دیگر که دار و هم گفته شد **ذو ثلاث حباة** زعرور است و گفته شود
ذو ثلث شوکاة شکاعی است و گفته شود **ذو ثلث ورقات** این اسم بر
چند چیز واقع است بر چند قوقا و بر خص الثعلب و بو قصعصه و بر حوماه و بهر یک در باب خود
گفته شود **ذو ثلاثه الوان** و ذو ثلاثه اوراق نیز خوانند و آن طرنفلن است و
طرنبولیون هم گویند و گفته شود **ذهب** بپارسی زر گویند طبیعت وی معتدل و لطیف بود و
گویند گرم و لطیف بود و نافع بود جهت درد دل و خفقان و تعویه آن و در ادویه
داء الثعلب طلا کردن نافع بود و سحاله وی در دهن گرفتن گند دهن زایل کند و در چشم کشیدن
قوه باصره بدهد و روشنایی بیفزاید و اگر میلی زرین بهر بامداد در چشم کشند بغایت نافع بود
و سحاله وی آنچه بسوهان زده باشند در ادویه بجهت دفع سودا بغایت مفید بود و محلول
وی لطیف تر بود و اقوی تر از سحاله و صاحب منهاج گوید مقدار مستعمل ازوی قیراطی بود
و گویند مضر است بمثانه و مصلح وی مشک است و عسل و صاحب تقویم گوید مضر بود بمثانه
و آلات بول و مصلح آن حب الآس بود و شاهبلوط و شربتی ازوی دانگی بود و در سعوط بود
گویند سودمند بود جهت حزن دل و اندوه و غم و بادی که در دل بود و عشق و فزع که از شده سودا

سس
بود

وخاصیت وی آنست که نافع است عظیم درد دل را و فوت کوبد بدن را فربه کند و سر کردش دل را
نافع بود و جذام را بغایت سودمند بود چون سحاله وی در ضمادات استعمال کنند و عرق النسا و نقرس
و فالج را نافع بود چون با ادویه بیاشامند مثل سفایح و کما دریوس و سودمند بود جهت دردها
سوداوی و مقوی اعضاء اصلی بود و در خواص آورده اند اگر نرمه گوش سوزن زنند سوراخ
کند دیگر فراهم نشود و اگر پاره زر خالص بر کوذکی آویزند بترسد و صرع کردد وی بکرد و مجرب است
و کسی که داخس داشته باشد و احسن شیرازی فوی درد خوانند انگشتری زر در انگشت کند درد
ساکن کند و هم در خواص آورده اند که اگر نیم دانگ زر سرخ در ده رطل زیبق اندازند غوص کند و اگر
هر جسم دیگر که باشد یک رطل در اندازند غوص بکند ذیب بپارسی گرگ گویند سر وی چون
در برج کبوتر بیاویزند هیچ حیوان موذی گرد آن برج نگردد البته و دماغ وی چون بکدازند با سداب
در روغن زیت و در جیدما لند نافع بود جهت همه علتی ظاهر و باطن که در بدن باشد از سردی
و اگر چشم وی بر کودک بندند نترسد و اگر گرگی دفن کنند نزدیک دهی هیچ گرگ نزدیک آن ده نگردد
و اگر سرگین وی در پوست بزی کنند که پاره از وی گرگ خورده باشد و بر خاصره صاحب
قولنج بندند بر ریسمانی از پشم گیشی بود که بعضی از وی گرگ خورده باشد بغایت نافع بود و اگر بعوض
پشم عوج در پوست ایل بندند و از ران وی بیاویزند همین عمل کند و اگر انبوبی کوچک از نقره
بسازند و انبوب را سرازی سره خوانند و باید که دو گوشه داشته باشند و مقدار باقلای
در وی کنند و صاحب وجع از خود بیاویزند نافع بود و مجرب بغایت و بکرات امتحان کرده
چون سرگین خشک وی را سحق کنند و در انبوبی کنند و بر حلق صاحب خانق باشند که سبب آن
رطوبت نافع بود و ابن زهر در خواص آورده است که گرگ خاک بخورد و گیاه نخورد الا وقتی
که در نخور شود و همچنان سگ و همه حیوانات که قضیب ایشان از عضله و عصب بود بغیر از روباه
و گرگ که از استخوان بود و اگر ذنب وی را در جایی که علف خوار گاو بود بیاویزند مادام که آن آویخته
باشد اگر چه گاو گرسنه بود قطعا گرد آن نگردد و اگر در موضعی سرگین وی بگور کنند موشان الحکایه

جمع شوند

شوند و اگر زن بر سر بول گرگ بشاشد هرگز آبستن نشود و اگر خصیه راست وی بکوبند با زیت
در پاره صوف بدان بمالند و زن بخود برگیرد شهوة وی منقطع شود و اگر زهره وی بوزن دانگی
با عسل یا با شراب بیاشامند بهقهای کهن را زایل کند و چشم وی کسی که با خود دارد منع صرع بکند و هیچ سباع
گزنده وی نگردد و از راه زنان و دزدان ایمن باشد و این از خواص است و شیخ الرئیس گوید زهره
وی منع تشنج و کزاز بکند و ریشها عصب خاصه که از سردی بود و چون سعوط کنند نزلها کهن را نافع
بود و ابن زهر در خواص آورده است که چون گرگ اسبی را بگزد و از وی جدا شود آن اسب بر
مجموع اسبان در رفتن سبقت گیرد و پیه وی داء الثعلب و داء را سود دارد و چون بدان بمالند و
جاحظ گوید اگر آدمی خون آلود بود و گرگ بوی خون بشنود قصد وی کند گرچه سلاح تمام داشته
باشد و در شجاعت و پهلوانی نظیر نداشته باشد تا بحدی که درپی وی کند که بخورد و هم گوید اگر سر گرگ
در موضعی که گوسفند بود دفن کنند مجموع بمیرند و اگر نکاح نامه بپوست بزی که بعضی از وی گرگ خورده
باشد بنویسند قطعا در میان زن و شوهر موافقت نباشد البته و پوست وی و چشمهای وی چون
جمع کنند و آدمی با خود دارد بر خصم غالب آید و محبوب خلایق گردد **باب الراء راوند**
بپارسی ریوند گویند و مولف گوید راس است و صاحب منهاج گوید دو نوع است صینی و خراسانی
معروف بود براوند الدواب و آن جهت چارپایان مستعمل باشد و صینی جهت آدمی و بهترین
آن صینی بود که چون سحق کنند برنگ زعفران بود و چون بشکنند اندرون وی بطریقه کوکان نکاد بود
و آنرا ریوند لحمی خوانند باید که سمها بزرگ بود و مانند سم است و باید که قطعا سوراخ در وی نبود
و طبیعت آن گرم است و گویند معتدلست و مسیح گوید گرم است در سیوم و خشک است در اول و گویند
گرم و خشک است در دوم و چون سحق کنند با سرکه و بر کلف روی مالند زایل کند و چون بیاشامند
بادها را نافع بود و ضعف معده و درد گرده و مثانه و رحم و درد جگر و مغص و ورم سپرز و عرق
النسا و نفث دم که از سینه بود و ربو و فتق و فواق و خفقان و قرحه امعا و اسهال
و تبهای دایره و سموم و گزندگی جانوران و شربتی از وی نیم درم بود تا دو درم و گویند از دانگی
تا یک

درم و اگر با سرکه برقوبا طلا کنند زایل کند و چون با آب ضماد کنند بر ورمهاء گرم مزمن بکار آرند
و جالینوس گوید سودمند بود جهت درد جگر و سپرز و سده جگر و امعا بگشاید و خاصیت وی
در جگر و وضع آن اگر چه مزمن شده باشد و ورم و صلابه آن و قوة جگر زیاده از همه چیز ندهد
و اربیاسیوس گوید نافع بود با سهالی که از درد معده بود و شیخ الرئیس گوید چون روغن و بمالند
جهت فسخ که در عضله حادث شود و درد آن و امتداد آن نافع بود و مجهول گوید چون طلا کنند میان
هر دو شانه خوف از دل ببرد و سنین اندلسی گوید مقوی اعضاء باطن بود و سده بگشاید و رطوبتها
فاسد خشک گرداند و طبیعت پاک کند از بلغم لزج و خلط خام و استسقا را سود دهد و سنگ گرده
و مثانه بریزاند و بغایت نافع بود جهت درد مثانه و بول براند و انواع اسهال که از سده ماساریقا
و جگرها از رطوبت بسیار بود سود دهد و چون با صبر بود فعل اقوی بود و همچنین با هلیله کابلی تنقیه دماغ
بکند و ذهن را نیکو گرداند و صداع بلغمی زایل کند و اگر ایاره لوغاذیا کهن بوی اضافه کنند فعل وی
قوی تر بود و سودمند بود خواه با وی و خواه تنها خدر و فالج و علتها که از سردی دماغ بود و نافع بود
جهت قولنج بلغمی و ریحی و اطلاق طبیعت و تحلیل ریاح بکند و تب ربع و تب صفراوی را نافع بود
و فولس گوید بیزاباک گرداند از همه حرارتها و ورمهاء گرم را سودمند بود و درد جگر و سپرز
گوید و ورم معده را و درد شش و جگر را نافع بود و بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون سحق کرده بران
باشند خاصه با انزروت و گویند مضر بود بسفل و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل آن در ضعف جگر
و معده یک وزن و نیم آن ورق گل سرخ و پنج یک سنبل راج نارگیل است و گفته شود رازیانج
بری بود و بستانی بود بستانی را مارثون خوانند و بری را فومارثون بهترین آن بستانی بود
تازه و بری گرم و خشک بود در سیوم و بستانی در دوم و بری را بشیرازی خوللو خوانند و بستانی در
وی گرم بود در اول و تخم وی و بیخ وی گرم بود در سیوم و بقراط گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول
سده بگشاید و روشنایی چشم بیفزاید خاصه تخم وی و سودمند بود جهت نزول آب و در نزدیک
فرود آمدن آب و رازیانه چون بخورند شیر زیاده کند و تخم وی همین عمل کند و چون بپاشند یا با جو بپزند

واگر

بپزند و اگر طبیخ با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد و طبیخ وی حیض براند و بول
و محلل ریاح بود و چون با آب سرد بیاشامند در تبها غثیان و التهاب معده ساکن گرداند و بیخ وی چون
بکوبند و با عسل بیامیزند و بر گزندگی سگ دیوانه نهند سود دهد و آب رازیانه چون خشک کنند و در کحلها
کنند جهت روشنایی چشم بغایت نافع بود و آب رازیانه چون بجوشانند دو سه جوش و کف وی
بگیرند و با عسل و سکبینج در چشم کشند یا بی سکبینج منع نزول آب بکند و روشنایی بیفزاید و بیخ وی
معالجه از تخم و ورق اقوی بود و مسیح گوید سده جگر و سپرز بگشاید و بری سنگ گرده و مثانه
بریزاند و تقطیر البول را نافع بود و تبهاء مزمن و شریف گوید از قول فلاحة نبطی از قول آدم عم
که تخم رازیانه مقدار یک درم با یک درم قند هر روز سفوف سازند از ابتدای آنکه آفتاب بحمل
آید تا آنکه ببرج سرطان رسد و مداومت بران نماید در سالی این سه ماه که گفته شد قطعاً
مریض نشود البته و اگر حبس طبیعی برسد و حواس وی بصحت باشد تا آن زمان که بمیرد و شیخ
الرئیس گوید بطی الهضم بود و غذا آرد دهد و سودمند بود جهت تبهاء مزمن و اسحق بن عمران گوید
رازیانج دابغ معده بود و تخم وی خشک کرده سده مثانه و گرده بگشاید و بادها بشکند و درد
پهلوها و سینه که تولد آن از سده یا ریاح غلیظ باشد نافع بود و سخن معده بود و رطوبت
بزداید و دمقراطیس گوید گزندگان بتخم رازیانه تدرج کنند تا چشم ایشان قوه گیرد و افعی و مار
بعد از زمستان چون از سوراخ بیرون آیند و چشم ایشان ضعیف شده باشد چشم خود را
مالند جهت روشنایی و تقویه آن فسبحان الذی الهمها بهذا و ارشدها الیه و رازیانج محرور
مزاج را صداع آورد و مصلح آن صندل و کافور بود و بدل رازیانه تخم کرفس بود و اما بری وی اقوی بود
و سنگ گرده بریزاند و یرقان را شفا دهد و بول و حیض براند و شکم سدد و طبیخ وی با شراب گزندگی
جانوران را نافع بود و گزندگی سگ دیوانه طلا کردن سودمند بود و رازیانج شامی انیسون است
و گفته شد و رازیانج رومی نیز خوانند داسن و بیراز نجیل شامی خوانند و بلغت اهل اندلس
صاح خوانند و کلموح نیز گویند و آن دو نوعست یک نوع بستانی و آن فیلوحوش است و گفته شود که

نوع

نوع دیگر جبلی بود و آن نه بر شکل فیلگوش بود و بیخ انزابترکی اندرخوانند و طبیعت آن گرم و خشک
است در دوم و گویند در سیوم و در وی رطوبتی فضلی بود و بهترین آن بود سبز و تازه بود و سود ملید
بود جهت وی مهاسر و عرق النسا و درد مفاصل که از رطوبت بود چون با روغن بپزند و بران
طلا کنند و اگر در لعوقات کنند نافع بود جهت دفع اخلاط غلیظ لزج که در سینه و شش بود و اثری تمام
دهد و چون طبیخ وی بیاشامند بول و حیض براند و اگر بیخ وی مربا کنند با شراب بغایت معده را
نیکو بود و مربا چنان کنند که اول خشک کنند اندکی و بپزند بعد از ان در آب سرد خوبسانند بس از ان در
شراب نهند و شیخ الرئیس گوید نافع بود جهت صداعها و دردها که از سردی بود و مفرح دل بود و مقوی
آن و غافقی گوید مقطع اخلاط و بلغم بود و باه را برانگیزد و سودمند بود جهت اختلاج مفاصل که از رطوبت
بود ابن ماسویه گوید سودمند بود جهت تقطیر بول که از سردی بود و مقوی مثانه بود و دستفوریدوس
گوید گزندگی جانوران را نافع بود خاصه مصری آن مقدار دو درم و لعوق وی سرفه و عسر النفس را
سود دهد و قی که با عسل بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند عرق النسا را سودمند بود و فاسرقوریه
گوید اگر زن در شب خود کند ترک حیض کند و اگر بکوبند و با عسل بسرشند و یک مثقال بیاشامند
مسخن اعضا، متالم بود که سبب آن از سردی بود و منصوری گوید سده جگر و سپرز بگشاید و بسیار خوردن
وی خون را تباه کند و منی کم کند و شیخ الرئیس گوید مصدع بود و لیکن درد شقیقه بلغمی ساکن گرداند خاصه
بتطول کردن و مصلح وی سرکه بود که و گویند مصلح وی مصطکی و حماما بود و گویند خمیره بنفشه و بدل وی
ارسا بود **راسن** مرکبست از مازو و پوست انار و زاج سیاه و ضع و دو شباب با عسل و
طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود و وی قابض و لطیف بود و صفت او در مرکبات
گفته شود **راطینی** سوریانی همه علکها را بدین نام خوانند **راتینج** راتیانج و رتیانج و رجینه و زشینه
نیز گویند و آن صمغ صنوبر است و آن سه نوع بود یک نوع سایل بود که منعقد نشود و یک نوع صلب
بود بعد از انک با آتش لخته باشند و انرا قافونیا گویند و شیرازی زنکباری خوانند بهترین وی آن
بود که سفید بود و اندکی بزردی زند و بوی آن مانند بوی صنوبر بود و طبیعت آن گرم و خشک است

و علیسی گوید

گوید که گرمست در سیوم و خشکست در اول و مجفف و محلل بود گوشت برویاند در ریشها لیکن مهیج الم بود
و ریشها را با صلاح آورد و با گلنار و عروق و امثال آن و وی مسخن اعصاب بود و مصلح وی موم روغن
یا اب حی العالم بود و بدل آن علک البطم است و گفته و گویند بدل آن زفت کهن **رازقی** صاحب
صاحب جامع گوید رازقی سوسن سفید است و چند قول دیگر هم آورده است که رازقی قطن است
و دیگر گوید که رازقی کتان است و هم گوید روغن رازقی از بهار انگور رازقی گیرند و دیگر گوید روغن
بزر کتان است و گویند روغن سوسن سفید روغن رازقی و مولف گوید رازقی گل زنبق است
و صاحب منهاج گوید زنبق سوسن سفید است و صاحب جامع گوید زنبق یاسمین سفید است و در هر دو
خلاف است اما اگر گویند زنبق نوعی از سوسن سفید است دور نباشد **راس الفار**
سر موش چون خشک کنند و بسوزند و بکوبند نیک و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود
راس الارنب سر خرگوش چون بسوزند و خرد بکوبند و با پیه خرگوش بر داء الثعلب طلا
کنند نافع بود **رانا** بیونانی رمان است و گفته شود **ربثیا** مولف گوید ماهی کوچک است که
از طرف هرموز می آورند و در کرمسیر و برا ماهی اشنه خوانند و از وی ماهیابه سازند و
همچنان خشک نیز میخورند و طبیعت وی گرمتر از ارسیان بود و مهیج باه بود و معده را نیکو بود لیکن
تشنگی آورد و مصلح وی کامه بود **ربرق** عنب الثعلب است و گفته شود **رب**
السوس عصاره سوس است و در عین گفته شود در صفت عصارات **ربل** نوعی از
افسنتین است لیکن کوهی بود و گفته شد صفت افسنتین **رتله** بندق هندی است و گفته
شد **رتیلا** مولف گوید حیوانیست مانند عنکبوت و در یزد و آن نواحی بسیار بود و
انرا دمله خوانند بپارسی خایه کبرک گویند و بترکی بابی خوانند و از حمله گزندگان زهردار بود و
لون وی زرد بود و نباتی هست که بیونانی فالنجین خوانند و نافع بود بگزیدگی وی و آن نبات
را هم رتیلا خوانند و در بالغنه شود **رجل الجراد** شیخ الرئیس گوید بقله است که قائم مقام
یمانی بود جهت سل و طبیخ وی نافع بود جهت تب ربع و تنها مطبقه و مسیح گوید زرین است و مولف
گوید

تحقیق زرنب است وانرا سرو ترکستانی خوانند وگفته شود رجل الغراب در شام رجل
الزاغ خوانند واز جمله حشایش بود بشکل پای کلاغ و چون بنزند نافع بود جهت اسهال مزمن و درد شکم
خاصه اصل وی و فولس گوید اصل وی چون بخورند قولنج را سود دهد بی آنکه مضرتی بوی رسد و درد
پشت و ران و زانوها را بغایت نافع بود و اما اصل وی گرم بود در آخر درجه اول و خشک بود در
اول دوم و شربتی از وی جهت نقرس چون تنها بود از دو درم تا سه درم باشد کوفته و بیخته و اگر
حبی که جهت مفاصل استعمال کنند از یک درم تا یک مثقال شاید و در مفاصل همان عمل سورنجان
می کند بی مضرة رجل الحمامه شنجار است و گفته شد در الف ابوخلسا رجل بغلة الخفاش است
و گفته شد رجل العقاب و رجل القیقنق و رجل الزرزور و رجل الغراب است که گفته شد
و در مصر آطریلال را بر رجل الغراب خوانند و گفته شد صفت هر دو رجل الفروج رجل
الفلوس نیز گویند و آن قاقلی است و گفته شود رخبین نوعی از مصل است بشیرازی
قره قروط خوانند و ابن ماسویه گوید طبیعت آن سرد و خشک است در دوم معده گرم را نیکو بود
و خلطی بلغم از وی حاصل شود و اگر شافه از وی بخود بر گیرند شکم براند رخمه غبیست که
وی را مردارخوار خوانند و بشیرازی خودر گویند زهره وی چون در گوش بخالف چکانند با
روغن بنفشه یا برشقیقه مخالف مالند درد گوش و شقیقه زایل کند و کودکانرا سعوط کنند یا در
گوش ایشان چکانند جهت بادی که کودکانرا بود و اگر زهره وی با گلاب در چشم کشند سفیدی
برد و اگر سرگین وی در شیب زن بخور کنند بچه بنیدازد و اگر با زیت خلط کنند و در گوش چکانند
گرانی گوش ببرد و زهره وی بر گزندگی مار و عقرب و زنبور مالیدن نافع بود و شریف گوید لحم
وی چون با خردل خلط کنند و خشک کنند و بخور کنند صفت نوبت در شیب کسی که بر وی زبان بسته
بود گشاده گردد باذن الله تعالی و چون بوی ار بال است و وی بگیرند و در میان پای زن آبستنی
نهند سهل بزاید باذن الله تعالی و در خواص ابن زهر آورده است که بروی چون بخور کنند در خانه
گزندگان زهردار بگریزند و سرگین وی بسرکه حل کنند و در برص مالند لون آن متغیر شود و دیگر

وی چون

چون بربان کنند و سحق کنند و با سرکه حل کنند و کسی که جنون داشته باشد بیاشامد هر روز سه
بیابی صحت یابد باذن الله تعالی و پوست زرد که در اندرون سنگدان وی بود چون خشک کنند و
سحق کنند و با شراب بیاشامند سودمند بود جهت کسی که سمی خورده باشد و اگر سروی بر زنی
که دشخوار زاید بیاویزند آسان بزاید رخام نوعی از احجار بود و الوان بود زرد و سیاه
و حمری رنگ و سفید و زردی بود بهترین وی سفید بود و شریف گوید طبیعت آن سرد و خشک
بود چون سه روز هر روز یک مثقال سحق کرده مانند هبا بعسل بسرشند و بخورند منع دملها بکند که بر
اعضا از هیجان خون پیدا گردد و چون بسوزند و سحق کنند و بر جراحتی که خون از وی روانه
بود بپاشند قطع خون بکند و بصلاح آورد و منع تورم بکند و چون خلط کنند چوی از وی با
خروی شاخ بز سوخته و برآهن طلا کنند و در آتش نهند تا سرخ شود بعد از آن بیرون آورند
و در آب نمک اندازند آن آهن نرم بود و اگر رخامی که تواریخ بدان نقش کرده باشند بر سر
قبرها بستانند و سحق کنند و کسی که عاشق باشد باسم معشوق بیاشامد معشوق را فراموش کند
الله وصاحب منهاج گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول و سودمند بود جهت سعفه
و داء الثعلب رشاد حرف است و گفته شد بپارسی سپندان گویند و تره تیزک
گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود و لطیف گرمها را بکشد و بادها را تحلیل دهد و
بلغم بکند و مضر بود بمعده و مثانه و تقطیر البول احداث کند و اولی آن بود که محرور مزاج
با کاسنی و کاهو خورد رصاص قلعی بپارسی ارزیر خوانند و بشیرازی قلعی و بهترین
وی آن بود که صافی بود و طبیعت وی سرد و تر بود و گویند خشک بود و محرق آن و اسفیداج
آن لطافت در وی زیاده بود و تلیین و تحلیل و صفت حرق آن در باب الف در صفت
آبار که آن اسرب سوخته است گفته شد و اسرب رصاص اسود بود و سردی زیاده از
قلعی بود و قلعی را قسطر و قصدیر هم خوانند و اگر صحیفه تنک سازند از اسرب و بر عانت
ببندند ناگمرگاه منع احتلام بکند و اگر آن صحیفه بر شور که بر عصب پیدا شود نهند زایل کند و هر ماده

که پیدا گردد در ابتدا مثل خیارک چون بروی بدند بکداز اند و ورمها متعدد که با ریش بود و بوا...
و ورمهای قضیب و نه ها و پستان و ریشها مثل سرطان با عصاره که در غایت سردی بود و روغن
زیت یا روغن گل یا روغن به یا روغن مورد چون بوی اضافه کند و آن صحیفه بدان روغن حل
کنند و بمالند نافع بود و برادهٔ آن چون بیاشامند همان علت حادث شود که از خوردن مرداد
سنگ از بستن بول و غایط و ثقل معده و معا و نفخ در ایشان و ضیق النفس تا بحدی که بخناق
کشد و ایلاوس پیدا کند و لون وی رصاصی بود و مداوای وی قی کنند بطبیخ تخم کرفس و شبت
و انجرو و ربوه و ماء العسل و غذا اسفیدباج و نشاسته خلاص وی آن بود که ادرار بول کند
و اطلاق طبع حاصل شود و شیخ الرئیس گوید چون حک کنند رصاص بشراب با زیت نافع بود جهت
ورمهای گرم و ابن زهر در خواص آورده است که اگر پاره رصاص در دیگ اندازند هر چند که
آتش زیر آن برافروزند گوشتی که در آن دیگ بود قطعا نخته نگردد و هر کس که انگشتری
رصاص در انگشت کند بدن وی لاغر گردد و اگر رصاص در روغن بمالند تا رنگ برآورد
بعد از آن روغن بر آهن طلا کنند هرگز زنگ نگیرد و صاحب فلاحت گوید اگر طوقی
از رصاص در درختی کنند که ثمردار بود ثمر وی نیفتد هیچ و ثمر وی زیاده گردد رطب گرم بود
در دوم و تر بود در اول و گویند حرارت وی کمتر از رطوبت وی بود و هرچه حلاوهٔ وی
زیاده بود حراره زیاده بود و اسحق گوید گرم و تر است در دوم و غذاء وی زیاده از غذای بسر
بود و بهترین آن جنی بود و میرون و بعد از آن زرد و رطب نفخ در شکم پیدا کند مانند انجیر
تر و مثال انجیر تر و خشک همچون رطب و خرما بود و رطب معدهٔ سرد را نیکو بود و منی بیفزاید
و طبع نرم دارد سرد مزاج را و رطب و خرما مفسد دندان و بن دندان بود و مضر بود بکبد و سده
وا و از و خونی که از وی حاصل شود بد باشد و زود متعفن شود و مصدع بود و مولد
و مصلح وی بادام یا خشخاش بود که با وی بخورند و بعد از آن مغز کاهو یا خیار سرکه یا سکنجبین خورند
رطبه فصفصه است و چون خشک شود قت گویند و علف گویند بپارسی اسپست خوانند و در فا
گفته شود

شود رعی الابل سنانی گویند و آن حشیشی است که دانهٔ وی چون دانهٔ مورد بود و در
وی حلاوتی اندک بود و طبیعت آن گرم و تر است در دوم جالینوس گوید گرم است در اول و خشک
است در دوم و لطیف و شیر چون بروی جرا کنند هیچ مفره بوی نرسد لیکن سم جانوران زهردار
بود و طبیخ وی موی را سیاه کند و تخم وی چون با شراب بیاشامند جهت گزندگی جانوران سود مند
بود و سیلان رطوبات رحم را نافع و وی مضر بود با حشا و اعصاب و مصلح وی قرفه بود یا سنبل
الطیب رعی الحمام فوسطاریون و فارسطاریون نیز گویند و آن حبی است تیره رنگ بمقدار
ماش اندکی بزرگتر و چون پوست از وی باز کنند برنگ عدس مقشر بود صلب و بطعم عدس اندکی
شیرین تر و طبیعت وی گرم و خشک بود و کبوتر وی را دوست دارد و کاو مشک دارد و کاومشک نیز خوانند
و مولف گوید نوعی از کرسنه است و در کاف گفته شود رعاد حیوانی دریاییست و دیسقوریدوس
گوید ماهی دریایی است مخدر بود چون نهد بر سر کسی که صداع داشته ساکن گرداند و چون نخورد
برگیرند مقعدی که بیرون آید شفا یابد و اگر بزیت بجوشانند و آن زیت بر مفاصل بمالند درد ساکن
کند رعی الحمار گویند رعی الابل است و گفته شد رغث جلنار است و گفته شد رغیدا
دانه ایست که در میان گندم می باشد و انرا از گندم پاک کنند و مضر بود خوردن آن و بشیرازی انراهر
خوانند و بپارسی جو رغوة القمر بزاق القمر است و زبد القمر نیز خوانند و آن حجر القمر است و گفته شد
رغوة الحجامین اسفنج است و گفته شد رغوة الملح زبد الملح گویند و قوه وی زیاده از قوه
ملح بود و محلل و ملطف بود رغوة الماء الملح غایت حراره و حرافة بود و بکشد بسوزاند
رق سلحفاة بحری است و گفته شد سلحفاة بری و گفته شود در سین رقاقس گویند جنت
افرید است و بعضی گویند لعبه بربری است و بعضی گویند خصیة الثعلب است و صفت هر یک در باب خود
گفته شده است رقوق خا است و گفته شد رقعا نر خس است و گفته شود رقعه
هر دارویی که جگر کنند اندا رقعه خوانند مثل الخیار و بنتوه و خاکا اقطی و رقعه خاص اسم نخی است
سرخ رنگ صلب و طبیعت آن سرد و خشک است و چون بکوبند یک مثقال از آن درد بیضه نشست
بهم

سه روز بیاپی بخورند هر روز این مقدار موافق بود و تی را وحسون که در بدن پیدا شود
بسبب افتادن یا زخم یا برداشتن چیزی سنگین رمان یمانی بجوز القی ماند اما سر وی
شکافته بود و مثلث شکل بود و بهترین آن بود که رسیده بود و طبیعت آن گرم و خشک است مقوی
بلغم و رطوبات معده بود و خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد رمان حلو انار شیرین بهترین
آن بزرگ شیرین رسیده ملیسی بود طبیعت آن سرد بود در اول درجه اول و تر بود در آخر
آن و گویند گرم بود باعتدال و در وی جلا بود با قبض و تلیین بود و دانه وی با عسل درد گوش را
نافع بود و وی حلق و سینه را نرم دارد و معده را جلا دهد و خفقان را سود مند بود و موافق
معده بود و بول براند و عصیر وی چون در شیشه کنند و در افتاب نهند تا غلیظ شود و در چشم
کشند روشنایی بیفزاید و چندانکه کهن گردد بهتر بود و دانه وی بد بود و نفخ و ریاح در معده پیدا
کند و گویند مصلح وی انار ترش بود و رازی گوید اندک نفخی دارد و که باشد که نعوظ آورد و محتاج
باصلاح نیست از بهر آنکه نفخ وی زود بگذرد و گل وی چون بسوزند جراحت را سود مند بود
رمان حامض انار ترش بهترین آن بزرگ اندار بود و انواع انار غذا اندک دهد و قابض
بود و قابض ترین اجزاء وی گل وی بود و انار ترش سرد و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود
در تری و خشکی صفرا بشکند و منع سیلان فضول بکند بسوی احشا و دانه وی با عسل قلاع را
نافع بود و عصاره وی ناخنه را سود مند بود و دانه وی چون در آب باران خو بیاسد منع نفث
دم بکند و وی خفقان را سود دهد و جلاء دل بدهد و التهاب معده را نیکو بود و جگر گرم را سود دهد
و ناهار او سویق وی مصلح آرزوی زبان آستن بود و در وی ادرار بول بیشتر بود از شیرین
و سویق وی اسهال صفراوی را سود مند بود قوه معده بدهد و جگر گرم را نافع بود و آب وی
با بست چو در درد دل را ساکن کند و انار سبز تازه ترش و شیرین پوست از وی جدا
کنند و در هاون سنگین نهند و بکوبند همچنان با بعه و بیفشارند نیم رطل با بیست درم شکر
سرخ طبیعت براند بعقبض و مره صفرا براند و معده را قوه دهد و شراب وی در بوی خمار را

سود مند

سود مند بود و تشنگی را بنشاند و غثیان و قی باز دارد خاصه منعنع وی و سیلر خوردن شهوه
را مضر بود و انار دانه خشک ترش شکم ببندد و صاحب تقویم گوید انار ترش مضر بود بمعاد
معده و مصلح آن حلوای عسلی یا قندی بود و هر چه بیران باشند اولی آن بود که زنجبیل پرورده
یا ترنج پرورده خورند رمان السعال خشخاش است و گفته شد رمان الانهار
نوعی از سوخار یقون است و گفته شود در باب ها و در دمشق اندر و سامن خوانند رمان البر
درختی است که بدرخت انار ماند کوچکتر و حب قلقل دانه وی است و مغاث بیخ وی است و صفت
قلقل گفته شد و مغاث گفته شود رماد بپارسی خاکستر گویند مجموع مجفف باشند
رماد المازریون جلا دهنده بود و معفن و روشنایی چشم بیفزاید رماد خشب
البلوط خاکستر چوب بلوط قابض بود و خون ببندد و چون بحریره بیرند و هر بامداد بنا شتا
دو درم با شراب سیب بیاشامند سود مند بود جهت بله معده و درین رحمت نافع بود
رماد حطب الکرم خاکستر چوب رز بهترین آن بود که از درخت پیر بود و طبیعت
او سرد و خشک بود و گویند گرم و ریش روده را نافع بود مقدار نیم درم و گویند مضر بود
شش و مصلح آن کثیرا بود و چون با سرکه ضماد کنند بر گزندگی جانوران و سگ دیوانه سود مند
بود اگر سحق کنند و در خرقه کنند و بر بواسیر ضماد کنند و چون سرد شود دیگر بدل آن گرم بنهند
ساعی و بران آدکان کنند بغایت سود مند بود و چون با نطرون و سرکه ضماد کنند نافع
بود جهت گوشت زیاده که در پوست خصیه پیدا شود و چون با زیت و سرکه با پیه کهن ضماد
کنند جهت شرخ عضله و استرخاء مفاصل و بعقد اعصاب نافع بود رماد قصب خاکستر
بهترین آن نبطی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند گرم و خشک بود در سیوم سال
که در اورام بود بکشد بمقدار دانگی و گویند مضر بود به شش و مصلح آن کثیرا بود یا قند
رماد عش الخطاطیف خاکستر آشیانه پرستوک بهترین آن بود که آشیانه در موضعی
ساخته باشند که بسیار هوا بود و صفت سوختن آن چنان بود که در کوزه کنند و بگل حکمت
گیرند

و در تنوری که آتش تیز بود بنهند یک ساعت و بعد از ان بیرون آورند و سحق کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود و نافع بود دشواری زادن مقدار یک مثقال و گویند مضر بود بشش و مصلح آن سکنجبین بود **رماد السرطان** صاحب منهاج گوید صفت سوختن وی چنان بود که در کوزه کنند و در حکمت گیرند و در تنوری که آتش تیز بود بنهند و بعد از ان بیرون آورند و سحق کنند و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم منفعت آن در باب سین در صفت سرطان گفته شود و صاحب منهاج گوید صفت سوختن وی چنان بود که دیگی مسین سرخ بر آتش نهند و سرطان زنده در ان نهند و بسوزانند تا چون خاکستر گردد بر دارند و استعمال کنند **رماد تبن الباقلا** خاکستر چوب باقلا وقتی که تر بود چون بسوزند و خاکستر آن ضماد کنند یا بمالند در حمام آثار جرب سیاه که در بدن باشد ببرد **رند** نف بهرامج است و گفته شد **رند** صاحب منهاج گوید آس است و صاحب جامع گوید درخت غار است و صفت آس گفته شد و صفت غار نیز گفته شود **رؤس** بهترین سرها آن بود که از حیوانی معتدل در رطوبت گیرند و طبیعت آن گرم و تر و غلیظ بود غذا بسیار دهد و منی بیفزاید و مصلح اصحاب کد بود و مسیر خون بزند و برق آن حقنه کنند امعا سفلی تر کند و گرده و اعصاب و بدن را نیکو گرداند و باه را زیاده کند چون در وی اندک حرارت و یبوست بود و خوردن وی مضر بود بمعده از آنکه دیر هضم شود و اولی آن بود که با دارچینی خورند و بعد از ان مصطکی بخایند و سر گوسفند تر ... بسیار تر از سر بز بود برین قیاس فی الجمله غذایی بود که اندک حشوبتی داشته باشد و غذا دهد و قوه بدن ضعیف بدهد چون منهضم بر وی مستولی شود باه را زیاده کند و سر ضعیف را اگر ان دارند و کسی که معده وی ضعیف بود نشاید خورد که قولنج آورد و قولنجی را بغایت سخت زمان دارد و گوشت زبان سبکتر و گوشت خدین غذا بسیار تر دهد و چشم چرب تر بود و زود تر بگذرد و دماغ سرد و تر و زبان با نمک خورند و چشم نیز با نمک زیاده خورند و گوشت خدین و بن گوش با سرکه و صعتر و انجدان و خردل خورند و اولی آن بود که بوستها و غضروفها چند انک امکان بود نخورند و اگر از زوغا بب

بود

بود با سرکه و خردل خورند و مصلح دماغ در صفت دماغ گفته شود **اکاسرها** ماهی کوچک نمکسود خشک کرده چون بسوزانند جهت شقاق که در مقعد بود و ملاشه و ورم کرده و ورم صلب و کا ننداان نافع بود و سر دین نمکسود چون و بر گزند گی عقرب مالند سود دهد بغایت **روسختج** قبرسی سوخته جر جیر الما است و گفته شد روسختج روا است گویند و آن نحاس محرق است بپارسی مس سوخته بود لیکن بپارسی وی سوخته گویند و بهترین آن مصری بود و طبیعت آن گرم بود در سیوم و قابض و مجفف و ملطف بود مسهل آب زرد بود و در خضاب موی استعمال کنند و ریشها پاک گرداند و بصلاح آورد و چشم را جلا دهد و گوشت زیاده بخورد و ریشها بد که در بدن بود منع کند **روبیان** اربیان است و گفته شد صفت آن و اهل مصر قریدس خوانند و اهل اندلس قمرون و ابن زهر در خواص آورده است که چون بکوبند با نخود سیاه و بر ناف ضماد کنند حب القرع را بیرون آورد و گویند چون خشک کرده سحق کنند با فلفل و در چشم کشند شبکوری را نافع بود ما سرجویه گوید گرم و تر بود باعتدال منی زیاده کند و شکم نرم دارد و بصری گوید پیش از آنکه نمکسود کنند باه را زیاده کند و غذای صالح دهد و چون نمکسود کنند تا کهن گردد تولد سودا و حکه بد بود و رازی گوید دشوار هضم شود و معده را بد بود و اولی آن بود که اصلاح آن بسرکه و مری و کرویا کنند و بعد از ان جوارش عود یا جوارش سفرجل مسهل خورند و اگر محرور مزاج بود از عقب آن رب انار منعنع خورند و اگر جهت باه خورند شاید که بسرکه خورند بعد از آنک نیک پخته کنند با روغن گردکان و زرده تخم مرغ نیمبرشت و بسیار و کنند تا قلیه سازند و تناول کنند سخن کرده و رحم بود و باه را زیاده کند **روث الحمار الاهلی** سرگین خر خواه سوخته و خواه نا سوخته قطع سیلان خون بکند خاصه چون با سرکه بیامیزند و اگر سرگین تازه بیفشارند و آن آب در بینی کنند رعاف زایل کند و همچنین چون سرکه بر وی افشانند و سوده همین عمل کند و چون تر بود بیفشارند و آن آب با شامند سنگ گرده بریزاند و سرگین اسب نیز همین عمل کند و سرگین حیوانی که در علف جدیده بود خشک کنند و با شراب جهت گزندگی عقرب عظیم نافع بود و مولف گوید اگر خشک کرده وی جهت

جرب بکوبند و بپزند و با کوکرد سحق کنند و در روغن کنجد خوابانند و شب بمالند و بامداد
مصل و عدس کوفته بحمام برند پیش از آب ریختن بمالند نافع بود روث البرذون
سرکین استر چون دود کنند در شب زن بچه مرده و مشیمه بیندازد روبا عنب الثعلب است
و گفته شد رهشی شیرازی ارده خوانند طبیعت وی گرم و تر و غلیظ بود و مصلح وی عسل
بود یا دوشاب و در صفت سمسم شود منفعت آن رمح الفار حرفعان گویند و آن سم
الفار است و نزاب الهالک نیز خوانند و آن شک است و در شین گفته شود ریبقان در لغت
بعضی عرب زعفران خوانند و گفته شود در تیاتج راتینج است و گفته شد ریباس ریواج
خوانند و قوت وی مانند حماض اترج بود و عوام بوده شاخهای دراز و ستبر آبدار و طبیعت او
سرد و خشک است در سوم حرارت بنشاند و مستی باز دارد و خمار را نافع بود و طاعون و وبا را سود
دارد و چون عصاره وی در چشم کشند روشنایی بفزاید و وی اسهال صفراوی و حصبه و جدری را
سودمند بود و بواسیر را نافع بود و غثیان ساکن گرداند و قوت اشتها بدهد و معده و جگر گرم
و آب وی با آرد جو بر حمره و نمله طلا کردن سود دهد و صاحب منهاج گوید مضر بود بسینه و ریه
و مصلح وی اترج مربی بود و صاحب تقویم گوید مجفف اعصاب بود و قطع باه بکند و مصلح وی صاحب
شراب عود با انیسون بود و بدل وی حماض اترج بود ریباغون ریه بپارسی شش گویند صاحب
منهاج گوید گرم و تر بود و سهل انهضام و طبیعت ببندد و غذا وی اندک بود و میل به بلغم دارد
باشد و مضر بود باصحاب کلد و بقراط گوید مجموع ششها سرد و تر بود و روفس گوید خشک بود و دیر
گوار هضم شود و اصلاح وی چنان کنند که بسرکه و کرویا بخوابانند و بعد از آن بریان کنند
و بهترین ششها شش بره و گوسفند کوهی بود و شش بره چون بریان کنند بی نمک رطوبتی
از وی روانه شود بگیرند و بر ثالیل خشک که بر اعصاب رسته باشد طلا کنند و بدان ادمان
کنند البته زایل کند البته و همچنین این رطوبت بر قوبا خشک مالند نرم گرداند و شش مضر بود
بمعده و آلات بول و مصلح وی حب الآس بود و سکر ریة الثعلب شش روباه چون با سرکه

عنصل

عنصل بخورند ربو و ضیق النفس را سود دهد ریة الخنزیر و ریة الجمل شش خوک و شتر
چون بسوزانند و خاکستر آن بر ریشی که حادث شود در پای بسبب موزه نافع بود و اگر نسوخته
همچنان گرم بر آن نهند نافع بود و شش خرس همین عمل کند و منع تورم آن نیز بکند و خاکستر شش
خوک چون بر جرب تراشند سودمند بود ریة الحمار الوحشی شش خر گور چون خشک
کنند و بکوبند و بیاشامند سودمند بود ضیق النفس را و سرفه را ریة البحر فلومن بلاسیوس خوانند
و آن چیزیست که در ساحل بحر یابند مانند اسفنج چون تر بود و چون سحق کنند و بر نقرس ضماد کنند
نافع بود و شقاق که در دست و پای می باشد بسبب سرما بر آن ضماد کنند بغایت نافع بود و در شین
یاد کرده شود ریحان سلیمان جعفرم و جمامو سلیمان نیز گویند و نبات وی در کوهستان
فارس و اصفهان بود و مانند شبت تر و ورق وی مانند ورق خطمی بود و شکوفه وی کوچک بود و مانند لبلاب
بر درخت پیچیده شود و وی مجفف و لطیف بود باسره که بر حمره طلا کردن سود دهد و بر ورمهای بلغمی و نقرس
و بواسیر و جهت لقوه بغایت مفید بود و بر گزیدگی عقرب طلا کردن نافع بود و چون با روغن گل
بخور بر کنند جهت درد رحم بغایت نیکو بود و ابن ماسویه گوید طبیعت وی گرم بود و بواسیر ظاهر و باطن
را سودمند و بسیار از وی صداع آورد و مصلح آن روغن نیلوفر بود و کافور و بدل آن مرزنگوش است
و گویند بدل آن نیم وزن آن شیخ است و نیم وزن آن عنب الثعلب ریحان و ریحان الملک و ضیمران
هم گویند بپارسی شاسفرم خوانند بواسیر را نافع بود و در شین یاد کرده شود ریحان
داود دریحان دارو نیز خوانند و آن آذان الفار است و گفته شد ریحان الکافور
و کافور بودی و شجرة الکافور نیز خوانند و بپارسی سوسن خوانند و آن نوعی از درخت است و نبات
وی بیشتر در خراسان بود و گل وی مانند گل خرما بود و ورق مانند ورق کاسنی صحرایی بود و گل
دل و ورق وی بوی کافور داشته باشد قوی چون ببویند یا در دست بمالند خواه خشک و خواه تر
و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و بوییدن وی و ادمان بر آن کردن رطوبات از غشاء دماغ
بکشد و چون ادمان بر آن نمایند اخلاط غلیظ که در سر باشد تحلیل کند و بوییدن وی سرد مزاج را

سودمند بود نه گرم مزاج را **ریحانی** شراب صرف خوشبوی است **رتیمعت** سعد است
و گفته شود **ریتیانج** صاحب منهاج گوید سنگی است مانند سرطان و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم
نشف رطوبات چشم بکند و جلا بدهد و روشنایی بفزاید و مولف گوید آن نوعی از سرطان بحری است
و در صفت سرطان گفته شود **ریش** شف گویند بر مرغها چون بسوزند و خاکستران بر جراحت
افشانند خشک گرداند و برما بزرگ یاری دهنده بود برقی و در علاج سی شکسته و منافع بر هر یک
در موضع خود گفته شود **باب الزاء زاج** انواع است سفید و سرخ و سبز و زرد سفید را
قلقدیس خوانند و شوغار گویند و یونانی خلقنیس و زاج سرخ را سوری خوانند و زاج سبز قلقنت و
قلقند خوانند و قلقطار زاج زرد است بپارسی زاغ شتر دندان خوانند و بهترین آن مصری بود
براق مانند زرنیخ بدحنی و چون در دست مانند زود ریزه شود و پاک بود و کهن نباشد و نوعی
دیگر از زاج سوری هست بپارسی زاج کفشگر آن خوانند و شیرازی زاغ خوانند و یونانی ملیطرا
و ملیطرا نیز گویند و جالینوس گوید قلقطار چو کهن گردد زاج شود و وی معتدلترین زاجات
بود و محرق وی الطف محرقات بود و زاج احمر و زاج اصفر و اخضر در قوه مانند یکدیگراند لیکن اختلاف
در غلظ و لطافت است لطیفترین سفید است و اقوی ترین سبز و غلیظترین سرخ و قلقطار
خیر الامور اوسطها بود متوسط است میان غلظ و لطافت و زاجی دیگر هست که یونانی
مسیق گویند و بهترین آن قبرسی بود که لون آن مانند زر بود و طبیعت قلقطار گرم و خشک
بود در سیوم و همه زاجات در طبیعت مانند یکدیگراند و وی قابض بود و محرق خشک ریشه
احداث کند و جرب و سعفه و ناصور و رعاف و ریش گوش مده آن سودمند بود خاصه چون
فتیله از عسل سالاید و بقلقطار دیگر دانه و در گوش نهند و اکله که در دندان و سی و دهن بود
و ریش آن خاصه سوری سودمند بود و خوردن مخفف ششش بود تا بحدی که بکشد و از
خوردن زاجات سرفه سخت پیدا شود تا بحدی که بسل کشد و مداوای وی به شیره تازه
و مسکه و قند و مانند آن کنند و باقی منفعت هر یک در باب خود گفته شود **زاغ** درختیست که انزاران
خوانند

خوانند و گفته شود **زاووق** زیبق است و گفته شود **زبیب** بپارسی مویز گویند و هر تری که
خشک شود زبیب خوانند الا خرما که وی را تمر الرطب خوانند و زبیب بحوانند زبیب غنجر خوانند و بهترین آن
خراسانی بود بزرگ شیرین گوشت وی گرم و تر بود در اول و دانه وی سرد و خشک بود اول و
جالینوس گوید سرد بود در اول و خشک بود در دوم و با دانه خوردن معاء را نیکو بود و معده و جگر
دوست دارند و گوشت وی گرده و مثانه را نافع بود و یاری دهنده بود در ادویه مسهله چون ده
درم از وی اضافت کنند و چون بی دانه بود شکم براند و آن نوع که لاغر بود و قابض جرم وی
کمتر بود و معده را قوه دهد و طبیعت ببندد و محرق دم بود و مصلح وی خیار سبز بود و گویند شیره
تخم تورک و اسحق گوید حده دم بنشاند و قول اول اصح است و گفته مضر بود بگرده و مصلح وی عناب
بود و مویز بدن را فربه کند و جمیع مضرت و اذیت برساند الا به محرور مزاج و مصلح وی سکنجبین بود
یا از فواکه ترش چیزی بر سر آن خورد و دیسقوریدوس گوید گوشت وی چون بخورند موافق
وسعال رمان کنند و سعال و بخورند بلغم از دهن بیرون کشد و چون بیامیزند با آرد و کمون و ضماد کنند
بر ورم گرم که عارض شود در بیضتین بغایت سود دهد و چون خلط کنند سحق کرده با شراب و ضماد کنند بر
هر چه پیدا شود در پوست مثل جدری و ریشها شهدیه و عفونات که در مفاصل بود و سرطانات
و چون ضماد کنند با حاو شیر بو تقرس نافع بود و چون بر ناخن که جنبد جنبیدن زود قلع کند و مویز
عدا زیاده از انگور دهد و جلا مویز کمتر از جلا انجیر خشک بود و اطلاق وی کمتر از اطلاق
آن بود غیر از آنک مویز موافق تر از انجیر خشک بود معده و بدل آن کشمش است **زبیب الجبل**
مویزج است و صفت مویزج گفته شود **زبد البحر** بپارسی کف دریا خوانند و آن پنج نوع است
یک نوع بشکل اسفنج فربه بود و ستبر و بوی وی مانند ماهی بود و در ساحل دریا بسیار یابند و
نوع دوم بشکل ناخن چشم بود مانند اسفنج و بسیار کوفته بود و بوی وی مانند بود طحلب بحری بود و سیوم
بشکل کرم بود و میل ملیسون خوانند و شیرازی کرم ایوب خوانند و نوع چهارم بصوف جرکن
خوانند بسیار کوفته سبک و مولف گوید آن اسفنج است و گفته شد و نوع پنجم بشکل مانند قطر بود و وی را
میبج

بوی نبود و باطن وی خشن بود مانند قیشور و ظاهر املس و بهترین آن وردی بود که نزدی
زند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند تر بود داء الثعلب را نافع بود چون بسوزانند
و با شراب سرخ رنگ که قوام آن رقیق بود بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند خنازیر و جرب و قوبا
و بهق و هر علتی که در جلد پیدا شود جهت آن سودمند بود چون با موم و روغن گل استعمال کنند نشره
را صافی کند و کلف سیاه و اثری که در روی و همه اعضا پیدا شود زایل کند و نوع سیوم که
گفته شد عسر البول و سنگ گرده و رملی که در مثانه و گرده بود و استسقا و درد سپرز را سود
دارد و حیض براند و باقی انواع آن منفعتها دیگر که گفته شد در ایشان باشد و جلاء دندان
بدهد و موی بر داء الثعلب برویاند چون با نمک با شراب طلا کنند و انواع زبد البحر بدهد و موی بر داء
الثعلب برویاند و یک نوع هست که سفید بود و طبیعت وی گرم بود و تیز و خشک در دوم جلاء چشم بستر نده
بدهد و با ادویه که مناسب باشد سفیدی که در چشم بود زایل کند البته و قلع آن بکند و مقدار
مستعمل از زبد البحر از دانگی تا دو دانگ بود و مضر بود بسر و مصلح آن کثیرا بود و گویند مضر بود
بسر و حواس و مصلح وی روغن کدو بود و بدل وی بوزن وی محار القیشور بود و اگر خواهند
که وی را بسوزانند در دیگی گلی ها لحه نهند و سر وی ببندند و شکاف وی بگیرند و در تنور میان
آتش نهند پس چون لخته گردد بیرون آورند و بردارند از دیگ بوقت حاجت استعمال کنند
و اگر خواهند که غسل آن کنند مانند اقلیمیا مغسول کنند زبد البحیره بیونانی اذاراقیون
و آذرمی و ادرافیس نیز گویند و بسریانی عافورا و آن گردی بر گردنی جمع می شود و در دریاها ملح
بود و در میان نخ و گیاها بیند لون وی مانند حجر اسیوش بود و بشکل زبد البحر است و بسیار سوراخ
و طبیعت وی در چهارم گرم بود و نشاید که تنها استعمال کنند باید که ادویه با وی خلط کنند که کسر حدة
وی بکند و قوه وی و اگر محتاج باشند از جهت بیرون شاید که استعمال کنند لیکن از جهت اندرون
احتراز واجب دانند بسبب شده قوه که در وی است و دیسقوریدوس گوید جهت جرب
ریش شده و کلف و قوبا و بثرها و مانند آن بغایت سود دهد و فی الجمله دوایی حاده بود و نقل مراج

بدکه

۱۱۲

بد که عارض شود در اعضا با مزاجی نیک کند و عرق النسا را سود دهد و رازی گوید چشم را جلا دهد
و ورم بستان ساکن کند چون کوفته با ب طلا کنند زبد القمر حجر القمر است و گفته شد
زبد بپارسی سکه گویند و شیرازی ازشتک بهترین آن تازه بود که از شیر میش گیرند و طبیعت
آن گرم و تر است در اول و تری وی زیاده بود منضج و محلل بود و اگر بر بدن طلا کنند بدن را فربه
و غذا آوری بدهد و جراحات اعضا را سودمند بود و ورم بن گوش و ابتدای دهن و اگر بر لثه کودکان
بمالند سودمند بود جهت نی و در رستن دندان و همه ورمها که در دهن بود نضج دهد و چون
با عسل خلط کرده لعق کنند سودمند بود جهت خونی که از شش حاصل شود و ذات
الجنب و ورم شش را بغایت نافع بود و بدان حقنه کردن ورمهاء صلب حاره که در رحم و امعاء
و ارتبین باشد سود دهد و ریش روده و اگر با ادویه که نافع جراحتهایی که در اعصاب و حجب دماغ
و حم مثانه باز بود آید سود دارد و ریشها پاک گرداند و گوشت آن برویاند و دفع زهرها
بکند و چون بر گزندگی افعی مالند نافع بود و سرفه سرد و خشک را بغایت سود دهد خاصه چون
با شکر و مغز بادام بود و ذات الجنب و شش را بغایت نافع بود و منع خون و ماده بکند چون
بانخله درم از وی با عسل بخورند و بسیار خوردن وی مسهل بود و مرخی معده و مغثی و مصلح وی
چیزهاء قابض بود و گویند مصلح وی فانید قندی بود و نافع بود جهت خشونت حلق و قوبا و
سعفه خشک و با بیضه نیمبرشت و انچه تازه و در بعضی ادویه بدل زیت بود و در بعضی بدل
شحم و دخان وی چون بگیرند از چراغ مانند دوده روغن بزر بدان طریقه در ادویه چشم استعمال
کنند و مجفف بود و قبضی اندک در وی بود و قطع سیلان ماده چشم بکند و ریش آن
پاک گرداند و زود بحال صحت آورد زباد نوعی از طیب است و آن عرقی است که از
میان هر دو ران جانوری گیرند بشکل گربه اکثر وی کوچک بود و آنرا گربه زباد خوانند و طبیعت
وی گرم بود در سیوم و معتدل بود در رطوبت و یبوست و نیک بدن و مالیدن صداع سرد و درد
شقیقه و زکام را نافع بود و اگر یک قیراط در ده درم شرابی که مفرح بود بگذارند و بیاشامند

خفقانرا زایل کند و ضعف دل ببرد و درین عمل بغایت کمال بود و اگر زنی دشوار زاید یک درم
از وی با یک درم زعفران در مرق مرغ فربه کنند و بیاشامند زادن بروی آسان کردد زبل
بپارسی سرکین گویند و مختلف بود بسبب اختلاف حیوان و اختلاف اشخاص یک نوع تنها خاصه
آن و مجموع زبلها محلل و مسخن و مجفف بود و همه مفصل گفته شود زبل الاطفال آنچه اول از
اطفال بیرون آید بستانند و خشک کنند و سحق کنند با سپیدان و رق مامیثا و سپیدان نبات
و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند در چند روز و بهترین زبل اطفال آن بود که از طفلی
گیرند که محفوظ باشد از تحلیل و بعسل بسرشند و بدان تحنک کنند خناق و ذبحه را نافع بود و اگر
در حلق دمند همین عمل کند و همچنین کسی که ورم حلق سد اکرده باشد و نزدیک مرگ بود و احتیاج
بفصد باشد از خناق سخت چون زبل کودک خشک کرده بعسل معجون کنند و بر حلق وی طلا کنند
بغایت کمال نافع بود و باید که غذا کودک سه روز ترمس با نان تنوری دهند که نمک خوش
کرده باشند و شرابی که اندک مزاجی داشته باشد بوی دهند سه روز سابق و غذاهای معتدل
و روز چهارم زبل وی بستانند و خشک کنند و نگاه دارند تا وقت حاجت و همچنین غذای وی گوشت
مرغ و دراج تابه بجه سودمند بود و باید که از غذاهایی که رطوبت بسیار داشته باشند نگاه
دارند و اگر نگاه ندارند در فعل و قلت مانند زبل کلاب بود و زبل اطفال بزرگترین تریاق
کسی باشد که بیکانی زهردار بروی زده باشند و زبل ایشان چون خشک کنند و با شراب
و عسل بیاشامند سودمند بود جهت تنهاء دایره و گزندگی جانوران و ادویها کشنده
تلف کنند و یرقان را نافع بود و قطع اسهال بکند و چون سحق کنند و بر موضع پاشند زایل
کند زبل اللقلق سرکین لقلق چون بیاشامند مصروع را سودمند بود زبل الجراد
سرکین ملخ بهق و کلف را زایل کند زبل الورل والحرذون سرکین عظایه لون
را نیکو بود طلا کردن زبل الخطاف سرکین پرستوک سفیدی چشم زایل کند زبل الکلاب
بهترین آن بود که از سگی گیرند که استخوان خورده باشد و آن با عسل نافع بود جهت
ریشها

کهن و تحنک بدان کردن خناق را زایل کند و جهت دفع اسهال آشامیدن با شیر سودمند
بود خاصه چون دوسنطاریا بود و جهت قولنج بدان حقنه کردن با آب گرم نافع بود و دیسقوریدوس
گوید سرکین سگ چون بگیرند در تابستان بعد از غروب ستاره کلب و خشک کنند در سایه و با شراب
بیاشامند یا بادشکم ببندد و سرکین سگی که استخوان خورده باشد آنچه سفید بود و خشک و کهنه
نبود آنرا خشک کنند نگاه دارند و چون خواهند که استعمال کنند جهت ورم حلق و خناق بغایت
سحق و با ادویه که نافع بود بدان زحمت بدهند و اگر با ادویه که محلل بود خلط کنند ورمها بگدازاند
زبل الذئب بهترین سرکین گرگ آن بود که از خار گیرند و سفید بود و در وی استخوان
و موی بود قولنج را نافع بود خاصه چون آن گرگ که استخوان خورده باشد و در غایت کمال
نافع بود و مجرب و مفید و اگر نزدیک خاصره بیاویزند همین خاصیت دهد و اگر در پوست ایل
یا پوست گرگ گیرند و بیاویزند بر ریسمانی که از پشم کبشی که بعضی از وی گرگ خورده باشد قوبا
و بهق و کلف را سود دهد زبل الزرازیر بهترین آن بود که از زرزوری گیرند که برنج
خورده باشند قوبا و کلف و بهق را سود دهد زبل العصافیر سرکین گنجشک پاک کننده
و زایل کننده کلف از روی بود و چون بلعاب دهن بسرشند و بر ثالیل طلا کنند زایل کند
بشیرازی گول خوانند زبل الرخمه سرکین مردارخوار چون دود کنند در شبیب زن بچه
بیندازد و چون با زیت بیامیزند و در گوش چکانند گرانی گوش زایل کند زبل الحمام
سرکین کبوتر گرم تر از همه سرگینها بود و سودمند بود در هر مرضی سرد را که باشد و با آرد جو بیامیزند
محلل بود و چون با سرکه بیامیزند خنازیر را سودمند بود خاصه چون بذر کتان کوفته با وی
اضافت کنند و چون با عسل و بذر کتان خلط کنند ورمهاء صلب متفجر گرداند و خشک ریشه
که حادث شود از آتش پارسی چون با زیت بیامیزند سوختگی آتش را سود دهد و اما سرکین
کبوتر صحرایی و کوهی هرچند حاده او سخت تر بود بهتر بود و سرکین کبوتر در بسیار مرضهای سرد
که احتیاج بسخونت بود و قوبا و درد مفاصل و سعفه و درد شکم و درد گرده را نافع بود و قولنج

با آرد جو بیامیزند و در آب بپزند و با سرکه و عسل بزنند و ضماد کنند بر دمل و خنازیر و ورمهاء
صلب بگدازاند و بصلاح آورد و چون با آرد جو بیامیزند و بآب بزنند و اندکی قطران اضافت
کنند و با هم سحق کنند تا مانند مرهم گردد و بر برص نهند بکتان پاره و سه روز رها کنند بعد از آن بردارند
و دیگر باره تازه بنهند سودمند بود و چندان این عمل بکنند که زایل گردد و اگر با آب بپزند و کسی را که
عسر البول بود در آن نشیند بغایت نافع بود و جهت درد شقیقه طلا کردن نافع بود و چون با سرکه
بر مستسقی طلا کنند سودمند بود و همچنین اگر با سکنجبین بیاشامند و سرگین کبوتر سرخ خون
دو درم انصری با سه درم دارچینی بیاشامند سنگ گرده بریزاند و چون بسوزانند در خرقه
کتان تا مانند خاکستر شود و با زیت بیامیزند و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و گویند سرگین
کبوتری که بزرگتان خورده باشد سنگ گرده بریزاند و این مجربست و سرگین کبوتر در حقنه قولنج
را نافع بود زبل الفیل سرگین فیل به پشم پاره کود بر گیرد بهر نزآبستن نشود و اگر بخور کنند صاحب
تب کهن را نافع بود زبل الفرس سرگین اسب همان عمل میکند زبل الدجاج سرگین مرغ
اگر دود کنند سودمند بود جهت درد دندان و موافق بود کسی را که فطر کشنده و اد دیار کشنده خورده
باشد و اگر با سرکه بیاشامند قولنج را بگشاید و خناق را عظیم نافع بود و مجربست زبرجد
نوعی از زمرد است و طبیعت آن سرد است در دوم و خشک است در اول باصره را قوه دهد و
دیگر منافع در صفت زمرد گفته شود زبد القوارير مسحوق سا است و گفته شود زجو
کشوثا است و گفته شود زجاج بپارسی آبگینه گویند و طبیعت آن گرم است در اول و خشک است
در دوم و موی برویاند چون با روغن زنبق طلا کنند و در وی قبض و لطافتی بود و سفیدی چشم
زایل کند و روشنایی بیفزاید و چون بسوزانند در عمل اقوی بود و آنچه سوخته بود سحق کرده سنگ گرده
و مثانه بریزاند و چون با شراب بیاشامند و اگر غیر سوخته استعمال کنند باید که بغایت سحق کنند و
استعمال کنند و صفت سوختن وی آنست که در کوره آهنگران نهند و بدمند تا بنزدیک گداختن رسد
بیرون آورد و در آب قلی اندازند و بعد از آن سحق کنند و استعمال کنند و گویند سوختن وی چنان بود
که

بود که سحق کند و بر روی صفحه آهن کنند که سر آن گشوده بود و آتش فحم در شیب وی کنند مقدار
سه ساعت و دایم تحریک آن کنند بعد از آن سحق کنند بغایت و استعمال کنند زدوار جدوار است
و گفته شد زرنباد بزبان هندی کچور خوانند و بزبان اهل مکه عرق الکافور و وی نخست از
وی بوی کافور آید چون تازه بود و بلفظی دیگر سطراک گویند و در طعم وی تلخی بود و آنچه در تری بکارد
کنند و بجوشانند طعم وی کمتر بود و آنچه پاره نکرده باشند تلخ تر بود و آن نیکوتر و طبیعت آن گرم
و خشک بود در دوم تا سیوم و گویند در اول محلل ریاح غلیظه بود در ارحام و بدن را فربه کند
و قطع بوی سیر و پیاز و شراب بکند چون در دهن گیرند و قی ببندد و گزندگی جانوران را سود
دهد تا بحدی که نزدیک بجدوار بود و شکم ببندد و مفرح و مقوی دل بود و بخاصیت قوه قبض و تلطیف
و از ادویه تریاقیات بکار بود و مقوی روحی بود که در جگر باشد مسهل سودا بود شربتی از
وی یکدرم باشد و بول براند و سودمند بود جهت مرضهای سوداوی و خفقان دل و فساد
فکر و غم و وحشت و در بیشتر منافعها مانند درونج بود و معده تر را خشک گرداند و چون در دهن گیرند
و بدان ادمان کنند درد دندان را نافع بود و بوی بد از دهن ببرد خواه که از رنجی بود و خواه از
سبب غذا و ابن زهر در خواص آورده است چون تر بود و بکوبند و در شب بپای مالند هر علتی که در سر
بود زایل کند از صداع و شقیقه و امثال آن و چون در خانه بخور کنند مور بگریزد و باز نگردد و اگر صاحب
داء الفیل طلا کند و حقویه که بشیرازی کوه گویند موافق بود و اگر یک جوز در دست بزرگ اروی
سوراخ کنند و بیاویزند بر حقوی که شهوتش منقطع شده از علتی نه آنکه طبیعی بود بحال صحت باز
آورد و انتشار حاصل کند و دیسقوریدوس گوید نافع بود جهت تزحر کودکان و عرق النسا و نقرس
و فالج و جرب کودکان را دو درم با عسل بسرشند و طلا کنند چند نوبت زایل کند و جالینوس
گوید در درد زرکین و حقوین و عرق النسا و فالج و صرع که سبب آن از رطوبات بود چون با عسل
بیاشامند نافع بود و صاحب منهاج گوید بسیار خوردن وی مضر بود بدل مصلح وی فوتنج بود
و صاحب تقویم گوید مصلح وی سنبل الطیب و نبات بود و بدل آن رازی گوید و صاحب اوای گزندگی جانوران
و بادها غلیظ
یکسان وزن
آن

دروانج وچهار دانگ وزن طرخشقوق بری ونیم وزن ذانه اترج وگویند بدل آن شیطرج
وراسن است **زرین درخت** گویند درخت اترج است ومولف گوید درختی است
در ولایت کازرون بسیار باشد خاصه در نشابور و ورق وی مانند ورق زیتون بود وگل
وی مانند قرص آیینه بود زرین بود و در وقت انگور شکفد و ورق وی چون سبز بود بکوبند وعصاره
آن بیاشامند منفعت عرق النسا وعسر البول وطمث را نافع بود وخون بسته از مثانه بیرون آورد
وگزندگی جانوران را سودمند بود و وی مضر بود بمثانه ومصلح وی حب الآس وبلوط بود وبدل آن بوزن آن
آن قنطوریون باریک است وبوزن آن تخم خیارزه وبوزن آن حب الاترج وگویند بدل آن نیم وزن
زعفران است **زراوند مدحرج** زراوند مدور خوانند ومعروف بود بشامی و وی ماده
بود بپارسی زراوند گرد خوانند وبهندی بکور گویند وزرنباد را نیز هم بکور خوانند وبهترین آن بود
که بلون زعفران بود وبغایت نرم بود وطبیعت آن گرمست در دوم وخشکست در سیوم و وی اقوی
بود والطف از طویل نافع بود جهت ربو وصرع ووسواس وفواق ونقرس چون دو درم از وی
بیاشامند ونافع بود جهت گزندگی جانوران ودارو کشنده وجذب سلی وشلوک وسهام بکند
وچون ضماد کنند آن را از اعضا بیرون آورد وبهق را سود دهد ودندانرا جلا دهد ودفع اخلاط
بلغمی ومراری بکند وقوه سمع بدهد وریشهای بد پاک کند وگوشت برویاند وچرک گوش پاک کند ودرم
سپرز ووهن عضله ودرد پهلو چون بیاشامند نافع بود ودماغ ومعده را از اخلاط بد پاک
کند ودرد سر وشقیقه که از سردی بود سود دهد ویرقان صفراوی وبلغمی چون با عسل بیاشامند
ودرد ورکین وعرق النسا ونقرس وفالج ودرد مادر من کهن شده را نافع بود وصاحب
منهاج گوید مضر است بسپرز ومصلح وی عسل بود وصاحب تقویم گوید مجفف اعضا بود ومصلح
وی روغن بنفشه وکدو بود ومقدار مستعمل از وی یک مثقال تا دو درم بود وبدل وی بوزن آن
زرنباد ودو دانگ آن بسباسه ونیم وزن آن قسط واسحق بن عمران گوید زراوند مدحرج دیگر
وزن ونیم طویل بود وگویند بدل آن راسن است وگویند بوزن آن زراوند طویل ونیم وزن آن

راوند صینی

راوند صینی **زراوند طویل** بجره رستم خوانند وارسطولخیا وارسطولوخیا نیز گویند واهل اندلس مسقار
ومستقران نیز گویند وبیونانی ذکر خوانند ودر سطولیطش گویند و وی نر بود وبهترین آن بود که همرنگ زراوند
مدحرج بود وستبر از انگشت ستبرتر وطبیعت آن گرمست در سیوم وخشکست در دوم گوشت برویاند و
صرع وکزاز را نافع بود دندانها سپید کند ولون را صافی گرداند وسینه را پاک کند واحشا را نافع بود وریشهای تر
عفن شده باصلاح آورد ودندانرا پاک کند از رطوبتی که در آن بود واگر کوفته باشد که بسرشند وطلا کنند بر سپرز
بغایت سود دهد وچون با فلفل ومر بیاشامند رحم را پاک کند از فضول بسته وحیض براند وبچه بیرون آورد خواه
مرده وخواه زنده واگر فرزجه از وی بسازند وزن نخود برگیرد همین عمل کند وکرم دراز وحب القرع بکشد
واگر با روغن بر بدن طلا کنند تشنج را هموار کند وبصلاح آورد واسحق گوید مضر است بجگر ومصلح وی عسل
بود وبدل آن شیطرج است وگویند بوزن آن زرنباد ونیم وزن آن فلفل ودو دانگ آن بسفایج وگویند
نیم وزن آن فلفل ونیم وزن آن زرساوند رازی گوید که برگ آن در نفخ ارریاح وتحلیل آنچه در شکم و
سپرز بود بوزن آن زرنباد ونیم وزن آن انزروت **زرشک** و**زرنک** ابنرباریس است
وگفته شد **زرنیخ** آن انواعست زرد وسرخ وسبز وتیره وسرخ وسفید بهترین آن بود که صفحها بود
یکدیگر بود وبلون زر مانند طلق زر براق وبوی کبریت از وی آید وبپارسی زرنیخ بدخش خوانند طبیعت آن گرم
وخشکست در سیوم سوزنده بود ودر وی قبضی معفن بود ولذاع وگوشت زیاده بخورد وریشها وموی بسترد
وبا پیه بر جراحت نهند سود دهد وجرب وسعفه ببرد واگر بارفت در موضعی که خون مرده بود بسبب ضربی طلا
کنند نافع بود وبا زیت جهت تشنج وبا روغن گل جهت بواسیر واگر در موم روغن کنند خاصه زرنیخ
سرخ نافع بود جهت ریش بینی ودهن وآنکه در روی بود وخوری گوید زرنیخ سه نوعست زرد وسرخ
وسفید نوع سفید کشنده بود وزرد بر موضعی که خون مرده بود بسبب ضربه چون طلا کنند آثار آن ببرد ونوع
سرخ در قلقنطیون نیکوتر بود واسحق بن عمران گوید زرنیخ زرد چون سحق کنند ودر میان شیر کنند هر مگس که در آن افتد
بمیرد ونوع سرخ چون سحق کنند وبعصاره بنج تر سرشند وبر شبب نعل طلا کنند بعد از آن که موی برکنند باشند بر
کز دیگر نروید ودیسقوریدوس گوید قوة زرنیخ سرخ مانند زرنیخ زرد بود وچون با راتینج بیامیزند داء الثعلب زایل

کند و زرنیخ بر اعضا طلا کردن کلف آورد و مصلح وی آن بود که بعد از وی برنج و حسک طلا کنند
و زرنیخ مصعد کشنده بود و از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن شک که آن سم الفار است
و اکسیریان انواع زرنیخ سفید خوانند و مداوای آن کسی که زرنیخ مصعد خورده باشد قی با آب گرم
و روغن کند بعد از آن آب گرم و جلاب و روغن کنجد با روغن بادام و طبیخ برنج و مرقها چرب
مانند آب گوشت از مرغ بروغن بادام و شیر تازه و لعابات دهند و رازی گوید بدل زرنیخ
سرخ نیم وزن آن زرنیخ زرد بود و صاحب تقویم گوید زرنیخ معدن بود و در تشویه کردن زرنیخ
چنان بود که در دیگی نو کوارین کنند و بر سر آتش نهند و زرنیخ در آن کنند و دایم تحریک می کنند تا آن زمان
که لون تغیر کند و بریان شود و بعد از آن فرود گیرد و سرد گرداند و سحق کند و بوقت حاجت استعمال
کند **زرنب** رجل الجراد خوانند و این اسم بدان سبب نهاده اند که مشابه است و بهندی تیترج
خوانند و بپارسی سرو ترکستانی گویند و طبیعت آن گویند گرم و خشک است در آخر دوم بغایت
مفرح و مقوی دل بود مانند زرنباد و بسبب عطریتی که در وی هست تلطیف و قبضی بود و تفریح زیاده
تر دهد و چون با روغن گل یا آب ورد و روغن بنفشه سعوط کنند در درد سر که از سردی بود سود دهد
و از تری نیز و در قوت مانند سلیخه بود و کبابه و معده سرد را و جگر ضعیف سودمند بود و اوجاع
اعصاب را نافع بود و عصبها و محلل بادهایی بود که در مجموع بدن پیدا شود و شکم ببندد و مصلح وی
جلاب نیم گرم بود و بدل وی دارچینی بود و گویند سلیخه و کبابه و گویند بدل وی هیل بود و گویند بقوت
جوز بوا است لیکن لطیفتر از واست **زرنک و زردک** آب حشیش است و صفت آن
در باب عین در عصفر گفته شود **زریرا** بقله مبارکه است بریان سریانی و گفته شد
زرقوری رجل غرابست و گفته شد **زرنبلج** ریباس است و گفته شد **زرقون**
سلیقون گویند و آن اسرنج است و در سین صفت اسرنج گفته شود **زرافه** حیوانی است
که دو اشتر گاو پلنگ خوانند و در خواص حیوانات صفت وی گفته اند گوشت وی غلیظ بود
و سوداانگیز **زربر** کلبست که در کوهستان جرجان می باشد و شیرازی انزا اسغرک

فواند

فواند جهت رنگ زرد صباغان استعمال کنند **زعفران** جادی خوانند و جادور بهقان و کرکم
و شعور الصعالیه و خلوق و بهترین آن تازه بود که بغایت سرخ رنگ و تیزبوی بود و از ولایت
فارس از کوه کیلویه خیزد و آن نوع بهترین انواع زعفران است بعد از آن خراسانی که معروف
بود به ملکندی و بعد از آن رودآوری و زعفران فرنگ که آن مشهور بمصری بود بیشتر تلبیس بود
و طبیعت زعفران گرم است در دوم و خشک است در اول و قولی گویند گرم است در سیوم و خشک است
در اول و در وی قبضی بود و محلل و منضج بود و مصلح عفونت و بلغم بود و مقوی احشا و بوی آنیکو
گرداند و چشم را جلا دهد و تاریکی را زایل کند و آب رفتن باز دارد چون با شیر در چشم کشند
و چون ادویه خلط کنند که مناسب بود و بیاشامند جهت درد اندرونی نافع بود و ضماد
از وی چون استعمال کنند در درد رحم و مقعد را نیکو بود و وی مقوی دل بود و مفرح و منعظ و باه را
برانگیزد و بول براند و سده جگر بگشاید و چون با زرده تخم مرغ زنی که دشوار زاید
بیاشامند دو درم در ساعت باز نهند و این مجرب است و صاحب منهاج گوید یک درم تمام
بود و چون با شراب بیاشامند بغایت مستی زیاده کند و تفریح بخشد تا بحدی که گاه باشد
که از غایت فرح بدیوانگی کشد و وی دابغ معده بود و مقوی دماغ بود و مثانه را و گرده را
پاک کند و سپرز را بغایت سود دهد و چون بپزند و آب آن بر سر ریزند سهر را نافع بود
که سبب آن بلغمی شور بود و ورمها گرم که در بن گوش باشد و حمره چون بدان طلا کنند نافع بود
و اگر با ادویه خلط کنند نفوذ آن ادویها در جمع بدن بکند و در درد سر که از سردی بود و ضیق
را سودمند بود و اصل وی چون با شراب بیاشامند بول براند و شربتی از وی نیم درم بود
تا یک درم و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح وی انیسون بود منصوری گوید مصدع و مغثی بود و مظلم
وی عصاره زرشک بود و صاحب منهاج گوید مظلم حواس بود و مصدع و منوم بود و چون مثقالی
از وی با آب بیاشامند کشنده بود و تفریح و مسیح گوید هضم طعام بکند و رازی گوید اشتهاء
طعام ببرد و مغثی بود و در خواص آورده که در هر خانه که زعفران بود سام ابرص در آنجا نرود و رازی

کوید بدل آن قسط و بوزن آن دانه اترج و ذانک و نیم آن سنبل و شش یک آن قشور سلیخه و صاحب
منهاج کوید بدل آن دو وزن آن حلط و ثقل روغن آن بود زعرور جبلی تفاح بری خوانند
والج نیز کویند و آرونیا و ذو ثلث حبات هم خوانند و درخت وی را نانک خوانند و زعرور شیرازی
کیلک خوانند و جالینوس انرا مسلمیلون خوانده است و بهترین آن سرخ بود و آن بستانی است
و کفته شود اما نوع زرد طبیعت آن سرد خشک و قابض بود قابض تر از سنجد بود معده را نیکو
بود و شکم ببندد و بول ببندد و سکن صفرا بود و خون بود و قی باز دارد و قوه معده و جگر کرم بدهد
و صاحب تقویم کوید غذا بدن بدهد و مقوی و مسخن بود و قوه پشت بدهد و داء النعل را نافع بود
لیکن مصدع و مرخی معده بود و قولنج آورد و کرده را بد بود و مصلح وی انیسون بود و اولی آن بود که
بغایت رسیده بود زعرور بستانی مثلث عجم خوانند بشیرازی کیلک سحر کویند و بهترین
آن رسیده بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و کویند تر مولد بلغم بود و معده و کرده را بد بود و مصلح
وی رازیانه بود زعفران الحدید صدا الحدید است و زنجار الحدید هم کویند بشیرازی زنک
زنک آهن خوانند و آن از آهن کیرند و صفت آن بستانند سوهان آهن و آنرا بر روی صحیفه کنند
و نم کنند با ب و بنهند تا خشک کردد و بکوبند تا آن زمان که همه زعفران شود و انواع ساختن آن بسیار
است این یک نوع که آسان تر بود کفته شد و طبیعت وی قابض بود و سرد و چون کهن شود کرم
و خشک بود در دوم و چون زن بخود برکیرد و قطع خون رفتن بکند و چون زن بیاشامد منع آبستنی
بکند و چون با سرکه بیامیزند و بر جرب و بر بثرها بیندایند سودمند بود جهت داخس که بر ناخن بر آید
که انرا بشیرازی خوی در خوانند نافع بود و خشونت اجفان و بواسیر که رسته باشد در مقعده
سودمند بود و بن دندان محکم دارد و چون بر نقرس بیندایند نافع بود و موی بر داء الثعلب برویاند
زغبر مرو سفید است و در هم کفته شود صفت انواع آن زفت رومی نوعست
بری و بحری و جبلی و بهترین آن براق صافی بود پاک املس و طبیعت آن کرم و خشک بود عرق
النسا را سودمند بود و نقرس و مفاصل و فالج و بادها سرد و درد دندانها و زانوها را نافع
بود

بود و جذام را طلا کردن بغایت نافع بود خاصه چون ادمان بران کنند و مقدار یک درم تا دو درم
مستعمل بود و اسحق کوید مضر است به شش و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن جاوشیر است و علک البطم
و کویند بدل آن قطران است زفت یابس تر است که خشک می شود بطبع خود و انرا بو سفلس
خوانند و بیشتر از سوت و از کیرند و سوت خرنوب است و از صنوبر نر است که بر نمی دهد
و طبیعت آن کرم است در اول و کویند در دوم و خشک است در دوم و جالینوس کوید کرم است در
سیوم و وی خشک تر است از زفت رطب بود قوبا را نافع بود و ریشها را که فاسد از رطوبت
پاک کرداند و ریشهای سر و کوشت در ریشها برویاند و مفتح و محلل و ملین جراحات بود و بد
موضع ضرب طلا کردن سود دهد و منضج ورمهای صلب بود زفت رطب تر است و آن روانه
بود و در مرهمها کنند و آن از قبیل قیر است و از ینبوب و غیر آن از انواع صنوبر کیرند و زفت
نزدیک بقطران بود و روغن وی را سالاون خوانند و آن چنان کیرند که زفت در پختن بر بالای
وی صوفی پاک بیاویزند و بخار که بدان متصاعد شود چون بسیار کردد آن صوف را بفشارند در
ظرفی یا در قرع و انبیق نهند با حکد و انرا روغن زفت خوانند چون بیاید چون بر داء الثعلب طلا
کنند موی برویاند و اکر بر خنازیر نهند نافع بود و منضج اخلاط غلیظ بود و برص ناخن ببرد و ملین
ورمهای صلب بود و قوبا را زایل کند و چون با شکر بخورند سینه را پاک کرداند و اکر بر زرش
چهارپایان و جرب ایشان بیندایند سود دهد و اکر چند نوبت بر هر عضو که خواهند طلا
کنند فربه و بر شقاق پای طلا کردن سودمند بود و منع نفث دم بکند و مسهل بود و شوصیف
کوید چون بزفت تنقیه کنند کرمک ها و عقرب را نافع بود و چون میانه سر بتراشند کسی که علق
بیرون آید از حلق و صاحب منهاج کوید چون بکیرند از روغن وی تا ده درم با عسل بیاشامند
تریاق زهرها بود و بر کزند کی افعی طلا کردن سود دهد و موی مژه چشم را برویاند و ریش آن زایل
کند و در قرع مانند دخان کندر بود زفیف بزبان اندلس عناب است و کفته شود فلابیه
بشیرازی زلیبی خوانند و حلبی نیز خوانند آن سبکتر از لوزینه بود و قطایف و زود تر هضم شود و سرفه

[illegible]

سودمند بود ورطوبت سینه وشش ومولد سخونت بود ومصلح وی آن بود که بعد از وی
سکنجبین جرند یا انار می خوش وسده جگر تولد کند کسی را که مجاری جگر وی تنگ بود زمرد
ارسطوطالیس گوید زبرجد وزمرد هر دو یک جنس اند واز معدن زر از مغرب زمین خیزد
وطبیعت وی سرد وخشکست وخاصیت وی آنست که چون بیاشامند بوزن هشت جو از
وی که جانوران زهردار وسمها کشنده خلاص یابند وباید که پیش از آنکه زهر در انکس عمل
کند بیاشامد از مرگ خلاص شود وموی نریزد وپوست رها نکند واز وی گردن بندی سازند
یا نگینی وبا خود نگه دارند دفع صرع بکنند چون شش از ان زحمت نگاه داشته باشد وچون بر کودکان
خود بیاویزند خاصه در ردهانی که براندار صرع ایمن باشند وابن ماسویه گوید نافع بود جهت خون
رفتن واسهال چون بیاشامند یا بیاویزند ومجهول گوید زبرجد حک کرده چون بیاشامند خدام را
نافع بود ودر خواص آورده اند که چون سحق کنند وبا ادویه جهت ضعف استعمال کنند بغایت نافع بود
وادمان نظر بران کردن کند چشم زایل کند فرمج مرغیست که بدان صید کنند وبپارسی چرخ گویند
وشریف گوید گوشت وی خوردن ومداومت بران نمودن ضعف دل خفقان را نافع بود ودر
زهره وی چون در کحلها کنند تاریکی چشم وشبکوری زایل کند وسرگین وی چون بر کلف ونمش طلا کنند
زایل کند زنجبیل بهترین وی صینی بود که لون آن بزردی مایل بود اندکی وطبیعت وی گرم
است در آخر درجه سیوم وخشک است در دوم وابن ماسویه گوید گرمست در آخر سیوم وتر است
در اول سودمند بود جهت سده که در جگر بود از سردی وتری ومجامعت را قوت دهد ومحلل
ریاح غلیظ بود که در معده وامعا باشد وجگر ومعده سرد را نیکو بود وجالینوس گوید فالج ولقوه را
نافع بود ومجموع درد ها که از سردی بود چون بعسل بسرشند وبا ادویها قوی بیاشامند
فولس گوید عرق النسا ونقرس وفالج وخدر وحمی وسده دماغ واخلاط بلغمی را نافع بود
ودیوجانس گوید گرمها بکشد وپیچ امعا را نافع بود ودرد سر وشقیقه که از سردی بود چون سحق
کنند وبا روغن خیری بمالند وچون دو درم از وی با قند یا آب گرم بیاشامند مسهل اخلاط لزج
بود

بود ودر چشم کشیدن وخوردن تاریکی چشم زایل کند وخوردن وی حفظ بیفزاید ورطوبت از نواحی
سر وحلق بزداید وگزندگی جانوران زهردار را نافع بود وتری معده را نشف کند ومنی بیفزاید وبلغم
زهر سود ببرون آورد ومقدار دو درم مستعمل بود واسحق گوید مضر است بحلق ومصلح وی عسل است
وبدل وی بوزن وی دار فلفل بود یا فلفل سفید گوید بدل وی یک وزن ونیم وی راسن بود وگویند
بدل وی عاقرقرحا بود زنجبیل الکلاب فلفل الماء است ورق وی مانند ورق بید
بود اما بغایت زرد بود وقضبان وی سرخ بود وبطعم زنجبیل بود وزنجبیل الکلاب از بهر آن گویند
که سگ را می کشد وطبیعت آن گرمست در سیوم وخشکست در اول وچون تر بود بکوبند با تخم وی
وبر کلف ونمش کهن طلا کنند زایل کند واگر بر ورمهای صلب ضماد کنند بگدازد زنجبیل العجم
اشترغاز است وگفته شد زنجبیل شامی وزنجبیل بلدی راسن است وگفته شد زنبق
گلیست سفید که اندرون گل وی دو سه شاخک زرد باشد وقد آن شاخ که گل دارد یک گز
وزیاده نیز باشد وکوتاه تر نیز بود وبهر شاخی چهار وپنج وشش تا ده وزیاده نیز گل باشد وبوی عظیم
خوش دارد وبرگ بن شاخ بود مانند برگ مورد بود دراز تر وبرگ اصل وی مانند برگ گاو زبان
بود ولیکن ستبر تر بود وصاحب منهاج گوید زنبق هو دهن الحل المربا بالیاسمین وخطا کرده است
وصاحب منهاج نزدیکتر است که زنبق هو السوسن الابیض ومولف انچه محقق بود گفته وگویند
که زنبق نوعی از سوسن است شاید ومولف گوید راز قی زنبق باقی همه اقوالها خلافست و
طبیعت آن گرمست در اول ومعتدلست در تری وخشکی زنجار بپارسی زنگار گویند وبیونانی
قسبیطوس ومعنی آن مجرود بود وآن دو نوعست معدنی وعملی وبهترین آن عملی بود
که در معدن مس حاصل می شود وانرا بیونانی یاسفاولقیس ومعنی آن دود ده بود و
طبیعت وی گرم وخشکست تا چهارم تیز بود وخورنده گوشت صلب بود وجرب وبرص
وبهق را سودمند بود ودر مرهمها استعمال کنند جهت ریشها باید که در بدن بود دقوه
زنجار مانند قوت مس سوخته بود لیکن زنجار از وی بقوت تر بود وچون در بینی دمند کندینی

زایل کند و ریش آن و باید که دهن بر آب کنند تا گرد آن بحلق نرسد و اگر با زرده که نافع بود جهت
چشم بیامیزند ناخنه و سبل و سفیدی چشم و جرب و سلاق زایل کند و تیری چشم زیاده کند و رطوبت
آن خشک گرداند بغایت و بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون با رازیانه و روغن گل بیامیزند
سود دهد و چون با عسل بسرشند یا با سرکه بپزند سودمند بود جهت ریشهاء اعضاء خشک مزاج
مانند ریش دهن و استرخاء لثه و ریش بینی و گوشت بثرها و سودمند بود جهت غلظ اجفان
چون با عسل در چشم کشند و غبار وی مضر بود بحلق و مداوای وی بشیر تازه و مسکه کنند
و وی از جمله سموم بود چون بیاشامند از بهر آنک چون بجگر رسد تفتیح کند و مضر بود بمعده از
بهر آنک معده عصبی و عضلی است و از خوردن وی مغص سخت و لذع در حلق و تقطیع در احشا
و ریش پیدا و ریش پیدا کند و قی آورد و معالجه آن بود که جلاب و آب گرم و روغن بادام
و لعابها و مرقها، جرب بیاشامند و بدل آن بوزن آن اقلیمیا و نیم وزن آن زنجفر
زنجفر بپارسی شنجرف خوانند و بشیرازی صنعو و آن مخلوق بود و مصنوع بود آنچه مخلوق
بود بیونانی ستیرن خوانند و آن حجر الزیبق بود و آنچه مصنوع بود بیونانی قینابار گویند
و آن قنباری بود و آن از گوگرد و زیبق سازند و آنچه مخلوق بود از گوگرد خیزد بمعدن زیبق
نرسد و مستحیل شود بزنجفر و قوه زنجفر مانند اسفیداج بود و گویند بقوه شادنج بود
و طبیعت وی معتدل بود در حرارت و در وی قوتی محلل بود و گویند گرم و خشک بود در دوم
گوشت در ریشها برویاند و مبرّد ورم حار بود و جالینوس گوید سرد است در دوم و خشک در دوم
جگر و معده را نافع بود چون با روغن گل و گلاب طلا کنند و بولس گوید نافع بود دانهایی را
که در سر و لب پیدا شود چون با اسفیداج رصاص و روغن گل بسرشند و بدان ضماد کنند بغایت
کمال مفید بود و چون در مرهم کنند سوختگی آتش را سود دهد و جراحتها با صلاح آورد و اگر ذرور
کنند بر آکله نافع بود و بر ریشهاء عفن و در داروهاء چشم استعمال کنند بقوه تر از شادنج
بود از بهر آنک قابض تر بود از شادنه و قطع خون رفتن بکند و وی از سموم قتال بود چون بیاشامند

همان

همان عارض شود که از زیبق مصعد و مداوای وی بچیزها، جرب و شبهها و آنچه در مداوای
زیبق گفته و گویند بدل آن مرداسنج است و گویند بقوه شادنه است با اسفیداج **زن**
دوسر است و گفته شد **زوفرا لحم** خرا است و گفته شد در حرا صفت آن لیکن طبیعت آن گرم
و خشک بود در سیوم محلل نفخ بود و گزندگی عقرب را نافع بود خوردن و طلا کردن و مجفف منی
بود و جرب و حکه را نافع بود و مقوی بدن بود و درد سینه و شش را نافع بود چون با عسل
کف گرفته بیاشامند و چون سحق کرده با روغن گل بر سر طلا کنند در حمام حزاز را نافع بود و نشو
بکند **زوان** شیلم است و گفته شود **زوووف** زاووق است و گفته شد
زوفا یابس گیاهیست که برگ حنا ماند و جبلی بود و بستانی بود و بهترین آن بود که
از کوه بیت المقدس خیزد و آن مشهور بود بزوفاء مصری و طبیعت آن گرم و خشک بود در
سیوم و لطیف بخار و طبیخ وی چون با انجیر بود جهت درد گوش نافع بود و بادی
که در گوش بود تحلیل کند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و
با آب انجیر و عسل و سداب بپزند و بیاشامند نافع بود جهت ورم شش گرم و ربو و سرفه
کهن و نزله که از سر ریزد بحلق و سینه و دشخواری نفس و کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد
و اگر با عسل لعوق کنند همین عمل کند و مسهل بلغم بود و داء الثعلب و داء الحیه و ریش آورده
و عرق النسا را سود دارد و مفلوج را نافع بود و درد معده و سینه و درد پهلوها
و ورمها و نفخ امعا و سده جگر و قولنج را نافع بود و چون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند
مسهل کیموس غلیظ بود و اگر با قردمانا و ایرسا خلط کنند مسهلی قوی بود و چون با انجیر
و نطرون بر سر ضماد کنند بگدازند و با شراب جهت ورمها گرم ضماد کردن نافع بود و چون
با آب بجوشانند و ضماد کنند بر خون مرده که در شیب چشم بود بگدازد و چون با طبیخ انجیر
بیاشامند خناق را نافع بود بغایت لون را نیکو گرداند و چون با شراب بیاشامند
چند روز متواتر استعمال کنند گزندگی جانوران را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بجگر و مصلح
وی

ضع عربی بود وگویند عناب بدل آن بوزن آن برسیاوشان ونیم وزن آن مرزنگوش

زوفا رطب سخی است که بر دنبهاء میش ازمن جمع می شود بسبب گیاهی که میخورد و از

وآن از نوعات بود چون بخورند بسبب حدة وقوة آن شیر وسخ بر دنبه ایشان جمع می

شود وباشد که روان انرا بیزند وبقوام آورند وگویند که هرگاه که ایل افعی بخورد قوه طبیعت

ایل دافع سمیه است حرکت کند تا دفع ضرر سم کند عرق بسیار بر پیشانی وی جمع شود و کثیف

گردد انرا زوفا تر خوانند واین نوع بغایت قوة بود زوفا تر وگرم است در سیوم وگویند در

دوم وتر است در اول محلل اورام صلب بود و دشبذ چون بدان ضماد کنند با بورق وانجیر

بر سپرز ضماد کردن سودمند بود و استسقا را نافع بود وجهت سردی جگر خوردن

وطلا کردن سودمند بود ومحلل صلابتی بود که در حوالی مثانه ورحم باشد ونافع بود جهت

سردی آن وسردی گرده وچون با اکلیل الملک وموم بیامیزند وزن بخود برگیرد حیض براند و بچه

آسان بیرون آورد وچون با پیه مرغابی بیامیزند ریش گوش وریش قضیب ومقعد ورحم

وبرامون آن سودمند بود وتشنج را نافع بود وصاحب تقویم گوید مولد صداع بود ومصلح

وی روغن گل وسرکه بود ومؤلف گوید آنچه مصنوع بود صنعت آن بگیرند پشمهایی که در

درمیان ران گوسفند بود وچرک آن در دیگی کنند وبجوشانند با قدری آب چربهایی که بر

سرآب آید رها کنند تا سرد شود انرا بردارند واستعمال کنند گویند بدل آن مغز ساق

گاو بود **زهر الحجر** حوار الصخر است وگفته شد **زهر** زر نبا داست وگفته شد

زهره الملح نباتیست که در رود نیل مصر بر روی آب بود ودرایها ایستاده و

نهرها نیز بود ودر زمینهاء شور نیز روید وبهترین آن زعفران رنگ بود که بغایت متنتن

باشد ودر طعم وی شوری وگندگی بود ومحلل ملطف بود ومصلح ریشها پلید بود و ریشهاء

خورنده ورطوبتی که از گوش آید وچون با آب وشراب بیاشامند شکم براند لیکن معده را بد

وچون با سکنجبین بیاشامند صرع را نافع بود وفی الجملة در حدة وتلذیغ مانند نمک بود

زهرة

111

زهرة النحاس آن جریست که چون مس بگدازند ودرکوی ازمس ریزند وآب

بران ریزند تا ببندد واجزاء مس جمع شود آن آب چون گرم شود کفی گردد مانند نمک وانرا

زهره النحاس خوانند بهترین آن سعد بود وبوی اکال ولذاع وقابض بود گوشت زیاده بخورد وگری

کهن شده زایل کند چون سحق کنند ودر گوش دمند ومسهل آب زرد بود اسپیر را خشک کند ورمها را تحلیل

دهد ودر ریشها پلید عفن با صلاح آورد وچون با شراب بیامیزند بثر زایل کند وچون با عسل بیامیزند و بدان

تحنک کنند ورم ملازه بگدازاند **زیتون** آنچه رسیده بود در حرارت معتدل بود وگویند گرم

بود وآنچه نارسیده بود وبغایت سرد وقابض بود وزیتون سبز بهترین آن بود که تر بود

وطبیعت آن سرد وخشک بود وزیتون سیاه غذا زیاده تر از انواع زیتون دهد وطبیعت وی

گرم وخشک بود وزود تر از معده بر شود وچون با استخوان بخور کنند جهت ربو ومرض بهار نفس

سود دهد ولیکن خوردن وی بیخوابی آورد وصداع وخلطی سوداوی از وی تولد کند واولی آن

بود که در میانه غذا خورند وسرکه کم بعضی سردی وی میکند ومقوی معده بود وگشتها وطعام بیاورد

وقوه ذکر بد بدد وزیتون گومی گرم وخشک بود وانرا عجم خوانند وزیتون الما آنچه نارسیده بود سرد

بود وقابض وآنچه رسیده بود معتدل بود در حرارت قوه اشتها بدهد ومعده خاصه چون با سرکه

بود وچون سحق کنند وضماد کنند ریشها چرکن پاک گرداند وسوختگی آتش وزیتون سبز طبیعت ببندد در

ومعده را دباغت کند وقوه شهوه وغذا بدهد خاصه نمکسود اما دیر هضم شود وغذا بد دهد وچون

در سرکه نهند زود هضم شود وشکم ببندد وغیر نمکسود واسحق گوید چون بخدرم از ولی بیاشامند

نافع بود جهت مره صفرا وگوید مضر است بشش اصلاح وی بعسل بود وعصاره زیتون چون زن

بخود برگیرد سیلان رحم وچون آن باردارد ومغز استخوان وی چون با پیه دارد بیامیزند و بر

برص ناخن نهند زایل کند وآن نمک که زیتون در وی نهاده باشند چون بدان مضمضه کنند بن دندان

ودندانی که متحرک بود محکم گرداند وآنچه تازه بود دیر هضم بود وقوت بود معده را نیکو بود وآنچه سیاه

بود ورسیده معده را بد بود وزود تباه شود وآنچه در نمک آب نهند لطیف تر از آن بود که در آب

تنها نهند زیت بپارسی روغن زیتون خوانند آنچه شیرین بود از زیتون رسیده گیرند
طبیعت وی گرم و تر بود گرمی معتدل و آنچه از زیتون سرخ گیرند متوسط میان رسیده و نارسیده و آنچه
از زیتون سبز گیرند انرا زیت انفاق گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و گویند در دوم
رطوبتی بود معده را نیکو بود و آنچه از زیتون بری گیرند مانند روغن گل بود در اکثر حالتها و سودمند
جهت حمره و جرب و شری و قوبا و صداع و دندان متحرک را محکم گرداند و سبوسه سر زایل کند
و اگر سر روز در موی بمالند و بکنند که زود سفید گردد و آنچه زیت کهن بود بقوه روغن خروع بود
و آنچه تازه بود گرم بود باعتدال و میل برطوبت داشته باشد پس اگر بشویند معتدل بود میان تری
و خشکی و شستن وی چنان بود که در آب شیرین کنند و بدست برنند چند نوبت و صافی کنند
بعد از آن استعمال کنند و جالینوس گوید زیت گرم است در دوم و کهن وی چون در چشم کشند تاریکی
چشم زایل کند و بنقرس طلا کردن نافع بود و آنچه مغسول بود موافق در اعصاب و عرق النسا بود
و با جواب خوردن ده درم سهل بود و باب گرم آشامیدن و قی کردن کسر زهرها بکند و
زیت الانفاق را زیت الاصحا گویند و بهترین آن شیرین تازه بود معده را نیکو بود و بن
دندان را محکم گرداند چون در دهان زمانی نگه دارند و منع عرق بکند و چون در دیگی کنند حسین
و گوشانند بابقوام عسل باز آید منفعت وی مانند حضض بود و مجموع ریشها منع سرما بکند از بهر آنکه
زود در بدن نفوذ کند و تلین طبیعت بکند و جهت قولنجی که سبب آن ورم امعا بود یا سده
که عارض شود از [illegible] یابس بدان حقنه کردن سود دهد و زیت کهن [illegible] در چشم وی
باد سبل بود یا در اجفان وی رطوبتی غلیظ یابس بارد باشد چون در چشم کشند زایل کند و قوة
باصره بدهد و روشنایی بیفزاید و زیت یک سال کهن شود و هر چند بکاهد فاضلتر بود و اگر
بر گزندگی عقرب گرم کرده بمالند درد در حال ساکن گرداند و بدل زیت کهن روغن خروع
است و گویند روغن فجل و درازو به قتاله زبد البحر زیت الیاز تفل زیت است و [illegible]
خوانند و بعضی گفته‌اند که زیت و بپارسی دردی زیت و چون بزند طبیعت آن گرم و خشک گفته شود

شود زیت رکابی زیت انفاق است و اهل عراق زیت الرکابی خوانند بدان
سبب که بشتر می آورند از شام و اهل مصر زیت فلسطین خوانند و گفته شد منفعت این
در زیت زیتون الحبش و زیتون الکلب زیتون بری است و گفته شد
در زیت انواع زیتون زیتون الارض مازریون است و گفته شود در برقو ن
نوعی از درخت غبیرا است در دمشق که بر نمیدهد و گویند غبیرا انست و صفت غبیرا در غین
گفته شود زیتون السودان گویند زیت الهرجان است و اهل مغرب الاقصی
ارجان و ارقان خوانند و درخت آن دو نوع است یک نوع بزرگ بود خارناک و ثمر آن مانند
بادامی کوچک بود و روغن از آن میگیرند و بشیرازی درخت ویرا ارجن خوانند و یک نوع
دیگر بادامی کوچک بود و روغن از آن میگیرند و بشیرازی لحرک گویند و بعضی لور البربر
در صفت حلوز گفته شود زبد مصر است و آن حیوانی کوچک مانند ملخی بود و بشیرازی
ویرا جواسک خوانند و بشب آواز کند و در ضاد گفته شود منفعت آن زیت الهرجان
در زیت السودان گفته شد صفت آن زیبق بپارسی سیماب گویند و بر انام بسیار است
بلغت اکسیریان العیان الغبیط الزمم الحی الما السحاب النور الزوا و قرالروحانی
الهین الحیوان اللبن الحل الدهن الابق الزار الروح النافذ الطیار ابن مجموع برهان اکسیریان
است و بشیرازی جیوه گویند و بهترین آن بود که زنده بود و مستعمل کرده باشند و معادن
جهنده بود و اگر در کرباس پاره کنند و بفشارند تا بیرون آید و لون کرباس سیاه شده
باشد استعمال کرده باشند و طبیعت زیبق گرم محرق بود و گویند سرد و تر است در دوم
و وی مصدع و قابض بود و تنول وی جهت قتل شپش خصوصیتی دارد و قودان حیوانات
همچنین بکشد و قودان شیرازی کنه خوانند و با روغن گل جهت جرب و حکه نافع بود
و خاک وی چون با طعام بسرشند موش را بکشد و چون با سرکه بر جرب و حکه طلا کنند
نافع بود و دخان وی زخمها بد پیدا کند مانند فالج و رعشه و کری و عقل را زایل کند و چشم را

تاریک کند و لون زرد کند و چنین اندامها پیدا کند و بوی دهن و خشکی دماغ و در موضعی که درود
وی برود مار و عقرب و گزندگان بگریزند و اگر بکر بزند بمیرند و زیبق مصعد کشنده بود و اگر
زیبق در گوش کسی ریزد اندر اخلاط عقل پیدا کند و باشد که بصرع و سکته کشد و مداوای وی آن
بود که از رصاص در گوش وی کند تا زیبق بوی جسفد و بیرون آید و آنچه مصعد نبود و مقتول
چون بیاشامند در حال از شبب بیرون آید و مضرتی زیاده نرساند چون زنده بود و علاج
کسی که زیبق خورده باشد مانند علاج کسی بود که مردار سنج خورده باشد کنند و مولف گوید صنعت
تصعید بسیار است این یک نوع گفته شود بستانند زیبق و بیامیزد با نیم وزن آن اسرب باقلع
و بساید با همچندان زاج سوخته و همچندان خشت پخته و بوزن مجموع نمک بریان کرده و همه را بر صلایه
بساید و آب حماض اترج بر آن ریزد آهسته و می ساید تا بغایت سوده گردد و در پس
آنرا بریان کند و در شیشه بگل اندوده کند یا دیگ نو بگل اندوده و سر بسته با آتش نرم بریان کند
و دیگر بساید یک روز هم بحماض اترج و دیگ بریان کند با آتش نرم صفت نوعی تنه چنین کند بعد
از آن بساید و در شیشه بگل حکمت اندوده کند و تصعید کند سه نوبت تا سفید گردد که مانند
دانه مروارید و آن قاتل مهلکت بود نعوذ بالله

باب السین ساذج

صاحب منهاج گوید هندی بود و رومی بود و هندی را ماهستان خوانند و مالابیرن
و مالاثرون نیز گویند و آن ورقی است مانند ورق گردگان و بر روی آب پیدا شود و ویرا بیخی
نبود مانند عدس الماء و بهترین آن بود که تازه بود و یک روی وی بزردی مایل بود و یک روی
دیگر بسبزی و آنچه بوی وی قوی بود و لون آن سیاه بود برگ قرنفل بود و طبیعت
ساذج گرم است در دوم و گویند تر است و رازی گوید گرم است در سیوم و خشک
در دوم و از خواص وی آنست که چون بر جامه بر اکنند از سوس ایمن باشند و اگر در زیر
زبان نهند بوی دهان خوش کند و معده و جگر سرد را سود دارد و درد جگر مزمن و درد سپرز
و روده را نافع بود و مقوی بدن بود و معده و بادی که در روده متولد شود و دشخواری زادن
را نافع

بود و شیمه محتبس بیرون آورد چون زن بخور کند و با سرکه بر شکم طلا کنند و حیض و شیر براند
و مره سودا را سودمند بود و درد دل و خفقان را نافع بود و بول براند و بوی بغل زایل کند و در قوه نزدیک
بسنبل الطیب بود الا از وی نرم تر بود و مقدار یک مثقال مستعمل بود و اسحق گوید مضر است
بشش و مصلح آن مصطکی بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی شراب بود و بدل وی بوزن وی سنبل
الطیب بود و گویند سلیخه یا مالیسقر

ساداوران

قنطار خوانند و معنی ساداوران
بپارسی سواد القضا بود و ختم الملک نیز گویند بشیرازی سیهک داوران و صاحب منهاج گوید
ضمنیست و صاحب جامع گوید چیزیست که مانند صمغ که در اندرون بیخ درخت گردگان
که مجوف باشد یابند و مولف گوید آن چیزیست که در میان درخت نطم کهن می باشد و انرا آت
بن خوانند و صاحب جامع از درخت نطم با درخت خور سهو کرده است و بهترین سرخ بود و طبع
آن سرد است در دوم و خشک در سیوم و گویند گرم است خون را ببندد خوردن و از بیرون
ضماد کردن با گوزبو گرفتن و چون سحق کنند و نیم درم از وی با آب لسان الحمل بیاشامند هم خون
ببندد و هم قطع اسهال بکند و اگر زن بسرشند بسرکه و فرزجه سازد و بخود برگیرد و قطع خون نزف کند
بکند و قوه عروق رحم وا آورده آن بدهد و همچنین اگر با آب لسان الحمل بیاشامند و چون
حقنه کنند بدان رحم را همین عمل کند و اگر حل کنند در آب ورق مورد سبز مقدار دو مثقال
و سه درم با پنج درم روغن مورد اضافت کنند و زن موی خود را بدان غلاف سازد و بن موی
با آب مورد که آن در آن حل کرده باشند تر کند چندانکه گوزی قوه موی بدهد و از تقطا منع کند
بخاصیتی که در وی است و اگر بیاشامند مقدار نیم مثقال معده را و امعا را پاک گرداند و اگر بر ورم
خصیه و ذکر بسرکه خمری طلا کنند نافع بود و بدیعوریس گوید بخاصیت موی را قوه دهد و خوردن
وی گویند مضر بود بسر و مصلح وی زعفران بوزن آن فیلزهرج و دو دانگ آن بیخ نی

ساج

شریف گوید درختیست در هندوستان و بیخ درخت از وی بزرگتر نبود و چوب
وی صلب بود و سیاه و طبیعت آن سرد و خشک بود بسوزانند و در آب مامیثا اندازند و

بعد از ان سحق کنند و به بیزند و در چشم کشند و قوه حدقه بدهد و ورم اجفان را نافع بود و چون
چوب وی حل کنند با ب سرد در سنگ و بمالند بر سر صداع گرم زایل کند و همچنین ورم و مهاء صفراوی گرم
و دموی مالیدن بکدارند خاصه چون با آبی که طبیعت وی سرد بود و از ثمر وی روغنی سازند
که معروف بود بدهن الساج و غش نافه مشک بدان کنند و دران عوض کنند و بید انجیر باشد
الا وزن آن زیاده کنند و نشاره چوب وی چون بپاشند کرم از شکم بیرون آورد تنقوتی
که در وی است سانقه بوسیاوسان است و گفته شد ساسار کشت بزر الاخره
است و گفته شد سام ابرص صوار خوانند صاحب جامع گوید وزغ است و سهو کرده
و زغ سم مهلک است و سام ابرص معودی نیست و بشیرازی مازنک خوانند و باصفهانی کالوالی
و طبیعت آن گرم و خشک بود و بهترین آن بود که در تابستانها بود کلزند کی عقرب چون
بشکافند و بران نهند درد ساکن کند و موی بر سر کل برویاند و بول وی و خون وی فتق
کودکان را بغایت سود دهد چون بزنند و دران نشینند و همچنین بول وی و خون وی فتق
را سود دارد و جگر وی چون بر سوراخ دندان نهند درد ساکن کند و چون بکوبند و بر موضع
سهام نهند بیرون آورد ساساليوس سیساليوس است و ساساليوس نیز گویند
و گفته شود ساطل شاطل گویند و شاتل نیز گویند و گفته شود سابیزج و سایزک
گویند و آن لغاح است و گفته شود ساطریون سرفطیون است و گفته شود سا
لامندرا نوعی از عضامات است و چهار پای دارد و در کان نوشادر بسیار بود و ذنب
وی کوتاه بود و آن بزرگتر و بهن تر از سام ابرص بود و گردن وی باریک بود و لون وی ابلق
از سیاه و زرد و گویند چون در آتش اندازند نسوزد و اکثر سر ذنب آن سیاه بود
و گویند که چون سنگ بروی زنند کارگر نشود و از جمله سموم قتاله است مانند ذراریح و معالجه
آن مانند معالجه ذراریح بود و علامات کسی که آن خورده باشد درد معده سخت بود و ورم
شکم و گزار و احتباس بول و ورم زبان و زایل شدن عقل و لون اندام سیاه گردد مانند

بادنجان

بادنجان و منفعت وی در باب حا در حدون گفته شد ساق البقر چون بسوزانند
و بپاشند نافع بود جهت شکم رفتن سبستان مخاط و مخطا گویند و معنی سبستان اطبا
اطباء الکلبه و بعربی دیق بهترین آن بحری بود که تازه و فربه و صمغی بود و طبیعت آن معتدل
بود و گویند سرد بود و گویند گرم و تر بود نافع بود جهت سرفه که از گرمی و خشکی بود و سینه
و حلق را نرم گرداند و شکم براند و تشنگی بنشاند و مسهل سودا بود و منقی بدن بود و منقی
آن و امعا را از اخلاط بد پاک گرداند و در ادویه مسهله نیکو بود فعل وی و تنها گرم که سبب
سبب وی خون ما صفرا بود و آنچه از بلغم بود و گویند مضر بود بجگر و مصلح وی آب عناب بود
سبج صاحب جامع گوید سنگی است سیاه و براق بود و مؤلف گوید دو نوع است
یک نوع از دربند قفجاق آرند و آنکه کانی بود و بهترین آن دربندی بود و پارسی شبه گویند
و شب رنگ گویند و بشیرازی شوق گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود و شریف در خواص
آورده است که هرکه آن با خود دارد از چشم بد ایمن بود و اگر از جهت درد سر از سر بیاویزند
درد سر زایل کند و ارسطو طالیس گوید کسانی که مس باشند و در چشم ایشان صمغی باشد مانند
خیالی یا مانند مگسی یا همچون امر چیزی برابر چشم آید و خیرگی کند آیینه از وی بسازد و برابر نظر خود دارد
و منظور نظر خود کرداند آن زحمت زایل کند و از نزول آب ایمن باشد و هرکه مهره از وی با خود دارد
از علت آتش ایمن بود و میل آن در چشم کشیدن روشنایی بیفزاید و قوه باصره بدهد سبع الارض
شعر الجن است و گزیره البیر نیز گویند و آن بوسیاوشان است و گفته شد سبع الشعرا گویند افتیمون
است و گفته شد سحلاط یاسمین است و گفته شود سحینوس حلال امون گویند و آن از احرا ست
و گفته شد سحیں گرم و خشک بود مقوی معده تر بود و سده جگر بگشاید تلخی که در وی هست و
و هضم طعام بکند و بخاصیت قطع بلغم غلیظ لزج از معده بکند و سده بگشاید و باد ها را بشکند و معده
را نافع بود و مضر بود بمحروری مزاج و تب آورد سدی بلغت اهل مدینه خلال است و گفته شد
سدوس نیلج است و گفته شود سدر بپارسی کنار گویند و آن دو نوع است یک نوع خار دارد و یک

[illegible]

نوع نه آنچه خار ندارد غبیری خوانند و در سق گفته شود و بهترین آن بود که ورق آن سبز و پهن بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود دخان وی بغایت قابض بود و صاحب منهاج گوید صمغ وی خوار زایل کند
و موی را سرخ گرداند و ملین ورم بود و محلل و اسحق گوید دو درم از وی مغثی امعا بود و مضر بود در سر
و مصلح آن کثیرا بود سداب فیجن خوانند و سغاب نیز گویند تیز بوی که نزدیک درخت انجیر رسته
باشد و طبیعت آنچه تر بود گرم و خشک بود در دوم و خشک آن گرم و خشک بود در سیوم کوهستانی
مقطع و محلل اخلاط غلیظ لزجه بود بهق زایل کند و ثالیل و چون بخایند بوی سیر و پیاز قطع کند
و محلل خنازیر بود و چون بران ضماد کنند و فالج و عرق النسا و درد مفاصل خوردن و ضماد کردن
سودمند بود و جهت صداع مزمن با سویق ضماد کردن نافع بود و با سرکه ضماد کردن بر بینی
جهت رعاف سد و خوردن ورق وی تنها یا با انجیر خشک و گردکان دفع سموم قتاله بکند و موافق
ضرر جانوران بود و چون با شبت خشک بپزند و بیاشامند مغص را ساکن کند و چون استعمال کنند
چنانچه ذکر رفت در دفع سموم درد پهلو و درد سینه و دشواری نفس و سرفه و ورم گرم که عارض شود سود
وشش و عرق النسا و درد مفاصل را نافع بود و چون با زیت بپزند و آن حقنه کنند نفخ معای
که انرا قولون گویند و نفخ رحم و نفخ معا مستقیم را نافع بود و چون سحق کنند و با عسل بسرشند
و بر فرج زنان یا مقعد بمالند سودمند بود در رحم که ورا اختناق بود و چون با زیت بجوشانند
و بیاشامند کرم را بکشد و چون با نمک بود و غیر نمک روشنائی چشم زیاده کند و در چشم کشیدن
همین سبیل و چون استعمال کنند با سرکه و روغن صداع را سودمند بود و چون سحق کنند و در
بینی دمند خون باز دارد و چون با نطرون بهق سفید را بدان بشویند صحت یابد و با انجیر تو استعمال
لحمی ضماد کردن سودمند بود و چون ضماد کنند با ورق غار نافع بود جهت ورم گرم که در
انثیین عارض شود و چون با شبت و عسل بر قوبا نهند سودمند بود و عصاره وی چون در پوست
انار گرم کنند و در گوش چکانند جهت درد گوش نافع بود و چون با آب رازیانه و عسل بیامیزند
و در چشم کشند ضعف چشم را نیکو بود و اگر با سرکه و اسفیداج و روغن گل بر حمره و نمله و درشیها

ترکه

ترکه در سر بود بمالند نیکو گرداند و شریف گوید فالج و رعشه و تشنج را نافع بود و چون هر روز
یک درم از وی بیاشامند و اگر از آب طبخ وی مقدار سکرجه با بیست درم عسل بیاشامند فواق
را زایل کند و اگر بیاشامند ضماد کنند جهت گزندگی عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه بغایت
سودمند بود و وی دافع زهرها بود و روفس گوید منع آبستنی کند و طبری گوید تخم وی چون بکوبند
و یک درم یا دو درم بیاشامند بعسل یا سکنجبین بغایت نافع بود جهت فواق که از بلغم و سردی
معده پیدا شود و بغایت صرع و کابوس را سودمند بود و چون بیاشامند قولنج ریحی
را سود دهد و چون بپزند و بر مثانه طلا کنند عسر البول را نافع بود و اسحق بن عمران گوید چون
سحق کنند بغایت پوست سداب جبلی را و طلا کنند بر موضع داء الثعلب اگر چه کهن شده باشد
و عصاره سداب جبلی و اصل وی با موم بیامیزند و بر موضع داء الثعلب نهند موی برویاند و معالجه
نیکوتر ازین نبود و اگر آب ورق بستانی در اندرون بینی کودکان طلا کنند سودمند بود جهت
صرع کودکان که ام الصبیان خوانند و سداب منی را خشک کند و مقطع شهوت باه بود و مضر بود بچشم
بسیار خوردن وی مصدع و مولد شقیقه بود و مصلح آن انیسون بود و مقدار مستعمل از بستانی
سه درم بود بزرگانرا و کودکانرا از قیراطی تا دو قیراط و گویند بدل بستانی نعناع و فودنج بود و گویند
سیسنبر و بری چون بکوبند و بر عضوی ضماد کنند ورم گرم حادث شود و از خوردن وی حرقتی
و التهابی سخت پیدا شود و مداوای وی قی کنند و آنچه در مداوای دفلی گفته شد سمق سمج
نیز گویند و آن قطف است و گفته شود سریقون اسرنقون است و آن زنجفر سوخته است
و گفته شد صفت زنجفر سرخس جیلدارو و کیلدارو و جان و سغبر و کیلکا گویند و بیونانی
بطارس گویند و بلغتی دیگر فلیجون و آن نر و ماده بود و قوت هر دو مانند یکدیگر بود و بهترین
آن بود که سیاه و بزرگ بود و چون بشکنند اندرون وی فستقی بود دو درم کرم کدودانه
و کرمها دیگر بکشد و بیرون آورد و جالینوس گوید چهار مثقال از وی با ماء العسل بیاشامند
حب القرع را بکشد و بچه مرده بیرون آورد و زنده بکشد و چون بر جراحتها تر نهند خشک
گرداند

و دیسقوریدوس گوید چهار درم از وی چون با شراب بیاشامند حب القرع را بیرون آورد و اولی آن
بود که از آن سیر خشک بخورد و اگر سه درم با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون آورد و روفس گوید ریش گرده
و مثانه را نافع بود و عرق النسا و نقرس و درد مفاصل را سودمند بود چون با عسل بیاشامند و صاحب
منهاج گوید شربتی از وی دو درم بود و این مقدار بادویهایی که قاتلات دود بود خلط کنند عمل کند
و الا نکند و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی شیخ ارمنی بود و گویند بدل وی لحم شبرم بود و گویند مصلح وی
شاهبلوط بود و شکر سفید و بدل آن شیخ ارمنی **سراد** خلال است و گفته شد سرساد
بنجکشت است و گفته شد **سرطان نهری** بهترین خرچنگ جوی آن بود که بزرگ بود
و در آبهاء شیرین باشد طبیعت وی سرد و تر بود مسلول را سودمند بود خصوص شیرخر چون هضم شود غذا
بسیار دهد و خاکستر او شقاق پایها که بسبب آن از سرما بود سود دهد و کلف و بهق زایل کند و به
گزندگی سگ دیوانه با سرکه استعمال کردن در غایت کمال سودمند بود و اگر با خطیانا و کندر بود شاید
کندر یک جزو خطیانا نیم جزو خاکستر وی ده جزو و اگر با عسل استعمال کنند همین عمل کند و بو گزندگی عقرب
و رتیلا خوردن و ضماد کردن سود دهد و محلل اورام جاسیه بود چون بروی نهند و خاکستر وی شقاق مقعد
را نافع بود و سرطانها چون خام بکوبند و سحق کنند و با شیر خر بیاشامند گزندگی جانوران و عقرب
و رتیلا را سود دهد چون بپزند و بخورند و مرق آن بیاشامند قرحه شش را سودمند بود و چون
بکوبند با بادروج و نزدیک عقرب بنهند عقرب بمیرد و شریف گوید اگر بیاشامند بشراب سعتر عسر البول
را نافع بود و سنگ بریزاند و بیرون آورد و چون بپزند با دارچینی و کرفس وصلیه کنند و آب آن بیاشامند
مقدار سی درم بول و حیض براند و اگر همچنان خام سحق کنند و با آب بشویند و غرغره کنند بدان مقدار سکرجه
خناق و وجع لوزتین را سود دهد و ساکن گرداند و اگر چشم وی بیاویزند بر کسی که تب غب داشته
باشد شفا یابد و بصری گوید گوشت سرطان نهری و مرق آن باه را زیاده کند و مسلول را سود دهد و گویند
چون با حشیش شعر بپزند سودمند بود جهت ابتدا سل که از خشکی سینه و شش بود و شیخ الرئیس گوید
دشخوار هضم شود و غذا بسیار دهد و مصلح وی آن بود که با ماش بپزند نیک نیک و گویند مضر بود بمثانه
و مصلح وی

وی طین قبرسی بود و بدل سرطانها خشک بوزن آن صدف بود و ابن زهر گوید اگر بپزند سرطانات
بشست و مسوع مرق آن غرغره کنند صحت یابد و اگر پای سرطانها بیاویزند از درختی میوه دار آن مجموع
بیفتد بی علتی و اگر بسوزانند و طلا کنند بر پستان کسی که سرطان داشته باشد شفا یابد و مولف گوید در
صفت غسل وی چنان است که پایهای وی ببندند و شکم وی بشکافند و بخاکستر چوب رز و نمک بشویند
و بعد از آن بپزند با باشنها جو مسلول را سود دهد و صفت سوختن وی چنانست که دیگی مسین سرخ در
بر سر آتش نهند و سرطان زنده در آن نهند و آتش برافروزند تا سوخته گردد مانند خاکستر و باید
که در تابستان بود بعد از طلوع شعری عبور چون آفتاب در اسد بود و قمر هژده شب گذشته بود در
سرطان بحری نوعی از خرچنگ دریایی بحری بود همه اعضاء وی محرق وی الطف محرقات
بود صفت سوختن وی آنست که در کوزه نو کنند در گل حکمت گرفته یکشبانروز در تنور نهند و بر دارند
و آن سرد و خشک بود در سیوم سوخته وی چون سحق کنند و بدان سنون کنند دندانرا جلا دهد و کلف
و نمش زایل کند و ریشهای چشم زایل کند و نشف رطوبات از طبقات وی بکند و تقویه طبقات و عضلات
و اعصاب چشم بکند و روشنایی بیفزاید و در کحلها استعمال کنند جهت جرب و ناخنه آن و نوعی از سرطان است
در دریای چین که چون از بحر بیرون می آورند بهوا بیرون می رسد صلب میگردد مانند سنگ **سرطان**
هندی سرد و تر بود و گویند خشک مسلول نافع بود و باه را زیاده کند و سرطان شیرازی کلنچک خوانند
سرحنتوس شیطرج است و گفته شود **سراج القطرب** و سراج القطرب نیز گویند
و صاحب منهاج گوید آن خرم است و آن نباتیست نزدیک بیدغا و مستعمل از وی تخم وی بود و بهترین
آن تخم آن بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشکست در دوم قابض بود و قطع خون رفتن بکند ذربش
روده را سود دهد چون بدان احتقان کنند و صاحب جامع گوید سراج القطرب سروح الوقاد است
و شجرة الصنم نیز گویند و هم گوید شجره سلیمان بن داود علیهما السلام است و گویند شجره ذو القرنین
الملک اسکندر است و اقوال دیگر بسیار آورده است و خود نیز گفته است که آن اونیبوس است
که از احدقی گویند و قول رازی آورده است که آن نباتی است که بیونانی لوسیما خیوس گویند و دیگر گفته
است

که از ابیونانی لخینس گویند و قولی عاشق آورده است که آن نباتیست که در میان کتان روید و نفاح وی
مانند گل سرخ بود و اصل وی مانند جوزی بود و قول شریف آورده است که در شب مانند شعله آتش بود
چون تر بود و چون خشک شود فعل وی باطل گردد و قولی دیگر آورده است که بیخ سرو در خانه نهاده بود
و آن شخص از خواب بیدار شد مانند نوری پیدا بود چون برخاست بیخ سرو را دید و تا تر بود چنان بود
و چون خشک شد فعلش باطل شد و فی الجمله اقوال ها مختلف بسیار آورده است و تحقیق نکرده است که
چیست و صاحب منهاج گوید مطلقا کفر است و آن حرام است و صفت سیروح در باب کعبه شود

سرو در طبع وی حدتی و حرافتی بود و مرارتی و عفوصتی و حرارتی بود و طبیعت وی معتدل بود
در گرمی و خشکی بود در دوم و گویند سرد است و وی قابض و محلل بود خون را قطع کند و چون بود و آن
نوعی است از هندی بود که اندرون وی سفید بود و سعد را بترکی تبلاق خوانند و قبرون هم سعد است
و طبیعت وی گرم است در اول و خشک است در دوم مسحق مجفف بود بی آنکه بگزد و در وی قبض بود لون را نیکو
گرداند و بوی دهان خوش کند و چون سحق کرده استعمال کند اکله را زایل کند و ریشها که مشکل بود
عجایب سود دهد و ریش دهن زایل و ریش معده و سنگ بیراند و بول و حیض براند و کند سبع و دهن
و قلاع و استرخاء لثه را بغایت نافع بود و حفظ بیفزاید و مسحق معده و جگر بود و تقطیر البول و ضعف
مثانه و گرده و سردی رحم و نهادن و بو اسیر عظیم نافع بود و دندانرا سود و اعصاب را قوة
دهد و قطع قی بکند خوردن و ضماد کردن و چون با زفت بیامیزند دانها که بر سر کودکان بود
سود دهد و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و در وی قوت سهال بود و کرمها دراز و حب القرع
بیرون آورد چون بشراب بزنند مقدار ده درم از ان شراب بیاشامند و وی مضر بود بسرفه
و حلق و مصلح وی آن بود که با قند و صندل بیامیزند و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی انیسون بود
و سعد سوزنده خون بود و بسیار خوردن وی جذام آورد و نوعی از سعد هندی هست که بزنجبیل
ماند و چون بخایند برنگ زعفران بود و چون بر پوست لطوخ کنند در زمان موی بسترد سعتر
برخس است و گفته شد **سفبین** و صعبین نیز گویند و آن سکنج است و گفته شود سفرجل

بپارسی

بپارسی آبی گویند و به گویند و بیونانی قودونیا میلا خوانند و بهترین وی بزرگ و رسیده بود و گویند
و طبیعت وی سرد بود در آخر درجه اول و گویند در آخر دوم و گویند در سیوم و شیرین وی سرد
و تر بود و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و ترش قابضتر بود که شیرین و بول براند و ترش مقوی
و قابض بود گل وی همچنین سفرجل منع سیلان فضول احشا بکند و عصاره وی نافع بود جهت انتصاب
نفس و ربو و منع نفث بکند و قی و خمار را نافع بود و تشنگی بنشاند و مقوی معده بود و آب وی
فاضلتر از جرم وی بود در تقویه معده و بول براند و آنچه بعسل پخته باشند ادرار در وی زیاده
تر بود و دوده سنطاریا را سود دهد و خون رفتن باز دارد و نافع بود جهت حرقه بول چون
عصاره وی در سوراخ قضیب چکانند و اگر بر سر طعام خورند شکم براند بقوه عصر و اگر بسیار
خورده باشند طعام هضم نشده بیرون آورد و اگر پیش از طعام بود شکم ببندد و بطبیخ
وی حقنه کردن شقاق معده و رحم را سودمند بود و بوییدن وی مقوی دل و دماغ بود و قطع
غثیان و قی بکند و خون و اگر بسیار خورند درد اعصاب و قولنج و مغص تولد کند و آنچه نارسیده
بود دشوار هضم شود و مصلح وی رطب بود **سفیدا** **سفند** خردل سفید است و گفته شد
سفاویکوس نوعی از بادروج است و طبیعت آن گرم و خشک است و مسهل بود و خام خورند
و پخته خورند **سفندولیون** کمون بری است و گفته شود سقن بپارسی سیلان گویند و آن
عسل رطب بود و بوی دبس گویند و گفته شد **سقولوفندریون** خوانند و گفته شد
در الف صفت آن اما منفعت وی اینجا گفته شود و بیونانی استقلیس گویند و سنانیون خوانند
و اسمون نیز گویند و قطاریغامیم خوانند و مولف گوید بشیرازی تلخ دارو خوانند و نباتی صحری بود مشابه
بکرنب البر و طبیعت آن گرمست در اول و خشک است در دوم و گویند معتدل است در گرمی و سردی و وی
ملطف و محلل بود و عظیم جهت سپرز نافع بود چون سرکه بیزند یا بسکنجبین و چهل روز بیاشامند
و فواق و یرقان را سود دهد چون سحق کنند و با شراب بیاشامند و تقطیر البول را سود دهد و سنگ
و مثانه بریزاند و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و دیسقوریدوس گوید نسیان و فالج و لقوه

و وسواس سودادی و صرع را نافع بود و نوشکوید صلابت و سپرز و غلظ آنرا سود مند بود
و با روغن بنفشه سعوط کردن فالج و لقوه و سکته را نافع بود و گویند چون از خود بیاویزند منع آبستنی کند
و اگر با سپرز استر بود نیکوتر بود و وی مضر بود بدل معده و مصلح وی مصطکی بود و مضر بود بعانه و مصلح
وی عسل بود و بدل آن دو وزن آن کادریوس است و گویند بوزن آن بیخ کبر بود و نیم وزن آن تخم کرفس
سقمونیا محموده گویند و آن عصاره گیاهیست از ینبوعات که برگ آن ببلبلاب ماند و درازی نبات
وی سه یا چهار گز بود و شاخهاء بسیار از یک بیخ بود و گل وی سفید بود و بهترین آن صافی و سبک
و متخلخل بود و بلون اسرشم بود و چون در دست بمالند خود شود و سفید و در آب زود حل شود و مانند
شیر بود و آن انطاکی بود و آنچه سیاه بود یا زرد که سخت بود و بر سر انگشت خود نشود و آن
نوع بد بود تا در میان سیب و به مشوی نکنند نشاید که استعمال کنند و مؤلف گوید مشوی کردن وی
چنانست که در کیک کتان کنند و به یا سیب خالی کنند و در میان آن نهند و سر آن باز جای نهند و گل
محکم کنند و در میان خمیر گیرند و در تنوری که آتش آهسته بود نهند و رها کنند تا پخته شود بعد از آن
بیرون آورند و در سایه خشک کنند و استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند
در دوم و حرارت وی زیاده از یبوست بود و بر برص و بهق و کلف طلا کردن نافع بود و محلل جراحات
بود چون با عسل بر آن طلا کنند و جهت درد سر کهن شده با سرکه و روغن گل طلا کنند نافع بود
و سقمونیا مسهل صفرا بود و شربتی از وی از طسوجی تا دو دانگ بود بر حسب مزاج و هوا و بلاد و
آن از طسوجی تا دانگی بود و بر گزندگی عقرب طلا کردن و خوردن سود دهد و مضر بود با
و معده و جگر و دل و کرب و غثیان و تشنگی آورد و اشتهاء طعام ببرد و مصلح وی آن بود که با کثیرا
و انیسون و دوقو و نشاسته و روغن بادام شیرین ممزوج کنند بوزن آن و چون بیاشامند
از وی مقدار بسیار و آن یک درم بود اول امساک کند بعد از آن کرب و غثیان آورد و عرق
سرد و اسهال بافراط آورد و باشد که بکشد و اگر زن حامله بر گیرد بچه بکشد و دو درم از وی کشنده
و شریف گوید یک جزو از وی با دو جزو تربد با شیر تازه بیاشامند بناشتا کرم بزرگ خود بیرون آورد

حبب

و مجربست امل

اصل نبات وی چون با سرکه بپزند و نیک بکوبند و با آرد جو ضماد کنند بر عرق النسا نافع بود و رطوبت
بیخ وی چون به پشم پاره زن بخود برگیرد بچه بکشد و چون با عسل و زیت بیامیزند و جراحات بدان بیندایند
بگدازند چون با سرکه بپزند و بر جرب و ریش سده بمالند سود دهد و بیخ وی بر برص طلا کردن عظیم نافع بود
و مداوای کسی که سقمونیا بسیار خورده باشد بدوغ و سویق تفاح و رب سفرجل و رب سماق و رب
ریباس کنند و صاحب منهاج گوید بدل وی حروع بود و گویند سه وزن آن و مؤلف گوید هیچ ادویه
عمل وی نکند و بدل وی نکند در مسهل صفرا چندانک امتحان کنند و قوه سقمونیا سی سال باقی بود سقاقل
شقاقل است و گفته شد سقوردیون ثوم بری بود و آنرا اسقوردیون گویند و گفته شد
نیز گویند و گفته شود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم ملطف و مفتح بود جراحتهاء خبیث عظیم
باصلاح آورد و فتح عضله را نیکو بود و باقی منفعت وی در ثوم گفته شود سقنقور و ورل
ماهی است که سقنقس نیز گویند و گویند از نسل تمساح است و آن چنانست که نهنگ بر لب رود نیل خایه
می نهد و که بر می آورد هر چه در آب می افتد نهنگ بود و آنچه در ریگ بود سقنقور بود و وی هم در آب
و هم در خشک تواند زیست و وی از نر و ماده متولد شود و صاحب جامع گوید گرفتن وی بیشتر در چهله
زمستان بود از شدت سرما از آب بیرون آید و روی بیابان نهد و صیادان در رسند و صید کنند و این
خاصه صاحب جامع است و همو نقل از ابن جمیع میکند که سقنقور در رمل کنار نیل باشد بیشتر در صعید در
رمل و در آب نیل می رود و بدان سبب ورل ماهی خوانند اما ورل از بهر آن خوانند که مانند ورل است و ماهی
از بهر آن خوانند که در آب می رود و فرق سقنقور و ورل آنست که سقنقور در نیل و نزدیکی آن بود و ورل
در بیابانها و سر ورل پهن بود و سر سقنقور باریک و رنگ ورل زردی بود که بسرخی زند و تیرگی زند
و پوست وی خشن بود و رنگ سقنقور ابلق بود از زرد و سیاه و سفید و سبز و پوست وی املس بود
و محمد بن احمد التمیمی در کتاب مرشد گوید سقنقور نر دو قضیب داشته باشد و سقنقور ماده دو فرج و مؤلف
گوید سقنقور دیدم نر که قضیب وی سرش دو شاخ بود اما بن آن یکی بود و نر آن دو خصیه دارد مانند خصیه
خروس بمقدار آن بود و هم در موضع آن بود که از آن خروس و ماده وی بالای پشت بیضه در رمل
دفن

کند و بحرارت آفتاب تمام شود و بچه بیرون آورد و غذاء وی در آب ماهی بود و در بیابان عضایات

و رعوان و صاحب جامع گوید که از اهل صعید شنیدم و در بعض کتب خواص یافتم که چون سقنقور بصیاد رسید

و عضوی از آن صیاد گزید طلب آب کند اگر آب یافت در آب رفت و اگر نه شاشید و در بول خود غلطید

صیاد مرد در حال و سقنقور سالم ماند و اگر صیاد پیش از وی در آب رفت یا در بول خود غلطید سقنقور بر

نقا افتاد و مرد در حال و صیاد سالم ماند و این از خواص عجیب است و اختیار وی وا جود وی نر بود که

در وقت بهار صید کرده باشند در موسم هیجان ایشان و بهترین اعضاء وی ناف وی و کرد بر کرد آن

و کرده و بن ذنب وی و آن بود و گوشتی که بر شانه بود هم نیک بود و نمک وی بهترین آن بود که از

موازی ناف بر گیرند که قوت ناف و کرده و به بادی بود و نمک وی باید که سیاهی بود که بسرخی

مایل بود و بر هم سفید بود و آنچه سفید و ریزان بود نمک مکی بود و سقنقور چون تازه بود گرم

بود در دوم و چون نمکسود و خشک گردد حرارة وی زیاده شود و رطوبت کمتر و صاحب منهاج گوید

گرم بود در دوم بود در اول و موافق کسانی بود که مزاج ایشان سرد و تر بود و کسانی که مزاج

ایشان گرم و خشک بود موافق نبود بلکه مضر بود و اگر تنها استعمال کنند فعل وی اقوی بود از آنچه در

مرکبات مستعمل گردد و شربتی از گوشت وی از یک مثقال تا سه مثقال بود بحسب مزاج کسی که

استعمال کند و بحسب سن وی و شهر وی و وقت استعمال در کدام فصل بود اولی آن بود که اگر تنها

استعمال خواهد کرد سحق کند و با شراب کهن صافی یا بر ماء العسل یا ما لحته یا نقیع زبیب شیرین یا بر

زرده تخم مرغ نیمرشت کند و بیاشامد و همچنین نمک وی در اطعمه ماهی از یک درم تا دو درم بود بحسب مزاج

کسی که استعمال میکند اگر بر سر زرده نیمرشت کند تنها یا با تخم جرجیر سوده بوزن آن این شغل

بغایت مفید بود جهت مرضها عصبانی سرد و کسی که در مجامعت ضعف و تقصیری بود و منی بفزاید

قوه شهوه بدهد خاصه که کرده وی و گویند چون یکدرم با شراب بیاشامند از حوالی کرده وی شهوت

باه بحیثیتی برانگیزد که ساکن نشود مگر چون مرق عدس یا عسل یا تخم کاهو با آب بیاشامند ساکن

کند و بول وی جالینوس گوید خصی الثعلب است و مولف گوید در ادویه باهی چندان که امتحان کرده شد

هیچ

هیچ ادویه بخصی الثعلب نمی رسد خاصه چون با شراب بیاشامند و گویند سقنقور در هندوستان

می باشد و در بحر قلزم نیز و گویند در بلاد حبشه نیز هم می باشد اما این نوعها مشهور نیست و گویند بدل

وی خصیه الثعلب با خردل بود و مولف گوید اولی آن بود که بدل وی در تراکیب خصیه الثعلب فربه و بوزن

آن قضیب گاو خشک حوان سوده و نیم وزن آن تخم جرجیر کنند سکر پارسی شکر گویند و در منهاج

مراد از سکر ابلوج است و بهترین وی آنست که سفید و شفاف بود و از طرف هندوستان آورند و چین

و اندر اقند خام خوانند طبیعت وی گرمست در آخر اول یا در اول دوم و تر است در میانه اول و چون

کهن گردد میل بخشکی داشته باشد و وی ملین بود و نافع بود بمعده بجلائی که در وی است و در جلاء

نزدیک بعسل بود و سکر سلیمانی تلیین در وی بیشتر بود و عسل قصب تلیین در وی بیشتر بود

که در فانید عسل و طبرزد تلیین در وی بیشتر بود که در عسل نحل و تلیین در وی کمتر از تلیین عسل قصب بود

و سکر مصلح ریاحی بود که حادث شود در امعاء و بطن و محلل طبیعت بود و مقوی معده و جگر و منفح سده

بود و مقدار شربت از وی دو درم بود و اگر با روغن بادام شیرین بیاشامند منع قولنج بکند و کهن

وی سودمند بود جهت بلغمی که در معده بود الا تشنگی آورد و خونی در وی آمیز از وی متولد شود

و صفرا انگیزد و مصلح وی رمان مز بود و شریف گوید چون با روغن گاو و با گوسفند بیاشامند احتباس بول

را سود دهد و محرب است در این زحمت و چون ده درم از وی گداخته در بیست درم روغن گاو تازه نیم

گرم کرده بیاشامند در زناف و اندرون را سود دارد و زنانی که زاییده باشند پاک گرداند از

مود و محرب است و باب گرم آشامیدن و ادمان آن کردن سرفه زایل کند و از بکشاید و نزله

را سود دهد و سینه و شش را نیکو بود و نرم گرداند و خشونت مثانه زایل کند و موافق بود محرور

و مبرود را باعتدالی که دارد و محتاج مصلح نبود و سده بگشاید و گرده را نافع بود و اگر بخور کنند قطع

زکام بکند و سودمند بود جهت جرب جفون چشم چون پاره شکر حک کنند تا خون آلود شود و اگر

و اگر احتیاج بود دیگر بار مکرر کنند و اگر در داروی چشم کنند سفیدی رقیق سر دو جون بر شود

از وی بگیرند تشنگی بنشاند و اولی آن بود که کسی که در طبیعت لینتی داشته باشد و هیچ امعا از سیلان

خوردن وی حذر کند و گویند بدل وی آب آلو اسیاه است و گویند مصلح آن به است و طباشیر
و بدل آن مویز خراسانی **سکر العشر** صاحب منهاج گوید صمغی است که از درخت عشر بیرون
آید در موضع کل وی که خشک گردد و جمع می شود آنرا سکر العشر خوانند و هم گویند طلی است که بر درخت
عشر می افتد در خراسان و جمع می شود همچون ترنجبین یا می افتد بر کارها نند باره نمک و در وی حلاوتی بود
و اندک عفوصتی و سفید بود و آنچه حجازی بود میل بسیاهی داشته باشد و مولف گوید بر خار کانند
مگسی بزرگ کرمی آشیانه می سازد و آن کرم در میان آشیانه بماند و آن کرم را شیراری خرد و گلک سعال
خوانند و آشیانه را بپارسی تیغال خوانند و طبیعت وی معتدلست و میل بحرارت داشته باشد و نزدیک
بمزاج شکر بود و وی لطیفتر از وی بود و در وی رطوبتی بود و طبع نرم دارد و چون در چشم کنند سپیدی
که در چشم بود زایل کند و روشنایی زیاده کند و شریف گوید سی روز متواتر از وی بیاشامند
هر روز ده درم با آب نیم گرم ربو و دشواری نفس را سودمند بود و با لبن لقاح چون بیاشامند
استسقا را نافع بود و معطش نبود همانند انواع دیگر از بهر آنکه حلاوت وی اندکست و وی معده
و جگر و مثانه را نیکو بود **سکبینج** صمغ نباتی است که بشکل مانند قنا بود و صاحب منهاج گوید
نیکوترین وی آن بود که بیرون وی سپیدی زند و اندرون وی سرخی زند و تیز بوی
بود و زود در آب حل شود و اصفهانی بهترین بود و صاحب جامع گوید نیکوترین وی
آنست که صافی بود و بیرون وی سرخ بود و اندرون وی سفید و رایحه وی متوسط بود
میانه رایحه حلتیت و قنه و حریف بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم محلل و ملطف بود
فالج را نافع بود و مسهل ماده بود که در ورکین باشد قولنج را نافع بود چون بیاشامند و سنگ
گرده بگدازند و سردی که در معده بود و رحم و امعا را نافع بود و حیض و بول براند و بچه بکشد و مسهل
آب زرد بود و نشف تری معده بکند و بر گزندگی عقرب و مار طلا کردن سود دهد و چون سعوط کنند
صرع را سود دهد و آنچه اصفهانی بود باه را زیاده کند و جگر را نیکو بود و شیخ الرئیس گوید سکبینج
محلل صداع بارد و ریحی بود و استسقا و مغص را سود دهد خوردن و طلا کردن با سرکه چون

بگدازند

بگدازند بر خایه و صلابت مفاصل و سلعه بگدازند و ضماد کردن جذب سل و شوکه بکند و کرم
کدو دانه و کرمها بکشد چون بیاشامند و گویند نقرس که سبب آن از سردی بود سود دهد و سینه
را پاک گرداند بنفوه و مسهل بلغم لزج و رطوبات غلیظ بود و عرق النسا که سبب آن از بلغم بود و درد
پشت و بادهای غلیظ که در اندرون بود سود دهد و تاریکی چشم و غلظ اجفان را نافع بود و وی
فاضلترین داروهایی بود که جهت دفع نزول آب استعمال کنند و چون در سرکه بگدازند و بر
شعیره که بر مژه چشم بر آید بمالند زایل کند و شربتی از وی یک درم تا نیم مثقال بود و نشاید که
بغیر از سرد مزاج یا مرضهای سرد استعمال کنند و عظیم سرد مزاج را و علتهای سرد را سود دهد
و محروری مزاج را مضر بود و اگر با شراب بیاشامند گزندگی جانوران و زهرهای کشنده را نافع بود
و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی اشق بود و صاحب تقویم گوید معده و امعا را بد بود و مصلح
آن مصطکی و انیسون بود و بدل وی قند سفید بود و گویند نیم وزن آن جاوشیر و گویند بدل
آن مقل و صبر و اشق و جاوشیر است از هر یک ربع وزن آن و صاحب منهاج آورده است
که نوعی از قند مستحیل می شود سکبینج **سک** اصل وی صینی بود و آن عصاره املج بود و نوع
دیگر مرکب بود از عفص و بلج مانند رامک ترکیب کنند و بهترین وی آن بود که بوی وی نیکو بود و خوش
و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم قابض بود و مقوی احشا و منع قی بکند که از رطوبات
بود و شکم ببندد چون بر شکم ضماد کنند و قوت اعضای اندرونی بدهد و باه را زیاده کند و سده
بگشاید و درد مفاصل را نیکو بود و درد اعصاب و منع نزف بکند و درد دل را سود دهد
و مقدار نیم درم مستعمل بود و بوییدن وی سر گرم را صداع آورد و مصلح وی کافور بود
سک المسک مرکب بود از مازو و فاغره و قلنجه و بسباسه و صندل مقاصری و سنبل الطیب
و عسل و در مرکبات گفته شود صنعت آن **سکنج** لحا غیطوس است و غاغاطیس هم
گویند و گفته شد **سکی رعلا** و سقی رعلا نیز گویند و معنی آن بسریانی کثیر الارجل بود و آن
بسفایج است و گفته شد **سکسنبویه** سنکسبویه نیز گویند و آن بزر سپستان خوانند و حب النقد

سلق
نیز گویند و گفته شد در صفت آن **سلق** دو نوع است یک نوع بپارسی ... خوانند و مشهور است
و انرا اسود خوانند و یک نوع دیگر بپارسی چغندر خوانند و بهترین آن شیرین بود و طبیعت آن
گرم و خشک است در اول و گویند مرکب القوی بود و گویند تر است در اول و در وی قوه بورقیه
بود و ملطف و محلل بود و مفتح بود و در سیاه و در سفید جلا و تحلیل بود و کلف و داء الثعلب و خزاز
و ثاليل را نافع بود و چون با آب وی طلا کنند و ورق وی پخته سوختگی آتش را نافع بود و بر قوبا با عسل
طلا کردن نافع بود و اگر سر با آب وی بشویند شپش بکشد و اگر آب وی در بینی ... کنند و بر ورم نهند
ساکن کند و ریش بینی زایل کند و بر داء الثعلب طلا کردن موی برویاند و قولنج را سود دهد
و قطع بلغم بکند و آب سخ وی در بینی مصروع چکانند و ادمان آن کنند اگر سبب آن از جمع شدن
لزج در دماغ بود بغایت نافع بود و زایل کند و آورده اند که چون آب ورق وی بر خمر ریزند
بعد از دو ساعت سرکه گردد و اگر بر سرکه ریزند بعد دو ساعت خمر گردد و اگر آب وی با آرد
مسهله بیاشامند بلغم بیرون آورد و اصحاب نقرس و مفاصل را سود دهد و چون ده درم آب
وی نیم درم غاریقون در وی حل کنند خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد و وی محرق دم بود و مولد
نفخ و کیموس وی بد بود و مصلح وی سرکه بود و خردل و اصل وی معده را بد بود و مغثی و مصلح آن آب
غوره یا شراب اترج بود **سلق جبلی** بری است و بیخ انرا شیرازی حلیمو خوانند و آن
حلباق است بپارسی ازاردار و خوانند و مهلوت نیز گویند و طبیعت آن گرم و تر بود
و بر نقرس و مفاصل ضماد کردن عظیم نافع بود و جهت سرفه بلغمی با نبات سفوف ساختن
بغایت مجرب بود و بر عضوها که کوفت خورده باشد ضماد کردن با گلاب بغایت مفید بود
سلق الماء جار النهر است و گفته شد **سلق بری** جبلی است و آن نوعی از حماض است
و گفته شد در حا **سلت** بپارسی جو برهنه گویند و بیونانی طراغیس و آن مانند گندم بود
و در صفت شعیر گفته شد **سلیخه** قیا خوانند پوست درختی است که انرا درخت سلیخه
خوانند سلیخ بدان سبب گویند و آن انواع است نیکوترین وی آنست که سرخ رنگ بود و ستبر بود

و در طعم

۱۲۱
در طعم وی اندکی تلخی بود و عفوصتی تمام و چون بشکنند از تو ندلمی بود و قصبه وی دراز بود و سوراخ
وی تنگ و مانند فرفه پیچیده بود و آنچه رقیق بود کسیلا بود که بتقلب سلیخه فروشند صفت آن
در کاف گفته شود و گویند نوعی از سلیخه است که ملحق بود بدارصینی و آن نیکو بود و طبیعت سلیخه
گرم و خشک است در درجه سیوم محلل ریاح غلیظ بود و مقوی اعضا و حیض بسته بگشاید و بول براند
و اگر با داروهای چشم خلط کنند تیزی چشم زیاده کند و درد سینه و پهلوها که تولد کند از اخلاط
لزج یا از ریاح غلیظ سودمند بود و مسهل نفث دم بود و شراب وی جهت معده و جگر
سود دهد و چون با عسل بیامیزند و بر رطوبتهای لبنی که در وی باشد ببندند زایل کند و گزیدگی
افعی را نافع بود چون بیاشامند مجموع ورمهای گرم که عارض شود در اندرون و درد گرده را
بغایت سود دهد و سده بگشاید و بچه زنده و مرده بیندازد و مشیمه بیرون آورد و مقدار
مستعمل از وی تا یک درم بود و گویند مضر است با معا و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی سوسنه گویند
وی نیم وزن آن دارصینی بود **سلیط** زیت است و گفته شد **سلجم** شلجم است و گفته شود
سیوش
سلخ الحیة پوست مار بود و نیکوترین آن پوست مار نر بود که لون آن سفید بود و از سها
گویند سرد و خشک بود بغایت مجفف بود و اگر بشراب بپزند و در گوش چکانند درد گوش
را عظیم سود دهد و اگر بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و در داروهای چشم خلط کردن
سود دهد خاصه چون خشک کنند و سحق کنند بعسل یا بشراب و در چشم کشند تیزی چشم زیاده کند و اگر در سرکه
بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را عظیم سود دهد و اگر با ورق کبر بپزند و بدان مضمضه کنند همین
عمل کند و اگر بسوزانند و بر داء الثعلب لطوخ کنند موی برویاند و اگر مقدار یک درم از وی با سه
درم آرد حرما بسرشند و بمالند و بخورند ثالیل را زایل کند و اگر مقدار یک درم پاره پاره کنند و با دو درم آرد
جو بسرشند و در شب آتش دفن کنند تا پخته گردد و بخورد صاحب بواسیر دهد خواه ظاهری و خواه
باطنی بغایت سود دهد و اگر در زیت بپزند و از آن موم روغنی سازند نافع بود جهت
لبان و متعدد و چون در آتش بخور کنند مار دیگر بر دارد از آن موضع و چون بر ورک زن حامله ببندند آسان
بزاید

یا بچه در شکم وی مرده باشد هر کدام که باشد بیندازد و مجربست و چون در زیت بجوشانند و در گوش
چکانند درد گوش که از سردی بود و ریش آن و ماده که از وی روانه بود سود دهد و اگر در زیت اندازند چند
روز در آفتاب گرم با وی بزند سودمند بود جهت غلظ اجفان و در مصر و بجها که در جفون پیدا شود کحل
کردن **سلوی** سمانی است و گفته شود **سلحفاة** بپارسی سلحفاة سنگ پشت گویند و بشیرازی
لاک پشت چون سنگ پشت دریایی چون بشراب و بنیر مایه خرگوش و کمون سودمند بود جهت گزیدگی
جانوران و کسی که ضفدع اجامی خورده باشد و هر نوع که خورده باشد و زهره سنگ پشت چون در بینی
مصروع چکانند نافع بود و چون لطوخ کنند خناق را نافع بود و جهت ریشها بد که عارض شود در دهان
کودکان که آن را قلاع گویند زایل کند و بیضه وی سرفه کودکان را نافع بود و سنگ پشت دریایی را
بسوزند تا سفید گردد و با روغن گاو سحق کنند و بر چیزی طلا کنند و بر سرطان ریش شده نهند چرک
آن پاک کند و گوشت برویاند و دیگر عود نکند و مجموع ریشها و سوختگی آتش زایل کند و شریف گوید سنگ
پشت سه نوع است بحری و نهری و بری و چون سنگ پشت بحری را بکشند و هر چه در شکم وی
بیرون آورند و وی را بسوزانند و خاکستر آن با اندکی فلفل سا بیزند و با عسل بسرشند و معلول
را بامداد و شبانگاه مقدار ملعقه از آن معجون چهار مثقال باشد و از ادویه دو درم و نیم سودمند
بود لقوه را و چون خون سنگ پشت بحری با آرد جو و عسل بسرشند و مانند فلفل حبها سازند
و مصروع از آن هر روز بناشتا و هر شبانگاه بخورد عجایب نافع بود و چون خون سنگ پشت دریا
دست و پای بمالند سود دهد و گوشت وی بخورند همین عمل کند و چون حقنه کنند تشنج
را بغایت بکمال مفید بود و چون سنگ پشت دریایی بسوزانند و خاکستر آن با سفیده تخم مرغ
طلا کنند بر شقاق پایها شقاق پاید و زایل کند و گویند چون سوخته وی بر دیگی که جوشان بود نهند
از جوشش ساکن شود و گویند چون بیاویزند بر سر مصروع صرع وی ساکن شود و صاحب
فلاح گوید اگر در موضعی تگرگ بسیار آید و زیان دهد بگیرند سنگ پشت و دو اشکوبه بر میلن بدارند
و دستها و پایهای وی برهوا کنند و همچنان رها کنند دیگر تگرگ در آن موضع نبارد و این زهر گویند زهره

ول

وی چون خشک کنند و بعسل که دو دنیده باشد سحق کنند و در چشم کشند سودمند بود جهت نزول
آب و ما سرحوه گوید سودمند بود جهت سفیدی چشم و نزول آب و گویند چون بپزند با بول کودکان را
که فتق بود در آن آب نشانند سود دهد **سلاینون** درختیست که بالای وی از زمین مقدار آدمی
که بر آمده باشد و گلی سرخ دارد و بعد از آن با دانه کند مقدار گشنیزی و آن نبات با حب وی
جهت گزندگی مار و مجموع گزندگان زهردار سودمند بود و چون بیاشامند سینه و حلق را
از خشونت پاک گرداند و آواز را نیکو بود **سلاجیم** بول بز کوهی است که در مکام سمجان
بر سنگ کرده باشد و سنگ سیاه شده باشد و مانند قیر بود سک و در ادویه استعمال کنند
جذام را سود دهد **سلمه** شوکه قبطیه است و گفته شود **سماق** تمتم خوانند و طمطم گویند
و عرب سماق الدباغین خوانند و نیکوترین وی تازه سرخ بود و طبیعت آن سرد بود در دوم
و گویند در اول و خشک بود در سیوم و بغایت قابض بود منع نزف بکند تا بحدی که بعضی گویند که اگر از
خود بیاویزند همین عمل کند و قوه ورق وی قابض بود مانند اقاقیا و طبیخ ورق وی موی را سیاه
گرداند و بدان حقنه کردن قرحه امعا را سود دهد خوردن وی و در آن نشستن و اگر در گوش
چکانند چرک که از گوش روانه بود ببندد و ورق خشک وی چون با آب بپزند تا بقوام عسل آید
مانند خضض بود در عمل و فعل و ثمر وی اگر همچنین کنند همین سبیل بود و موافق بود چون در طعام اندازند
جهت کسی که اسهال مزمن و قرحه امعا داشته باشد و چون با آب ضماد کنند منع حمره و ورم
از قحف سر بکند و چون با عسل بیامیزند خشونت اجفان را نافع بود و قطع سیلان رطوبات
سفید از رحم بکند و بواسیر را زایل کند چون با فحم چوب بلوط سحق کرده بر بواسیر نهند
و تقطیع ثمر وی چون بپزند تا غلیظ شود فعل وی نیکوتر بود از فعل ثمر و صمغ وی چون بر سوراخ
دندان نهند درد ساکن کند و چون بپزند و آب وی بر دنی ریزند نورم بکند و رازی گوید حوق
سماق بشراب قابض بیاشامند قطع اسهال و نزف دم از رحم بکند و کثره بول را نافع بود
و بعضی گویند اگر بر بندند در صوفی سرخ رنگ و بر کسی که خون از وی روانه بود از هر موضع

بندند قطع کند به بندند در صوفی و ابن ماسویه گوید اشتهاء طعام باز دید کند بخصوصیتی که دارد
و طبیعت به بندد بخصوصیتی که دارد و اسهال صفراوی که مزمن شده باشد سود دهد چون بخورند
یا بدان صبغ کنند و اگر با گوشت دراج یا مرغ بپزند شکم سخت دارد و اگر بر معده و شکم ضماد کنند
سبیل و چون بریان کنند شکم زیاده تر بندد و چون در گلاب خیسانند و از آن گلاب در چشم
کشند سودمند بود در ابتداء درد چشم که از گرمی بود و حدقه را قوه دهد سرتق وی شکم ببندد و معده
را سود دهد و هیجان صفرا و اسهال آن و اسحق بن عمران گوید اگر در چشم کشند از تقطیع وی سلاق و
چشم و خارش آن زایل کند و اگر کسی قی دایم کند و هیچ در معده وی قرار نگیرد نه از طعام و نه از شرا
سماق و کمون چون بکوبند جوشانیده با آب سرد بیاشامند قی باز دارد و سماق دباغ معده بود و
آن و تشنگی بنشاند و غثیان صفراوی ساکن کند و هیچ را سود دهد و دوسنطاریا را بدان حقنه
کردن و سیلان رحم و بواسیر را بغایت سود دهد و شریف گوید اگر بپزند در مرهم در منفذ
در آب تا قوه وی با آب دهد بعد از آن خرقه پاک در آن آب نهند و بر بندند بر هر جای که خوب بود و اگر سلاق
ملیدکند نافع بود و چون بکمرند تنها با آب سرد قطع سیلان از هر موضع که باشد بکنند و اگر در چشم
چکانند چون سرخ شده باشد ایمن باشند از آنک آبله در چشم وی برآید و چون گرد سماق با کلا
مفضفه کنند قلاع را زایل کند و ورق وی همچنین چون ضماد کنند بر شکم بحکان طبیعت ایشان
بندد و چون ورق وی بپزند و عصاره وی بگیرند چنانچه غلیظ بود قوه اعضا بدهد و در منع ماده از
چشمها بغایت کمال بود و چون حل کنند در آب لسان الحمل و طلا کنند بر ریشها بلید هر چه بود
گرداند و چون ضماد کنند بر ناف و بن قضیب سودمند بود سلس البول که بسبب آن استرخا بود و
مضر بود بجگر سرد و گویند مصلح آن مصطکی بود **سمسق** مرزنگوش است و در ازان الغار
شد صفت آن **سمین** جزی گوشت نیکوتر آن بود که از حیوانی مستکمل گیرند و طبیعت او
گرم و تر بود شکم براند و زود هضم شود و باه را زیاده کند و غذاء بد بود و بلغمی و مطفی طعام بود
مستحیل شود بدخانی و مراری و اولی آن بود که اندکی خورند نه زر آنک لذتی بدهد و مصلح وی

١٣٢ بود و زنجبیل و راسن **مخلل سمسم** بپارسی کنجد گویند و بهترین وی آن بود که تازه و بزرگ
حب بود و جرم وی اقوی از روغن وی بود و طبیعت آن گرم است در میانه درجه اول و تر است در
آخر آن و گویند دو درم ملین بود و محلل خون بسته بود و اثر کبودی که از ضربی حادث شود نافع
بود جهت شقاق پایها و خشونتی که در بدن بود و بر اعصاب ضماد کردن محلل غلظ آن بود و بر درمها
و سوختگی آتش ضماد کردن سود دهد و نقیع سمسم حیض براند و بچه بیندازد و چون مقشر کرده بریان
کنند غذاء صالح دهد و فربهی آورد و چون هضم شود در معده فربهی آورد نیکو و حشاء و لعوق وی
مرضهای سینه و شش و سرفه را نافع بود و خونی که از وی متولد شود متوسط بود در نیکی و بدی
و وی مسکن حرقتی و لدغی بود که در معده عارض شود از خلطی تیز یا از شرب شراب یا از
خوردن داروی گرم و وی منی بیفزاید و باه را زیاده کند و گرندگی مار را سود دهد و اگر با بزر کتان
خورند قوه باه بیفزاید بغایت و مقدار یا خود از وی بیخ درم بود و معده را بد بود و بوی دهان بد کند
و مرخی معده بود و غثیان و تشنگی آورد و مولد خلطی غلیظ باشد و بطی الهضم بود و اولی آن بود
که بریان کنند بریان کردنی سبک و با عسل خورند و جالینوس گوید بدل وی در تملیس خاصه بزر کتان
بود و اگر وی را همچنین خام خورند و قدری مری بر سر آن بیاشامند زود بگذرد و اگر طبیخ ورق
وی موی را بشویند نرم گرداند و دراز **سمو سون** سموسون نیز گویند و آن کرفس بری
است و گفته شد در صفت انواع کرفس در کاف **سمقیون** سماق است و گفته شد
سم بری جلهنگ است و گفته شد **سماقیل** سماق است و گفته شد **سمند** در حا
گفته شد صفت آن **سم الحمار** دفلی است و گفته شد **سم الفار** اهل عراق
تراب الهالک خوانند و اهل اندلس رهج الغار خوانند و آن شک است و گفته شود **سم
السمک** ماهیزهج است و گفته شود **سمن** بپارسی روغن گاو گوسفند گویند و فعل وی مانند زبد بود
و در انضاج و ارخا و تلیین اقوی بود از وی طبیعت وی گرم و تر بود در اول و حرارت وی بیشتر
بود از زبد و خوزی گوید روغن گاو منع سم افعی بکند و رها بکند که بدل اسد و رازی گوید شخصی در بادیه

افعی و یرا بگزید و روغن گاو کهن شده بیاشامید هیچ ضرر بوی نرسید و روغن گاو چند انک کهن تر
گردد حرارة وی زیاده گردد و قوة وجلاء وی در بدنها نیکو و میانه بود نه مزاجها را محکم و منضج ورمها
بود خاصه ورم بن گوش و خاصه از ان کودکان و زبان و سینه را نرم کرداند و منضج فضولی بود که در وی
باشد خاصه با شکر و با دام تلخ و میم شکم ببندد و هم براند و وی تریاق زهرها بود که خورده
باشند و شریف کوید چون با آب خاکستر زحقنه کنند قرحه و قرحهٔ امعا را نافع بود و چون بر
پنبه نهند و ضماد کنند بر قرحه و خشک ریش زایل کند و اگر بر پنبه نهند و بر دهان جراحتی که باشد
که خواهند که بر سر آن باز هم نیاید بنهند منع گوشت رستن بکند و سر آن جراحت فراخ کرد لد و چون
حنا بر روغن کهن سرشند و بر جرب کهن طلا کنند زایل کند و چون بیاشامند از وی مقدار ده درم یا
پنج درم شکر بول براند در حال و این مجربست و چون بفرزجه کود بر گیرند ریش رحم را سود دارد
و چون بر مقعد مالند بواسیر را سود دهد و چون خلط کنند ده درم از وی با شست درم آب انار دانه
دوسنطاریا را نافع بود بغایت و چون بر چشم طلا کنند صلابت آن زایل کند و چون با زیت
بیامیزند و طلا کنند بر اجفانی که جرب داشته باشد سودمند بود و چون در چشم کشند یا
عنب الثعلب نافع بود جهت ضربان چشم و ورم آن و در گوش ها را سودمند بود و چون با
لعوق کنند سرفه خشک را تر کرداند و نافع بود و اوی آن بود که کسی که علت باطنی داشته باشد
اجتناب نماید از وی و چون روغن بر روی طلا کنند منفعت نشب و بران بخسبند و یرا پاک کرداند
و حسن وی زیاده کند و جلای تمام بدهد و زنانیز همین عمل کنند در جلاء روی **سمیون**
سمنه است و گفته شد و هر ترکیبی که بدن را فربه کند انرا سمنه خوانند سمن و ثیر خوانند و آن
ورد الابیض است بپارسی ها می گویند و بعضی بعضی بپارسی بعضی گرم بود همچون کوسج و مارماهی را
بیفزاید و سه کرده نیر و نیکوترین ماهی صخوری بود که پوست وی رقیق بود و فلوس وی کوچک بود
و متوسط بود در خردی و بزرگی و فربهی و لاغری و سهو که نداشته باشند و لذیذ بود و فاضلترین انواع آن
شبوط بود و ماهی بستی و شبوط در فرات و دجلهٔ بغداد بسیار بود و فاضلترین جایگاه ایشان

جایگاهی بود که

بود که سنگ ریزه بود دیار رمل و ابهای شیرین و اگر بحری بود افضل آن بود که در لجه بود و افضل
آنچه خورند جهت ترطیب با سفیدباج بعد از ان شوی بر طبق و آنچه بر آتش بریان کرده باشند
سبکتر بود بر معده از انچه در روغن بریان کنند و انچه در آرد و ملوث کرده باشند و بروغن
بریان کنند بد بود و تشنگی بسیار آورد و دیر از معده بگذرد و طبیعت ماهی سرد و تر بود در دوم
باه را زیاده کند خاصه ماهی و بدنی را که عرق کند فربه کند و مرق وی نافع بود جهت زهرهایی که
خورده باشد و گزندگی چون دوام کنند بدان گزندگی مار شاخ دار و سگ دیوانه سود
دهد و جری که انرا سلور خوانند و آن در نیل مصر بود و یرا فصوص و ریش نبود و طویل و املس بود
و سر وی بدرازی مایل بود و دهن وی کشیده بود مانند خرطوم و دیسقوریدوس گوید
و یرا سلوس خوانده است و وی فربه بود و تر و در گوشت وی رخاوتی و لزوجتی بود و جهودان
و یرا نخورند و به رومی و یرا سوراس خوانند و چون تازه بود غذا دهد و شکم براند و چون نمکسود
کنند غذا اندک دهد و قصبهٔ شش پاک کند و آواز صاف کند و اگر گوشت نمکسود وی کوفته ضماد
کند از بیرون پیکانی انرا بیرون آورد از عمق گوشت و طبیخ نمکسود وی چون در ان نشینند
در ابتداء علت قرحهٔ امعا موافق بود بسبب جذب مواد که بظاهر بدن آورد و چون بدان
حقنه کنند عرق النسا را زایل کند و اگر همچنان که گفته شد ضماد کنند بر فصول و زجاج از
بدن بیرون آورد بقوة جاذبه و خوردن وی مولد بلغم غلیظ لزج بود و چون تازه بخورند غذایی
فاسد بود و اگر ادمان خوردن آن کنند برص آورد بسبب بسیاری رطوبتی و لزوجتی که در وی
بود مگر آنکه نمکسود کنند و بسرکه خورند که بقوة نمک قطع فضول وی بکند و پاک کرداند
و انواع ماهی مولد بلغم ماهی نمکسود باشند و مرخی اعصاب و موافق نبود الا بمعده گرم و تشنگی
آورد و مصلح آن مثلث بود با عسل بسیار که عسل و یرا کرم کند و لطیف و زود آورد و
جالینوس گوید دشوار هضم شود و دشوار خون از وی متولد شود و چون متولد شود مملو
از لزوجاتی بود بلغمهای غلیظ بد از وی حاصل شود و از ان بلغم مرضهای غلیظ متولد شود و ماهی

ماهی که سرد شده باشد و در موضعی نمناک نهاده باشند از خوردن وی سحان عارض شود که از خوردن
فطر و ماهی آنچه نمکسود بود نیکوترین آن بود که کهن نباشد و نزدیک بود که نمکسود کرده باشند و اولی
آن بود که آب بجوشانند و بعد از آن در ان اندازند و بپزند و طبیعت ماهی شور گرم و خشک بود و سرد وی
نافع بود جهت ورم ملاژه و شقاق مقعد و سر ماهی شور که اندا سماریس گویند چون بسوزانند و بر
گزندگی سگ دیوانه و بر گزندگی عقرب نهند سود دهد و گوشت وی چون بخورند همین خاصیت
دهد و ماهی شور بلغم بگدازاند و بهق سیاه آورد و تشنگی بیشتر از ماهی تازه آورد و مصلح وی آن
بود که به سرکه و سعتر و کرویا معمول کرده باشند و بعد از ان حلوا و روغن خورند و معده بلغمی
را مضر بود بغایت ادمان خوردن آن مرضها بد در اعصاب و دماغ پیدا کند و اولی آن بود که
اگر ادمان خوردن وی خواهد بروغن کرد کان و زیت بریان کنند و فلفل کوفته بران افشانند
و بخورد و بعد از ان زنجبیل مربا و شراب صرف محکم و آب بخورد چندانکه تواند و اگر اتفاق افتد
تمدد در معده پیدا کند و قی آورد و نیکوتر آن بود که آب بخورد الا اگر روزی که عزم قی کردن داشته
باشد و اگر بخورد و اتفاق قی نیفتد بعد از ان داروی مسهل بیاشامد تا از معده و بدن بیرون آید
و الا بلغم زجاجی لزج از وی متولد شود بسیار و آن سبب قولنج سخت و فالج و سکته گردد و مصلح
وی عسل بود که از عقب وی بخورد بلغم را بزداید و تغیر مزاج آن پیدا کند و سرکه تیز موافق بود
در اصلاح آن و سمک مملوح ممقور و نیکوتر آن بود که تر و فربه بود و وی نمکسود کنند و در سرکه
نهند و کشنیز خشک اضافت کنند و طبیعت وی سرد و خشک بود اشتهاء غذا بیاورد و تشنگی کمتر از
نمکسود کند و از نان بریان کرده و وی مضر بود بعرق النسا و سوداوی مزاج و مصلح وی اترج
مربا بود و سمک مسلنج نیکوتر آن بود که بهاز ماند بود و آن آتش سرکه است و اولی آن بود که
سرکه بجوشانند با سداب و کرفس و زعفران بعد از ان ماهی را شرحه کنند و در ان اندازند و بپزند
نه چندانکه متغیر شود و لذت وی باقی بود و باید که آن آنک صید کرده باشند زمانی رها کنند نه چندانکه
متغیر شود و تباه گردد و طبیعت آن سرد بود و معتدل بود در رطوبت جگر گرم را نافع بود و یرقان

وبهاء

وبهاء صفراوی و با صره را مضر بود و مصلح وی فالوذج بود سمک صیدا و در شام بسمکة التوله
خوانند شریف گوید وی در چشمه‌ای بود نزدیک بمدینه صیدا از زمین شام و وی مانند ورای کوچک بود
و وی را در زمان بهار صید کنند و در هیچ فصل دیگر نیکوانند گرد الا در بهار که وقت سحان ایشان
بود و بسیاری حرکه ایشان و نیکوترین نر بود و ماده که زنده باشند فرق توان کرد نر و ماده را
و چون مرد و خشک شد علامات وی پنهان شد و چون صید کردند نمکسود کنند و خشک و چون استعمال
کنند نیم درم از وی سحق و بر سر شراب سفید کنند و بیاشامند و اگر در طعام کنند شاید و بجفنند
شهوة مجامعت بر انگیزاند و نعوظ بزودی آورد و بعضی گویند فرق میان نر و ماده آن بود که نر بران
سر کوچک و بدن دراز بود و این جمیع گوید در کتاب ارشاد نیکوترین آن بود که بعد از منتصف شهر
شباط صید کنند و نر آن مهیج باه بود مردان را و ماده وی مهیج باه بود زنان را و بر بیضه
بیمرشت کنند و بخورند سمانی شریف گوید مرغیست که از دریا خیزد و وی را قتیل الرعد خوانند بدان
سبب که چون آواز رعد بشنود بمیرد زهرهٔ وی چون لعق کنند صرع را سود دهد و خون وی
چون در گوش چکانند درد گوش زایل کند و چون بخورند و ادمان اکل وی کنند دل سخت را بدرم گرداند
و گویند این خاصیت در دل وی است و بس و این زهر گوید سرگین وی مطلق سرگین گنجشک مانند
بشکل نه بمزاج و در مزاج میان کبک و مرغ بود و وی بخوانرغ کوچک نزدیک و لطیفتر از وی و میل
بگرمی داشته باشد و کیموس نیکو دهد و خوش طعم بود و نافع بود جهت تن درستان و ناقهان
و گوشت وی سنگ بریزاند و بول بدان و صاحب منهاج گوید نیکوتر آن بود که مخالیف وی
نر بود و طبیعت وی گرم و خشک بود مفاصل سر را سود دهد و شیخ الرئیس گوید خوردن
گوشت وی باشد تمدد و تشنج پیدا کند چون خربق خورده باشد که به سرکه و کشنیز بپزند و شیرازی
وی را ارومی خوانند سمور جانوریست که در ترکستان بسیار بود و گرم و خشک باشد و سخونت
وی زیاده از همه سبعی بود و پوست وی زود تغیر ندیرد از بهر آنک دباغت وی نه همچنان که همه
پوستها بود و صاحب منهاج گوید وی و دلق نزدیک یکدیگر باشند و سحق و مجفف بود و پوشیدن وی

بیران را و سرد مزاجانرا سود دهد و غیر وی کویند پوشیدن سموک سینه و کرده را نیکو بود
سنا نیکوترین وی حجازی بود برک وی بطریق برک مورد بود طبیعت وی کرم و خشک بود در اول
مسهل مره سودا و بلغم بود و غوص مفاصل کند باعمق بدن و نقرس و عرق النسا و درد مفاصل که حادث
شود از اخلاط مره صفرا و بلغم سودمند بود و شربتی از وی در مطبوخ از جهار درم تا هفت درم
بود و اکر کوفته استعمال کنند تا سه درم شاید و دیسقوریدوس کوید سودمند بود صحان سودا را
و مسهل آن بود مسهلی محکم و قوه بدن ببرد و اسحق بن حنین از قول بولس که وی سودمند
بود جهت وسواس سوداوی و شقاق که در دستها پیدا شود و تشنج عضله را نافع بود
و داء الثعلب و داء الحیه و بثرها که در بدن پیدا شود و صداع کهن را نافع بود و جرب و حکه و بثرها
و صداع را سودمند بود و شریف کوید چون با زیت انفاق بپزند و از آن بیاشامند در درد پشت
و در کسی را سود دهد و خلط خام بیرون آورد و کویند مصلح وی هلیله زرد بود و در مطبوخ صالح تر
بود که مدقوق و ورق وی چون با حنا بیامزند موی را سیاه کند و وتی وی مستعمل بود سنبل
صاحب جامع کوید سه نوع است هندی و رومی جبلی و سنبل الطیب هندی و سنبل العصافیر
نیز کویند و رومی را ناردین اقلیطی کویند و درنون کفته شود و نیکوترین آن سوری بود تازه
خوشبوی همچون سعد و اشقر بود و خوشه وی کوچک بود و مجفف زبان بود و بوی خوش وی
در دهان درنک کند چون بخایند و آن از کوهی خیزد که از ان طرف سوریا است و از اطراف
دیکر هندوستان و آنچه هندی بود و انرا غیفیطس کویند و این اسم مشتق از نهری که در آن است که
بجانب کوه غیفیطس می رود و نزدیک آن روید و وی در قوه ضعیف تر از سوری بود بسبب رطوبتی
که در موضع رستن وی است و خوشه وی درازتر و بزرکتر بود و جالینوس کوید سنبل
الطیب کرم بود در اول و خشک بود در دوم و کویند در سیوم و وی مفتح و محلل بود و اولی آن
بود که چون استعمال خواهند کرد در بیخ وی مانند کل خیری بود آن خاک وی بکیرند و آن خاک
جهت دست شستن نیکو بود و خوشبوی و بعد از آن سنبل مستعمل کنند و در رودی منع عرق

بکنند
و وی

و وی جکر را نافع بود و فم معده چون بیاشامند و چون از بیرون ضماد کنند و وی محلل اورام
بود و مقوی دماغ و اکر در کحلها کنند موی مژه برویاند و نافع بود جهت خفقان و چون آب سرد
بیاشامند غثیان را ساکن کرداند و بول براند و شکم سدد و چون فرزجه از وی بسازند
و زن بکیرد منع نزول دم بکند و رطوباتی که روانه بود از زهدانها خشک کرداند و چون بپزند بآب
و زن بکمید کند و در ان آب نشیند ورم کرم که حادث شده باشد در رحم زایل کند و سینه و شش
را پاک کرداند و یرقانرا نافع بود و سدد جکر و معده بکشاید و قوه هر دو بدهد و معجون ایشان
بود و همه اعضا و لونرا نیکو کند و ضیق النفس زایل کند و استسقاء لحمی را بغایت سود دهد و ممسک
طبیعت بود و قی بلغمی باز دارد و محلل ریاحی بود که متولد شود در معده و مقوی فعل قوه ماسکه بود در سر بدن
بدن مجموع و سده که در سر بود بکشاید و بوی دهان خوش کند و درد سپر را سود دهد و مقدار ماخوذ از
وی یک درم بود و کویند مضر بود بکرده و مصلح وی کثیرا بود و جالینوس کوید بدل وی از خرخوشبوی
بود و وزن آن و کویند بدل آن سادج بود **سنبل هندی** صاحب منهاج کوید بدستی که
آن دار شیشعان است و خلاف است سنبل هندی سنبل الطیب است و کفته شد و دار شیشعان هم
در دال **سنبوت** کون است و کفته شود **سنبل الکلب** صاحب جامع کوید ثمر شجر دردار است
که معروف است بالسنة العصافیر و سهو کرده است دردار بپارسی اسفیدار کویند و بعربی شجرة البق و
السنة العصافیر ثمر درختیست که بپارسی انرا اهرخوانند و سنبل الکلب بهار و بیست **سندروس**
صمغی زرد است مانند کهربا لیکن سست تر از وی بود و در وی اندک تلخی بود و طبیعت وی صاحب
منهاج کوید کرم و خشک بود در دوم و در وی قبضی بود و صاحب جامع کوید از قول ابن ماسویه که کرم
و خشک بود در اول خون را ببندد و بواسیر را سود دهد چون بیاشامند و قطع فضول بلغم از معده
و امعا بکند و کرمها و حب القرع بکشد و سودمند بود جهت استرخاء عصب که حادث شود از افراط
برده و رطوبت و امتلا و اکر روغن وی در ناصور بمالند خشک کرداند و دخان وی همین عمل کند خاصه
در جراحتها که در اسفل بود و نزله را نافع بود و اکر خود کرده بر جراحت افشانند خشک کرداند

وجون بیامیزند با روغن گل حنا آن که غلیظ شود و شقاق مزمن که در گوشت دست و پای پیدا شده
باشد بمالند بغایت نافع بود و خفقان و وسواس و ربو که از تری بود و سپرز و اسهال مزمن را نافع
بود و چون با ماء العسل بیاشامند حیض و بول براند و چون در چشم حکانند جلایی تمام دهد عجیب و چون
بیاشامند خون از هر موضع که باشد ببندد و دخان وی نزله و زکام را بغایت سودمند بود جهت
درد دندان بغایت نافع بود و معتدل تر از وی نبود در بن و مانند کهربا بود در قوة و در ربودن
کاه و در وی قوتی بود که بدن را بغایت لاغر کند چون هر روز از وی با قدری سکنجبین بیاشامند
سنبوقس سرخ است و گفته شد سنجفر زنجفر است و گفته شد سنباذج
ارسطوطالیس گوید طبع وی سرد بود در دوم و خشک بود در سیوم و معدن وی در جزایر
دریای چین بود و در وی جلایی تمام بود دندانها را از چرک پاک گرداند و جلایی عجب بدهد و چون بسوزند و سحق
کنند و بر ریشها و بثرها عفن که دراز کشیده باشد و کهن شده بدان بر اکنند زایل کند و سودمند
بود جهت استرخاء لثه و نقاشان در جلا نگینها و خواتیمها استعمال کنند سنجاب
گرمی وی کمتر از سمور بود و گویند لباس وی سرد و تر بود و پوشیدن وی محرور مزاج و جوانان را
نیکو بود و کسی که شراب دایم خورد سندیان درخت بلوط است نزدیک اهل شام
بی خلاف سندیان الارض فراسیون است و گفته شود سندهان عود
هندی است و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم نقرس را سود دهد چون بیاشامند و
بران ضماد کنند سنور فرو وی انچه هندی بود گرم و خشک بود بغایت و منتن بود قایم مقام
فرو ثعلب بود و شریف گوید چون وی را همچنان بسوزند در دیگی بگل گرفته تا همچون خاکستر گردد
و با سرکه بیامیزند و طلا کنند بر مرغ بر شقاقی که در میان انگشتان دست و پای بود زود
زایل کند و غافقی گوید گوشت گربه گرم و تر بود سودمند بود جهت درد بواسیر و سحق
کرده بود و درد پشت را نافع بود سورنجان در مصر عسکنه خوانند و در عراق
لعبه بربری و بیونانی قلحص خوانند و بعضی بلوسا و بعضی افیمارون گویند و بهترین وی مصری بود که

و بیرون سفید بود و در شکستن صلب بود و آنچه سرخ و سیاه بود بد باشد و حبیش بن الحسن گوید
طبیعت وی گرم است در اول درجه سیوم و خشک است در اول درجه دوم و بعضی گویند خشک است در سیوم
و گویند سرد است در دوم و در وی قوتی بود که مسهل بلغم باشد بخاصیتی که در وی است تسکین درد
مفاصل و نقرس در بدن می کند و نافع بود جهت جراحتهاء کهن و بر نقرس ضماد کردن درد ساکن
کند در زمان و اگر بسیار ضماد کنند از وی ورم را صلب گرداند و وی تریاق جمیع مفاصل بود و تمیمی
گوید وی را خاصیتی عجب است در بواسیر باطن چون سحق کنند و نیم درم از وی بر روغن گوسفند کهن
بسرشند و به پنبه پاره کرده برگیرند در مقعد دو شب نافع بود و محتاج شب سیوم نبود و درد مفاصل
را نطوح کردن با بعضی ابها درد ساکن گرداند و منصوری گوید منی بیفزاید و مجهول گوید سورنجان
سفید باه را زیاده کند و صاحب منهاج گوید خاصه با زنجبیل و مویز و کمون و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال
بود با قند و شیخ الرئیس گوید چون جهت درد مفاصل خورند اولی آن بود که با کمون و فلفل بیامیزند
و ابن ابی صادق گوید مسهل بلغم خام بود سودمند بود جهت درد مفاصل و نقرس و مادهٔ که در
ایشان بود بدر آرد و پاک گرداند و شربتی تمام از وی یک مثقال بود با قند و اندکی زعفران
و چون با ادویه بیامیزند نیم مثقال تا یک درم شاید و اسحق گوید مضر بود بمثانه و معده ضعیف راند
بود و مصلح وی کثیرا بود با قند و زعفران و آنچه سیاه و سرخ بود بغایت مضر بود و اگر با ادویه
مسهل بیامیزند ادویهٔ مسهل را در معده ببندد و آفتی عظیم پیدا کند و آن هر دو نوع نشاید که استعمال
کنند که در ایشان سمیت هست و بدل سورنجان سفید بوزن آن تربد بود و دو دانگ وزن آن
افتیمون و دانگ آن خربق سفید و گویند در درد مفاصل بدل آن بوزن آن ورق حنا بود و نیم
وزن آن مقل الیهود و گویند بدل آن بوزیدان است و تربد سوفطون خصی الثعلب است
و گفته شد سوری نوعی از زاج است و گفته شد سوسن مشک خوانند پارسی
مهک گویند و جالینوس گوید منفعت در بیخ وی است و عصارهٔ آن گفته شود در عین و اصل آن گفته
شد و طبیعت سوسن گرم و خشک است و گویند معتدل است و گویند سرد است و صاحب منهاج گوید در دوم

جگر را نافع بود و جهت بوی نعل و عرق آن و ازان پای نیکو بود چون استعمال کنند همچنان تازه
سوسن چهار نوعست یکی سفید و انرا ازاد خوانند و یکی ازرق و انرا اکبود گویند و یکی صحرایی
بود و آن الوان رنگ بود از ازرق و زرد و انرا اسمانگونی خوانند و سخ و ید و انرا ایرسا خوانند و یکی زرد
بود و انرا خطایی خوانند و شاخ وی بغایت بلند بود و سوسن بری بود و بستانی بود و نیکوترین
آن اسمانگونی بود و طبیعت آن گرمست در اول و معتدلست در خشکی در وی تحلیلی و تلطیفی بود
و گویند معتدلست و گویند سوسن سفید بستانی گرم و خشکست در سیوم و گویند در اول و گویند معتدلست
و سوسن بری گرمی و خشکی وی زیاده بود و جلایی دهد و کلف و نمش را سود دارد چون روی را
بدان بشویند و پاک گرداند و جرب ریش شده و خشکریشات را سود دهد و بستانی فاضلترین
ادویه بود که جهت سوختگی آب گرم استعمال کنند و درد سر و گزندگی جانوران را نافع بود
خاصه عقرب بوییدن وی محلل فضلهای دماغ بود و بیخ وی مسهل آب زرد بود چون آب وی با عسل بیاشامند
و شربتی از یک مثقال تا سه مثقال بود و بوییدن مضر بود بدرد سری که از گرمی بود و مصلح وی کافور
بود و شیخ الرئیس گوید سوسن طبع وی نزدیکست بزعفران و حکم وی نزدیکست بحکم آن لیکن در
گرمی و خشکی کمتر ازان بود و از ادویهای قلبی بود و تفریح در وی بود **سواد القضاه**
عفص است و گفته شود **سواد الهند** نوعی از سلیخه است و انرا سلیخه اسود خوانند و از
ادویه تریاق بود و صفت آن در سلیخه گفته شد **سولان** شیخ الرئیس گوید دوایی رومی
است گرم و خشک بود تا چهارم و چون یک صبح ازوی باب سلق سعوط کنند لقوه را نافع بود
سودالهند صاحب جامع گوید گشت بوکشت است و گفته شود **سودانیات**
مرغیست که بپارسی داربر و شیرازی دارنک گویند و طبیعت وی گرم و خشک بود باه را زیاده
کند و مضر بود بدماغ و در گوشت وی حدتی بود از بهر انکه حشرات می خورد و بوی بد دارد و وی
بد بود خاصه چون لاغر بود **سوسج** نوعی از کف دریا است و در موضعها که سنگ بود نزدیک
دریا متولد شود و در قوه مانند نمک بود و مانند زهره الملح و لطیفتر از نمک بود و به بسیاری ملطف و محلل
بود

بود **سویق الشعیر** بپارسی پست جو گویند و نیکوتر آن بود که معتدل بریان کرده باشند
و نخاله وی اندک بود و وی سردتر از پست گندم بود و به بسیاری و شکم بندد و چون با آب انار
بسرشند یا سفوف کنند همچنان تری معده را خشک گرداند و قی صفراوی باز دارد و درد سر را
سود دهد و غثیان ساکن کند و قوه معده بدهد و اگر ازوی حسو یا عصیده سازند با قدری شیرینی
و غذاء اطفال ازان کنند بدن ایشان را فربه کند و وی مولد نفخ بود و مصلح وی قند بود **سویق
الحنطه** نیکوتر آن بود که معتدل بریان کرده باشند و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و
گویند نرم است و چون نقیع کنند طبیعت وی سرد گردد و چون بیاشامند حراره بنشاند و ترطیب
حاصل کند و وی دیر از معده بگذرد و کثیر النفخ بود و اولی آن بود که باب گرم بشویند و قند اضافت
وی کنند **سویق النبق** بپارسی پست کنار گویند معده را سود دهد و شکم بندد **سویق
التفاح** قی و غثیان ساکن گرداند که از صفرا بود و معده را قوه دهد و شکم بندد و تشنگی
بنشاند **سویق القرع** طبع نرم دارد و سرفه را نافع بود و درد سینه که از گرمی بود سود
دهد **سویق الرمان** سرد و خشک بود و مسکن صفرا بود و معده را نافع بود و طبیعت
سخت دارد و اشتهاء طعام باز دید کند **سویق الخرنوب والغبیرا** طبیعت ببندد
سیسنبر بپارسی سنبل گویند و نمام نیز گویند و نانا و نمام الملک و طبیعت آن گرم و خشکست
در سیوم و وی حشیشی است میان نعناع و بادرنبویه و بویی تیز دارد و تخم وی نیز مسخن بود و
لطیف و محلل باشند فواق و مغص را نافع بود و تخم وی چون بیاشامند با شراب تقطیر البول
و سنگ گرده و مثانه را سودمند بود و مغص و فواق را ساکن گرداند و ورق وی چون بر
پیشانی ضماد کنند و درد سر را سودمند بود و بر گزندگی زنبور ضماد کردن سود دهد و چون
با شراب بیاشامند قی و غثیان ساکن کند باقی منفعتها در باب نون گفته شود و بدل
وی در تحلیل و تلطیف بادروج بود **سیاف** بلغت وادی قوی خلال است و گفته شد
و گویند بلح است **سیارون** صاحب منهاج آورده است و رازی نیز در حاوی که حسن لقبع است

که سیسارون خشب شونیز است و در وی مرارتی و قبضی بود طبیعت آن گرم و خشک است
در دوم و در وی تحلیلی بود و طبیخ بیخ وی معده را سود دهد و بول براند و صاحب جامع گوید که از سخن
دیسقوریدوس و جالینوس روشن می شود که سیسارون فلقاس است و همو گوید روشن نیست که
چیست و جای بحث است سیسبان صاحب منهاج گوید حب النعل است و گفته شود سیسا
صبا است و گفته شود **سیبیا** ماهی است معروف در ناحیت بیت المقدس و خرفی که در اندرون وی
بود انرا لسان البحر خوانند و در بعضی سواحل مغرب قناطه خوانند چون بریزند و حوصله وی بخورند
دشخوار هضم شود و شکم براند و چون بسوزانند و سحق کنند بهق و کلف و نمش و جرب زایل کند
و دندانرا جلا دهد و لعابی سیاه که از وی بیرون آید موی بر داء الثعلب بروید و مانند مداد سیاه
بود و اگر کتابت کنند بدان توان کردن **سیف الغراب** نوعی از سوسن است و انرا
دلبوث خوانند و گفته شد **سیسنبر** و **ن** حرف الماء است و گفته شد **سیکران** بغزی
بنج است و گفته شد **سیکران الحوت** ماهیزج است و گفته شود **سیسین** جرجیر الماء
است و کرفس الماء و قره العین و بهق نیز گویند و وی در ابهام ایساده بود و عطرتی در وی بود
و مسخن و محلل بود حیض براند و بول نیز و سنگ گرده را نافع بود و مولف گوید در ابهام روان
نیرمی باشد و باقی منفعت در باب قاف در قره العین گفته شود **سیباله** یاسمین است و گفته
شود ان شاء الله تعالی

باب الشین

شاهلوج نوعی از اجاص
است و وی را ببار آلو گرده گویند و انرا اجاص ابیض و اصفر خوانند و شاهلوک گویند و اسحق
بن سلیمان گوید نیکوترین وی آن بود که زرد و بغایت رسیده باشد و اسهال وی کمتر از نوع
سیاه بود بسبب غلظ و قلت رطوبت و آنچه بار سیده بود باشد و اجاص خشک کرده اشتهای
طعام سرد و محروری را نافع بود نه پیران را و اگر بخورند در حال باید که مصطکی و کندر استعمال کنند
تا از معده بگذرانند که آن بر معده اندوده سود و اسحق بن عمران گوید چون ترش بود سرد و خشک
بود و گرم مزاج را موافق بود و قطع قی بکند و ساکن گرداند و حکه بر دو اخیار روی آن بود که حادق

الحموضه

الحموضه بود و انچه پخته بود نفع وی در انواع سرفه بود همچنانک سرکه در انواع آن مضر است و آب
او حیض براند و طبیخ خشک وی چون با قدری قند بیاشامند نافع بود جهت تبهاء صفراوی و شکم براند
شاه انجیر نوعی از انجیر است و نیکوترین انجیر است بپارسی انجیر وزیری گویند و در تاء در صفت
تین گفته شد **شاهنج** دیسقوریدوس انرا ابنتص خوانده است و جالسوس و بولقالینوس
خوانده و انرا بیونانی قاپنوس خوانند و معنی آن دخانی بود و جنین در کتاب خود بسقسما خوانده است
و وی گونه بری بود و وی را ابن الحکام خوانند و بقله الملک گویند بشیرازی شاهتره گویند و نیکوترین وی
آن بود که سبز و تازه بود و بطعم تلخ بود و ورق آن نیکوتر از قضبان آن بود و طبیعت آن
معتدل بود در حرارت و خشک بود در دوم و گویند سرد و خشک در سیوم و گویند سرد است در اول
خونرا صاف کند و چون بیاشامند جرب و حکه را نافع بود و بن دندان سخت کند و مقوی معده بود و دافع
آن و سده جگر بگشاید و بول براند و مره محترقه و طبع نرم دارد و خون آب تر وی همچنان خام
بیاشامند خلطهاء سوخته و جرب و حکه که سبب آن از خون عفن و صفراء سوخته و بلغم عفن بود
همه را نافع بود و این خاصیت در آب تر وی بود و شربتی از ده درم تا نیم رطل بغدادی با قند یا انکه
نوشایند و شربتی از خشک وی در طبیخ از چهار درم تا ده درم و از جرم وی کوفته و بیخته تنها از
سه درم تا هفت درم بود و تخم وی اقوی بود از وی در فعل و اگر نه بوزن آن هلیله زرد اضافت
کنند شاید که اگر بسرکه بپرورند و بخورند قی را ساکن کند و غثیان زایل کند که سبب آن بلغم بود
و معده را و امعاء را از فضول محتبس پاک گرداند و شریف گوید که اگر حشیش وی در آب خوی سالد
بعد از ان سر و ریش بدان بشویند شپش هلاک شود و چون بعصاره وی خضاب شود در حمام در اعضا
مالند جرب و حکه زایل کند و چون با آب طبیخ وی مضمضه کنند بن دندانرا سخت کند و حراره زبان
و دهان زایل کند و چون با آب تازه وی تمر هندی بمالند و بیاشامند حکه و جرب زایل کند و قوه
معده و سده جگر بگشاید و رازی گوید بدل وی در جرب و حمیات کهن نیم وزن آن سناء مکی
و چهار دانگ وزن آن هلیله زرد بود مضر است بسپرز و مصلح وی هلیله زرد بود **شاهبلوط**

قسطل خوانند و آن شیرین‌تر از بلوط بود و فاضل‌تر و خشکی وی کمتر بود و نیکوترین آن
بود که رسیده و تر بود و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در اول و گویند در دوم
در وی اندک حرارتی بود و گویند گرم است در اول و گویند سرد است در دوم و غذا بیشتر از
دهد و در وی جلایی بود و سموم را نافع بود و ترحر و اسهال که از رطوبات معده بود سود دهد
و مثانه را نیکو و پاک گرداند از اخلاط بد و وی مفتح بود و چون کوشانند در آب نفخ آن کمتر بود
و طعم آن لذیذ شود و ابو جریح گوید فربهی آورد و گویند مجربست در شهوا اما بطی الهضم بود و غذاء
وی نه محمود بود آدمی را و خوک را نافع بود و مصلح وی قند بود و گویند بدل وی بلوط و گویند حب
شاه صینی گویند عصاره گیاهی است صینی و گویند تحقیق حنا انجا سحق میکنند و بر سرکه می
سرشند و لوح می سازند طبیعت وی سرد بود صداع گرم و ورمهاء گرم را سود دارد طلا
کردن شاهسفرم جبق کرمانی است و نیکوترین آن صعتری بود و انرا شاهسفرم کرمانی
خوانند و ریحان خوانند طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند سرد است
محلل فضلات دماغ بود و چون آب سرد بوی ابزنند و ببویند محروری مزاج را نافع بود و در
ورق وی قبضی لطیف بود و سده دماغ بگشاید و دماغ سرد از نجار ممتلی گرداند و قلاع
را بغایت سود دهد و مقوی امعا بود و سینه و شش را از بلغم لزج پاک گرداند و بر
داء الفیل طلا کردن نافع بود و چون با آب سرد برکشند و ببویند خواب آورد و گویند مصلح
وی نیلوفر بود و ماسرجویه گوید سودمند بود جهت جراحات و سوختگی و صداع و خواب
آورد شادنج بپارسی شادنه گویند و بعربی حجر و آن انواعست عدسی و جاورسی
و هندی نیکوترین آن عدسی بود دیگر جاورسی که انرا خشخاشی خوانند بعد از آن هندی و عدسی
باید که از عدسهای تر بود و بغایت سرخ بود چنانک بسیاهی مایل بود و مانند کل لحری و چون بشکنند
اندرون آن سرخ بود و زود شکن باشد و آنچه کوچکتر بود و گردتر و چون در آب سایند سرخی وی زایل شود
و سفید گردد و صلب بود مانند سنگ آن نوع بد بود و انرا شادنه عملی خوانند و شادنه خشخاشی سنگی
سرخست

سرخست و نقطها بران و شادنه هندی حجری صلب است یک رنگ و شادنه چون شسته باشند
گرم است در اول و خشک است در دوم و آنچه شسته بود سرد است در اول و دوم و شستن وی چنان بود
که بستانند شادنه خوب و بکوبند و بغایت سحق کنند و با آب در کاسه صینی کنند و آب از سر وی بریزند
و شادنه خشک گردانند و در وی قبضی و تجفیفی سخت بود و چون بر گوشت زیاده افشانند بگدازند
و ریشهاء چشم را بغایت سود دهد خاصه چون با سفیده تخم مرغ یا با آبی که حلبه در وی پخته باشند
و چون با شیر زنان خلط کنند درد چشم و اشکی که روان بود و سوزش آن سود دهد و چون طلا کنند و چون
با خمر بیاشامند عسر البول و سیلان طمث و خروج منی را نافع بود و منع گوشت زیاده بکند
که در ریشها بود و خون قطع کند و به سده و صحت چشم نگاه دارد و چون با آب انار شیرین بیاشامند
نفث دم را نافع بود و چون شادنه سایند و با اقاقیا بیامیزند و در چشم کشند در بکهاء چشم و جرب ازرا
نافع بود و وی مضر بود بمعده و احشا و مصلح وی عصاره زرشک بود و بدل آن وزن آن روی سوخته
بود و چهار دانگ آن توتیا و شابور گوید بدل وی حجر مغناطیس است و گویند چون مغناطیس سوزند
شادنج بود در عمل شاهبانک و شادبانج و غاباتک نیز گویند و شابانک و شامبانج هم
گویند و آن بنفسج الکلاب است بعربی قسوة الکلاب گویند و صاحب جامع گوید برنوفس است و همو گوید
تخم ابرهیم کوچک است و هم از قول غافقی گوید که نوعی قیصوم است و از قول صاحب حاوی گوید حب
شبرم بری است مولف گوید این همه اقوالها خلافست آنچه محقق است بنفسج الکلاب است
بشیرازی انداتس سگ خوانند گرم و خشک در دوم و صرع را سود دهد و قطع آب رفتن از دهان بکند
خاصه از دهان کودکان و محلل ریاح شکم ایشان بود و رحمها و قایم مقام مرزنگوش بود و گفته‌اند
شاطل و شاتل نیز خوانند و آن دوائی هندی است مانند گیاه خشک و گویند عروق
خشن برگه مانند بسفایج و بقدر مقدار باقلایی بود مولف گوید قول اول صحیح است که
آن مانند گیاه خشک بود و از هندوستان و ترکستان نیز آرند و بشیرازی ابرار دشنگ
خوانند و تمی گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در آخر درجه سیوم و مسهل بلغم و سودا غلیظ بود و فالج و لقوه

وداء الصرع وارتعاش وتشنج مفاصل و علتهاء دماغ که از رطوبت غلیظ بود نافع باشد
وگویند مسهل کیموسات محترقه بود شربتی از وی نیم درم بود با وزن آن نبات که با آب گرم
بیاشامند **شاب رومی** فلفل سفیدات وگفته شد **شادانج** شادانج و شهدانج
گوسد وگفته شود **شبرم** نباتیست که در بستانها و کنارجویها و صحراها روید
ومولف گوید شیرازی ویرا گاو طنبوسک گویند و گاو سطومک نیز گویند بدان سبب که
اگر گاو ویرا بخورد بمیرد و گویند هر چند که بخورد هیچ مضره بوی نرسد و بهترین وی سنگ بود که لون
ساق آن بسرخی مایل بود وبدترین انواع آن پارسی بود و صاحب منهاج گوید گرمست در اول
درجه دوم وخشکست در آخر سیوم وحنین بن اسحق گوید گرمست در درجه سیوم وخشکست
در آخر دوم و وی از جمله یتوعات بود و لبن وی گرم و خشک بود در چهارم و صاحب منهاج گوید
لبن وی قلع دندان میکند و درد و باید که شبرم اصلاح ناکرده استعمال نکنند و اصلاح وی
چنان کنند که بستانند شیر تازه و شبرم ناکوفته همچنان در آن خیسانند یکشبان روز و در ماده
زیاده رها نکنند در آن یکشبانروز دو نوبت یا سه نوبت شیر را تازه کنند و مصلح وی بود بعد
از آن در سایه خشک کنند و قدری ناکوفته بیامیزند با ادویهاء مسهل که ملایم وی بود مانند
انیسون و رازیانج و کمون کرمانی و تربد و هلیلج پس اگر در این ادویها در بعض قبض بود در سستی
که برخلاف حده شبرم بود از بهر آنکه در این ادویها مزاجهاء صالح است و در نفع طبایع
و ابدان خلاف آنکه در شبرم است از بهر آنکه ملطف اند و حدة ویرا زایل کنند و اگر در معالجه
قولنج که سبب آن ریاحی غلیظ بود و بلغم استعمال کنند چون از شیر بیرون آورند و خشک کنند در آب
کاشنی و آب رازیانه و آب عنب الثعلب صاف کرده خیسانند سه شبانروز بعد از آن خشک
کنند و قرص سازند با اندکی نمک هندی و صبر و تربد و هلیله بعد از آن دوایی نیکو بود و لیکن
وی را قطعا نشاید که بیاشامند البته که هیچ نیکی در وی نبود و کشنده بود و مقدار شربتی از وی اصلاح
کرده با ادویهایی که گفته شد از دانگی تا دو دانگ بحسب قوه و صاحب منهاج گوید شربتی از وی دانگی

بود

بتی

بود و صاحب جامع گوید مقدار چهار دانگ تا دو دانگ بحسب قوة فی الجمله مضر بود خاصه مزاجهاء
گرم را و مضر بود بمعده و جگر و باه و منی و عروق سفل منفجر گرداند و لبن وی دو درم کشنده بود و معالجه
وی بسکه و روغن گاو کنند و مولف گوید لبن وی بر قوباء تر خشک طلا کنند البته زایل کند و بکرات
امتحان کرده و لبن مجموع یتوعات این خاصیت دارد و بدل وی مازریون است **شبت** شیرازی
شود گویند بهترین آن سبز و تازه بود که گل وی شکفته باشد نیکونست وی میان درجه دوم تا
سیوم و جفاف وی میان اول و دوم بود و اسحق گوید گرم و خشک بود در دوم و وی منضج
اخلاط سرد بود و مسکن اوجاع و چون تر بود حرارة وی کمتر بود و رطوبت که در وی بود
انضاج وی سخت تر بود و چون خشک بود تحلیل وی زیاده بود و شبت منضج ورمها بود و اگر در
زیت بپزند آن روغن محلل و مسکن وجع بود و منضج ورمی که نضج نیابد و خواب آورد و چون
بسوزانند گرم و خشک بود در سیوم و خاکستر آن ریشها که حادث شود در سفل و ذکر و در ثنهاء
کهن چون بر آن افشانند نیکو بود و اگر بر بواسیر که رسته باشد ضماد کنند سود دهد و مقدار
ما خوذ از شبت پنج درم بود بلغم لزج که در معده بود و درد سینه و شش را نافع بود و فواق
امتلایی و مغص را نافع بود و شیر براند و عصاره وی درد گوش سودای را سود دهد
و رطوبتی که در وی بود خشک گرداند و طبیخ وی با عسل بلغم و صفرا را پاک گرداند و چون سحق کنند
و با عسل بپزند تا منعقد شود و بر مقعد بمالند شکم آسان براند و طبیخ وی درد پشت
و باد گاه را نافع بود لیکن مسحر بود و محروری مزاج را موافق سود اگر پخته بود و بخورند بعد از آن
سکنجبین ساده بیاشامند و طبیخ جمله وی درد گرده و مثانه چون از سده بود یا ریاحی
غلیظ نافع بود و سنگ مثانه بریزاند و ادمان خوردن وی مضعف چشم بود و مضر بود بمعده
و گرده و مثانه و مصلح وی لیمون بود و گویند مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید مصلح
وی دارصینی بود با قرنفل و بدل وی تخم وی است **شب** انواع است و از آن زاج بلور واسد
از کوه فرو چکد و بفسرد مانند یخ آنچه از کوههاء یمن خیزد و لون وی سفید بود که بزردی مایل بود

قابض بود و در وی حموضه نیکوترین انواع شب بود و انواع آن یمانی مشهور بود و دیسقوریدوس
گوید انواع شب بسیار است امّا آنچه مستعمل است در معالجه طبی سه نوعست مشقق و رطب و مدحرج
یمانی بود و طبیعت وی خشک بود در دوم و سرد بود و گویند گرم و خشک بود و گویند گرم و خشک بود
در سیوم و گویند گرمی وی در دوم بود چون با دردی بوز نافع بود جهت نزف دم از هر موضعی
که بود و چون سرکه و عسل بیامیزند قلاع را زایل کند و اگر با عصی الراعی بیامیزند بهق را
سود دهد و سیلان ماده که از گوش بود نافع بود و چون با ورق انگور یا ماء العسل جرب
ریش شده را موافق بود و چون با آب بیامیزند جهت حکه و برص ناخن و داحس و شقاق که از
سرما بود سود دهد و چون یک جزو از وی با یک جزو نمک بیامیزند سودمند بود جهت بثورهاء
بد که منتشر شده باشد در اعضا و چون با آب زفت بر سر مالند سبوسه زایل کند و چون
با آب بمالند شپش بکشد و سوختگی آتش را سود دهد و بر ورمهاء بلغمی لطوخ کردن نافع بود و در
شیب بغل مالیدن گند زایل کند و چون اندکی از وی به پشم پاره بغم رحم نهند پیش از جماع
نیکو بود جهت قطع خون و منع آبستنی و بچه بیرون آورد و جهت ورم لثه و لهاة و نغانغ و فم
و وجع اذنین و وجع قرحها و اثنین بغایت نافع بود و رازی گوید در خواص که چون در
آب تیره اندازند راوق و صاف کند در اندک زمانی زود و گویند شب در شیب جامه خواب
کسی نهند که در خواب بانگ و فریاد کند دیگر نکند و خوردن وی مضر بود تا حدی که کشنده بود و سرفه
سخت پیدا کند و باشد که بسل انجامد و مداوای وی بشیر تازه و قند و مسکه کنند و بدل وی
نمک تلخ بود و نمک سیاه بوزن آن شب الاساکفه و شب العصفر شب
النعلی است و در قاف گفته شود شبطباط عصی الراعی است و گفته شود شیوقه
خمان بزرگ است و گفته شود شبوط نوعی از ماهی است و در دجله بغداد و فرات بسیار
بود و زهره وی در داروهاء چشم استعمال کنند و منفعت وی در باب سین در صفت سمک
گفته شد شباب درخت ماسودانه است و گفته شود شجرة حره ازاددرخت است
و گفته

شده شجرة الله اهل هندی است بپارسی دیوار خوانند و گویند صنوبر هندی است و در دال
گفته شد شجرة البق در دال است و گفته شد شجرة اکلة شجرة الله است و گفته شد شجرة
الحیّات درخت سرو است و گفته شد در سین و این اسم بدان سبب نهاده اند که جایگاه
مار است شجرة بارده لبلاب است و گفته شد شجرة کرستم زراوند طویل است
و گفته شد شجرة موسی علیق الکلب است و گفته شود شجرة التنین لوف الکبیر است
و گفته شود شجرة الخطاطیف عروق الصفر است و گفته شود شجرة الطحال فرعه
الجدی است و آن نباتی است که بر هر درختی که نزدیک آن بود پیچیده شود و آن نوعی از فاشرا
است و گفته شود شجرة الضفادع بیلج است و گفته شود شجرة الدم شنجار است
و گفته شود شجرة ابراهیم غافقی گوید بنجنگشت است و بعضی گویند شاهبانج است و صاحب فلاحه
گوید درخت بوم است که آن لمغیدن است شجرة الکف اصابع صفرا است و گفته شد
شجرة البهق قنابری است و گفته شود شجرة ابی مالک در دمشق صابون القاف خوانند
و آن نباتیست که در موضعهاء نمناک روید و در میان نهرها و در جامه پاک کردن بیخ آن مانند صابون
است و مؤلف گوید آن نوعی از کلیم شوی است و صفت کلیم شوی در باب الف در اصل
الوطنینا گفته شد و بیخ آن مسهل مره سودا بود و اسهالی برفق سودمند بود جهت مجموع زحمتها
حتی الجذام شجرة الدب درخت زعرور است و باقی اقوالها دیگر خلاف است شجرة
الدبق درخت سپستان است شجرة التیس طراغیون است و گفته شود شجرة
البراغیث طباق است و گفته شود شجرة مریم صاحب جامع اقوال بکدیگر
بسیار آورده است و محقق نکرده و صاحب منهاج محقق کرده که آن بخور مریم است و آن سه نوع
بود یک نوع بر نمی دهد و بیخ آن عرطنیثا است و گفته شد صفت آن در بخور مریم شجرة
الغار دهمست و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و منفعت آن در غار گفته شود شجرو
صاحب منهاج گوید بهترین وی کوچک بود گوشت وی گرم و خشک بود و دشخوار هضم شود بصلی

که دارد و غذایی بد بود و خونی گرم و خشک از وی متولد شود و روغن بسیار مضره وی کمتر بود
وصاحب جامع از قول رازی گوید گوشت وی تر بود و کیموس وی محمود بود و زود هضم شود و قرا طیس
روحانی گوید بدرستی که فاضلترین غذا ما لیخولیا بود و بپارسی و بواردر خوانند و از مرغان خویش او از
بود شحم نیکوترین پیه آن بود که از حیوانی فربه مستعمل کیرند و طبیعت آن گرم و تر بود و
مختلف بود بسبب حیوان که از وی حاصل شود و رطوبت وی کمتر از سمین بود از بهر آنک چون بگدازانند
زودتر از وی بسته شود گویند خشکست سودمند بود و جهت خشونت حلق لیکن مرخی و مغثی
و مدخن بود و دفع مضره وی بلیموی نمک و زنجبیل و دارسین و فلفل کنند شحم البط گرم تر از پیه مرغ بود
بغایت لطیف بود چون موم روغن سازند و بر روی بمالند روی را پاک کند و جلا دهد شحم
الدجاج گرمی وی کمتر از پیه بط بود و پیه خروس میانه بود و پیه مرغ خشونت زبان و درد رحم
را نافع بود شحم الاوز داء الثعلب را سود دهد و شقاق لب و روی را نافع بود شحم
الارض صاحب منهاج گوید قطن است و گفته شود و صاحب جامع گوید خراطین امعاء الارض گویند
و آن گفته شد شحم الفیل گرم بود چون در خور بمالند گزندگان بگریزند شحم الایل
بغایت گرم بود تشنج را سود دهد و چون لطوخ کنند گزندگان بگریزند شحم الاسد
گرمترین شحمها بود و رطوبت وی کمتر بود و خشکی وی زیاده و بقوه تر بود جهت تحلیل اورام
غلیظ صلب شحم الحمار نافع بود جهت اثرها که در پوست بود و سوختگی آتش شحم
الحمار الوحشی با روغن قسط درد پشت را سود دهد که از باد بود شحم المعز
فاضلترین شحمها بود و شحم تیس تحلیل در وی زیاده بود نافع بود جهت لدغ معاویر پس آن عقرب
بقوه تر بود از شحم خنزیر از بهر آنک زود بسته شود و حقنه کردن بدان سحج معا بی و تر حجرا
نافع بود و کسی که ذراریح خورده باشد بغایت نافع بود شحم الخنزیر نیکوترین آن
بود که از خنزیر نر خوان گیرند و رطوبت وی زیاده از مجموع شحمها بود و فعل وی نزدیک
بزیت بود و لیکن تلیین و نضج در وی زیاده بود که در زیت و گرمی آن کمتر از گرمی شحم برو(ن) بود
بود

بود جهت ورمها و قرحه امعا ساکن گرداند و نافع بود جهت گزندگی جانوران و مقدار ماخوذ
از وی تا سه درم بود و اولی آن که عوض پیه بز کنند و قایم مقام وی بود در این زخمها و وی حرام بود
و گویند بدل وی کلک الماعی بود شحم البقر گرم و خشکتر از پیه بز و میش بود و متوسط بود میان
پیه و بدل وی گویند پیه بط بود شحم العجل گرمی وی کمتر از شحم بقر بود شحم الدب
لطیف تر بود داء الثعلب را سود دارد و شقاق که از سرما بود نافع بود و جهت خلع و واثی و تعقد
نت فزمن و برص سودمند بود و شریف گوید پیه وی چون در پوست انار گرم کنند و با هم چندان
بیامیزند بعد از آن برابر و طلا کنند موی بسیار بروی اند و چون در نا صور مالند کرم زایل کند و اگر
پیه وی سحق کنند و بر مفاصل متعقد طلا کنند سود دهد و چون در آفتاب در عصب غلیظ مالند ماید فی نعم
تا اعضا و پیرا لخور داعصاب لطیف گرداند و در غایت تلیین بود و بدل وی شحم الکلب بود و ابن
زهر گوید چون بر داء الثعلب مالند موی بروید و در چشم کشند بعد از آنکه موی زیاده برکشیده
باشند دیگر نروید و چون گداخته کنند و در گوش کودک چکانند که رابنج باشد از همه آفات ایمن
باشد و وزی عظیم بود و پیرا شحم السمک البحری تیزی شحم را زیاده بود و نزول
آب را سود دهد با عسل کشیدن شحم الافعی گرم و تیز بود و پیشتر اطبا متفق
اند بر آنک منع نزول آب می کند از چشم و علی بن عیسی گوید منع موی زیاده که در چشم بود بکند
چون بدان بمالند و اسحق گوید مقدار دانگی از وی تا دو دانگ زهرها و گزندگیها را سود دهد و مضر بود
بدل و منع مضره وی بصل شحم قاوندی قاوند گویند و در قاف گفته شود شحم
الثعلب درد گوش را ساکن کند چون در روغن سوسن بگدازند و به پنبه پاره در گوش نهند و
درد دندان را سود دارد و گویند چون بگدازند و بر نقرس مالند زایل کند و اگر طلا کنند بر خارکی
با چوبی و در گوشه خانه رها کنند براغیث برون جمع شوند شحم التمساح جالسوس گوید
پیه وی بو کنند کی وی نهند در ساعت درد زایل کند شحم حنظل چون از حنظل بیرون
آورند بعد از سه ماه قوه وی ضعیف شود و منفعت وی در صفت حنظل گفته شود شحم المراج

خطمی بری است و گفته شد شحار و **شخبیره** قلی است و گفته شود در قاف **شربث**
فراسیون است و گفته شود **شری** حنظل است و در صفت حنظل گفته شد **شربین** درخت
قطران است و آن از جنس شجرهٔ صنوبر بود و ثمر وی مانند سرو بود لیکن کوچکتر بود و وی خارناک
بود و آن دو نوع است دراز و کوتاه و در پوست وی قبض بود و طبیعت وی گرم و خشک بود نزدیک
بدرجه سیوم و چون ورق وی با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و ثمر
وی سرفه را سودمند بود و جگر را و تقطیر البول را نافع بود و مشیمه را بیرون آورد و بول
براند با فلفل استعمال کردن و وی شکم ببندد و ثمر وی چون با شراب بیاشامند
کسی که ارنب بحری خورده باشد سود دهد و چون با شحم ایل بیامیزند و بدن را بدان مسح کنند هیچ
گزندی نزدیک وی نگردد و ثمر وی معده را بد بود و دماغ را بود و درد سر آورد و دو لحه سند ازد
و اصلاح وی بعصارهٔ لسان الحمل کنند **شقاقل** اشقاقل است و گفته شد **ششندان**
فاشرشین است و گفته شود **ششتره** فولست و گفته شود **شطریه** نوعی از صعتر است
و ورق آن دراز بود و بستانی بود و تبریزیان انزا مرزه خوانند و در صفت صعتر منفعت آن
گفته شود **شعور الصقالبه** زعفران است و گفته شد **شعر الجن** و شعر الحیات
و شعر الارض و شجر الحمار و شعر الغول و لحیه الحمار و ساق الاسود و سانقه و صعایر الجن و شعر
الخنازیر و کزبره البئر امن جمله اسم برسیاوشان است کرمانیان کورسو خوانند و بزبان شیرازی
ویرا کیسوی بریان خوانند **شعار برقشا** صعتره است و گفته شود **شعیر رومی**
خندروس است و گفته شد **شعیر** نوعی از وی بی پوست بود و انرا سلت خوانند و فعل
وی نزدیک بفعل جو با پوست و نیکوترین جو آن بود که تازه و سفید و بزرگ دانه و فربه بود
طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و گویند در دوم و خشکی وی بیشتر از باقلا مقشر بود
باندک خیری اما در همه فصلها مانند وی بود چون از بیرون استعمال کنند و چون جو پخته بخورند فضلات
از باقلا بود و در وی تحلیل و جلا بود و غذای وی کمتر از غذای گندم بود و بر کلف گرم کرده طلا کنند سود
دهد

و بر جرب ریش شده با سرکه گرم کرده طلا کنند نافع بود و با سرکه و به بر نقرس گرم طلا کردن
خوب بود منع سیلان فضول از مفاصل بکند و آرد وی با پوست خشخاش و اکلیل الملک ضماد
کردن بر ذات الجنب نافع بود و با انجیر چون بپزند تنها بلغمی را نافع بود و چون مرضوض کنند و با آتش
گرم کنند و بر وجعی که از جراحت بود تکمید کنند ساکن گرداند و اگر بر ورمها گرم همین عمل کنند بگدازاند
و وی باد انگیز بود و مغص آورد و از بهر آنک ویرا بجوشانند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی انیسون
است و آرد جو با انجیر بپزند و بر ورم بلغمی و ورمها گرم نهند بگدازاند و چون با راتینج و زفت و سرگین کبوتر
بیامیزند و بر ورمهای صلب نهند نضج دهد و چون با زفت تر و موم و بول کودکان که محکم نشده باشد و زیت
بیامیزند و بر خناق نهند نضج دهد و چون با عصارهٔ سر در بسرشند مانند کاهو و تورکی و آب روباه تربک
و ضماد کنند بر چشم ورم کرده ورمی که گرم بود ساکن گرداند و همچنین طلا کردن بر همه ورمها گرم
همچون حمره و نمله و فلغمونی و امثال آن و چون با سرکه بسرشند و بر پیشانی طلا کنند درد سر گرم ساکن
گرداند و همچنین تنها یا با ادویه که موافق بود استعمال کنند قلاع را زایل کند **شعر جالسوس** گویند موی
را اگر بسوزانند در قوه مانند سم سوخته بود گرم و خشک بود در سیوم و اگر موی آدمی تر
کنند بسرکه و بر گزیدگی سگ دیوانه ضماد کنند و اگر بشراب صرف و زیت تر کنند و بر جراحات
سر نهند منع تورم آن بکند و اگر بدان دخان کنند خناق رحم و سیلان آن سود دهد و موی سوخته
چون سحق کنند بسرکه و بر سرها نهند زایل کند و چون سحق کنند با عسل و بر قلاعی که عارض شود
در دهان کودکان بمالند بغایت کمال نافع بود و چون سحق کنند با کندر و بر جراحتها که بر سر
پیدا شود افشانند نافع بود خاصه با زیت اگر سحق کنند بعسل و بر جراحتها نهند زایل کند
و چون سحق کنند موی سوخته با مرداسنج و بر چشمی که جرب و حکه سخت داشته باشد طلا کنند ساکن گرداند
و چون با روغن گل بیامیزند و در گوش چکانند درد دندان ساکن گرداند و اگر طلا کنند بر سوختگی آتش
سودمند بود و ابن زهر گوید اگر بیاویزند موی طفل بر ران آنک صلب شود بر کسی که نقرس داشته باشد عنب الثعلب
گزنده بود نافع بود و درد ساکن گرداند و اگر موی آدمی بخور کنند بحری زر دکرد اند و اگر مقعد وی چون بر دای

بالند موی برویاند و صفت سوختن وی چنان بود که دیگی نو بر کنند از موی و طبقی بر سر آن نهند
که سوراخی در میان آن بود بعد از آن بر سر آتش نهند تا بسوزد **شعر الجان** شعر الجن
و گفته شد **شفلج** ثمر الاسف است و انزا قثاء الکبر خوانند و در ثا گفته شد **شفنین بری**
مرغیست که وی را یمام خوانند بپارسی بوتیمار و صاحب منهاج گوید بهترین وی کوچک بود طبیعت
وی گرم و خشک بود و خشکی وی بقوه بود مفلوج را سودمند بود و بیخوابی آورد و مصلح وی سرکه
و گشنیز بود و نشاید که اگر از یک سال گذشته باشد خورند که بغایت مضر بود دوا و لی آن بود
که بعد از کشتن یک روز رها کنند بعد از آن بخورند و رازی گوید سر انرا و ناقهان را نیکو بود و ارسطو
گوید خاصیتی قوی دارد در قوه ماسکه و درین باب از کلنک بالغ تر بود و ابن بیطر گوید گوشت تمام
حفظ را زیاده کند و ذهن را تیز گرداند و قوه حواس بیفزاید **شفنین بحری** جانور دریائی
است بشکل خفاش و دو بال داشته باشد مانند بالهاء خفاش و بلون هم مانند وی و دنب
وی مانند دنب موش بود و در بن آن خاری بود بعد از نیشی و بدان بگزد و درد سخت پیدا
شود از گزندگی وی صاحب جامع گوید در مدینه مالقه از بلاد اندلس وی را ابرق خوانند و شریف گوید
اگر زنی یا مردی بول کند در موضعی و در ان موضع خار یا مه بحری فرو برند انکس که بول کرده باشد
سوزش تمام و دردی سخت پیدا شود ما دام که خار وی در انجا فرو برده باشند و مهراریس رومی
گوید چون بنهند در شیب جامه خواب کسی که خفته باشد ما دام که آن نهاده باشد بخواب نرود تا
آن بر نگیرد و اگر دفن کنند در بن درختی بار ور نشود و خشک گردد و اگر دفن کنند در خانه قومی
تفرقه کردند آن قوم و اگر بسوزند و سحق کنند و آن خاکستر بر دو کس افشانند از یکدیگر برا گنده
شوند و دشمن یکدیگر شوند و بعضی انرا خوت الشر خوانند **شقایق النعمان**
شغر خوانند و بیونانی ارامونی خوانند و بری بود و بستانی بود و گل وی بزرگ بود بپارسی لاله
گویند و نوعی دیگر هست از شقایق که انرا اذریون خوانند و گفته شد و طبیعت هر دو نوع صاحب
منهاج گوید گرم و خشک بود در اول و گویند گرمست در دوم و عیسی بصری گوید گرم و خشک بود

و وی محلل

و وی محلل و منضج و جلابی و جذبی در وی بود و اگر گل شقایق با پوست خورتر بیامیزند
موی را بغایت سیاه گرداند و خضابی نیکو بود و اگر در شیشه کنند و در شیب و بالای وی
یک مثقال روی سوخته بنهند و در سرگین تر چهل روز دفن کنند چون بیرون آورند در ساعت
موی را خضاب کند تنها و بغایت سیاه گرداند و عصاره وی سفیدی چشم زایل کند خاصه از چشم
کودکان و چون کحلها مرکب با وی مزج کنند قوه چشم بدهد و شریف گوید چون آب وی در چشم کشند
حدقه را سیاه کند و منع نزول آب در ابتدا بکند و تیزی وی زیاده کند و قوه وی بدهد و اگر یک رطل
شقایق و نیم رطل پوست گوز کان تر در شیشه کنند و دفن کنند در سرگین گرم دو هفته و
موی را بدان خضاب کنند سیاه گرداند و چون ظرفی ابگینه پر کنند و در شیب آن چهار درم روی سوخته
بنهند و در بالای وی همچنین و سر آن بگیرند و در سرگین دفن کنند سه هفته بعد از ان بیرون آورند
ابی سیاه غلیظ باشد و موی را بوی شانه کنند سیاه گرداند بغایت و اگر درست زبان بوی
رنگ کنند خضابی نیکو عجایب بود و ابن رضوان گوید تخم وی چند روز متواتر هر روز یکدرم با آب
سرد بیاشامند ابرص شفا یابند باذن الله تعالی و گوید بکرات تجربه کرده و مجرب بوده و
دیسقوریدوس گوید همچنان بکوبند و آب آن بگیرند و بدان سعوط کنند سر را بنقیه کند و چون
بخایند قلع بلغم کند و چون بپزند بشراب و بر ورم گرم ضماد کنند زایل کند و اثار قرحه که در روی
بود پاک گرداند و ریشها چرکن پاک کند و چون زن بخورد برگ وی حیض براند و چون ورق و قضبان
وی با حشیش حمص برند و بخورند شیر براند و شقایق نافع بود جهت نمش و جرب و ریش
شده و قوبا **شقاقل** اشقاقل است و گفته شد منفعت بعضی از ان در باب الف
و اینجا نیز گفته شود تمامی منفعت آن منصوری گوید مربای وی قوی گرم و مسخن معده و جگر بود
منی را زیاده کند بسیار چون ادمان آن کنند و ابن وافد گوید گرم و تر بود در اول و رطوبت
وی بیشتر از حراره بود مهیج جماع بود و باه را زیاده کند و نعوظ آورد خاصه مربا بعسل و
جالینوس گوید گرم و تر بود در سیوم شیر بیفزاید و قوه باه بدهد و حیض فرود آورد و منقوی اعضاء
بارد

بود و دیسقوریدوس گوید در ابتداء استسقا نافع بود و مقوی امعا بود و منی بیفزاید و
نعوظ تمام آورد و روفس و اریباسیوس گویند مقوی صلب بود و ذکر و منی بیفزاید و لذه زیاده کند
و نفخ فرود آورد و اختناق رحم را نافع بود و گزیدن سگ دیوانه و گزندگی سباع و گزندگی جانوران
که زهر ایشان سرد بود سودمند بود و مقدار ماخوذ از وی دو درم بود و شیخ الرئیس گوید
ظن آنست که سخونت وی لطیف بود و ترطیب وی قوة در روح زیاده کند و رازی گوید بدل آن
بوزن آن بوزیدان بود و گویند بدل وی دارچینی و تخم گرز بود بسیار خوردن وی مضر بود بشش
و مصلح آن برسیاوشان یا نبات بود که جلاب سازند **شقر** شقایق است و گفته شد
شقراق بواسه و سنقره گویند بپارسی کاسکینه گویند و بشیرازی کاسه شکنک گویند گرم
بود و در وی زهومتی قوی بود اما محلل ریاح غلیظ بود که در امعا باشد خوردن وی سم بود
شقردیون اشقردیون خوانند و آن اشقوردیون است و گفته شد منفعت بعضی
در باب الف و تمامی اینجا گفته شود و آن ثوم بری بود و حافظ الاجساد و حافظ الموتی خوانند
بغایت گرم بود بول براند و چون تر بود بکوبند و چون خشک بود بپزند بشراب و بیاشامند گزندگی
جانوران و ادویه کشنده را نافع بود و سینه را از کیموس غلیظ پاک کند و مقدار دو درم با ماء العسل
بیاشامند قرحه امعا و عسر البول و لذع معده را نافع بود و چون با [illegible] و عسل [illegible]
بیامیزند و بر موضع نقرس درد ساکن کند و اگر بآب ضماد کنند همچنین و چون زن بخود برگیرد حیض
براند **شقاهنج** شقوهنج نیز گویند و آن خشک است و گفته شد **شکاعی** صاحب منهاج گوید
حشیشی است در قوت مانند بادآورد و نیکوترین وی سبز بود و گویند زرد و طبیعت وی گرم
و خشک است در سیوم و گویند گرم است در اول و خشک در دوم محلل لطیف بود بغایت و گویند چون در
جامه خواب کودکان نهند سودمند بود جهت آب رفتن دهان ایشان و بر فالج طلا کردن و سعوط کردن
و با شراب آشامیدن نافع بود و رطوبت معده و باد که در رحم بود سود دهد و مقدار مستعمل
از وی دو درم بود و جالینوس گوید سودمند بود جهت مره سودا و بلغم و مقوی بدن بود و معده و امعا را
پاک

گرداند از فضلهای بد و جذام را نافع بود و روفس گوید جذام و برص و بهق را نافع بود و با افسنتین رومی
بیاشامند و سمی بود و صاحب تقویم گوید مقدار مستعمل از وی پنج درم بود و گویند مضر است
بشش و مصلح وی صمغ عربی بود و نافع بود جهت ورم ملازه و ورم مقعد و پنج وی قطع سیلان رطوبت مزمن
از رحم و خون رفتن از سینه و مجموع سیلان رطوبات از بدن بکند و شیخ الرئیس گوید سودمند
بود جهت تبهای کهن خاصه صبیان را و مولف گوید بشیرازی و برافار مهک گویند و وی نباتی کوهی بود
و در زمینی که سنگسار باشد و جهت ربع و تب سرما حلاب خوردن نافع بود بغایت
شک تراب الهالک خوانند اهل عراق و اهل مغرب رهج الغار گویند و بعضی سم الفار خوانند و بشیرازی
مرگ موش کانی خوانند و صاحب منهاج گوید دو زرد است و اکبر [illegible] و بپارسی زرنیخ سفید خوانند
و وی سم قاتل بود و معالجه کسی که آن خورده باشد همچنان کنند که معالجه کسی که زیبق مصعد خورده باشد
و مشکل خلاص یابند از زهر آنکه بغایت مهلک است و اگر در میان خمیر کنند یا در چیزی دیگر و در میان
خانه بنهند تا موش بخورد هر موش که آن بخورد هر موش که بوی آن موش مرده بشنود بمیرد چنانک
آن خانه از موش پاک گردد و مجربست **شلجم** و سلجم نیز گویند و آن لغت است بپارسی شلغم
گویند بری بود و بستانی بود و طبیعت وی گرم است در دوم و تر است در اول غذا بسیار دهد و
مولد منی باشد و سینه را نرم گرداند و باه را برانگیزد و بول براند و مسهل بود و اشتهاء طعام
بیاورد و چون بسرکه و خردل و مقوی معده بود و آب وی حصر را سودمند بود و آن زحمتی است که
بشیرازی رطوبت خوانند و در وی غلظی و نفخی بود و محرک شهوة جماع بود و چون بخورند احساس نفخی در
خود یابند بعد از ان جوارشی تناول کنند مفید بود **شلشل** اسحق بن عمران گوید شل در هندوستان
سرحل هندی خوانند و آن ثمری مدور بود مانند زرد الو و قوة وی مانند فلفل بود و طبیعت وی گرم بود
در سیوم و تر بود در اول لطف کننده غلیظ بود و صلابت اعضا را نافع بود و شیخ الرئیس گوید طعم
وی تلخ بود و تیز و قابض با دهان بشکند و در وی تحلیل عجب بود و اعصاب را نافع بود و حرق النسا و نقرس
و [illegible] گویند نافع بود ریاحی را که عارض شود در رحم زنان و بچه نگاه دارد در رحم و چون با عسل بیاشامند
استعمال کنند

[illegible]

معده را پاک گرداند و قوه اعضا بدهد و نشف رطوبت بکند و مقدار مستعمل از وی تا یک درم بود
و گویند مضر بود به شش و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید صداع آورد و مصلح وی خشخاش
سیاه و شکر بود و صاحب منهاج سهو کرده است که از خوردن وی همان عارض شود که از زیبق
مصعد و حق بطرف صاحب جامع است که روا رشک تا شل سهو کرده است **شمع** بپارسی
موم خوانند و دیسقوریدوس گوید نیکوترین وی آن سرخ رنگ بود خوشبوی که بوی عسل از وی
آید و بی خلط بود و طبیعت وی معتدل بود و گویند گرم بود و ملین و ماده مرهمها سرد و گرم بود
و در وی نضاجی اندک بود و ملین اعصاب بود و حک ریشها و خشونت سینه را نافع بود طلا کردن
با روغن بنفشه لعوق کردن و منع شیر بستن در پستان زنان بکند چون ده حبه یک مقدار حاورسی از وی
بیاشامند همین مقدار در حسایی از جاورس یا برنج کنند و بخورند قرحه امعا را نافع بود و جذب
سموم بکند و بر جراحتهایی که از حیوان زهردار بود طلا کردن نافع بود بغایت و شریف گوید چون با
روغن سوسن یا روغن زنبق بر روی طلا کنند لون را صافی و نیک گرداند و کلف ببرد و منضج دملها
بود و استنشاق رایحه وی در زمان وبا نافع بود و خوردن وی شهوه طعام را ضعیف گرداند
شمر امیر بکوش است و صفت آن در راذان الغار گفته شد **شمار** رازیانج است
نزدیک اهل شام و گفته شد **شمشار** بقل است و گفته شد **شمشیر** شوشمیر گویند و آن قاقله
صغار بود و گفته شد **شمام** دستنبو است و گفته شد **شنجار** بپارسی شنگار گویند و آن
ابوخلسا است و گفته شد در الف و اعلیا نیز گویند و ورق وی چون با شراب بیاشامند
شکم ببندد و ورق وی بورق کاسنی ماند اما خشن بود و آن کاوزبان تلخ است و در کوههای
سرد بسیار روید خاصه در کرمان **شندله** تودری است و گفته شد **شنبلید** صاحب
جامع از قول بعضی گوید شنبلید نفاخ سورنجان است و صاحب منهاج گوید ورد سورنجان
است و قول اول اصح است که آن نفاخ سورنجان است و نیکوترین آن سفید تازه بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود و بوییدن وی صداع سرد را و باد ماد غلیظ را که در دماغ بود بشکند و سده
دماغ

و می نشاید و چون اول بار آن باشد که ستور آفتاب بحدی نرفته باشد بشکفد و مانند بهار نارنج
شکفته بود بشکل و قد و بوی کی نیز داشته باشد **شنج** نوعی از حلزون است بپارسی گجک خوانند
و بشیراز نیز عیبک گویند و آن کوچک بود و بزرگ بود و صاحب جامع گوید سبز و بزرگ و بحینه بود و لون
ظاهر آن زرد بود و باطن آن سفید و عطاران شیراز توتیا اگر خوانند او را و آن ودع است
در دو او گفته شود و بهترین شنج تازه سفید املس بود و چون بسوزانند در داروهای چشم مستعمل کنند و صفت
سوختن وی چنان بود که شنج را در گل گیرند گلی که سرگین با وی سرشته باشند و در تنوری که آتش
تافته بود نهند تا بسوزد و علامت سوختن وی آن بود که سفید گشته باشد و اگر نگشته باشد دیگر
در گل گیرند و در آتش برند تا تمام سوخته گردد و سفید شود بعد از آن با آب سحق کنند و استعمال
کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر منفعت وی آنست که سفیدی که در چشم بود زایل کند
و نشف رطوبت از چشم بکند و آب رفتن باز دارد و جلای تمام بدهد و اگر نسوخته در چشم کشند جلا زیاده
بدهد و اگر سوخته در چشم کشند نشف رطوبت بیشتر بکند و تخفیف وی زیاده بود و اگر بعد از سوختن
غسل کرده باشند نشف وی لذع کنند و سنون کردن دندانرا جلا دهد و مسکن وجعهای گرم بود و مقدار
نیم درم شربتی بود اما مضر بود به شش و مصلح وی عسل بود و بدل آن ودع **شنقار** شنجار است
و گفته شد **شنان** فراسیون است و گفته شود **شونیز** ششیز است و حبة السودا گویند
بپارسی شونیز گویند نیکوترین آن فربه بود طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم قطع بلغم بکند
و جلا بدهد و محلل ریاح و نفخ بود و ورمهای بلغمی کهن شده و ورمهای صلب چون بکوبند و با گمیز
کودکان که بالغ نشده باشند بسرشند و ضماد کنند بگداراند و چون با سرکه و چوب صنوبر بپزند و
بدان مضمضه کنند درد دندانرا سود دارد و چون بکوبند و با آب تر کنند و بر ناف ضماد کنند کرم
دراز بیرون آورد و اگر با آب حنظل بسرشند یا بجوشانند و بر ناف طلا کنند حب القرع بیرون آورد
و اگر در عینه بسرشند و طلا کنند کرمها مجموع بیرون آورد و چون سحق کنند بریان کرده و در خرقه ببندند
و دایم ببویند زکام سرد را نافع بود و اگر سحق کنند و با قدری روغن حبة الخضرا بیامیزند و قطره

سه قطره درگوش چکانند نافع بود جهت سردی و بادی که درگوش بود و اگر بریان کنند و بکوبند
و در زیت خویش انند از آن زیت سه قطره در بینی چکانند با چهار قطره زکامی را که عطسه بسیار آید
سودمند بود و اگر بسوزانند و با روغن سوسن یا روغن حنا که موم در آن گداخته باشند بیامیزند
و بر سر طلا کنند موی بر دیاند و روغن وی چون سعوط کنند فالج و لقوه را نافع بود و چون بکوبند و
بیزند و هر روز مقدار دو درم با آب نیم گرم بیاشامند گزندگی سگ دیوانه را سود دهد و اگر با عسل و
آب گرم بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و چون با عسل و روغن گاو بسرشند سودمند بود جهت
درد رحم و درد گرده و دردی که نفسا را بود در زمان اماک چون نفاس و درد آن ساکن کند
و چون سحق کنند با بول و بر ریشها اسر نهند و بدان ادمان نمایند ریش را پاک گرداند و موی
برویاند و چون در کحلها کنند و در ابتدای نزول آب بکشند یا بدان سعوط کنند منع آن بکند و قلع
ثالیل و خیلان و برص و بهق و جرب و ریش شده بکند و بر پیشانی طلا کردن درد سر که از سردی بود
سود دهد مصفاه بکشاید و چون یک شب در سرکه خوابانند و با حداد سحق کنند چند روز بول و
شیر و حیض براند و چون با نطرون بیاشامند عسر النفس را نافع بود و چون مقدار دو درم از وی با آب
بیاشامند گزندگی رتیلا را نافع بود و چون در خانه دود کنند گزندگی بگریزد و بخاصیت تپهای بلغمی
و سودا را زایل کند و حب القرع را بکشد از بیرون طلا کردن و چون روغن وی را سعوط کنند
سودمند بود فالج و کزاز و قطع تری و سردی بکند که اگر جمع شود از آن افلاج حادث شود و چون
سحق کنند و با خون افعی یا خون بوستوکل طلا کنند بر سفیدی که بر اعضا ظاهر باشد لون آن بگرداند و چون
بریان کنند با شیء آهسته و بکوبند و بگلاب بسرشند و طلا کنند بر ریشی که بر ساق پیدا شود بعد
از آنک ریش بسر گشته باشند زایل کند و بحال صحت آورد و چون ضماد کنند درد مفاصل را سود
دهد و چون بخورند حیض براند و بچه زنده و مرده بیرون آورد و چون بیرون آورد و شیمه نیز از زن
و شریف گوید چون سفت دانه از وی بخوبسانند یک ساعت و سعوط کنند در بینی کسی که یرقان داشته
باشد و چشمهاش زرد شده باشد بغایت نافع بود و زود بحال صحت آورد و زایل کند بشله

تقبیح

سده و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی کثیرا بود و بدل صمغ زیتون و گویند بسیار خوردن از وی
کشنده بود و نوعی از وی هست که خناق و غثیان آورد و اول آن بود که قی کنند و شیر بیاشامند
و مداوی وی چون مداوای کسی کنند که گندش خورده باشد شوصرا نوعی از برنجاسف
است و آنرا مسک الجن خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در حقنها تیز کنند سودمند بود
جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل سرد از بهر آنک مسهل اخلاط غلیظ لزج بود شوخط
خوشه ارزن است شویلا برنجاسف است و گفته شد شوع درخت بان است و صفت
بان و حب آن گفته شد شوشمیر خیر بوا است و مهل بوا و ماهل بوا نیز گویند و آن قاقله صغار است
و گفته شود شوکة الدراجین شط الراعی است و بیونانی دنیافوس گویند و گفته شد
شوک الدمن عنکبوت و گفته شود شوکة الفلک اشخیص است و گفته شد
شوکة عربیه شکاعا است و گفته شد شوکة قبطیه قرظ است و گفته شود شوکة
شهبا ینبوت و گفته شود شوکة منتنه چنین گوید طباق است و گفته شود و طباق
خارناک نیست که آنرا شوکه خوانند شوکة بیضا بادآورد است و گفته شوکة مصریه
شوکه قبطیه است شوکران جعطوطی گویند و بیونانی قونیون و میقونیون و باریقون و
طفسیقونیون نیز گویند و آن طحما است و گویند تخم بنج رومی است و دیسقوریدوس گوید ساق
آن مانند ساق رازیانه است و ورق مانند ورق خیار زه و گل وی سفید بود و تخم وی مانند
انیسون رومی بود اما سفیدتر بود و روفس گوید ورق آن مانند ورق بیروح زردی بغایت
بود و بیخ آن باریک بود و تخم آن مانند نانخواه بود بشکل نه بطعم و لعابی داشته باشد و گویند
آن بیخ کوهی است بپارسی دوروس گویند و بهترین آن یزدی که از ولایت یزد ارتفت فید
و آنرا دوروس تفتی گویند و تخم آن از شوکران است و طبیعت آن سرد و خشک است در سیوم یا چهارم
و کشنده بود و اگر عصاره وی بگیرند پیش از آنک تخم وی خشک شود و در آفتاب نهند تا منعقد شود
بسیار منفعت داشته باشد در اطلیه و در شیافها جهت درد چشم استعمال کردن نافع بود و چون ضماد

کنند

کنند بر حمره و نمله ساکن گرداند و اگر نبات وی همچنان با ورق بکوبند و بر انثیین ضماد کنند نافع بود
جهت کثرت احتلام و چون ضماد کنند بر قضیب سستی در وی پدید آید و چون بر پستان دختران بکر ضماد
کنند رها نکند که بزرگ گردد و اگر بر پستان شیردار ضماد کنند قطع شیر بکند و اگر بر زهار یا موضعی که موی بود
طلا کنند منع موی رستن بکند و اگر بر خصیه کودکان ضماد کنند رها نکند که بزرگ شود و اگر کسی بخورد علامت
وی آن بود که عقل از وی زایل شود و چشم وی تاریک گردد تا حدی که هیچ نه بیند و فواق آورد و در
آخر کار تشنج اعصاب آورد و خناق از تنگی که در قصبه شش و حنجره پدید آید گردد بسبب ریاح و مضرت
وی بشر بدل رسد تا بحدی که بکشد و مداوای وی قی کند و بعد از آن بشراب صرف کنند و
فلفل پس شیر خر با افسنتین و فلفل و جندبیدستر و سداب با شراب و قردمانا و میعه و فلفل
و تخم انجره با شراب و ورق غار و انجدان و حلتیت با روغن و مداوا انفقیون نیز کنند و اگر از تخم وی
اندکی در شراب کنند بغایت منوم بود و بدل آن دو وزن آن بزر البنج بود شوغار
زاج سفید است و گفته شد شوذانیق سوذانیات است و گفته شد وی غذا اندک
دهد و کیموس وی کدر بود شهدانج بزر القنب است و آن بری بود و بستانی بود و در قاف
گفته شود شیطرج عضاب خوانند بزبان بربری و یونانی لبیدیون خوانند و آن انواع
است بهترین آن صاحب منهاج گوید هندی بود یا بحری و مولف گوید چندانکه امتحان کرده
شد بهتر از پارسی نیست که در لحظه آبله می زند در اطلیه و هندی آبله نمی زند پس محقق شد که
حده وی زیاده از هندی است و این نوع نیکوتر است بدو وجه یکی آنکه تازه بود و دوم آنکه
مقشر بود فی الجمله طبیعت آن گرم و خشک است در آخر درجه دوم و جالینوس گوید گرم بود
در درجه چهارم و شیخ الرئیس گوید بر بهق و برص سفید و جرب و تقشر با سرکه طلا کردن
بغایت نافع بود و چون بیاشامند درد مفاصل را سود دهد و بر سپرز طلا کردن بگدازاند
و ورق وی چون نیک بکوبند و با بیخ راسن بر عرق النسا ضماد کنند دانگی و نیم و ساعتی
رها کنند نافع بود و بر جرب ریش سده مالیدن بغایت مفید بود و چون از خود بیاد بزند درد

دندان ساکن کند و مولف گوید که از خواص وی آنست که اگر درد دندان کند شیطرج را در کف
دست مخالف نهند و بر شیب اوی نهند درد دندان ساکن کند و جهت قوبا با سرکه کهن طلا کردن
بغایت نافع بود و مجرب و شربتی از وی یک مثقال بود و گویند مضر است بشش و مصلح آن مصطکی
بود و بدل آن فوه بود و گویند بدل آن بیخ کبر است شیح بپارسی درمنه گویند بهترین وی
آن بود که آنرا درمنه ترکی گویند و شیح جبلی را افیلون گویند و طعم وی تلخ بود و طبیعت وی گرم و
خشک بود در سیوم و گویند گرم بود در دوم و خشک بود در اول محلل ریاح بود و منطع و در وی
نفعی بود دون قبض افسنتین و چون بسوزانند و خاکستران با روغن بادام بر داء الثعلب
طلا کنند نافع بود و منع اکله بکند و عسر النفس را سود دهد و کرمها و حب القرع بکشد و بول و حیض
براند و جهت گزندگی عقرب و رتیلا و زهرها سودمند بود مقدار دو مثقال و چون بسوزند و بر
ریشی که کوتاه بود یا بر موضع ریش که نرسته باشد طلا کنند موی برویاند و وی مضر بود با عصاب
و مصدع بود و معده را زیان دهد و مصلح وی ترش بود و گویند مصلح وی شراب ریباس بود یا شراب
اترج و بدل آن در قاتلات دود برنگ کابلی بود و در عملها دیگر غیر ارمنی بدل وی کنند شیلم
زوان است و بهترین وی آن بود که ادکن و فربه بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و گویند
در اول و گویند در دوم و وی ملطف و محلل بود و جلا بی بدهد و با گوگرد بر بهق طلا کردن سود
دهد و محلل ورم خنازیر بود با بزر کتان و با سرگین کبوتر بر وی نهند سوراخ کند و با گندم بر
قوبا و ریشها ذرور کردن نافع بود و بخور کردن بدان آبستنی را یاری دهد خاصه چون با سویق
و مر و زعفران و کندر بود و چون بکوبند و بسرشند و بر عضوی نهند که سلی یا خاری در وی باشد
بیرون آورد و وی مسکر و مسدر بود و شیرازی شلمک خوانند و اگر در میان گندم بود آن نان
بغایت مسدر و مسکر بود و بدل آن حندقوقو بود و اگر در میان شراب خوی سایند و بیاشامند
بغایت منوم بود و مستی و خواب گران آورد و روغن وی جهت قوبا از روغن گندم نیکوتر
بود و چون بر صدغین ضماد کنند خوابی معتدل آورد و رازی گوید بدل آن شیرج دهن الحلکت

بپارسی روغن کنجد گویند و شیره گویند و طبیعت وی گرم و تر بود سودمند بود جهت شقاق
و خشونت سوداوی خوردن و طلا کردن و چون مورد در وی بپزند موی را نگاه دارد و قوه زیاد
و خوردن وی با آب میویز حکه دموی و بلغمی را زایل کند و ضیق النفس را نافع بود و معدل طبیعت بود
و سموم را نافع بود و خشونت حلق و سینه را سود دهد و سهو که طبیخها زایل کند چون در طبیخ کنند
و در وی غلطی بود و معده را بد بود و مرخی وی بود و اگر خواهد که غلط وی اندک شود مصلح وی
آن بود که بریان کند و بعضی گویند سوداوی را هیچ نفع ندهد **شیبة العجوز** اشنه است
و گفته شد **شبان** دم الاخوین است و گفته شد **شیرزق** و شیرزج نیز گویند
صاحب جامع گوید سرگین خفاش است و گویند بول او و صاحب منهاج گوید بول خفاش است
و گویند شیر اوست و مولف گوید آنچه محقق است شیر خفاش است که هیچ مرغ شیر ندارد الا خفاش
و شیرمرغ که مردمان با فواه گویند شیرزق است و طبیعت آن گرم و خشک است بغایت گرم و
منفعت وی آنست که سنگ مثانه بریزاند و ناخنه و سفیدی که در چشم بود چون در چشم
کشند زایل کند **شبرابه** خشخاش است و گفته شد **شینیز** شونیز است و گفته شد
شیح جبلی فلفل سیاه است و گفته شد **شیخ البحر** حیوانی دریایی است که سر و
محی وی مانند گوساله بود و گویند روز شنبه البته از دریا بیرون نیاید **شیاف خوزی**
بوش زرندی است و گفته شد **شیر املج** آمله چون در شیر خوابیسانند انرا شیر املج خوانند و
قبض او کمتر از آمله بود و نیکوتر آن بود که چند روز در شیر خوابانند و طبیعت آن سرد
و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و گویند گرم و تر بود و بلغم لزج را پاک کند و قوه شهوه زیاد
و قطع قی بکند و آب رفتن از دهان باز دارد و جراحت خون را بنشاند و مقدار مستعمل
از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی شیر تازه و عسل بود **شیراز**
بپارسی ریحان خوانند **شیر خشت** شیر بنجی است زرد رنگ که از هندوستان می آورند
و طبیعت آن گرم و خشک بود و مسهل مره سودا بود و بلغم و خلطهای غلیظ سوخته بیرون آورد و باد را

فاسد و شربتی از وی دانگی تا نیم درم بود **شیر خشک** بپارسی شیر خشت گویند و طبیعت
وی گرم بود باعتدال و فعل وی اقوی بود از بزرگتر و مانند وی و بهترین وی آن بود که شفاف بود
مانند صمغ **باب الصاد** **صابون** گرم و خشک بود در چهارم
و مقرح اعصا بود محکم و قولنج بگشاید و مسهل خلط خام بود چون شافه از وی بکود بر کنند
در مهار را نضج دهد و شریف گوید چون در میان خرقه صوف نهند و خراز و قوبا را بدان بمالند
محکم زایل کند و اگر با همچندان نمک سامیزند و در حمام بمالند حکه و جرب ریش شده را نافع بود
و اگر با همچندان حنا بیامیزند و بر زانو طلا کنند درد زانو ساکن کند و اگر بر نمش طلا
کنند زود زایل کند و چون بگوشاسد با روغن گل و تو ریش سر کودکان طلا کنند بیابی چند
نوبت خشک گرداند و زایل کند و چون طلا کنند بر ریشها شهدیه و هفت روز رها کنند بعد
از آن با آب گرم نشویند هیچ دوا بهتر ازین نبود و چون دو درم از وی با همچندان سلیقون که آن
زنجفر محرق است و همچندان نوره جله کنند نفع تمام بدهد کنند و شریف گوید بغایت مجربست و اگر
سر را بدان بشویند در حمام شپش را بکشد و سر را پاک گرداند از سبوسه و گویند اگر با ادویه کشند
که جهت نمش و بهق مناسب بود فعل وی زیاده گردد و بهق و نمش را زایل کند و چون برا و ازام بلغمی
د تخوار نضج نهند تنها یا با ادویه که موافق بود نضج دهد و بگدازاند و چون بسرشند با ادویه که تحلیله
اورام بود مانند حرف و سرگین کبوتر و اصل قثاء الحمار فعل وی قوی گردد و گویند سر را چون
بشویند موی را جعد گرداند و بر سر جراحتها طلا کردن بگشاید و آب وی اگر بخورند کشنده
و نزدیک بخوردن نوره بود و مداوای وی بقی کنند و روغن کنجد بعد از آن ابکوشت از مرغ
فربه و روغن بادام **صابون القاف** تخم ابی مالک است و گفته شد **صاب**
گویند قثاء الحمار است بتحقیق نوعی از یتوعات است **صاع** لون الصفیر است و گفته شود
صاحبه جزاست و گفته شد **صبار** تمر هندی است و گفته شد **صبی** گویند عصاره
سنا است و گویند عصاره زرد رنگست طبیعت آن سرد است نقرس گرم را نافع بود **صبر**

نوعست اسقوطری و عربی و سمجانی بهترین آن سقوطری بود و سقوطره جزیره ایست
نزدیک ساحل یمن و آن جزیره چهل فرسنگ است و اهل آن جزیره مسیحیان اند و ساحران محکم
و اصل ایشان از یونان است اسکندر ایشان را از زمین یونان بدان جزیره فرستاد
صبر و زنان ایشان مجموع ساحر باشند تا بحدی که اگر خصمی با کسی داشته باشند اگر آن شخص حاضر بود
و الا شکل وی بضمیر خود آرد و قدحی پر آب پیش خود بنهد و آغاز سحر کند تا آن زمان که نقطه خون
قدح پیدا شود بعد از آن قدح پر جگر و دل وی شکم گردد آن شخص در حال بمیرد و چون شکم
جگر بند در شکم وی نبود تا بدین حد مبالغه می کنند در ساحری ایشان و نیکوترین صبر سقوطری
آن بود که لون آن مانند لون جگر بود و بوی وی مانند بوی مر بود و براق بود نزدیک
و چون در دست بمالند زود خرد شود و بلون مانند زعفران بود و از وی روغن کوسفند
آید و قطعها سنگ ریزه در وی نبود و نوع عربی را عدنی خوانند و یمنی خوانند و وی میانه بود
و سمجانی بد بود و او را صبر بردکی خوانند و طبیعت صبر گرم و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی در
اول بود و گویند در سیوم و جالینوس گوید خشکی وی در سیوم بود و گرمی وی در اول بود
از همه دواهای سودمندتر بود و ریشهایی که مشکل نیکو شود خاصه در ذکر و دبر و چون با آب
بگدازند و طلا کنند و همچنین سودمند بود جهت و رمهایی که در دهان و بینی و چشمها حادث
شود فی الجمله خواص وی آنست که منع ماده کند و اگر جمع شده باشد بگدازاند و مسخن معده بود و دماغ
آن و بادها بشکند و مسهل صفرا بود و رطوبت و بلغم از سر و مفاصل جذب کند و سدها
بگشاید با جو دانک مضر بود بجگر و ریش چشم و جرب آن و درد و سوزش آن زایل کند و
رطوبت آن خشک گرداند و سودمند بود جهت ابتدا نزول آب و سر و معده و مجموع بدن
بدن را از فضول که جمع شده باشد پاک گرداند و عروق و اعصاب را از او ساخ پاک گرداند و ذهن
صاف کند و حبش بن الحسن گوید نشاید که صبر در سرما سرد و گرما گرم استعمال کنند و مضر بود
و باشد که اسهال دموی آرد از بهر آنکه سر خی عروق سر اموز مقعد بود بسبب افواه آن بگشاید

روانه گردد و صبر عربی کرب و منص آورد و قوه وی در طبقات معده یک دو روز باقی ماند
و سقوطری ضد آن بود و چون بیاشامند بخاری لطیف از وی متصاعد شود بسر و دماغ و فضول
و بلغم که جمع شده باشد پاک گرداند و بخاری که از معده متصاعد شود دلیل آن باشد
چون متصاعد شود بسر از وی جزوی لطیف بعصب اجوف رسد و از فضول پاک گرداند و روشنایی
چشم زیاده کند و بدین سبب است که صبر در ایارجات و معاجین می کنند و صبر چون نشسته باشند زیاده
کند و چون مغسول کنند قوه دوایی بسیار نقصان کند و از طبیعت دوایی بیرون رود و طریق
وی صاحب جامع چنین آورده است که بگیرند صبر سقوطری یک رطل و سحق کنند بنخلی صفیق بیزند بعد از آن
افسنتین ربع رطلی و از ادویها ایارج مصطکی و حب بلسان و دارچینی و سلیخه و عود
و اسارون و سنبل از هر یک سه درم این داروها در دو رطل آب شیرین بپزند تا نیمه باز آید
فرو گیرند و در دست بمالند و صافی کنند و صبر کوفته و بیخته در هاون کنند و آن آب بدان ریزند و بشویند
و در ظرف کنند تا آن آب از صبر صافی شود دیگر باره در هاون کنند و دوم بار بشویند تا آن زمان که
هیچ باقی نماند الا مانند خاک گردد بعد از آن آب از وی بریزند و صبر باقی ماند بسه درم زعفران
با وی بیامیزند و بر دارند بوقت حاجت استعمال کنند و مقدار شربتی از وی مابین یک درم تا دو درم
بود و صبر چون کهن گردد سیاه شود و شسته وی زودتر از ناشسته ضعیف شود و گویند مسهل
سودا بود و آنچه مغسول بود صاحب منهاج گوید شربتی از وی مفرد مابین یک درم تا دو درم بود با
مسهل بلغم و صفرا بود و اگر با ادویه بود شربتی از دو دانگ تا نیم درم بود و مضر بود به
و تعدیل آن بکثیرا کنند و مضر بود بجگر و مقعد و مصلح آن مصطکی و ورق گل سرخ و نقل بود
گوید شربتی از وی یک مثقال تا دو مثقال بود و نوع سمجانی سیاه بد بود و صبر تنها استعمال
کردن بغایت مضر بود بمقعد از بهر آنکه خشکی وی در درجه سیوم است و مزاج وی سرد
بود چون بر آن بگذرد بشکافد خشکی مضر بود بعصب و شیخ گوید چون با آب کنند تا سحق کنند
کنند چند نوبت بواسیر که از مقعد رسته باشد ببندد و گوید نیکوترین معالجه این حمت بود

و مجربست و باید که چون ببیند از دو روغن گل که در ظرفی اسرب با فلفل حل کرده باشند بمالند
ازین آن و اگر در آب لسان الحمل حل کنند و بر ریش بینی و گوش حل کنند و بر حمره و شری طلا
کنند نافع بود و بدل صبر بوزن آن حضض بود و در نفع معده بوزن آن افسنتین و گویند بوزن
حضض و افسنتین بود **صحناة** ماهیابه گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و
گویند گرم بود در اول و خشک بود در دوم و آنرا از ماهی سازند که آنرا ماهی اشنه خوانند در گرمسیر
شیراز و خلطی بد از وی حاصل شود و نشف رطوبت معده بکند و وجع ورکین بلغمی را نافع
بود و گند دهان که از فساد معده بود زایل کند و قطع بلغم بکند و جرب و حکه آورد و تشنگی
و صداع و مصلح وی مغز کاهو بود **صدف** بهترین آن صدف بود که در آب شیرین بود
و طبیعت آن خشک بود و صدف فیروقس و صدف فرفورا نا سوخته نشاید که استعمال
کنند از بهر آنکه بغایت صلب بود و چون بسوزانند قوت وی در غایت تخفیف بود اولی بود که
بغایت سحق کنند و این بابی عام است هر چیزی که جوهری حجری بود پس چون تنها استعمال
کنند نافع بود جهت جراحتها متعفن خبیث و گوشت صدف بری چون سحق کنند و طلا
کنند و بدن را خشک گرداند بقوه صدف جذب سلی و عظام بکند و مسکن وجع نقرس و
مفاصل بود چون ضماد کنند و رها کنند با خود رها کند بغایت نافع بود و چون زن بخود بر
گیرد حیض براند و گوشت وی سودمند بود جهت گزندگی سگ دیوانه و مرق صدف کوچک
شکم براند و بدان بخور کردن اختناق رحم را نافع بود و مشیمه بیرون آورد و صدف سوخته
در تحلیل و جلاء دندان و در کحلها چشم استعمال کنند و ریش چشم را نافع بود و غلظ اجفان
زایل کند چون طلا کنند بر موضع موی زیاده که در چشم بود بعد از آنکه بر کنده باشند دیگر
نروید و سوختگی آتش را سود دهد و درد دل را نافع بود و مقدار مستعمل از وی مثقالی بود
و از آب وی سه درم و صدف سوخته بهق را زایل کند و ریشها را پاک گرداند و اسحق گوید
خوردن وی مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی ودع **صدف البواسیر** نوعی از

صدف

صدف است که در ساحل دریاء قلزم بسیار باشد و در بحر حجاز نیز می باشد و چون در شیب خورد دود
کنند بواسیر را سود دهد و ببیند از دو چون بسوزانند و بعسل بسرشند قطع ثالیل بکند و تبخیر را سود دارد
و شکل وی مانند حلزون بزرگ بود الا وی طبقات داشته باشد و بوی وی کریه بود و لون وی فرفیری
کبست بزند و در قلزم بر کبه معروف بود **صداء الحدید** زعفران الحدید است و گفته شد
صدید الحدید شحره الطحال است و گفته شد **صرو** شوکران است و گفته شد **صرایه** حنظل
است که زرد خواهد شد **صرب** صمغ است و گفته شد **صربا** باد روج است و گفته شد **صرصیر**
نیز گویند و آن حیوانیست کوچک مانند ملخی کوچک که شب آواز کند و بشیرازی جواسک گویند و سقوریدوس
گوید چون بریان کنند و بخورند درد مثانه را سود دهد و جالینوس گوید بعد از آنکه خشک کنند کسی که قولنج داشته
یک دانه فلفل بخورد و شربتی سه عدد از این حیوان بود یا پنج عدد یا هفت عدد با مثل وی فلفل در وقت
هیجان درد و صعوبت آن و صاحب منهاج گوید چون در زیت بپزند و در گوش چکانند ساکن کند
صرفان اسرب را صرفان گویند و نوعی از خرمای سرخ نوبه هست و آنرا صرفان گویند و بپارسی
بلغوم گویند و در تمر گفته شد **صعتر** بشیرازی اوشه گویند و بیونانی اریغانس و آن دو نوعست دراز
ورق و گرد ورق و بری را ندع گویند و در قوه مانند حاشا بود و دراز ورق اقوی بود از گرد ورق و
نیکوترین آن کوچک ورق بری بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم ملطف بود درد سرین
را نافع بود و درد دندان که از سردی و باد بود چون بخایند ساکن کند و طبیخ وی چون با شراب
بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد و چون با سکنجبین بیاشامند دفع مضرت شوکران و افیون
بکند و چون با سکنجبین بیاشامند دفع مضرت حبسین بکند و چون با خیار و م بخورند سکو بود جهت خفگی عضله
و جهت معده و جگر بغایت سودمند بود و اگر با روغن ابرسا سعوط کنند فضلها از بینی بیرون
آورد و اگر با سرکه بیاشامند مطحول را نافع بود و حیض و بول براند و اگر طبیخ وی بیاشامند شکم
براند و فضول مراری بیرون آورد و اگر با عسل لعوق کنند ورم ملازه و ریش گرم را نافع بود و درد
و الاغشیا نوا بغایت نافع بود و چون بپزند و آب وی بیاشامند کرم بکشد و حب القرع را بیرون آورد و اشتها

واشتهاء طعام باز دید کند و باد ها را تحلیل دهد و تاریکی چشم و شبکوری که از رطوبت
حادث شود زایل کند و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و روغن وی سینه و شش را سودمند
بود و اگر با سویق بر ورمهای بلغمی ضماد کنند بگدازاند و خوردن وی هضم طعام بکند و معده و امعا
از بلغم غلیظ پاک کند و غذاهاء غلیظ لطیف گرداند و سردی معده و جگر را سود دهد و سدد بگشاید
و چون قضیب وی با عناب بپزند و آب آن بیاشامند خون غلیظ رقیق گرداند و این خاصیت
در وی موجود بود و اگر با انجیر خشک بخورند عرق برانگیزد و لون را نیکو گرداند فقاح وی مسهل صفرا و سودا
بود و بلغم و شربتی یک مثقال با نمک و سرکه بود و صعتر قولنج و درد رحم و مثانه را نافع بود و چون
با عسل و شکر بسرشند و بشب استعمال کنند و بران بخسبند جهت نزول آب بغایت مفید بود و از
نزول ایمن باشد و ذهن را نیکو گرداند و چون بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و اگر ضماد کنند بر
موضع گزندگی همچنین نافع بود و چون صعتر نزدیک بقولی که مضعف چشم بود بنهند ضرر آن زایل
کند و نوعی از صعتر بستانی هست که انرا میکارند آن ضعیف تر از بری بود در قوه و فعل و در تبریز
بسیار کارند و اندام رزه خوانند و صعتر مضر بود بریه و مصلح وی سرکه انگوری بود صفنین
سعس نیز گویند و آن سکبینج است و گفته شد صفصاف خلاف است و گفته شد صفینه
درخت ابهل است و آن عرعر بود و گفته شود صقراعون مرغیست که آن را طراغلودنیس
گویند و گفته شود صقر مرغیست که گنجشک را صید کند و بپارسی باشه خوانند و به بربری تیتنا گویند
و ابو عماره نیز خوانند گوشت وی گرم و خشک بود بپزند و خشک کنند و سحق کنند و دو درم از وی
بیاشامند با آب چون در چشم کشند قوه باصره بدهد و سرگین وی چون در کلف مالند زود
زایل کند صلون خرنوب نبطی است و ثمره وی در مصر حب الکلی خوانند و انا غورس
نیز گویند و صفت خرنوب گفته شد و در ینبوت نیز گفته شود صلصل بپارسی عکه خوانند و آن
عقعق است و گفته شود صموغ جالینوس گوید مجموع صمغها گرم و خشک بود بعضی از بعضی فاضل تر
بود و صمغ بشیرازی ازد گویند و بپارسی زد صمغ عربی بهترین صمغها بود و نیکوتر آن بود که
صافی

۱۴۲
صافی بود و چوب اندک داشته باشد و سفید و شفاف بود و چون در آب نهند زود
بگدازد طبیعت آن معتدل بود و گویند گرم بود و گویند سرد و خشک بود و در وی قبض بود
و جفافی باعتدال سرفه گرم را نافع بود و او صافی کند و قوه معده بدهد و اسهال صفراوی را نافع
بود و مقدار ماخوذ از وی دو مثقال بود و خشونت سینه و حلق و قصبه شش را نافع بود و حدة
ادویه بشکند و اسحق گوید مضر است بسفل و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن صمغ بادام و حب الآس
و گویند مصلح آن شراب صندل و گلابست صمغ اللوز بهترین بادام آن بود که سفید
باشد و از درخت جوان گیرند و طبیعت وی مایل بسردی بود و گویند گرم و تر بود و صمغ بادام
شیرین درد حلق و سرفه و تب دق را نافع بود و اگر با سرکه بیامیزند سرفه کهن را نافع بود و
سنگ گرده بریزاند و گویند صمغ بادام مضر بود بسپرز و مصلح آن قند و خشخاش بود و بدل
آن صمغ عربی و کثیرا صمغ الاجاص بهترین صمغ آلو آن بود که از درخت کهن گیرند و در وی
گرمی و خشکی بود و گویند گرم و تر بود و درد شش را نافع بود و چون با شراب بیاشامند
سنگ گرده و مثانه بریزاند و چون با سرکه بیامیزند و بر قوباء کودکان بمالند زایل کند و جراحتها
را با صلاح آورد و چون در چشم کشند روشنایی زیاده کند و چون در سرکه حل کنند و بر
شرها مالند مانند خراز و شری و حصف طلا کنند سودمند بود و اسحق گوید مضر بود بسپرز و
مصلح وی قند بود صمغ السماق چون در دندان گیرند درد ساکن گرداند و جراحتها را نافع
بود و اگر در شیاف کنند روشنایی چشم زیاده کند صمغ المحروث حلتیت است و گفته
شد صمغ الدامیشا نیکوتر آن بود که صافی باشد و بسرخی مایل بود و در غایت حدت و
حرافت بود و تلخی تمام داشته باشد و مولف گوید انرا بشیرازی اودک گویند و از حدود
شبانکاره خیزد و در هیچ جای دیگر نبود و جهت بادهاء غلیظ که در معده و امعا بود سودمند بود
و بلغمی که در معده بود لطیف گرداند و بگدازاند و در قوت ماننده حلتیت بود و مولف گوید جهت درد
دندان استعمال کردن مقدار نیم درم نافع بود اگر بسبب آن از نفخ بود صمغ السداب گرم است در سیوم

وخشک است در دوم بادها را بشکند و ورمهاء صلب بگدازاند و ریش چشم را نافع بود و چون
بدان افشانند خنازیر که در حلق و شیب بغل بود بگدازند و چون مقدار دانگی سعوط کنند
و بدل آن دو وزن آن حلتیت است صمغ الخطمی سرد و تر بود تشنگی ساکن گرداند و چون بر چشم
ببندد نافع بود جهت مره صفراوی صمغ الرومی کهربا است و گفته شود صمغ الطرثوث
اشق است و گفته شد در الف صمغ القتاد کثیرا است و گفته شود صمغ السداب
البری ثافسیا است و گفته شد صمغ الکمثری گویند نیکوترین صمغ امرود آن بود که از
درخت کهن گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود در دسر و ریشها را آن سودمند بود و مقدار مستعمل
از وی دو مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن گل ارمنی بود صمغ البطم علک است
بپارسی نناست گویند و بشیرازی کندر گویند و طبیعت آن گرم بود و محلل و ملطف بود و در خواص
و منفعت نزدیک بمصطکی بود صمغ السرو گرم و خشک بود و در قوه مانند صمغ سداب و صمغ
صنوبر بود و چون بدان سعوط کنند رطوبات دماغ را پاک گرداند و چون بر ریشهای سر افشانند
با گلنار زایل کند و مجموع ریشها، اعصاب همین سبیل صمغ الصنوبر راتینج است و گفته شد
صمغ الحرشف کنگرزد خوانند و بشیرازی کنگری و تراب التی بود و در کاف در کنگرزد
گفته شود منفعت آن صمغ الزیتون اصطرک است و گفته شد و صمغ بری وی
از ادویه قتاله بود و چون در چشم کشند شبکوری و تاریکی چشم زایل کند و بول و حیض براند و چون
بر دندان خورده نهند درد ساکن گرداند و جرب و ریش شده را سود دهد و چه بیند از دو بدل
آن عصاره طراثیث است و گویند بدل آن شونیز است صمغ البلاط صاحب جامع
گوید بیونانی کیشوفلا خوانند معنی آن بپارسی از سنگ ساخته و آن چیزیست که از خام و سنگ
می سازند و صاحب منهاج گوید معدنی بود و مرکب بود از آنچه مرکب بود از صبر و مر و خون سیاوشان
و علک و انزروت و صمغ عربی از هر یک جزوی و اصل مرجان و زاج از هر یک نیم جزو [illegible]
صمغ عربی سرشند و بر دیواری که بگچ سپید کرده باشند بزنند و رها کنند تا خشک شود و هر چه که خشک شود
نیکوتر

نیکوتر گرداند و وی مجفف بود جراحتها را نافع بود و منع چون و ریم بکند و ریشها تن را صلاح
آورد صندل ابیض نیکوترین آن مقاصری بود زرد رنگ و طبیعت آن سرد بود در
سیوم و خشک بود در دوم و صاحب منهاج گوید سرد بود در آخر دوم و خشک بود در سیوم
در دسر و خفقان که عارض شود از تبهاء حاده و مره صفرا و جگر گرم و دهن گرم و محروری مزاج
را بغایت نافع بود و ضعف معده را سود دهد و چون با آب حلاه کنند و بگلاب و اندکی کافور
بسرشند و بر پیشانی طلا کنند درد سر که از حرارت بود ساکن گرداند و چون در حمام با نوره در خود
مالند بوی آن زایل کند و چون با آب عنب الثعلب یا با آب حی العالم یا با آب برهن یا با آب طحلب
بسرشند و بر نقرس گرم طلا کنند سود دهد و بر ورم گرم همین سبیل و مفرح و مقوی قلب بود و چون
محکوک کنند اندک حرارتی در وی پیدا شود همچنانک آرد را از طحن و اگر خلط کنند با ادویه جهت
تقویه معده و جگر و سردی آن سود دهد و مضر بود بباه و مصلح وی جلاب نبات است و بدل آن
اشنه صندل احمر سرد و خشک است در دوم و گویند سردتر از سفید است و گویند سفید سردتر
است از سرخ لیکن سرخ خشکتر است از سفید محلل اورام بود و منع ماده بکند و بر چهره طلا کردن
نافع بود و در دسر را عظیم مناسب بود و شریف گوید چون سحق کنند و با روغن زنبق بیامیزند و
اعصاب را بمالند تب درد ازوی زایل گردد و هم گوید صندل سرخ بغایت سردتر از صندلها بود
و بدل آن فوفل است صنوبر بشیرازی کاج خوانند و صفت حب آن در باب
حا گفته شد اما باقی اجزاء وی گفته شود در پوست صنوبر صغار قبضی و قوتی تمام بود و ریح را نافع
بود چون بروی نهند مانند ضماد و وی معتدل بود در حرارت و گویند گرم است در دوم و خشک است
در سیوم و گویند در اول و رق آن نرمتر از لحاء آن بود و جراحتها را نیکو گرداند و غرغره بطبیخ
قشر صنوبر کردن بلغم را جذب کند و بیرون آورد و دخان وی سودمند بود جهت کسی که
مژه وی استرخایی بود و هر علتی و زحمتی که بود زایل کند و قشر و رق وی چون بیاشامند
درد جگر و شش را نافع بود و گرمی بهست در درخت صنوبر و آن بقوة نزاریح بود و قشور هر دو صنوبر

جون زنان در شیب خود دود کنند بچه و مشیمه بیرون آورد و ورق وی جون بکوبند و ضماد کنند بر
درمهای کرم درد ساکن گرداند جون با آب بادام آب العسل بیاشامند مقدار یک مثقال موافق بود جهت کسی
که در جگر وی علتی بود و همچنین پوست وی و ورق وی جون بیاشامند همین عمل کند و جون چوب
وی بشکنند و پارهای کوچک کنند و با سرکه بپزند و طبیخ وی در درد دهن نگاه دارند درد دندان زایل
کند و اگر بسوزانند و دخان وی بگیرند در مداد بغایت خوب بود و اگر در داروهای چشم کنند
مژه چشم نیکو گرداند و موی بریزند و آب رفتن باز دارد و شریف گوید ثمر صنوبر کبار که آن
جلغوزه است جون بکوبند و بعسل بسرشند و هر بامداد درمی بخورند از افلاج خلاص یابند
و چوب وی جون بپزند بآب و اعضای کسی که زحمت نقرس داشته باشد بدان بشویند نافع باشد و بدل
وی رفت است **صناد** دلب است و گفته شد **صبر** اسمی یمنی است صمغی را که
از طرف یمن می آورند ملون مو بود و در جراحتها استعمال کنند و قطع اسهال بکند و این صمغ
بشکل حضض بود همچنان قرص می باشد و انزا بول الابل خوانند و جراحتهای خبیث را باصلاح
آورد **صوف الابیض** فراسیون است و گفته شود **صوف** بپارسی پشم
خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود و نیکوترین آن نرم بود و پشم سوخته خشک بود در
سیوم و مجفف بود صفت سوختن آن مانند ابریشم بود بگیرند دیگی آهنین یا کوارئی
نو و اگر کواری بود نیکوتر بود پشم را بشویند و بشانه کنند و در دیگ نهند و بر سر آتش نهند
و طبقی بر سر آن نهند که سوراخ داشته تا آن زمان که سوخته گردد در ریشها را نافع بود و گوشت
زیاده که در ریشها بود بخورد و پشم ناسوخته که چرکن باشد جون با زیت و سرکه تر کنند با شراب
ضماد کردن و شریف گوید خرقه صوف چون بر گردن روند کان بندند خستگی برایشان کار
بکند و هیچ زحمت نرسد و جون پشم زده بیاکنند میان انگشتان دست و پای که شقی کرده
باشند شقاق آن زایل کند و رازی گوید جون بپوشند صوفی که گوشت آن گوسفند گرگ خورده
باشد حکه در بدن انگیز سلاگردد و دیمقراطیس گوید ریسمانی در گردن گاوی بندند زبون
گردد و
عاجز

صوطلنا نوعی از سنقست زرد رنگ و صفت سنق گفته شد ج

باب الضاد **ضال** ثمر السدر خوانند و عاجز

ضبع **عرجا** حیوانیست مانند گرگ و چون بپارسی کفتار گویند و در سنق گفته شود صفت آن
برآید و رنگ نماید و از بهر این عرجا نام وی کرده اند بپارسی کفتار گویند گوشت وی گرم و خشک
بود در دوم مانند گوشت سگ و آدمی جون در دست وی حنظل بود کفتار از وی بگریزد
و جون یک دندان وی با خود نگاه دارند به سگ بانگ نزند و جون موسوسان خون وی بخورند سودمند
بود و جون زهره وی بگدازانند با همچندان روغن اقحوان و در طرفی مسین کنند و سه روز رها کنند
بر چشمی که دانه داشته باشد در هر ماهی دو بار سفیدی زایل کند و دانه ببرد و هر چند که این روغن کهن
گردد نیکوتر بود و جون زهرهٔ وی با سه شیر بر روی طلا کنند کلف ببرد و لون را صاف گرداند و جون
زهرهٔ وی تنها در چشم کشند تیری چشم زیاده کند و اگر طبیخ وی با شبت و لحوم با آن لخته باشند
سودمند بود جهت درد مفاصل در آن نشستن و نقرس را زایل کند و بادهای غلیظ ببرد و جمیع علتهای مفاصل
را سود دارد و موسیاق وی جون با زیت اتفاق بگدازند و نقرس طلا کنند بغایت مفید بود و
پوست وی جون بر شکم زن حامله بندند بچه نگاه دارد و بیندازد و اگر از جلد وی گیلی سازند
و بدان کسل تخم جهت زرع کردن بیپایند آن زرع از همه آفتها ایمن باشد و اگر آن پوست
ندحی گیرند و در آن آب کنند و بکسی دهند که سگ دیوانه گزنده باشد و بیاشامند هیچ زحمت بوی
بوی نرسد و صاحب جامع که مفرده است گوید پوست پیرامون حاصرهٔ وی جون بسوزانند و زیت
سحق کنند و مخنث در دبر خود بمالد ابنه از وی زایل شود و صاحب جامع اللذات گوید اگر موبی که
پیرامون دبر وی بود و خصیه انچه نر بود بدین نوع استعمال کنند که گفته شد همین عمل کند و اگر از
ضبعهٔ ماده بود بگیرند و بکوبند و سحق کنند بزیت و طلا کنند بر دبر مردی که آن زحمت نداشته باشد
بر وی غالب شود و این از خواص است و گویند کفتار رعنای همه حیوانات بود و از بهر آن میگویند
که هر حیوان هم جنس وی که بر وی بگذرد البته بر پشت وی نرود و در خواص حیوانات آورده است

ضبع

کدار کنند سگ

کوی سالی نر و سالی ماده می باشد و سبب آنست که در شب ونب وی خطی باشد که باندام نرین و ماده
نرسیده و پشت شکافته کرده و وی مواقع خرگوش بود و مخالف همه حیوانات و از عجایب خواص
وی آنست که سنگ بر بالای ایستاده باشد در مهتاب و سایه سنگ بر زمین افتاده باشد کفتار از زبر
سایه سنگ رود چنانچه در سایه مستغرق باشد سگ هر دو از بالا به نشیب اندازد و کفتار را بر او کزد
و اگر زهره وی در چشم کشند که موی زیاده داشته باشد وقتی که برکنده باشند کحل کنند دیگر نروید
و کفتار در شب هیچ حیوان با وی برنیاید ضب عضایه است و عضا نیز گویند و آن نزد کست
بور ل بپارسی سوسمار خوانند سرگین وی بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند و سفیدی که در چشم بود
ضجاج بکسر ضاد اسم صمغ درختیست مانند درخت ماذریون و وی در کوه تهوان از زمین عمان
باشد و آن صمغی سفید بود که چون جامه بدان بشویند پاک گرداند بهتر از صابون و مردم سر را بدان
بشویند و دانه بار آورد مانند تخم مورد سیاه و زبان گزد و ضجاج بفتح ضاد نام زهر درختیست که در
و دام و برا بویند مانند خروع و تنب وانبه ضرو درختیست در کوهستان یمن مانند درخت
بلوط بزرگ الا ازوی نیکوتر بود و ورق وی بسرخی مایل بود و ثمر وی مانند خوشه بطم بود لیکن
وی بزرگتر بود و وقتی چون ببرند و صافی کنند و دیگر بر سر آتش نهند و بپزند تا نزدیک الانعقاد
بعد از آن بردارند و استعمال کنند جهت خشونت سینه و سرفه که از سردی بود و درد دهان
و گویند قلاع را ساکن کند در حال و صمغ وی گرم بود در سیوم و گویند در دوم و تر بود در اول
گویند خشکست در اول و بعضی گویند گرم و ورق شجر خرواست و گویند بکام کام است و لهری
گوید صمغ ضرو موافقست بکام و طبیعت آن گرمست در دوم و خشکست در اول محلل و جذاب
بود از عمق بدن و اسحق بن سلیمان گوید خاصیت روغن حب وی آنست که ریاح بلغمی را زایل
کند و رازی گوید ضرو جهت دفع قلاع و استطلاق بطن در غایت نیکویی بود و شریف گوید
روغنی بسیار از حب وی بیرون آید و منفعت وی آنست که بادها بشکند و معض را شفا دهد
چون بیاشامند یا بمالند از آن روغن در خود محلل و مخفف بود و چون ورق وی باروغن بپزند
و در

و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و چون بآب بپزند و بطبیخ آن مضمضه کنند بن دندان
محکم گرداند و بلغم زایل کند و چون ورق تازه و تر بجهان بسوزانند تا خاکستر گردد و با آب سرشته بعد از آن
صافی کنند و بیاشامند مقدار سی درم در خام زایل کند و فحم چوب وی جهت جراحتها نیکو بود بعد از آن
و قطع خون بکند و نافع بود خاصه جراحت حقنه کودکان را و اسحق بن عمران گوید ضرو مین ضرو انبس
است و بعضی گویند ضرو درخت حبة الخضرا است ضرب صاحب منهاج گوید عسل است
و صاحب جامع گوید از قول شریف که آن حیوانیست بلغت همدان و برا شهر خوانند و بلغتی
دیگر دلدل و آن نوعی از قنفذ بزرگست و خار دارد و مانند تیر اندازد و چون خواهد که بیندازد
گرد کردد و چون راست شود تیر بیندازد که باشد سه و چهار بیندازد و اگر بر اعضای آدمی آید
مجروح شود گوشت وی گرم و خشک بود و وی مقدار سگی کوچک بود و گوشت وی چون بخورند
نقرس را نافع بود همچنین خون وی بر قدمین ضماد کردن نقرس را زایل کند و چون خون وی
در اندام بمالند جرب را زایل کند و کلف را جلا دهد ضرع بهترین پستان آن بود که از حیوانی گیرند
که گوشت وی نیکو بود و در وی شیر بسیار بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و اولی
آن بود که با ابازیر بخورند تا زود از معده بگذرد و شریف گوید زن شیر دار که شیر وی اندک
زیاده گردد ضرم اسطوخودوس است و گفته شد ضریع نباتیست دریایی که در ساحل
دریا باید و طبیعت وی گرم و خشکست بود و چون بخور کنند زکام زایل کند و همچنین چون خشک بود
و در حمام بدن را بدان بشویند حکه و جرب تر را سودمند بود ضروع الکلبة اسمی عربیست
است درختی را که کوهستان مکه بود و آن زقوم است و آن درخت بشکل درخت صبر
بود اما وی مجموع سفید بود ضرس العجوز خشک است و در حا گفته شد ضغابیس
قثاء الصغار است و گفته شود و نباتی دیگر هست که ساق نبات وی مانند هلیون بود
و از آن بر صعبوس خوانند ضعبوس خفف است و گفته شد ضغابر الجن گویند
بوسیاوشان است و گفته شد ضفدع بپارسی غوک خوانند و وزغ خوانند شیراز بک

بک گویند و بیونانی بطرا خوانند و گوشت آنچه نهری بود چون با زیت و نمک بپزند نافع بود
جهت گزندگی جانوران و با در بهر خدام و مجموع گزندگان بود و مرق وی چون بدان نوع بپزند
و با موم و روغن گل موم روغن سازند موافق بود جهت مرضها مزمن که از اثر ریشها
عارض شده باشد و مدتها بران گذشته باشد و چون بسوزانند و خاکستر آن بر موضعی که خون
روانه بود یا رعاف بران افشانند خون بند دو با زفت تر سامیزند و بر داء الثعلب مالند
زایل کند و گویند خون بک سبز بر موضع موی زیاده که در چشم بود بمالند بعد از ان موی بر کنده
باشند نروید و چون با آب و سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندانرا نافع بود و چون ویرا
مرضوض کنند و بر گزندگی مار و عقرب نهند نافع بود و چون بر دندان نهند درد زایل شود و همان
عمل کند و بوی وی کشنده بود و چون چهارپایی در میان علف بیخ الجزر دندانهای وی بیفکند و
گوشت وی گزندگی جانورانرا نافع بود و در خواص آورده اند که زبان وی چون بر ناف خفته
نهند بهر چه کرده باشد بگوید یعنی آنکه ویرا ضر بود و خون وی با خایه مورچه و قدری نوشادر
چون بر موضعی که موی سترده باشند طلا کنند دیگر نروید و اگر بر موی برکشیده باشند نیکوتر
بود و اسحق گوید شخصی را پیکانی در استخوان وی مانده بود مدتی دراز و علاج بسیار کرده بودند
و هیچ فایده نداشت ضفدعی را پوست از وی باز کردند و بر سر جراحت و پیرامون آن
نهند در یک شبانروز پیکان بیرون آمد از سر جراحت و وی در غایت قوه جاذب بود
و از بهر آنست که قلع دندان می کند و خوردن وی بدن تن ورم کند و لون تیره گردد و قذف منی
احداث کند و بدترین ضفدعها در آنچه گفته شد سبز است که در بیشه بود یا سرخ که در دریا
بود و مداوای کسی که آن خورده باشد بقی و آب گرم کنند و عسل و نمک تا معده وی پاک گردد بعد
از ان در حمام رود پس سکنجبین و اسفیدباج با دارچینی و شراب با مثلث ویرا نافع بود و مهره
نافع بود جهت استسقا و چون خلاص یابند دندانهای وی همه بیفتد و اگر ضفدع زرد خورده
قطع شهوه طعام بکند و لون را تباه کند و غثیان و قی و درد دل و ورم شکم و ساقین پیدا کند
و علاج

و علاج وی نزدیک بود بعلاج آنچه پیش ازین گفته شد و گویند دل وی چون بیاویزند بر
کسی که تب غب داشته باشد نافع بود **ضوضرک** خوانند و آن بادروج است و گفته شد
ضومران صاحب جامع سهو کرده است که آن ضیمران است و قول صاحب منهاج
معتبر است که آن بید مشک است و انرا بهرامج گویند و گفته شد و بدل آن نرم است یا بالجمله بوزن
ضیمران ضیمران نیز گویند و آن شاهسفرم شیرازی خوانند و آن سبز بود نه چون کرمانی
و صاحب جامع گوید فودنج جویی است و سهو کرده است و طبیعت وی خشک بود در دوم و گویند
سرد بود محرور مزاج را نافع بود خاصه چون با گلاب بروی زنند و بر جایی که سوخته باشد ضماد
کنند نافع بود و قلاع را نافع بود

باب الطاء

طالیسفر و بیونانی
دارکیسه خوانند و ماقر نیز گویند و صاحب منهاج گوید ورق زیتون هندی بود و آن قشوری
هندیست و صاحب جامع اقوال بسیار آورده است اول گفته که بسباسه است و دیگر
قول ابن جلجل آورده که لسان العصافیر است و دیگر گفته که عرق شجره هندی است و دیگر
درخت توت که کرم ابریشم برگ وی میخورد و این اقوالها خلافست و قول مجوسی آورده است
که ورق زیتون هندی است و این موافق قول صاحب منهاج است و صاحب منهاج و
صاحب جامع تحقیق نکرده اند که چیست مولف گوید پوست بیخ زیتون هندی است
با این همه قولها خلافست و خطا و آن پوستی مسطرتر از دارصینی است و صلب تر و میل
بسیاهی کند و طعم آن بغایت عفص بود و قابض و اندک عطریتی داشته باشد و جالینوس
گوید در وی گرمی و سردی نبود و گویند خشک بود در دوم و مجوسی گوید معتدل بود در
گرمی و خشکی و در دوم ذرب را نافع بود و قرحه امعا و نزف الدم و بواسیر را بغایت نافع
بود و فالج و لقوه را مفید بود و مقدار شربتی از وی یک مثقال بود و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه
کنند درد دندانرا نافع بود و قلاع خبیث را زایل کند چون آب وی در دهن نگاه دارند و گویند مضر
بود بشش و مصلح وی عسل بود و بدیغورس گوید بدل طالیسفر چهار دانگ وزن آن کمون بود

ونیم وزن آن اهلیلج است ورازی واسحق بن عمران همچنین گویند وبدل وی بوزن وی سنبل
ونیم وزن وی سادج وگویند بدل آن مقل وابهل بود مساوی **طاخک** ثمره ازاد درخت است
وگفته شد **طاووس** مرغیست مشهور شریف گوید بعد از سه سال بر بالها برآورده باشد
ودر یکسال یکبار بچه برآورد وگوشت وی وپیه وی چون با سفیداج بپزند وبخورند ومرق آن بیاشامند
ذات الجنب را نافع بود وچون پیه وی بگدازند وبا آب سداب وعسل بیامیزند درد معده وقولنج
را نافع بود وگوشت وپیه وی مجامعت را قوه دهد وزهره وی با سرکه بیامیزند گزندگی جانوران را
سود دهد وجالینوس گوید گوشت وی صلبتر از شنینین بود وورشان وبط بود وغلیظتر و
دیر هضم شود وابن ماسه گوید گوشت طاووس بد بود مزاج را وصاحب جامع قول صاحب
منهاج آورده است که نیکوترین آن جوان بود وطبیعت وی گرم بود ومصلح وی معده گرم بود که
هاضمه قوه بود واولی آن بود که بعد از دو روز یا سه روز رها کنند وسنگی در پای وی بندند وبیاویزند
وبعد از آن با سرکه بپزند وابن زهر گوید اطبا ما تقدم مرغها که گوشت ایشان صلب بود یک
ساعت پیش از پختن کشته اند وهمچنان ما نیز آویخته اند واین از بهر آن کرده اند که زود هضم شود
که چون زمانی درنگ کنند مانند خمیر که در آرد رود هضم بان نیکوتر بود واین همچنان است ورازی
گوید طعامی که سمیتی در وی بود چون طاووس ببیند رقص وفریاد کند وگویند چون ببیند طرفی
که سم در وی بود بشکند وابن زهر گوید اگر مبطون زهره وی با سکنجبین وآب گرم بیاشامد شفا
یابد واگر خون وی با انزروت ونمک بیامیزند وبر ریشها بد نقیه که ترسند که آکله گردد بر آن چون بر آن
طلا کنند زایل کند واگر سرگین وی بر ثاسل طلا کنند زایل واستخوان وی چون بسوزند وسحق کنند
وبر کلف طلا کنند شفا یابد واگر بر برص مالند لون آن بگرداند **طارطقه** ماهی سود اندا است
وگفته شود **طار یقه** دندان است **طالقون** علی بن محمد گوید طالقون نحاسی
بود که مدبر کرده باشند تنوبال نحاسی که در کمیر کا وخویسانیده باشند ومرجان که در آب اشنان
ترخویسانیده باشند پس در وی سمیتی تام وحدتی قوی بود ودیگر گوید آن نوعی از مس زرد است
وفرق

وفرق میان وی وانواع مس زردی بود وچون از آتش بیرون آورید وبنک زنند تمددی
در وی پیدا شود وزر دگر دد وشکسته نگردد تا سرد شود ودر کتاب احجار گوید طالقون از
جنس نحاس است غیر آنکه گویند با ادویه گرم مدبر کنند تا سمیت در وی احداث کند واگر از
طالقون منقاشی سازند وموی زیاده که در چشم بود بوی برکنند دیگر نروید خاصه چون مکرر
کنند واگر کسی لقوه داشته باشد ودر خانه تاریک رود که قطعا روشنی در وی نبود وآینه از وی
برابر نظر خود دارد وبدان ادمان کند لقوه زایل کند وشفا یابد واگر طالقون در آتش نهند
تا گرم گردد ودر آب فرو برند مسح جهار بای گرد آن آب نگردد واگر قلابی از وی بسازند پس در
آب او بیزند ممکن نبود که هیچ ماهی از وی خلاص یابد وطبری گوید طالقون نحاس مدبر بود وتوبال
نحاس وانچه در زمان ریختن مرتفع شود وبقیه در موضع سبک ودر بول کاو خویسانند
مؤلف گوید اکسریان طالقون را مس سوخته خوانند وگویند در کان مس میروید **طباشیر**
نیکوترین آن سفید سبک بود که زود خرد شود وطبیعت وی سرد وخشک بود در سیوم
وگویند در دوم ومسیح دمشقی گوید سرد است در دوم وخشک در سیوم وشیخ الرئیس گوید
القوی بود مانند گل در وی قبضی بود قوت معده بدهد وقلاع را نافع بود وسوختگی آتش را سود
دهد وشکم ببندد وتبها حاده وتشنگی را سودمند بود وقی که از مره صفرا بود باز دارد و
گرمی جگر بنشاند وبثرها وقلاع که در دهان کودکان حادث شود سود دهد چون تنها یا
با ورق گل سرخ بر آن پاشند ودندان متحرک را محکم گرداند تنها سنون ساختن وبو آسیر
را سود دهد وورم چشم گرم را نافع بود وخفقان که از حرارت بود ساکن گرداند و
توحش وهم را نافع بود وضعف معده والتهاب آن ومنع خلفه صفراوی وتشنگی را سودمند
بود وغشی وکرب را نافع بود ومفرح ومقوی قلب بود وتری کهن از معده نشف کند
وقوه اعضایی که از حرارت ضعیف شده باشد بدهد وسرد مزاج را بر عوان معتدل کند
وتفریح وتقویه وی بغایت بود وگویند خوردن وی باه را مضر بود واسحق گوید مضر بود

ومصلح وی کلاب بود و کویند مصطکی و انیسون و بدل آن عصاره لحیة التیس است و کویند
بدل آن سه وزن وزن آن مغز تخم خیارزه و چهار وزن آن بزر قطونا و کویند بدل آن نیم وزن
آن کافور است و کویند بدل آن طین مختوم است بوزن آن و بوزن آن عصاره لحیة التیس و کویند
بدل آن کاغذ مصری سوخته است و کویند بوزن آن تخم کاشنی و نیم وزن آن صندل **طبار**
نوعی از انجیر است سرخ بزرک **طباق** کویند غیر غافت است اما قول اکثر آنست که و کفته
شود در غین **طبقا** نوعی از کندم است اما باریکتر بود و خوشه وی یک بالای سر بود و در سرد
سیرها کارند و انرا کاکل خوانند و مزاج وی مانند مزاج کندم بود ولیکن نفاخ بود و نان وی چون
کرم بود نیکو بود اما چون سرد شود بد بود و دیر از معده بکذرد و اکر از آرد وی حسو سازند
سینه را پاک کند و سرفه سخت را نافع بود و بول براند و کرده و مثانه را پاک کند اما مضر بود بمعده
و نفخ و قراقر پیدا کند و اکر اسب بخورد هیچ مضرتی نرسد چنانک از کندم مضرت می رسد **طبرزد**
اسمی پارسی معرب است و اصل آن تبرزد است از بهر آنک صلب بود و سست و نمک طبرزد از بهر آن
کویند که صلب بود **طبیخ** بطبخ است و کفته شد **طثرج** مور کوچک بود و در باب نون در صفت
نمل کفته شود **طحلب** حرو الضفادع است بپارسی جامخواب بک کویند طبیعت آن سرد
در دوم و کویند در سیوم و تر بود در دوم خون را ببندد و طلا کردن بر ورمهای کرم و حمرة
و درد مفاصل کرم بغایت مفید بود و چون در زیت کهن بکوشانند عصب را نرم کرداند
و اکر ضماد کنند بر قیله اعفاء کودکان را نافع بود **طحال** نیکوترین سپرز آن بود که از حیوان
فربه کیرند از بهر آنک بدی آن کمتر از آن لاغر بود و شیخ الرئیس کوید بهترین سپرزها سپرز خوک
بود و مع ذلک کیموس وی بد بود و طبیعت آن کرم و خشک بود و کویند سرد و در وی قبض بود
و خونی سوداوی از وی متولد شود و دیر هضم شود بسبب عفوصتی که دارد و اول آن بود که با روغن
بسیار و بینه پخته کنند و بر سر وی شراب صاف رقیق خورند یا کبر بسر که **طحما** شوکران است و کفته شد
طخشیقون و طفشیقون نیز کویند و تاویل آن قوسی بود از بهر آنک دوایست که اهل ارمن سکان را

بوی زهر

زهر آلود کنند و در جنکها بکار برند و حلتیت پاد زهر وی است **طرثوث** بر طاسعی
است و کفته شد **طرنجوانس** شعر الجن است و کفته شد **طرستوج** برستوج نیز کویند و آن
ماهی دریایی بود و بیونانی طریفلا خوانند و اهل اندلس مل خوانند و دیسقوریدوس کوید ادمان خوردن
وی کردن شبکوری و تاریکی چشم آورد و چون بشکافند و برکزندکی تنین بحری و عقرب
و عنکبوت نهند شفا یابند **طراثیث** طرثوث نیز خوانند بشیرازی بل شیرین خوانند
سرخ بود و سفید بود بهترین وی سفید بود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و رازی کوید
سرد و خشک بود در سیوم خون رفتن قطع کند از سینه و از مقعد و مجموع اعضا و رحم و شکم
بندد و قوت مفاصل سست بدهد و معده را قوت دهد و جکر و چون با دوغ کاو یا شیر تازه
بزنند و بیاشامند استرخاء معده را مفید بود و مقدار خوردن از وی یک مثقال بود و اسحق کوید
مضر بود بسفل و مصلح وی کلنار است و بدل وی جفت بلوط است بوزن آن و کویند نیم وزن
آن پوست تخم مرغ سوخته شسته و چهار دانک وزن آن قرظ و شش یک آن عفص و ده
یک آن صمغ عربی **طراغوریغانیش** فودنج جبلی است و کفته شود **طرخون** بشیرازی
طرخونی کویند و نیکوترین آن بستانی تازه بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در دوم و در وی
قوتی مخدره بود و ابن ماسویه کوید کرم و خشک بود در وسط درجه سیوم و کویند سرد است
مجفف رطوبات بود و نشف نزی بکند و قلاع را نافع بود و چون بخایند و زمانی تنک در دهان
نکاه دارند و چون بخایند پیش از خوردن داروی مسهل کریه طعم احساس طعم آن بکند بسبب
تخدیر و معده را قوت دهد و درد حلق آورد و دشوار هضم شود و قطع شهوة باه بکند و تشنکی
آورد و مصلح وی کرفس بود از بهر آنک منع ضرر آن بکند و زود و بکذارند و هضم کند و نعیمی کوید آب
وی با آب رازیانه نزد در شراب هندی کنند که انرا شراب کادی خوانند منع آبله و حصبه بکند و نفیس
ترین اشربه هند و خراسان بود خاصه آب طرخون این فعل میکند و منع حدوث علل و باهی
نیز میکند **طریفلن** معنی آن بیونانی ذو ثلاثة اوراق بود و این اسم مشترک بر حد قوتی و آن

وبر نبات خصی الثعلب و آن نیز گفته شد و دیگر بر دوایی که مخصوص است به این اسم و آن خوانده
است و بیونانی نام بسیار دارد بعضی دیواسواس خوانند و بعضی اسقلیطس و بعضی فیتقن و بعضی
اکسوفیلن و آن نباتیست که درازی قد وی یک گز بود یا بیشتر و قضبان وی باریک بود و سیاه
ماننده از خود در ابتدا بوی سداب کند و باخر بوی قفر و گل وی فرفیری بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیوم مانند قفر الیهود و تخم وی و ورق وی چون با آب بیاشامند نافع
بود بشوصه و عسر البول و صرع و ابتدای استسقا و درد رحم و حیض براند و بول بشر براند و
باید که از تخم وی سه درم و از ورق چهار درم بخورند و ورق وی چون با سکنجبین بیاشامند سود مند
بود جهت گزندگی جانوران و بعضی گویند طبیخ نبات وی چون با آب وی بود و بر موضع گزندگی
ریزند درد ساکن کند بعضی مردمان در تب مثلثه سه ورق و سه حب از وی با شراب بیاشامند
و در تب ربع چهار ورق و چهار حب بیاشامند زایل کند و بیخ وی از ادویهٔ معاجین بود

طرفا بپارسی گز خوانند و آن انواعست یک نوع ثمر وی را کزمازج خوانند و آن
اثل است و ثمر وی را حب الاثل خوانند و ثمرة الطرفا نیز گویند وی گرم بود و طبیخ وی چون نطول
کنند شپش بکشد و چون ورق و بیخ و قضبان وی با سرکه یا شراب بپزند سپرز را نیکو بود و درد
دندان را نیز نافع بود بدان مضمضه کردن و ورق وی با آب بپزند و با شراب ممزوج کنند و بیاشامند
سپرز را بگدازاند و موافق زنانی بود که رطوبات از رحم ایشان روانه بود در زمان
دراز بران گذشته باشد و چون در طبیخ آن نشینند بغایت نافع بود و خاکستر چوب
وی چون زن بخود برگیرد همین عمل کند و قطع رطوبت رحم بکند و خاکستر وی چون بر زخمهای
تر افشانند خشک گرداند و بخاصیت ریشهایی که از سوختگی آتش بود نافع بود و دود دخان
وی زکام و جدری را بغایت کمال نافع بود و ابن وافد گوید زنی جذام بر روی ظاهر شد
پس از طبیخ بیخ وی یا میویز چند نوبت بیاشامند از وی زایل شد و گویند تجربه کردیم زنی
دیگر هم صحت یافت و خوزی گوید چون دود کنند و رمه سرد را سود مند بود و بشور و مها و از کی سود

بخور وی

سه نوبت بواسیر را خشک گرداند و شریف گوید چون بخور کنند در دهان کسی که علق در
حلق وی چسبیده باشد بیفتد و ثمر وی گزندگی رتیلا را سود دهد و دیسقوریدوس گوید بدل
ثمرة الطرفا در داروی چشم عفص کنند **طرغلودیس** طرغلودیطس است و گفته شود در
طریغون تنقین است و گفته شد **طرحسقوق** و طرشقوق نیز گویند و آن هندبای
بری و گفته شود **طریخ** نوعی از ماهی کوچک است که از طرف اذربایجان آورند از طرف تبریز
بهترین آن بود که نه کهن باشد و طبیعت آن گرم و خشک باشد طبع براند و اندکی از وی ملطف سودا
بود در تبهای ربع و وی مضر بود بسپرز و معده و مصلح وی روغن بسیار بود **طراغیون**
نباتیست که در جزیرهٔ اقریطش روید و صمغ وی مانند صمغ عربی بود و حار ورق وی و صمغ وی
در اول درجه سیوم سنگ گرده بریزاند و حیض براند و چون یک مثقال از وی بیاشامند و این نبات
بغیر از جزیره اقریطش نروید و درخت وی مانند درخت مصطکی بود **طردیلون**
سیلالیوس است و گفته شد **طربیله** طرنیلی است و گفته شد **طرقوقونسا**
طرغرقن گویند و مستقلن و اوینا نیز گویند و آن زعرور است و گفته شد **طروغلودیطس**
عصفور الشوک است و عصفور السیاح نیز گویند و مولف گوید آن مرغیست بمقدار
گنجشکی و در بال وی پری زرد بود و نقطه سیاه بر دنبال وی بود و بر لب آب نشیند و
دنبی دراز دارد و مدام دنب وی در حرکت بود و بشیرازی دمنک یا کیک گویند منفعت وی آنست
که سنگ مثانه بریزاند و منع آن کند و رها نکند که دیگر جمع شود در مثانه و دیسقوریدوس گوید چون
از خوف وی اندکی بخورند سنگ مثانه بریزاند و وی را اصطراغون و طرغلودیس نیز گویند
طرحماطیقون نوعی از ابهل است **طربغان** نباتیست که در بهار روید
و گل آن مانند گل حسک بود زرد و گرد بر گرد گل خار داشته باشد و بشیرازی انگرنز
خوانند و آن قوطم بری خوانند و گفته شود در قاف و منفعت وی آنست که اگر طبیخ وی بر گزندگی
افعی ریزند درد ساکن کند و اگر بر عضوی سلیم ریزند همان درد و زحمت پیدا کند که

از کزندکی افعی **طفشیل** عدس مقشر است که با سرکه پخته باشند **طلق** کوکب الارض خوانند و عرق العروس و بیونانی اسطراای کوکب و تفسیر آن کوکب الارض بود و رازی کوید سه نوعست بحری و یمانی و جبلی و علی بن محمد کوید هم سه نوعست یمانی و هندی و اندلسی یمانی نیکوتر بود و تنک و براق بود و هندی بشکل یمانی بود الا عمل وی نکند و اندلسی صحیفه وی ستبر بود و غافقی کوید آن نوعی از حجر است و آن معروف بود بعرق العروس و ارسطوطالیس کوید خاصیت طلق آنست که اگر بهاون و مطرقه و جیره که چیزها بدان کوفت بکوبند کوفته نشود الا که بحجر الماس شکنند و قطعا وی سحق نتوان کرد الا که سنکی چند کوچک با وی اضافت کنند و در خرقه خشن با سوبی بندند و در آب می جنبانند تا حسم وی خورده شود و بکدازد و علی بن محمد کوید حل وی چنان کنند که در خرقه بندند با سنکی چند خرد و در آب نیم کرم اندازند و با سنکی می جنبانند تا حل شود و از خرقه بیرون آید بعد از آن آب از وی صافی کنند و در آفتاب رها کنند تا خشک شود بس در بن طرف بماند مانند آرد خرد و شیخ الرئیس کوید خوردن وی خطر بود و طبیعت وی سرد است در اول و خشک است در دوم قابض بود خون را ببندد و با سان الحمل بپاشامند و طلا کردن وی استطاریا را نافع بود و غافقی کوید نیکو بود جهت ریشها را اعضای مجذومان پیدا کردد پاک کند و صاحب منهاج از قول اسحق کوید که نیم مثقال از وی سنک کرده بریزاند و کوید مضر بود بسپرز و مصلح وی کثیرا بود و وی سوخته نشود الا بحیله **طلع** ابو حنیفه کوید اول ثمر نخل طلع خوانند و قشر وی کفری خوانند و جفری کویند و آنچه در اندرون قشر بود و لیع خوانند بپارسی بهار خرما خوانند و طبیعت آن سرد است در اول و خشک است در دوم و کویند قبض در وی ممکن نیست وی تر بود و یا قوتی کوید دقیق نخل نر که بپارسی کشن خرما خوانند باه را نافع بود و مجامعت را قوت دهد و ابن ماسویه کوید خشکی وی غالب بود بر خشکی خرما و وی مانند سردی خار بود و دیر از معده بگذرد و شکم ببندد و بسیار خوردن وی درد معده پیدا کند و قولنج و این فعل خاصیت وی است و صاحب منهاج کوید مصلح وی شهد است و رازی کوید طلع مقوی معده بود و خشک کننده و محرور مزاج را سود مند بود و دفع مضره وی از نفخ در معده

ودیراز

از معده گذشتن بزنجبیل مربا کنند یا بکوارش گرم و ابن ماسویه کوید اگر مسلوق خورند باید که با خردل و انکاره و زیت و فلفل و کرویا و سداب و کرفس و نعناع و صعتر خورند با طعامهای چرب مانند مرغ فربه و بزغاله فربه و مانند آن و بعد از آن شراب کهن بر سر آن خورند **طلح** میوه ایست در طرف دریا که آنرا موز خوانند و گفته شود **طلیا** نوعی از صدف است کوچک اهل شام و یرا اطلیس خوانند و اهل مصر دلینس و تکس و بانان خورند و در صفت صدف گفته شد **طلا** خمر است و گفته شد و بعضی کویند مثلث است و ابن سمحون کوید نوعی از قطران است و مولف کوید آنچه محقق و مشهور شراب کهنه خوب را طلا خوانند **طمطم** سماق است و گفته شد **طمرا** خردعست و گفته شد **طوالن** بیش است و گفته شد **طوفربوس** از کمادریوس بعضی است و گفته شود **طوطوطقطن** است و گفته شود **طوليدون** عنب الثعلب است و گفته شود در عین **طوطاغریون** حماض جبلی است و آن نوعی از سلق بری بود و در صفت حماض گفته شد **طهلف** غافقی کوید ذرة است و کویند طعامیست که از ذرة سازند **طیلانیون** نوعی از حی العالم است و گفته شد و جالینوس کوید طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم تا سیوم و جراحتها عفن را نافع بود و بربهق و برص و شش ساعت رها کنند برص را بغایت نافع بود و باید که بعد از آن آرد جو ضماد کنند و چون بکوبند و با سرکه بیامیزند و در آفتاب بر بهق مالند و رها کنند تا خشک شود بهق را زایل کند **طبیقی** وطبعی نیز کویند و آن دادی است و گفته شد **طیهوج** بپارسی تهو خوانند و بزبان اندلسی ذرنس و نیکوترین آن فربه تر بود که در زمان خریف کیرند و طبیعت وی معتدل بود در کرمی شکم ببندد و ناقهان را نافع بود و شاید که اصحاب ادمان اکل وی کنند خصوص اصحاب ریاضت و اولی آن بود که مانند تیهو بپزند از بهر آنکه غذا غلیظ بود **طیب العرب** اذخر است و گفته شد **طیطان** کراث بری است و گفته شود **طیلوش** حیوانیست مانند ذراریح اما کوچکتر بود و کرد تر و همچنان سرخ بود و نقطه سیاه بران بود و همان فعل ذراریح میکند و مؤلف کوید شیرازی و یرا خروسک

ق

خوانند و بدل آن زرانج است و گویند کرمی سبز هست در درخت صنوبر و آن بقوه زرانج
است طبا نوشادر است و گفته شود طین بسیع کلها مجفف و مبرد بود طین الحکمة
بپارسی گل حکمت خوانند و صنعت آن بسیار است مؤلف گوید بهترین این نوع است که بگیرند
گل زرد پاک چهار من و بکوبند و به بیزند و نیم من نمک در آب کنند بدست بمالند تا حل شود و بعد
از آن گل بر سر آن کنند و چهار یک موی سر آدمی بمقراض چیده و چهار یکی سرگین اسب کرده بپخته
بر سر آن کنند و نیک بمالند چندانک بمالند نیکوتر بود آنگاه غنده غنده بنهند تا خشک گردد
و هر زمان که خواهند بکوبند و با آب صاف خمیر کنند و استعمال کنند بهترین انواع گل حکمت اینست
که گفته شد و نوعی دیگر صاحب منهاج آورده است یک جزو گل و یک جزو فحم کوفته و نخته و یک جزو
نمک و یک جزو خطمی و موی چیده بسرشد و نیک بمالد و استعمال کند طین مختوم
گلی سرخ رنگ بغایت املس بود و از تل بحیره آرند و گویند در آن زمین قطعا هیچ نبات و حشیش
نیست و هیچ سنگ در آن زمین نبود و قبری در آنجا هست و آن گل را مغره لمانی خوانند
و طین الکاهنی خوانند از بهر آنک زنی ساحره آن گل یافته است و مغره لمینه و خواتیم نیز خوانند
و صورت ارطاس بران بود ایستاده و دیسقوریدوس گوید گلی است که از جزیره لمینوس
که خون بز کوهی سرشته و آن صورت بران می‌نهند و خواتیم الملک و ختم الملک از بهر آن گویند که
صورت ارطمس بران بود و اقوال بسیار آورده اند درین گل و جالینوس گوید نیکوترین این گل آن
بود که از وی بوی شبث آید و خون را ببندد و چون در دهان گیرند زبان را بجسفد و مولف گوید
امتحان وی اول لب کنند اگر بر لب بجسفد دیگر بر زبان نهند و باید که بجسفد و بغایت نرم و املس
و براق بود و گویند زمینی که گل مختوم از وی می‌آورند از زمین یونان بود و این زمان آب گرفته
است و شیخ الرئیس گوید طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی مانند مزاج آدمی الا به‌سوی
بیشتر از رطوبت بود و در وی رطوبتی که ممزوج به یبوست بوده باشد و در وی خاصیتی عجیب بود در تقویه دل
و تفریح آن و تریاق مطلق بود و مقاومت با مجموع زهرها بکند و مولف گوید کودکی یک مثقال تقریبا دو مثقال

دو مثقال دیگر زرنیک که از سموم قتاله است خورده بود و در زمان قدری از طین مختوم با شیر
در گلو ردوی دارند آغاز قی کردن کرد چنانچه مجموع که خورده بود رد شد دیگر بار قدری هم بشیر حل کرده
دادند دیگر قی کرد و یک دو مجلس طبیعت بیامد و از آن زهر گشنده خلاص یافت و مجموع ریشها که خون از
وی روانه بود چون بران پاشند خون ببندد و چون بدان حقنه کنند ذوسنطاریا را نافع بود
و مقدار ما خود از وی تا دو درم بود و جهت گزیدن جانوران گشنده مانند افعی و سگ دیوانه تا سه روز
بیاشامند و با سرکه طلا کنند نافع بود و دفع سم آن بکند و کسی که زرانج خورده باشد و از نبیذ بحری
طین مختوم بیاشامد در حال قی کند و در ساعت دفع سم آن بکند و حب الغار نیز همین عمل کند در دفع
سموم و مسیح گوید سحق کرده بیاشامند و نقیع وی در زمان و با دفع و با بکند و اسحق گوید مضر است
بشش و مصلح وی گلاب بود و بدل آن در قبض خون طین رومی بود یا طین ارمنی که بخون بز کوهی سرشته
باشند و گویند بدل آن مغره است اما در تریاق بدل وی نیست طین ارمنی گلی سرخ رنگ
است و تیره و اسحق بن عمران گوید سرخی است که بسیاهی زند خوشبوی و مذاق وی ترابی
بود و بر زبان بجسفد و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن
وردی بود که در وی هیچ رملی نبود چون سحق کنند و چون بر زبان نهند بجسفد و طبیعت وی سرد
بود در اول و خشک بود در دوم خون را ببندد و طاعون را خوردن و طلا کردن نافع بود و جراحتها
و قلاع را زایل کند و نزله که از سر بسینه ریزد و از ضیق النفس و سل شود هیچ دوا به از این نبود
و بغایت نافع بود و مقدار یک مثقال استعمال کنند و سل را نافع بود و مقدار یک مثقال استعمال
کنند و سل را نافع بود بسبب آنک ریش شش را خشک گرداند و جهت تب و بای عظیم نافع بود و گویند
در زمین ارمن وقتی وبای عظیم بود چنانچه گویند چند کس معدود بماندند و باقی تلف شدند و آن
چند کس را چون تحقیق کردند همیشه این گل اندک خوردندی و این خواص از آنجا معلوم کردند و از بهر
آنست که اطبا بشراب و گلاب فرمایند و اگر تب بود بگلاب و آب سرد و سکسکی استخوان
را سود دهد با اقاقیا طلا کردن و بوست بواسیر از مقعد بیرون آورد و گویند مضر بود بسپرز

ومصلح وی کلاب بود و اسحق بن عمران گوید بدل وی طین حجازی بود که در اندلس معروف به انجبار
بود و گویند بدل آن مره است و گویند لاکی طین رومی مجفف و مقبض بود و منع ورم
که در خون پیدا شود بکند چون با سرکه کشنی طلا کنند و خون که از چشم آید باز دارد طین
شاموس طین سامس خوانند و کوکب شاموس نیز گویند بهترین آن بود که سفید و سبک بود
و بغایت بر زبان بچسبد مانند دبق و چون در آب نهند زود حل شود و از بلاد یونان از جزیره قبرس
خیزد و خشکتر از طین مختوم بود و وی را عمل حاجت نیست در بستن خون قایم مقام طین مختوم
بود و بر ورم ثدی طلا کردن ساکن گرداند و در ابتداء نقرس طلا کردن نافع بود و در
مداوای قرحه امعا بیش از آنکه متعفن شده باشد حقنه کنند بماء العسل بعد از آنکه نمک آب
بسن باب لسان الحمل حقنه کردن سود دهد و اگر با سرکه ممزوج با آب بیاشامند نافع بود
جهت ورمهای گرم خاصه خون بران عضو رطوبت زیاده بود و سست باشد و نافع بود ثدی و خصیتین
و مجموع گوشتهای سست که معروف بغدد بود و قطع نفث دم و طمث دایم بکند چون با گلنار
بری کوبند و چون با شراب و روغن گل بمالند بر خصیه و ثدی که ورمی گرم بود آن را ساکن گرداند
و قطع عرق بکند و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران و ادویه کشنده را مفید بود طین قبرسی
گلی است سرخ و گلگون و چون در دست بمالند سرخی در دست بماند و چون بشکنند در اندرون
وی رگهای زرد بود و در وی قبض معتدل بود سودمند بود جهت مجموع جراحتها و ورمها طلا کردن
و جهت شکستگی اعضا و کوفتگی در زمان افتادن از جای بلند طلا کردن بغایت سود دهد
و مقدار ما خود از وی یک درم بود از قول اسحق و بیخ معاهی و کیدی را سودمند بود و نفث دم
و قرحه امعا آشامیدن و حقنه کردن نافع بود و جهت دفع ادویه قتاله چون یک درم از وی بیاشامند
با آب سرد و مطبوخ سودمند بود و بدل آن طین مختوم بود طین قیمولیا حجر الرخام خوانند
و آن مانند صفایح رخام بود سفید و براق و خوشبوی و گویند از وی بوی کافور آید چون تازه
بود و آن نازک بود مانند صینی و آن نوعی از رخام است و دیسقوریدوس گوید دو نوع است یکی

سفید

سفید و دیگری فرفیری و وی در سیم بود و جالینوس گوید قوه وی مرکب بود و در وی تبرید و تحلیلی
بود و از بهر آنست که چون مغسول کند جزء محلل از وی بیرون شود و طبیعت وی سرد و خشک بود
و چون با قدری سرکه و آب طلا کنند بر سوختگی آتش نافع بود و آنچه خالص بود بسیار منفعت دارد
چون با سرکه طلا کنند بر مجموع ورمهای گرم و ورم شیب معده بغایت نافع بود و ریشهای دشخوار زخم
چون بسوزانند و شسته کنند و استعمال کنند زود بحال صحت آورد و مولف گوید در کوهستان
یزد می باشد و زنان جهت جلای روی استعمال میکنند و وی را اکل میکردانند و ابن سمجون گوید بدل
آن طین مصر است و ابن حسان گوید اهل بصره طین قیمولیا طین الحر خوانند و اصناف وی بسیار است
ارمنی و سجلماسی و اندلسی و ارمنی نیکوترین همه بود بعد از وی سجلماسی و وی فاضلتر از اندلسی بود
در معالجه و آن بغایت سفید بود و جرم وی صلب بود و زود شکسته بگردد و در آب حل بگردد
تا دیر زمان و چون حل شود در وی لزوجت بیشتر بود که در غیر وی و اندلسی دو نوع بود یکی
سفید و یکی سیاه و آنچه بغایت سفید بود در معالجه استعمال کنند و آنچه سیاه بود بد بود و تصرف
در ایشان نشاید کرد و محمد بن عبدون گوید طین الحر طینی علک خالص است از سنگ و رمل
و علی بن محمد گوید طین خالص از رمل بود و مولف گوید گلی هست در نزدیک شیراز و شیرازی
گل گرفی خوانند و در طبیعت نزدیک بوی بود و انرا نیز هم بدین اسم خوانند و آن گلی بغایت
سبز رنگست و چون سوسن با دام دخان کنند از بهر خوردن لون را سرخ گرداند و طعم آن
خوش بود و کمتر بریان ناکرده خورند و علی بن زین گوید طین الحر سرد و خشک بود باعتدال
نیکو بود جهت همه جراحتها و اگر با سرکه بر گزندگی زنبور طلا کنند درد ساکن کند طین
فارسی بهترین وی آنکه سرخ بود و شیرازی وی را گل سرشوی خوانند و طبیعت وی سرد
و خشک بود درد سر را نافع بود چون دو مثقال از وی استعمال کنند و گویند مضر بود بمثانه
و مصلح وی آب ستانا بود طین اصفر طین الضم خوانند و آن از موضعی که نزدیک
قسطنطنیه است میان دو کوه آرند و لون آن زردی تیره رنگ بود و در آنجا رهبانانند

که

که برین گل مهر نی نهند و آن طلسم کسی نداند خواندن و ندانند که چیست بغیر از نشان و اگر کسی دیگر
باز دارد طلسم نشناسند و آن عزیز بود و طبیعت آن سرد و خشک بود بر ورمهای گرم طلا
کردن سودمند بود و خون رفتن باز دارد خوردن وی و در بستن خون از همه طینها بقوه تر
بود و فاضلتر **طین البحر** صفت آن در طین قیمولیا گفته شد **طین بلاد المصطکی**
طین جزیره مصطکی طین خیا خوانند و خیوس هم خوانند و دیسقوریدوس گوید نیکوتر آن بود
که سفید بود و بلون خاکستر مایل بود و این گل رقیق بود صفایح داشته باشد و بارها
مختلف شکل بود و چون در حمام خود را بدان بشویند روی و جمیع بدن را جلا دهد و فاضلتر
ادویه بود که جهت ریشها که از سوختگی آتش استعمال **طین اقریطیس** مضعف ترین
طینها بود که یاد کرده شد و مضعف حواس بود و ریشهای چشم را نافع بود و چون زن
آبستن از خود بیاویزد بچه نگاه دارد و وی جلا دهد بغیر لدغ **طین کرمی** یونانی
اسایلیطس خوانند و معنی این اسم کرمی بود و بعضی قوما فیطس خوانند و این اسم مشتق است از
نرمان بود و معنی آن روا بود و این گل از مدینه سلوقیا تا بلاد سوریا بود و نیکوترین وی آن
بود که سیاه بود مانند فحم که از چوب صنوبر گیرند و آنچه خاکستری رنگ بود بد بود و جالینوس
گوید بدان سبب طین کرمی خوانند که در زمان بهار در اول و آنگه که درخت کرم و ورق
بیرون کند این گل بر درخت وی بمالند کرمی که ورق انگور میخورد و چشمهای آن و درخت تباه
می شود بکشد و دیسقوریدوس گوید قوه وی قابض و ملین و مبرد بود و در کحلها استعمال کنند
موی مژه برویاند و جالینوس گوید چون بهرون نزدیک بود **طین مصری** ابلیز
خوانند و جالینوس گوید مطحولان و مستسقیان بسیار دیدم که در اسکندریه طلا کردند
و نافع بود و بر ورمهای کهنه و دردهای مزمن و بواسیر طلا کردن بغایت سودمند بود
طین نیشابوری طین ماکول خوانند و طین خراسانی خوانند و آن گلی است
خام و بریان کرده خورند و بدان تنقل کنند و نوعی از طین الحر بود و لون وی بغایت سفید بود

مانند
اسفیداج

اسفیداج و بشیرازی گل سفید خوانند و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند لزوجتی بود و بسبب
اندک شیرینی که دارد قوه فم معده بدهد و غثی را نافع بود و منع قی بکند و تری معده زایل و مقدار خورد
از وی از یک درم تا یک مثقال بود و اگر زیاده کنند مفسد مزاج بود و سده آورد و سنگ در گرده پیدا
کند و انیسون و تخم کرفس ضرر وی باز کم کند و صواب آن بود که ترک کنند از بهر آنکه افساد وی زیاده
از اصلاح است و آب رفتن دهان در وقت خواب و شهوت کلبی را عظیم نافع بود و غثیان و کرب
معده را سود دارد **طین الضم** طین اصفر است و گفته شد **طین خراسانی**
طین نیشابوری است و گفته شد **طین الاحمر** مغره است و در میم گفته شود
باب الظاء
طفرا و طغیر فودنج بری است و گفته شود
طفرة العجوز تمر خشک است و گفته شد در خاصیت آن **ظلیم** ذکر النعام است و در نون گفته شود
ظلف المعز سم بز سرد و خشک بود در سیوم داء الثعلب را نافع بود و چون خاکستر آن
با سرکه طلا کنند و اگر سحق کنند با آب و بر گزندگی جمیع جانوران و سباع نهند نافع بود و اگر سحق
کند با عسل و طلا کنند در مفاصل دنقرس را نافع بود و اگر بول کودکان بنرند و بر شکم ضماد
کنند قولنج که از بلغم لزج و ریاح بود نافع بود و مسهل آب زرد بود **ظلف التیس** سم تکه
چون بسوزانند و سحق کنند و با عسل بسرشند و با آب بپاشند نافع بود جهت کمیز کردن در
جامه خواب و اگر در خانه دود کنند مار بگریزد و اگر ظلف مغز بسوزانند و سحق کنند و بر ریشها که
در اعضایی که یابسته المزاج بود بر آن افشانند نافع بود **ظهج** اسم ثمر جو در است نزد اهل
عرب بقیروان و غیر آن **ظبان** یاسمین بری است و به بربری ایبرغرا خوانند و بلغتی دیگر
برید فوده خوانند و معنی آن عشبه النار بود و نبات وی بیشتر در بیابانها و تلها بود مانند
بلاب بعضی بر بعضی پیچیده بود و گل وی یاسمین شکل بود کوچک و بر شاخهای وی خار
مانند خار گل و بیشتر نبات وی با علیق بود و همیشه وی از وی جدا نتوان کرد و بیخ وی دراز و سیاه
بود بلکه حرام وی زیاده بود و خشک بود در چهارم و چون بر عضوی نهند چشم را بسوزاند زود مانند
شیطرج

و چون سحق کنند و با سرکه بر بهق سفید و سیاه طلا کنند زایل کند لیکن دیر زمانی بکنند و چون ضماد
کنند بر عرق النسا عصور اریش کنند بغایت نافع بود و چون بپاشند از وی چهار دانگ
درهمی با سکنجبین سفایح و سکنجبین معتدل از رق دوازده مجلس خلط سوداوی براند و ربو و عسر النفس
را نافع بود و کل وی صداع سرد و ریاح غلیظ از سر بکشد چون ببویند و روغن کل وی کرم و
لطیف بود و محلل قوی سودمند بود جهت لقوه و فالج و عرق النسا و رعشه و همه مرضهای سرد را
نافع بود باب العین عاقرقرحا در دمشق عود القرح
خوانند و بیونانی فرربون و بشیرازی اکلکاو نیکوترین آن بود که تیز و محرق بود و زبان را
بغایت سوزاند و فربه بود و غلیظ چون بشکنند اندرون وی سفید بود و آن بیخ طرخون رومی
است و گویند حبلی و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم چون سحق کنند و با زیت بر بدن مسح
کنند عرق براند و استرخاء اعضاء مزمن را نافع بود و منع تولد کزاز بکند و سنون مصفا
بکشاید و بلغم که در معده بود زایل کند و چون در دندان گیرند درد دندان و چون بخایند بلغم
را بزداید و موافق اعضایی بود که سردی بر وی غلبه کرده باشد و حس آن باطل شده
باشد و حرکت و مفلوج و مصروع را نافع بود و چون بعسل معجون کنند و لعق کنند بلغم معده را
بگدازاند و مجامعت بیفزاید در مزاجهای سرد و مزاجهای تر و دمشقی گوید گرم و خشک بود در چهارم
و اسحق بن عمران گوید سودمند بود چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند جهت ورم لهاة
و استرخاء زبان که سبب آن از بلغم بود و ابوصلت گوید چون بپاشند منع درد و ورم از وی مسهل
بلغم بود و شریف گوید روغن وی لقوه و استرخا و فالج را بغایت نافع بود و چون با عسل معجون
کنند و بر قضیب مالند بشر از مجامعت را برانگیزد و غافقی گوید چون عاقرقرحا بکوبند و با عسل
بسرشند صرع را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بششها و مصلح وی میویزج بود و بدل آن در زنجبیل
و دنج بود و در مرضهای معده راسن و گویند بدل آن دار فلفل است و عسل عاقر
شمعا شنجار است و گفته شد عاقول گویند نوعی از خرنوب است و ابن خلافت عاقول

حاج است

حاج است و گفته شد عبب و عنب الثعلب نیز گویند و آن ثمر کنج است و گفته شد عبهر
نرجس است و گفته شود عتم زیتون کوهی است و گفته شد عجب النسل است
و گفته شد عجم الزبیب فضا خوانند سار اسی دانه میویز گویند و طبیعت وی سرد و خشک
بود در اول و گویند در دوم شکم ببندد عدس بلس خوانند و بیونانی فاقس و نوی نغاخ
بود و مرکب از قوه قابضه و جالیه و پوست وی بغایت قابض بود و بهترین سفید رنگ بود
و آن که زود پخته شود و چون در آب کنند سیاه و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی
و خشک بود در دوم و گویند پوست وی گرم بود در اول و مقشر وی سرد بود در دوم و گویند
در اول خشک بود در سیوم و دیسقوریدس گوید ادمان اکل وی کردن تاریکی چشم آورد
و با سویق بر نقرس ضماد کردن نافع بود و با اکلیل الملک و روغن کل و سفرجل بر ورم چشم که
از گرمی بود و ورم پستان ضماد کردن نافع بود جرم عدس شکم ببندد و آن آب که عدس
در وی پخته باشند شکم براند و خناق را سودمند بود و عدس مولد خلط سودا بود و خوابها
آشفته نماید و خون را غلیظ کند و دیر هضم شود و معده را بد بود و مولد ریاح بود در معده و امعا
و اعصاب و شش و سر را بد بود و چون با هندبا یا لسان الحمل یا سلق سیاه یا حب الآس یا قشور
رمان یا ورق کل خشک یا زعرور یا سفرجل بپزند قوة قبض وی زیاده گردد و شکم ببندد و حدة دم
ساکن کند و مقوی معده بود و چون مقشر کنند و سی دانه از وی فرو برند استرخاء معده
را نافع بود و چون با عسل بیامیزند ریشهاء عمیق را بصلاح آورد و شیخ الرئیس گوید خون را
غلیظ کند و رها بکند که در عروق روانه گردد و خلط سوداوی و امراض سوداوی تولد کند و بسیار
خوردن وی جذام آورد و ورمهاء صلب و سرطان و نشاید که عدس با شیرینی خورند که سده
بسیار در جگر پیدا کند و مضر بود باصحاب عسر البول و منع ادرار بول و حیض بکند و بدترین وی
مکسو بود و گویند استسقا را نافع بود و صاحب جدری و ورمهاء گرم را نافع بود چون با سرکه
یا با غوره بپزند و دفع ضرر وی آن بود که با گوشت بره فربه بپزند یا با روغن کاو روغن بادام و بدل وی

طبخ ماش بود عدس مر بشیرازی بنونخله گویند و آن نوعی از عدس بری بود و وی
گرم بود بول و حیض براند و مسهل دم بود و گویند در وی تریاقیه هست و بدل وی فودنج نهری بود
وگویند بدل وی نیم وزن آن دانه حنظل بود و دو وزن آن عدس عدس ناکندش است وگفته
شود عدس الماء صاحب منهاج گوید بریسیاوشان است و صاحب جامع گوید طحلب است
وگفته شد عذبه فرما زوج است وگفته شد عرعر کوهی است کوچک بود و بزرگ و بشیرازی
انزاوهل خوانند وگویند درخت وی گرم بود در سیوم و خشک بود در اول مسحق و ملطف بود
و دخان کردن وی گزند گان بگریزند و نافع بود جهت اختناق رحم و سده بگشاید و بول براند
و حیض بگشاید و دفع گزندگی جانوران بکند عداد بهار است وگفته شد عرطنیثا
مستعمل از وی بیخ وی است و انرا اهل شام مهد خوانند اهل شرق نیلقی و بعضی عرغلج
خوانند و شیرازی چوبک اشنان خوانند و در الف در آذریوصفت آن گفته شد و بدل
آن زراوند طویل است بوزن آن و فونج و دانه انجرء بوزن آن عروق الاصف
بپارسی بیخ کبر گویند و بهترین وی باریک بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و مسهل بلغم بود و معده و معوی
و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و مضر بود بمثانه و مصلح آن عسل بود عروق الصفر
عروق الدعوان و عروق الصباغین نیز گویند و آن دو نوعست کوچک و بزرگ و وی بپارسی زرد چوبه
گویند و بعوی بهر دو کوچک وی گویند ما میران است وگفته شود و طبیعت دراز زرد گرم و خشک
بود در سیوم وگویند در دوم در روی جلای قوی بود و خاییدن وی درد دندان را نافع بود و عصاره
وی روشنایی چشم بفزاید و سعیدی بهر دو با شراب سفید و انیسون بیاشامند یرقان که از
جگر بود سود دهد و اگر بکوبند و بر ریشها باشند خشک گرداند و اگر در چشم کشند قوه باصره
بدهد و بدل وی نیم وزن وی ما میران بود و گویند نیم وزن وی عاقرقرحا عروق حمر
قوه است وگفته شود عروق بیض مستعمل است وگفته شود عروق الصباغین
عروق الصفر است وگفته شد عرق الشبح علک است وگفته شود عرق الکافور زر نباد

وگفته شد

سروء

وگفته شد عرق یابس فلنونیا است وگفته شد عوسن جیر است که زیاده می
شود و ظاهر میکردد نزدیک را نواسب و سمها وی عرب انرا عظم السبق خوانند دسقور
گویند چون بکوبند و سحق کنند و با سرکه بیاشامند صرع را زایل کند و درد اوای گزندگی جانوران
مستعمل باشد وگویند نیم درم از وی چون بخور کنند کسی را که تب ربع بود از وی زایل شود
عرصم اسمی عنی بود بادنجان بری را و بعضی حدق خوانند وگفته شد عروق دادمهم
اصل السوس است وگفته شود عرمض نوعی از کنار است و انرا کنار بر خوانند و بزمی دهد
و خارها دراز داشته باشد مانند منقار مرغ و بعضی مانند قلاب کج بود عرف نزدیک اهل
نزدیک اهل مغرب خوص خوانند و روم گویند و بلغت اهل نجد قصب خوانند عرطب حسک است
وگفته شد عرمج بری بلمون است وگفته شد عزیز الکبیر فیطوریون غلیظ است
وگفته شود عزیز الصغیر فیطوریون دقیق است وگفته شود عاالنح لف الکرم
است وگفته شود و بپارسی بیخ رز خوانند عسل لبنی میعه سایله است وگفته شود
عسل النحل بهترین آن بود که صادق الحلاوه بود و خوشبوی و سفید بود وگویند
فاضلترین عسل آن بود که بر خرما آن بود و ربیعی بود و بعد از آن صیفی آنچه شتایی بود بد
باشد و نوعی از عسل خرنبق بود که چون ببویند عطسه آورد و آن نشاید که خورند وگویند بوییدن
آن غشی آورد و عرق سرد و عقل زایل کند و چون بخورند البته عقل زایل کند و عرق سرد آورد
و مداوای وی قی کند بعد از آنک ماهی نمکسود در شراب چند نوبت خورده باشند تا معده پاک
کند بعد از آن مرو کثری بخورد و حلم نوعی دیگر عسل بود که حلم وی شود گران بود و بمان
علامتها حادث شود و معالجه آن چون معالجه شوکران کنند و انجمه عسل نیکو بود طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم و دیسقوریدوس گوید بقوت جالب رطوبات از قعر بدن
بکشد و منع عفونت بکند و چون با شبت تر بزند و بر قوبا مالند زایل کند و اگر با قسط
بر کلف مالند زایل کند و چون تنها با لند شش بکشد و دفع کند و اگر با نمک اندرا بی شنوده بیامیزند
و نیم گرم

بدوس

[illegible]

در کوش چکانند درد کوش و دوی آن زایل کند و جون بدان تحنک یا غرغره کنند ورم حلق و ورم عضله
که در جانب زبان و حنک ولوزتین که بشیرازی انرا کوشک خوانند و خناق بلغمی را نافع بود و بول براند
و جون کرم کرده با روغن کل بیاشامند سرفه را موافق بود و کزندکی جانوران را و کسی که افیون
خورده باشد و فطر جون لعوق کنند یا بیاشامند نافع بود و کزندکی سک دیوانه نیز و اکر با نمک بر سیاهی که
از ضربه بر اعضا بیدا شود بمالند زایل کند و منصوری کوید زود مستحیل شود بصفرا و بلغم دفع کند
و نیران و سرد مزاجانرا نافع بود و در تابستان مزاجهای کرم را بد بود و رازی کوید معالجه
جهت لثه و دندان در تنقیه و جلا و کوشت رویانیدن لثه به از وی نبود و جشم مرده را نکاه دارد
و اکر با انکشت ستون سازند دندانرا سفید کرداند و صحت آن نکاه دارد و شریف کوید
جون با روغن کل بر ریشهای شهدی و مجموع ریشهای بلغمی شوربا لند زایل کند و جون با ادویه
خلط کنند که در وی جلائی بود جشم را روشن کرداند و قوه باصره بدهد و جون با آرد حواری
بسرشند و بر سر ورمها که لخته بود بنهند بکشاید و جرک آن بکشد و جون با زراوند طویل و
کوسنه بسرشند کوشت بر جراحتهای عمیق برویاند و اکر حب محلب و بادام تلخ و آرد جو
با وی اضافت کنند و بر بدن طلا کنند عرق براند و جون با آب بیاشامند سینه را از فضله
که بود پاک کرداند و شهوه مجامعت بر انکیزاند و بغایت مفلوجانرا نافع بود و جون کف
بکرفته با آب بیاشامند ریش روده را پاک کرداند و مطبوخ وی سموم را نافع بود و خون نیک
از وی متولد شود خاصه در زمستان و جوانانرا مضر بود و کسی که بر وی مرار غلبه کرده باشد و سنکی
و جون بسیار خورند قی آورد و مصلح وی رمان مز بود و حامض اترج و ربوب فواکه و بدل آن
منجح شیرین بود **عسل الطبرزد والقصب** کرم و تر بود در اول و عسل
قصب شکم براند و عسل طبرزد را بپارسی شیره نبات خوانند و از آن
قصب آنچه اول از نی شکر کیرند **عسل البلادر** منفعت آن در بلادر کفته شد
و صفت یک نوع کفته شد و انجا نیز کفته شود اکر غیر آن نوع خواهند ماند روغن کندم و نخود کیرند

شیشه را در کل حکمت کیرند و بلادر در ان اندازند بعد از ان که سرهای وی برکنده باشند و آتش
بر پشت شیشه آهسته بر افروزند بعد از ان که سرنکون نهاده باشند و قدری موی اسب تالیف
خرما بر سر شیشه نهاده تا عسل از وی بیرون چکد و بر دارند و بوقت حاجت استعمال کنند و مولف
کوید آنچه بی آتش کیرند بهتر باشد بکیرند بلادر و بشکافند و بهر دو دست را بکر دکان خایند و بمالند
و بلادر شکافته در دست بمالند تا عسل در دست جمع شود و بکار دارند حاصل کنند و این نوع بهترین انواع
است و مولف چند نوبت امتحان کرده و صحیح مضره رسیده **عسل داود** اوکالی
و کفته شد **عشرق** زر المرو است و کفته شد **عشر** صاحب منهاج کوید
درختی اعرابی یمانی بود و آن یکی از نوعهاست و ثمر وی را خرع خوانند و تفاح دفلی بود و کویند
نوعی از وی هست که اکر در سایه وی نشینند کشیده بود و طبیعت وی کرم بود در سوم
و خشک بود در چهارم و در وی قبضی باعتدال بود و لبن وی بر ثوبا و سعفه طلا کردن نافع بود
و با عسل جهت قلاع که در دهن کودکان حادث شود مفید بود و شکم براند و بست مضعف
احشا بود و لبن وی سم در کشنده بود و سکر وی در سین کفته شد **عشقه** نوعی از لبلاب
و کفته شود **عصاب** شیطرج است و کفته شد **عصفر** بربان بغدادی و موصلی
جیزی زرد است و کفته انواع آن **عصفر** بپارسی خسک خوانند و باصفهانی کل کاوشه
و رنک زعفران نیز کویند و آن دو نوع است بری و بستانی و طبیعت بستانی کرم است در اول
و خشک است در دوم و بری کرم و خشک بود در سیوم و وی معتدل بود با نضاج کلف را زایل کند و
با سرکه بر ثوبا مالیدن نیکو بود و ورمهای کرم با عسل جهت قلاع که در دهن کودکان
بود سود دهد و جون بدان بمالند خاصه بوی وی جالینوس کوید بدل وی نصرف الملح است
عصیه صاحب منهاج کوید جسفوم است و کفته شد و صاحب جامع کوید بلبلا بست که سوتانی
و براقرسوس کویند و کفته شد صفت آن **عصی الراعی** بطباط خوانند و بر سیان دار و هم
کویند و بشیرازی کسته خوانند و بلفظی دیکر سرخ مرد و آن دو نوع بود بری و ماده بهترین آن

بستانی بود سرخ رنگ که بسیاهی مایل بود وطبیعت آن سرد است در دوم وگویند خشک است
در سیوم وگویند تر است و وی قابض بود ومنع خون رفتن بکند وطبیعت ببندد وبراورام دموی
وحمره ونمله ضماد کردن نافع بود وجراحتهای تر را باصلاح آورد وعصارهٔ وی چون در گوش چکانند
کرم گوش بکشد وریش ابرا خشک گرداند ودرد زایل کند واگر زن فرزجه از وی بخود برگیرد قطع
سیلان مزمن از رحم بکند وچون آب وی بیاشامند گزندگی جانوران زهردار را نافع بود وچون
پس از آمدن تب یک ساعت بیاشامند بود منفعت بود جهت تب ادوار واسحق گوید مضر بود مصلح وی
صندل بود وبدل وی عنب الثعلب **عصب** بیونانی نوارس گویند وگفته شود **عصفور**
پارسی گنجشک خوانند نیکوترین آن فربه بود واجنه در خانها فربه کنند بد بود واولی آن بود که ازان
اجتناب کنند که چون بد ازوی متولد شود وطبیعت وی گرم وخشک بود در سیوم گوشت وی صلب
تر از گوشت دراج بود باه را زیاده کند خاصه دماغ وی وابوالعلا ابن زهر گوید نافع بود جهت
استرخا وفالج ولقوه وانواع استسقا ومجامعت زیاده کند خاصه محرور مزاج را موافق نبود
واگر بخورد سکنجبین ترش بر سر آن خورد وسرد مزاج را موافق بود ووی مضر بود بر طبیعت
اصلاح خلط صفراوی متولد شود واولی آن بود که بروغن بادام بریان کنند وچون بامری مطبخ کنند
گویند زود تر بگذرد که بریان کرده وباید که قطعا استخوان وی نخورند واما عابد آکند **عصارة**
ماميثا سیاف ماميثا خوانند وبهترین آن بود که زرد بود وسبک وعمل صباغان که در نواحی
موصل سازند وطبیعت آن سرد وخشک بود وورمهاء گرم را تحلیل دهد وحرارت آن نشاند
ودرد چشم کهن وبو را نافع بود وصنعت وی چنان است که آب وی بگیرند وبجوشانند تا غلیظ
شود وشیاف سازند وبدل آن حضض یا بوشش در بندی **عصارهٔ خشخاش**
سیاه افیون است وگفته شد **عصارة المثلث** عصاره السوس است ورب السوس خوانند
طبیعت وی معتدل بود در حراره ورطوبت ودر وی قبض اندک بود خشونت قصبه شش را نافع بود
وریش مثانه وتشنگی قطع کند وقوه ادویه حاره حاده بشکند وبدل آن دو وزن آن اصل السوس

عصارة القرظ اقاقیا است وگفته شد **عصارة الغافت** بگیرند غافت
تر وبکوبند وآب آن بگیرند ودر آفتاب نهند تا منجمد گردد وبردارند واستعمال کنند ودر غایت
تلخی بود مانند صبر وطبیعت آن سرد وخشک بود وملطف ومنقطع جرب وحکه را نافع بود چون
باب شاهترج وسکنجبین بیاشامند وسودمند بود تبهاء کهن ودرد جگر را ومقدار ماخوذ
ازوی تا یک مثقال بود وگویند مضر بود بشش ومصلح وی مصطکی وبدل آن سه وزن آن ورق سماق وگویند
سه وزن غافت **عصارة لحية التيس** بهترین آن تازه بود وصنعت آن مانند صنعت
غافت است وطبیعت آن سرد وخشک بود در دوم نفث الدم وسحج را نافع بود ومقدار ماخوذ از وی
یک مثقال بود واگر ضماد کنند بر اعضاء استرخی قوه آن بدهد واسحق گوید مضر بود بگرده ومصلح
آن ماء العسل بود وبدل آن اقاقیا **عصارة قثاء الحمار** گرم بود ومغثی وغثیان
عظیم پیدا کند تا بحدی که بخناق کشد وغشی وافتادن آورد ومداوای وی بقی کنند وانچه در مداوای
کسی که کنند که شبرم خورده باشد وصنعت آن در باب قاف در قثاء الحمار گفته شود وبدل آن عصارهٔ
بخ سوقاوس است **عصارهٔ افسنتین** صنعت آن مانند صنعت غافت است که گفته شد
وطبیعت آن گرم وخشک ومسخن ومقبض بود تبهاء کهن را نافع بود وسده جگر بگشاید ومقدار ماخوذ از
وی تا یک درم شاید ومره صفرا از معده پاک کند ومصلح وی ریوند بود وگویند بدل آن سه وزن
ورق انست **عصارهٔ انبرباریس** بگیرند زرشک دانه خوب رسیده وآب
آن بگیرند وصافی کنند وبجوشانند تا غلیظ شود وبر روی کاغذ کنند تا رطوبتی که باشد نشف کند
یا در آفتاب نهند تا تمام شود واگر زرشک تر نبود خشک وی را در آب بجوشانند وبیالایند وصافی
کنند تا تمام شود یا چنان کنند که گفته شد وبدل آن دو وزن آن زرشک بود **عصارة**
الكرب گرم بود در درجه دوم **عصارة الرمان** اسحق گوید گرم بود در دوم **عصارة**
اذان الفار گرم بود در درجه دوم **عصارة ورق الغرب** سرد بود در درجه سیوم
عصارة شقائق النعمان گرم بود در سیوم بدل آن عصارهٔ گل مریم بود

عصارة البنج بدل آن عصارهٔ عوسج است عصارة شجرة الجوز بدل
آن مرزنجوش است عصارة الطراثیث سرد و خشک و قابض بود و بدل آن عصارهٔ
قرظ است که آن اقاقیا بود عصفور الشوک عصفور السیاح نیز خوانند و آن طرد علود قطر
است و گفته شد عصرس خطمی بری بود و گفته شد عضایه و عصا نیز خوانند و آن ضب است
و گفته شد عضاه در لغت اسمیست که واقع شده است بر هر درختی از درختان خارناک مانند عوسج
و قتاد و قرظ و سدر و امثال آن عضل فاضلترین گوشت و نیکوترین عضله است و بشیرازی
مشنگ خوانند و دیر هضم شود بواسطه اعتدال رطوبت که عصب با وی آمیخته است عطفل
موم ان است و گفته شد عطب قطن است و گفته شود عطارد سنبل رومی است و گفته شد
عطشان نباتیست که بیونانی دیناقوس گویند و گفته شد عظام سوخته وی مجفف و محلل
بود و گویند استخوان آدمی صرع را شفا دهد و جالینوس گوید خیلی کسان با استخوان سوخته
از صرع و درد مفاصل شفا یافته اند استخوان کهن چون بسوزند سودمند بود جهت ریشهائی که
در اعضایی که مزاج وی خشک بود مانند ذکر و اسن و امثال آن و شریف گوید چون ببرند استخوان
پوسیده بسرکه و طبیخ آن بر سر ریزند قطع رعاف بکند و چون سحق کنند استخوان پوسیده ریزند
که در دیوارها بود و بگلاب بسرشند و بر ریشها ضماد کنند نافع بود و چون سحق کنند و با آب شعیر
بسرشند و طلا کنند بر اثر آبله و غیر آن زایل کند و کعب میش چون بسوزانند و خاکستر آن
با سکنجبین بیاشامند ورم سپرز بگدازاند و چون با عسل بیاشامند باه را برانگیزاند و چون استخوان
ران گاو بسوزانند و خاکستر آن و عصارهٔ عصی الراعی بیاشامند قطع نزف دم بکند و شکم
رفتن را سودمند بود و اگر استخوان سحق کنند و بخورد صاحب تب دهند چنانچه نداند نافع بود
و عافقی گوید خاکستر استخوان سوخته و بخورد چون با سرکه سحق کنند و بر سوختگی آتش ضماد
کنند سودمند بود و در خواص آورده اند که کعب ابن عرس چون زنی حامل بود بیرون آورند و بر زن
آویزند آبستن نشود و در خواص ابن زهر آورده است که دندان کودک آنچه اول بیفتد پیش از آنکه

بر زمین

بر زمین در صحیفه نقره گیرند و بر زن آویزند منع آبستنی کند و اگر استخوان آدمی مرده برآب
ریزند در دری که داشته باشند زایل شود و اگر بر صاحب تب ربع بندند نافع بود و اگر جیدهٔ ناحیه
کانه بسوزانند و آن خاکستر بخورد کسی دهند محبت و الفت در دل ایشان پیدا گردد و اگر دندان آدمی
و استخوان بال راست هدهد در شب بر سر خفته نهند ما دام که نهاده باشد بیدار نشود و اگر از
دندانهای که از جانب راست نهنگ بود بگیرند و بر بازوی راست بندند قوه مجامعت زیاده کند و اگر
دندان پیش روباه بر مصروع آویزند صرع از وی زایل شود و اگر دفن کنند کله سر آدمی مرده کهن شکست
در برج کبوتر کبوتر بسیار شود و اگر استخوان پهلوی کفتار صاحب شقیقه بیابد و بر بندد نافع بود از آن
راست بر راست و از آن چپ بر چپ و همچنین ناف بر ناف و ضرس بر ضرس و گویند در طرف بال خروس
دو استخوان هست که سوراخ دارد اگر از آن راست بر صاحب تب دایم آویزند شفا یابد
و هر دو استخوان چون بر آدمی با هالم آویزند منع تب و شکستگی بکند و دیسقوریدوس گوید ناب
کلب یعنی نیش سگ چون آدمی بگزد بستانند و بر پارهٔ پوست بندند ایمن باشند از سگ دیوانه
و در خواص ابن زهر آورده است که ناب سگ چون بر کسی بندند که در خواب سخن گوید دیگر نگوید و اگر
بر گردن آویزند دندان وی بی زحمت بیرون آید و اگر بر صاحب یرقان بندند نافع بود فی الجمله چون
با خود دارند سگ بر ایشان بانگ نکند عظلم درخت نیل است و نیل عصارهٔ وی است و بران
وسمه خوانند و گفته شود و کتم نیز گویند عفص بپارسی مازو گویند و بیونانی تعیوستربن وی آن بود
که سبز بود و سوراخ نداشته باشد و از اقاقیس خوانند و آن غوره بود و آنچه رسیده بود سرخ
رنگ و سست و بزرگ بود و این نوع ضعیف تر از سبز بود و سوختن وی یا با آتش نرم بود یا
بربت بسوزانند تا سوخته گردد از بهر سیاهی موی خضاب نیکو بود و طبیعت وی سرد بود در درجهٔ دوم
و گویند در اول و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و بغایت قابض بود و چون تنها بزنند و سحق
کنند و مانند ضماد بنهند بر بهروری که باشد درد بر و بیرون آمدن مقعد نافع بود و چون بسوزانند قطع
خون رفتن بکند و اولی آن بود که بر روی آتش نشونه کنند و در شراب اندازند یا سرکه خون را بنشاند و چون با سرکه

رقو با طلا کنند زایل کند و آب وی خضابی بود موی را و چون وی را بسایند و بر گوشت زیاده
افشانند بخورد و منع رطوبت که روانه بود از لثه و لهاه و قلاع را نافع بود خاصه کودکان را و چون
سحق کرده در غذا یا آب کنند اسهال کهنه را باز دارد و قوه مژه ضعیف بدهد و آنچه در اندرون بازو
بود سوراخ و سیلان رطوبات از رحم روانه بود و کهنه شکم باشد عظیم سود دهد و خون بعات
سحق کنند و در بینی دمند خون باز دارد و چون با سرکه سحق کنند بر سلاق که در دهان بید اگرد
زایل کند و اگر با سرکه بزنند و بر حمره طلا کنند در ابتدا سود دارد و منع نمله بکند طلا کردن و واجب
آن بود که چون خواهند که بیاشامند جهت امساک سیلان بقصوص بعض نیم شست یا بعض
عفص در آب حل کرده تا معده بحلق نرسانند و بدل وی ثمرة الطرفا بود بوزن آن و گویند عفص
و حفت بلوط و قرظ و حب الآس و قشور رمان و اهلیلج زرد و ثمرة الطرفا و دادی همه مانند
یکدیگر اند در طبیعت **عقار آدم** گویند نعاث است و گفته شود **عقیق** ارسطوطالیس
گوید اجناس وی بسیار است و معدن وی بسیار در بلاد یمن و ساحل بحر روم و نیکوترین آن بود
که بغایت سرخ و شفاف بود و آنچه سوخته کنند سرد و خشک بود و قوت چشم بدهد و خفقان
را نافع بود و قوت دل بدهد و دندان متحرک را محکم گرداند و اگر انگشتری عقیق در انگشت کنند و برابر
خصم روند خشم فرو نشیند و قطع خون رفتن خون رفتن بکند از هر عضو که باشد خاصه زنانی که دایم
خون از ایشان روانه بود و اگر خرد کرده سنون سازند خون رفتن بن دندان باز دارد و زنگ
هردو دندان را سفید گرداند و جلای تمام بدهد خاصه با مروارید و بسد **عقربان** اسقولوقندریون
است و گفته شد **عقرب** بپارسی کژدم خوانند و بیونانی سقوبیوس جرساوس و بهترین وی نر
بود و نشانه بر آن بود که ضعیف و لاغر بود و دنبال وی کشیده‌تر بود و ماده فربه و بزرگ بود و نیش وی
باریک بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و اگر در زیت بجوشانند و آن زیت در گوش چکانند
درد ساکن کند و اگر خرد کنند و بر گزندگی وی نهند درد ساکن کند و اگر بریان کرده بخورند همین عمل کند
و شریف گوید اگر خاکستر وی در چشم کشند ضعف چشم را نافع بود و چون سوخته وی سحق کنند

سحق کنند و با نیم وزن آن سرگین موش بیامیزند و در چشم کشند تیری چشم زیاده کند و جرب
انرا زایل کند و اگر عقرب بزرگ سیاه خشک کرده سحق کنند با سرکه و بر برص طلا کنند شفا یابد
و چون در زیت بجوشانند تا سوخته گردد و بر ریشهایی که دشخوار نیک شود خون آن روغن در آن
بمالند و عقرب سوخته سحق کرده بر آن افشانند بحال صحت و صلاح آورد و عبدالرحمن بن
الهیثم گوید چون بگیرند یک عقرب و باید که سه روز یا چهار روز از ماه باقی باشد و در شیشه
کنند و روغن زیت بر سر آن کنند و سر آن محکم بگیرند و رها کنند با زیت قوت وی اخذ کنند جهت
درد پشت و ران استعمال کردن نافع بود و گویند این روغن بر بواسیر ظاهر مالند خشک
گرداند و بیندازد و اگر عقرب مرده در خرقه بندند و بر زن که دایا بچه می اندازد بیاویزند دیگر
بیندازد و محفوظ بماند بفرمان خدای تعالی و ابن ماسویه گوید اولی آن بود که عقرب را بسوزانند با
اندکی کبریت و شیخ الرئیس گوید صنعت وی آنست که در شیشه سبز در گل حکمت گیرند و عقرب
را در آن کنند و در تنوری گرم نهند یک شب یا کمتر و بامداد بر گیرند و آبگینه به از خزف بود که آن
ناشف بود و اخذ قوه بکند و صاحب منهاج گوید صنعت سوختن وی چنان بود که بگیرند نزدیکی
بیست و در خمیر گیرند و سر آن بگل بگیرند و در تنوری نهند که چوب زر در آن سوخته باشند و
آتش بیرون آورده باشند و سر تنور بنهند نیکو و یک شب رها کنند و روز دیگر بیرون آورند و در ظرفی
آبگینه کنند و بوقت حاجت استعمال کنند و منفعت خاکستر سوخته وی آنست که سنگ گرده
و مثانه بریزاند و مقدار یک نخود از وی دانگی بود و اگر یک دانگ و نیم در از وی بیاشامند گزندگی را
نافع بود صاحب جامع گوید چون در زیت بسوزانند و آن زیت بر موضع داء الثعلب طلا
کنند البته موی بر رویاند و اسحق گوید خوردن وی مضر بود به شش و مصلح وی تخم کرفس و گل ارمنی بود
عقرب زهراوی گوید کژدم دریایی ماهی کوچک است تیره رنگ که بسرخی زند و در روی وی
خارهای سفید بود که بدان می زند و چشم وی خارناک و سر وی بزرگتر از بدن وی بود و ارکندکی
وی همان مالاسیوش حیوان بحری است با سم عقرب خوانند زهر وی موافق بود و جهت نزول آب

وشبکوری و قرحه که عارض می شود در چشم و انزا لوقوما خوانند **عقار کوهان**
وعقر کوها عاقرقرحا است وگفته شد **عقار** خمر است وگفته شد **عقید العنب** منسج است
ورب العنب را نیز عقید العنب خوانند و بشیرازی دوشاب خوانند و مثلث نیز نوعی ازان است
عقعق صلصل گویند و عکه نیز خوانند بشیرازی قالیچه و بپارسی کالیجه گویند سرگین وی ربو را نافع
بود و گوشت وی گرم و خشک بود چون بخورند منزله گوشت کاو بود و زهره وی چون در چشم
کشند نافع بود جهت ابتدا نزول آب و روشنائی بفزاید و چون برون بخور کنند اختناق رحم
را نافع بود و سرگین وی بر کلف و ثرهائی که بر روی پیدا شود لطوخ کنند زایل کند و گویند
محلل خنازیر بود **عکوب** حرشف است وگفته شد عکنه لعبه بربریه خوانند و آن سورنجان
و در عراق لعبة بربری **عکبر** ابن سمجون گوید وسخ الکوار است و مؤلف گوید وسخ الکوار بپارسی
موم سیاه نحلی خوانند و بشیرازی برمو خوانند و بغایت گرم بود و مؤلف گوید بسیار امتحان
کردیم جهت شکستگی اعضا و از جای افتادن و دفع خوف همان عمل مومیایی معدنی میکند و
شربتی یک مثقال با ده مثقال عسل یا قند یا نبات بشیر بیت نیم گرم بیاشامند نافع بود
و گویند عکبر خیرست که در میان عسل بود و بشیرازی انرا ارو خوانند و مؤلف گوید مگس
نحل انرا از بهر خورش خود و بچگان می آورد از مجموع گلها و آن الوان باشد زرد و سفید و
سرخ و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان عسل بود عسل را تباه کند و صفت وسخ
الکوار گفته شد **عکر الزیت** بپارسی دردی زیت خوانند و بهترین آن کهن بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم نافع بود جهت مادی سخت که نزدیک سبز بود در
چشیدن محلل آب نزول بود و جموع احتها و ریشهاء ناصور که در بدن پیدا شود نافع بود
و دیسقوریدوس گوید چون در ظرف مس قبرسی بپزند تا غلیظ شود مثل عسل و بر دندان خورده
مالند ببندد و اگر با کالادن بیامیزند با نبیع ترشی و بر مواشی لطوخ کنند جرب ایشان زایل
کند و اما آنچه تازه بود چون گرم کنند بر نقرس و درد مفاصل مالند نافع بود **عکر دهن السوسن**

دردی روغن سوسن چون چشم کشند محلل آب نزول بود **علیق** بپارسی درکو بند و بیونانی باطس
و بشیرازی توت سه گل خوانند و نوعی ازان علیق الکلب خوانند وگفته شود و عوسج هم
نوعی از علیق بود و نیکوترین عصاره وی آن بود که در آفتاب خشک کرده باشند و طبیعت
آن سرد و خشک بود ورق آن و اطراف آن چون بپزند خضاب نیکو بود موی را و چون بیاشامند
شکم ببندد و قطع سیلان رطوبت کهن از رحم بکند و موافق بود جهت گزندگی جانوری
که ویرا فرسطر خوانند و آن ماریست که شاخ دارد و چون ورق تر وی بخایند قلاع و ریشهایی
که در دهان بود زایل کند و چون خشک کنند خشکی وی زیاده شود و گل وی همان قوه که
در شجر وی موجود است در گل موجود است بعینه و بیخ وی سنگ گرده بریزاند و چون بورق
وی ضماد کنند نمله و ریشهائی که در سر بود زایل کند و باخنه که در چشم بود و بواسیر که در مقعد رسته
بود و بواسیر که خون از وی روانه بود موافق بود و عصاره ثمر وی چون بغایت رسیده
بود در درد دهن را مفید بود و چون ورق وی بکوبند نیک و بر معده علیل نهند که ضعیف شده
باشد و ماده از وی روانه بود نافع بود و چون ثمر وی بخورند نا پخته شکم ببندد و گل وی چون
با شراب بیاشامند شکم ببندد و شریف گوید چون بکوبند ورق وی و اطراف وی تازه و ضماد
کنند بیخ ران را در سفر سود دهد و از وی شیاف سازند نافع بود جهت همه علتها که در چشم پیدا
شود و صفت ساختن وی آنست که تازه وی بکوبند و بفشارند و صافی کنند و سحق کنند بر صلابه
تا غلیظ شود و صمغ عربی با آب حل کنند و صافی کنند و ممزوج کنند با آن اندکی و شیاف سازند
و بوقت حاجت استعمال کنند **علیق الکلب** علیق القدس خوانند بشیرازی درخت سگ گل
و در اندرون وی مانند پشم بود و گل ویرا ورد السیاج خوانند و نسرین السیاج و بیونانی
اقریطش ماطش خوانند و ثمر وی چون رسیده شود سوراخ گردد و جالینوس گوید ثمر وی
بغایت قابض بود و ورق وی قبض اندک داشته باشد و اولی آن بود که از ثمر وی حذر کنند
بسبب آنچه در اندرون وی است مانند پشم که مضر بود بقصبه شش و دیسقوریدوس گوید ثمر وی چون خشک

کند انجه در اندرون وی بود بیرون کند هیچ مضره بقصبه شش نرساند و با شراب بی بد شکلم بند
و بول نیز بسند دو بدل آن شوکة المغزه است علف رطبه است و گفته شد علسی مقو خوانند بتازی
صبر تر گویند علق شریف گوید چون بر موضعی نهند که خون فاسد بود قایم مقام حجامت بود خاصه
کوذکان و زنان و بر ریشها ند و سعفه و قوبا نهند خون فاسد بکشد و چون بسوزانند و خاکستر آن
با سرکه بسرشند و طلا کنند بر موی زیاده که بر چشم بود بعد از انک بر کنده باشند دیگر نروید و علق
بشیرازی دررد خوانند و باصفهانی دیوچه و بلغطی دیگر زلوی و در خواص آورده اند که چون بخور کنند
در دکان آبگینه گر هر چه آبگینه که باشد شکسته گردد علک صمغی که انرا توان خاییدن علک خوانند
و علک صمغ البطم است و گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر درجه دوم و گویند تر است
و بهترین آن بود که سفیدی بزردی زند و در طبیعت نزدیک بمصطکی بود و علک رومی مصطکی
و گفته شود و صمغ البطم در گوشت رویانیدن در ریشها مانند راسخ بود و در مرهمها بدل وی کنند
و اسحق گوید مضر بود بعصب و اصلاح وی بعسل کنند علک یابس فلفونیا خوانند و آن نوعی از
راتینج است و گفته شد علقم گویند قثاء الحمار است و گویند حنظل و هر چه تلخ بود انرا علقم خوانند
علت بیونانی جندریلی خوانند و گفته شد علجان نباتیست که انرا افزاح گویند و گفته شود
علج نوعی از خربزه است که گوشت وی سرخ بود و سبز بود و همچنان با لحم خورند و انرا احمر
زمستانی خوانند و صفت بطیخ گفته شد عمار زند است و گفته شد عنب بپارسی انگور
گویند و سفید وی نیکوتر از سیاه بود و نیکوتر آن رازقی و مثقالی بود و بوست انگور سرد و
خشک بود و گوشت وی گرم و تر بود و دانه وی سرد و خشک بود در دوم و انگور غذایی نیکو دهد و
فربهی قوه بدن بدهد و آنچه رسیده بود ضرر وی کمتر بود و غذاء انگور بیشتر از غذای عصیر وی بود و زود
آورد و خونی نیک از وی متولد شود و سینه و شش را نافع بود و بوست وی دیر هضم شود و انگور
مضر بود بمثانه و تشنگی آورد و مضر بود بجگر و سپرز که غلیظ بود و دفع تشنگی وی برمان کنند
و صاحب منهاج آورده است که انگوری که دور و رچیده باشند بهتر آن باشد که در روز چیده باشند

عنب الثعلب

عنب الثعلب عنا خوانند و ربرق و ثعلبان نیز گویند بپارسی روباه تربک گویند و سگ انگور
خوانند و بلغطی دیگر طوبیدون و روباه نیز گویند و بهترین آن زرد تازه بود و طبیعت آن سرد بود
در اول و گویند در دوم و گویند گرم و تورمهای گرم را در آخر ضماد کردن نافع بود و با اسفیداج و روغن
گل بر نمله و حمره طلا کنند سود دهد و آب وی غرغره کردن ورم زبان را نافع بود و مثقالی از پوست
بیخ وی با شراب خواب آورد و چون بکوبند و ضماد کنند درد سر را نافع بود و چون عصاره وی در چشم
کشند قوه چشم بدهد و چون زن بخود برگیرد قطع خون رفتن بکند و استسقا و ورم معده را نافع بود
و اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی قند بود و خوردن و ضماد کردن تشنگی بنشاند و چون آب وی
با سفیداج بیامیزند و بر سوختگی آتش که ریش شده باشد طلا کنند خشک گرداند و چون همچنان
بکوبند و بر سرطان ریش شده نهند ساکن گرداند و چون بدان اداکنند با صلاح آورد و نوعی هست
که چهار درم از وی کشنده بود و مداوای وی کنند بعد از آن شیره تازه با انیسون یا با ماء العسل و سینه
مرغ و خوردن بادام تلخ مفید بود و بدل وی گویند بطباط است و گویند ساداوران عناب
نیکوترین آن جرجانی بود تازه که خورده نبود و وی معتدل بود میان گرمی و سردی و خشکی
و مسیح گوید گرم و تر بود در میانه درجه اول و حرارت وی غالب بود بر رطوبت و گویند سرد
است در اول سودمند بود جهت حده دم و خلطی نیک از وی حاصل شود چون بخورند با آب
وی بیاشامند و حده و حرافت دم ساکن گرداند و سرفه و ربو در گرده و مثانه و درد سینه
و حلق را نافع بود و اگر پیش از طعام بخورد و نیکوتر بود و غذا وی اندک بود و هضم وی دشخوار
و مولد بلغم بود و معده را بد بود و مصلح وی کشمش بود با مویز منقی و شریف گوید ورق وی چون
خشک کنند و با سرکه سحق کنند و بر آکله افشانند بغایت مفید بود و اولی آن بود که پیش از ان
بر مرغ عسل بدان طلا کنند و چون پوست درخت وی بکوبند و با همچنان اسفیداج بیامیزند و بر
ریشها پلید مالند پاک گرداند و چون ورق وی بپزند و صاف کنند و پنج روز هر روز نیم رطل بعداد
با قند بیاشامند حکه زایل کند از بدن و چون استخوان مطحون کنند و سویق سازند و با آب سرد

سر بیاشامند طبیعت محکم دارد و شکم ببندد و اگر معجون با استخوان مطحون کنند قرحهٔ امعا را نافع بود
وصمغ وی چون با سرکه حل کنند و بر قوباء طلا کنند دو سه نوبت بپای مکرر کنند البته زایل کند و ورق
وی چون بخایند نیکوتر از طرخون بود جهت کسی که داروی مسهل خواهد خورد و غثیان نیاورد و عناب نش
مضعف باه و معلل منی بود و بشیرازی شیلانه خوانند عنب الدب درختی کوهی است و از اغا
خوانند و ثمر وی بمقدار کنار کوچک بود و سرخ رنگ و در اندرون وی دانه کوچک چهار بیخی بود و طعم وی قابض بود
و ثمر وی شیرین بود که اندک تلخی داشته باشد و لزوجه و قبضی نیز و از خشک وی سویق سازند
نافع بود جهت اسهال کهن و گل وی مشابه گل حنا سرخ بود الا کوچکتر بود و لون آن میان سبزی
و زردی بود و ثمر وی نفث دم را نافع بود عنب الحیة ثمر هزارجشان است و آن اث
و آن کرمة البیضا است و گفته شود بیونانی ثمر کبر را بدین اسم خوانند عنبر ابن حسان گویند رو
دابه بحری است و گویند چیزی است که در قعر دریای روید و حیوانات دریا میخورند و بیشتر گویند در شکم
ماهی یابند که میخورد و میرود و شیخ الرئیس گوید از چشمه دریا حاصل میشود و اقوال بسیار آورده اند و مو
گوید آنچه محقق است موی است و نیکوتر آن اشهب بود که آنرا سفید خوانند و دیگر ازرق که آنرا فستقی
خوانند و دیگر زرد که آنرا خشخاشی گویند و عنبر باید که چرب بود و هر چند سفیدتر و سست تر و سبکتر
بود نیکوتر بود و طبیعت آن گرم است در دوم و خشک است در اول پیران را نافع بود و دماغ و حواس
و دل را قوت دهد و مقوی جوهر روحها بود در اعضا رئیسه و در معده سرد را سود دهد و باد
غلیظ که عارض شود در امعا و سده و چون بیاشامند یا از بیرون طلا کنند نافع بود و درد
شقیقه و صداع که از خلطهای سرد بود چون بدان بخور کنند سود مند بود و بر اعصاب که از رطوبات
و ریاح بلغمی بود ضماد کنند بغایت مفید بود و اگر در روغنی گرم مثل روغن مرزنجوش یا روغن
بابونه یا اقحوان حل کنند و بدان سعوط کنند علتی که از بلغم غلیظ و ریاح بود در دماغ پیران تحلیل
دهد و اگر شمامه از وی سازند بر مثال سیبی سود فالج و لقوه و کزاز را نافع بود و چون در روغن
بان حل کنند نافع بود جهت انواع درد اعصاب و خدر و فی الجمله مقوی اعضاء عصبانی بود همه و گویند اگر اندکی

ازوی

ازوی در قدحی شراب کنند و بیاشامند مستی زود آورد و صاحب منهاج گوید قوه دل و دماغ و حواس
بدهد و تقویتی عجیب در روح را بیفزاید و مقدار شربت از وی دانگی بود و مضر بود باصحاب باشراو مصلح
وی بوییدن کافور بود و خیار و اسحق گوید مضر بود بمعا و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل آن دو دانگ
وزن آن مسک و دانگی سرو دانگی زعفران و گویند بوزن آن مسک و مرو زعفران بدل آن کنند عنصل
اسقیل است و گفته شد عندم بقم است و گفته شد عنقز مرزنجوش است و صفت آن در ازان
گفته شد عنزروت انزروت است و گفته شد عنجد عجم الزبیب است و گفته شد
عنکبوت منفعت نسج وی در باب الف گفته شد عنم گویند جلغار است و گفته شد عود
الصلیب فاوانیا است و گفته شود عوسج نوعی از علیق است و نوعی را از عوسج
امغیلان خوانند و در بیابانها بود و نیکوترین آن بیابانی سبز ورق بود و طبیعت وی
سرد بود در اول و گویند در دوم و خشک بود در سیوم و ورق وی بر نمله و حمره ضماد کردن
نافع بود و شراب کوبد عصاره ورق وی چون بیاشامند جرب صفراوی و التهاب صفرا را نافع
بود و چون بکوبند و آب آن بگیرند و حنا بدان بسرشند و در حمام در خود مالند جرب و حکه زایل
کند و ورق وی چون بخایند قلاع را زایل کند و چون عصاره وی دود کنند کندکان بگیر
بزند و چون بکوبند و آب وی بگیرند و هفت روز سائی در چشم چکانند سفیدی زایل کند خواه
کهن و خواه نو و ثمر عوسج چون بکوبند و آب آن بگیرند و در ما کنند تا خشک شود بعد از آن مقدار
دانگی با سفیده تخم مرغ با شیر زنان حل کنند و در گوش چکانند بغایت نافع بود و درد های چشم خاصه
سفیدی آن و صاحب منهاج گوید بر پیشانی طلا کردن نافع بود فضلاتی را که از چشم آید بواسطه
قبضی که در وی هست و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی
کثیرا بود و گویند بدل آن در دردها گرم اشنه و بوزن آن فوفل بود عود السوج
وج است و گفته شود عود البلسان نیکوترین عیدان وی املس بود و خوشبوی
و طبع آن گرم و خشک بود در سیوم سده بگشاید و عرق النسا و صرع و دوار را نافع بود و تاریکی چشم
را زایل کند و بول

وضیق النفس را سود دارد و چون بخور کنند نشف رطوبت از رحم بکند و عقم را نافع بود و با زهر زهرها
بود و گزندگی افعی و سردی معده و جگر را سودمند بود و رطوبات از دماغ بدر کند و مقدار شربتی از وی
نیم مثقال بود و مضر بود بمعا و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی حب الغار بود عود الفالونج شجار است
و گفته شد عود الدرقه اصل الانجدان است و گفته شد عود العطاس کندش است
و گفته شود عود انجرج و بلنجوج نیز گویند و آن انواع است و شیخ الرئیس گوید نیکوترین آن عود
مندلی بود که از وسط بلاد هندی آورند و بعد از آن عود هندی که آن جبلی بود و فاضلتر از مندلی
بود از بهر آنکه شپش در جامه رها نکند و بعضی از مردمان فرق میان مندلی و هندی نکنند و یک نوع
سمندوری بود و از سقاله هند خیزد و آن فاضلتر بود بعد از آن قماری و آن نوعی از سقالی بود
و بعد از آن قاقلی و بری و قطعی و صینی و آنرا قسیری خوانند و آن تر و شیرین بود و مندلی مجموع
وی نیکو بود بعد از آن سمندوری ازرق فربه صلب بسیار آب بهتر که قطعا سفیدی در وی
نبود و بر آتش بماند و نیکو بود و بعضی سیاه فاضلتر از ازرق هندی و نیکوترین قماری سیاه بود
که قطعا سفیدی در وی نبود و فربه بود و بر آتش بماند و بسیار آب بود و بالجمله فاضلترین عود آن
بود که سیاه و سخت و گران وزن بود و در بن آب نشیند و چون بکوبند هیچ ریشه در وی نبود و زرد
کوفته شود و آنچه در روی آب افتد بد بود و عود نیم درختی است که میکنند و در زمین دفن میکنند تا خشبیه
از وی متعفن زایل شود و نیم در روی پیدا میگردد و عود خالص میشود و طبیعت وی گرم و خشک بود در
دوم لطیف بود سده بگشاید و بادها را بشکند و خاییدن وی بوی دهان خوش کند و مقوی احشا بود
و اعصاب و دماغ و حواس و دل و مفرح آن و رطوبت عفن از معده زایل کند چون نیم درم از وی
بیاشامند تا یک درم و نیم و قوه معده و جگر بدهد و شکم ببندد و ذوسنطاریا را نافع بود خاصه سوداوی
و مضر بود بو بیدن وی بمرضا که گرم که در دماغ عارض شود و اسحق بن عمران گوید چون بخور کنند بلغم از
سر فرود آورد و وی منع ادرار بول که از سردی و ضعف مثانه بود بکند و اسحق بن عمران گوید خوردن
وی مضر بود بسعل و مصلح وی ورق گل سرخ بود و گویند بول و اگر در شکم بستن صندل زرد بود و اگر در معاجین
احتیاج

١٦٤
احتیاج بود بدل وی زعفران و دارچینی و زراوند مدحرج از هر یک دو دانگ وزن آن قایم مقام وی
بود و بدل عود هندی در نقرس قنطوریون باریک کنند عود الحیه شریف گوید نبات وی در شهر
سودان بود و مشهور و مانند عود سوسن بود و در طعم وی تلخی بود و چون نیم درم از وی بیاشامند
از هر زهر که باشد شفا یابند خواه گرم و خواه سرد و چون در دست نگاه دارند هیچ مار گرد آنکس نگردد
و گویند چون در دست گیرند و به چشم آنکس بر مار افکند حرکت مار زایل شود و حرکت نکند و بیخود شود
و چون بخایند و نقل آن در دهان افعی اندازند و بمیرد عود الریح اسمیست مشترک در
فاوانیا بدین اسم خوانند و اهل مصر مامیران و هم اهل مصر قشر اصل انبرباریس که انرا بربری گ
ارعیس خوانند و عود الوج نیز بدین اسم خوانند و صفت هر یک بجای خود گفته شود و بعضی گفته شد
عهن در لغت صوفست و گفته شد عیون الدیکه حبیست سرخ مدور که از طرف هند
آورند و مولف گوید ثمر درختی بقم است و انرا بپارسی چشم خروس گویند و طبیعت آن گرم
و تر بود باه را قوه دهد و منی بیفزاید بسیاری چون یک درم از وی بیاشامند عیزاران
زعرور است و گفته شد عین الدیک گوسه جواست و گویند تحقیق تخم آن است عین
الهدهد اسم نباتیست با فرنقیه که معروفست با ذان الفار رومی و نزدیک ایشان مجرب
بود جهت عرق النسا چون با دنبه بکشند عیون البقر اهل مغرب و اندلس اجاص
را عیون البقر خوانند و ابو حنیفه گوید عیون البقر نوعی از انگور سیاه است بزرگ مدور که
صادق الحلاوه نبود عیشام شجر دلب است و گفته شد در دل صفت آن عبسوب
مرزنگوش است و گفته شد صفت آن عیدان البطاط چوب عصی الراعی است و گفته
شد عین الذئب شریف گوید چشمهای خروس چون در خرقه بندند و بر چشم صاحب
تب ربع بیاویزند تب از وی زایل شود

باب الغین

غافث بهترین آن فارسی بود که از کوهستان حوالی شیراز آورند و رومی نیز نیکو بود و آن گلی
لاجوردی رنگ دراز شکل و شاخهای وی باریک بود و بدرازی یک وجب بود و کوتاه تر بود و گل وی
وشاخ

و ورق وی همه تلخ بود تلخ تر از صبر و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند معتدل
بود در گرمی و سردی و گویند سرد است و وی لطیف بود و در ابتداء داء الثعلب عظیم نافع بود و بادیه
کهن ریشها ی را که دشوار بود باصلاح آورد و در درد جگر و سده ان و صلابه سپرز و قرحه امعا
او نیها رفع صفراء محترقه بیرون آورد و مقدار شربت نیم مثقال بود و وی حیض براند و گویند مضر
بود بسپرز و مصلح آن انیسون بود و بدل وی نیم وزن وی افسنتین و یک وزن وی اسارون
بود غاعد بلغت عمان فودنج است و گفته شود غار درختی بزرگست و ورق وی دراز
تر از ورق سد بود و حب وی از بندقی کوچک تر بود بمقدار فستقی و صفت آن گفته شد
و بیونانی ذافنی گویند و بعضی بود که ورق آن باریک بود و بعضی پهن تر بود و هر دو نوع از
زمین سنگستان روید و بهترین آن بری بود و قوه وی در ورق بود و طبیعت آن گرم و
خشک بود در سیوم و وی طلا کردن با شراب ریحانی نافع بود و با سویق بر ورمها و درد
اعصاب و ضیق النفس و انتصاب و لعق کردن نیکو بود و صاحب منهاج گوید چون بر معده
تمریخ کنند قی را حرکت دهد و در درد رحم و مثانه را نافع بود حتی در آب آن نشستن و سنگ بریزاند و
شربتی از وی نیم مثقال بود و دو درم از وی مسهل بود و صاحب جامع گوید چون بیاشامند مرخی
معده بود و قی را حرکت دهد و ورق وی چون تر بکوبند و بر گزندگی زنبور و نحل ضماد کنند سود دهد
و پوست بیخ وی چون چهار دانگ و نیم با شراب ریحانی بیاشامند سنگ بریزاند و غله
حکه زایل کند و صاحب فلاحه گوید گویند اگر ورق وی بکشند و در گل بکنند که در زمین افتد بر
از آن خود نگاه دارند چندانکه شراب خورند مست نشوند و گویند چون برگ درخت وی چون بیاویزند
در موضعی که خسپند و در خواب ترسند دیگر نترسند و ورق وی چون بپزند با سرکه و بدان
مضمضه کنند درد دندان را سود دهد و بدل غار سنبل است بوزن آن غاغلطی غاغلطو س
است و گفته شد غاریقون دو نوع است نر و ماده بهترین آن ماده بود که بغایت سفید
و املس بود و زود متفتت شود و مولف گوید غاریقون باید که سنگ و سفید و سست بود ابجه

بر بود
بد باشد

باشد و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند تر بود در دوم و وی محلل و مقطع اخلاط
غلیظ و مفتح سده بود و ورمها را سود دارد و عرق النسا و ورم سپرز با سکنجبین موافق بود و وی بخاصیت
منقی فضول دماغ و اعضا بود و شربتی از وی از دانگ و نیم تا نیم درم بود و صرع و ربو و نفث دم از سینه
و قرحه شش و یرقان و ورم سپرز را نافع بود و مسهل اخلاط غلیظ مختلف بود مانند سودا و بلغم و خلط
رحم را سود دارد و نیز تبهاء کهن را چون پیش از نوبت تب با شراب بیاشامند نافع بود و ضماد کردن وی گزندگی
گزندگان که زهر ایشان سرد بود و شیخ الرئیس گوید وی بخاصیت تریاق همه زهرها بود و گزندگی افعی و مقوی
قلب بود و مفرح و مسهل اخلاط کدر بود و اگر با وزن وی زراوند استعمال کنند سنگ گرده بریزاند و درد
پشت که از خلطی خام بود سود دهد و چون با انیسون بخورند دردهای اندرونی که بسبب آن سردی
بود مجموع را سودمند بود و اگر با اندکی جندبیدستر استعمال کنند قولنج ثقلی و بلغمی و جمیع آن الا ایلاوس
بگشاید و گویند چون با خود دارند عقرب انگس را نزنند و در استعمال کردن آن باید بغربال مویی بپالند
تا فرو رود و نکو بندد و آنچه سیاه بود بد باشد و کشنده بود و خناق آورد و مداوای کسی را که آن خورده
باشد قی کنند با آب گرم و شبت تازه و مجموع مداوای که در کندش گفته شود و بدل وی در مسهل بلغم و سودا
و گویند بدل آن نیم وزن آن صبر و بوزن آن تربد غالاوطا باقلا قبطی است و گفته
شد غالیه شیخ الرئیس گوید اورام صلب را نرم گرداند و اگر در روغن خیری یا روغن حب البان
بگدازد و در گوش دردمند چکانند درد زایل کند و بوییدن آن مصروع را نافع بود و صداع سرد ساکن
کند و چون در شراب حل کنند و بخورد کسی دهند مست گردد بغایت و بوییدن وی مفرح دل بود و وی
رحم را نافع بود و آبستنی را یاری دهد غاسول اشنان است و گفته شد غبیرا بپارسی
سنجد گویند نیکوترین آن بود که فربه و پر گوشت بود و طبیعت وی سرد بود در اول درجه اول و
خشک بود در آخر دوم یا در اول سیوم غذا اندک دهد و معده را دباغت کند و شکم ببندد و قی ساکن
گرداند و مجموع سیلان را باز دارد و صفرا بشکند و چون بدان تنقل کنند مستی دیر آورد و سرفه
گرم را نافع بود و بول بسته و بیخ صفراوی را نافع بود و صداع و موافق اطفال بود چون با شیر ایشان دهند

از بهر انکه تعدیل در طبیعت ایشان پیدا کند و وی مضر بود بمعده وهضم و مصلح وی فانید بود و تمیمی گوید
نور شجر غبیرا را قوتی عظیم باشد در شهوه زنان بر انگیختن **غبار الرحی** بپارسی گرد آسیاب
خوانند مجفف بود و چون بر پیشانی طلا کنند منع فضلات که بچشم فرود آید بکند **غبار ریه** غب الذئب
است وگفته شد **غراء الجلود** بپارسی سریشم خوانند طبیعت گرم و خشک بود در اول و چون بسوزند
وبشویند قایم مقام توتیا بود و اگر با جوز سرو بر فتق ضماد کنند نافع بود و بر سعفه طلا کردن سود دهد و سوختگی
آتش و سریشم پوست گاو و گاومیش چون با سرکه طلا کنند بر قوبا و جرب ریش شده بغایت نافع بود
غراء السمک بپارسی سریشم ماهی خوانند و آن مانند سبلی است که در شکم ماهی دریایی می
باشد و طبیعت آن خشک بود و در وی حرارتی بود و نیکوترین آن بود که سفید بود و در وی
اندک خشونتی بود بوسی گوید موافق بود در ادویه برص و در استسقاء روی و در مرهمها کنند جهت سرد
ادویه متقرح و در لون بشره استعمال کردن و اگر در حسا بی کنند نفث دم را نافع بود و سرنف
گویند سریشم ماهی چون بر ناخن سفید گشته طلا کنند نافع بود **غرب** درختیست که اندرا ق
لطا خوانند بشیرازی وزک گویند و آن درختی بزرگ بود و صمغ آن نیکوترین بوره بود تا زخمی بر
وی نرسد که شکافته گردد آن صمغ از وی بیرون بیاید و وی هیچ ثمری که شاید خوردن ندهد و طبیعت
سرد و خشک بود و زهر وی و ورق وی و قشر وی قابض بوند و مجفف بغیر لذع و خاکستر قشر وی
چون با سرکه بسرشند و بر ثالیل که بر دست و پای بود ضماد کنند قلع کند و پوست بیخ وی در ضمادات
استعمال کنند و طبیخ وی چون نقرس بدان بشویند و نطول کنند نافع بود و خراز نیز همچنین و صمغ وی و گل
وی تاریکی چشم سود دهد و پوست وی نفث دم را نافع بود و ید لعورس گوید عصاره وی علق
از حلق بیرون آورد و عصاره ورق وی و پوست تر وی سحق کنند و با روغن گل در پوست انار
بنهند در درد گوش را نافع بود و ثمر وی نفث دم را نافع بود و ورق وی و گل وی در ادویه مرهمها و مجفف
استعمال کنند و خاکستر پوست ساق وی و این ماسویه گوید ورق وی چون بیاشامند عقم
آورد و قذف دم را نافع بود و گویند عصیر ورق وی نیکوترین معالج ماده بود که از گوش روانه بود
وسلک
جگ

جگر را سود دارد **غرقد** نوعی از عوسج است وگفته شد **غرز** اسم نوعی از عصی الراعی و کوچک است که
معروف بماده وگفته شد **غرسا** راس است وگفته شد **غربیب** نوعی از انگور سیاه است
غزال بپارسی آهو بره گویند منفعت گوشت وی در لام گفته شود اما وی چون با سرکه بزنند
و بر ورمهای بلغمی نهند بگدازد **غسل** خطمی است وگفته شد **عسلج** طینثا است وگفته شد غا
تلخ است وگفته شد **غلیجن** فودنج بری است وگفته شد **غلقا** علقه خوانند و مؤلف گوید آن
گیاهیست که بکه یابند و برگ و ساق وی گرد باشد و در صحراء شیراز بسیار بود و از جمله یتوعات معتبر
بود و در شیراز بسیار بود و بهر شیر وی آب دهند زخم آن بهر کس که رسد بمیرد و اگر شیر وی قوبا را لند
زایل کند **غلیجن** **اغریا** اصل السوس است و معنی آن بیونانی اصول الحلوه بود **غملول**
تملول است و آن قنابری بود وگفته شود **سفنج البحر** است وگفته شد **غنفیلی** بضم غین شلجم
بود وگفته شد **غوشند** وغویشه نوعی از کماه و فطر است و صاحب جامع گوید در زمین
بیت المقدس بسیار بود و انجا بکریشه خوانند و چون خشک بود بدان جامه شویند و در حموضات
خورند و طبیعت آن سرد و تر بود در اول و چنان سرد نبود که کماه **غوک** صفدع است وگفته
شد **غیم** عام است وگفته شد

باب الفا

فاشرا اسمیست سریانی و بهزارجشان نیز گویند و بیونانی انبالس لوقی و معنی آن کرمه البیضا بود
و معنی بهزارجشان بهزار گز بود و بربری ارجالون گویند بپارسی کرم دشتی بشیرازی نه جوش
از بهر انکه نبات وی در زمستان خشک نمی شود و فاشرستین نوعی از وست و نبات
وی بهر درختی که نزدیک وی بود بپیچد شود و خوشه وی قریب دو دانه داشته باشد و در اول
سبز بود و با آخر بغایت سرخ شود و گل وی لاژوردی بود و بشیرازی وی را سیاه
دارو خوانند و منفعت وی نزدیکست بفاشرا لیکن ضعیف تر از و بود و فاشرا الملقطی دیگر
بروانیا و خالق الشعر نیز گویند و ثمر وی مانند ثمر فاشرستین بود و بیخ وی گرم و خشک بود
در سیوم و حده و حرافت داشته باشد و جلای تمام دهد و ملطف بود و سپرز سخت شده

رابکدازند جون بیاشامند یا با انجیر از بیرون ضماد کنند و جرب و هر علتی که در ظاهر بدن بود شفا دهد
وثمر وی مانند خوشه بود کویند دباغان استعمال کنند جهت حلق شعر و بیخ وی جون با کرسنه
وحلبه بدن را بدان بشویند پاک کرداند و اثر کلف زایل کند و ثالیل و اثر سیاهی که از ریش مانده
بود ببرد و جون با شراب دامس ضماد کنند نافع بود و صمه ورمها کرم را تحلیل دهد و دملها را بکشد
واکر با روغن بپزند تا جون موم کردد سودمند بود جهت بواسیر که بر مقعد بود و ماده آن و اکر با شراب
ضماد کنند ورم را سرد کرداند و ورمها کرم را بکشد و شکستکی استخوان را نافع بود و جون ورم سا
کرند کی افعی نافع بود و بیخ وی جون زن بخود برکیرد بچه بنهد از دو مشیمه بیرون آورد و جون اول آن
بود که نبات وی بروید جون بخورند پخته بول و شکم براند و بلغم و جون با عسل لعق کنند سرفه
و ذات الجنب را نیکو بود و عصاره وی جون تر بود بیاشامند تخلیط در عقل پیدا کند و یا صبر
بورم سپرز ضماد کردن سود دارد و اکر زن در طبیخ وی نشیند بچه بیرون آورد و رحم را پاک کرداند
و ثمری بر جرب تر و خشک جون بمالند یا ضماد کنند نافع بود و عصاره نبات وی جون بیاشامند
تنکو آورد با سانی و خلطهای غلیظ بیرون آورد و بدل آن بوزن آن درونج و نیم وزن آن اسپا
بود **فاشرا ستین** بپارسی سپندان کویند و بیونانی انبا لسماليا و معنی انبا پس مالیا
و معنی کرم الاسود بود و در اندلس معروف بود سوطاینه بربری میمون و بشیرازی سیاه دار
وخوانند و ورق وی پهن تر از ورق لبلاب بود اما مانند لبلاب بحیله شود بر درخت و آن نوعی
از فاشرا است و صفت آن در فاشرا کفته شد و بیخ آن بیرون سیاه بود و اندرون بزردی
مایل بود و وی کرم بود باعتدال و در فعل مانند فاشرا بود لیکن ضعیفتر از وی بود اندکی و اول
انکه نبات وی بروید بپزند و بخورند بول و حیض براند و محلل ورم سپرز بود و صرع را نافع بود
و معنی فاشرا شتین بسریانی دافع شست علّه بود **فاجشه** حد سد ستر است و کفته
شد **فانید** بهترین آن بود که از قند سفید سازند و وی غلیظتر از شکر بود و طبیعت وی
کرم و تر بود در اول و کویند حار وی در سیوم بود و آنچه سجزی بود کرم و خشک بود در دوم سودمند
بود

بو د جهت سرفه و شکم نرم دارد و خونی معتدل از وی متولد شود و سینه را نیکو بود
و مولف کوید این فایده و منفعت وی کفته بشیرازی کعب الغزال خوانند و باید که قطعا آرد در آن
نبود و فایده‌هایی که این زمان استعمال میکنند مجموع بی آرد نبود پس اولی آن بود که در هر ترکیبی که
فانید بود قند بجای وی کنند یا کعب الغزال که آن فانید اصل است صنعت وی چنانست که قند
بقوام آورند و بکشند تا وقتی که تمام شود بعد از آن پاره کنند پارهای کوچک **فانشر الیونانی**
باقلا است و کفته شد **فانش القبطی** باقلای قبطی بود و آن جامیه است و کفته شد **فاغیه**
صاحب منهاج کوید کل حنا است و هر نوری که خوشبوی بود آنرا فاغیه خوانند و آن معتدل
بود در کرمی و سردی و تمیمی کوید کل حنا جون در میان جامه صوف نهند و در بسحد خوش بوی کند
و رها بکند که سوس آنرا تباه کند **فافیرا** بردی است و کفته شد **فاعیه** بیخ نیلوفر هندی است
و آنرا افل خوانند و منفعت آن کفته شود **فاناقس اسقلینوس** نوعی از دو قوه کبیر است
فاناقس خیرونتون نوعی از بیخ زوفرا کوچک است و کفته شد **فاغره** بپارسی
فاحره کویند و بشیرازی کبابه شکافته و از سفاله هند خیزد و طبیعت آن کرم و خشک بود در سیوم
و کویند در دوم و در وی قبض و تحلیلی بود مصلح معده و جکر سرد بود و سوء الهضم که از سردی بود
و شکم ببندد **فاغوس** شیطرج هندی است و کفته شد **فاسطاریون**
رعی الحمام است و کفته شد **فارغوس** سلاوج خوانند و آن لعلق است و مرغی مشهور
بود و در خواص ابن زهر آورده است که استخوان وی جون با خود دارند عشق زایل کند و صاحب
منهاج کوید بیضه وی غذای نیکو بود و موبرا **فاخته** کوشت وی کرم و خشک بود و فالج
را نافع باشد و مضر بود بدماغ و سهر آورد و سرکه و کشنیز ضرر وی کم کند و مجهول کوید سرکین وی
جون بر کوذکی بندند که پشت مصروع شود نافع بود **فالیقن** تاویل وی بیونانی رتیلا
بود از بهر آنکه کزندکی وی را نافع **فالنجیط** و **فالالحیط** و **فالالحقون** نیز خوانند و لونا قینس هم کویند
و آن نباتیست که کل وی مانند کل سوسن بود و تخم وی سیاه بود مانند نیمی عدس کوجکتر
و بیخ

[illegible] آن فاناقس [illegible]

وی باریک و کوچک بود و اول که از زمین بر کنند زرد بود بعد از آن سفید گردد و در زلها خاک
روید و ورق و تخم و گل وی چون با شراب بیاشامند گزندگی عقرب و رتیلا را نافع بود و محلل مغص
و قوه وی ملطف و مجفف بود و از بهر آنست که مغص را نافع بود **فاظ** صاحب منهاج و صاحب
جامع گویند آن دوائی ترکی است که دفع مجموع زهرها و گزندگیها بکند چون با آب سرد بیاشامند
و دردها، نیخت ساکن کند و مولف گوید ظن من آنست که جدوار است که از طرف ختای می
آورند **فادج** مولف گوید سنگی است زرد که بسفیدی زند و سبزی و هر رنگی دیگر بر وی ظاهر
گردد و این سنگ از آن هندوستان می آورند و از قعر چین نیز آورند و نیکوترین آن چینی بود
و شربتی از وی کسی را که زهر داده باشند دوازده جو باشد که با آب سرد بیاشامد و این سنگ
در آتش بسوزد و چون بازر در جو به بسا بند بر سنگ مانند سنته نماید و با زهر همه زهرها بود خاصه
در طلا کردن و بعضی گویند که آن فاظ است که گفته شد **فاوانیا** گویند و کهیانا و آن عود الصلیب
است نر و ماده بود و آنچه نر بود ورق وی مانند ورق جوز بود و بیخ وی ستبر بود و سفید مانند
انگشتی و در طعم وی قبضی بود و آنچه ماده بود ریز الشعب بود و بیخ وی مانند بلوط بود و هفت یا
هشت عدد و نیکوترین آن ستبر و رومی بود و وی فاضلتر از هندی بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود در حراره و در وی تحقیق و قبضی با تحلیل بود و منتح و ملطف
بود و وی آثار سیاهی از بشره ببرد و چون بر طفلان آویزند مادام که با ایشان بود صرع
زحمت ندهد و شفا یابد و چون با شراب بیاشامند درد شکم و پیرقان و درد گرده و درد مثانه
را نافع بود و چون با شراب بیز و بیاشامند شکم ببندد و آنچه ماده بود بر ساق وی غلافی
پیدا شود مانند غلاف بادام و چون بشکافته شود حبها سرخ بسیار بود مانند خون و بشکل انار
دانه بود و در میان آن حبی سیاه رنگ بود و چون از این حب سرخ پانزده حب بشراب
سیاه رنگ قابض بیاشامند قطع نزف دم از رحم بکند و چون بخورند نافع بود و آنچه حب سیاه
بود چون از وی پانزده حب با شراب بیاشامند اختناق رحم که عارض شود از درد رحم و کابوس را نافع بود

بود خاصه ماده وی و گویند چون با آهن پاره کنند این خاصیت از وی باطل شود و نقرس را
نافع بود و ضربه و سقطه و صرع را عظیم نافع بود و چون ثمر وی کوز کنند مصروع و مجنون را نافع بود
و اگر از ثمر وی گردن بندی سازند و در گردن کودکی مصروع آویزند صرع از وی زایل شود و اگر
عود وی سحق کنند و در صره بندند و مصروع دایم ببوید نافع بود و دیمقراطیس گوید بیخ وی و ثمر وی نافع
بود جهت هر مرضی که باشد دخان کردن و چون بیاویزند بر کسی که در بیابانها رود از همه آفتها ایمن
باشد و اسحق گوید عود الصلیب مضر بود بمعده و مصلح آن کثیرا بود و گویند بدل آن زرفت بود و گویند
بدل آن غاریقون و زراوند مدحرج است و بدیعورس گوید پوست انار یا ورق آن و فرو
و سحور و سوق الغزلان چون با هم جمع کنند بدل فاوانیا بود **فار** بپارسی موش خوانند
خون وی قطع ثآلیل بکند و چون بشکافند و بر خنازیر نهند یا بر گزندگی عقرب نافع بود
و گویند چون بریان کنند و بر گزندگی عقرب نهند بغایت سود دهد و چون بریان کنند و بکو ذکی
دهند که لعاب بسیار از دهان وی روانه بود باز دارد و اگر در آب بپزند و کسی را که اسر البول
بود در آن نشیند سود دهد و خوردن گوشت وی نسیان آورد و غثیان و مفسد معده بود
و چون بشکافند و بر موضعی نهند که خار یا پیکان بود بیرون آورد و منفعت سرگین وی در زنا
خادر خو والغار گفته شد و منفعت سر وی در باب دا در آس الغار گفته شد **فار البیش**
بیش موش است و گفته شد **فاذهر** هر دوایی که حافظ روح بود بقوه و دفع ضرر سم
بکند از افاذ زهر خوانند و آنچه مخصوص است حجر التیس است و حجر الحیه و گفته شد **فجل**
بپارسی ترب گویند و بشیرازی توبیزه لحم وی اقوی بود بعد از آن پوست وی بعد از آن
ورق آن و گوشت آن و نیکوترین آن بستانی بود سبز تازه و طبیعت آن گرم بود در اول
و گویند در سیوم تر بود و گویند خشک بود در دوم و جالینوس گوید گرم بود در سیوم و خشک
بود در دوم موی داء الثعلب و داء الحیه برویاند و وی مولد ریاح بود و معده را نیکو نبود و منخن
بود و بول براند و ابن ماسویه گوید چون بعد از طعام بخورند شکم نرم گرداند و غذا را یاری دهد

درگذشتن از معده و اگر پیش از طعام بخورند منع طعام بکند از آنک قرار گیرد و چون بعد از طعام بود
منضم طعام بکند خاصه ورق وی و بآسانی قی آورد و آب وی استسقا را نافع بود و چون در چشم
چکانند جلا بدهد و گویند ورق وی جلاء چشم بدهد و شیر زیاده کند و چون پخته بخورند نافع بود جهت
سرفه کهن و کیموس غلیظ که در سینه بود و آب وی چون با شراب بیاشامند گزندگی افعی را سود
دارد و مار شاخ دار و اگر آب وی بر عقرب چکانند بمیرد و اگر از وی خورده باشند و عقرب بگزد
هیچ مضرت بوی نرسد و چون با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند چون گرم بود خناق را نافع بود
و مضر بود بدندان و چشم و سر و حلق و معده و مغص طعام بود و علتهاء نسا را بد بود و پیش ازین پیدا
کند و صاحب فلاحه گوید درد گرده و مثانه و سرفه را نافع بود و باه را برانگیزد و چون آب وی بر بدن طلا کنند
گزندگی جانوران را سود دهد و تخم وی در دفع سمها و گزندگی جانوران بمنزله تریاق بود و بر ریشی که
بروی پیدا شود طلا کردن با سرکه و اداء آن اکال [illegible] کردن موی بر داء الثعلب برویاند و وی شیر بیفزاید
و گویند فجل بری ورق آب وی بگیرند و بیاشتا ده درم از وی بیاشامند سنگ خرد و بزرگ که در مثانه بود
بریزاند و این فعل بخاصیت میکند و طبری گوید آب ورق وی یرقان زایل کند و سنگ مثانه بریزاند و گویند
منی زیاده کند و انعاظ آورد و اگر تخم وی با کندش بکوبند و با سرکه بسرشند و در حمام بر بهق سیاه طلا کنند
زایل کند و شریف گوید چون سر وی بردارند و اندرون وی خالی کنند و روغن گل در روی گرم کنند و در
گوش چکانند درد زایل کند و ابن زهر در خواص آورده است که آب وی بگیرند و با روغن گل یک دو
جوش بجوشانند و نیم گرم در گوش چکانند گرانی گوش زایل کند و اگر بگیرند و اندرون وی خالی کنند
و چهار درم تخم شلغم در آن نهند و سر آن باز جای نهند و در میان خمیر گیرند بر در میان آتش نرم نهند
تا پخته گردد بعد از آن بیرون آورند و اندکی سیر کنند و بخورند سه روز پیاپی سنگ بریزاند و حجم
وی مغثی بود و قی شود و با سکنجبین عسلی قی آورد **فربیون** افربیون و فرفیون
نیز گویند و نانکوت خوانند و باید که چون فرفیون از درخت گیرند دهان بربندند تا غبار آن در دهان
نرود که حلق و دندانها بریزاند و چون وی را بگیرند باید که با قلاء مقشر در میان وی ریزند تا قوة وی نگاه

دارد

دارد مدتی و در ظرفی کنند و آنچه تازه بود زود بود و زود در زیت بگدازد و آنچه کهن بود بخلاف
آن و لون آن بسرخی مایل بود و گویند قوه وی بعد از سه سال تا چهار سال متغیر شود و تا هفت
سال و ده سال باطل شود و نیکوترین آن صافی زرد بود که رائحه وی در غایت حده و حرافت بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و گویند خشکی وی در سیوم بود و وی را قوه ملطف و محرق
بود بغایت عرق النسا را نافع بود چون با ادویه موافق آن بود بیامیزند و چون بر گزندگی جانوران
و سگ دیوانه طلا کنند نافع بود و لقوه و قولنج و سردی گرده را نافع بود و فضلهای بلغمی از اعصاب
و مفاصل پاک گرداند و مسهل آب زرد بود و بلغم لزج که در وی کین و پشت بود و گرم مزاج را بد بود و کسی را که
خون بروی غلبه کرده باشد و نشاید که تنها بیاشامند و مضر بود با مثانه و چون بروغن گل حب
کنند حده وی شکسته گردد و مقل و رب سوس و کثیرا و صمغ اضافه کنند اگر خواهند که استعمال کنند
و شربتی از وی قیراطی تا دانگی بود و وی بغایت رحم را بد بود و انضمام پیدا کند تا بحدی که منع
ادویه مسقطه بکند از اسقاط جنین و چون در روغن بگدازند و بدان تمریخ کنند فالج و خدر را
نافع بود بغایت و چون با عسل بیامیزند و در چشم کشند چشم را جلا دهد لیکن سوزش آن دو روز
باقی بود و قطع آب نزول بکند و سه درم از وی کشنده بود در روز و ریش در معده و امعا پیدا کند و از
خوردن وی کرب و تخمه و اسهالی عظیم و لدغ در شکم و فواق پیدا کند و باشد که اطلاق بافراط
آورد و مداوای آن مداوای کسی بود که فرفیون السبیل خورده باشد مثل دوغ و آب انار مز و سیب
و کافور و آنچه بدان ماند و گویند بدل آن بوزن آن مازریون و دو دانگ آن خندبیدستر و گویند
بوزن آن خندبیدستر و نیم وزن آن مازریون **فراسیون** فراسیون کف گویند و حشیشه
الکلب و صوف الارض نیز گویند و آن گیاهی است جبلی بپارسی گندنا کومی گویند و نیکوترین آن رومی
بود سرخ رنگ تلخ و طبیعت آن گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم مفتح سده جگر و سپرز
بود و سینه و شش را پاک گرداند و حیض براند و عصاره وی در گوش کهن را نافع بود و با عسل چشم
را قوة دهد خوردن و تحلیل کردن [illegible] و وی سعوط کردن یرقان را نافع بود و با نمک بر گزندگی سگ دیوانه

ضماد کردن سود دهد و کل وی چون خشک بود با آب بزنند با تخم وی و چون تر بود بکوبند و آب
آن بگیرند و با عسل بیامیزند و قرحهٔ شش را نافع بود و ربو و سرفه و اگر با ایرسا خشک بیامیزند
فضول غلیظ از سینه پاک کند و زنان چون بیاشامند حیض براند و مشیمه بیرون آورد و دشواری
زادن را سودمند بود و ضماد کنند بر ورق و عسل ریشهای چرکن را پاک گرداند و در آخر خوشت
خورنده قلع کند و درد بهلو را ساکن کند و عصاره ورق وی که در آفتاب خشک کرده باشند همی
عمل کند و عصارهٔ وی در داروهای چشم و جرب جدید و قدیم و اصناف جرب سه کانه چشم زایل
کند و چون با آب انار ترش حل کنند و پلک چشم بار گرداند و طلا کنند و در کحلها کردن جهت
آثار ریشها و سفیدی که در چشم بود قدیم و جدید نافع بود در شیافها و جلا دهد جهت عشاوه
عین و تقویت نور باصره استعمال کنند و اگر نیم مثقال یا یک درم در طبیخ روفا بکدازانند و روغن بادام
شیرین و بیاشامند شش و سینه را پاک گرداند از رطوبات لزج و قرحه که بسل خواهد
انجامید بحال صحت آورد و اگر نیم درم در شراب بنفشه یا در جلاب بیاشامند سرفه نزور شش
سینه را زایل کند و رطوبتها آن بیرون آورد و چون عصارهٔ وی با قدری آب بگدازند و با قدری
عسل بیامیزند و بر جراحتهای متعفن پلید مالند پاک گرداند و چون ضماد کنند بر دمامیل نارسیده
و خنازیر تحلیل دهد و منضج و ملین آن بود و درد اذنیه و بگشاید و فواسیون مجموع باد کلها
غلیظ را نافع بود خوردن و ضماد کردن و چون بر سینه ضماد کنند ضیق النفس را نافع بود
و چون ورق وی بخایند و فرو برند نافع بود وجعی را که متولد شده باشد در معده و اندرون و چون
با آب بپزند و زیت یا با آب تنها و تکمید کنند بر ظهر زنان و مردان نافع بود جهت دردی که عارض
شده باشد از اسر البول و ریاح و از جمیع اصناف اوجاع و چون تر بود یا کرده به بکوبند و بر ورمها
نهند بگدازند و همچنین همه جراحتها و چون ورق وی با عسل بپرورند نیکوترین و سودمندترین معالجه
سرفه و ربو و ضیق النفس بود و اگر نخاله بگیرند و حسو بسازند و در پختن پنج درم ورق وی اضافت
کنند و تمام بپزند و بیاشامند نافع بود جهت سرفه مفرط و غلیظی نفث دم و باید که شش کره بیایی

استعمال

استعمال کنند که مجرب بود و چون ورق تر وی بکوبند و ضماد کنند بعقد امعا و وجع آن را بغایت
نافع بود و اسحق عمران گوید مضر بود بگرده و مثانه تا بحدی که خون بعوض بول از وی جدا شود و تخم
رازیانه دفع مضرت آن میکند چون با وی خلط کنند یا پیش از وی یا بعد از وی بیاشامند و صاحب
منهاج گوید مضر بود بعصب و گرده و مثانه و مصلح آن سنبل الطیب است و بدل آن بوزن اسارون
و چهار دانگ وزن اولبان و گویند بدل آن انیسون و افتیمون است و گویند بدل آن لاغیه است
و صاحب منهاج گوید شربتی از وی نیم درم بود سده جگر و سپرز بگشاید و حیض براید
فرنجمشک که افرنجمشک خوانند و گفته شد و وی بوا اسیر را نافع بود و منی بیفزاید و تخم
وی چون بیاشامند مجفف منی بود و وی معتدل تر از مرزنگوش و سیسنبر بود و منافع وی در الف
گفته شد و بدل آن قرنفل است و گویند قرنفل یا با درنبویه بوزن آن و با ریاران انزا بالنکو کنده
خوانند فرصاد توت است و در تا گفته شد فرفین بقلة الحمقا است و گفته شد
فرفیر و فرمه بنفسج است و گفته شد فربقه حلبه است و گفته شد فرسلو
طلق است و گفته شد فرفت شا مننج است و گفته شد فرفخین و فرفج بقلة
الحمقا است و گفته شد فراخ الحمام بپارسی کبوتر بچه گویند و در وی حرارتی و رطوبتی
فضلی بود و غلظی و ابن ماسویه گوید گرمتر از جمیع گوشت مرغان بود و دشوار هضم بود و خون بسیار
از وی متولد شود و رطوبت و صاحب منهاج گوید مفلوج را گوشت وی خوردن سود دهد و گوشت
وی کثیر الفضول و سریع العفونه بود تا بحدی که سهر آورد و مصلح وی سرکه و کشنیز و مغز خیار بالنگ
خورد و رازی گوید گوشت وی گرم و خشک بود گرم و خشک بود و بیهوی او ظاهر بود و موافق
محروری نبود و اسهل تر از گوشت مرغ از شکم بیرون آید خاصه چون با آب و نخود و شبت و نمک
بپزند و مرق و نافع بود جهت مزاج سرد و کسی را که شکم وی قبض داشته باشد و درد پشتی
را که سبب آن خلطی غلیظ مزمن بود و گرده را فربه کند و باه را زیاده کند و شریف گوید ادمان اکل
وی بریان کرده خون را بسوزاند و باشد که بجذام کشد خاصه در مزاج طفلان کوچک و صاحب

مرجان کرم و مسمو کوید چون کبوتر بچه در دیک اندازند و روغن کنجید بر سر آن کنند چندانک اندرا بپوشاند
و نمک و هیچ توابل دران نکنند و بپزند چون پخته شود کسی که سنک داشته باشد چون بخورد از وی زایل
شود **فرو** کرم ترین پوستین روباه بود بعد ازان سمور بعد ازان فنک و قاقم بعد ازان
بره و هر یک بجای خود در صفت حیوان وی گفته شد **فسوة الضبع** قعبل است و گفته شود
فستق بپارسی پسته کویند کرم تر از کردکان و بادام بود و نیکوترین آن تازه بزرک بود و طبیعت
وی کرم بود در سیوم و کویند در وی رطوبتی فضلی بود و کویند تر است در سیوم منفعت وی آنست
که سده جگر بکشاید و منع غثیان بکند و قوة معده و فم آن بدهد و شکم سدد و کزندگی جانور انرا سود دهد
و باه را زیاده کند و سرفه بلغمی را نافع بود و کزندگی عقرب و غذا اندک دهد و تشنکی آورد و مصلح
وی زردآلو خشک بود و شریف کوید از خواص وی آنست که بوی دهان خوش کند و مغص
زایل کند و کویند پوست بیرونی وی سبز چون در آب خوی شد و بیاشامند تشنکی بنشاند
و قی باز دارد و شکم ببندد و روغن وی مضر بود به معده بخاصیتی که در وی است و بدل آن بوزن
آن مغز بادام و معوحبة الخضرا بود و کویند نیم وزن آن معوجور و نیم وزن آن مغز فستق **فستق**
الهاویه حب البان است و گفته شد **فشاع** بلغت اندلس بوله خوانند و صاحب جامع
صفت وی گفته است و منفعت آن صفت فاشرا است یا فاشرستین و صاحب منهاج
گفته است که نبات وی چون بر شاخهای انکور پیچیده شود مفسد وی بود و مولف کوید شیرازی
اندرا سرم خوانند **فصفصه** بپارسی اسپست خوانند و چون تر بود فصفصه رطبه کویند و چون
خشک کردد قت و علف خوانند و نیکوترین آن سبز املس و دق بود و در وی نفخی بود و تخم وی
منی و شیر بیفزاید و رازی کوید چون وی را بپزند و بکوبند تا چون مرهم شود و ضماد کنند بر دست
کسی که رعشه داشته باشد هر روز دو نوبت رعشه را زایل کند و روغن وی نیز رعشه را زایل کند
خوردن و مالیدن و عافقی کوید دواب را فربه کند و تر آن شکم براند و خشک آن شکم ببندد و
سرفه و خشونت سینه را نافع بود **فضا** تخم الزبیب است و گفته شد **فضه** ابن ماسویه

کوید

کوید سحاله وی سرد و خشک بود باعتدال و کویند معتدل بود در کرمی و سردی و کویند
بغایت قابض بود شیخ الرئیس کوید سحاله وی چون با ادویه بیامیزند خفقان را نافع بود و بحر
و رطوبت لزج را سود دهد و جرب و حکه را زایل کند و عسر البول را نافع بود **فطر**
سماروغ کویند و آن انواع است و یک نوع فقع و یک نوع شنه خوانند و فقع بپارسی سکل
خوانند و یک نوع قعبل و مجموع انواع آن را کماه خوانند و بدترین همه فطر بود و یک نوع صحرایی بود
و یک نوع در شیب سرکین روید و نوعی دیکر در شیب خم شراب روید و آنچه سرخ بود زهر بود و آنچه
سفید بود با زهر آنچه در شیب روید پوست وی بازکند و خشک کنند هر کرا مقدار سر انکشتی بدهند بیهوش
کردد و پوست وی زهر بود و کویند هر که بناباکی سماروغ خورد نسل وی منقطع شود و دیکر فرزند از وی
حاصل نشود و خلطی غلیظ بد از وی متولد شود و خشک کرده وی را بدی کمتر بود و طبیعت فطر سرد و تر
بود در آخر سیوم و کویند در دوم خدر و سکته آورد و گاه باشد که بکشد و هیضه و عسر البول احداث
کند چون بسیار خورده بود و وی دشوار هضم شود و نوع کشنده غشی و ضیق النفس و عرق سرد آورد
و باشد که در روز بکشد و آن در موضعها عفن یا در موضعی که مقام کزندگان بود یا در شیب درخت زیتون
روید و مصلح وی آنست که مسلوق کرده یا کمتری تر و خشک بخورند که بخاصیت دفع مضرت میکنند و شراب
سخت بر سر آن خورند و معالجه کشنده وی بمقطعات کنند و سکنجبین و فودنج **فطراسالیون**
تخم کرفس کوهی بود و آن دانه سیاه طولانی شکل بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در سیوم
و قوه وی زیاده از بستانی بود و بدل آن دو وزن آن تخم کرفس بود و جالینوس کوید بدل آن نیم
آن افنتین بود **فعیلاسوس** فعیلامیوس کویند و آن کورمریم است و گفته شد
فعولیون خاست و گفته شد فقع نوعی از کماه است بپارسی سکل خوانند
و آن لب چاهها و در اندرون چاه و کنارآبها روید و آن سالمتر از فطر بود و طبیعت آن
سرد و تر بود و غلیظ **فقد** بنجنکشت است و گفته شد **فقاح الاذخر** هر نوری زهری
که بود اندرا فقاح خوانند بهترین آن خوشبوی بود و طبیعت وی کرم بود در اول و خشک بود در دوم

وخون حیض ببندد و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و نفث دم را نافع بود و طبیخ وی سنگ
بریزاند و بول و حیض براند و بقراط گوید در رحم و گرده و نزف دم و ورم سرد که در جگر بود و معده را سود دهد
و اگر ادمان بوسدن وی کنند سر را گران کند و خواب آورد و اسحق گوید مقلل خون بود و مصلح وی بادرزد است
و بدل وی قصب الذریره **فقاح السورجان** اصابع هرمس است و گفته شد **فقلامینون**
فسیلاسوس است **فقلامینون آخر** مریمه است و گفته شد **فلنجه** افلنجه خوانند و آن حبی است
مانند خردل لیکن بغایت سرخ بود و نیکوترین آن بود که چون در دست مالند بوی سبب کند و طبیعت آن
گرم و خشک بود و آن در عطریات استعمال کنند و مقوی معده و جگر سرد بود و سده که در سر بود بگشاید
و قوه دماغ بدهد و آنچه زرد بود با سیاه بدل بود و چون سحق کنند و با زیت بر گزندگی عقرب طلا کنند نافع بود
فل صاحب منهاج گوید فاعیه است و آن بیخ نیلوفر هندی بود و قوه وی مانند قوه بیروح بود و گوید
گرم و خشک بود صداع را ضماد کردن نافع بود و اسحق گوید نیم درم از وی سحق کرده درد معده را نافع بود
و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی لفاح از قول اسحق بن عمران گوید که فل ثمری هندی
بود بمقدار فستق و لون قشر وی بلون فندق ماند و مغز وی حب بود مانند مغز جلغوزه زردی
که سفیدی مایل بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم استرخاء عصب را سودمند بود و بواسیر
فلفلمویه اصل الفلفل است بپارسی پوست بیخ درخت فلفل گویند و آن خشبی
حریف بود بشکل قسط بود و طبیعت آن گرم و خشک بود خاصیت وی آنست که دردهای سرد
را بشنج امتلائی و نقرس و قولنج و بادها سرد را سودمند بود و بر ورک طلا کردن عرق النسا را
نافع بود و غافقی گوید لون را نیکو گرداند و مره سودا بیرون آورد برفق لکن باید ادویه مسهله
بیرون آورد و باه را زیاده کند و چون با سرکه بیامیزند و ضماد کنند یا بیاشامند ورم سپرز
را تحلیل دهد و چون با میویزج بخایند و بدان غرغره کنند با میویزج بلغم را قلع کند و بدل آن دار فلفل
بود و گویند بدل آن بوزن آن با دو مثقال و دو دانگ وزن آن سورنجان و سه وزن آن
مغز حسکدانه بود **فلفل ابیض** درخت فلفل ماند درخت انار بود و جالینوس گوید اول ثمره

فلفل

فلفل دار فلفل بود و از بهر آنست که دار فلفل تر تر از فلفل بود و صفت دار فلفل گفته شد
و هم گوید ثمره فلفل چون بار رسیده بود فلفل سفید بود و چون رسیده گردد سیاه شود و مولف
گوید چند آنکه تفحص کردیم از بازرگانان که از طرف هندی آمدند و این خلاف است و دار فلفل
درخت وی غیر درخت فلفل است و بیشتر در بنگاله می باشد و آنکه میگویند فلفل سفید هم از درخت
فلفل سیاه است این هم خلاف است و صاحب منهاج گوید از قول دیسقوریدوس که بهترین وی
آن بود که سبک بود گرمی وی ضعیف تر از سیاه بود و مولف گوید فلفل سفید بزرگتر از فلفل
سیاه بود و لون وی بزردی مایل بود و بمقدار نخودی کوچک بود و صدور املج طبیعت وی گرم
بود در سیوم و خشک بود در چهارم چون در کحلها کنند جهت جلای تمام بدهد و هضم طعام بکند
و اشتها بیاورد و ورم سپرز را بغایت نیکو بود و بول و حیض براند و مقدار ماخوذ از وی تا نیم درم
بود و وی مجفف منی بود و مخدر جنین و مضر بود بگرده و مصلح وی عسل بود و ابن ماسویه گوید
بدل وی زنجبیل بود **فلفل اسود** بیونانی ماماری خوانند و وی گرمتر از سفید بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و در وی جذبی و تحلیلی بود و جلا بدهد و بلغم لزج را دفع
کند و مسخن اعصاب بود و مسکن آن و چون با زیت بیامیزند محلل جرب بود و چون با نطرون
بیامیزند بهق را زایل کند و غذاء غلیظ را لطیف گرداند و بول براند و اگر بعد از مجامعت زن بخود
برگیرد آبستن نشود و وی جهت تاریکی چشم و آب رفتن آن نافع بود و سرد مزاج را نیکو بود
و مسخن معده و جگر بود و همه اعضا و مسخن خون بود و اگر سحق کنند و با ساز و نمک بیامیزند و بر داء
الثعلب ضماد کنند بعد از آنکه مالیده باشند آن موضع را موی بر رویاند و چون سحق کنند و در روغن
زیت بجوشانند و بمالند فالج و خدر را نافع بود و اعضایی را که سردی برو غالب بود و چون با ادویه
بیامیزند که در وی قبضی بود تقطیر البول که از سردی بود سود دارد و همچنین فالج و خدر و رعشه را
مفید بود و فی الجمله سودمند بود جهت هر علتی که در اعصاب حادث شود و گویند بدل آن یک وزن
و نیم آن فلفل سفید بود **فلفل الماء** بیونانی اوفروبباری گویند و آن نباتیست که در

[illegible]

ابها، ایستاده روید وابهایی که آهسته روانه بود و ترکان فرعین خوانند و گویند چون گرگ
ویرا بخورد بمیرد و بغایت ابزا دوست دارد و ساق وی گره داشته باشد و درازی وی یک گز
بود و ورق وی مانند ورق سد بود بزرگتر و سفید و بطعم فلفل بود و بوی وی خوش نبود و ثمر وی
کوچک بود و رسته رشاخهایی کوچک که از بن ورق مجتمع بود و بعضی بر بعضی مانند خوشه و بطعم بعا
حریف بود و چون ضماد کنند ورق وی و ثمر وی را بر ورمهای بلغمی و ورمهای مزمن تحلیل دهد و سیاهی
که در شب چشم بود زایل کند و بر کلف و نمش ضماد کردن سود دهد و بیخ وی درار بود و بیخ منفعت ندارد
و مولف گوید که زنجبیل الکلاب و گفته شد **فلفل السودان** جبیست مانند جلبان و بطعم
مانند فلفل بود و از بلاد سودان آرند در درد دندان را نافع بود و جنبیدن آن **فلفل الصفا** له
بورفنجکشت است و گفته شد **فلفل القرود** حب الکتم است و گفته شود صفت آن در کتم
فلفل الخواص کابه دانه است و گفته شد **فليفلا** اسم نوعی است که آن ثمر عود بود
و گفته شود و در اندلس نانخواه را بدین اسم خوانند و بعضی تخم بنجنکشت را بدین اسم خوانند **فلفلمو** ن
حبق جبلی است بپارسی بودنه کوهی گویند و آن از بودنه است طبیعت آن گرم و خشک بود
و نیکوترین آن صمغی بود و نیم مثقال از وی مشیمه بیرون آورد و مضر بود بمعده و مصلح آن بودنه
بری بود **فلنجمنک** فرنجمشک است و گفته شد **فنجنکشت** ذو خمسه اوراق و ذو خمسه اصابع
گویند و گفته شد **فنک** گرم تر از سنجاب بود و سرد از سمور و رازی گوید فنک و قاقم و حواصل
معتدل بود در حرارت **فوم** حنطه است و گفته شد **فرهل** عملول و تملول گویند و گفته شد
فول جرجر گویند و آن باقلا است و گفته و گفته شد **فولبون** جعده است و گفته
فرشته عشنه گویند و آن نوعی از قطر است و گفته شد **فو** بنجیست که ورق نبات
وی مانند ورق کرفس بود بزرگتر و گل وی مانند نرگس بود بزرگتر و ساق وی یک گز و زیاده تر بود
واملس بود و لون وی مایل بود بفرفیری سبزی اعلی وی مانند خنصر بود و در اصل وی عطفی
بود و گویند قوت وی مانند سنبل بود و در بسیار چیز نیکوتر از وی بود و ادرار بول بیشتر از سنبل کند

وطبیعت

وطبیعت وی گرم خشک بود درد پهلو را نافع بود و بول و حیض براند خشک وی و مطبوخ وی داء الثعلب
را سود دهد و مقدار ما خود از وی نیم مثقال بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی تخم رازیانه بود و جالینوس
گوید در طعام و قوت مانند وی بود الاطفر از وی بود و گویند بدل آن بوزن آن سنبل و کبابه بود
و گویند بدل آن فلفل سیاه **فلفل** ثمری است که در قوت مانند صندل سرخ بود و در خت وی
مانند درخت نار کیل بود و وی مبرد بود بقوت و یابس و قابض بود در ورمهای گرم غلیظ کردن نافع بود و اعضاء
سست رخی را محکم گرداند و وی دهان خوش کند و قوت دل بدهد و منع التهاب خشم و جرب آن بکند و حراره
دهان باز دارد و قوت لثه و دندان بدهد و گویند بدل وی بوزن وی صندل سرخ و ربع وزن وی
بزر البنج بود و گویند بدل آن بوزن آن صندل سرخ و نیم وزن آن کشنیز تر **فوتنج جبلی**
و فودنج نیز گویند و آن سه نوع بود جبلی و نهری و بری و مؤلف گوید جبلی دو نوع بود یک نوع را
حاشا خوانند و گفته شد و یک فلفلمون و هم گفته شد و بری دو نوع بود یک نوع مشکطرامشیع
خوانند و گفته شود و یک نوع دیگر بودنه صحرایی خوانند و آن مطلق بودنه بود و نهری یک نوع
بیش نبود و نیکوترین جبلی آن بود که خوشبوی و تازه و سبز بود و طبیعت آن گرم و خشک در
سیوم و ملطف بغایت قوت بود و عرق براند و براند کاه سیاهی که در بدن بود ضماد کردن
نافع بود خاصه چون بشراب پخته باشند و طبیخ وی در حمام جرب و حکه زایل کند و جذام را نافع
بود و در ریشی دهن و فواق را زایل کند و چون با عسل و نمک بیاشامند فضول که در معده بود برون
آورد و چون بیاشامند حیض براند و مشیمه و بچه بیرون آورد و چون خشک کنند و بسوزانند
و سحق کنند جهت استرخاء لثه نافع بود و چون با سویق ضماد کنند ورم گرم را ساکن گرداند
و یرقان او استسقا را نافع بود و مسهل سودا بود شربتی یکدرم و دو دانگ بود بجلاب و وی
کرند کی عقرب را نافع بود و عصاره وی با مطبوخ گزندگی سباع را نافع بود و چون بکوبند و به نبیذ
و بیاشامند بچه بکشد و اسحق گوید مضر بود بامعا و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی یک وزن وی و نیم
فوتنج نهری بود **فودنج نهری** قوت وی مانند شراب حاشا بود و نیکوترین
بودنه

جو سی سبز تر بود و جو ده بپارسی اقوی بود از مجموع بودنها و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم
جون بخورند و بعد از آن ماء الجبن بیاشامند چند روز ساعی داء الفیل را مفید بود و دوالی و طبیخ
وی انتصاب نفس را سودمند بود و جون با سرکه بیزند تا کسی بزند که غشی کرده باشد نافع
بود و غشی از وی زایل شود و منع احتلام بکند و طبیخ وی ناقص را نافع بود و روغن وی بمرهم کردن
همچنین سبیل و خوردن وی و ضماد کردن گزندگی جانوران را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند
دفع سموم قتاله بکند خاصه که پیش از آن خورده باشند و از دخان ورق وی گریند کابکر و خایند آن
وی بوی سیر زایل بکند و مقدار شربتی از وی یک درم بود و جون با شراب بپزند و بر صاحب
جذام ضماد کنند نافع بود و وی مقطع باه بود از بهر ضرر وی بکرده و گویند مصلح وی کثیرا بود و بدل وی
نعناع است **فوه** معروف بود بعروق الصباغین و بپارسی روناس گویند و آن بیخیست
سرخ و نیکوترین آن بود که تازه و سرخ و باریک بود که از ارمن آرند و آن معروف بود بروینکی
و طبیعت آن گرم و خشک بود گویند در وی بعضی سردی بود و جلا بی اعتدال دهد و بهق و قوبا
با سرکه طلا کردن نافع بود و بدنرا از هر اثری که بود پاک کند و یک درم تا دو درم جهت سقطه
و ضربه نافع بود جون با قدحی شراب بیاشامند و تمروی جون با سکنجبین بیاشامند ورم سپرز
بگدازاند و ورق وی جون بیاشامند گزندگی جانورانرا سود دهد و بیخ وی جون زن بخود بر
گیرد حیض براند و بچه و وی بغایت مدر بود تا بحدی که ادرار کند خون بیاید و جگر و سپرز پاک
کند و سده آن بگشاید و جون با ماء العسل بیاشامند عرق النسا و وجع ورک و استرخاء اعضا
را نافع بود و اگر با عسل ضماد کنند همچنین سبیل و اولی آن بود که کسی که آن بیاشامد هر روز بحمام رود
و گویند مضر بود بسر و مصلح آن انیسون بود و بدیقوریس گوید بدل وی در تنقیه جگر سپرز و ادرار
حیض و بول بوزن آن اسلیخه و دو دانگ وزن آن میویزج سیاه بود و گویند بدل وی در برص و بهق
شیطرج است **فیلجوش** بپارسی پیلگوش گویند و آن لوفست و در لام گفته شود **فیجن** سداب
است و گفته شد **فیلزهرج** درخت حضض است و ثمر وی مانند فلفل بود و حضض عصاره وی است

ومعتدل

وطبیعت آن سرد و خشک بود جون ... سنند و بیان آن عرق ... نافع بود ... سرعت ...

معتدل بود در حرارة و برودة بر موی طلا کردن قوة آن بدهد و جون بیاشامند درد سپرز
و یرقانرا نافع بود و طبیخ فروع وی حیض براند و بدل آن حضض بود **فیروزج** نوعی از احجار است
ازرق نیکوترین آن نشابوری بود کهن بود جون روغن بوی رسد خراب شود و عرق همچنین و لون بکل
بکلی تباه شود و مسک و همچنین تباه و باطل شود لون آن و حسن آن و ارسطوطالیس ... جوهری از اجاس
که از لون خود بگردد بپوشیدن آن بد بود **فیل** حیوانی معروفست و دندان ویرا عاج گویند و
دیسقوریدوس گوید براده عاج قابض بود جون برداحس ضماد کنند زایل کند و شریف گوید جون نشاره
عاج هر روز دو درم با ماء العسل بیاشامند حفظ را نیکو بود و اگر زنی که عاقر بود هفت روز ساعی
هر روز دو درم نشاره وی با ماء العسل بخورد بعد از آن جماع دهد آبستن گردد بفرمان خدای تعالی
و مؤلف گوید امتحان بنوعی دیگر کردیم سه شب سه شب یک مثقال نشاره عاج با یک مثقال نبات
نبات مصری ساییده زن سفوف ساخت شب جهارم مرد با وی مجامعت کرده آبستن شد اما بشرط
آنکه بعد از طهر بود و اگر نشاره وی جزوی با هم وزن آن براده آهن بیامیزند و بغایت سحق
کنند و بر بواسیر مقعد باشند بغایت نافع بود و مسعود و طبری گوید جون از دندان فیل حرزی
کردن طفل آویزند از وباء الطفال ایمن بود و سرگین فیل جون فرزجه سازند با عسل و زن
بخود برگیرد دیگر آبستن نشود و بخور وی صاحب تب کهن را سودمند بود و جون بسوزانند
و برسعفه تر طلا کنند زایل شود و جون در موضعی که بق بود بخور کنند بگریزند و اگر ادمان آن
بکنند و هر باز انجا نروند و این زهر در خواص آورده است اگر درخت انگور و زرع و درختان
دیگر با استخوان فیل بخور کنند قطعا هیچ کرم گرد آن نگردد و اگر پاره از دندان وی در خرقه سیاه بندند
و بر گاو بندند از وباء ایشان ایمن باشند و اگر نشاره وی مقدار ده درم با آب بود و نه
کومی چند روز ساعی بیاشامند مجذوم را نافع بود و رمها بکند که زیاده شود و اگر پاره عاج بر عضوی نهند
که استخوان در وی شکسته باشد جذب کند و یا سائی بیرون آورد **فیطل** اهل اندلس طفله خوانند
و آن کمون بری بود و سفند و لبون گویند و در صمغ او گفته شود **فینک** مسح نیز گویند و ان

وآن قشور است وگفته شود **باب القاف** **قاقله**
دو نوع است بزرگ و کوچک از آن بزرگ کاز جوز بوا بزرگتر بود و حب آن مانند بنه دانه بود و
بزرگی و پوست آن صلب بود و رنگ وی سرخی بود که بسیاهی زند و قاقله کوچک شود نیز خوانند
و خیر بوا و هیل بوا و هال بوا گویند و آن نوعست یک نوع مقدار جوز بوا لیکن شکلش مثلث شکل
بود و دانه ایشان نزدیک یکدیگر بود و یک نوع هیل است و گویند وی لطیفتر از بزرگ بود و بزرگ
را بوا خوانند و کوچک را هال و طبیعت آن گرم و خشک در آخر درجه دوم تا اول سیوم و گویند
با عدال نزدیک بود و در وی قبض و تحلیل و تقویت بود قی و غثیان را نافع بود و بات [illegible]
معده را یاری دهد و معده و امعا را پاک کند و مقدار مستعمل از وی تا یک درم بود و در جگر
سرد را نافع بود و سده انرا بگشاید چون با سکنجبین یک منفعه بیاشامند [illegible] نافع
بود چون هر روز دو درم از وی بیاشامند و چون با تخم خیارین بیامیزند ادرار [illegible]
و هر روز یک درم با سکنجبین بیاشامند سنگ گرده بریزاند و کوچک وی نشف رطوبت [illegible]
و حلق و معده بکند قاقله مضر بود بشش و مصلح وی قند بود و بدل قاقله بار رنگ وزن و نیم آن [illegible]
و گویند نیم وزن آن کبابه و نیم وزن آن صغار و گویند نیم وزن آن قرنفل و بدل قاقله صغار وزن
آن قرنفل بود **قاقلی** نباتیست مانند اشنان و در طعم وی شوری بود با قبض و اسحق
بن عمران گوید مانند کشوث شود در فعل و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول مسهل آب زرد
بود خاصه تخم وی و آب وی و مدر بول و منی بود و مسهل صفرا بود و ضعف جگر را سود دهد
و کیموس وی نیکو بود در معده ثقلی بدید آید بسبب اندک لزوجتی که در وی هست شربتی از
وی دو دانگ تا نیم رطل بود با ده درم شکر سرخ و صاحب منهاج گوید با شکر العشر
و حبیش بن الحسن گوید شکر سرخ با قاقلی و شاهترج و بلاب نیکوتر بود و قوی تر از
شکر سفید بود **قاتل النمر** خانق النمر است و گفته شد **قاتل النحل** نیلوفر است
و گفته شود **قاتل ابیه** دراسقان و پدرکش گویند و گفته شد **قاتل نفسه** نوعی

نوعی از آرش است و گفته شد **قاتل الکلب** اداراقی خوانند و آن خانق الکلب
است و گفته شد **قاریه** بیونانی سطاخس گویند و گفته شد **قاتل العلق** نوعی از
اناغالس است انثی که زهر وی ازرق بود و آن آذان الفار است و گفته شد در الف
آن **قاتل الذیب** خانق الذیب و گفته شد **قاطون** ارمنیاست و گفته شد
قاوند فیوند خوانند بپارسی سه قاوندی خوانند و روستاهای شیراز ویرا شیر نیل خوانند
و آن از هندوستان آورند مانند سه بسته بود و طبیعت وی گرم بود در درجه سیم که از سردی
مالیدن سود دارد و سرفه که بج در خام و درد پشت که از سردی بود چون یکدرم از وی در
حسو کنند و بیاشامند نافع بود و مجرب و مالیدن نیز سود دارد و صاحب جامع گوید وی از ثمر
گیرند که مانند فندق بود با سپاب خورد کنند در روغن وی بگیرند در کار کنند تا منجمد شود **قاقیا**
اقاقیاست و گفته شد **قاتل اخیه** خصی است و گفته شد از بهر آن این اسم بروی نهاده
اند که ایشان دو صحیح اند مانند دو زیتون که در سالی یکی فربه بود و یکی لاغر و در سالی دیگر
آنکه فربه بود لاغر گردد و آنکه لاغر بود فربه گردد **قانصه** بپارسی سنگدان گویند وصف قوانص بعد
از این گفته شود **قاراصیا** قراسیا است و گفته شود **قبج** حجل خوانند بپارسی کبک گویند صاحب
منهاج گوید نزدیک بطیهوج بود و تخم وی الطف لحوم بود و گرم و تر بود و چون بریان کنند شکم
ببندد و سمین بود و باه را زیاده کند و دل را روشن کند و غذا بسیار دهد و از بهر آنکه دیر هضم شود
و شریف گوید گوشت وی معتدل بود و غذا نیکو دهد و زود هضم شود و دماغ وی چون با نشرا
صرف بیاشامند صاحب یرقان را سودمند بود و جگر وی چون گرم بود مقدار نیم مثقال فرو برند
صرع سود دهد زهره وی شبکوری و تاریکی چشم را نافع بود کحل کردن و چون زهره وی سعوط
کنند در هر ماهی ذهن را زیاده کند و نسیان کم کند قوت حافظه بدهد و اگر زهره وی با مروارید ناسفته
و مثل آن مسک اجزاء سا وی سحق کنند و کحل کنند سپیدی که در چشم بود و عشا و جرب را نافع بود
و بیضه وی چون با سرکه عنصل بپزند و بخورند در شکم و مغص را سودمند بود **قت**

رطبه گویند و آن فصفصه است و گفته شد قتاد داربست که صمغ وی کثیرا است و شیرازی
انرا کم خوانند و خار وی را بسوزند و چوب وی را بکاوند و شتر دهند و غذایی نیکو بود ایشانرا و طبیعت
آن گرم و تر بود سرفه را سودمند بود و قرحه شش را و منفعت کثیرا در کاف گفته شود **قثا**
تعنز خوانند و کوچک آن شعاریر و ضغابیس خوانند پارسی خیار زه گویند و شنکیار و خیار دراز
هم خوانند نیکوترین آن نیشابوری پخته بود و طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم تسکین حرارت
و صفرا کند و بول براند و تشنگی بنشاند و مثانه را موافق بود و بوییدن قثا و قند بیخودی که
از حراره بود انتعاش بخشد و ورق وی با عسل بر شری بلغمی طلا کردن نافع بود و خوردن
وی گزیدگی سگ دیوانه را نافع بود و کیموس وی بد بود و مستعد عفونه بود و تنها صعب آورد
و درد معده و دفع ضرر وی بعسل را امیوبز کند یا نخواه و رازی گوید سبکتر از خیار بود و
زودتر بگذرد و خیار و خیار زه و کدو محرور مزاج را نافع بود و محتاج اصلاح نبود لیکن اگر بسیار
بخورد نفخ در شکم و ثقل پیدا کند و مصلح آن جوارش کمونی و سفرجلی بود اما سرد مزاج را مضر
بود و اولی آن بود که بسیار نخورد و شراب کهنه صرف از پی آن بیاشامد و جوارشات
گرم **قثاء هندی** خیار چنبر است و گفته شد **قثاء بری** بل است و گفته شد
قثاء الحمار پارسی خیار زه سغید گویند و آن قثاء بری بود و اهل اندلس علقم خوانند
و ارد هابی نیز گویند و بیونانی اسفیراوغریوس و عصاره ثمر وی اطریول گویند و نبات وی
بنبات کرنب ماند اما خار ندارد و لون سبز آن باشد که بسیاهی مایل باشد و صنعت عصاره
وی چنان است که ثمر آن در آخر تابستان که زرد شود بگیرند و در خرقه کنند و بمالند تا آب از
وی بیرون آید و صاف کنند یا منخلی پالایند و بعد از آن رواق کنند و در ظرفی کنند و خشک کنند بر
روی خاکستر بعد از آن ملوحی کنند در سایه و قرص سازند یا گرباس سه تو کنند بر روی
خاکستر بیخته و عصاره غلیظ بر آن ریزند تا گرباس آب فرو خورد بعد از آن بر صلایه کنند و
سحق کنند و قرص سازند و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول درجه سیوم و گویند حرارت وی

در دوم

ورم بود ملطف و محلل بود و بیخ وی چون بدان مضمضه کنند یا بست چو هر ورمی بلغمی کهن که بود تحلیل
دهد و چون با صمغ البطم بر جراحات نهند از دمل و هر چه بود بگشاید و چون با سرکه بپزند و بر نقرس
ضماد کنند نافع بود و طبیخ وی در حقنه جهت عرق النسا سودمند بود مقدار یک درم و مضمضه
بدان کردن درد دندانرا نافع بود و چون خشک کنند و سحق کنند بهق و جرب و ریش شهده و قوباء و
اثرهای سیاهی که از دمل و ریش بر وی پیدا شده باشد زایل کند و عصاره ثمر وی حیض و بول براند
و اگر زن بخود گیرد بچه تباه کند و اگر شیر سعوط کنند یرقان اسود را نافع بود و صداع کهن سرد
و عصاره وی چون در گوش چکانند درد گوش را موافق بود و چون با زیت کهن یا با عسل یا با
زهره گاو بخنک کنند یا طلا کنند ورم حنجره و خناق را بغایت نافع بود و وی مسهل خلط خام
غلیظ و مره سودا و ماء اصفر بود و باید که با ادویه که موافق بود خلط کنند مانند صبر و فنطوریون
باریک و سورنجان و بوزیدان و کمافیطوس و قسط و مرو زعفران و سنبل الطیب و دارچینی و
سلیخه و زراوند مدحرج و انیسون و تخم کرفس و فطراسالیون و جاوشیر و سکبینج و مقل و تربد
و نمک هندی و حب بلسان و چون بعضی ازین ادویها بیامیزند نافع بود جهت بسیاری دردها
چون درد مفاصل و نقرس و قولنج و لقوه و خدر دست و پای و دردهایی که از مره سودا بود و شاید
که با ادویه حاده مثل سقمونیا و شحم حنظل بیامیزند و مقدار شربتی از وی دانگی بود تا دانگ و نیم
بحسب مزاج و مضر بود بشش و مصلح وی صمغ عربی و طین ارمنی و نشاسته بود و اگر قثاء الحمار
با روغن کنجد بپزند و بر بواسیر که ظاهر بود بر اماکن مقعد طلا کنند یا بعوض روغن کنجد روغن جلغوزه
کنند نافع بود و خشک گرداند و اسحق بن عمران گوید روغن وی که از آب وی و زیت گیرند یا در
آفتاب یا با آتش بپزند تا آب برود و روغن بماند آن روغن نافع بود جهت اعضا چون
بدان بمالند و کلف و اثرهایی که بر روی بود زایل کند و نافع بود جهت دوی و طنینی که در گوش
بود و گرانی گوش که از ریاح غلیظ بود و شریف گوید چون طبیخ ورق و بیخ وی بیاشامند
مجذوم را نافع بود و اگر بیخ وی سحق کنند و بر ورم که بن گوش بود و ورمهای بلغمی که در گردن
بود

بود نهند زایل کند و بکدازاند و روغن وی مفاصل کهن و بور را مالیدن و خوردن نافع بود و شربتی
از وی مقدار دو درم بود که با آرد جو بیامیزند و وی خلط خام و لزج بیرون آورد و ربو و ضیق النفس
را نافع بود و عصاره وی در حقنه کردن سودمند بود جهت درد پشت لیکن سحج آورد و مسهل
خون بود و تنها در حقنه کردن خطر بود الا که خلط کنند با ادویه که موافق بود از یک درم تا یک مثقال
بحسب مزاج و باشد که قی بافراط آورد و مداوای وی بدست جو بشراب یا سرکه کنند که قی باز
دارد **قثاء النعام** حنظل است و گفته شد **قثاء الحية** از قول صاحب
جامع زراوند طویل است و از قول صاحب منهاج حنظل کوچک بود و صفت هر دو گفته شد **قد**
بپارسی خیار گویند و گفته شد در خا **قدمبا** قلمیا است و گفته شود **قداح** رطبه است
و گفته شد **قدح مریم** نباتیست که بیونانی قوطولیدون گویند و گفته شود **قديد**
گوشت خشک بود و نیکوترین آن بود که از حیوان تر بود و حرارت وی کمتر از نمکسود بود و قوه
بدن بدهد مستسقی را نافع بود خاصه چون در سرکه خوابانند تا تشنگی کمتر کند و گرسنگی که از مستی
بود باطل و قلیل الغذا بود و اولی آن بود که با روغن شیرین پزند **قرع** دبا خوانند و بپارسی
کدو گویند نیکوترین آن سبز تر بود در سیوم و غذایی که از وی متولد شود مانند مصاحب
وی بود و اگر با خردل خورند خلطی مالح از وی متولد شود و مسلوق وی غذا اندک دهد و زود
بگذرد و صفرا و خون ساکن کند و مولد بلغم بود و محروری و صفراوی مزاج را نافع بود و حرارت
بنشاند و تشنگی باز دارد و خشونت سینه و سرفه و کسی که جگر گرم بود و تب گرم را نافع بود
چون با جواب ماش مقشر و روغن بادام شیرین بپزند و خورند سرد مزاج و بلغمی مزاج و اصحاب
سودا نشاید که خورند که قولنج غلیظ آورد و اگر خواهند که خورند با زیت مطجن کنند و مطیب
بفلفل و خردل و سداب و کرفس و نعناع کنند و شراب صرف بر سر آن خورند و جوارشات و خردل و مری
تیز مصلح وی بود و چون مسلوق کنند و بعد از آن با آب غوره و آب انار و سرکه و روغن بادام
و زیت اتفاق کنند خلطی سلیم از وی حاصل شود و سویق وی سرفه و درد سینه که از حرارت
بود

بود نافع بود و تشنگی بنشاند و کوب که از صفرا بود سود دهد و درد حلق را نافع بود و دراز کوید
روغن وی مانند روغن بنفشه و نیلوفر سهر و حرارت را سود دهد آب وی صداع را زایل کند چون بیاشامند
یا بدان سر شویند و اگر با روغن کنند در گوش چکانند درد ساکن کند و ورم دماغ را نافع بود و چون
در خمیر گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود و بیرون آورند و آب آن بگیرند و قند بیاشامند
تبهای سوزان را ساکن کند و تشنگی بنشاند و غذایی نیکو بود و چون بیاشامند بعد از آن که در آن
خیارشنبر و ترنجبین و خیار بنفشه حل کرده باشند صفرای محض براند و صاحب شریف گوید کدوی کوچک که
اول بیرون آید چون در خمیر گیرند و بریان کنند و آب بگیرند زردی چشم که از یرقان بود زایل
کند و جواب کل وی کحل کنند درد چشم گرم را ساکن کند و پوست کدو خشک چون بسوزانند در موضعی
که خون روانه بود افشانند باز دارد و اگر بسوزانند و با سرکه بسرشند و بر برص طلا کنند نافع بود و دانه
وی چون مقشر کنند و روغن از وی بگیرند درد گوش و درد امعاء گرم را سود دارد و کدو چون بناخن
رسد و بن آن بکشایند و سوراخی گشاده در میان آن کنند و بخبث الحدید بیندایند تا ممتلی
شود و بن آن باز جای نهند و چهل روز رها کنند بر درخت بعد از آن بچینند و آنچه در اندرون وی بود
بیرون آورند و بیفشارند آبی سیاه از وی بیرون آید در شیشه کنند که بر شود و رها کنند و چون
خواهند که استعمال کنند حنا در آن بسرشند و بر موی خضاب کنند موی را سیاه گرداند و نباتات
و سفیدی زایل کند و خضابی نیکو بود و جراده کدوی تر چون ضماد کنند در ابتدای درد چشم که از
حرارت بود نافع بود و درد ساکن کند خاصه چون با آرد جو بسرشند و همچنین صداع گرم را و چون
بموضع درد لطوخ کنند خواه در تب و خواه در غیر تب و چون ضماد کنند بر ورم حار رد ماده بکند و درد
ساکن کند و پوست کدو خشک ریش دهان را نافع بود و خشک کردن دندان و همچنین ریشهایی که بر اعضای یابس
المزاج بود و سوختگی آتش را نافع بود چون با روغن گاو بسرشند و مغز دانه وی سرفه که از گرمی
بود سود دهد و مرطب سینه بود و منقطع تشنگی چون در آب بمالند و سوزش مثانه که از خلطی
سر بود نافع بود و وی مولد بلغم معده بود و اولی آن بود که با سفرجل یا سماق پزند در مسلوق کردن بعد
از آن

بعد از آن با مری صعتر و فلفل و ذدل و نوتیح استعمال کنند **قرنفل** بپارسی میخک گویند و نیز
آن استخوان زیتون بود و دراز تر و بغایت سیاه بود و علک وی در قوت علک البطم بود و نیکوترین
آن تیز بوی شیرین طعم با تیزی و تلخی اندک بود که چوب وی باریک بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم
بوی دهان خوش کند و چشم را روشن کند و شبکوری زایل کند تحلیل کند و قوت جگر بدهد و قی و غثیان را
نافع بود و سلس البول و تقطیر البول را قطع کند چون از سردی بود و مسخن رحم زنان بود و اگر یک درم
از وی سحق کنند و با شیر تازه بیاشامند مجامعت را قوت دهد و بوی وی مقوی دماغ سرد بود و کسی که علت
سوداوی بر وی غالب باشد و وی مقوی دل و مفرح بود و سوداوی مزاج را نافع بود و مقوی اعضا
رئیسه بود و بدین سبب است که مجامعت را زیاده کند و وی هضم را یاری دهد و بادها که متولد شود از
فضول غذا در معده و مجموع شکم بشکند و لثه را قوت دهد و گویند مضر بود بسعال و مصلح وی صمغ عربی بود
و گویند بدل وی نیم وزن آن جوزبوا بود و نیم وزن آن دارچینی گویند آن قرفه است و گویند
بدل آن نیم وزن آن فرنجمشک و نیم وزن آن خولنجان و گویند بدل آن بوزن آن فرنجمشک
با بوزن آن خولنجان بود **قرنض** بدرایره است و گفته شد **قرنفل بستانی**
فرنجمشک است و گفته شد **قرفة القرنفل** قرفه الطیب نیز خوانند و پوست سر چوب درختی
که بود آنرا قرفه خوانند و قوت وی نزدیک بقرنفل بود و آن پوستی سطبر بود بلون قرفه و طعم و عطر
داشته باشد غیر جلاء دارچینی و اگر شیرین تر بود از قرنفل ضعیف تر بود بفعل و طبیعت آن گرم
و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و بدل وی قرنفل بود
قردمانا کرویاء بری خوانند و با جلی نیز گویند و مؤلف گوید شیرازی تخم تره خر
گویند و تخم بدران گویند و در طعم وی تلخی بود و نیکوترین آن تازه زرد فربه بود و طبیعت وی
گرم بود در سیوم و خشک سینه را پاک کند و چون بیاشامند صرع را نافع و سرفه که
از سردی بود و عرق النسا و فالج و استرخا و مفاصل را نافع بود و کرمها را بکشد و حب القرع
بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند درد گرده و عسر البول و قولنج را موافق بود و گزندگی عقرب

وجموع

۱۷۸
و مجموع گزندگی جانوران زهر دار را نافع بود و چون بیاشامند از وی مقدار یک درم
با پوست بیخ غار سنگ بریزاند و چون سحق کنند و با سرکه بر جرب و سعفه طلا کنند زایل کند
و دخان وی کرم بکشد در شکم و مقدار ما خوذ از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح
وی انیسون بود و بدل آن ادخر و حمل بود و گویند بدل آن مشکطرامشیع است
قرفرون سعد است و گفته شد **قراصیا** جا اسیا نیز گویند و مؤلف
گوید بپارسی آلوبالو گویند و آن سه نوع است شیرین و ترش و عفص آنچه شیرین بود گرم
و تر بود در دوم و زود از معده بگذرد و مرخی وی بود و مسهل شود و هر طبیعی که غالب بود و
شکم براند و طبع نرم دارد و مع ذلک نعوظ زیاده کند اما اندک غذا بود و مولد سودا و آنچه
ترش بود تشنگی بنشاند و شکم ببندد و معده بلغمی که مملو فضول بود سود دهد از آنکه
تلطیف در وی بیشتر بود که در عفص و آنچه عفص بود ضد شیرین بود و دیسقوریدوس گوید
چون تر بود شکم براند و چون خشک بود شکم ببندد و صمغ وی با شراب و آب بیامیزند سرفه
زایل کند و لون را نیکو گرداند و چشم را روشن کند و مهضم شهوه بود و چون با شراب بیاشامند
سنگ بریزاند **قرقو** زعفران است و گفته شد **قرقومعا** و قرقومعا
نیز گویند و آن ثفل روغن زعفران بود بسوی ما و بهترین آن خوشبوی فربه سیاه بود که هیچ
چوب در وی نبود و چون در آب نهند از بلون زعفران بود و چون بخایند دندان را رنگ کند رنگی
سخت که باقی بود و وی مسخن و منضج بود و خشک بود در سیوم بول براند و تاریکی چشم
زایل کند **قرة العین** و جرجیر الماء خوانند و بسوی ما سلیبنون گویند و آن رستنی است
در آبهای ایستاده روید و در آب روان نیز روید و ساق و شاخهای وی رطوبتی لزج
داشته باشد چنانکه بر دست بچسبد و در وی عطریتی بود و ورق وی بزرگتر از ورق نعناع
بود با اندکی و مسخن بود و محلل بول و حیض براند و سنگ گرده بریزاند و با بول بیرون آورد
خام خورند و خواه پخته و بچه بیرون و بزن را سرخ گرداند و لون برص نیکو گرداند و درد پهلوها
را

را سودمند بود و محلل و مفتح سده بود و مسخن معده **قرانیا** درختیست بزرگ در کوهستان
سردسیر روید و ورق وی مانند ورق ازاد درخت بود و ثمر وی مانند زیتون دراز بود چون نارسیده
بود سبز بود و چون رسیده گردد سرخ شود مانند خون و آنرا خورند و در طعم وی عفوصتی تمام بود
و طبیعت وی گرم و قابض بود و موافق اسهال شکم و قرحه امعا بود چون در طبیخ کنند و بخورند و در نمک
آب نهند مانند زیتون و رطوبتی از ورق وی چون تر بود حاصل گردد بسوزانند و بر قوبا مالند نافع
بود و ورق وی و قضبان وی بغایت عفص بود و مجفف قوی بود **قرصعنه** در اندلس
بشوکة ابرهیم خوانند و آن انواع بسیار بود و نبات وی در سنگستانها و زمینهای خشن و ریگ
بومها روید و آن نوعی از خار است و چون اول بیرون آید ورق آن بر روی زمین پهن بود
و نبات وی انبوه بود و گل وی سفید بود و سر گل وی به سرخی زند و گرد بر گرد گل وی شش خار
بود و بیخ بود مانند سنان و صلب بود بیخ وی ستبری انگشتی بود و بدرازی سه گز بلکه زیاده و مولف
گوید بزبان آن قوم که مگس عسل می دارند آنرا خارخسک گویند و شیرازی و در صحرای
شیراز بسیار بود و مگس نحل از گل وی خورش دارد بود در آخر درجه اول و محللی ضعیف
بود و چون با شراب بیاشامند حیض براند و محلل مغص بود و بعضی گویند چون ضماد بر ورمها
تحلیل دهد و غافقی گوید ملطف بود و سریع الانحدار و مولد خلطی محمود بود و بلغم رقیق از
معده بگذراند و ادرار امعا و بول براند و بیخ وی چون تر بود بخورند یا بعسل مربا کنند اشتها را نیکو
بود و اگر یک جزو از وی و یک جزو آرد جو بآب کاشنی بسرشند و طلا کنند بر ورمها که در
ساق بود که آب از وی روانه بود نافع بود و در ابتدا داء الفیل همچنین و ابن رشد گوید
طبیخ وی چون بیاشامند ایمن باشند از ورم سپلو **قراطاغونین** نباتیست
که ورق آن مانند ورق گندم بود و شاخها بسیار بود از یک اصل رسته و تخم وی مانند
مانند جاورس بود و بیشتر در موضعهایی که سایه بود روید و بغایت حریف بود و ثمر وی
در مذاق حدقی و حرافتی تمام دهد و گویند چون زن حبل در بنا نشنا بیاشامد بار بعد از طهر
و بیش

۱۷۹ بیش از آنکه مرد نزدیکی با وی کند مر دنیر همچنین کند بعد از آن با زن مجامعت کند فرزند
نرینه آورد **قرقمان** چوبیست که در میان مقل مکی بود و صعیدی و طبیعت آن سرد
و خشک بود در سنونات کنند جهت قوة گوشت بن دندان و دندانرا پاک کند و سفید
قرمز دود الصباغین گویند و آن حیوانیست کوچک که بر خاری می باشد و بر نباتی
که آنرا میسورانند و خاصیت این حیوان آنست که که رنگ ابریسم و صوف بدان می
کنند و کتانی و پنبه نتوان کرد و حبی دیگر هست مانند عدس سرخ رنگ و آنرا نیز قرمز خوانند
و فقیص خوانند و شریف گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و خاصیت وی آنست که
چون زن هفت روز بیاشامد هر روز دو درم بعسل قطع حیض بکند و چون با سرکه استعمال
کنند قطع نسل بکند و اگر در ابریسم سرخ کنند و بر محموم آویزند شفا یابد **قرسطار** بیون
سطایون است و گفته شد **قرظ** اسم ثمره خاریست که آنرا ضنط خوانند و این ثمر عصاره
گیرند و آنرا اقاقیا خوانند و گفته شد و آن ثمره را بپارسی کره خوانند و بشکل خرنوب
شامی بود اما سفید و ضعیفتر از وی بود **قراص** بابونج است و گویند اقحوان و صفت هم
در گفته شد **قرون البحر** کهربا است و گفته شود **قرول**
و قرو و الیون نیز گویند و آن سداب است و گفته شد **قردامن** بیونانی حرف است
و گفته شد **قرطم** حب العصفر است بپارسی خشکدانه گویند و بیونانی فینقس و طبیعت
آن گرم بود در دوم و شکم نرم کند و اگر بیخ درم کوفته در شیر مالند و بیاشامند مسهل
خلطهای سوخته و انواع جرب را نافع بود و ماسرجویه گوید دفع ریاح کند و منی بیفزاید
و شیخ الرئیس گوید سینه را پاک کند و آواز صافی کند و قولنج را نافع بود و مسهل بلغم
سوخته بود و باه را زیاده کند چون با شیر یا با عسل یا با انجیر خلط کنند و ابن ماسویه گوید
آواز را نیکو گرداند و مسهل کیموسات غلیظ بود و ابن ماسویه گوید خاصیت قرطم و معزوی
آنست که مسهل بلغم بود و شربتی از وی از ده درم تا بیست درم بود بعد از آن که نیم کوفته در نیم
رطل آب

آب خوسانند و در دست بمالند و صافی کنند و ده درم شکر سرخ با وی خلط کنند و بیاشامند
و ابو صلت گوید بجنبس سودمند بود جهت استسقاء زقی و لحمی و ابن سرابیون گوید شربتی از مقشر
وی بنج مثقال با اندکی نمک هندی بود جهت اسهال بلغم و مار الجبنی که مغروی بسته باشند چون بیاشامند
با افتیمون مالیخولیا و جذام را نافع بود و باید که شیر در رطل بود و خشکدانه کوفته بیست درم
در وی بمالند بعد از آن ببندند تا سر گردد و استعمال کنند و گویند بدل آن حبة الخضرا است
قرطم هندی حب النیل است و گفته شد **قرطم بری** سریانی ارطوقطوس
گویند و بعضی قطن اغریون گویند و آن خاریست که خار قرطم بستانی بود و مولف گوید بشیرازی
اترانکیر خوانند و گل وی زرد بود و جالینوس گوید سخن بود با عتدال و مجفف و دیسقوریدوس
گوید چون سحق کنند ورق وی یا جرم وی با مری یا فلفل و شراب بیاشامند گزیدگی عقرب را
نافع بود و بعضی گویند که چون ملسوع استعمال کند درد زایل کند و چون بگزید باشد و استعمال
کند همان وجع پیدا کند که از گزندگی و مولف گوید طرثعان نیز گویند و گفته شد **قرطمانا**
قردمانا است و گفته شد **قرجان** گرگ از کماه است سغد و کوچک و گفته شد **قرطمات**
قرطان است و گفته شود **قرطاس** بپارسی کاغذ گویند و اسحق گوید نیکوترین آن مصری
بود باکی سفید از بهر آنکه از بردی ساخته اند و وی مضر بود بگرده و کاغذها دیگر مضر بود بگرده
و سوخته وی سعفه را نافع بود و منع نزف دم و رعاف بکند و ریشها معده را پاک کند چون
یک درم از وی بیاشامند و قرحه شش را نافع بود با آب سرطان نهری نخته **قرون**
مجموع مجفف بود و قرن بپارسی شاخ گویند و سرو خوانند **قرون المعز والایل**
نیکوترین آن بود که از ایل برگیرند و باید که بسوزانند تا سفید گردد و طبیعت آن سرد و
خشک بود و سوخته وی دندان را جلا دهد و لثه را محکم گرداند و با منفعت وی در صفت
ایل گفته شد و مضر بود بشش و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن اسارون و خولنجان و مقدار مستعمل از
وی یکدرم بود درد مثانه و یرقان را نافع بود **قرون البقر** برادهٔ شاخ گاو چون با
بیاشامند

بیاشامند رعاف را ببندد و چون بسوزانند و با آب بیاشامند نفث دم را ببندد **قرون**
السنبل بعضی گویند نوعی از سنبل سفید است کشنده بود و در میان سنبل باشد و گویند خنق
النمر است و صاحب منهاج گوید دوائی کشنده بود نزدیک بشش و چون بخورند خون بعوض بول بیاید
و زبان سیاه گردد و دهن مختلط شود و دوای وی قی کنند و بعد از آن دو مثقال کافور با گلاب و آب
انار و شیر و لحم خرفه که بر برف سرد کرده باشند با جلاب یا دوغ گاو و با قرص کافور دهند و شیر تازه
بیاشامند و سویق سیب ترش و سویق شعیر با آب برف و جلاب و خیار کدو و جواب بدهند
جگر و دل وی سرد گرداند بضمادات سرد مانند صندل و کافور و گلاب و مانند آن **قرط**
نوعی از رطبه است که در مصر بکارند و ورق آن بزرگتر از ورق رطبه بود و چهارپایان می خورند
و فربه می شوند و طبیعت آن گرم و تر بود و شکم براند و خون خشک بود شکم ببندد و سرفه
و خشونت سینه را نافع بود و آنرا بپارسی شبدار خوانند و باصفهانی شودر و شیرازی اسپست
خوانند و بقوه تر از نبات وی بود و در وی قبضی بود شکم ببندد **قرفة الدار**
جینی بپارسی دارصینی خوانند و لیکن باریکتر از قرفه قرنفل بود و شیرین تر از وی بود
و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم قوه اعضاء باطن بدهد و جذب و قوبا را طلا کردن
و مرضهاء عصبانی و وجع ورک که از بلغم بود و مفلوج و مصروع را نافع بود و وی اقوی بود در
فعل از دارصینی و در تقویه جگر و معده سرد محکم تر بود و بدل آن نیم وزن آن قرنفل و نیم وزن
دارصینی بود **قداح** اسم نباتی است مانند رازیانه که شتر و گوسفند و دواب میخورند
مؤلف گوید آنرا بشیرازی ازکمه گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم بول براند و دردهاء
سرد اندرونی ساکن کند و محلل ریاح بود و وی در این منفعتها بقوه بود و چون بپزند و آب
آن بیاشامند مسکر بود و آنرا علیجان نیز گویند **قسطوریون** جند بیدستر است
و گفته شد و قسطورن نیز گویند قسولیدوس کانج است و گفته شود **قسطیر** کیمیا گویند و آن
رصاص است و گفته شد **قط** بیونانی قسطی خوانند و آن انواع است و حلو نیک است نیک

نوع عربی بود وانرا قسط بحری خوانند و آن سفید رنگ بود و یک نوع هندی بود و آن سیاه
رنگ بود وانرا قسط مر خوانند بپارسی قسط تلخ و بغایت تلخ بود و سبک وزن و صاحب جامع گوید
قسط هندی سیاه و شیرین بود قسط بحری سفید و تلخ بود و سهو کرده است قسط سفید شیرین
بود و آن رومی است و قسط سیاه تلخ بود و آن هندی است دیگر نوع دیگر هست که بلون
سیاهی مایل بود و بوی صبر کند و بهترین آن تازه سفید فربه بود و بعد از آن هندی سیاه
سبک و طبیعت آن گرم است در سیوم و گویند در چهارم و خشک بود در سیوم نافع بود جهت
هر عضوی که محتاج سخونت بود و جذب خلط از عمق بدن بکند و اگر با عسل و آب بر کلف نطوح
کند و استرخاء عصب و عرق النسا ضماد کند و لسبوغ نیز سود مند بود و بول و حیض براند
خوردن و در شیب دامن بخور کردن و درد رحم را نافع بود چون فرزجات کند یا مکمد یا
نطول کنند و چون بیاشامند با شراب و افسنتین یکدرم کرند کی افعی و مجموع کزند کان را نافع
بود و درد سینه و گرفتگی عضله و سنگ و نفخ سود مند بود و چون با شراب و عسل بیاشامند
محرک شهوت جماع بود و چون با آب بیاشامند حب القرع و کرمها بیرون آورد و با زیت لطوح
کردن نافض و فالج و استرخا را نافع بود و نافض پیش از وقت نوبت لطوح کنند و درد پهلو
نافع بود و رازی گوید درکام را نافع بود چون در شیب بخور کنند و مسیح گوید چون سحق
کنند و بر ریشها تر افشانند خشک گرداند و قلهمان گوید چون در شیب دامن کوش کنند حیض
براند و بچه بکشد و طبری گوید چون بیاشامند مفتح سده جگر بود و گویند چون بدان بخور کنند
کنند نزلات را نافع بود و باکر حادث شود از عفونت و چون سحق کنند و با عسل بسرشند
و بیاشامند درد معده و مغص و درد گرده را نافع بود و سنگ گرده بریزاند و اگر با سکنجبین
بیاشامند تب ربع را نافع بود و چون بر بهق و نمش و کلف طلا کنند بعسل یا بسرکه یا بقطران
زایل کند و موی بر داء الثعلب برویاند و قطع اخلاط لزج بکند و مضر بود بمثانه و مصلح وی ورق
گل سرخ و قند بود و گویند مضر بود بشش و مصلح آن انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن عاقرقرحا

بود

قرحا بود و گویند بدل آن وج است و مصلح آن خطمی و مولف گوید قسط رومی را قسط شیرین
خوانند و آن نوعی از بیخ سوسن آنجانی بود که در میان بنفشه روید و باطراف می برند و معروف
بود به بیخ بنفشه وانرا شکر مور دیم خوانند **قسط شامی** را اسم وگفته شد **قسط
هندی** صاحب جامع سهو کرده است که گفته آن قسط شیرین است و قول صاحب منهاج
معتبر است که آن قسط تلخ است وگفته شد انواع آن **قسوس** قیسوس گویند و آن معروف نیست
لحل الماکین و آن لبلاب بزرگ بود و ورق وی بزرگتر از لبلاب کوچک بود و لبلاب
بشیرازی سهرشه خوانند و آن اصناف بسیار است نوعی سفید گویند و یکی سیاه و دیگر قسل خوانند
و این سه جنس بود و آنچه سفید بود ثمر وی سفید بود و آنچه سیاه بود ثمر وی سیاه و در بعضی با
سیاهی مانند لون زعفران بود و بعضی مردمان انرا نوسیون خوانند و جنس سیوم که
انرا قسل خوانند آن مشبک بود و هیچ ثمر نداشته باشد و شاخها باریک بود و ورق
کوچک دارد و مجموع اصناف قسوس حریف و قابض بود و یک نوع از ان لادن از ان حاصل
می شود و آن نوع گرم بود و باقی اصناف آن سرد بود عصب را مضر بود و گل وی چون با شراب
بیاشامند قرحه امعا را نافع بود و اگر احتیاج خوردن وی بود باید که در روزی دو نوبت
بیاشامند و چون بکوبند و سحق کنند و با موم روغن زیت موم روغن سازند سوختگی
آتش را موافق بود و ورق وی چون تر بود بسرکه بپزند و بکوبند و بر ورم سپرز ضماد کنند
نافع بود و چون ورق وی و سرهای وی بکوبند و آب آن بگیرند و با سرکه و روغن گل سر را بدان
تر کنند درد سر کهن زایل کند و چون با زیت بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش و ریم
که از گوش روانه بود زایل کند و نوع سیاه آن چون آب وی بیاشامند بسیار ذهن را ضعیف
کند و ذهن را مشوش سازد و چون بگیرند از سرهای وی پنج عدد و نیکو بکوبند و آب آن
بگیرند و در پوست انار گرم کنند با روغن گل در گوش مخالف دندان چکانند که درد کند ساکن کند
و وی موی را سیاه گرداند و چون ورق وی با شراب بپزند و از وی ضماد سازند بر ریشهای بسیار
ریشها که

عارض گردد از سوختگی آتش نیکو بود و کلف ببرد اگه وی را قس خوانند سرهای وی چون بیاشامند
حیض براند و چون قضبان وی و ورق وی در عسل فرو برند و زن کود برگیرد همچنین حیض براند
و بچه بآسانی بیرون آورد و چون بکوبند و آب آن بگیرند و در بینی چکانند گند بینی زایل کند و غشی
که در وی بود و اصول آن چون بکوبند و آب آن بگیرند و با سرکه بیامیزند و بیاشامند گزندگی رتیلا
را سود دهد و دمعهٔ وی که از او صمغ وی خوانند و دمعة الشجر گویند چون بر موی لطوخ کنند شپش بکشد
و موی بسترد و صاحب منهاج گوید چون با شراب و مر بیامیزند و بر موی طلا کنند منع تساقط
آن بکند **قسب** خرماء هیرون و آن نوعی از خرما است خشک اهل مغرب متلقل
خوانند و اهل نجد عفو بر شوم خوانند و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و خشک بود و در وی
قبضی بود و گویند گرم بود در دوم و طبع را ببندد و قوه معده بدهد **قسالیخا** است و گفته شد
قشمش بپارسی کیمس گویند و گوشت وی لطیفتر از گوشت میویز شیرین بود و نیکوتر و بدل
آن میویز منقی بود **قشر الجوز الاخضر** پوست بیرونی سبز گردکان
چون بر بندد در تی از وی بگیرند جهت خناق که از بلغم و رطوبت بود نافع بود **قشر الجوز
الصلب** چون بسوزانند و خاکستر آن بر ریشها افشانند خشک گرداند و
مجفف نیکو بود بغیر لدغ **قشر الاترج** پوست ترنج گرم و خشک بود در دوم و چون
بخایند بوی سیر زایل کند و چون بخورند قوه احشا را سود دهد و مقدار ما خود از وی تا دو
درم بود و وی محلل ریاح بود چون اندکی از وی بخورند و اگر بسیار از وی استعمال کنند
مضر بود بجگر و مصلح وی عسل بود **قشار الکندر** طبیعت آن گرم و خشک بود
در دوم و در وی قبضی قوی بود و چون بر جراحتها پاشند گوشت برویاند و اگر بر ریشهای
دشخوار افشانند بصلاح آورد و چون زن کود برگیرد و رطوبات که از وی روانه بود و مزمن
شده باشد باز دارد جهت نفث دم و قرحه امعا چون بیاشامند نافع بود و در داروهای چشم
استعمال کنند جهت ریشهای آن نافع بود و اگر بریان کنند حکهٔ چشم زایل کند و اگر قوتی مرهم بر شکم

نهند

نهند شکم ببندد و بدل آن دو وزن آن کندر بود بوزن آن دقاق آن **قشر
اصل الکرفس** گرم و خشک بود در دوم ملطف و مفتح سده بود و بول براند و باقی
منفعت وی در صفت کرفس گفته شود **قشر اصل الرازیانج** گرم و خشک بود
در دوم فعل وی نزدیک بفعل بیخ کرفس بود و منفعت وی در صفت رازیانه گفته شد **قشر اصل
الکبر** صفت آن در الف گفته شد در اصل کبر **قشر اصل الهندبا** در صفت هندبا
گفته شود **قشر اصل الرمان** پوست بیخ انار سرد و خشک بود کرمها و حب القرع
بکشد **قشر الرمان** الحلو پوست انار ترش بود سرد و خشک بود در دوم و الحلو
شیرین بود وی سرد و تر بود برو رهها گرم و در دینج ضماد کردن نافع بود و چون بر نبید یا بیخ
و جو سفید کرده و با آن حقنه کنند نافع بود بسحج امعا و اسهال و چون با بیخ وی مضمضه کنند مقوی
لثه بود و چون بدان استنجا مقوی مقعد و قطع خون بواسیر بکند و اگر سحق کنند و ده درم از آن
سفوف سازند و آب گرم از پی آن بیاشامند کرمها را بقوت بیرون آورد **قشر البیض**
مسیح گوید سرد بود در دوم و خشک حکه و جرب چشم را نافع بود چون بسوزانند و سحق کرده
کحل کنند و اگر غسل کنند و سحق کرده کحل سازند سفیدی که در چشم بود زایل کند و قوه چشم
بدهد و نشف اشک بکند و منع مادهٔ آن بکند و قرحه و بثره که در چشم بود زایل کند و چون با تخم
خربزه بر کلف طلا کنند قلع کند و مکلس وی چون با آب گشنیز تر حل کنند و در بینی چکانند قطع
رعاف بکند **قشر الارز** پوست برنج از جمله سمومات بود و چون بیاشامند
در دهان و زبان وبا شد که ورم زبان دیا شد که ورم در مری و معده و امعا و التهاب مجموع
بدن پیدا کند و مداوای وی مانند مداوای کسی بود که در اریح خورده باشد **قشر
القصب الفارسی** پوست نی پارسی سوخته وی گرم و خشک بود در سیوم
داء الثعلب را نافع بود و سفیدی چشم زایل کند **قشر فنا** است بلغت اهل یمن و گفته
شد **قشر السکر** نی شکر در طبیعت مانند سکر بود و در وی تلیین زیاده بود و نیکوتر از
آن

شيرين آبدار بود و طبيعت آن گرم و تر بود در اول و گويند معتدل بود در حرارت و گويند در وی
قبضی بود مانند صمغی از قصب گيرند سفيدی که در چشم بود زايل کند و نی شکر قی آورد و سينه
و سرفه را نيکو بود و مثانه را پاک کند و خونی معتدل از وی متولد شود و بول براند و رطوبت سينه
بزداید و مولد رياح و نفخ بود و اولی آن بود که با آب گرم بشويند بعد از آن مقشر کنند تا نفخ از وی
زايل شود **قصب الذريرة** نی باريکست مانند قلم و باريک‌تر نيز بود و آن دو
نوع است يک نوع چوب گنجيد خشک ماند و آن نوع کوتاه قد بود بمقدار يک وجب اندکی زياده
تر و يک نوع ديگر املس بود بقد دراز بود از يک گز درازتر و بطعم تلخ و تيز بود و برنگ تيره بود و چون
بشکنند مانند نسج عنکبوت جوی در اندرون وی بود و اين نوع از کز ليکوت و اطراف هند
آورند و آنرا ابر کهنه خوانند و نيکوتر و خوب‌تر بود و آن نوع بنبات نهم ماند بر سر شاخهای وی
تخم بود مانند نخودی که در غلاف بود و اين نوع تيزی و تلخی ندارد و اين نوع هم از هندوستان خيزد
اما بد بود و طبيعت قصب الذريره گرم و خشک بود تا سيوم ملطف بود با اندکی قبض و محلل اورام
بود و کوفتگی عضله را نافع بود و ورم جگر و معده را با عسل نافع بود خاصه چون با تخم کرفس بياشامند
و درد ارحام را نافع بود و درد دل را مفيد بود و جلای چشم بدهد و چون دود تنها يا با صمغ البطم با
بدمند تا در حلق رود سرفه را نافع بود و مقدار از خوردن يک درم بود و بدل آن اظفار الطيب
بود يا صندل يا عدس مر و گويند بدل آن عدس مر است **قصب فارسی** مردی محکم است و
چکروی گرم و خشک بود در آخر درجه اول تا اول دوم و در اصل وی جلايی اندک بود و بی حدة
و همچنين ورق وی و اصل وی با سياه جدا سلی بکند و وی حيض براند و گزندگی عقرب را
نافع بود و کل وی چون در گوش افکنند گرانی آورد و آورد و بيرون نتوان آوردن **قصيصه**
تودری است و گفته شد **قصد** عوسج است و گفته شد **قصب برا** اصب الذريرة
است و گفته شد **قصم** قطن عتيق است و گفته شود **قضب** فضه است و گفته شود
قضم قريش و اهل قريش نيز گويند و آن تخم شجره است که انزا قوی خوانند و آن
ينبوت

ينبوت است و گفته شود و خرنوب نيز گويند و گفته شد و صاحب جامع گويد حب صنوبر صغار
است و اين جای بحث است حب صنوبر صغار و کبار گفته شد **قضاب مصری**
اسم نوعی از عصی الراعی است که انرا ذکر خوانند و گفته شد **قطران** روغنی است از
درخت عرعر و تالب و عثم و شربين و شوب گيرند و نيکوترين آن بود که از عرعر گيرند و بد
آنکه از تالب و طبيعت آن گرم و خشک بود در چهارم و گويند در سيوم شپش و رشک را بکشد تا
بحدی که از آن مواشی و مقوی گوشت سست بود و جرب را نافع بود حتی جرب ذوات الاربع
مانند سگ و شتر و درد گوش و غير آن و داء الفيل و دوالی و استسقا را مفيد بود و طلا بدن
و بر سر طلا کردن صداع را مفيد بود و دندان متحرک را محکم گرداند و چشم را روشن کند و اثر
ريشهای چشم و مژه ببرد و گرمها بکشد و چون بر قضيب مالند پيش از مجامعت منع آبستنی بکند
و بر گزندگی مار شاخ را ضماد کردن با نمک سودمند بود و چون با شراب بياشامند دفع زهر افعی
بکند و چون در بينی ايل بکدارند و بر اعضا مسح کنند هيچ گزنده گرد وی نگردد و اگر بر گوشت مرده
مالند نگاه دارد از عفونت و اگر بخور برگيرند بچه زنده بکشد و بچه مرده بيرون آورد و قوت دخان
وی مانند دخان زيت بود و چون قطران در حلق مالند خناق و ورم لوزتين که بشيرازی
گوشک گويند نافع بود و اگر بر دندان خورده نهند برآيد و درد ساکن کند و چون با سرکه
مضمضه کنند همين فعل کند و اگر با سرکه در گوش چکانند کرم گوش بکشد و چون بر مدبابی که
روفادرونی بخته باشند و در گوش چکانند درد ساکن کند و دوی طنين زايل کند و وی معطی
ابدان زنده بود و حافظ ابدان مرده و بدين سبب است که وی را حيوة الموتی خوانند و ثمر شجره
وی معده را بد بود و مفسد منی بود و گويند بدل آن بوزن آن نفط و نيم وزن آن خلاف باورق
آن و گويند بدل آن نفط سياه است و جاوشير **قطف** سرمق است بشيرازی
اسفاناخ رومی گويند بری بود و بستانی بود و طبيعت آن سرد و تر بود در دوم و گويند
سرد بود در اول و در وی قبض نبود و زود از شکم بگذرد و ورمهای گرم را نافع بود

وتخم وی یرقان را سودمند بود و وی چون بپزند اندکی و بخورند شکم براند و چون تخم ضماد
کنند ورمهاء گرم را تحلیل دهد و وی غذایی نیکو بود و جگر گرم را نافع بود و محروری مزاج را احتیاج
باصلاح آن نبود از بهر آنکه موافق ایشان بود خاصه چون با زیت بپزند و سرد مزاج را بعد
از آنکه بپزند باید که بزیت بریان کنند و یا با زیرباء گرم و مری مطیب کنند و بخورند و گویند معده
را بد بود و مولد ریاح غلیظ بود و نفخ و اسحق بن عمران گوید تخم وی ورمهاء گرم را نافع بود و وی
محلل او اگر دو درم از وی بنعل و آب گرم بیاشامند قی مره صفرا آورد و شریف گوید چون
تخم وی با سپیدان نبات سحق کنند و کحل سازند جرب چشم را نافع بود و وی محلل ورمهاء
حلق بود و ملین سینه و تخم وی در غایت بود در شفاء اورام ظاهر و باطن آنچه ظاهر بود بکوبند
و با آب قطف تر کنند و طلا کنند و آنچه در باطن بود سحق کرده بیاشامند با ادویه مانند سکنجبین و جلاب
و کلاب و آب وی دوایی نیکو بود جهت استسقا منفعة از وی بیاشامند در هر روز دو درم و چون ورق
وی نیم کوفته در حمام بمالند حکه را نافع بود و چون جامه ابریشم و حریر چرکن با آب طبیخ وی بشویند پاک
گردد و هیچ لون نگرداند و اما نوع بری بود چون بگیرند مقدار یک درم و بجوشانند در مقدار یک مثقال
آب تا با نیمه آید و صافی کنند و زنی را که مشیمه در شکم مانده باشد بیاشامد و اگر چند روز بود البته
بیندازد و مجربست **قطف بحری** ملوخ است و گفته شود در میم **قطن**
گوسف و برس و طوط و عطب خوانند و ابراتور گویند و کهن آنرا اقصم و نیکوترین نو بود و بحری
گوید جامه وی سخت محکم بود و سخونت وی کمتر از ابریشم بود و گرم و تر بود و پوشیدن وی گویند
معتدل بود در حرارت و لینه و عصاره ورق وی اسهال کودکان را نافع بود و چون وی را بسوزند
و بر جراحت نهند خون باز دارد و کهنه وی بر گوشت مرده نهند بخورد و دود آن زکام را سود
دارد و چون ورق تازه وی کوفته بگیرند و آب بجوشانند با قدری بیخ وی چندانکه قوت باب دهد و زن
در آن نشیند اختناق رحم و درد آنرا نافع بود و اگر با ورق تورک ضماد کنند بر مفاصل گرم سرد سود دهد
و بخاصیت تسکین نقرس و ضربان دایم که حادث شود از آن بکند خاصه چون با قدری روغن گل
بیامیزند

بیامیزند و حشیش وی لاغری آورد و منفعت حب وی گفته شد. **قطاة** مرغیست
کوچک بپارسی و مانند گنجشکی بود بر سر وی شاخی بود گوشت وی را حرارت ضعیف بود
و پیوسته محکم نافع بود جهت کسی که سده و ضعف جگر و استسقا و تباهی مزاج داشته باشند
و مولد سودا بود و صاحب منهاج گوید دشوار هضم بود و غذایی بد دهد و ضرر وی بروغن
بسیار کم شود و رازی گوید قطاة و آنچه بدان ماند از مرغان که گوشت ایشان سرخ بود
سرکه مصلح آن بود و در خواص ابن زهر آورده است که استخوان قطاة چون بسوزانند
و خاکستر آن با زیت بیامیزند و بجوشانند و بر سر اقرع طلا کنند و بر داء الثعلب موی را
ن بروياند **قطر** نحاس است و گفته شود **قعیل** بیونانی سقراطیون گویند و سقلاربو
گویند و آن نباتیست که بیخ وی مانند بصل الزیر بود و لون آن سرخی زند و طعم تلخ بود
و ورق وی بورق سوسن ماند و بیخ وی در قوه و طعم مانند بصل الفار بود و بعضی بدل
وی کنند لیکن ضعیفتر از وی بود و دیسقوریدوس گوید در قوه مانند بصل الفار بود و چون
آب وی بگیرند و آرد کرسنه بدان بسرشند و قرص سازند و مطحول و مجنون را با ماء العسل
بدهند نافع بود و صاحب منهاج گوید طبیعت وی گرم تر بود در دوم و آن نوعی از گیاه است
مولف گوید نبات وی کودکان شیرازی کبندا و خوانند **قفر** نبات الشوت است
د و گفته شد و مولف گوید بشیرازی خنکو گویند و بر خار ترنجبین بیده شود **قفر الیهود**
انواع است یک نوع عرق الجبال گویند و بشیرازی مومیایی بالوده گویند و یک نوع
از آب حاصل شود و آنرا مومیایی آبی گویند و آن نوع که کوهی بود عرق کوه است که
می جوشانند و می پالایند و وی مانند زفت بود و بوی قیر کند و نیکوترین آن فرفیری
بصیص زرین بود و سیاه چرکن بد بود و غش وی با زفت کنند و طبیعت وی گرم و خشک
بود در سیوم و سفیدی ناخن بر دجون بمالند منجح خنازیر بود و چنین گوید آنچه خالص بود
سودمند بود جهت کوفتگی گوشت و شکستگی اعضا چون ضماد کنند از بیرون با زیت
بجوشانید

و بیاشامند مجرب بود و مؤلف گوید در نشستن اعضا و کوفتگی اعضا عمل مومیایی میکند چند انک امتحان کرده
شد و انرا مومیایی کوهی گویند و بیونانی اسفلطس و ابوطامون گویند و کفر الیهود نیز خوانند و بر قوبا لطوخ
کردن و بر نقرس و عرق النسا ضماد کردن نافع بود و چون بخور بر گیرند دخان وی نافع جهت اختناق
رحم و اخراج آن و چون با حنظل سید ستر و شراب بیاشامند حیض براند و سرفه مزمن و عسر البول
و گزندگی جمیع جانوران را نافع و استنشاق و دود وی نزله را سود دهد و چون بر دندان نهند درد
ساکن کند و چون با آرد جو و موم و نطرون ضماد کنند بر نقرس و درد مفاصل نافع بود و چون در رحم
کشند سفیدی زایل کند و مجفف رطوبات بود و ریشها، تر و اگر در مرهم کنند گوشت برویاند و وی
بادها، غلیظ که در معده بود بشکند و چون در خانها دود کنند مار و عقرب و جمیع گزندگان موذی
بگریزند و صیادله وی را اسبرطم خوانند و شیخ الرئیس گوید مقوی اعصاب بود و قرحه شش را نافع
بود و نفث و ماده از سینه بیرون آورد و مرضها، خناق و لوزتین و صلابه رحم را نافع و بدل
آن گویند زفت است و وی صداع آورد و مصلح وی کافور و گلاب بود و شربتی از وی مقدار
دو درم بود **قفور** ابنانیست که قطا بران چرا کند ابن ماسویه گوید تخم وی گرم و خشک بود
در سیوم مجفف رطوبات بود که در سر باشد و محلل آن **قفلوط** نوعی از کرات
شامی است و در کاف گفته شود **قلقل** و قلاقل و قلقلان اسم درخت قلقل است
و گفته شد **قلقاس** نباتیست که در آب روید و ورق وی بورق گندنا ماند و ساق
و ثمر نداشته باشد و اصل وی مانند اترج بود بیرون به سرخی مایل بود و اندرون سفید و در طعم
وی قبضی با حرافت بود چون آب بپزند حرافت از وی زایل شود و طبیعت آن گرم و تر بود
در اول و گویند معتدل بود در گرمی و تر بود در دوم و گویند خشک بود در دوم باه را زیاده کند و
ادمان اکل وی کردن مولد سودا بود **قلب** باندلس سحر البراعه خوانند و معنی
آن کاسر الحجر بود و بیونانی لیش فرمن خوانند و معنی آن بر البحری بود و سلیمان بن حسان
گوید از بهر این اسم بوی نهاده اند و این اسمی از اسمها فصه که آن تخمست صلب سفید مانند نقره
و در سفیدی

و در سفیدی و صلابه و نبات وی در اندلس بسیار بود و بمقدار گرسنه بود کوچک و در مواضع
خشن روید و قوه این تخم آنست که چون با شراب سفید بیاشامند سنگ بریزاند و بول
و حیض براند و ربو و فواق را زایل کند و شکم ببندد و بواسیر را سودمند بود و مخفف منی
و شربتی از وی دو درم بود **قلقطار** نوعی از زاج شتر دندان خوانند و آن مصری بود
و جالینوس گوید قلقدیس مستحیل بقلقطار می شود و وی معتدل ترین زاجات بود و طبیعت آن
آن گرم و خشک بود در سیوم حاد و قابض و محرق بود و سوخته وی تجفیف در وی بیشتر بود
و لذع کمتر و در وی قبضی تمام با حرارتی زیاده بود و محرق گوشت زیاده بود و رعاف را نافع بود
و در اکحال از جهت جلا و غلظ جفون استعمال کنند و جالینوس گوید جمیع زاجات بدل یکدیگر باشند
و صفت جمیع گفته شد در زا **قلقدیس** هم نوعی از زاج است گرم بود در چهارم ملطف
و محرق بود و وی قوی ترین زاجات بود و الطف و صفت وی نیز گفته شد در زا **قلقند**
هم نوعی از زاج است و لون آن فیروزجی بود و گرم و خشک بود تا چهارم و گویند حار است و وی
در سیوم بود مجفف و اکال بود با قبض و احراق مجفف زخم بود قوی و ناصور که در بینی بود سود
دهد و منع رعاف بکند و کرم گوشت بکشد و شکم و دفع مضره قطر بکند اما خوردن وی منشف رطوبات
اصل بود و مصلح وی شیر و شکر بود **قلت** ماش هندی است و انرا حب القلب
خوانند و رنگ وی عودی تیره رنگ بود بغایت و بغایت املس بود و بمقدار مانند گندمی کوچک بود
مطلق مانند شیافانی که کحالان سازند خاصه سیاف اغبر که بعینه قلت است و طبع
سرد است در دوم و تر است در اول و گویند گرم و خشکست قوتی دارد زایل کند و سنگ گرده و مثانه
بریزاند و حیض و بول براند **قلوب** نیکوترین دل آن بود که از حیوان کوچک دندان گیرند و وی
گرم بود و صلب اصحاب کد را نافع بود و چون مستحکم شود هضم آن غذا بسیار دهد و مضر
بود بالات هضم بسبب عسر انهضام که دارد و اولی آن بود که با سرکه و مری و انجدان و فلفل
و زیره و سعتر بپزند بعد از ان با کسل مزی بخورند **قلی** نیکوترین آن بود که از اشنان گیرند

وقلی الصباغین و شب العصفر نیز خوانند و بشیرازی قلیه خوانند و طبیعت آن گرم بود در چهارم
و خشک بود و محرق و اکال بود و بقوت تر از نمک بود و بهق و جرب را نافع بود **قلقونیا**
نوعی از صمغ صنوبر است و بیونانی قوفا گویند و در راتینج صفت آن گفته شد و آن علک بابس است
و شجره گویند بپارسی زنکباری گویند **قلسد ناردین** معنی آن بسریانی عود سنبل
سنبل بود و گویند آن دارشیشعان است و گفته شد **قلمیا** اقلیمیا گویند و آن انواع است
فضی بود و ذهبی بود و نحاسی و معدنی بود و عملی بود و عملی از زر و نقره و مس و مرقشیثا گیرند
و نیکوترین آن بود که از جزیره قبرس آرند و انرا در آب بابند و بعد از آن معدنی و باید که لاژورد
رنگ بود و طبیعت آن معتدلست در حرارت و برودت و خشکست در سیوم و آنچه عملی بود از دود
زر و نقره و ثقل آنست و اولی آن بود که بسوزانند چون در داروها چشم کنند و صفت
سوختن وی آنست که انرا در کوزه گوارین کنند و سر آن بگل بگیرند و در تنور نهند و اقلیما
نقره سردتر از قلیمیا زر بود و در وی تجفیف و جلایی باعتدال بود و فعل وی همچنین در ابدان معتدل
بودن در گوشتها صلب و جرب و ریشها تر که در بدن و چشم بود در و گردن سودمند بود و در
مراهم استعمال کردن نافع بود و گوشت در جراحت برویاند و اقلیمیا زر لطیف تر از
اقلیمیا نقره بود و همچنین مغسول وی و صفت وی مانند سوختن اقلیمیا نقره بود و نافع بود
جهت ابتداء نزول آب و سپیدی و ریش چشم زایل کند و جراحتها را پاک گرداند از چرک و گوشت
زیاده بخورد و قوة چشم بدهد و مجفف بغیر لذع بود و بدل اقلیمیا زر و نقره مردار سنگ سفید
بود و صفت غسل وی آنست که با آب سحق کنند و آب از وی می ریزند تا آن زمان که بر سر آن
چرک نماند بعد از آن بدست جمع کند و بردارد و استعمال کند **قلادی** نوعی از انجیر
است سفید که سر آن زردی باشد و صفت آن نیز گفته شد **قماشیر** کاشیر گویند و گفته شد
شود **قمل قریش** قمل قریش گویند و آن قمح قریش است و گفته شد **قمح** حنطه است
و گفته شد قمحه سنوف و ذریره را قمحه گویند و قصب الذریره را قمحه خوانند و گفته شد **قمل** سرنف گوید

جون

جون شبتی از سر بگیرند و در سوراخ باقلا نهند و صاحب تب ربع بخورد شفا یابد و مجرب بود
قنابری تملول و غلول و نوهل گویند بپارسی برغست و بشیرازی سوزه گویند و طبیعت
وی گرم و خشک بود در اول و گویند معتدل بود در گرمی و وی لطیف و جالی و مقطع بود کلف و بهق
را زایل کند و سودمندترین چیزها بود جهت برص خوردن و ضماد کردن و روغن وی مالیدن در اندک
روزی نافع بود و بر ریش پستان و ورق وی ضماد کردن نافع بود و سینه و شش را از کیموسات
غلیظ پاک کند و سده شش و جگر و سپرز بگشاید و آب وی شکم براند و ضماد کردن بر بواسیر
سودمند بود و گزندگی مجموع جانوران را و رازی گوید معده و جگر را نافع بود و ملایم محروری مبرودی
از بهر اطلاق طبیعت و قولنج گویند مولد سودا بود خاصه بنمک نهند و مصلح وی روغن بسیار بود
و صاحب تقویم گوید اصلاح وی بسلیخ کابلی و سکر کنند و سعوط کردن با بسیح آن دماغ را
از رطوبات غلیظ پاک کند **قنطوریون کبیر** قنطوریون غلیظ خوانند و بیونانی
طوماعا خوانند و تفسیر آن قنطوریون کبیر بود و بعضی بوقا خوانند و ورق وی بورق گردکان
سبز ماند نزدیک بورق کرنب بود و ساق وی بساق حماض ماند در درازی آن دو گز تا سه
گز بود و گل وی کحلی رنگ بود و ثمر وی مانند خشکدانه بود در اندرون گل و گل وی مانند پشم
بود و بیخ وی سطبر و صلب بود و ثقیل و درازی دو گز بود و از رطوبت تر بود و بطعم حریف بود
با اندکی قبضی و بلون خون بود و در وی اندک حلاوتی بود و لون عصاره وی مانند خون بود و جالینوس
گوید بیخ وی حیض براند و بچه مرده بیرون آورد و از زنده تباه کند و بیرون آورد و نفث دم
را نافع بود و مقدار شربتی دو مثقال بود و دیسقوریدس گوید اگر شارب بیخ وی تب داشته
باشد با آب دهند و اگر نه بشراب و شربتی از وی دو درم بود موافق بود جهت درد پهلو و ربو
و سرفه کهن و نفث دم از سینه و مغص و درد رحم و مجموع این رحمها را نافع بود و اگر بشکل
فرزجه از وی بسازند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بیرون آورد و عصاره وی همین عمل
کند و مصلح آن آب انیسون احمل بود و طین قبرسی **قنطوریون صغیر** قنطوریون

دقیق

دقیق گویند و بیونانی طولیطون و معنی آن قنطوریون دقیق بود و بعضی طومغرون گویند و تفسیر آن
قنطوریون صغر بود و بعضی مردمان ملیسیون گویند و ساق وی باریک بود و درازی یک وجب
بود و گل وی سرخی بود که بتغیر وزی مایل بود و ورق وی بورق مشکطرامشیع ماند و بیخ
وی کوچک بود و هیچ منفعت ندارد و طعم قنطوریون باریک بغایت تلخ بود و منفعت وی در
قضبان و ورق و زهر بود و منفعتی بسیار در قولنج که سبب آن بلغم بود سودمند بود و بچه مرده بیرون
آورد و کزاز را نافع بود و اعصاب و دماغ را پاک کند تنقیه تمام و مصروع را بغایت کامل مفید
بود و مسهل آب زرد بود و خام و سودای تقوه و مره صفرا که از بلغم مخاطی آمیخته بود براند و درد
مفاصل و عرق النسا و درد قولنج چون بیاشامند یا بدان حقنه کنند نافع بود و شربتی از وی
دو مثقال بود و در حقنه سه درم و عصاره وی سودمند بود جهت درد سر که از حرارت آفتاب
خیزد یا از خوردن شراب صرف چون بسرکه بکدازند و بر صدغین و پیشانی طلا و ریش
سر زایل کند هر ارنگ سر را بنوره مالند و موی بسترند و پاک بشویند پس این عصاره بسرکه
بکدازند و آنجا طلا کنند و چون باب و عسل انگبین حل کنند و در موی مالند شبش و رشک
بکشد و این عصاره اگر بمالند بر روی سنگ سبز که کارد بدان تیز کنند و بر پیشانی لطوخ
کنند آب رفتن از چشم باز دارد و اگر بشیر زنان حل کنند و طلا کنند بر پلک چشم درد
و ورم انرا نافع بود و مجموع دردها که در چشم بود زایل کند مثل جرب و سبل و شعیره
و سفیدی که در چشم بود و ریشی که در طبقه قرنیه بود مجموع را نافع بود و اگر با روغن
گل سرخ استعمال کنند نافع بود جهت ریشی که در گوش بود و اگر کرم در ریش گوش تولد کرده
باشد باب ورق شفتالو حل کنند و در گوش چکانند سود دارد و مجموع علتهایی که در گوش
بود زایل کند مانند طنین و دوی و قرحه و اگر باب ترتیزه حل کنند و در رخانی در گوش چکانند گرانی
گوش زایل کند و ورمی که عصب سمع را بود بکدازد و مجموع ریشهایی که در بینی حادث شود نافع
بود و رعاف زایل کند چون بسرکه حل کنند و قدری زاج سوده با آن اضافت کنند و در بینی چکانند

رعاف

رعاف ببندد و ریشی که در دهان بود و ریم از ان آید و بوی دهان گنده شده باشد
چون بشراب کهن قابض حل کنند و بدان مضمضه کنند و در زمانی در دهان نگاه دارند بغایت نافع
بود و کسی را که بوی دهان گنده شده باشد بی سببی بگلاب حل کنند و بدان مضمضه کنند و
زمانی نیک در دهان نگاه دارند شفا یابند جهت ملاره و ورم بوزتین و شقاق لبها و خناق
و دندان متحرک مجموع نافع بود و چون با شراب سنگ سبز حل کنند و بر موضع گزندگی زنبور و نحل مالند
نافع بود و عرق النسا و وجع ورکین و گزندگی مجموع جانوران زهردار نافع بود و چون یک درم
از وی در بیست درم آبی که باد آورد خشک در وی جوشانیده باشند حل کنند و بیاشامند
و صاحب منهاج گوید افراط کردن قنطوریون و مصلح وی صمغ عربی بود و کثیرا بود و اسحق گوید مضر بود
بسر و مصلح وی عسل بود و گویند بدل وی بوزن وی ورق حنا و دو دانگ آن سورنجان
و بوزن آن بود و بدل آن بوزن آن بر سیاوشان و نیم وزن آن ورق حنا بود

قنبیط نوعی از کرنب است بپارسی کرنب رومی خوانند و بهترین آن تازه زرد رنگ
بود و طبیعت آن سرد بود باعتدال و گویند گرم بود در اول و خشک در دوم سده را بگشاید
و خمار را نافع بود و منع مستی بکند همچنان که کرنب و طبیخ وی نطول کردن بر درد مفاصل سودمند
بود و خون را غلیظ کند و نفخ در حوالی سهل و احداث کند و اولی آن بود که نیک بجوشانند
و با روغن بسیار یا با گوشت فربه و سرکه و مری و داروها گرم بخورند

قنبار زد است بشیرازی سرد گویند و طبیعت آن گرم است در دوم و گویند در سیوم و خشک است
در دوم و گویند در سیوم ملین و محلل بود خنازیر و شبور عدسیه و صداع و کزاز و وجع
را زایل کند و اگر بر دندان خورده نهند نافع بود و جهت خناق رحم چون با شراب بیاشامند
نافع بود و وی تریاق سگان زهردار بود و از دود وی مجموع گزندگان بگریزند و وی مقاوم
با جمیع زهرها بکند نزدیک فسکینج و چون لحود بر گیرند همه بیند از دو از خواص وی آنست که
مفسد لحم بود و باقی منفعت وی در باب یا در صمغ بارزد گفته شد و صاحب منهاج گوید مصلح

وی اشق است و گویند بدل وی در ضعف معده و جگر یک وزن و نیم ریوند چینی و باقی
ابدال آن در باب با گفته شد **قنبیل** صاحب منهاج گوید بزوری رملی بود و صاحب
جامع گوید از قول تمیمی که آن یکی از منها است که از آسمان می افتد در بادیه یمن و از قول رازی
همچنین گوید و صاحب تقویم نیز همچنین گویند و از قول دیگری گوید خاکیست سرخ بریان کنند زرد
گردد و فی الجمله طبیعت وی گرم و خشکست در درجه سیوم و تمیمی گوید گرم و خشکست در اول دوم
و مجفف قوی بود و رازی و مسیح گویند سرد و خشکست و شیخ الرئیس گوید گرم و خشک است در
دوم و ابن ماسویه گوید در وی قبضی تمام بود و وی حب القرع و مجموع کرمها را بکشد و بیرون
آورد و منشف رطوبت ریشها بود و شراب که بر سر و روی طفلان پیدا شود که آنرا ابه خوانند
و اطبا آنرا سعفه گویند چون بروغن گل چرب کنند و قنبیل بران پاشند خشک گرداند و تنشف
رطوبات آن بکند و جرب را نافع بود و مقدار شربتی از وی تا دو درم بود و گویند مضر بود
با معا و مصلح وی کشیح ارمنی بود و بدل آن دارزیانه و گویند مصلح وی انیسون بود و بدل آن ترمس
و بورک و گویند مضر بود بمعده و مصلح آن مصطکی و انیسون بود **قنفذ** بپارسی خارپشت
گویند و آن بری بود و جبلی و بحری بود و بحری نوعی از بری بود و جبلی بزرگ بود و آنرا دلدل
خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود بغایت و محلل بود و بعضی گویند گوشت وی تر بود
و مجذوم را بغایت نافع بود خاصه گوشت بری خشک کرده جهت کودکان که در جامه خواب
بکمیز کنند و گزندگی جانوران را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی پنج درم بود و فلوس و خشک کرده
بود و با سکنجبین جهت استسقا و فالج و داء الفیل و درد گرده سودمند بود و ادمان خوردن
وی عسر البول احداث کند از بهر آنکه مضر بود بمثانه و گویند اصلاح وی بعسل کنند و گویند
به تخم کرفس و شکر و شیخ الرئیس گوید گوشت بری وی خنازیر را بغایت مفید بود و ضماد
عصبانی مجوع سودمند بود و سل و تبهاء مزمن و گزندگی جانوران و غافقی گوید ادمان اکل
وی کردن مفسد معده بود و جگر و پیه وی منع انصباب مواد از احشا بکند و خاکستر
وی

وی داء الثعلب را نافع بود چون بازفت تر بمالند و دیسقوریدوس گوید نوع بحری معده را نیکو بود
و طعم وی خوش بود و ملین شکم و مدر بول بود و پوست ناسوخته وی با ادویه که موافق جرب بود بیامیزند
جرب زایل کند و اگر بسوزانند و با ادویه خلط کنند که موافق جرب بود جرب زایل کند و اگر بسوزانند و با ادویه
خلط کنند که موافق ریش بود و سر را بدان بشویند جذب ماده بکند و ریش پاک گرداند و گوشت زیاده
بخورد و جگر بری چون خشک کنند در خرقه با فتاب گرم موافق استسقا لحمی بود و بهر زحمتی که گوشت وی بدان
مناسب بود و زهره وی چون با موم سرشند و بخورند بچه مرده از شکم بیرون آورد و چون زهره وی در چشم
کشند سفیدی زایل کند و بقراط گوید گوشت وی چون بر عنصل نهند مجذوم را نافع بود و شیخ
استسقا و درد گرده و مفاصل را سود دهد **قنب** سه نوع است بری و بستانی و هندی و بری
قضبان وی مانند خطمی بود لیکن بغایت سیاه بود و ورق وی مانند ورق بستانی بود اما خشن بود
و سیاهی کمتر بود و سفیدی بر وی غالب بود و زهر وی سرخ بود و ثمر وی مانند فلفل بود نزدیک
بحب السمنه و بیخ وی چون بپزند و بر ورمهاء گرم ضماد کنند و بر حمره و بر اعضایی که کیموسات در وی متحجر شده
شده باشد ورم ساکن کند و کیموسات بگدازاند و عصاره وی درد گوش را نافع بود و از آن
تخم آنرا شهدانج خوانند چون بسیار بخورند قطع منی بکند و چون تخم وی تر بکوبند و آب آن بگیرند
و در گوش چکانند درد گوش را سود دهد و جالینوس گوید وی بادها را بشکند و محلل بادها بود
و مجفف محکم و اگر بسیار خورند منی را خشک گرداند و شیخ الرئیس گوید خلط وی بد بود و قلیل الغذا
بود و دمشقی گوید طبیعت وی گرم بود در دوم و خشک بود در اول منشف رطوبة معده بود و قاتل
دیدان و چون با آب آن سعوط کنند دماغ را پاک گرداند و اسحق بن عمران گوید عسر الهضم بود و معده را
بد بود و صداع آورد و شکم ببندد و بول براند مصلح وی شراب لیمون بود و اسحق بن سلیمان
گوید تخم وی چون بریان کنند مضرت وی کمتر بود و دفع مضرت وی به سکنجبین قیئی کنند که بعد از وی
بیاشامند و اما ورق وی چون بکوبند و با آب آن سر بشویند بن موی ها را پاک کند از خشکی و سفیدی
و رازی گوید مصدع و مظلم چشم بود و دفع مضرت وی آب سرد و برف و رب فواکه تدرش کنند

ونوع سیوم که انرا قنب هندی خوانند وبشیرازی بنگ گویند وسبز گویند وبپارسی
حشیش خوانند وبعضی دیباجو واعظم وی نوعی بود مجنن واگر زیاده استعمال کنند بکشد ونوعی
مفرح بود وطرب آورد ونشاط واشتها کاذب ونوعی بود که حزن آورد وخیالات فاسده ونوعی
بود که مقوی باه بود وانچه نیکو بود شربتی از وی یکدرم بود تا دو درم بحسب مزاج وآن بود
که زیاده ازین نخورند کشنده بود واگر کسی بسیار خورده بود دفع مضرت وی بقی کنند باروغن
گاو وآب گرم تا هیچ در معده نماند **قندس** کندش گویند وگفته شود وقندس نیز اسم
حیوانیست معروف **قند** عصیر نی شکر چون منجمد گردانند قند خام خوانند وبعد ازان چون
دیگر بپزند انرا ابلوج خوانند وبعضی شکر **قنفذ** صمغیست ناخوش طعم که از بلاد عرب
خیزد وگویند سندروس است وگویند سنگیست که از بلاد مغرب ومولف گوید انچه محقق است
صمغیست شفاف مانند سندروس وانرا العل معبری خوانند ووی اندر ریشها برد ودرد
دندان زایل کند وچشم را روشن کند وبا ماء العسل بورا نیکو بود وچون قدری از وی
با سکنجبین وآب بیاشامند مدرا لاغر کند وچون سه روز بیاشامند سپرز ضعیف کند و
با ماء العسل حیض براند وگویند نوعی از سندروس نارسیده است **قنطار** سادا وزن
است وگفته شد **قنطا** دم الاخوین است وگفته شد **قنابر** سوبانی برو برلوس
خوانند وآن نوعی از عصافیر است که بشیرازی انرا جحو گویند دیسقوریدوس گوید قنبره چون
بریان کنند وبخورند درد قولنج را نافع بود وجالینوس گوید چون باسفیداج بپزند وبا مرق
وی بخورند قولنج سود دهد ورازی گوید مرق وی شکم براند وگوشت وی شکم ببندد
وصاحب منهاج گوید نیکوترین آن فربه بود بریان کرده وطبیعت وی گرم وخشک بود
شکم ببندد ومرق وی قولنج را نافع بود وغذا وی نیکو بود ومانند عصافیر بد نبود با انکه
مجفف بود ومضر بود برطوبات واولی آن بود که با روغن بادام استعمال کنند **قوقالس**
دوقوا غریا ودوقوبری خوانند ودوایا اغریا گویند وآن نوعی از دوقس است باد شکند وعلة سعد

سفل را نافع بود ومغص را ساکن کند وشکم براند وعصاره وی در بن دندان بانگشت نافع بود
وچون بخورند عرق از بدن بیرون کند وبول براند وبشیرازی انرا تزخو خوانند وآن بری بود
وانچه جبلی بود تزخو بزرآن بشیرازی بدرا خوانند وانرا دوایا اغریا خوانند **قومنی**
مر گویند ودر میم گفته شود **قرسیاقسط** است وگفته شد **قرنیا** بیونانی آب
خاکستر خوانند **قوطولیدون** اذان القسیس گویند وزلایف الملوک خوانند
اهل مغرب وگویند نوعی از حی العالم است وگویند نباتیست که منفعت وی مانند حی العالم
است ورق وی وبیخ وی سنگ بریزاند وبول براند وچون ضماد کنند برورمهاء گرم وحمره
وخنازیر وشقاق که از سرما بود والتهاب معده نافع بود **قونیرا** گویند طباقی است
وگفته شد وگویند بلبوث است وگفته شود **قومی** صاحب منهاج گوید حیوانیست بحری
در قوه مانند جندبیدستر است وگوشت وی صرع واختناق رحم را سودمند بود ومیم این اسم را فتح
قریش گویند که آن بنوت است وگفته شود **قوطوما** ادریون بری است وگفته شد
قور قطن است وگفته شد **قوابض** بهترین سنگدان آن بود که از او تازه فربه
گیرند واو غلیظ بود وغذا بسیار دهد وپوست اندرون وی چون خشک کنند وسحق کرده
با شراب بیاشامند درد معده را نافع بود خاصه سنگدان خروس ووی غذا اصحاب کد بود
وچون منهضم شود خوی اندک از وی متولد شود وانچه از ان مرغ خانگی بود زود منهضم نشود
ومولد قولنج بود واولی آن بود که نیک نخته کنند ونمک بروی اضافت کنند وبخورند **قوز**
درخت جوز است وگفته شود **قورساما** عود بلسان است وگفته شد
قیمولیا طین قیمولیا است وگفته شد وطفل طلیطلی خوانند **قیقبان** قیقبان نیز گویند وان قیقهر است وگفته شد **قینا** نوعی از بقلة الحمقا است وگفته شد **قیصوم**
نوعی از برنجاسف جبلی است وبهترین آن تازه بود وطبیعت آن گرمست در اول وگویند
در سیوم یا دوم وخشک است در دوم وسیوم وگویند تراست در اول وگویند گرم است در دوم

وخشک است در اول و وی مسهل صفرا و کرمها بود و جالینوس کوید کل وی نیکوتر از
افسنتین بود و در وی تفتیح بود و چون بسوزانند داء الثعلب را نافع بود با روغن تر بزه
و جهت موی ریش کسی که دیر براید چون بمالند زود براید و وی حیض براند و سنک
کرده بریزاند و عرق النسا مزمن را نافع بود و روغن وی انضمام رحم و عسر البول را مفید
بود و چون در خار پشت زند کزندگان بکریزند و چون با شراب بیاشامند زهر مارا نافع بود
و کزندگی عقرب و رتیلا و مقدار شربتی از وی یک مثقال بود تا دو درم و موافق جراحتها
تر نبود بلکه اندا اکر دو وی بچه بیرون آورد و اسحق کوید مضر است بشش و مصلح وی شیح ارمنی
و صاحب تقویم کوید مصلح وی صمغ و کتیرا بود و خشخاس و بدل وی در درد سر که از سردی بود
کویند بابونج است **قیطافون** ترمس است و کفته شد **قیطر**
آس است و کفته شد **قیشور** حجر القیشور خوانند و حجر الشوفینک نیز
کویند و آن نوعی از کف دریا است و مولف کوید ان مانند سنکیست سفید و مجوف بسیار
بران بود و در میان کف دریا و مرجان سفید بسیار بود و در حمام دست و پای بدان
مالند و صلبی نداشته باشد و اولی آن بود که سوخته استعمال کنند و طبیعت آن کرم و
خشک بود و لطیف دندانرا جلا دهد و براق و سفید کرداند چون بدان سنون کنند
و در ستردن موی استعمال کردن موی بسترد و ریشها عمیق پر کرداند و کوشت برویاند
و کوشت زیاده بخورد و اکر در خم شراب اندازند که جوشان بود از جوش باز ایستد در زمان
و صفت سوختن وی چنان بود که در شب آتش کنند و در آب اندازند بسه سوم بار در شب
آتش کنند چون کرم شود بیرون آورند و رها کنند تا سرد شود پس بردارند و بوقت
حاجت استعمال کنند بن دندان محکم کرداند و تاریکی و شبکوری زایل کند **قیر**
میوه شمع را کویند و کفته شد **قیر** قار است بپارسی قیل کویند **قیل** زفت تر است و کفته شد
قیسوس قسوس کویند و کفته شد و اینجا نیز کفته شود سه نوع است سیاه و سفید و سرخ

ومجموع
ونف

و مولف و قابض باشند و یک نوع از آن نبات لادن است و آن کرم بود با قی انواع
ان سرد باشند و بیخ آن با شراب بیاشامند کزندگی رتیلا را سود دهد و صمغ وی شش را ار
بکشد و چون با شراب و مربیا بیامیزند منع تساقط موی بکند و بخور کردن منع آبستنی بکند و بخود بر
کرفتن بچه بیرون آورد و ترو وی بر سبز ضماد کردن نافع بود و بخود بر کرفتن حیض براند
قیوندی شحم قاوند خوانید و شحم قیوندی کویند و کفته شد **قیلوط**
ورق کندنا شامی است و کفته شود **قیروطی** مرهم روغنی بود و مرهمی که از موم
و روغن کل و صندلین و ورق کل سرخ و اکلیل الملک و زعفران و کافور سازند اندا
قیروطی خوانند **باب الکاف** **کادی**
کدر خوانند و آن نباتیست در بلاد عرب و نواحی عمان و یمن می باشد و کویند طلع انجا است
و ابن سمجون کوید بیشتر در زمین هند بود و درخت وی مانند درخت خرما بود لیکن درخت
وی دراز نبود و مانند نخل و طلع وی مانند طلع خرما بود بیش از انکه پوست بشکافد و بیرون
آید می کیرند و از اندرون پوست بیرون می آورند و در روغن می اندازند و با قتاب می پرورند
تا روغن قوه وی اخذ میکند و مولف کوید در کرم سیر شیراز بسیار بود و بپارسی کل کیتی
خوانند و بویی عظیم خوش دارد تا بحدی که جامه بوی وی بکیرد تا ریزه کردد و بوی از وی
زایل نشود و رازی کوید جذام را قطع کند و وی معتدل بود و شراب وی حصبه و جدری را
نافع بود تا بحدی که کسی را که ابله بیرون آمده باشد نه عدد چون با شراب بیاشامند
بده عدد نرسد و بدل آن بوزن صندل سرخ و بوزن آن تخم بود **کاکنج**
بهار است و کفته شد **کافور** چند نوع بود و شیخ الرئیس کوید قیصوری و ریاحی
سفید بود از آن ازاد و اسفرک و ازرق و نیکوترین آن قیصوری و ریاحی سفید بود مانند
برف و طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم منع ورمهای کرم بکند و محروری مزاج را
و اصحاب صداع صفراوی بو بدن وی تنها یا با صندل سرشته بکلاب یا بکل فارسی نافع

بود و مقوی حواس و اعضا ایشان بود و چون ادمان بوییدن وی کنند قطع شهوه جماع
بکند و چون بپاشند فعل وی اقوی بود درین باب اگر مقدار دو جو باب کاسه ور[؟] سعوط
سازند قطع حراره دماغ بکند و خواب آورد و صداع زایل کند و خون بینی باز دارد و ببندد
و با آب بادروج و عصیر بقلة یا با آب کشنیز تر یا عصیر کشنیز همین عمل کند و رازی گوید سرد و لطیف
بود صداع گرم و اورام حاده که در سر و جمیع بدن بود سود دهد و اگر بپاشند سردی
مثانه و گرده و انثیین احداث کند و منی بفسرد و امراض سرد در نواحی گلیه و مثانه و انثیین
پیدا کند و وی شکم صفراوی ببندد و دانگی از وی ورمها گرم را نافع بود و قلاع زایل
کند و با دوایه جهت درد چشم که از گرمی بود نافع بود و یک درم از وی خلاص دهد از سم
عقرب جراره با آب سیب تُرش و ربع مثقال یا بیشتر نافع بود جهت کسی که قرون سنبل
خورده باشد با آب انار و شیره خربزه با برف و بسیار وی سری آورد زود و قطع باه
بکند و سنگ گرده و مثانه تولد کند و مصلح وی معجون گل بود و بوییدن وی در تنها سهر آورد
و مصلح وی بنفشه و نیلوفر بود و گویند زعفران و ماسرجویه گوید شخصی شش مثقال کافور
به نوبت بخورد معده وی فاسد شد و قطعا طعام هضم نمی شد و شهوه وی منقطع
شد و هیچ رحمت دیگر بر وی عارض نشد و گویند چون در روغن گل حل کنند و در بینی
چکانند سوء المزاج گرم که نه از ماده بود که در دماغ و چشم متولد شده باشد و علامت
آن بود که طلوع آفتاب تا نیمروز زیاده می شود و چون نیم روز گذشت تا آخر روز ساکن
باشد و چون شب رسید مرتفع شده باشد و سبب وی آن بود که بسیار در آفتاب
در زمان گرم در رنگ کرده باشد و چون هوای سرد رسیده باشد مسام وی بسته شده باشد
و چون با روغن و سرکه بیامیزند و بر پیش سر طلا کنند صداع گرم را نافع بود و تعدیل
وی بمشک و عنبر کنند و مقوی و مفرح بود و کهربا مشارکی وی بود درین معنی لیکن کافور
اقوی بود در خاصیت و بدل وی دو وزن وی طباشیر بود و گویند بوزن آن طباشیر و
بوزن
آن

آن صندل سفید **کاوزبان** گیاهیست که از ا بعربی لسان الثور خوانند
نافع بود جهت فرح و بلغم را زایل کند و مفرح بود و غم ببرد و باقی منفعت وی در لام گفته شود
کاسر الحجر بزر القلت است و گفته شد در قاف **کاول** کراث الکرم است و گفته
شود **کاشم** انجدان رومی بود و بیونانی لیفسطیقون گویند و آن و ماسالیوس است
و نیکوترین زرد بزرگ ورق بود مانند ورق انجدان و در قوه مانند کمون بود و طبیعت
وی ابن ماسویه گوید گرم و خشک بود در سیوم و صاحب منهاج گوید گرم بود در وسط
سیوم بادها بشکند و مفتح و منضج بود و طعام را هضم کند و مقوی معده بود و یک درم از وی
با شراب مسهل دیدان و حب القرع بود و بول و حیض براند و گزندگی جانوران را نافع بود
و سده جگر بگشاید و رطوبت معده کم کند و قراقر زایل کند و دو درم از وی با آب
گرم مستسقی را سود دهد و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی تخم رازیانه بود و جالینوس گوید
بدل آن در ادرار تخم انجره بود یا تخم کرفس و تیادوق گوید بدل کاشم بستانی ربع وزن آن
زیره سفید بود و اسحق بن عمران گوید بدل آن بوزن آن زیره بود **کاکنج** بپارسی عروس
در پرده گویند و یک نوع بشیرازی کجومن گویند و بیونانی نفقانرد و قوه وی نزدیک بقوه عنب
الثعلب بود خاصه قوه ورق وی و نیکوترین حب آن گویند گوهی بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین
ورق آن بستانی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود تا دوم و گویند در دوم و گویند در سیوم
ربو و لهو و عسر النفس را سود دارد و شریف گوید اگر حب وی هر روز یک مثقال فرو برند از
یرقان خلاص یابند با درار بول و اگر زن بعد از طهر هفت روز هر روز هفت حب فرو برد منع
آبستنی بکند و وی جگر و گرده و مثانه را نیکو بود و ادرار بول بکند و قرحه که در مجاری بول بود
سود دهد و فوس گوید کرمها و حب القرع را بیرون آورد چون جو وی از خشک وی با جوزی
شیخ ارمنی سحق کنند و بیاشامند و مقدار شربتی از وی دو درم بود و مخدر سر بود و مصلح آن
معجون گل بود و جالینوس گوید بدل وی عنب الثعلب بود و گویند بدل وی عنب الثعلب بود و حب
التشا

کاربا کهربا است و گفته شود **کاوزهج** گاوزهرج گویند و آن حجر البقر است و گفته شد

کبر بیونانی قپارس خوانند و بشیرازی کورک و وی ثمره بود مانند حبی و ثمر

دیگر دارد مانند قثا و انرا قثاء الکبر خوانند و وی حریف بود و بغایت گرم بود و چون در رحم شراب

اندازند شراب را از غلیان باز دارد مانند خردل و نیکوترین آن بستانی بود و سودمند بود

پوست بیخ آن و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و وی محلل بود و اصل

وی مقطع و ملطف بود و در پوست بیخ وی مراره و حرافت و قبض بود خنازیر و صلابات

بگدازاند و ریشهای پلید چرکن و عرق النسا و درد ورکین و مفاصل و سستی عضله را نافع بود و پوست

بیخ وی جهت درد دندان بغایت سودمند بود و نیکوترین چیزها بود جهت سپرز خوردن

و ضماد کردن خاصه با آرد جو و بسیاری از وی ماده غلیظ سودا وی از سپرز مستفرغ کرداند

و مسهل خلط خام بود و حیض براند و کرمها بکشد و باه را زیاده کند و وی تریاق سمها بود

و انچه بسرکه نهند سده سپرز بکشاید و صلابت آن بگدازاند بلغم از معده پاک کند

دیسقوریدوس گوید تره وی و ثمر وی چون نمک بخورند شکم نرم کند و معده را بد بود و تشنگی

آورد و چون ثمر وی سی روز هر روز دو درم با شراب بیاشامند ورم سپرز بگدازاند و بول

براند و مسهل دم بود و چون بیاشامند عرق النسا را نافع بود و حیض براند و چون بخایند

قلع بلغم بکند و دانه وی بسرکه بپزند و بطبیخ آن مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و چون

پوست بیخ وی بغایت خرد بکوبند و سحق کنند و با سرکه کهن بیامیزند و بر بهق سفید بطلوح

زایل کند و ورق وی و بیخ وی چون بکوبند و بر خنازیر و ورمها و صلب استعمال کنند بگدازاند

و چون بکوبند وقتی که تر بود و آب آن بگیرند و در گوشی که کرم بود بچکانند کرم بکشد و بصری

گوید ورق وی و ثمر وی در قوه مساوی باشند لیکن ثمر اقوی بود از ورق و بیخ وی اقوی بود

از هر دو خشکی در اصل وی بیشتر بود که گرمی و طبیعت کبر گرم و خشک بود در سیوم و معده

را بد بود و چون بسرکه بپرورند دفع ضرر وی بکند و مضره بمعده نرساند و فارسی گوید کبر

نامهربانی که در

در آماق بود شفا دهد و بیخ وی چون دود کنند در شبب بواسیر را نافع بود و طرگیند

بیخ وی ریشهای تر چون بروی نهند از بیرون و چون بپزند و آب آن بر سری که ریش تر باشد

بریزند و سر را بدان بشویند زایل کند و چون با فلفل و سداب بخورند نافع بود جهت سده که

در جگر بود از سردی و اسحق بن عمران گوید حب وی غدایی بد بود و متعفن شود و ثمره سودا

مستحیل گردد و تره وی نیکوتر بود از وی و ابن سمجون گوید فقاح و قضبان وی نافع بود جهت

سپرز و اولی آن بود که چند روز در نمک خوی بیا نند و بعد از ان بآب شیرین بشویند دو نوبت

یا سه نوبت بعد از ان بسرکه نهند و چهل روز بخورند سپرز بگدازاند اما باید که زیت شسته

بران ریزند و بخورند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح آن اسطوخودوس بود و گویند مضر بود بگرده

و مصلح آن خولنجان و عسل بود و شابور گوید بدل وی تره و حب وی و ورق وی بود

کبیلج کف السبع خوانند و بیونانی لطراخیون گویند و آن نوعی از کرفس بری بود و بعضی

سالس اغریون گویند و وی انواع است نوع اول ورق وی مانند ورق کشیر بود

اما از وی پهن تر بود و لون وی بسفیدی زند و در وی رطوبتی لزج بود و گل وی زرد بود

و ساق وی ستبر نبود و بدرازی یک گز بود و دراز تر بود و بیخ وی کوچک بود و سفید و بغایت

تلخ و کره داشته باشد مانند خربق و این نوع نزدیک انهار روان روید و نوع دوم تیزتر بود

و بغایت حریف بود و نوع سیوم کوچک بود و گل وی ذهبی رنگ بود و انرا بشیرازی

کس دیران خوانند و باصفهانی رسک و نوع چهارم هم بنوع سیوم ماند لیکن گل وی مانند شیر

سفید بود و طبیعت هر چهار نوع گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیوم و بغایت حاد

و لذع بود و از بیرون هر عضو که بنهند ریش کند و جالینوس گوید نشاید که طبیب انرا استعمال

کند که بخاصیت محرق حرارت قلب است و از سموم قتاله است و بر برص بدن و برص ناخن

و جرب و داء الثعلب و حصه و ثالیل طلا کردن با سرکه نافع بود و چون بپزند با سرکه

و آب آن بر سعفه نطول کنند نافع بود و چون سحق کرده بر دندان نهند بریزاند و بیخ وی

از معطسات قوی بود و وی مفرح احشا بود و اصلاح آن بشیر و نشاسته کنند
و صاحب منهاج گوید مداوای آنکس که آن خورده باشد مانند مداوای کسی بود که بلادر خورده باشد
کبابه حب العروس خوانند و در قوه مانند فو بود لیکن از وی لطیف‌تر بود و نیکوترین
آن خوشبوی بود که زبان را بگزد و طبیعت وی گرم و خشک بود تا دوم و اسحق گوید گرم و خشک
در سیوم و مسیح بن الحکم گوید در وی قوه متضاده بود از حراره و برودت و حرارت بر وی
غالب بود و وی ملطف و مفتح بود درد حلق را نیکو بود و شکم بندد و سده که در جگر و گرده بگشاید
و مجاری بول پاک کند از ریگ و حلق را صاف کند و ریش عفن که در لثه بود و قلاع که در دهن
بود سود دهد و چون بخایند و آب آن بر قضیب مالند زن را لذتی عظیم حاصل شود و وی قوت
معده و اعضای باطنی بدهد چون بیاشامند و چون در دهان نگاه دارند لثه را نیکو
گرداند و بوی دهان خوش کند و آواز صافی کند و نفس معطر گرداند و سنگ گرده و مثانه
بریزاند و با بول بیرون آورد و مشری ابیض را نافع بود و چون دو دانگ از وی با سکنجبین
بیاشامند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی مصطکی بود و مصلح آن صندل و گلاب بود و گویند
بدل آن هیل بود و دارصینی **کبریت** بپارسی گوگرد خوانند و آن معدنی بود و صاحب
منهاج گوید زرد بود و سفید و صاحب جامع گوید از قول ماسرجویه که آن سه نوع است سرخ
و سفید و زرد و از قول اسحق بن عمران چهار نوع است سرخ و سفید و زرد و سیاه و ابن
سمجون گوید کبریت چشمه ایست روانه و چون منجمد شود کبریت گردد و زرد و سفید
و تیره بود و کبریت احمر از جواهر بود و معدن وی در آن وادی است که موران اند
که سلیمان بر ایشان بگذشت و آن موران مانند چهارپایان اند بزرگ و ارسطوطالیس
گوید گوگرد سرخ در معدن خود بشب افروخته شود مانند آتش چنانک روشنی آن فرسخ
برود بیرامون آن و چون از معدن بیرون آورند این خاصیت ندهد و در اکسیر استعمال
کنند سفید را سرخ گرداند صبغ نیکو و طبیعت کبریت دمشقی گوید گرم و خشک تا چهارم
و چنین

و چنین گوید در سیوم و وی ملطف و جاذب بود برص را زائل کند و چون سحق کنند و بر موضع گزندگی
جانوران زهردار پاشند یا با آب دهن تر شنند و بر آن نهند یا کفیر یا سرکه کهن یا عسل
یا بعلک البطم بغایت نافع بود و با سرکه بر بهق مالیدن نافع بود و دفع مضرت تنین بحری و گزندگی
عقرب را نافع بود و با سرکه بر آن مالند و جرب ریش شده و قوبا را صمغ البطم نافع بود و خورش
نیز همین عمل کند و با نطرون بر نقرس ضماد کردن سود دهد و آب وی حیض براند و بخور کردن
زکام و نزله را نافع بود و چون سحق کرده بر بدن پاشند قطع عرق بکند و چون دود کنند در
شیب زن آبستن بچه بیندازد و دود وی موی را سفید گرداند و ارسطوطالیس گوید گوگرد سرخ
داء الصرع و سکته و شقیقه را نافع بود چون سعوط کنند و چون در زیت حل کنند که در آن
اسقیل جوشیده باشد و قدری موم اضافت کنند و مرهم او روغن سازند جرب تر و خشک و
خارش بدن را بغایت نافع بود و چون بحنا بسرشند و بر قوبا نهند نافع بود و کبریت مضر
بود بمعده و دماغ و مصلح وی بنفشه و شکر بود و صاحب تقویم گوید شربتی از وی دو درم بود
و جالینوس گوید بدل وی نه در آتش افروختن از آن گوگرد زرد زرنیخ زرد بود و از آن گوگرد
سفید زرنیخ سرخ **کبد** طبیعت جگر گرم و تر بود و نیکوترین آن بود که از بز فربه
گیرند و چون هضم شود غذا بسیار دهد و صاحب منهاج گوید خونی محمود از وی متولد شود
و ابن ماسویه گوید بطئ الهضم بود و خونی غلیظ از وی حاصل شود همچنانک اسپرز و خصیه و
جالینوس گوید جگر مواشی و حیوانات مالوف متولد خلطی غلیظ بود و عسر الهضم و دیر
از معده بگذرد و از امعا و فاضلترین جگرها در جمیع احوال جگر ماهی بود که اورا تنبیه خوانند
بهر آنکه حیوان وی را حسک داده باشند درازی گوید جگر غذایی نیکو بسیار دهد خاصه جگر
حیوانات مختار مانند جش و بره و نیکوترین آن جگر مرغ و خروس فربه بود اما ثقیل و
دشخوار هضم بود و اولی آن بود که با مری زیت بپزند بخورند با نمک و دار چینی و محرور
مزاج با سرکه و کرویا و کشنیز خشک و جگر مواشی باید که بعضی از جوارشات از پی آن بخورند

کبد الطیور نیکوترین جگر مرغها جگر بط فربه بود یا مرغ فربه
خاصه علف وی فواله نخته شیرین داده باشند و طبیعت آن گرم و تر بود و خون محمود
از وی متولد شود و مصلح آن زیت و نمک بود و چون بریان کنند کبد المعز جگر بز
شبکوری را نافع بود خوردن و رطوبت آن کحل کردن و چون بریان کنند و بخار
آن دارند همین عمل کند کبد الحمار جگر خر چون بریان کنند و ناشتا خورند صرع
را نافع بود کبد الضان جگر میش چون بریان کنند و خورند نافع بود جهت
کسی که در طبیعت وی بول حبس کند کبد الوزغ جگر وزغه چون بریان
کنند و بر دندان خورده نهند درد ساکن کند کبد الکلب جگر سگ دیوانه کسی را که
گزیده بود چون بریان کنند و خورد وی دهند منع ترسیدن از آب و خوردن بکند کبد
الخنزیر البری جگر خوک صحرایی چون در سرکه نهند و خورند گزندگی جانوران را
نافع بود کبد الحجل جگر کبک چون خشک کنند و بکوبند و یک مثقال از وی
بیاشامند مصروع را نافع بود کبد الذئب جگر گرگ درد جگر را سود دهد و در
اثنا نا سیا بدل آن نیم وزن آن ریوند و نیم وزن آن دارفلفل بود کبد الایل
جگر گاو کوهی و بز کوهی چون شرحه کنند و دارفلفل و فلفل سفید خرد کرده بران پاشند
و بر آتش بریان کنند و رطوبت آن در چشم کشند شبکوری زایل کند و در ابتدا فرود آمدن
آب بغایت مفید بود و چون جگر وی بریان کرده خشک کنند و سحق کنند و در چشم کشند
شبکوری و تاریکی چشم زایل کند و در ابتدا نزول آب بغایت سود دهد کباب
نیکوترین آن از گوشت بره رسیده نر بود و باید که اجتناب کنند از آنکه بو مخی که از چوب
بید انجیر و دفلی و مانند آن بود کباب کرده باشند و طبیعت آن گرم و تر بود و غذا اول
بیشتر از غذا مشوی بود سودمند بود جهت کسی که رگ زده باشد یا مجامعت کرده
باشد اما معده ضعیف را مضر بود از بهر آنکه دیرتر از مشوی هضم شود و مصلح وی اطریفل بود
کبست

١٩٤

کبست حنظل است و گفته شد کتان سرد و خشک بود و معتدل حرام
بران چون بپوشند و ماسرجویه گوید جامه کتان معتدل بود در حرارت و برودت و رطوبت
و یبوست و پوشیدن وی نشف تری و عرق از بدن بکند و شپش کمتر پیدا کند و مسیح گوید اگر
خواهند که بدن ایشان لاغر شود در زمستان جامه کتان پوشند و در تابستان جامه
کتان شسته و اگر خواهند که لاغر بشوند کتان شسته در زمستان بپوشند و در تابستان کتان
نو و بولس گوید چون بسوزانند دود وی لطیف بود و سده رگها بگشاید و مصلح وی رحم بود
کتم صاحب منهاج گوید وسمه است و گفته شود حمار النخل و گفته شد کثیرا
صمغ الکثیرا است و گویند صمغ بود و نیکوترین آن سفید پاک بود و طبیعت آن معتدل
بود و در وی حرارت بود و تر تر از صمغ عربی بود و بولس گوید گرم و تر بود در اول و مسیح بن
الحکم گوید سرد و تر بود در دوم و گویند سرد و خشک بود و گویند تر بود و در داروهای چشم
بجای صمغ کنند در داروهای مسهل مدد اسهال بکند مقدار نیم مثقال تا یک درم و کسر حدت ادویه
بکند و سرفه و خشونت سینه و حلق و ریش شش و مثانه را نافع بود و چون در مطبوخ
خوبیانند و بدان حدری قرن ایل سوخته خلط کنند با اندکی شب یمانی درد کلیه را و سوزش
مثانه را نافع بود و بولس گوید مقوی امعا بود و مسهل مره سودا و بلغم لزج و مقوی بدن
بود و مسمن آن و جود کثیرا بر موی طلا کنند شکافته نگردد و اگر بدان ادمان کنند این جهت
زایل گردد و اسحق گوید مضر است بسفل و مصلح آن انیسون بود و گویند بدل وی مغز دانه
کدو بود و نیادوق گوید بدل وی صمغ عربی بود و گویند صمغ عربی و بادام کشاه
صاحب جامع گوید بربر جیر است و گفته شد کثیر الارجل بسفایج است و گفته شد
کثیر الاضلاع لسان الحمل است و گفته شود کثیر الرؤس
قرصعنا است و گفته شد و بولوقیمن بر بدین اسم خواند کثیر الورق
مرماحوز است و گفته شود کچور زرنباد است و گفته شد کحیلا لسان الثور

کثر صح

است وگفته شود **کحلا** این اسم مشترکست بر چند چیز اول بر لسان الثور
دوم بر نباتی دیگر که انرا الیان خوانند وسیوم بر شنجار و چهارم بر نباتی که انرا عینون خوانند
کحل بپارسی سرمه گویند و کحل مطلق مراد ازان سرمهٔ اصفهانی بود که انرا اثمد خوانند
وگفته شد و کحلا سلیمان حلا خوانند **کحل فارسی** انزروت است
وگفته شد **کحل السودان** بشمرج است وبشمه نیز خوانند وگفته شد
کحل خولان حضض هندی است وصفت حضض گفته شد **کدر**
کادی است وگفته شد **کرفس** بستانی بود و آبی و جبلی و صخری و بری و قرلشی
و شرقی و نوعی ازان در آب روید و انرا کرفس الما خوانند و جرجیر الما گویند و قره
العین و سنبر نیز خوانند وگفته شد و کرفس جبلی را افطرا سالیون خوانند و کرفس جبلی
صخری را فطراسالیون گویند وگفته شد و بری را سمرنیون خوانند و طبیعت کرفس
گرم بود در اول و خشک بود در دوم و ابن ماسویه گوید گرم بود در درجه دوم و خشک بود
در وسط دوم و رومی و کوهی بستانی تر بود و اصل وی خشک بود در سیوم و گویند گرم و خشک
بود در دوم و جالینوس گوید کرفس بستانی جهت معده سودمند تر بود از انواع کرفس از
بهر آنک لذیذ تر است منفعت وی آنست که بول براند و حیض و محلل ریاح بود خاصه تخم
وی و مفتح سده جگر و سپرز بود و معده و جگر سرد را نافع بود و بوی دهان خوش کند
و عرق النسا و ربو و ضیق النفس را سودمند بود چون با ناره یا با سویق ضماد کنند بر ورم
پستان که از خراج بود یا ورم چشم گرم سودمند بود و چون با بیخ بپزند و طبیخ آن
بیاشامند سودمند بود جهت ادویه کشنده و محرک قی بود و شکم ببندد و در تخم وی
ادرار زیاده بود و گزندگی جانوران و خوردن مردار سنج را نافع بود و قسط در کتاب
فلاح گوید شهوه مردان و زنان برانگیزد و ازین سبب بود که زنانی که شیر دهند منع ایشان
از کرفس خوردن کنند از بهر آنک باه برانگیزد و شیر باز کم اید و ابن سمجون از قول جالینوس گوید که
زن

حامله چون شیر دهد کرفس خورد که بچه وی احمق و ضعیف العقل بود و فعل ورق وی اقوی بود
از تخم و بیخ وی شرط اطلاق کند که ورق وی نشاید که پیش از طعام بخورند و اگر بعد از طعام خورند
موافق بود اندکی و عیسی بن ماسویه گوید جگر و گرده و مثانه را پاک کند و سدهٔ آن بگشاید و محلل
ریاح و نفخ معده بود و مصروع را بغایت مضر بود و شریف گوید خاصیتی در وی است که چون
بکوبند و با عسل بیامیزند و بخورند زکین را عظیم سودمند بود و چون تخم وی با سجندان نبات
بکوبند و با روغن گاو چرب کنند و سه روز بیاشامند مجامعت را قوه دهد بغایت اما باید که
غذای وی گوشت خروس و خصیه آن بود و اگر عصیره وی با روغن گل و سرکه در حمام بر اعضا مالند
هفت روز ساقی حکه و جرب را نافع بود و اگر با کامه بخورند بعد [illegible] پیدا کند و رومی کرفس خوردن
کرفس رحم را از رطوبت حیف بگرداند و طبری گوید ورق وی چون تر بخورند معده و جگر
سرد را سودمند بود و سنگ بریزاند خاصه جبلی و مشیمه بیرون آورد و آب ورق وی چون
بیاشامند تنها یا با آب ورق رازیانه تربت بلغمی را مفید بود و گویند تخم وی اقوی بود
از ورق و رازی گوید اولی آن بود که کسی که از گزندگی عقرب ترسد نشاید که کرفس بخورد از بهر
آنک منفتح مجاری بود و زود سم بدل رسد و کرفس بری داء الثعلب را نافع بود و شقوق اظفار
و شقاق که از سرما بود و کرفس رومی معده را نیکوتر بود و کرفس مصروع را عظیم مضر بود
و گویند چون مصروع اصل وی اگر خوردن بیاویزد این باشد از مضرت وی و زنان آبستن را
مضر بود و صداع آورد و مصلح وی کاهو بود و بدل وی رازیانه و گویند مصلح وی معجون گل و مصطکی
بود **کراث** بپارسی گندنا گویند و آن شامی و نبطی و بری و جبلی بود و جبلی
را افراسیون خوانند وگفته شد و بری را کراث الکرم خوانند و وی نوعی متوسط میان نوع
کراث بود و طبیعت وی گرم و خشک و تری از انواع کراث بود گرم بود در [illegible] و خشک
بود در سیوم و کراث نبطی که انرا کراث المایده خوانند حرافه در وی بیشتر بود که کراث شامی
و در وی اندکی قبضی بود و کراث شامی را قفلوط خوانند و گرمی و خشکی وی کمتر از نبطی بود

اگر کرفس بسیار خورد که [illegible] منتها
[illegible] بر اعضا [illegible] گفته باشند
و شاید که زن چون [illegible]

بود و تشنگی کمتر آورد از بیار و کدمی وی کمتر از نیاز بود و جرم وی غلیظ‌تر بود و دیر هضم
شود و نیکوترین آن بنطی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرم بود در سیوم
و خشک بود در دوم و کراث شامی اصل وی خورند به فروع وی و طبیعت وی گرم و خشک بود
در دوم و چون با سماق بر ثالیل ضماد کنند نافع بود و با نمک جهت ریشهاء بد و خاصیت وی
آنست که قولنج را نافع بود و بول براند و مسح بود و کیموس بد دهد و شبکوری آورد و حیض
براند و مضر بود مثانهٔ ریش شده و گرده و ورق وی سودمند بود جهت رطوبت رحم و
چون بپزند با برگ یا و سرکه و زن در آن نشیند انضمام رحم و صلابه آن را بغایت سود دهد
و چون گلاب بپزند فضول از سینه و شش بیرون آورد و کراث بنطی چون آب وی با سرکه
کنند و بیامیزند قطع دم بکند خاصه رعاف و وی محرک شهوه جماع بود و چون با عسل
بیامیزند و لعق کنند نیکو بود جهت بهر دردی که عارض شود در سینه و قرحه شش و چون خورند
قصبهٔ شش را پاک کند و اگر ادمان خوردن وی کنند تاریکی چشم آورد و معده را بد بود و
مصدع بود و مولد بخاری بد و مصلح وی آن بود که بجوشانند در آب و بعد از آن در آب سرد
خوابانند و با سرکه و روغن گل و مری بپزند و بخورند بواسیر را عظیم سودمند بود و طبیخ
وی چون بپاشانند همین سبیل و چون بکوبند و ضماد کنند و بر گزندگی جانوران و افعی
نافع بود و آب وی چون با سرکه و کندر و شیر یا روغن گل بیامیزند و در گوش چکانند درد
گوش و دوی آن زایل کند و اگر بواسیر که بسبب آن رطوبت بود ضماد کنند بغایت
نافع بود و سده جگر بگشاید که از بلغم بود و اشتهار طعام باز دید کند و باه را قوه دهد و گرم
مزاج را موافق نبود بلکه درد چشم آورد و امتلا در سر پدید کند و مغمد لثه و اسنان
بود و اگر اصل وی با روغن جشک دانه با کنجد بپزند قولنج بلغمی را سود دهد و خوردن و با آب
آن حقنه کردن همچنین و عصاره کراث خشک مسهل دم بود و کراث بری مفرح بدن بود
و ادرار بول بیشتر کند و معده را بد بود و کراث بنطی قوه پشت بدهد و باه را زیاده کند تا

کلم

که عنین را بحال صحت آورد **کرنب** بپارسی کرنب گویند و بشیرازی کلم خوانند و آن
بستانی بود و رومی بود و آن را انبسیط خوانند و گفته شد و بحری بود و بری و کرنب الماء و نیکوترین آن
کرنب بنطی بود که آن بکرم بستانی موسوم است و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و
گویند در اول و گویند سرد است و صاحب فلاحه گوید کرنب دو نوع است سطی و خوزی و نبطی
مشهور است و خوزی ورق وی غلیظ بود و خشونتی داشته باشد و کرنب نبطی منضج و ملین بود
و خاکستر قضبان وی در غایت لطف بود و صلابت بود و چون با سفیدهٔ تخم مرغ بر سوختگی
آتش طلا کنند سود دارد و کرنب سرفه کهن را نافع بود و چون طبیخ وی بر مفاصل و نقرس ریزند
سودمند بود و عصیر وی چون با شراب بیاشامند چند روز درد سپرز زایل کند و چون با زاج
و سرکه بیامیزند و طلا کنند بر جرب و برص نافع بود و چون بخورند آواز صافی کند و لون را نیکو
گرداند و عشر را عظیم نافع بود و ابر سبز ضماد کردن سود دهد و مرق وی سرفه و درد پشت
کهن و درد زانو را نافع بود و شکم براند خاصه دو نوبه بجوشانند و عصارهٔ وی با شراب گزندگی
جانوران و سگ دیوانه را سودمند بود و چون بعصارهٔ وی سعوط کنند سر پاک گرداند و خوردن
وی با شراب در بدمستی آورد و وی مولد سودا بود و دمی عکر از وی متولد شود و اگر با گوشت
فربه بپزند یا روغن بادام یا بسیار روغن کنجد غایله آن کمتر بود و وی مضر بود معده و تاریکی چشم
آورد با وجود آنکه در داروها چشم استعمال کنند و وی مضر بود چشم کسی که مزاج چشم او خشک بود
و کسی را که مزاج چشم او تر بود هیچ مضر نبود بلکه سودمند بود و کرنب سوداوی مزاج را و صاحب
دوالی و داء الفیل و سرطان و بواسیر را نشاید خورد و فی الجمله محروری نشاید که بخورد و بعد از آن
شراب بیرون خورد و سرد مزاج با خردل و سیر خورد و مرق آن ارجی آن بیاشامد
و اگر ورق وی بکوبند و ضماد کنند تنها یا با سویق مجموع ورمها را نافع بود از بلغمی و حمره و شری
و کرنب بری تلخ بود و بیشتر در ساحل دریا روید و طبیعت وی گرم‌تر از بستانی بود و چون خشک کنند
و سحق کنند و مقدار دو درم با شراب بیاشامند از گزندگی افعی خلاص یابند و تمر وی بمقدار فلفلی
سفید بود

ووی نیز حقنه کنند که افعی نیکو بود و کرنب بحری بیشتر از خارج بدن استعمال کنند در اطلیه و تخم
وی کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد و در طعم وی شوری بود با اندکی تلخی **کرنب الماء**
نیلوفر است و گفته شد **کراث جبلی** فراسیون است و گفته شد **کرمه بیضا**
فاشرا است و گفته شد **کرمه سوداء** فاشرستین است و گفته شد **کرمه**
شایکه فشاعست و گفته شد **کرم** بپارسی درخت انگور خوانند و بشیرازی رز و رازی
گوید طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق وی و خیوط وی چون سحق کنند و ضماد کنند صداع را ساکن
کند و ورق وی چون تنها ضماد کنند یا با سویق الشعیر بر ورم گرم معده و التهاب آن بغایت نافع
بود و عصارهٔ ورق وی قرحهٔ امعا را نافع بود و درد معده که از گرمی بود و کسی که خون قی کند
و زنان آبستن را نافع بود و خیوط وی چون در آب خیسانند و بیاشامند همین عمل کند در زمان
بهار چون شاخهای وی ببرند آبی از وی بچکد نقطه نقطه و چون بر قضبان منجمد شود مانند صمغی
بود چون با شراب بیاشامند سنگ بریزاند و چون بر قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح مالند
نافع بود و احتیاج مالیدن وی بود باید که پیش از آن عضو را بنطرون بشویند و اگر با روغن
زیت مالند و ادهان کنند موی برویاند خاصه دمعه که از قضبان آن گیرند و قضبان تر وی مقوی
معده بود اما نفخ حلق بود و مصلح وی کثیرا و صمغ عربی بود و خاکستر چوب وی چون با سرکه
ضماد کنند بر مقعدی که بواسیر از آن قطع کرده باشند نافع بود و گزندگی افعی همین سبیل و چون
با روغن گل و سداب و سرکه ضماد کنند بر ورم گرم که در سپرز بود سود دهد **کردناج**
بپارسی کردانیده گویند و گویند فاضلترین آن از مرغ فربه تر بود و باید که بر آتش سوخته
گردانند و روغن بادام خوردن آن دهند متصل و طبیعت آن گرم و تر بود معده گرم را نافع بود
و ابدان متخلخل و کسی که ریاضت بسیار کشیده باشد و خواهد که زود قوت وی زیاده شود و مضر
بود بمعدهٔ ضعیف و مصلح وی منضج بود **کرسنه** بیونانی ارونس گویند و بشیرازی
کسنک و آن حبیست که طعم وی میان ماش و عدس بود و رنگ وی تیرگی زند و چون مقشر
کنند برنگ عدس

۱۹۷

عدس مقشر بود و هیچ چیز گاو را مانند وی فربه نکند و در ولایت رامجرد و کان فیروز
و بیضا بسیار کارند و نیکوتر آن بود که لون بسپیدی زند و دشتی یا مصری بود و طبیعت
آن گرم است در اول تا دوم و گویند در سیوم و خشک است در دوم سینه و شش را از رطوبات
غلیظ پاک کند و بر بهق و کلف و آثارها طلا کردن نافع بود و وی گوشت برویاند در جراحتها
متعفن و چون با عسل و زراوند مدحرج بسرشند و استعمال کنند گوشت بن دندان که
خورده بود برویاند و چون با سرکه بسرشند و افسنتین و بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع
بود و مؤلف گوید اگر ایرسا و زراوند و کندر و دم الاخوین با وی اضافت کنند و با سکنجبین
عنصلی بسرشند و بر گوشت بن دندان خورده باشد مکرر بنهند البته گوشت برویاند
و طبیخ کرسنه چون بر شقاق که از سرما بود و حکه که در بدن حادث شود چون بدان بشویند
نافع بود و چون بریان کنند و نیک بکوبند و با عسل بیامیزند مقدار جماری در حجم و از وی تناول کنند
لاغران را موافق بود و چون با سرکه استعمال کنند یا با روغن کنجد چرب کرده و عسر البول
را نافع بود در زحیر و مغص را ساکن کند و دقیق وی ملین اورام صلب بود که در پستان
و اعضا پیدا شود و سعفه و فارسی را نافع بود و اطلاق طبیعت کند و ادرار بول و صنعت
طحن کردن وی چنان است که بگیرند کرسنه فربه سفید و آب بر سر آن کنند و زمانی نیک تحریک
آن می کنند تا آب بخورد بعد از آن آب بیرون آورد و بریان کنند تا مقشر شود پس باسیاب
خرد کنند و بنخلی تنک و مقدار ما خود از وی حاصل شود و غذایی خشک بود خوردن وی بعوض
بول خون براند بقوه ادراری که در وی هست و مسهل خون بود بمغص و گویند مصلح وی گلاب
و جو بود و گویند مصلح گل ارمنی و کاکنج بود **کرنلف** قطن است و گفته شد ""
کرویا کردیا کراویا نیز گویند و قرنبادو قربضا و بیونانی اقاروا و بلغتی دیگر بغوه
و آن رومی است و بشیرازی کرویه خوانند و در قوت ما بسدانیسون بود و بعد نیلوفرتر از
از زیره بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم و نیکوترین آن بستانی تازه بود

بادها را بشکند و هضم طعام بکند و بول براند و کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد و قوه معده بدهد و شکم ببندد و خفقان که از اخلاط لزج بود سود دهد و مغص را بغایت نافع بود و مقدار ما خود از وی دو درم بود و هر روز دو درم بناشتا در دهن کنند و بکدارند تا نرم کردد و بخایند و فرو برند ضیق النفس را بغایت مفید بود و نفخ معده و امعا و کرده و مثانه را سود مند بود و درد معده زایل کند و چون بدان ادمان کنند بلغم که در معده بود بکدازاند و جالینوس گوید سده امعا را نافع بود و چون با غذا استعمال کنند مسمن بدن بود و مقوی آن و کویند مضر بود بشش و مصلح وی صعتر بود و بدل آن نیم وزن آن کمون نبطی و نیم وزن آن انیسون
کرویا فارسیه و شامیه و کرویا رومیه و کرویا جبلیه قردمانا است و گفته شد **کرکمان** چند قوتی است و گفته شد **کردیلی** طرین کویند و آن نوعی از ساسالیوس است و گفته شد **کرکر** صنوبر کوچک است که معروف است بتخم قریش و بشیرازی انداکاچ خوانند و گفته شد **کرکرهن** عاقرقرحا است و گفته شد **کربزن** قنطوریون دقیق است و گفته شد **کرکم** صاحب منهاج کوید زعفران است و گفته شد و صاحب جامع قولی چند آورده است کوید عروق اصفر است و هو کوید اصول ورس است و کوید ورس نوعی از انست **کرمدانه** و کردکانه نیز کویند و جمدانق و جماناق و غافیقی کوید ثمر درخت مثنان است و در هیم گفته شود و بعضی کویند انجره است و خلاف است و مولف کوید بتحقیق که آن تخم نوعی از مازریون است و بغایت کرم بود و بشکل مورزانه بود و سحق قبل بود بغایت و مسهل کاه اصفر و مقدار شربت بود و دو درم از وی کشنده بود و از خوردن وی حکه و ورم عارض شود و مداوای کسی که فرنیون خورده باشد کشد **کرکروهن** سک المسک است و گفته شد **کرکی** بپارسی کلنک کویند نیکوترین وی آن بود که باز صید کرده باشد و باید که چون بکشند بعد از چند روز بپزند با سرکه و دیگر باب نمک بپزند و صاحب منهاج کوید مازیکرم مزید و بعد از آن

حلوای
قند

١٩٨ قند یا عسل بخورند و طبیعت وی کرم و خشک بود و کویند سرد بود و شریف کوید دماغ وی در زهره وی چون با روغن زنبق بیامیزند و سعوط کنند نسیان زایل کند و هیچ چیز فراموش نکند و چون مغز وی در چشم کشند شبکوری را نافع بود و چون زهره وی با آب ورق سلق بیامیزند و سعوط کنند سه روز سایی لقوه را زایل کند و دماغ وی چون با آب حلبه بکدازند و طلا کنند و بر ورم دست و پای نافع بود و چون خصیها و وی بکوبند و خشک کنند و بیامیزند با معجون اسرکین سوسمار و کف دریا و نبات اجا آهسا وی در چشم کشند سفیدی که در چشم بود که بسبب آبله بود یا ناخنه زایل کند البته و چون پیه وی بکدازند و با سرکه عنصل مطبوخ بیاشامند چند روز بعا نافع بود و چون زهره وی با عصاره مرزنجوش بکدازند و صاحب لقوه سعوط کند مخالف جانبی که لقوه داشته باشد صفت روز باید که روشنایی نبیند و روغن کردکان در لقوه همالد مکلی زایل کند و زهره وی کوید بر حب متقرح و بر برص لطوخ کردن نافع بود **کروش** **الغنم** حافظ النحل است و حافظ الاطفال نیز خوانند و آن فرفیون است و گفته شد **کربوم** کویند فناء الکرم است و خلافست انچه محقق است فناء الحار است و گفته شد **کروش** کویند و نیکوترین آن بود که از چشم مرغ ماهی حوالیش بیرون آورند و طبیعت آن سرد بود و عصبانی و کروش باید که بسکباج برند یا با سداب و کرفس و ابازیر ملطفه و ناجار هر که ادمان خوردن وی کند بلغم سیاه پیدا کند که دشوار از شکم بیرون آید و باید که بعد از وی جوارشات مسهله بخورند و وی دشوار هضم بود و غذا اندک دهد و کیموس وی بلغمی بود و دوالی در ساقین احداث کند و اولی آن بود که بسرکه بزند و خولنجان و فلفل **کرک** بپارسی کرکدن کویند و آن حیوانیست که بهوای ربما خوانند و میان هر دو چشم سروی داشته باشد بزرگ و قوه وی بغایت بود تا بحدی که قیل بسر آن سر و بردار در شهر نوبت زهره وی چون بخور کنند بادها بشکند و هر سحر باشد زایل کند **گزبره** و کسبره نیز کویند و نقد و بیوبانی قوریون و بپارسی گشنیز کویند و نیکوترین

سارسی شکنبه

آن بستانی تازه فربه بود و طبیعت آن که تر بود سرد بود در آخر درجه اول تا دوم و آنچه خشک
بود سرد بود در دوم و خشک بود در سیوم و بقراط گوید در وی حرارت و برودت بود و نزدیک
جالینوس میل بسخونت دارد و مرکب بود از قوة متضاده و دیسقوریدوس گوید و روفس و غیر ایشان
گویند سرد است که اگر نه سرد بودی عصارۀ وی کشنده نبودی بر بتر بدو جالینوس گوید اگر نه گرم
بودی حار نبودی را تحلیل نکردی و برستی که این فعل بخاصیت میکند از بهر آنکه جوهر وی لطیف است
و غواص و زود نفوذ و غوص میکند و جوهر سرد غوص نکند لیکن چون بیاشامند محلل حرارة بود
بروز فعل سردی وی باقی ماند و اگر نه سرد بودی حمره را شافی نبودی و نافع و در وی قبضی
و تخدیری بود و چون تر وی یا خشک وی بخایند بوی سیر و پیاز زایل کند و عصارۀ وی با شیر
زنان مسکن درد صرع سخت بود و چون با سویق بر حمره و نمله ضماد کنند نافع بود و چون با عسل
و میویزج یا با ورق گل سرخ و عسل ضماد کنند بر شری و ورم خصیه که از گرمی بود و نار فارسی
نافع بود و چون با آرد باقلا بر خنازیر ضماد کنند بگدازاند و چون با سرکه و اسفیداج و روغن
گل سرخ بیامیزند جهت اورام حاره نافع بود و خشک وی سودمند بود جهت دوار که از بخار
مراری بود یا بلغمی و مقوی معده بود و خوردن وی تاریکی چشم آورد و آشامیدن وی خناق را
نافع بود و بخاصیت منع بخار از سر بکند و از بهر آنست که در طعام مصروعان کنند جهت منع
بخار معده و تر وی چون بکوبند و آب آن در بینی چکانند قطع رعاف بکند خاصه چون دو حبه
کافور در یک درم آب وی حل کنند و چون آب وی با شیر زنان در چشم چکانند ضربان سخت را
ساکن گرداند و خشک وی چون با نبات بیاشامند درد سر و پشت که از گرمی بود سود دهد
و دفع صداع و سکر بکند و چون خشک وی کوفته با عصارۀ تر وی مضمضه کنند جوشیدن دهان
و دانها که در زبان و دهان بود زایل کند و کشنیز خشک بخاصیت مقوی دل و مفرح بود خاصه
در مزاجهای گرم و دو درم از وی با سی درم لسان الحمل بیاشامند قطع خون رفتن بکند و منع
قی و جشاء جامض که بعد از طعام بود و خشک وی بریان کرده شکم ببندد و چون با مسحج
بیاشامند

بیاشامند کرم دراز بیرون آورد و چون هر روز یک درم نبات بیاشامند سستی زایل کند
و بسیار خوردن ذهن را مختلط کند و چشم را تاریک و منی را خشک گرداند و باه را بشکند
و نسیان آورد و مصلح وی سکنجبین سفرجلی بود و خوزی گوید چون کشنیز بسایند و با نبات شش
سازند و بیاشامند قطع شهوه بکند و منی را خشک گرداند و مسیحی اگر با نبات سفوف سازند و
ترشی چون با مرغ فربه بپزند مرق آن جهت سوزش مثانه سودمند بود و خشک وی وسواس گرم
را سودمند بود که سبب آن شرب بود و چهل درم از آب وی گویند کشنده بود بتجربه و اگر مقدار
وی ببول رسد و سدر و غشا و جنون آورد و حال وی مانند حال مستان بود و چون از تر وی
بخورند مقدار نیم رطل اختلاط عقل و غلط آواز و سبات آورد مانند مستان کلام وی فاحش
بود و از مجموع بدن وی بوی کشنیز آید و مداوای وی بقی کنند و طبیخ شبت و روغن زیت و بوره
ارمنی بعد از آن زرده تخم نیمبرشت بنمک و زرد و فلفل و مرق مرغ فربه باید بنمک بسیار و فلفل
خوردن و شراب صرف محکم اندک بیاشامد یا مسحج و جیبشن بریان گویند کشنیز تر چون آب
وی تنها بسیار خورند زهر بود و اگر با سنبوسه خورند بود از بقول منع آن بکند و اگر با مسموم بود
سمی بود و اگر با بقول بود بقلی بود گزند بدر الانجره است و گفته شد گزوان
با در نجویه است و گفته شد گزمازک ثمره الطرفا است و گفته شد و جوز ازوج نیز
گویند گزبره البئر شعر الجن گویند و آن پرسیاوشان است و گفته شد
گزنکبین چیزیست مانند ترنجبین و آن طلیست که بر ورق طرفا می افتد و نیکوترین آن
نابی بود سفید بزرگ دانه مانند مصطکی مرطوبی مزاج را نافع بود و سرفه و خشونت
سینه که از رطوبت بود سود دهد و مقدار مستعمل از وی هفت درم تا بیست درم
بود کسبره کزبره است و گفته شد کسبر الحمام نوعی از شاهترج است
و گفته شد کسیقون نوعی از سوسن بری است و آنرا سیف الغراب گویند
و زهولی گویند و آن دلبوث است و گفته شد کسبر زفت خشک است سوماه و گفته شد

کسیلا کشوری بود مانند سلیخه سرد اوان دو نوع یک نوع سطبر بود و انرا کیلکه خوانند
دیگر نوع نیک باریک بود مانند شیطرج وانرا الکیلا خوانند و نیکوترین آن باریک که میل سرخی دارد
بود و طبیعت آن گرم بود در درجه اول و خشک بود و خوزی گوید معتدل بود در حرارت و رطوبت
استرخاء معده را نیکو بود و فربهی آورد سیم عودی و سیم حب وی مانند حرف بود و مقدار مستعمل
از وی سه درم بود و اصحاب رطوبت را نافع بود و سده گرده و رحم را بگشاید و حیض و بول
براند و گرده و مثانه را جلا دهد و کرم را بکشد و دیوسقوریدوس گوید چون دو دانگ از وی سحق کنند
و بعسل بسرشند و بر دندانی که درد کند و جنبد طلا کنند محکم کند و درد زایل کند و اسحق گوید مضر
بود بمعا و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی مغاث بود کسب السمسم پارسی [illegible]
کنجید خوانند و کسب الخروع خره بید انجیر و مهر و دار از سموم شمرده اند نشاید که خورند و معالجه
آن بقی کنند تا معده از آن پاک شود کشک الشعیر پارسی شیر جو گویند و طبیعت آن
سرد و تر بود و غلیظتر از جواب بود و در تب تند و تر طبیب کمتر از وی بود و مزاجهای
گرم و خشک را نافع بود و دفع تب بکند و تشنگی که از گرمی و خشکی بود بنشاند کشوث
اکشوث است و گفته شد و کشوثا و شکوثا نیز خوانند کشوث رومی
افسنتین است و گفته شد کشنج نوعی از گیاه است و کیکان و سحر نیز خوانند و آن در
رمل روید و اکثر در ماوراء النهر و خراسان باشد و در طرف پارس نیز باشد و مولف گوید
بشیرازی انرا کل کنند بود و آن مخدر بود و زنان جهت فربهی در حلوا کنند و خورند و مست
کننده بود و چون تر بود بمقدار گرده بود کوچک و چون خشک شود از گردکان بزرگتر بود و اندرون
وی مجوف بود و طبیعت آن سرد بود و همچون انواع فطر و گیاه خالی بود از رطوبت غریبه
با یبوست جوهر وی حرارت نشاند کشنی گرسنه است و گفته شد کشت بر
کشت بر نباتیست که بر هم پیچیده باشد مانند ریسمان تافته عدد آن پنج بود و مولف گوید
بشیرازی انرا اشک خوانند و از طرف هند آورند و طبیعت آن شیخ الرئیس گوید گرم و خشک بود

در دوم

دوم و ابن رضوان گوید در اول و جوب و قوبا را نافع بود و مسهل بلغم غلیظ و رطوبات
فاسد بود و ابن ماسویه گوید محلل و ملطف بود نافع بود جهت اصحاب بلغم و رطوبت و بروز [illegible]
سرد ضماد کردن نافع بود و ابن ماسویه گوید بخاصیت مقطع شهوت باه بود و مقلل منی
و شیر و مصلح آن حب صنوبر مربی بود و در قوه مانند کشان بود و بدل آن بوزن آن
کافور و سه وزن آن صنوبر بود و مولف گوید از خواص وی آنست که زنان شیر اگر بچه شیر
خواره بسیار گرید و در گهواره آرام نگیرد در شب سر ایشان یک عدد بهک نهند قرار گیرد
و دیگر بیخ لک کشط نیز گویند و آن قسط است و گفته شد کشنه اسطوخودوس
و گفته شد کشمش قشمش است و گفته شد و منافع وی نزدیک است بمنافع مویز منقی
کضیشون باذنجان بری خوانند و مرفاعی نیز گویند از بهر آنکه بر جامه می [illegible]
و ساق آن مانند یک گز بود و بر وی رطوبتی بود که بر دست بچسبد و در باغهای شیراز بسیار
بود و تخم آن محلل بود و ورق آن چون خشک کنند و سحق کنند و در چشم کشند سفیدی چشم زایل
کند کعب الخنزیر کعب خوک چون بسوزانند و سحق کنند و سنون سازند سنونی
قوی بود و چون با سکنجبین بیاشامند تشنگی بنشاند و نفخ که در شکم بود سود دهد کعب
البقر کعب گاو چون بسوزانند و سنون سازند دندان متحرک را محکم گرداند و چون با سکنجبین
بیاشامند [illegible] و محرک شهوت باه بود و بر برص طلا کردن نافع بود و اگر با عسل بسرشند
مفرح دل بود و بدن را فربه کند و جگر را قوه دهد و شربتی از وی یک مثقال بود و چون در چشم
کشند روشنایی بیفزاید کف بنات الحمار است و گفته شد کف الکلب صاحب منهاج گوید
اشعا است و گفته شد کف الاسد بیونانی لاریطالوس گویند و آن [illegible]
و گفته شد کف الضبع کف السبع خوانند و آن کبیکج است و گفته شد کف عایشه
کف مریم خوانند و آن اصابع صفر است و گفته شد کف نخل بیونانی فیسقس گویند و آن
و آن پوست بهار خرما بود و آنچه از نخل نر بود انرا کافورا خوانند و [illegible] خوانند و آنچه ماده

است

بود کفوی و کفواه کویند و نیکوترین آن خوشبوی عصیرترین کثیف بود که اندرون وی
جوب بود و وی قابض بود چون در ضمادات شکم کنند معده ضعیف و درد جگر را موافق بود
و چون موی بطبیخ آن شویند خضاب نوبت موی سیاه کرداند و چون طبیخ وی بیاشامند در اعضا
را نافع بود و در دکرده و مثانه و احشاء و قطع سیلان از شکم و رحم بکند و قوه وی بدید و بسیار که
اندرون وی بود باشد بکار بود و حار نیز چون کوزند و چون بر برند معان علک کفوی کند کف
الهود فی الهود است و کفته شد کلز مغاث هندی است و شکستگی اعضا
و کوفت آن عظیم نافع بود کلکل بلغت اهل خراسان مقل است و کفته شد کلیه
بپارسی کرده کویند و وی معتدل بود در کرمی و خشکی و ابن ماسویه کوید سرد و خشک بود
و کویند سرد و تر بود و خلطی بد از وی متولد شود و عسر الهضم بود و دیر از معده بگذرد
ابن ماسویه کوید محمودترین کرده بره بود خاصه چون کرم خورند و صاحب منهاج کوید محمودترین
کرده جشن بود و اولی آن بود که با سرکه و مری بر برند یا با نمک و فلفل و دارصینی و سنجان بابیه
خورند کلج قنواست و کفته شد کلیا ناشق است و کفته شد کلموج راس
است و کفته شد کلبکان طرخون است و کفته شد کلیکاوون
جرجیر است و کفته شد کماه انواع است یک نوع عشنه خوانند و کفته شد و یک نوع
کشنج و آن هم کفته شد در باب فا در صفت فطر انواع آن کفته شد کماشیر بکسر جوهر
کوید صمغی است مانند جاوشیر و کویند طلی است و کویند بتحقیق صمغ کرفس کوهی است که فطراسالیون
تخم وی است و وی در همه احوال اقوی بود از جاوشیر و کرم و خشک بود در دوم و کویند کرمی وی
در چهارم بود بول براند و حیض فرو آورد و بسیار در حکم بتقویت قوی و وی نظیر بود در اسهال
آب زرد و وی مذیب و محلل بود کمثری بتازی امرود کویند و آن انواع است فاضلتر
انواع آن نوعیست در خراسان که انرا شاه امرود کویند و آن مانند آبی سته بود و خوشبوی
و خوش رنگ پوست سبک بزرگ و بعد از ان سنجانی بود در سیده و آن معتدل بود و کویند سرد بود
و یک نوع

نوع که انرا صینی خوانند سرد بود در اول و خشک بود در سیوم و بصری کوید که ازوی سرد بود در اول
و خشک بود در دوم و صینی سرد و تر بود در اول و آن نوع که شاه امرود خوانند شکم براند و کثیر
الغذا بود و کمثری بیش از فواکه دیکر غذا دهد انچه بزرک شیرین بود و انچه ترش بود شکم ببندد
خاصه خشک کرده وی و قوه معده بدهد و تشنگی بنشاند و مسکن صفرا بود و خلطها صفراوی و رماد آن
که قابض بود علاج کسی بود که قطر خورده باشد و اکر قطر با کمثری بپزند ضرر ان کمتر بود و خوردن وی
بعد از طعام منع صعود بخار از سر بکند و بخاصیتی که در وی هست قولنج آورد و پیران را مضر بود و مصلح
وی ماء العسل بود یا دو بها کرم مانند زنجبیل مربی و حب الکرم و اینکه باشد و بقراط کوید کمثری چون
صلب بود و مجفف بود و شکم ببندد و آنچه رسیده و نرم و شیرین بود بسحق و مرطب بود
و شکم براند و شیخ الرئیس کوید مقوی دل بود و روغن وی متولد شود در بدن ازوی محمود تر
ازان بود که از سیب متولد شود و در شراب منفعت بود و رازی کوید نشاید که آب سرد بر سر آن
خورند و بعد ازوی طعام غلیظ خورند و اکر بکسنکی صادق بود خورند باید که خواب بکنند و بعد ازان
شراب کهن صرف بیاشامند یا عسل مربا و ابن ماسویه کوید در بث کمثری طبیعت ببندد و دافع
و مقطع اسهال مره بود کمافیطوس بیونانی حاما بنطوس کویند و معنی آن صنوبر الارض
و صاحب منهاج کوید تخم کرفس رومی است و صاحب کامل کوید طرخون رومی است یا کاکسنی رومی
و بعضی کویند برک وی شاخ قنداست و صحیح خلاف است و مولف کوید حشیشی است که کلی بنفش رنگ دارد
و با خرخم کرد و شیرازی انرا ماشر دار و خوانند و تلخی وی زیاده بود از تیزی و صاحب منهاج
کوید نیکوترین آن بستانی بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در سیوم و کویند کرم بود در دوم
و خشک بود در سیوم و کویند کرمی وی در سیوم بود و منقی و جلا دهنده اعضاء باطن بود
و در وی قوه مسهله بود و چون مرضا بتانهند و بریشها اکاله غلیظ سود مند بود و چون
با عسل بیاشامند عرق النسا را نافع بود و سده جگر بکشاید و یرقان سوداوی را
بغایت نافع بود و چون منفعت بیاشامند خاصه با شراب حیض و بول براند و مقدار
ما خود

از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود به شش و مصلح وی انیسون بود و بدل آن نیم وزن
آن سیالیوس و دانگ و نیم آن سلیخه و دیسقوریدوس گوید چون با ماء العسل چهل روز
بیاشامند عرق النسا را زایل کند و علت جگر و درد گرده و مغص را نافع بود و طبیخ وی چون
بیاشامند دفع ضرر سم خانق النمر بکند و ابن سراسون گوید مسهل بلغم غلیظ بود و شربتی
از وی با آب انجیر پخته امعا بالائی را پاک گرداند و بدیغورس گوید بدل آن بوزن آن سیالیوس
است و دانگ و نیم آن سلیخه و ابن ماسویه گوید بدل آن بوزن آن زیرهٔ کرمانی بود و گویند
بدل آن کمادریوس است

کمادریوس

سومانی خاما دریوس خوانند و معنی آن بلوط
الارض بود و بعضی طرفریوس خوانند و گویند برگ و شاخ اشق است و خلافست مولف
گوید گیاهی است سبز رنگ بغایت تلخ و آن ورقی و قضبانی و تخمی بود اما اندک تخم داشته باشد
بیشتر ورق بود و شیرازی ابنا از نام دارو تلخ خوانند و نیکوترین تازه بری بود که بعد از
ادراک تخم بگیرند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و وی مفتح و ملطف
بود و چون با عسل بر ریشها مزمن نهند پاک گرداند و چون بیاشامند تازه وی با آب برید
سودمند بود جهت سرفه کهن و ابتدا استسقا و حیض و بول براند و سپر زبگدازاند و بچه برون
آورد و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود و چون سحق کنند و با شراب بیامیزند
و در چشم کنند و قرحه چشم که ناصور شده باشد زایل و چون بکوبند و بر سپرز نهند بگدازاند
و اگر بیاشامند یرقان زایل کند و شریف گوید چون پای اندکی بپزند و بپالایند هر روز یکی درم
بناشتا با زیت بیاشامند نیم گرم سنگ بریزاند البته و وی سود دهد درد های مزمن
که در نواحی سینه و شش بود چون سحق کنند و با جلاب یا عسل بسرشند و بیاشامند هر روز
و مقدار شربتی از وی تا سه درم بود و کافیطون بر همین عمل کند و کمادریوس مسحق و محلل بود شنج
و یرقان و نفخ که در رحم بود و سوء الهضم و ابتدا استسقا را بغایت نافع بود و بدل آن عروق
غافث بود و دیغورس گوید بدل آن اسقولوفندریون است بوزن آن و تیادوق گوید
بدل

بدل آن بوزن آن سلیخه بود و گویند بدل آن تخم حاص بری است یا تخم شلغم بری

کمون

بپارسی زیره گویند و کرمانی و فارسی و شامی و نبطی بود و کرمانی سیاه بود و فارسی از انجیر رسیده
بود میل بزردی زند و اقوی بود از شامی و نبطی و کرمانی اقوی بود از فارسی و طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرمی وی در دوم بود گرم را بکشد و بادها بشکند و هضم طعام
بکند و چون با آب آن را بشویند لون را صافی کند و بولس گوید کرمانی شکم ببندد و نبطی شکم
براند و ابن ماسویه گوید چون بریان کنند و در سرکه خوی انند شکم ببندد و بادها و غلیظ دفع
کند و چون در سرکه خوی انند و خشک کنند و سفوف سازند و بدان ادمان کنند قطع
شهوه طین بکند و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان لعاب بکند و چون با سرکه سحق
کنند قطع رعاف بکند و چون تنها بخایند و آب آن در چشم چکانند خون را ببندد و طرفه را نافع
بود و عصارهٔ برگ وی چشم را جلا دهد و چون بر موضع موی زیاده که در چشم بود طلا کنند
بعد از آنکه موی برکشیده باشند دیگر نروید خاصه که با صمغ طلا کنند و بری وی سیاه رنگ
بود مانند شونیز و نوعی از بری هست که تخم وی مانند تخم سوسن بود و چون با شراب بیاشامند
گزندگی جانوران را مفید بود و تقطیر البول را سود دهد و سنگ بریزاند و چون با سرکه
بیاشامند فواق را ساکن گرداند و چون با زیت و عسل بیامیزند و ضماد کنند بر اثر سیاهی
که در شیب چشم بود زایل گرداند و همچنین بر ورم انثیین که از گرمی بود و مقدار شربتی از وی دو درم
بود و مضر بود بشکم و مصلح آن کثیرا بود و بسیار خوردن وی لون را زرد گرداند و بدل کرمانی
یک وزن و نیم نبطی بود و شابور گوید بلکه یک وزن آن و تیادوق گوید بدل آن بوزن پارسی
بود و گویند بدل آن کروبا بود و بدل فارسی نیم وزن آن کرمانی بود و گویند بدل آن تخم کرفس بود

کمون حلو

انیسون است و گفته شد

کمون حبشی

کمون بری است و گفته
شد در صفت کمون

کمون ارمنی

کرویا است و گفته شد

کمون بری

آخر قانیوس خوانند و آن شامتره است و گفته شد

کمون سو

کمون بری

یکدرم وقتی بود تا یک مثقال و تخم او کوی عمران
سود وقتی بیاشامند دو مثقال از وی بدهند

از وی ... مکون ... وفعل ... بود ... ما

بری است و شونیز را کمون اسود خوانند و گفته شد **کمکام** گویند درخت ضرو است
و گویند پوست بیخ آنست که وصفت ضرو گفته شد و بصری گوید اصح آنست **کمالیون**
خامالیون است و گفته شد و آن نوعی از مازریون سیاه است **کندر** بعربی لبان گویند
بپارسی کندر رومی و اصمعی گوید سه چیز است که از یمن خیزد و در هیچ جای دیگر نبود لبان و ورس
و عصب یعنی برد یمنی و ابو حنیفه گوید لبان نبود الا بر درختان عمان و درخت آن خارناک بود و قد
آن دو گز زیاده بود و نروید الا در کوه و ورق آن مانند ورق مورد بود و ثمر آن هم مانند ثمر مورد
بود و علک ویر الکندر خوانند و بیخ خوانند و بیونانی لبانوا و نیکوترین آن سفید مدحرج بود
یعنی صمغ کرد بود و چون کهن گردد سرخ گردد و غش وی بصمغ و راتینج کنند و جالینوس گوید
طبیعت کندر گرم بود در دوم و خشک بود در اول و گویند در سیوم قوه حافظه را نیکو بود و خون
ببندد از هر موضع که بود و نزف دم که از حجب دماغ بود و آن نوعی از رعاف است و منع ریشهها
بد که در مقعد بود بکند و چون با عسل بود داءالحیه را زایل کند و چون با پیه بط یا پیه خوک بیامیزند
و بر قوبا مالند زایل کند و ریشهایی که از سوختگی آتش بود و شقاق که از سرما بود سود دهد و چون
با نطرون بیامیزند و سر آن بشویند ریشها تر زایل کند و ابو جریج گوید محرق خون و بلغم بود
و نشف رطوبات از سینه بکند و مقوی معده ضعیف و مسحق آن بود و جگر سرد و اگر یک مثقال
در آب خیسانند و هر روز از آن آب خورند بلغم را نافع بود و حفظ زیاده کند و ذهن را جلا دهد
و دفع نسیان بکند و اگر بسیار بیاشامند صداع آورد و کندر هضم طعام بکند و بادها را
بکشند و قی ببندد و در شیافهای چشم را نافع بود و خفقان را سود دهد و شیخ الرئیس گوید منقی
روح دل و دماغ بود و قوة تریاقیه در وی هست بسبب آن دخان وی در زنان و با سودمند
بود و گویند سرفه را نافع بود و خاییدن وی دندان و لثه را محکم گرداند و مصلح آن بود و بسیار
خاییدن وی باشد که جذام و برص و بهق سیاه پیدا کند و دخان وی با قطران بسوزانند داء
الثعلب را موی برویاند و اگر کندر بسیار با شراب یا با سرکه بیاشامند بکشد و قشور وی قیمتی تمام
داشته
باشد

باشد و صفت آن گفته شد در قاف و دقاق کندر فاضلتر از کندر بود و در قوة مانند کندر
بود که کندر نیکو فتنه در منخل کنند و بیزند آن خرده که از منخل بشیب آید آنرا دقاق الکندر خوانند و
نیکوترین آن سفید بود و مقدار شربتی از کندر نیم درم بود و نافع بود جهت تبها بلغمی جهت بر
خ بلغمی و چون قدری کندر و اندکی مر و زعفران بخود برگیرند و همچنین اگر قدری با اندکی ناخواه
بیاشامند و دخان کندر جهت علتهای چشم نافع بود و گفته شد صفت دخانها و کندر مضر بود
بشش و مصلح آن ارپارسی بود و بدل وی مصطکی و اسحق بن عمران گوید بدل آن یک وزن آن
و دانگ و نیم آن دقاق وی بود **کندس** بپارسی کندش گویند و مستعمل از وی بیخ بود
و بیرون آن سیاه بود و اندرون سفیدی که بزردی مایل بود و طبیعت آن گرم بود در اول
درجه چهارم و خشک بود در آخر درجه سیوم و خوردن وی در غایت خطر بود و وی مقطع
بلغم و سودا بود و برص و بهق سیاه و جرب را نافع بود طلا کردن و سپرز بگدازاند
و بول و حیض براند و سنگ بریزاند و مسهل بلغم لزج بود و از مفاصل و شربتی از وی تا
دانگ و نیم بود و اگر سحق کرده در بینی دمند عطسه آورد و نشاید که در تابستان سعوط
کنند از بهر آنک نشف رطوبت بکند و اگر در خزان و زمستان و بهار سعوط کنند شاید
و اگر بچه سه ماهه یا چهار ماهه در شکم مرده باشد آنرا سحق کنند و با عسل سرشند
و فتیله سازند و بخود برگیرند بچه بیرون آورد و مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا بود و کندس
از ادویه قتاله بود و قی بسیار آورد و غثیان و باشد که بخناق انجامد و مداوای کسی که آن خورده
باشد قی و حقنه قوی کنند که در آن شحم حنظل بود و اگر تشنج پیدا کند معالجه تشنج کنند
که از یبوست بود و بدل آن در قی بوزن آن جوز القی بود و با نیم دانگ وزن آن فلفل
و رازی گوید کسی که در شب ماه و ستاره نه بیند مقدار عدسی با روغن بنفشه سعوط کنند دو
نوبت شبکوری را بغایت سودمند بود و بحال صحت باز آید **کنکرم** شف است و گفته
شد و طبیعت آن گرم و تر بود و باه را زیاده کند و عرق را خوشبوی **کنکرزد** بپارسی
کنکر

خوانند و آن صمغ حرشف است و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند سرد بود و قوی
باسا چون با آب گرم و سکنجبین بیاشامند یا با عسل و بدل آن بیخ دار شیشعان است و گویند
در فی بدل آن جوز القی بود **کوز** مقل است و گفته شود **کوز کندم** جوز جندم است
و گفته شد و صاحب منهاج در خواص آورده است که چون یک کیله از وی بگیرند و ده رطل عسل و
رطل آب و نمک با هم بیامیزند و سر ظرف ببندند در ساعت شراب رسیده گردد و آن شراب قوی
آورد و منی بیفزاید **کوالف** بادآورد است و گفته شد **کوشاد** حنظلیا است
و گفته شد **کولب شاموش** طین شاموس گفته شد **کولب الارض**
گویند کوکب قیمولیا است و رازی گوید طلق است و ابن سمجون گوید درختی است که شب روشن
بود و گویند آن سنگیست که شب روشن بود و آن طلق است و گفته شد **کوک** خراس است
و گفته شد **کوله** و **کوبر** فلفل است و گفته شد **کوارع** بشیرازی دشبد
گویند کیموس وی لزج بود لیکن غلیظ نبود و در هضم صالح بود و زود هضم شود و عدیم الفضول
بود و حسن الکیموس و خون سرد لزج از وی متولد شود و با سرکه و انجدان استعمال کنند از وجه
برودت آن کمتر شود و وی سحج امعا و خشونت حلق را نافع بود و شقاق زبان و لبها که
از گرمی بود سود دهد **کهیانا** فاوانیا است و گفته شد **کهربا** صمغ جوز رومی است
نیکوترین آن شمع رنگ بود صافی سرخ که بزردی زند و طبیعت آن سرد و خشک بود و خشکی
وی در دوم بود و گویند در وی حرارتی اندک بود و گویند گرم بود در سیوم خون را ببندد
از هر موضع که بود و خفقان را نافع بود و مقوی دل و مفرح بود و چون نیم مثقال از وی
با آب سرد بیاشامند قی ببندد و با مصطکی قوت معده بدهد و درد معده را نافع بود و عسر
البول را سود دهد و خوزی گوید قطع رعاف بکند و چون بر اورام حاره بمالند نافع بود و
ثافسطس گوید کهربا چون بر زن حامله بندند بچه نگاه دارد و اگر بر صاحب یرقان بندند
بغایت نافع بود و اگر سحق کرده بر سوختگی آتش طوح کنند بغایت نافع بود و رازی گوید
خون

چون حیض ببندد و بواسیر و گویند مضر بود بسر و مصلح وی ارزناسی بود و بدل
وی طباشیر و تباذوق گوید بدل وی بوست وی بوزن وی سندروس بود و بدیغوریدوس
گوید بدل وی دو وزن وی طین رومی بود و چهار دانگ وزن آن اسلیخه و نیم وزن آن
بزرقطونا بریان کرده و گویند بدل آن بوزن آن طباشیر است و دو دانگ وزن آن
سندروس **کهکم** بادنجان است و گفته شد **کبید** مصطکی است و گفته شود **کیلدار**
حرس است و گفته شد **کبسرونه** و کیسونیر گویند و آن جعده است و گفته شد
کیل ثمر زعرور است و گفته شد **کیحوس** جاورس است و گفته شد **کر**
نوعی از کراث است و گفته شد والله اعلم **باب اللام**
لادن نیکوترین آن چرب و خوشبوی بود که لون آن بزردی زند و هیچ ریگ
در وی نبود و در روغن حل شود و هیچ ثفلی نداشته باشد و طبیعت آن گرم بود در
آخر درجه اول و گویند در آخر دوم و وی تر بود و گویند سرد بود و قابض و این قول
دور است و گویند خشک بود و جوهر وی بغایت لطیف بود و در وی قبضی اندک بود منضج
رطوبات غلیظ بود و ملین معتدل و قوت بن موی بدهد و برویاند و با روغن مورد موی را نگاه
دارد اما بر داء الثعلب و داء الحیه ممکن نیست که برویاند معالجه آن داروها دیگر بود که تحلیلی
بسیار در ایشان بود و چندان لادن در شیب دامن بخور کنند بچه مرده از مشیمه
بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند سلس ببندد و بول براند و بلغم پاک کند و مقدار ماخوذ
از وی نیم مثقال بود و ملین صلابت معده و جگر بود و قوت ایشان بدهد چون ضعیفی و سردی
در ایشان بود و اگر با روغن گل حل کنند و در گوش چکانند درد گوش زایل کند و اگر
در روغن بابونه و شبت حل کنند و بر هر موضع وجع که بود بمالند نافع بود و اگر در روغن
گل حل کرده طلا کنند یا بر نافه کودکان یعنی میان سره بشیرازی جا ناف خوانند نوله و
سرفه را نافع بود و چون با پیه خوک حل کنند و بر ورم مقعد نهند درد ساکن کند و چون
با روغن

د

لکان

کل حل کرده حقنه کنند سحج را نافع بود و کویند مفتح سده بود و کویند مضر بود بسفل و مصلح
آن سنبل الطیب بود **لاژورد** بپارسی لاجورد کویند و نیکوترین آن بدخشی بود
و مولف کوید بخاصیت تفریح و تقویه در وی زیاده بود که در نوع دیکر وی بسبب همسایکی نوع لعل
درماری بود بسبب همسایکی اسرب طبیعت آن کرم بود در دوم و خشک بود و در سیوم
و کویند سرد و خشک بود در دوم و قوة وی مانند حجر ارمنی بود لیکن لاجورد ضعیف تر از وی بود
در مسهل سودا و کویند قوه وی مانند لزاق الذهب بود اندکی ضعیف تر و لاجورد مسهل سودا
بود و هر خلطی غلیظ که با خون آمیخته بود و مالیخولیا را نافع بود و ربو و چون وزن نیم درم از وی
فرزجه کنند با یک درم زیت بچه را نکاه دارد در رحم تا بثبوت رسد و از افتادن ایمن
بود و شربتی از وی با نک درم بود و درد کرده و مثانه را سود دهد و ثالیل را قلع کند و چون
با سرکه سحق کنند و بر برص طلا کنند زایل کند و موی مژه برویاند و چون زن بخود برکیرد حیض
نیکو براند و لاجورد مضر بود بفم معده و مصلح وی مصطکی بود و حماما بود و بدل آن حجر ارمنی بود
و کویند بدل آن لزاق الذهب کانی بود **لاغیه** نوعی از یتوعات است و کل زرد دراز
ماند کل شبت و ورق وی بزردی زند و ورق اندک داشته باشد در دامن کوهها بسیار
بود و چون بشکنند شیر بسیار داشته باشد و زنبور عسل بر کل وی چرا کند و بعضی
کویند نبات شبرم است و فی الجمله طبیعت آن کرم و خشک در سیوم و کویند در چهارم و از
خواص وی آنست که اکر در مناقعی که ماهی بود در آن آب اندازند ماهیان بر روی آب افتند و
لبن وی مسهل آب زرد بود و استسقا را نافع بود و ورق وی چون بپزند و بخورند همین عمل کند
و اکر ورق وی بکوبند و عصیر آن بیاشامند مسهلی قوی بود و فعل وی اقوی بود از لبن وی
لیکن لبن وی معی بود و بدل آن فراسیون است **لالا** کیاهیست که از طرف مکه
می آورند و جهت بواسیر بخور کردن بغایت نافع بود خاصه ثمر آن و درد مقعد را ساکن کند و چون
بیاشامند خون را ببندد و طبیعت وی محلل بود و در وی قبض بود و بسیار از وی مضر بود بمثانه و مصلح
وی

وی حب الآس بود **لبلاب** قویوله خوانند و آن نوعی از قسوس است و معروف
بود بعشقه و حلبوب نیز کویند بشیرازی مهرشه خوانند و نبات وی بر هر نباتی که نزدیک
وی بود پیچیده شود و انرا حبل المساکین کویند و طبیعت وی معتدل بود در حرارت و یبوست و کویند
کرم و خشک بود در اول و کویند سرد و تر بود و وی ملین و محلل بود و اکر عصیر وی با روغن کل به
پنبه در کوش چکانند که درد کند سود دهد و درد سر کهن را نافع بود و سینه و شش را سود
دهد و ربو و سده جکر و ورق آن با سرکه سپرز را نافع بود و آب وی مسهل صفرا سوخته
بود و صاحب منهاج کوید شربتی از وی سه درم بود با نبات نی آنکه بجوشانند و عافقی کوید شربتی
از وی نیم رطل کلاب بود چنانچه چهل و پنج مثقال و نیم باشد با بیست درم نبات و اکر بجوشانند
قوه وی ضعیف شود و جهت سرفه که از حبس طبیعت بود و قولنج که سبب آن خلطی کرم بود و محلل
ورمی بود که در مفاصل و احشا باشد چون با فلوس خیارشنبر استعمال کنند و قروح امعا را
نافع بود و چون با روغن بادام بپزند و کویند مضر بود بسپرز و مصلح وی نبات بود و لبن لبلاب
بزرک موی سیاه کند و شپش بکشد و صنف بدی وی مسهل خون بود و بدل لبلاب آب ورق خطمی
و خبازی بود **لباب القمح** لباب الحنطه است و آن نشاسته است و لغت شوید کرد
لبسان خردل بری خوانند و آن در صفت مانند خردل است نه بطبیعت و آن
حرارت که خردل داشته باشد ندارد و در بطنه اخنیه خوانند و مولف کوید بترکی انراقچی
خوانند و آن تره بود از جماعت غذا بیشتر دهد و نیکوتر از وی بود بمعده چون بپزند و بخورند
و شریف کوید چون بپزند و در طبیخ آن طفلانی که از ضعف اعصاب و برودت براه نتوانند
رفت چون در آن نشانند نافع بود و تخم وی چون سحق کنند و با شیر بسرشند و بر روی
مالند کلف ببرد و حسن زیاده کند و لون را نیکو کرداند و اکر بدان ادمان کنند کلف و نمش و ریش
را زایل کند و اکر از تخم وی لعوقی سازند و ناشتا لعق کنند سرفه کهن را نافع بود و چون
با شراب صرف بیاشامند یا با سکنجبین بریزاند **لبن** بپارسی شیر خوانند و انچه حلیب بود
ابن ماسویه

کوید کرم و تر بود کرمی وی کمتر بود و دلیل حراره وی حلاوة است و مسیح کوید قوة وی در حرارة
درجهٔ اول بود و در رطوبت در اول درجهٔ دوم و رازی کوید از قول جالینوس که حرارة وی در وسط
زیاده نبود بر برودة و برودة وی زیاده نبود بر حراره و در حرارة میان بلغم و خون بود بلکه بخون
نزدیک بود و از بلغم دور و ماسرجویه کوید کرم و تر بود خاصه چون غلیظ بود و صاحب منهاج کوید
لبن سرد و تر بود و حلیب وی سردی کمتر از غیر وی بود و مسیح کوید که معتدل بود و مقوی بدن
و چنین کوید که باید که نظر کنند و به بینند اعضایی که هضم وی میکند چه طبیعت دارد و عضوی که
هضم وی میکند پس هر دو سرد باشند از بهر آنک طبیعت وی سرد است و صاحب منهاج کوید
نیکوترین آن بود که بغایت سفید و معتدل القوام بود و بر روی ناخن بایستد و صالح
ترین شیرها آدمی را شیر زنان بود بعد از آن شیر حیوانی که نزدیک بطبیعت آدمی بود
و رواج کوشت حیوانات دلالة بر جودة البان و رداءة آن کند اکر از حیوانی مثل سک
و کرک و شیر و یوز و امثال آن بود که کوشت ایشان کریه الرایحه بود بد بود اما کوشت
حیوانی که خوشبوی بود مثل کوسفند و بز و کاو و خوک و اسب و خر کور و آهو و امثال آن نیکو
و موافق بود و شیر حیوانی که لون وی سفید بود قوة او ضعیف بود و آنچه سیاه بود اقوی
بود و نیکوتر و دیرتر بکذرد و آنچه سفید بود زودتر بکذرد و در بهار رطوبت و رقت زیاده
بود و در تابستان سخونت و خشونت نیکوتر بود از بهر آنک زرعی که آن زمان خورده اند
اغلظ بود و آنچه در بیشها چرا کنند شیر ایشان ارطب باشد و شکم براند و آنچه در
کوه چرا کرده باشند اخف و اسخن بود و نیکوترین شیرها شیر جوان سن بود و کوچک سن
شیر وی تر بود و بزرک سن شیر وی خشک بود و شیر مرکب از سه جوهر بود جبنیه و مائیه
و زبدیه و چون از یکدیکر جدا شوند هر یکی فعلی خاص داشته باشند و شیر چون با عسل
بیاشامند ریشهای اندرونی از اخلاط غلیظ پاک کرداند و نضج بدهد و غذا نیکو دهد و دماغ
بیفزاید خصوص زنان و وی زود هضم شود چون از وی متولد شده باشد که در غایت انهضام بود

واولی آن

آن بود که چون شیر بیاشامند بخسبند و هیچ غذایی بر سر آن نخورند تا وی بکذرد و وی سودمند
بود بغایت مزاج کرم و خشک را چون در معده وی صفرا نبود و با عسل یا شکر بر هضم یاری دهد
و نیکوترین اوقات خوردن وی میانه بهار بود که آن زمان معتدل بود در غلظ و لطافت
و جبنیه در وی بیشتر از مائیه بود و در زمستان نشاید که خورند و نشاید که بعد از چهل روز که
زاییده باشد شیر وی خورند بسبب آنکه بشیرازی زهک خوانند و شیر چون بناشتا بیاشامند
لون را نیکو کرداند خاصه زنان و فربهی آورد تا بحدی که صاحب مزاج کرم و خشک چون در آب
پنیر نشیند فربه شود و جرب و حکه را نافع بود و باه برانکیزد و شیر تازه که سنک بآتش تافته
یا با آهن داغ کرده باشند شکم ببندد و شیر سحج را نافع بود و کسی که ادویه کشنده خورده
باشد خاصه ذراریح و ارنب بحری و خانق الذیب و بیش و شوکران و وی تریاق زهرها بود
بود حتی افعی و وی در معده صفراوی مستحیل بصفرا شود و منفخ بود و سده در جکر پیدا
کند و مضر بود باصحاب سیلان دم و هیچ چیز مضرتر بر بدن انسان نبود از شیری که فاسد
شده باشد و شیر مضر بود با ورام باطنی و اعصاب و اورام بلغمی و چون بسیار خورند برص
آورد و بثور و شش در بدن پیدا کند الا شیر شتر که وی برص کمتر آورد و شیر علاج نسیان وتخم
و وسواس بود و مضر بود بلثه و دندان و تاریکی چشم آورد و سبکوری و خفقان که از رطوبت
بود که سبب آن از خون یا از بلغم بود مضر بود و سنک کرده و سده جکر احداث کند و اولی
آن بود که بعد از وی مضمضه کنند بشراب و عسل یا پیش از خوردن وی بماء العسل مضمضه کنند
و بعد از آنک خورده باشند بشراب صرف و چون بیاشامند و بعد از آن کشمش بخورند نفخ وی
زایل کند و اکر در شکم بسته شود بسبب پنیرمایه یا غیر آن عرق سرد آورد و غشی و حمی نافض
و آنچه با پنیرمایه بسته شود زود بخناق کشد و باید که سرکه با آب ممزوج کنند و بدهند یا فودنج
پنج درم که در ساعت تحلیل کند یا پنیرمایه یک مثقال بیاشامند که رقیق کرداند و قی و اسهال
بیرون آورد **لبن حامض** نیکوترین آن بود که مسکه وی بسیار بود و چون

مسکه از وی بگیرند و ترش شود آنرا مخیض خوانند و بپارسی دوغ گویند و چون مسکه از وی نگرفته
باشند آنرا ماست گویند طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر بود گرم مزاج را موافق بود و
شیخ الرئیس گوید ماست در مزاجها گرم مهیج باه بود از بهر آنکه مرطب و منفخ بود و وی دندان را
دارد بکند خلط را خلط رام گرداند و بطی الهضم بود و استعمال او لثه را زیان دهد و دوغ معده گرم را
نافع بود و جشاء وی دخانی بود از بهر آنکه مسکه از وی گرفته اند و اسهال صفراوی و دموی
بندد و تشنگی بنشاند و باید که با ماء العسل مضمضه کنند تا لثه را مضر نبود و اگر مستحیل بود بحموضه
یا عفونت و وارد غشی و مغص در فم معده تولد کند و باشد که بهیضه کشنده کشد باید که قی کنند و معده از
وی پاک کنند بماء العسل بعد از آن شراب صرف یا مثلث یا فلافلی بیاشامند و روغن ناردین بر
معده بکمید کنند **لبن البقر** روفس گوید شیر حیوانی که مدة حمل وی بیشتر یا کمتر از مدة حمل
انسان بود آدمی را بد بود و آنچه مساوی بود ملایم بود از بهر اینست که شیر گاو نیکوتر
و مناسب تر از شیرهاء دیگر حیوان بود و دسومه و غلظ وی زیاده بود و غذا بیشتر از همه شیرها
دهد و فربهی آورد و دیر تر بگذرد و ربو و سل و نقرس و تبها کهن را نافع بود **لبن المعز**
شیر بز معتدل بود میان شیر گاو و شیر جزنه را نافع بود و ریش حلق و عرق النسا که از
خشکی بود و غم و وسواس و سرفه و سل و نفث دم را نافع بود و غرغره بدان کردن خناق
و ورم ملازه را سود دهد و ریش مثانه و دیسقوریدوس گوید شیر بز ضرر وی بشکم
کمتر بود از شیرهاء دیگر از بهر آنکه چرا کردن وی بیشتر بر چیزها قابض بود مثل درخت مصطکی
و بلوط و زیتون و حبة الخضراء و امثال آن و از بهر اینست که بر معده را نیکو بود و روفس گوید
شیر بز اسهال وی ضعیف تر از شیر گاو بود با آنکه در همه احوال مانند وی بود و طبری گوید تبهاء
کهن را و استطلاق بطن را نافع بود از بهر آنکه بسیار رود و اندک آشامد و بر چیزها تلخ چرا کند و گوید بول
براند و گویند مضر بود باحشا و بدل وی شیر گاو بود **لبن اللقاح** لبن الابل است بپارسی
شیر شتر گویند و وی دسومه و جبنیه کمتر داشته باشد و بغایت رقیق مائی بود و سده احداث نکند بلکه
دیگر شیرها

بلکه سده را بگشاید و جگر را تازه کند و ضیق النفس و ربو و ماء اصفر را نافع بود و قوه چشم بدهد
و امراض طحال را نیکو بود و با بول وی چون بیاشامند استسقا را بغایت مفید بود و اگر با پنج درم
سکر العشر بیاشامند استسقاء گرم را نافع بود و حنین گوید استسقاء زقی و طبلی را سودمند
بود و غلظی که در جگر بود بگدازد و ورمهاء صلب حاسیه را مفید بود و بواسیر را نافع بود و شهوه
غذا و جماع بر انگیزاند و اگر با نبات بیاشامند زنان را لون صافی گرداند و حرارة جگر و خشکی
آنرا بغایت نافع بود و مقدار یک رطل تا دو رطل مستعمل بود و وی زود از معده بگذرد و غذا
کمتر از البان دیگر دهد و بدل آن شیر بز سخینا بود که در ساعت دوشیده باشند **لبن النعاج** و لبن الضان نیز گویند بپارسی شیر میش گویند و غلیظ بود و جبنیه و زبده
بسیار داشته باشد نفث دم و قرحه شش را مفید بود و تدارک ضرر جماع بکند و قوه باه
بدهد و ادویه کشنده را نافع بود و تر حرو قرحه امعاء و ربو و سرفه را سود دهد و لون را صافی
کند و در دماغ بیفزاید و نخاع و هیجان شیر نر محمود نبود و وی گرم بود و ملایم بدن نبود و قراقر
و مرار و بلغم آورد و قولنج **لبن الاتن** بپارسی شیر خر گویند دسومه وی کمتر بود
و رقیق بود و بدان مضمضه کردن لثه و دندانرا محکم گرداند بخلاف شیرهاء دیگر و سرفه و سل
و نفث دم و عسر النفس و مجموع مرضهاء سینه و ریش مثانه و مجاری بول را بغایت مفید
بود و چون از حلیب وی بیاشامند مقدار سی درم بامداد یا کمتر یا بیشتر و ادویه کشنده را
و تر حرو قرحه امعاء را نافع بود و موافق سودا اصحاب صداع و طنین و دوار را و بدل وی
شیر بز بود و گویند میش **لبن الخیل** لبن الرماک خوانند بپارسی شیر
اسب گویند جبنیه در وی کمتر بود و زبدیت و زود بگذرد و چون حیض که منقطع شده باشد
براند و چون زن بشیر وی حقنه کند چون گرم بود رحم را پاک گرداند از قرحه و چون بیاشامد
مستی کند و ترکان آنرا قمیز خوانند **لبن النساء** شیر زنان بول براند و تریاق
ارنب بحری بود و درد چشم را نافع بود و چون در چشم دوشند خشونت چشم زایل کند

خاصه چون با سفیده تخم مرغ بود و سل را نافع بود و چون بیاشامند بهمان زنان که از پستان بیرون
آید یا بمکند از پستان نیکو از زنی صحیح البدن معتدل المزاج و ورم گوش گرم و قرحهٔ انرا نافع بود
لباب شیر از زنی که خوانند طبیعت آن سرد و تر بود و مصلح مزاج گرم بود و بدن را فربه
کند و وی بطی الهضم بود و خلطی غلیظ از وی متولد شود و دیر از معده بگذرد و از امعا و نفخ در معده
و درد پدید کند و جشا از وی دخانی بود و مهیج فواق و مولد حصا بود و چون با عسل بود غذا
بسیار دهد و مصلح وی بود **لبن السودا** صمغیست که از طرف مغرب
آورند و طبیعت آن بغایت گرم بود و چون بر اورام صلب مالند سودمند بود
لبن اللاغیه صفت آن در لاغیه گفته شد بیش از این و جالینوس گوید
در قوه مانند فراسیون بود و بدل وی بود **لبان** کندر است و گفته شد **لبن**
الیتوعات شیر یتوعات مانند مازریون و حلتیت و انجیر و شبرم و غیره
و انواع آن حار و محرق بود و بد و مفسد خون بود و اگر بر اعضا چکد بسوزاند و مداوای
آن در آب بغایت سرد نشستن بود و چیزهای سرد و مولف گوید شیر یتوعات خاصه شبرم
و لاغیه چون در قوبا مالند زایل کند البته **لباب القرطم** مغز خشکدانه گرم و خشک بود
و مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید و استسقاء زقی و لحمی را نافع بود و شربتی از وی مثقال بود
با سعتر **لبنی** میعه است آنچه سایله بود آن را عسل لبنی خوانند و میعه سایله خوانند
و آن مانند عسلی بود و در وی حلاوتی نبود و آن صمغ درختی رومی است و نیکوترین آن بود
که سایل بود نغز فرود و خوشبوی و زرد رنگ و سیاه نبود و طبیعت آن گرم بود در اول
و خشک بود در دوم و گویند تر است و وی منضج و ملین بود و جرب تر و خشک را نافع بود
و سرفه مزمن بلغمی را نافع بود و آواز صافی کند و طبع نرم دارد و چون زن بخود برگیرد یا بیاشامد
بول و حیض براند و مسهل بلغم بود بی زحمت چون یک مثقال از وی استعمال کنند و بدل وی حند
بیدستر و روغن یاسمین بود و گویند بدل آن جاوشیر بود **لحم** مجموع لحوم گرم و تر بود و کثیر

الغذا

الغذا و مولد دم اما بعضی از بعضی فاضلتر بود و نیکوترین آن بود که متوسط بود میان فربهی و لاغری
و وسط عضله معتدل تر بود و خصی کرده فاضلتر بود از خصی ناکرده و وی غذایی مقوی بدن بود و زود
مستحیل خون شود و صفت مجموع گفته شود **لحم الحملان** فاضلترین گوشتها
گوشت بره بود و نیکوترین آن گوشت حولی بود و طبیعت آن گرم بود در اول و نیکو بود جهت
ابدان معتدل و مولد غذا بسیار گرم و تر بود و چون بسوزانند و بر بهق و قوبا طلا کنند سود دهد
و خاکستر سفیدی گوشت سفیدی چشم را نافع بود و گوشت سوخته گزندگی مار و عقرب جراره را
سود دهد و با شراب گزندگی سگ دیوانه را نافع بود و خوردن وی مولد بلغم بود و مصلح وی مثلث
یا حلوای شکر بود کسی که غثیان داشته باشد مصلح وی آن بود که با شهای قابض بود
لحم النعاج گوشت میشینه حرارت آن کمتر از گوشت بره بود و خونی بد از وی
حاصل شود **لحم الخنازیر** تریان گویند گوشت خوک بهترین گوشتها بود و گوشت
بری وی بهترین گوشت و خوش بود و آنچه صحیح است بهترین گوشت و خوشترین گوشت آهو
بود و گوشت خنزیر بری و اهلی زود منهضم شود و بگذرد و غذایی اندک دهد اما بقوت بود و جالینوس
گوید موافق انسان معتدل المزاج بود و گویند قومی که گوشت آدمی خورده باشند اگر گوشت
خوک بخورند فرق نتوانند کرد بلون و طعم و بوی و این دلیل ملایمه و مشابهت است و وی غلیظ
و لزج بود و قطع لزوجه آن بشراب یا حلوای قندی کند **لحم الجداء** گوشت جش
فضول آن کمتر از گوشت بره بود و بزغاله شیرخواره که شیری نیکو خورده باشد بد بود
و نیکوترین آن سیاه رنگ بود سبکتر و لذیذتر بود و گویند گوشت آنچه سرخ بود و چشم
ازرق بود حرارت آن کمتر از گوشت میش بود و معتدل بود در رطوبت و یبوست
و زود منهضم شود و نافع بود جهت کسی که دمل و دانها بر اعضای وی برآید و خونی معتدل
نیکو میان لطافت و غلظ از وی متولد شود و چون بریان کرده بود مضر بود بقولنج و مصلح
آن حلوا و قند و عسل بود **لحم المعز الاناث و التیوس**

کوشت بز ماده و رکه بد و دشخوار هضم بود و غذایی بد دهد و مولد خونی بود که میلش بسیاهی داشته باشد
لحم البقر کوشت کاو بهترین آن بود که جوان سن بود و نیکوترین اوقات خوردن آن بهار
بود و و خشکتر از کوشت بز بود و در کرمی از وی کمتر بود و کویند کرم و خشکست در چهارم و وی کثیر
الغذا بود و چون به سلباج برند منع سیلان ماده از معده بکند و وی از اغذیه اصحاب کد بود و دشخوار
هضم و غذایی غلیظ انجه سیاه بود امراض سودا وی تولد کند و بهق و جرب و سرطان و قوبا و جذام
و داء الفیل و دوالی و وسواس و تب ربع و سپرز پیدا کند انچه ضرر کم کند و مصلح آن بود دار
صینی و فلفل و زنجبیل است و در پختن اکر پوست خربزه در دیک اندازند زود کوشت را پخته
و مهرا کرداند **لحم العجل** کوشت کوساله نیکوتر از کوشت کاو و کبش بود
و سکونت آن بود که نزدیک زاینده باشد و طبیعت آن کرم و تر بود غذایی معتدل بود و خون
صالح از وی متولد شود و مصلح اصحاب ریاضه بود و مطحول را مضر بود و مصلح آن ریاضه و استحمام
لحم الجاموس کوشت کاو میش غلیظترین کوشتها بود و کیموس بد دهد و دیر
هضم شود و در معده ثقیل بود و در طبیعت سرد و خشک بود و در جنب کوشتها کرم و وی در طبع
مانند کوشت نعام و کوشت **لحم الخصی من الحیوان** کوشت خصی
کرده بهتر از خصی ناکرده بود و چون حیوان مزاج وی بخشکی مایل بود و نیکوترین آن حولی ضان و معز
بود و فاضلترین آن بود که میان فربهی و لاغری بلکه وی فاضلتر از همه کوشتها بود و کرمی وی کمتر
از خایه دار بود و زود هضم شود و خونی معتدل از وی متولد شود و فربه آن مرطب بدن بود
و ملین طبع و لاغر آن بدن را لاغری آورد و مجفف طبع بود و وی مرخی معده بود و مصلح آن آب
فواکه قابض بود **لحم الارنب** کوشت خرکوش بعد از کوشت آهو بهترین
کوشتها و صاحب مفاصل و نقرس نشستن نزدیک منفعه مرق ثعلب بود و مصلح وی ابازیر ملطف
بود **لحم الایل** کوشت کاو کوهی بد بود و زود بکذرد و بول براند و غلیظ بود و تب ربع
آورد **لحم الکباش الجبلیه و الحمار الوحشیه**
کوشت

کوشت کوسفند کوهی و خرکور طبیعت آن کرم و خشک بود در سیوم غذایی بد دهد و عسر الهضم
بود و لحم کباش سودمند بود بکسی که ذراریح خورده باشد **لحم القنافذ** در قاف کفته شد
در صفت قنفذ **لحم الخیل** کوشت خیل مصلح اصحاب تعب سخت و ریاضه قوی بود
و مسام متخلخل و وی مانند کوشت شتر بود در غلظ و رداءة و تولید سودا **لحم الدب**
کوشت خرس لزج و مخاطی و عسر الهضم بود و غذایی بغایت مذموم بود **لحم السباع**
و ذوات المخالیب کوشت ددان و رام بوا سیر و چشم را سودمند بود و قوه آن
بد بود **لحم الحمار الاهلی** کوشت خر خر آن کمتر با صحاب کد سخت و ابدان
و ابدان متخلخل بود و وی بدتر از کوشت شتر بود و غلیظ تر و تولید سودا در وی بیشتر بود
و وی بدترین کوشتها بود **لحم ابن عرس** در الف در صفت ابن عرس کفته شد
لحم السنور کوشت کربه کرم و تر بود و کویند سرد بود درد بواسیر را نافع بود
و مسخن کرده بود و در دلشت را مفید بود **لحم السقنقور** در سین کفته شد
صفت آن **لحم الجزور** کوشت شتر بچه بغایت کرم بود و مصلح اصحاب کد
سخت و ریاضت بود و کویند مصلح اصحاب عرق النسا بود و در آخر تب ربع نیکو بود
و وی غذا غلیظ تر از مجموع کوشتها و حوس سخت تر تولید سودا کند و مصلح آن زنجبیل مربی بود
لحمه التیس نباتیست که برومی انرا اموفسطیداس خوانند و بپارسی اسبلنج
خوانند و بعضی اذناب الخیل و اصفهانی شنک قابض و باب بعض خون بستد و از ارحام
و مجموع اعضا و نیکوترین آن تر تازه بود و طبیعت آن سرد بود در اول و کویند
خشک بود در سیوم و کویند در دوم و کویند کرم بود در اول اعضا را سخت کند و از
بهر اینست که در تریاق مستعمل است و در وی قبض بود مانند تخم کل و ورق خشک آن
ریشها کهن را نافع بود و اصل وی چرک کوش را پاک کند و وی ریش شش را مفید بود
و عصاره وی نفث دم و نزف انرا سود دهد و مقوی معده بود و سودمندترین چیزها بود جهت
قرحه

امعا و شکم ببندد و جراحات عظیم با صلاح آورد و چون بران نهند و اگر عصب منقطع شده باشد
و بدل آن لحم کل و کلنار است بوزن آن **لحیانی** و نیسا قوس است و گفته شد **لحیة الحمار**
برسیاوشان است و گفته شد **لحام الذهب و لحام الصاغة** تراق
الذهب گویند و نیکوترین آن معدنی ارمنی بود و انچه معمول بود از بول کودکان بود و سرکه که در هاون
مس در آفتاب چندان می سایند که منعقد می شود و طبیعت آن گرم و خشک بود و حاد و قابض
و منحن و معفن بود لذاع بود نه سخت گوشت زیاده بگدازاند و در جراحات دشخوار بغایت نیکو بود
و پاک گرداند و لحام الذهب را اشکار الصاغه خوانند نه شنجاست و صفت شنجار گفته شد
لحیة الکلبة نوعی از خیری جبلی است و آن خزامی است و گفته شد **لخلخة**
سلیمانیه بغل و عن زعفران است و انرا قوقوما خوانند و گفته شد **لزاق**
الذهب اشق را لزاق الذهب خوانند و لزاق الذهب لحام الذهب است و گفته شد
لزاق الرخام و لزاق الحجر نیز گویند و آن جمع بلاط است و گفته شد **لسان**
الحمل شابه است سد زبان بره بشیرازی انرا ورق بارتنگ خوانند و آن دو نوع بود بزرگ
و کوچک و ورق بزرگ بزرگتر بود و جوهر وی مرکب بود از مائیه و ارضیه باسه مبرد بود و قابض و سودمند
تر بزرگتر تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و ورق وی قابض و رادع بود و منع
سیلان خون بکند و خشک وی لذاع بود و اصل وی چون از گردن صاحب خنازیر بیاویزند
نافع بود و وی اورام گرم و شری و خنازیر و آتش فارسی و داء النیل و صرع و نمله و سوختگی آتش
را سودمند بود و گویند غب را نافع بود چون بیاشامند از اصل وی سه عدد در حمل و بیخ در رقم شراب
ممزوج کرده و گویند در تب ربع چهار اصل وی و بر سگ دیوانه نهادن نافع بود و گویند مضر بود
بسپرز و مصلح وی مصطکی و سلیخه بود و بدل ورق آن ورق حماض بستانی بود **لسان**
الثور حشیشی است که بپارسی گاوزبان گویند و گویند نوعی از مرو است و بهترین آن
شامی یا خراسانی بود غلیظ ورق و بر نقطها بود و طبیعت آن گرم و تر بود و گویند نزدیک

[illegible]

باعتدال

باعتدال بود و در وی سردی اندک بود و تر بود در آخر درجه اول و آنچه خشک بود در رطوبت
آن کمتر بود و گویند سرد و تر بود در سیوم و سوخته وی قلاع کودکان را زائل کند و التهاب
دهن ساکن کند و وی مفرح دل و مقوی آن بود و خفقان و علت سودای را نافع بود و
خشونت سر از وی دوم در رم بود و سرفه و خشونت سینه را نافع بود چون با نبات بپزند
و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن صندل سرخ بود و بدل آن بوزن ابریشم سوخته و چهار
دانگ وزن آن پوست اترج و گویند بدل آن دو وزن آن پوست اترج **لسان**
العصافیر ثمر درختیست که انرا بپارسی آهو خوانند و بشیرازی آن ثمر را لحم
آهو خوانند و بپارسی گنجشک ازوان و زبان گنجشک نیز گویند و طبیعت آن گرم بود در دوم و تر
بود در اول و در ورق درخت آن قبضی بود و ابن ماسویه گوید لسان العصافیر در دخاحه را نافع
بود و سنگ بریزاند و باه را زیاده کند و قوت مجامعت بدید و بر بعوریدوس گوید خفقان را
نافع بود و بدل وی نیم وزن آن بهمن سرخ بود **لسان الحمل** در باب سین در صفت
سیسا گفته شد صفت آن **لسان الکلب** لسان الحمل و حماض را بدین اسم
خوانند **لصف** کبر است و گفته شد **لصیفی** نباتیست که معروف باذان الارنب
و اذان الغزال بود و آن نوع کوچک لسان الحمل است و گفته شد **لعبه بربریه**
بعضی گویند خیر است مانند سورنجان و نفش سورنجان کند و انچه محقق است سورنجان
است و در مصر بعکنه خوانند طبیعت آن گرم است در سیوم محرک شهوه باه بود و باقی منفعت
آن در سین گفته شد و بعضی گویند آن بیروح است و خلافست در تحریک باه بوزن جوز مقشر
و بوزن آن تودری و گویند بدل آن نیم وزن آن فلفل است **لعبه مطلقه**
اصل بیروح است و در با گفته شود **لعاب** مختلف بود بسبب انواع و بحسب مزاج
شخص و قوة وی و منضج و محلل بود کلف و نمش را زایل و محلل خون مرده بود **لفت**
شلجم است و گفته شد **لفاح** ثمر بیروح است بپارسی سایزج خوانند و معدا اسم
بادنجان

بود و نیکوترین آن بزرگ تیز بوی رسیده زرد بود و طبیعت آن سرد و تر بود تا سیوم و گویند
در وی حرارة بود و گویند خشک بود لبن وی کلف و نمش را قطع کند بی لدغ و تخم وی چون با عسل و
زیت بر گزندگی جانوران نهند نافع بود و ورق کوچک وی با در ضرر عنب الثعلب کشنده است
و بوییدن وی صداع سودمند بود و روی منوم بود و بسیار ازوی و بوییدن سکته آورد
خاصه آنچه ورق وی سفید بود و باید که بابرم ببویند و چون طفلی بغلط ازوی بخورد قی و اسهال
پیدا کند بالجدی که کشنده بود و اول خناق رحم پیدا کند و سرخی چشم و انتفاخ مانند مستان و مداوای
وی بقی و روغن گاو و عسل کنند و بعد ازان انیسون و بعضی از اطبا گویند در آب سرد نشینند و بدل
آن نیم وزن آن جوز ماثل است و نیم وزن آن بزر البنج و دو دانگ وزن آن خشخاش و گویند
بدل آن بوزن آن بزر البنج است و گویند بوزن آن جوز القی **لف الکرم**
عالنج الکرم خوانند و در کرم گفته شد منفعت آن و انرا بشیرازی لسته ها بلک خوانند
لک صمغیست که از طرف دریا آرند و مؤلف گوید انرا بشیرازی رنگ لاک خوانند و رنگ
لکا خوانند و ازوی کناو سازند جهت سرخی زبان بعضی گویند ثعل آنست و خلافست
نعل انرا بشیرازی دو سحل خوانند و لک باید که مغسول کنند و غیر مغسول نشاید که استعمال
کنند و صفت غسل وی چنان است که بگیرند لک منقی از چوب و نیک بکوبند و آبی که ریوند
چینی و بیخ اذخر در ان جوشانیده باشند اندک اندک بر ان می ریزند و بدسته هاون
تحریک می دهند بعد ازان بحریر تنک صاف کنند و آنچه در منخل مانده باشد دوم بار همچنان کنند
تا اول صافی کنند و در جمع کنند و رها کنند تا درین آب ننشیند آهسته آهسته ازوی می
برند تا لک بماند و خشک گردانند و بعد ازان دیگر بار سحق کنند و استعمال کنند و طبیعت
آن گرم و خشک بود در اول و اسحق بن عمران گوید گرم و خشک بود در دوم خفقان و یرقان
و مستسقیان را نافع بود و درد جگر را عظیم نافع بود و قوة آن بدیها و سده آن
بگشاید و معده را سودمند بود و مقدار ماخوذ ازوی یک درم تا یک مثقال بدن را لاغر کند
و وی مضر بود

مضر بود به بدنها لاغر بقوة و گویند مضر است بسر و مصلح وی مصطکی بود و بدل وی رازی
گوید در تقسیم سدس و ضعیف جگر چهار دانگ وزن آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و چهار
دانگ آن طباشیر سفید **لما** عنب الثعلب است و گفته شد **لوقیون** فیلزهرج
است و گفته شد **لوز حلو** بپارسی بادام شیرین گویند و نیکوترین آن بزرگ فربه
بود و طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و تر بود در دوم و گویند گرم و تر بود در اول و
غذایی متوسط دهد میان کثره و قله و سمن بود و سویق وی سرفه خشک و نفث دم را نافع
بود و سینه را پاک گرداند و حرقت بول ساکن گرداند و چون با شکر خورند منی بیفزاید
و شش و مثانه را و امعا را نافع بود و شکم براند خاصه چون با انجیر خورند و گزندگی سگ دیوانه
را نافع بود و بریان کرده معده را سودمند بود و وی دشخوار هضم بود و مهیج صفرا و مصلح وی
شکر بود و بادی که از بادام متولد شود غثیان و کرب و غشی آورد و مداوای وی بقی کنند
بعد ازان بربوب فواکه ترش مانند غوره و سیب و ریباس و مجموع آنچه در مداوای عنصل گفته شد
و بادام تر چون با پوست خورند وقتی که هنوز صلب نشده باشد لثه و دندانها نافع بود و حرارة
آن ساکن گرداند ببرودتی و عفوصتی و حموضتی که در پوست بیرونی وی هست **لوز مر**
نیکوترین بادام تلخ آن بود که بزرگ و روغن دار بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
و مسیح گوید گرم بود در سیوم و در وی جلا و تنقیه بود و از خواص وی آنست که شپش را
بکشد و بر کلف روی طلا کردن زایل کند و وی شری و توبارا نافع بود و با شراب و عسل طلا
کردن نمله را سودمند بود و روغن آن درد گوش را نافع بود و چون سر را بدان بشویند
با شراب خمار زایل کند و پیش از شراب خوردن پنج عدد بادام تلخ خورند منع مستی بکند و
گویند پنجاه عدد و اگر روباه طعام خورد بمیرد و وی قوه بامره بدهد و با نشاسته نفث
دم را نافع بود و سده جگر و سپرز و گرده بگشاید و جرب و حکه را نافع بود و سنگ
بریزاند و مضر بود بمعا و مصلح وی بادام شیرین و نبات و خشخاش بود و حمله در خشونة وی در

مانند وی بود **لوز البربر** لوز جبلی است و آن جلوز است و در زیت البرجا
صعتر آن گفته شد و صعتر زیت السودان هم گفته شد **لوبیا** و لوبا نیز گویند و نام هره
وآن سهلتر از ماش منهضم شود و بیرون آید و طبیعت وی گرم بود در اول و معتدل بود در تری
و خشکی و گویند سرد و خشک بود و سرخ وی گرمتر از غیر وی بود و آبی که اندر وی پخته
باشند حیض براند خاصه سرخ وی و خون نفاس را پاک کند و بول براند و بدن را فربه کند
و سینه و شش را نافع بود و مشیمه بیرون آورد و وی مولد خلط غلیظ بلغمی بود و منفخ و مولد
اخلاط بد و نفخ بود و ضرر آن کم شود چون با زیت و مری یا سرکه یا خردل و نمک و فلفل و
دارصینی و صعتر استعمال کنند و شراب بر سر آن بیاشامند **لوقانین** حرف
ابیض است و اسفند سفید نیز گویند و گفته شد **لوف** بپارسی بیلکوش گویند و آن نوع
است یک نوع را بیونانی دارافیطی گویند و معنی آن لوف الحیة بود و لوف السبط لوف الکبیر
است و یک نوع را بیونانی ارن خوانند و به بربری ابری و بزبان اهل اندلس صارن و آن لوف الصغیر
است و انرا الوف الجعد گویند و یک نوع سیوم بیونانی اریصارن خوانند و آن ضرس است و اهل
مصر انرا ادویره خوانند و لوف الجعد اسخن بود از سبط و لوف السبط ارمنیه در وی بیشتر
بود و مقطع اخلاط غلیظ بود مقطعی معتدل و بیخ وی کلف و بهق و نمش را زایل کند چون با عسل
طلا کنند و با شراب شقاق که از سرما بود سود دهد و ورق وی جراحات بد را سود دهد و در بوهن
را نافع بود و چون با شراب بیاشامند محرک باه بود و اگر بیخ وی در بدن بمالند افعی نگزد و ثمر وی
چون معتدا سی حب با سرکه بیاشامند بچه بیندازد و از خوردن وی خلطی غلیظ متولد شود
لوفا صاحب منهاج گوید قنطوریون باریک است و صاحب جامع گوید نوعی از حی العالم
است که انرا اذان القسیس خوانند و گفته شد صفت هر دو در باب خود **لوطوس**
چند قوقی بستانی بدین اسم خوانند و گفته شد و نشنین را هم بدین اسم خوانند و نشنین نوعی از نیلوفر
است که در مصر وی را خزبری خوانند و آن نیلوفر دیگر را اعرابی گوید و گویند لوطوس نوعی از سدر است
واین

قوی بعید است **لوفردیس** جو قبطی است و گفته شد **لؤلؤ** بپارسی مروارید
خوانند نیکوترین آن سفید پاک بزرگ شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و لطیف
و درد دل را نافع بود و خفقان و غم و نفث دم را نافع بود و شربتی از وی دو دانگ بود و در
ریشهای چشم را نافع بود و مقوی آن بود و صحت چشم نگه دارد و گویند مضر بود بمثانه و مصلح
آن کثیرا بود و بدل آن یک وزن و نیم آن صدف صافی بود و ابن زهر گوید چون
در دهان نگه دارند قوت دل بدهد **لیمونون** نوعی از حماض بزرگ است
که در بستانها و بیشهها روید و در حماض گفته شد صفت آن و انواع آن **لیمو** صاحب
منهاج گوید مانند ترنج بود بوی و فعل وی در دماغ پوست وی و ورق وی گرم و خشک بود در
اول و حماض وی مانند حماض اترج بود در منفعت و قوت بلکه اقوی بود و نشاید که با پوست
آب از وی بگیرند لیکن مقشر باید کرد بعد از آن آب از وی باید گرفت تا عصاره قشر وی با وی
آمیخته شود که برودت وی بشکند **لینوفر** نیلوفر است و گفته شود **لیسوفر**
هندی اوسدا است و گفته شود **لینکی** نیلخ است بپارسی نیله گویند
و گفته شود **لیشخ** نوعی از اقلیمیا است که در جزیره قبرس در معدن نحاس یابند
و گفته شد **باب المیم** **ماميثا**
میثا نیز گویند و آن دو نوع بود یک نوع گل وی سرخ بود و انرا ارغاموتی خوانند
و گفته شد و یک نوع گل وی زرد بود نیکوترین آن زرد بود و از وی شیاف سازند
و انرا عصاره مامیثا و شیاف مامیثا خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول
و قابض بود و اورام حاره را نافع بود و ابتدای رمد را سود دارد و مقوی چشم بود
و درد سر را نافع بود **ماهودانه** و ماهوبدانه نیز گویند بپارسی حب
الملوک خوانند و آن از ماش بزرگتر بود و لون آن تیره بود که بسرخی زند و چون
غلاف بود مانند لوبیای بود کوچک و رنگ غلاف وی سفید بود و چون بشکند مغز وی سفید بود و صاحب
جامع در

ماهیت و اسم وی تغییر آن گفته و سهو کرده است از بهر آنکه وی تغییر ماهوبدانه کرده است
و گفته است و حال آنکه آنرا ماهودانه خوانند نه ماهوبدانه و بعضی گویند
دند غیر حب الملوک است و گفته شد صفت آن در دال و طبیعت حب الملوک گرم و خشک است در دوم
استسقا و مفاصل و نقرس و عرق النسا و قولنج را نافع بود و چون ورق وی بپزند و مرق
آن بیاشامند و وی لبنی تمام داشته باشد مانند یتوعات و اگر از حب وی شش عدد دانه
حب سازند و فرو برند مسهل بلغم و مره و کیموسهای بد بود لیکن آب سرد از پی وی بیاشامند
و شربت زیاده از وی پانزده حب بود و اگر نخایند مسهلی قوی بود بافراط و اگر همچنان فرو برند
مسهلی باعتدال بود و مغثی بود بقوة و موافق معده نبود و مسهل بود مانند یتوعات
و لبن وی چون بیاشامند فعل لبن یتوع کند و مصلح وی کثیرا و انیسون بود و بدل وی نیم وزن
وی دند است و گویند بدل آن حب الخروع است و گویند بدل آن یک وزن و نیم حب النیل
است

ماهیزهج

معنی آن سم السمک بود و آن پوست بیخ نباتیست و درخت
آن صاحب منهاج گوید مانند درخت شبرم بود و درازتر و در لون وی غبرتی بود که بصفره
مایل بود و مولف گوید درخت ماهیزهج بدرازی یک گز و نیم باشد و درازتر و کوتاه‌تر بود و گل
وی زردی خوش رنگ بود و میان گل وی سرخ بود اندکی و گل نه حد داشته باشد و برگ وی
تیزکی زند چنانچه صاحب منهاج گوید و اصل وی یکی بود و شاخهای بسیار داشته باشد و گویند از
یتوعاتست و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم نقرس و درد مفاصل و پشت و رانها را نافع
بود و چون با ادویه مسهل استعمال کنند و از خواص وی آنست که چون در آبی اندازند که ماهی بود
ماهیان مست کردند و بر روی آب افتند و شربتی از وی چون با نبات بود یک مثقال
بود و اگر در مطبوخ کنند با ادویه دیگر از دو درم تا سه درم بود و اگر در حب کنند با ادویه دیگر
نیم درم بود و مضر بود بامعا و باید که بروغن بادام چرب کنند و کثیرا و نشاسته و انیسون
اضافت کنند و آنرا اسپیران اکوت خوانند و سه نوع بود یک نوع کوهی بود و یک نوع صحرایی
بقوة و کوهی

مازریون

بقوه تر بود و آنرا ابوصیر خوانند و قلومس گویند و نوع صحرایی معروف بود بماهیزهره
خامالا گویند و آن دو نوعست یک نوع اشخیص خوانند و آن مازریون سفید است و صفت آن گفته شد
و یک نوع دیگر مولف گوید شیرازی مست دره خوانند و بپارسی هفت برگ خوانند و ورق آن از
ورق زیتون کوچکتر بود و از ورق مورد بزرگتر و ستبرتر و لون آن بزردی زند و نیکوترین این
نوع بود و در قوه مانند شبرم بود و نوع سیاه وی گویند از شبرم بقوه تر بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود در چهارم برص و بهق و طلا کردن نافع بود و با عسل خنکرشات و جرب
را طلا کردن سود دهد و مسهل اصفر بود خاصه چون با شراب بیاشامند جهت گزندگی جانوران
سودمند بود و شربتی مقدار زیاده از وی دو دانگ بود و باید که مدبر کنند و بعد از آن استعمال
کنند که سرکه غایله وی بشکند و صنعت مدبر کردن وی چنان بود که بگیرند مازریون تازه بزرگ
ورق و در سرکه خیسانند دو شبانروز و بعد از آن سرکه تازه کنند تا سه نوبت مکرر کنند بعد
از آن سرکه بریزند و بآب شیرین سه نوبت بشویند و در سایه خشک کنند و اگر تعجیل بود
آفتاب خشک کنند و بعد از آن استعمال کنند و اگر در سرکه خیسانند و بر سبزه نهند یکدار اند
و وی جگر را مضر بود بغایت خود و کثیرا اضافت وی کنند و بروغن بادام شیرین چرب
کنند و اگر خواهند با ادویه که مصلح وی بود بیامیزند مثل تربد و افتیمون و هلیله زرد
و ورق گل سرخ و رب سوس و کمون کرمانی و نمک هندی و دوایی موافق بود جهت علل
مره سودا که باسهال بیرون آورد و نافع بود در دماء بلغمی را و اگر خواهند که آب زرد براند
مدبر وی با ایرسا و توبال النحاس و اسارون و مر صافی و سکبینج و نمک هندی و هلیله زرد
و تخم کرفس بستانی و عصاره غافت و عصاره افسنتین و سنبل و مصطکی بیامیزند و با آب
عنب الثعلب و رازیانه تر که کوفته باشند و جوشانیده و صافی کرده باشند و اگر در حبی و یا قرصی
کنند شاید از بهر آنکه در غایت قوة بود و ضعفا را تحمل نبود و محرور المزاج را و در زمان
گرم و در گرمسیر استعمال کردن بد بود و نوع سیاه آن کشنده بود و دوم در یک شد مکرب
و قی

[illegible]

واسهال و معالجه وی بشیر تازه کنند یا قی با جلاب و بزرگترین معالجه آن مثرودیطوس
بود یا تریاق طین مختوم چون با آرد و زیت و آب بیامیزند موش و سگ و خوک بکشد
و بدل آن زربون سه وزن آن ایرسا بود و دو دانگ وزن آن مقل الیهود ما
مهتان نادح هندی است و گفته شد ماجوبه مازریا خوانند
و آن هلیون است و گفته شود ماسقدون ماسفود نیز گویند و آن
هندی بود و آن ورق و قضبانی بود مانند سامسفرم و روغن از وی گیرند مانند یاسمین
و طبیعت آن گرم و لطیف بود و بوی آن بسنبل ماند ماشیا حشیش ارغابونی
است و گفته شد در الف و آنرا ماشا سرخ خوانند ماش نج خوانند و شیرازی
بنوماس گویند و بنوسیاه خوانند و جوهر وی نزدیک با قلا بود و نفخ وی کمتر بود و فاضلتر
استعمال کردن وی تابستان بود و نیکوترین آن سبز بزرگ فربه بود و طبیعت وی
سرد بود در اول و معتدل بود در رطوبت و یبوست چون مقشر کنند و گویند خشک بود
در اول و کیموس وی محمود بود و زود تر از باقلا بگذرد خاصه مقشر وی جهت درد اعضا ضماد
کردن نافع بود و اگر خواهند که شکم براند و هیچ نفخ در وی نبود با شیره خشکدانه و روغن
بادام شیرین بپزند اما باید که ورم و تب صفراوی نبود و اگر تب حاده داشته بود با بقلة
الحمقا و کاهو و اسفاناخ و جو کوفته بپزند و اگر خواهند که شکم ببندد همچنان با پوست بپزند
در آب و آب از وی بریزند و بعد از آن با ورق حماض بستانی بپزند و آب سماق و آب انار
دانه و زیت اضافت کنند و بخورند حرارة ساکن کند و شکم ببندد و اگر با زیت بخواهند
روغن بادام اضافت کنند و وی سرفه را نافع بود خاصه چون با زیت بود و چون بکوبند
و با آب مورد بسرشند و ضماد کنند بر اعضایی که کوفته شده باشد قوة بدهد و وی ملازمت را
نیکو بود و مضعف دندان بود و مضر باه و دیر بگذرد و در وی نفخی اندک بود و وی در جلا نبود
و باید که با روغن بادام بپزند و در ضرر باه مصلح وی شیر خشکدانه بود و بدل آن باقلاء مقشر بود

ماش هندی

ماش هندی قلت است و گفته شد ماش بپارسی الماس خوانند
و آن چهار نوع است اول هندی بود که لون آن بسپیدی مایل بود و بزرگی آن بمقدار باقلای
بود و بمقدار تخم خیار و کنجید بود و باشد که از باقلا بزرگتر بود لیکن نادر افتد و لون آن نزدیک
لون نوشادر صافی بود و نوع دوم ماقدونی بود و لون وی مانند نوع اول بود اما بزرگتر
بود و سیوم معروف بود بحدیدی از بهر آنکه لون وی مانند لون آهن بود و وی بوزن
ثقیل تر بود و آنرا در زمین یمن و بلاد سوقه یابند و چهارم قبرسی موجود در معادن قبرسه
و بلون نقره بود و طبیعت الماس سرد و خشک بود بقوة و گویند در دهان گیرند دندان
را بشکند و بغایت محرق و معفن بود و وی سم قاتل است و مداوای کسی که آن خورده
باشد قی کردن باشد باب گرم و روغن بعد از آن شیر تازه آشامیدن و الماس را بسر
با تیشه توان شکست چون ویرا بشکنند سوباشد و آتش بوی کار نکند ما
میران گویند از عروق الصفرا است و از وی گرم تر بود و آن صینی بود و خرا
بود صینی زرد بود و خراسانی تیره رنگ که بسبزی زند و آن عروقی باریک بود و گره
داشته باشد و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر دوم و گویند در چهارم و گویند گرم است
در اول و خشک است در سیوم سفیدی ناخن و سفیدی چشم زایل کند و روشنایی بیفزاید
و اصل وی یرقان را نافع بود و مغص را و در وی ادرار بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم
بود و چون با سرکه سحق کنند و بر کلف طلا کنند زایل کند و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی
عسل بود و بدل وی بوزن وی عروق الصفر و نیم وزن آن مر بود مارون
چنین گویند مر ماخوذ است و گفته شود ماموث حاشا است و گفته شود
ما نیکوترین آب چشمه بود که از طرف شرق بود و نیکوترین آن بود بشده
بیرون آید بر مقابله شمال و بر سنگ روانه بود و براق و صافی بود و سبک وزن
و رایحه و طعم بد نداشته باشد و چون آفتاب بر وی تابد زود گرم شود و چون آفتاب

نی

از وی زایل شود و زود سرد شود و زود از معده بگذرد و ثقل طعام خشک گردد از ان و طبیعت
آن سرد و تر بود تری آن در چهارم و معتدل معتدل از وی آن قدر بود که غذا را یاری دهد
و باعضا رساند و رطوبات آن نگاه دارند و بدن کسب نضارة و نعومت از وی بکند
ریشها را بد بود و بسیار خوردن وی کزاز و رعشه و سبات و نسیان آورد و نشاید
که تشنگی برند شهوت را و قوت را نقصان دهد و مجفف چشم و مظلم بصر بود و بقراط گوید نیکوترین
ابها آب باران بود خاصه که از زمینی نیکو گیرند و قطره وی اندک بود در ماه کانون و وی شیرین
تر و سبک وزن تر بود و سردی وی کمتر از آب چشمه بود و وی سرفه را نافع بود خاصه
چون اشربه جهت سرفه از وی بزند و آب برف سرد بود بطبع و بکسر و اگر با اعتدال
بیاشامند مبرد معده و جگر بود و هضم را قوت دهد و مضر بود بدندان و نقرس و امراض حادث
بارد و عصب و مصلح وی ریاضت و استحمام بود و نشاید که ناشتا آب خورند که کزاز آورد
و ناقص معده ضعیف و بدن ضعیف که گوشت اندک داشته باشد و ناقهان و صاحب
سپرز و یرقان و استسقا و بواسیر و نشاید که آب سرد خورند بعد از مجامعت
و حرکات محکم که مضعف حرارت غریزی بود و نشاید که بشب تشنگی سخت که حادث
شود آب خورند که حرارت غریزی بنشاند و استسقا آورد مگر آنک چیزی گرم و خشک
یا شور خورده باشند اگر اندکی مار خورند شاید و آب گرم نیکوترین نیم گرم بود که حرارت
وی لذیذ بود و وی گرم بود بعوض طبیعت براند خاصه چون با نبات یا عسل بود و چون
با آب سرد ممزوج کند مصروع را نافع بود و ورم حلق و ملازه و سینه و اگر با آب
سرد ممزوج کند مصروع را مضر بود و تشنگی ساکن نکند و اگر بسیار خورند مفسد
مزاج بود و مرخی معده و دماغ را انجار بر کند و هضم را فاسد کند و بسبب فساد
مزاج لونرا زرد گرداند و سپرز و جگر نورم کند و مهیج رعاف بود و باید که بگلاب
بیامیزند تا مرخی معده نبود **ماء اللحم** باید که از گوشت مخصوص بود مانند بره و حولی
وحش

وحش و سودمندترین چیزها بود جهت ضعف دل و صنعت آن بقرع انبیق گیرند و آن
مانند عرقی در غایت قوت **ماء الشعیر** بپارسی جواب گویند فعل وی کشک
الشعیر بود که انرا شبر جو خوانند و در کاف گفته شد و وی مبرد و مرطب بود و حده اخلاط
بشکند و بول براند و تبهاء حاده را نافع بود ساده آن و اگر تلخی بود با کرفس و رازیانه نافع
بود و وی جگر گرم را نافع بود و خونی معتدل صالح از وی متولد شود و تشنگی بنشاند و زود
بگذرد از معده و امعا و زود بیرون آید و اخلاط سوخته با وی مستفرغ شود و مضر بود
با حشا و منفخ بود و معده سرد را بد بود و دفع مضرت وی به گلقند کند **ماء الجبن**
بپارسی آب پنیر گویند کلف و جرب را نافع بود خوردن و طلا کردن و مسهل صفرا بود
و یرقان را سود دهد و با افتیمون مسهل سودا سوخته بود و حرارت جگر بنشاند و حده صفرا
زایل کند و فاضلترین خوردن آن بهار بود و مقدار شربتی از وی در هر روز به نوبت
یک رطل بغداد بود میان هر نوبتی دو ساعت بود با دانگ نمک هندی و نیکوترین آن بود
که از بز جوان سرخ گیرند ازرق چشم که علف خورده نه کسبه و اگر احتیاج بود بعلف آرد جو و
کاشنی و خیار و رازیانه صنعت آن گستانند شیر تازه دو رطل و در دیگ کنند و آتش
آهسته در شب کنند و چون شیر جوشید و سر بر آمد چهل درم سکنجبین قندی دیک درم
سرکه بران ریزد و شیر بریده شود و پنیر جمع شود بعد از ان بپالایش بپالاید پس از ان
یک باره دیگر بر سر آتش نهد و کف بگیرد بعد از ان استعمال کند **ماء الورد**
بپارسی گلاب گویند نیکوترین آن تیز بوی که بطعم تلخ بود طبیعت آن سرد بود در اول و
معتدل بود در رطوبت و یبوست و مایل برطوبت بود و مقوی دماغ و مسکن دماغ گرم بود
بوییدن و طلا کردن و قوت دل و معده بدهد بوییدن و خوردن و طلا کردن و لثه را سخت
کند و درد چشم را ساکن کند و حرارت آن بنشاند و چون بیاشامند غشی و نفث دم را نافع
بود و خفقان و مقوی جسم بود بعطریت و قبضی که در وی هست و چون بخور دهند خمار را تحلیل کند

وصداع را ساکن کرداند و بسیار بر موی ریختن موی را سفید کرداند و کلاب متعوی بود و مخشی
سینه بود و مصلح وی جلاب نبات بود **ماء الکافور** نیکوترین آن بود که
مانند روغن بان بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در سیوم منفعت وی آنست که
بیرون آورد و مضره وی آنست که محرور مزاج را درد سر آورد و دفع مضره وی بروغن بنفشه
کند که با وی خلط کند و سرد مزاج و پیرانرا و در زمستان و در سردسیر موافق بود و ماء حوه
و بوخا و رازی کویند درخت مخلتط شده باشد ببرند و صاف کنند و آن آب ذهبی رنگ
ازوی بکیرند و خاصیت وی آنست که جون در طعامی کسد کاسر کردان بکرد در **ماء النون**
آب ماهی نمکسود را مانون خوانند و آن مانند مری بود در اکثر حالات و کرمی و خشکی وی کمتر از
شعیری بود و جون بدان حقنه کنند درد ورک و عرق النسا و قرحه امعا را نافع بود و اسهال
منعفن که در امعا بود خشک کرداند و منقطع بلغم بود **ماء الملح** دیسقوریدوس کوید قوة
وی و فعل وی مانند نمک بود و قایم مقام آب دریا بود منفعت **ماء العسل**
کرم بود قوه معده سرد بدهد و اشتها بیاورد و بول براند و امراض سرد را نافع بود و مسهل
طبیعت بود جون خلطی باشد که مستعد دفع بود و شکم ببندد جون در معده
و اکر زن بیاشامد جون فراقر نزدیک ناف سدی اکند آبستن نبود و مضر بود
باصحاب ماء ورم کرم و مصلح آن ربوب فواکه حامض بود و صنعت آن یک جزو عسل
و دو جزو آب شیرین بجوشانند تا ثلثی برود و دو ثلث بماند فرو کیرند و بپالایند و اکر
خواهند که کرمی وی زیاده کردد مصطکی و زعفران و زنجبیل و قرنفل و دار فلفل از هر یک قدری
در صره بسته با وی بجوشانند **ماء القراطن** شرابیست که انرا خندقون
کویند و صاحب منهاج کوید که از خرما ار مثلث و عسل و داروها کرم سازند و صاحب
جامع کوید ماء العسل است و کفته شد **ماء الحدید** دو صل ست و کفته شد
ماء الجمد بپارسی آب یخ کویند و صاحب جامع کوید از جماعت بازرکانان شنیدم که بطرف
هند

هند متردد بودند و از غیر ایشان از اقالیم دیکر که آن آبیست خاکستری رنگ بغایت تا خوشبوی
و جون کهن کردد سیاه کردد و مولف کوید آن از شکم ماهی کیرند آن ماهی را راجه خوانند در بحر
چین بود و اکر آن ماهی را چیزی مثل جوالدوزی بزنند در حال درست کردد در اندرون وی
مانند کیسه بود بر از این آب و خواص وی آنست که هر عضوی که شکسته کردد مقدار دو
مثقال بیاشامند و رها کنند که بدندان رسد که دندان را مضر بود در زمان آن عضو درست
کرداند اما باید که بسته باشد و در حال بیاشامد فتبارک الله احسن الخالقین و نشان
این آب آنست که جون خورند در حال آن شخص که استخوان وی شکسته است داند که آب رسید
بموضع شکسته و این مجربست **ماء السوقلین** با در بنویه خوانند و کفته شد
ماء العسل است و کفته شد **ماء الطوبنون** درخت قند است و صفت
وی کفته شد در قاف **ماء الماهیج** ماهی درازیست مانند مار و انرا مار ماهی خوانند

ن

متک اترج است و کفته شد **متنک** سوس است و کفته شد **مثنا**
درخت کرمدانه است و آن نوعی از مازریون است و کرمدانه تخم وی بود و کفته شد
مثلث آب انکور بود که بجوشانند تا وی بکیرند با جهار دانک بسوزد و دو دانک
بماند بعد از ان فرو کیرند و استعمال کنند منافع وی نزدیک بمنافع خمر بود و خونی صالح
روشن از وی متولد شود و هضم غدا بکند و جون با آب بیامیزند محروری را نافع بود
مجج نوعی از ریاحین است بپارسی خوش نظر کویند طبیعت آن سرد و خشک است
در دوم و کویند تر است و وی قابض بود و منع خون رفتن بکند و طبیعت ببندد و جراحات
تر را باصلاح آورد و ریش انرا خشک کرداند و درد زایل کند **مج** ماش است و کفته شد
محروث اصل انجدان است و وی بقوة و منفعت حلتیت نبود و بهترین
سپید سبک بود و طبیعت آن کرم و خشک بود و بر هضم یاری دهد و معده را پاک کرداند
و امعا را و محلل ریاح و نفخ بود و مقدار مستعمل از وی نیم مثقال بود و اسحق کوید مضر بود به شش

ومصلح وی عسل بود **محلب** درختی است مانند درخت بید وگل وی سفید بود وثمران را محلب خوانند وگفته صفت آن در حا **محموده** سقمونیا است وگفته شد **محاجم**
اصل انذروت **مخلصه** را بدین اسم خوانند مخلصه محاجم خوانند والوح گویند وآن سه نوع است
ومؤلف گوید یک نوع را بشیرازی کاربیک خوانند وبپارسی فلفل شامی خوانند ویک نوع
را کشنیز کوهی خوانند وهر سه نوع تخم ایشان مشابه یکدیگر بود اما در نبات ایشان وجای
رستن ایشان اندک تفاوتی بود نبات کاربیک خشن بود وتخم وی بغایت تلخ بود وگل
وی ازرق بود ودر کوهها وسنگستانها روید ونبات کشنیز کوهی املس بود وبقدر بزرگتر بود
وتخم وی هم بزرگتر بود وهم تلخ بود ودر مرغزارها روید که در دامن کوه بود وگل وی بسرخی
زند ونوع سیوم در رمل روید ونبات وی کوچکتر بود وگل وی سفیدی بود که در وی زردی
وسیاهی بود ومؤلف گوید نیکوترین آن شبانکارهی بود که از کوهستان شبانکاره آورند
وخواص وی آنست که هر کس که یک شربت از وی بیاشامد مار گزندگی مار وعقرب واقعی ومجموع
گزندگیها ایمن باشد واگر مار یا عقرب یا افعی گزیده باشد ویک شربت از وی بیاشامند
البته خلاص یابد از مضرت سم آن وشربتی از وی یک درم تا یک مثقال بود با روغن زیت و
بتجربت بکرات امتحان کرده ومجرب بوده والحمد لله علی ذلک کثیرا ومؤلف گوید شخصی در نزول
افتاب بحمل سه روز هر روز یک مثقال مخلصه با شراب تجرع کرد در آن سال چند نوبت وی را
زهر دادند وبر وی کارگر نیامد دو دانگ ونیم الماس وی را دادند ویک نوبت یک زهره
افعی وچند سمیات دیگر وبر وی هیچ یک عمل نکرد چون تفحص کردند در اول سال مخلصه خورده
بود چنانچه یاد کرده شد واین تجربت بتحقیق ومخلصه وی را از بهر آن نام نهاده اند که از همه
زهری خلاص دهد ومؤلف گوید حجر التیس که بپارسی فادزهر خوانند واز اهل کوهستان شبانکاره
خبر دجوی حجر التیس را بسایند وسوده با آخر رسد در میان آن دانه یا قدری چوب باشد وآن
دانه یا چوب از آن مخلصه بود وبدان دانه یا دزهر جمع شود وبمرور ایام می بندد وبزرگ میگردد
وغذاء
آن

آن گوسفند بغیر از مار ومخلصه نیست وبالجمله در وی تریاقیه هست **مخاطه** مخیطا گویند
ودبق نیز گویند وسروان سپستان است وگفته شد **مخ** بپارسی مغز گویند ووی لذیذتر از دماغ
ونیکوتر بود وموافق ترین مغزها مغز ساق گوساله واول بود بعد از آن گاو وبس بزو بس گوسفند
وطبیعت آن گرم وتر بود ومسخن وملین وکثیر الغذا بود وبهترین آن بود که در آخر تابستان باشد
ووی محلل وملین صلابتها بود وچون زن بخود برگیرد فرزجه از مغزها محمود صلابه رحم را نافع بود
واعضاء صلب را نرم گرداند ومجموع وشقاق دست وپایها را نافع بود و معده بود وسهو
ومغثی چون بسیار خورند ومصلح وی ابازیر گرم بود وصعتر ونمک والجدان **مخیض** بشیرازی
دوغ خوانند ونیکوترین آن بود که از شیر گاو جوان بود وصفت آن در لبن حامض در لام
گفته شد **مداد** نیکوترین مداد آن بود که سبک وزن وسیاه بود بغایت وطبیعت
همه انواع گرم بود ومجفف الا هندی که بول وبیرا ارمبردات شمرده است وچون برورم گرم
طلا کنند نافع بود **مرجان** در بابها در صفت بسد گفته شد **مرزنجوش**
مردقوش گویند بپارسی مرزنکوش خوانند وبعضی اذان الفار وگفته شد در الف وطبیخ
وی استسقا را نافع بود وپنج درم از وی شربتی بلغمی را سود دارد وعسر البول ومغص
را نافع بود واسحق گوید مضر بود بمثانه ومصلح وی تخم خرفه بود وبدل وی افسنتین رومی بود
بود وگویند دو وزن آن مرماخوز وگویند بدل آن ورق یاسمین بود وگویند بدل آن شابانک
بود وگویند نیم وزن فلفل **مران** مالیا خوانند وان درختی است با رنگ دراز واز
چوب وی تیر سازند ودر ملک شام بسیار بود وورق وی زرد بود ودر وی قبض بود
وتخفیف عصاره ورق آن چون بیاشامند یا ورق آن با شراب ضماد کنند گزندگی افعی
را نافع بود وپوست درخت وی چون بسوزانند وبا آب بر جرب بمالند ونشاره چوب
وی کشند بود چون بیاشامند **مر** صمغیست که بیونانی سمرنا خوانند ووی خالص بود ومغشوش
بود غش آن ببعضی از بینوعات کنند که اندابارش خوانند وفارفایس خوانند وآن نوع کشنده بود

بود و نیکوترین آن مر آن بود که بسرخی مایل بود و خوشبوی و زرین و صافی بود و بغایت تلخ
باشد و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در دوم و مفتح و محلل ریاح بود و در وی
قبض و انزاق بود و در داروهای بزرگ استعمال کنند و بسیاری منفعت آن و وی منع عفونت
بکند تا حدی که میت را نگاه دارد از تغیر و گفتن و اثر ریشها زایل کند و چون در دهان نگاه دارند
بوی دهان خوش کند و اورام بلغمی را مفید بود و اگر با افسنتین یا ترمس یا عصارهٔ سذاب حقنه کنند
حیض براند و بچه بیرون آورد بزودی و اگر مقدار با قلایی که بوزن دوازده قیراط بود بیاشامند
سرفهٔ مزمن و عسر النفس و درد پهلو و سینه و اسهال و قرحهٔ امعا را نافع بود و چون در زیر
زبان نهند و آنچه حل میشود فرو برند خشونت قصبهٔ شش را نرم گرداند و او را صافی کند و کرم
بکشد و چون با شراب بیامیزند و در شبیب نعل بمالند کند یغل زایل کند و چون با شراب و زیت
مضمضه کنند دندان و لثه را محکم گرداند و چون بر ریشها سر باشند نیکو گرداند و چون با افیون
و جندبیدستر و مامیثا بیامیزند بریم که از گوش آید و ورم انرا نافع بود و با سلیخه و عسل
بر ثالیل مالند سود دهد و چون با سرکه بر قوبا مالند نافع بود و اگر با لادن و خمر و روغن مورد
بر موی مالند از تساقط منع کند و وی ریشی که در چشم بود و تاریکی و سپیدی انرا زایل کند و ابن
خواز گوید چون سحق کنند و با آب مورد بسرشند و زن بخود بر گیرد بوی منتن که از فرج وی می آید
زایل کند و اگر بزیت فلسطین بسرشند و مر و طلا کنند بر انگشت ابهام پای راست قوهٔ مجامعت
تمام بدهد مادام که بر ابهام وی بود و چون سحق کنند بسرکه نیکو تا مانند مرهم شود و بر مالند در درد
سر و صداعی که بسبب آن بود زایل کند و رازی گوید درد گرده و مثانه را نافع بود و نفخ معده
و مغص و درد رحم و مفاصل را زایل کند و زهرها را نافع بود و کرمها را بیرون آورد و محلل اورام
بود و ورم سپرز را بغایت نافع بود و چون با شراب بیاشامند گزندگی عقرب
و استرخاء معده را سود دهد و مسهل آب زرد بود و اگر زن نیم درم با زردهٔ تخم مرغ نیم‌برشت
بیاشامد منع خون رفتن بافراط کند و باز بندد و اگر با سذاب فرجه سازند و زن بخود بر
گیرد حیض

حیض براند و بچه بیندازد و اگر با آب تربزه حل کنند و بدان و بر خونی که در زیر چشم منعقد شده
باشد طلا کنند تحلیل دهد و اگر بر کلف طلا کنند و بران ادهان کنند زایل کند و در بارنج حل کنند و بر سعفه
طلا کنند و بدان مداومت نمایند زایل کند و خشک گرداند و چون با سرکه و روغن گل حل کنند و بر
جرب ریش شده و حکه و غیر آن طلا کنند ساکن گرداند و اگر با سرکه و روغن گل و زعفران حل کنند و بر
شعیره طلا کنند خشک گرداند و زایل کند و چون با کندر و زعفران بخود بر گیرند تیز حرارا نافع بود
که از رطوبت بود و رایحهٔ وی مصدع و مسدر و منوم بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی
عسل بود و بدل وی بوزن وی صمغ بادام تلخ بود یا قصب الذریره و قسط تلخ و تفاح اذخر

اسفرم آس بری است و در قوه مانند بادآورد بود و بهترین آن رومی بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم صرع را نافع بود و مقوی جگر و معده بود و چون
بخود بر گیرند کرم مقعد بکشد **مرماقلن** معنی آن دو الف ورقه و صاحب جامع
گوید حی تیل است و گفته شد و طرقیان انرا حدمانه خوانند **هرابید** هرم المجوس است
و هرم الهداید خوانند و گویند طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و در وی تخفیف نبات
بود و مجوسی گوید سنگ مثانه بریزاند و بول براند و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن کل
وی بود و آنچه تازه بود طبیعت آن سرد و خشک بود و باعتدال خون را ببندد و جراحتها
چون بکوبند و بران نهند و چون بپزند و آب آن بیاشامند بول براند و فضول را بگدازد
و معرفت وی در باب ها گفته شود **مرو** انواع است نوعی خوشبوی وی مرماخوز
خوانند و شیرازی مرو خوش گویند و گفته شود و نوعی دیگر بوی بوی کمتر بود انرا شموسا
خوانند و طبیعت آن گرم و تر بود و تخم انرا شیرازی مرو رشک خوانند و نوعی دیگر
انرا دارما و دارنک نیز گویند و آن مرو سفید بود و وی معتدل بود در حرارت و رطوبت و در
وی تفریح بود و گویند بدرستی که لسان الثور است و گفته شد و یک نوع دیگر خرامی گویند و هم
گفته شد و یک نوع دیگر آرد شیردار و وارد شیران نیز گویند و ان شیرازی مرو تلخ خوانند

وبلغتی دیگر مرماهان ومرماهوس گویند وطبیعت آن گرم وخشک است در دوم مجفف
ومحلل ریاح بود وبلغم وسده بگشاید وصداع سرد ودرد معده که از بلغم بود سود دهد واسحق
بن عمران گوید دارکام مر وسفید است وحب وی هم سفید بود ومولف گوید انواع مر وا پیچ
کدام حب سفید نیست الا مر وتلخ که خود وحب دو سفید اند واین نوع مشهور بود وبر
سفید بس بدین تقدیر مر وسفید غیر لسان الثور باشد ونوعی دیگر هست که انرا
میشها رخوانند وآن کاوچشم است وگفته شد **مرقشیثا** ذهبی وفضی ونحاسی
وحدیدی وشبهی بود وهر جنسی مشابه بود جوهری که بوی منسوب بود در لون وانرا
حجر النور خوانند وحجر الروشنائی خوانند از بهر روشنائی چشم وطبیعت آن گرم وخشک بود
ودیسقوریدوس گوید قوت وی سوخته یا ناسوخته مسخن ومحلل بود چشم را جلا دهد
ومنضج اورام حاسیه بود وچون با راتینج خلط کنند وگوشت زیاده خورد در ریشها
ورازی گوید چون از کردن لودکان بیاویزند نترسند واگر سحق کنند بسرکه وبر برص طلا
کنند زایل کند وگویند محلل ماده که در چشم بود وقوت چشم بدهد وبرنمش با سرکه طلا کردن
سود دهد ودر مرهمها کردن محلل بود وقاطع دم بود وبدل آن مغنیسا بود
مرداسنج مرتک گویند بپارسی مردارسنگ وبیونانی لیذرخوش خوانند ونیکوترین
آن اصفهانی بود براق که بسرخی زند وطبیعت وی بسردی مایل بود ومغسول وی
مایل بسرد بود وقابض ومجفف واز خواص وی آنست که چون در سرکه اندازند سرکه
شیرین شود واگر در نوره بود بدن را سیاه گرداند ووی ماده مرهمها بود وبول بدن
خوش کند خاصه شیب نعل وکلف را زایل کند ومنع عرق بکند وگوشت در ریشها برویاند
ومغسول وی چشم را جلا دهد وخوردن وی نشاید از بهر انکه کشنده بود وبول ببندد
ونفخ در شکم وحالبین پیدا کند وقبض زبان بکند وباشد که قولنج آورد وایلاوس
وباشد که اطلاق بول وغایط کند وخناق آورد وعلاج وی قی کند بعد از ان بشراب
وزنجبیل

وزنجبیل واسفیداج وچون طلا کنند در شیب نعل ودفضلها بسوی دل کند بس اولی آن
بود که با روغن گل بیامیزند ورازی گوید کسی که آن خورده باشد معالجه وی بقی کند با بی
که در وی شبت وانجیر پخته باشند وبعد از ان سه درم باب نیم گرم بیاشامند ولحوم خوفان
وسرکه خمر سیاه از عنب بدبند **مری** بپارسی ابکامه بخاری خوانند وابکامه زنبق
خوانند انچه از حوت سازند گرم وخشک بود تا سیوم وگویند گرمست در اول وخشکست در دوم اخلاط
غلیظ بزداید ونشف بلغم بکند وپاک گرداند وبوی دهان خوش کند ودر ریشهای عفن را نافع بود
ودر دوری وعرق النسا ورطوبت معده را عظیم مفید بود ودر حقنهای قولنج استعمال کنند
مناسب بود وگزیدن سگ دیوانه را نافع بود ورازی گوید مری عمل نمک کند الا از وی الطف
واقوی بود وشکم براند وقطع لزوجات بکند وملطف اغذیه غلیظ بود ومعطش ومسخن معده
وجگر ومجفف آن بود وچون بناشتا اندکی بیاشامند کرمها کشد واگر در چشم بکشند
کشند که ویرا آبله بنشاید کرده باشد مسح بر چشم برنیاید واگر براهده باشد بگدازاند وچون
بدان غرغره کنند جذب بلغم بسیار بکند از دماغ وخشک وورم نعانع باک گرداند وچون
منفجر شده باشد **مراک** نوعی از شکاعی است وباد آورد در فعل نزدیکست
بایشان **مردقوش** مرزنجوش است وگفته شد **مرج** جوز هندی است
وآن جیبت هندی مانند ووطبیعت آن گرم وخشکست در سیوم حیض براند وسده
جگر بگشاید وسبز زمرماحوز نوعی از مرواست بپارسی مرو خوش خوانند ونیکوترین
آن بستانی بود سبز وطبیعت آن گرم وخشکست در سیوم وگویند در دوم خشکی ودر
چهارم بود وگویند گرم بود در اول ووی لطیف بود ومحلل ومسکن ریاح بود وسده
بلغمی بگشاید وسرچون بنخار آن دارند صداع سرد را نافع بود ووی منشف رطوبت معده
بود ومقوی آن ومقدار مستعمل از وی یک درم باشد ومنع قی کند وخوزی گوید چون
در شراب خوی بسانند وبیاشامند مستی سخت کند وبوییدن وی مصدع بود ومصلح آن

مرماحوز

ریاحین سرد بود و بدل آن مرزنگوش بود و اگر جهت سکر بود بوزن آن اشنه و دانگ
زعفران و مرزنگوش و مرماخور و حسفرم و فو خشک و باد رنجویه قایم مقام بکند بکار آید در ابدال

مرعزی جامه مرعز گرم و تر بود در حرارة وی از صوف کمتر بود و ملایم طبع انسان بود
و بدن را نیکو گرداند از نرمی بسیار که در وی است و مخنث کرده و مقوی پشت

مرمر نوعی از رخام سفید است و نیکوتر آن بود که از معدن خوع آرند و بیونانی اسطریطس خوانند و گویند بعضی
که اسطریطس جزع است نوفوسطس گوید اسطریس چون سوزانند و با نمک اندرانی سحق کنند
نیکو دندان و لثه را محکم گرداند و سوختگی آتش را سود دهد چون بکوبند و سحق کنند و بر موضع سوختگی
افشانند و دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند و با رابح و زفت بیامیزند لورام صلب
بگدازاند و چون در موم روغن کنند درد معده را ساکن کند

مرارات سالمترین زهرها مرغان بود زهره مرغ و دراج و کبک بود اما مراره جوارح بغایت قوه البالغ
بود خاصه کبار ایشان و اختیار آن بود که لون وی زردی طبیعی بود و اگر زنجاری و لاژوردی
بود بد باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و تیز و چون با نطرون و قیمولیا بیامیزند
جرب پیش شده را سود دارد و زهرها مجموع تاریکی چشم را نافع بود خاصه مراره جوارح خصوص
خشک کرده و ابتداء نزول آب را نافع بود و مجموع مرارات طبع براند و اسحق گوید بقوه ترین
زهرها چهارپایان زهره شیر بود و بعد از ان کفتار پس گاو پس گرگ پس خرس پس بز پس
آهو پس میش و هر یک بجای خود گفته شود

مرارة الظباء سودمندترین زهرها جهت چشم زهره آهو بود

مرارة الحمار الوحشی زهره خرگور داء الثعلب و دوالی را سودمند بود مالیدن و براثر رمها طلا کردن

مرارة الدب زهره خرس کزاز و تشنج که از جراحت عصب بود و سردی نافع بود و شریف گوید زهره
وی چون با عسل و فلفل بگدازند و بنفطه طلا کنند نافع بود و موی نیکو برویاند خاصه چون
سه شش نوبت مکرر کنند و اگر با سکنجبین بیاشامند درد جگر را نافع بود و دیسقوریدوس
گوید

گوید زهره خوک منفعت نزدیک بزهره گاو بود چون لعق کنند صرع را نافع بود و در خواص
ابن زهر آورده است که چون در چشم کشند با عسل و آب رازیانه چشم را روشن گرداند

مرارة البقر بقوه ترین زهرها چهارپایان زهره گاو بود پس گوزن پس خرس
پس بز پس گوسفند و نیکوترین آن زهره گاو نر بود و آن در مراهم کنند جهت منع جراحات
و دردهای سخت و با نطرون و قیمولیا چون سر را بدان بشویند خاز را نافع بود و با عسل
چون طلی کنند خناق را نافع بود و مفتح افواه بواسیر بود و تریاق کنند گیها بود و مقدار ما خود
از وی تا دانگی بود و دوی و طنین و درد گوش که از سردی بود چون با روغن گل در گوش
چکانند نافع بود و چون با عسل بیامیزند ریشهاء بد و در فروج و ذکر و پوست خصیه را نافع بود
و وی مضر بود بجگر و زهره و مصلح وی کثیرا بود یا عسل

مرارة التیس نیکوترین زهره دکه جوان بود که بشیرازی انراد بری خوانند و هنوز گشن نکرده باشد و طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوالی و داء الثعلب را نافع بود و دانها اثر که بر گوشت بود و زهره بز
بز کوهی تریاق گزندگی بود و مقدار ما خود از وی تا دو دانگ بود و مضر بود بگرده و زهره و مصلح
وی عسل بود و انیسون

مرارة الخنزیر ریش گوش را نافع بود چون طلا کنند عسل و فلفل پس گل موی برویاند و مجربست

مرارة کلب الماء زهره سگ آبی گویند که چون آدمی مقدار عدسی بخورد بعد از یک هفته بکشد و مداوای بروغن
گل و جنطیانا و رومی و دار چینی و بنرمایه خرگوش و بروعنباء خوشبوی تمرخ کنند و تدبیرهای
لطیف

مرارة الضبع زهره کفتار نیکوترین آن بود که از کفتار بزرگ
گیرند و آن گرم و خشک بود و مسهل بلغمی بود که در سر باشد و مقدار مستعمل از وی تا دانگ و نیم
بود و مضر بود بزهره و اسحق گوید مصلح وی عسل و صبر بود

مرارة الاسد زهره شیر نیکوترین آن بود که از شیر جوان گیرند و آن گرم و خشک بود و تاریکی چشم
را نافع بود و ابتداء نزول آب و انتشار خاصه زهره کبک که آن سودمندترین زهرها بود در این
زحمت

مرارة الشبوط ماهی است که در دجله بغداد باشد و اندر یونانی
قلویونوس گویند زهره وی تاریکی چشم و ابتداء نزول آب و انتشار را سود دهد بود و گویند
چون بگیرند از وی دانگی و نیم معده را پاک کند و قوة دل بدهد و گویند خوردن وی مضر بود و مصلح وی
شیر او سرکه بود **مرارة الکرکی** زهره کلنگ گرم و لطیف بود چون با آب
مرزنگوش سعوط کنند لقوه را نافع بود **مرارة الکبش** زهره کبش که بشیرازی
غوج خوانند درد گوش که از سردی بود چون با قدری عسل در گوش چکانند نافع بود **مرارة
القنفذ** خارپشت که پارسی زهره جکاسه خوانند اثر ریشها که در چشم بود زایل کند
و محدوم را نافع بود چون بپاشند **مرارة الارنب** زهره خرگوش
چون با آرد جواری و کندر و سداب بیامیزند و در میان شراب بیاشامند بخواب نروند
و اگر خواهند که خلاص یابد سرکه وی را دهند و بدل وی زهره تیس بود **مرارة النمر
والافعی والارنب البحری** گرم و کشنده بود کسی را که بخورد بیشتر از
ساعتی نشان خلاص است و هرچه زهره افعی بود عجب بود اگر از آن خلاص یابند
و مداوای وی به شیر تازه و معجون طین مختوم و تریاق فاروق و رب و شبت و شیر و
لحم تورک و جواب کنند و اگر غشی متواتر بود ماء اللحم و فراریج دهند و شراب بانگی
مسک دهند و الی مسک نیز مناسب بود **مرارة الرخمه** زهره رخمه که مردارخوار
خوانند و بشیرازی حر در و بعضی دیگر ویرا موش‌گیر خوانند سود دهند بود بازیت جهت
کردن کی گوش و با روغن بنفشه چون در گوش مخالف چکانند درد شقیقه را مفید بود
و با آب سرد چون در چشم کشند سفیدی زایل کند و این لطریق گویند چون زهره وی خشک
کنند در ظرفی آبگینه در سایه و در چشم ملسوع کشند در جانب گزیده سود دهد و اگر چه
افعی گزیده باشد و دیگری گوید نه چنین است و بعضی گویند مجرب بود جهت سم گزدم و مار
و زنبور و بدان نافع بود و صاحب منهاج گوید که ظن من آنست که لطوخ کنند **مرنکی**
عصفر است وگفته شد

عصفر است وگفته شد **مرقد** جوز ماثل و افیون را بدین اسم خوانند **مرار
الصحرا** و مرار الصخور نیز گویند و آن حنظل است وگفته شد **مروبه**
بعضید است و آن نوعی از هند با بری بود و بغایت تلخ بود و رازی گوید مروبه
صنفی از کامه تلخ است که شیر از وی روانه بود **مرر** قومی خوانند و آن نبیذ است
که از گندم و جو و گاورس و غیر آن سازند و ترکان آنرا بوزه و اکسمه و خوش برو نیز
خوانند و مست کننده بود **مرمار الداعی** زماره الداعی خوانند و گویند
عصی الراعی است وگفته شد درخت بادام تلخ است و در صفت لوز مر گفته شد
مسک بپارسی مشک خوانند و نیکوترین آن بود که تبتی بود و گویند صینی بر دو
وجه است یکی آنک آهوء تبت سنبل چرا کنند و همچنین آهوء چین بر حشایش دیگر
چرا کنند و دوم آنک اهل تبت قطعا از نافه بیرون نیاورند و همچنان رها کنند و اهل
از نافه بیرون آورند و غش بجای وی کنند مثل خون و غیر از نوعهایی که غش توان کرد
و نیز صینی را راه دور است در دریا گذشتن و بسبب نم و اختلاف هوا بوی آن و قوه آن
ضعیف گردد و نیکوترین آن بود که لون وی زرد بود و رایحه وی نفاحی بود و از
آهویی گیرند که جوان بود و بعد از غایت نضج بود و چون از وی گیرند و فرق میان این آهو
که نافه دارد و آهوان دیگر در لون و شکل و شاخ و صورت هیچ نیست الا از یک چیز این
آهو را دو دندان نیش بود بشکل دندان فیل و خوک مانند یک وجب زیاده و کمتر بود و گویند قوم
آنجا به شکار روند و اگر تیر بزنند نافه وی ببرند و خون که در نافه بود خام بود و پخته در سیده
نباشد بوی وی سهوکتی داشته باشد پس چند زمان رها کنند تا بوی سهوکت از وی زایل شود
و از ماده هوا استحیل مسک گردد و این دلیلست که میوه که بر درخت نارسیده باشد نتوان
خوردن چون از درخت فرو گیرند و چند روز رها کنند رسیده گردد و توان خورد و با جمله نیکوترین
مسک آن بود که در وعاء خود نضج یافته باشد و در سره خود مستحکم شده باشد و از حیوانی بود که

بود که مستحکم و تمام المواد بود و طبیعت مسک گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و
قلهمان گوید مسک گرمست در دوم و خشک است در سیوم و ابن ماسویه گوید عرق را خوشبوی
کند و قوه دل بدهد و شجاعت زیاده کند و مره سودا زایل کند و چون باد نه بود که مصلح وی بود در آن
زحمت مسخن اعضا و مقوی اعضا خارجی بود چون بر وی نهند و اعضا باطنی چون بیاشامند و جماعتی
از اطباء فارس و اهواز ذکر کرده اند در وی رطوبتی هست و بدین سبب است که باه را یاری دهد
و اگر قدری از وی با روغن خیری بگدازانند و بر سر قضیب و سوراخ طلا کنند یاری دهد بر مجامعت
بسیار کردن و سرعت انزال و رازی گوید چون در طبخ حل کنند و بیاشامند منی را کند و سود مند
علتهای سرد که در سر باشد و غشی و سقوط قوه را نیکو بود و طبری گوید ملطف و مقوی اعضا بود
بسبب بوی خوش چون بدان سعوط کنند مقدار نیم عدس از وی با همچندان زعفران صداع که از
سردی بود زایل کند و قوه دماغ بدهد حکیم بن حنین گوید در ادویه چشم کنند قوه چشم بدهد
سفیدی که رقیق بود زایل کند و نشف رطوبت بکند و اسحق بن عمران گوید مرطوبی
مزاج و پیران را موافق بود و نافع خاصه در زمان سرد و در سردسیرها و مصدع جوانان و محرور
مزاج خاصه در زمان گرم و گرمسیرها و بالجمله سود مند بود مجموع علتهای سرد که در سر بود و سده
بگشاید و نافع بود جهت ریاحی که عارض شود در چشم و در جمله جسد و شکم ببندد و زردی
تریاق بیش ... بود و ترد سنبل و مفرح بود و توحش را سود دهد و تعدیل گرمی وی بکافور
بکنند و از آن خشکی بروغن بنفشه و در روغن گل و گویند چون بدان سعوط کنند مفلوج و اصحاب
سکته سدر را نافع بود و دماغ را پاک کند با دویه که بدان سعوط کنند و چون در روغنهای
مسخن باشد حل کنند و بر قفا و پشت مالند خدر و فالج را سود دهد و اگر بدان مداومت نمایند افلاج
را بنگ کند و ابن رضوان گوید بوی مسک بر طلا کردن نافع بود و ابن رشد گوید مقدار ماخوذ از وی قیراطی
بود و شرب وی مضر بود بدماغ گرم و مصلح وی کافور بود و گویند بدل جندبیدستر در درد عصب و در معده
فعلهای الا در بوی خوش تنها با ۲ ممه فعلها بدل مسک بود و گویند بدل آن مرزنگوش است مثوال الراعی

متوال الراعی و گویند بتحقیق شیطرج است و گفته شد **مسمعون**
و مسمغار و مسمغران اسمهای بربری است زراوند طویل را **مسک الجن** بزبان
اندلس جعده کوچک را بدین اسم خوانند و شواصرا نیز مسک الجن خوانند و گفته شد **مسواک**
القرود اشنان است و گفته شد **مسواک العباس** گویند رعی الابل
است و گفته شد و نوارسل نیز بدین اسم خوانند **مسطار** شراب نباست افسرده
زود مست کننده بود **مستعجل** بوزیدان است و گفته شد **مسحقونیا**
مسحقینا و مسحوقونیا نیز گویند و آن زبد القواریر است بپارسی کف آبگینه گویند و ما الزجاج
گویند و آن آبی بود که بر روی آبگینه مانند کف پیدا گردد و بعضی گویند آب خمیرهای سنگ
است هنگام ساختن و بعضی گویند ریم آبگینه است و بغایت حار و حاد بود سفیدی چشم
زایل کند و مجفف رطوبت بود و حکه را نافع بود چون در حمام در اعضا مالند و بدل آن آبگینه
سفیداست و قلیه کازران **مسقاطون** عود هندی است و گفته شد
مسن سنگیست الوان که کارد و شمشیر و غیر آن بدان تیز کنند حکاکه آن چون بر پستان
ابکار لطوخ کنند و خصیه کودکان رها نکنند که بزرگ گردد و اگر بر طلاء دار الثعلب لطوخ کنند
موی بر رویاند و اگر بسرکه بیاشامند ورم سپرز بگدازد و صرع را نافع بود اما دینی سپرز
چون شکسته کند با تش و سحق کنند تنها و در چشم کشند سفیدی چشم زایل کند و از آنهاست که
کوشیافاست که جهت چشم سازند بروی سازند و اگر وی را بسوزانند و سحق کنند و بر سوختگی
آتش پاشند سود مند بود **مشمش** زرد آلو گویند و قیسی خوانند و بهترین ارمیناقی
نیکوترین آن ارمنی بود و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم دیسقوریدوس گوید چون
طعم تر از شفتالو بود و بمعده نیکوتر از وی بود و خوزی گوید مسهل صفرا بود و مولد خلط
غلیظ و خشک کرده وی چون بخوسانند و نقیع آن بیاشامند مسکن تشنگی بود و مبرد معده
بغایت و تبهای حاده را نافع بود و اگر در معده طعامی بود فاسد کند و بگذرد و اولی آن بود که

اگر در معده بقیتی طعام بود بخورند و از وی آن سکنجبین بخورند و گویند نیم درم مصطکی و نیم درم
انیسون با شراب میبه ممسک خورند و اگر مغز استخوان وی بخورند غثیان آورد و مداوای وی بقی
کند پس بوب فواکه ترش مانند غوره و اترج و لیمو و روغن استخوان وی بواسیر را
نافع بود **مشک هندی** است و گفته شد **مشط الراعی**
دیناقوس است و گفته شد **مشط امشیع** و مشط امشیر نیز خوانند
و آن فودنج بری بود و بشیرازی نک خوانند و از خواص وی آنست که چون گوسفندی
بوی چراند بعوض شیر خون از پستان وی بیاید و طبیعت آن گرم و خشک بود تا سیوم
و گویند خشکی وی در چهارم بود رطوبات لزج از سینه و شش بیرون آورد و شراب وی
عظیم سودمند بود کرب و غشی را و وی بول و حیض و دم نفاس را براند و سنگ گرده بریزاند
و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و وی از غایت افراط که در وی هست بعوض بول خون ادرار
براند و مصلح آن رب مورد بود یا بلوط و جهت درد رحم نافع بود و جالینوس گوید چون دانگی
از وی سحق کنند و با روغن بلسان سرشند و زن بقدر حمصه بخود برگیرد درد زایل کند و اسحق گوید
قولنج را نافع بود و چون دانگی سقمونیا و دانگی از وی سحق کرده و یک درم شکر با ده درم خمیر
بنفشه سرشند و با آب گرم بیاشامند و اریباسیوس گوید کسی که شهوتش منقطع شده باشد
در هر سه روز یک درم و نیم از وی سحق کرده با سه درم تخم خربزه و ده درم مسکه میش و بیست
درم عسل بخورد شهوتش زیاده گردد و چون بیاشامند و بخور کنند بچه بیندازد و وی مضر
بود بسپرز و گویند اصلاح وی بعسل کنند و بدل وی گویند قردمانا است و جالینوس
گوید بدل آن در ادرار عدس مر است دو وزن آن و شابور گوید بدل آن اکلیل الملک است
و گویند بدل آن شقایق است **مصطکی** بپارسی کندر رومی و بسریانی کیا و بهندی
مسطنجی و بیونانی سحنوس گویند و آن علک رومی خوانند و کیه گویند و آن صمغی سفید بود و سیاه
بود و سیاه بود و انچه رومی بود سفید باشد و انچه سیاه بود معروف به نبطی بود تخفیف در وی
سخت تر

تر از تخفیف سفید بود و قوه قبض در وی کمتر بود و وی لطیف تر و سودمند تر از کندر بود و گویند
حده وی کمتر از مجموع صموغ بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند تر است و قبض در
اجزای وی یکسان بود یعنی در عروق و ورق و قضبان و اغصان و اطراف و ثمر وی، آن عصاره
ورق آن و قشور بیخ آن قائم مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس بود در حب امعا و استطلاق
بطن و نفث دم و زنانی که چون از رحم ایشان گشوده بود و رحم و مقعد که بیرون آید و
دیسقوریدوس گوید قوه مجموع درخت وی قابض بود و قوه ثمر وی و ورق و قشر بیخ وی مساوی
و اگر طبیخ ورق وی بر ریشهای کهن و بر استخوان شکسته و بر اعضای مسترخی ریزند نافع بود و قطع
سیلان رطوبات مزمن از رحم بکند و بول براند و چون بدان مضمضه کنند دندان متحرک را
محکم گرداند و چوب وی نافع بود تا بحدی که چوب مواشی و سک و اگر از شاخهای وی مسواک گردانند سازنده
دندان را جلا دهد و جالینوس گوید مرکب بود از قوتی متضاده یعنی قوه قبض و تسخین و قوه تلیین بدن
سبب است که اورام معده و مقعد و امعا و جگر را نافع بود و خاییدن وی بلغم از سر بکشد و سرفه
بلغمی را سود دهد و نفث دم و مقوی معده و جگر بود و بوی دهان خوش کند و بن دندان محکم گرداند
و مسخن معده و جگر بود و محلل رطوبات معده و مسکن مغص که از رطوبت بود و چون با روغن زنبق
سعوط کنند صداع سرد را نافع بود و چون با زیت بگدازند شقاق لبها را نافع بود و چون بر
ضمادات کنند درد امعا را مفید بود و چون با آب سرد بیاشامند رطوبت معده دفع کند
و اشتها بیاورد و بلغم بگدازاند و ورم جگر را و نزف دم را نافع بود و گویند مضر بود بمثانه
و مصلح وی آن بود که بسرکه خیسانند و خشک کنند و با کثیرا استعمال کنند و صاحب تقویم گوید
بسیار از وی استعمال کردن تشنه بود و مصلح آن صمغ عربی بود و فقد و بدل آن یک
وزن و نیم آن صمغ البطم است و گویند بوزن آن لبان که آنرا کندر دریایی خوانند **مصع**
ثمر عوسج است قابض بود و شکم ببندد و اگر زیاده خورند قولنج آورد و سخت **مصل**
طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و ابن ماسویه گوید در سیوم سوداوی مزاج را بد بود و مضر بود

بمعده وسفل وکیموس بد دهد واگر با گوشت فربه بپزند ضرر آن کم شود مصباح
الروم کهربا است وگفته شد مطبوخ عنیدالعنب خوانند و مسبحج خوانند
وگفته شود مطحثا لعوق مطحیثا گویند وآن لعوق خوراست ودر مربات گفته
شود مطنجن نیکوترین آن بود که رسیده وتر بود وآن خشکر ازخته بود وآنچه
با سرکه بود گرم وخشک بود وآنچه با مری بود بی سرکه بغایت گرم وخشک بود ووی ملطف
بلغم ومنشف رطوبات معده وآنچه با با زیر بود دشوار هضم شود وتشنگی آورد واگر سرکه کو ند
بعد از آن بریان کنند تشنگی نیاورد وآنچه بی سرکه با آب بجوشانند بعد از آن مطنجن کنند ومری و
دارچینی بر آن کنند تشنگی آورد مظ جلنار است وگفته شد معشوق از اجار
انزاجست گویند وگفته شد وانیات ماسودانه است وآن نیز گفته شد معقار
صمغ اجاص است وگفته شد معد خصی الثعلب است وگفته شد معین مازریون
است وگفته شد معا نیکوترین روده آن بود که از گوسفند حولی کرند وطبیعت
آن سرد وخشک بود عصبی ومصلح کسی بود که غذاء وی دخانی بود ووی دوالی در ساقین
احداث کند از بهر آنکه خونی که از وی متولد شود بد بود ومیل بسردی داشته بود وباید
که بشویند نیکو وبسکباج برند وابا ریز معده وی چون معا بود در احوالها
ووی صالح تر از امعا بود وسرد وخشک بود مغاث بهترین آن بغدادی
بود وسفیدی که میل بزردی داشته باشد وطبیعت آن گرم وتر بود در دوم وگویند خشک
بود مقوی اعضا بود ومسمن وضماد کردن شکستگی وکوفتگی والم نقرس وصلابه مفاصل وفسخ
را نافع بود وملین صلابت حلق وتشنج بود وباه برانگیزد خاصه تخم وی ومقدار ماخوذ از وی
یک درم بود وگویند مضر بود بمثانه ومصلح وی عسل بود ودر ضماد آبدل وی قلت بود مغرا
نوعی از طین است سرخ رنگ وبیونانی میلطوس خوانند وبطیسقون گویند بشیرازی گل سرخ
گویند ونجاران استعمال کنند ونیکوترین آن بود که سرخی روشن بود نه تاریک وگویند نیکوترین آن
مصری

مصری بود وطبیعت آن شیخ الرئیس گوید سرد بود در اول وخشک بود در دوم وقوت گوید
در قبض وتخفیف نیکوتر از طین مختوم بود جراحتها را باصلاح آورد وکرم بکشد وچون در سرکه
حل کنند وبر حمره ومجموع اورام حاره طلا کنند نافع بود ومجرب خواه ریش شده وخواه ریش
ناشده واگر بر سوختگی آتش کنند وبا تخم مرغ نیم برشت بیاشامند خون ببندد واگر با آب لسان الحمل
بود حرقتا معا ومثانه را سود دهد وطبیعت ببندد ودرد جگر را نافع بود واگر با آب لسان الحمل
حقنه کنند خون که از معا اسفل روانه بود قطع کند مغموده قلیه بادنجان است
معنیسا صاحب منهاج گوید مانند مرقشیثا بود ونیکوتر وگویند وگویند کلیسیت سیاه
رنگ که از کوه کاشان می آورند ومولف گوید آنچه محقق است سنگی است الوان بغایت سست
واکثر سیاه رنگ بود که بسرخی زند ونقطها سفید بر آن باشد وآبگینه گران استعمال کنند جهت آنکه
آبگینه را سفید کند وآبگینه گران انرا سنگ مغنی خوانند ورنگ بوکان خوانند ودر ولایت شیراز در قریه
فاروق دهی است که انرا برکان خوانند واز آن دیه خیزد وانرا سنگ برکان از بهر این گویند ووی
قابض ومبرد ومجفف بود ومقوی معده بود وسنگ بر نراند ودر داروهای چشم استعمال کنند ومقدار
ماخوذ از وی تا نیم درم بود ومضر بود بدل ومصلح وی عسل است وبدل آن مرقشیثا مغنا
حجر المغناطیس خوانند وگفته شد مفرح القلب المحزون ترنجان است وبادر بویه
نیز گویند وگفته شد مقل صمغیست که انرا کوار خوانند ومعروف بود بمقل ازرق وبمقل مکی
وبمقل الیهود وعربی بود وصقلی بود وغیر مقل مکی که آن ثمر دوم است وگفته شود ونیکوترین وی آنست
که صاف بود وبلون اسرشم بود ازرقی که بسرخی مایل بود وزود حل شود وهیچ چرکی وخوبی
در وی نبود وچون بخور کنند خوشبوی بود مانند اظفار الطیب ورایحه غار کند وطبیعت آن گرم
بود در سیوم وگویند در آخر درجه اول وخشک بود در سیوم وگویند سرد بود وگویند تر بود ورازی
گوید گرم وتر بود در دوم طاعون را نافع بود ودیسقوریدوس گوید لعاب دهان روزه دار حل کنند
تا چون مرهم شود وبر ورم حنجره نهند نافع بود وچون بخود برگیرند وبخور کنند انضمام رحم بگشاید

طبیس

و بچه بیرون آورد و مهر رطوبت که باشد پاک کند و چون بپاشند مثل سنک که ده و مثانه بریزاند
و بول و حیض براند و اگر در مسهلات کنند منع سحج کند و اگر بیاشامند گزندگی جانوران او سرفه
کهن را نافع بود و مقوی جماعت بود و فربهی آورد و مفتح سده کرده و مثانه بود و مسهل بلغم و
سودا بود و مقدار آنچه از وی تناول کنند یک درم باشد و وی خنازیر را نافع بود و زایل کند
و با سرکه بر سعفه طلا کردن سود دارد و فسخ عضله و صلابت اعضا و تعقد آن و کزاز و درد پهلو
و ریاح را نافع بود و چون بپاشند مثل و بخور کنند و بخور بر کیر نو بواسیر را نافع بود و خون آن ببندد
و محلل اورام سفل و انثیین و خون بسته بود و عرق النسا و نقرس را نافع بود و اسحق گوید مضر
بود بجگر و مصلح آن زعفران بود و گویند مضر است بشش و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن بوزن
ضعف البطم بود و نیم وزن آن کندر دریایی بود **مقل مکی** ثمر مقل دوم بود و صاحب منهاج
گوید ثمر درخت مقل بهش خوانند چون تر بود و چون خشک گردد و قل خوانند و در اندرون وی استخوانی
بود و آنچه نخته بود خارج آن در مکه خورند و لذیذ بود و در اندلس نارسیده خورند عفوصتی تمام داشته
باشد و اندکی و بغایت خشک بود و قابض و بارد بود و شکم ببندد و قوت معده بدهد و پوست وی
نخته تقطیر البول را مفید بود و این ثمر را مقل مکی خوانند **مقلونیا** ملونیا گویند و گفته شود
مقلیاثا بسریانی حرف گویند و گفته شد **مغر** نبات صبر است و علی خوانند و گفته شد
مقدونس و مقدونیس نیز گویند و آن کرفس قدونی است و منسوب بما قدونیا است و نبات دوم
بود و آن فطراسالیون است و گفته شد **ملکسا الاندر** سکر انا کوب است
و گفته شد و فلوس و بوصیر نیز گویند و آن ماهی زهره است و گفته شد **ملکسه فق** شله
مخلصه است و گفته شد **ملح** بپارسی نمک گویند و آن انواع است ملح عجین و ملح اندرانی و
سیاه و نفطی و ملح هندی سرخ رنگ و ملح مر آنچه تلخ بود نزدیک بنوره بود و نیکوترین
آن اندرانی بود سفید رنگ پارسی اندرانیک طبرزد خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
و دیسقوریدوس گوید قوت وی قابض بود و جلا دهد و محلل و منقی بود گوشت زیاده از ریشها بخورد
و در

و در داروها چوب استعمال کنند و اورام بلغمی و حکه و نقرس و جذام و قوبا سود دهد و نمک بادها
بشکند و منع عفونت بکند و سودمند بود غلیظی اخلاط را و بگدازاند و چون با زیت
و سرکه بیامیزند و بدان تحنک کنند خناق را ساکن کند و اگر با عسل بود و ورم لهاة نغانغ را نافع بود و اگر
چو سوخته بعسل ضماد کنند اکله و قلاع و استرخاء لثه را مفید بود و با بزر کتان بر گزندگی عقرب
ضماد کردن نافع بود و با بودنج کوهی و زوفا گزیدن افعی نر را سود دهد و با زفت و قطران
با عسل بر گزیدن مار شاخ دار نافع بود و با سرکه و عسل دفع مضرت سم هزارپای و گزندگی
زنبور بکند و چون با مویز و عسل و عسل بلادر ضماد کنند دمامیل را نضج دهد و با فودنج و خمر با عسل
منضج اورام بلغمی بود که ایشان عارض شود و گزیدن نهنگ را سودمند بود و چون سحق کرده در
کتان کنند و در سرکه فرو برند و بر عضو گزنده می مالند نافع بود و چون با سکنجبین بیاشامند دفع مضرت
افیون و فطر کشنده بکند و ابو جریج گوید چون با غذایی که سرد بود مانند پنیر و ماهی و لوا منع خلط
کند از طبیعت خود بگردد تا بحدی که گرم و خشک گردد و بر اسهال و قی یاری دهد و بلغم لزج از معده
و سینه دفع کند و امعا را بشوید و بر هضم طعام یاری دهد و موافق مرطوبی مزاج بود و
نحفا را مضر بود و چون با سرکه حل کنند و بدان مضمضه کنند قطع خون که از بن دندان آید و خون
که بسبب دندان برکندن بود ببندد و اگر گرم کنند و در دهان نگاه دارند درد دندان را نافع
بود و چون بدان غرغره کنند بلغم را قطع کند و دماغ را پاک گرداند و چون صوف پاره بدان
تر کنند و بر جراحتهایی که تازه بود و خون روانه باشد نهند خون را ببندد و نمک اندرانی چشم
روشن و تیز کند و ناخنه و سفیدی چشم تنک و ضعیف گرداند و سبل را سودمند بود و درد
معده سرد را نافع بود و مسهل بلغم عفن خام و سودا بود و مقدار شربتی نیم درم بود و نمک
سوخته دندانها را جلا دهد و صفت سوختن وی نیکوتر آن بود که نمک را بشویند یکبار روزها
کنند تا خشک شود پس در دیگی کنند و سر دیگ بنهند و بر سر آتش نهند و آتش سوخته گردد بر
دیگ کنند و رها کنند تا آنگه که یارسیده آن زمان سوخته گردد و بعضی نمک را در خمیر گیرند و در میان
آتش

سوخته نهند و رها کنند تا خمیر سوخته گردد و بیرون آورند و نمک تلخ مسهل سودا بود
بقوه و رازی گوید بسیار خوردن نمک محرق دم و مضر بصر و مقلل منی بود و حکه و جرب آورد
و صاحب منهاج گوید مضر دماغ و بصر و شش بود و مصلح وی آن بود که بشویند و سعتر اضافت
وی کنند و گویند بدل آن نیم وزن آن نوشادر است و گویند نیم وزن آن بوره **ملح**
الدباغین سورج است و گفته شد **ملح الصاغه** تنکار است
و گفته شد **ملح بربنیه** نوشادر است و گفته شود **ملح سبخی** ملح
عجین است و گفته شد **ملح الغرب** بوره درخت عرب خوانند و وی قوی‌ترین
بورها بود و گفته شد **ملح هندی** نمک هندی گرم و خشک بود و وی گرمتر و لطیفتر
انواع ملح بود **نفطی** نیکوترین آن بود که منتن الرایحه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و قی
را یاری دهد و مسهل سودا بود و مقدار شربت نیم درم بود و مضر بود بمعا و مصلح وی هلیله
زرد بود **ملاح** قاقلا بود و گفته شد **ملوخیا** ملوکیه گویند و آن نوعی
از خبازی است و آن بستانی بود و بشیرازی خطمی کوچک گویند و درخت وی مانند درخت خطمی
بود اما گل وی سرخی کوچک بود و نیکوترین ملوخیا آن بود که سبز و بزرگ بود و قضبان
وی بسرخی مایل بود و طبیعت آن سرد بود در اول و تر بود در دوم و گویند سرد بود
بود در سیوم التهاب را نافع بود چون بر معده و سینه ضماد کنند و سیلان حیض را نافع بود
و اختلاف دم و صداع و درد چشم و درد چشم چون با آرد جو ضماد کنند سودمند بود و اسحق
گوید سده جگر و زهره بگشاید چون از آب وی سی درم بیاشامند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح
وی گل بود با گلاب والله اعلم بالصواب **ملطاه** مشط الراعی است و گفته شد گ
ملونیا خوانند و آن جزره دراز بود بشیرازی ابراخیار دراز خوانند و آن مانند خیار بزرگ ملونیاء
بود و طبیعت آن و تر بود و زود هضم شود **ممسک الارواح** موقف
الارواح خوانند و آن اسطوخودوس است و گفته شد **منج** بلج گویند و بپارسی منک و در ... با
باگفته

۲۲۶

گفته شد **من** هر طلی که بر درختی افتد و با برسکی آنرا من خوانند مانند ترنجبین و
کزنگبین و شیرخشت و بیدانگبین و امثال آن و طبیعت آن ماسرجویه گوید گرم بود در
و معتدل بود در رطوبت و یبوست سینه و شش را نافع بود و رطوبت آن و خشونت آن
نرم گرداند و سرفه که از رطوبت بود زایل کند و حبیش الحکیم گوید گرم بود در آخر درجه دوم و خشکی
وی نزدیک بگرمی بود و نیکوترین آن بود که لون وی صافی بود و صبح خوب در رحت با وی آمیخته
نبود استرخاء معده را نیکو بود و ماء اصفر و اسود دهد و طبیعت محکم دارد و چون بیاشامند
و ضماد کنند بر شکم و چون سعوط کنند مقدار دانگی دماغ را پاک کند و بادهای غلیظ از وی بیرون
بهاء آورد و مقوی ادویه بود چون با وی خلط کنند و شربت و سعوط و وی را خلط کنند با ادو
بزرگی از بسیاری منفعت آن در بدن **منسم** در باب حا در صفت حب المنسم کنند شد
منج پرورده کافوری است در مرکبات گفته شود **منجوشه** سنبل رومی است
و گفته شد **مندعوم** بیروح است و گفته شود بروح مندرا عروس خوانند
منشور خیر را بدین اسم خوانند و گفته شد و نوعی از خصی گشن است که آنرا منشور خوانند
شان **منزلی** عود است و گفته شد **منخ** مرج است و گفته شد **منج زراو**
بار تخم خیری است و گفته شد **موز** در حقیقت مانند نخل و ثمر وی را موز خوانند و در طرف دریا
بسیار باشد و بطعم شیرین بود مانند خشخاش با پوست بود و طبیعت وی ابن ماسویه گوید
گرم بود در وسط درجه اول و تر بود در آخر آن غذا اندک دهد و ریش حلق و سینه و شش
و مثانه و سرفه خشک را نافع بود و باه را تحریک دهد و گرده را نیکو بود و بول براند و شلم
و بسیار خوردن وی مولد سده بود و صفرا و بلغم زیاده کند کسب مزاج و وی بر معده
ثقیل بود بغایت و مصلح وی نبات بود که با وی بخورند یا عسل پیش از طعام باید خورد
و بعد از وی سکنجبین بزوری و بعد از وی غذا نشاید که خورند تا آن زمان که غذا بگذرد
و بخاصیت سم کلاب است **موردا سفرم** مورد بری است و نیکوترین آن

رومی بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و صرع را نیکو بود و مقوی معده و جگر
بود و صداع و رطوبات دماغ را نافع بود و چون بخود برگیرند کرم را بکشد **مو** [بیزج] بنامی
میویز خوانند و بعضی امامیطیقون خوانند و ساق نبات وی و ورق وی مانند شبت
بود لیکن ساق وی غلیظتر بود و بدرازی دو گز بود و بیخ وی را مو خوانند و بورن و لون
غاریقون بود لیکن بزردی مایل بود و اندکی تلخی داشته باشد و خوشبوی بود و این
مستعمل است و طبیعت آن صاحب منهاج گوید گرم و خشک است در سیوم و در وی رطوبتی
نافخ و غیر نضیج بود و جالینوس گوید گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم و نیکوترین آن
سفید روشن پاک بود و بول و حیض براند و ملطف بود و گرم‌تر از سنبل بود و قابض تر
درد مفاصل را نافع بود و جگر سرد را سود دهد و طلا کردن عسر البول را مفید بود و اشامیدن
و ضماد کردن و درد مثانه و گرده را چون کوشانند و بیاشامند نافع بود و اگر بکوبند و با عسل
بسرشند و لعق کنند بادی که در معده بود و در رحم و درد مفاصل و سینه را سود دهد
و چون بکوشانند و زن در آب آن نشیند حیض براند و چون ضماد کنند بر زهار کودکان
بول براند و اگر زیاده استعمال کنند صداع آورد و اسحق گوید مضر بود به سپرز و مصلح وی تخم
کرفس بود و بدل آن نیم وزن آن جوزبوا و نیم وزن آن سنبل و گویند بدل آن نیم وزن آن
فلفل سیاه بود و گویند نیم وزن آن جوزبوا **مومیای** نیکوترین آن معدنی
بود که از ولایت دارابجرد خیزد و دیسقوریدوس گوید مومیای بقوه زفت و قفر بود و چون
با هم بیامیزند و طبیعت آن بود الا مومیای منفعتی بسیار تمام دارد و طبیعت آن گرم بود
در سیوم و لطیف بود و محلل و شیخ الرئیس گوید گرم بود در آخر درجه دوم و خشک بود در
اول مقوی روح بود بخاصیت سودمند بود و رمها بلغمی را و خلع و کسر و سقطه و ضربه و فالج
و لقوه خوردن و طلا کردن و درد شقیقه و صداع سرد و دوار را سودمند بود و چون
حبه با بسر زنگوش سعوط کنند و کذا فی زبان از قیراطی بطبیخ سعتر فارسی بیاشامند نافع بود
ومنع

ومنع نفث دم از شش بکند و خناق و درد حلق قیراطی از وی با سکنجبین یا رب توت
سودمند بود و قیراطی از وی با آب کمون خفقان را نافع بود و حبه از وی فواق را زایل کند چون
بطبیخ بیاشامند و قیراطی از وی با شیر تازه بیاشامند مثانه را نافع بود و دو حبه از وی
با قیراطی گزیدن عقرب را با شراب صرف بیاشامند یا مثلث و بعد از آن با روغن گاو بر موضع
گزندگی بمالند و جهت کسر چون بیاشامند زود نفوذ کند تا موضع کسر و نیم دانگ در آبی که
انیسون جوشانیده باشند حل کند و بر شکم مستقی طلا کند نافع بود و جهت امساک بول
هر روز دو حبه با آبی که تخم کرفس جبلی و نفاح اذخر در آن جوشانیده باشند بیاشامند
و ابتداء جذام و برص و داء الفیل هفت روز ناشتا بطبیخ افتیمون هر روز نیم دانگ بیاشامند
و درد معده که سردی بود و سوء الهضم دو حبه هر روز بشراب صافی بیاشامند و گزندگی مار
عقرب و کسی که زهر خورده باشد هر روز دو حبه با آب انیسون و ورق درینه و بودینه کوهی
آن نخته باشند بیاشامند و رعشه که ظاهر گردد در اعضا بسبب برودت هر روز دو حبه
با آبی که صعتر و زیاده تر از این فارسی و راسن حلی در آن نخته باشند و جهت اختناق رحم و مجموع علتها
زنان را بدید شود از سردی دو حبه با رب سادج هندی بیاشامند و جهت ربع کهن هر روز
نیم دانگ در آبی که بیست درم بادآورد در آن نخته باشد بیاشامند و این خاصیتها و
زیاده تر از این دارد اینجا کوتاه کردیم لیکن آنچه از ولایت داراجرد آورند و معروف بشبانکاره
بود این منفعتها دارد و غیر فرنگی که آن معمول از آدمی است و غیر انواع دیگر از کوهها یا از آب
خیزد و آن قفر الیهود بود و منافع نزدیک مومیای بود و گفته شد صفت آن
مولوندانا نیکوترین آن بود که بلون مرداسنج بود و جالینوس گوید بقوه
مرداسنج بود و در مرهمها گوشت زیاده برویاند و مولف گوید بشیرازی انزروت [?] ... له
خوانند و چون باب بسایند و در شب بغل بمالند گند آن ببرد **موم** شمع است
و گفته شد **موش بندی** بوش بندی است و گفته شد **مولی**

نکاری

و مهلاست و گفته شد **موراموس** که زالبراست و گفته شد **مرقیون**
نوعی از سموم است نزدیک به بیش و مداوای کسی که آن خورده باشد مانند کسی که بیش خورده
باشد **مها** صاحب منهاج گوید سنگیست که مسور گویند و صاحب جامع گوید نوعی
از ابگینه است که در معدن یا مغنیسا جمع می شود و مهای میگردد و در بحر اخضر یا سند و در صعید
مصر و آن سنگیست سفید رنگ و نوعی دیگر هست که حجر و رنگ وی کمتر می باشد
و صلب تر که چون نگاه کنند ظن برند که ملح اندرانی است و نوع اول که گفته شد بلورست
بتحقیق و ابوطالب بن سلیمان گوید مهای چون زن در زمان زائیدن از خود بیاویزد زائیدن
بروی سهل گردد و خاصیت وی منوس گوید که آنرا زبان او کسی که سخن نیاید گویند چون سحق
کنند به سرکه و نمک و سیر و زعفران و نوشادر و با عسل حل کنند و زبان از ابدان تحریک دهند
چند نوبت آن رحمت از وی زایل شود و کسونقراطیس گوید مهای سودمند بود از نعاس و سل
که عارض شود کودکان را و کسی را که شیر دشخوار از پستان بیرون آید چون مسح کنند شیر آسان
بیرون آید و نیمی گوید چون با آب سحق کنند سفیدی چشم زایل کند **مهلد** نوعی از طنبشا
است که معروفست براحة الاسد و اسل منترق فیلقی گویند **میس** درخت است و بیونانی خوانند
لوطوس خوانند و ثمر وی بزرگتر از فلفل بود و سیاه رنگ و مغز وی سفید و شیرین بود معده
را نیکو بود و شکم ببندد و وی لطیف و مجفف و نشاره چوب وی چون بیاشامند یا حقنه
کنند سودمند بود جهت قرحه امعا و زنانی که رطوبات مزمن از رحم ایشان روانه بود
و موی را سرخ گرداند و شکم ببندد **میعه** بیونانی میعه سایله را اصطرک خوانند
و عسل اللبنی نیز گویند و نعل و برا میعه یابسه خوانند و نیکوترین آن خوشبوی بود و شیرازیان
آنرا بخور خوانند و در وی قبض و تجفیف بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند تر بود مسخن
و ملین بود و منضج بود و گویند دماغ را پاک کند و جذام را نافع بود و طبیعت ببندد و مقدار
مستعمل از وی تا یک مثقال بود و سرفه و زکام و نزله که از رطوبت بود سود دهد و چون
بیاشامند

بخود برگیرد و حیض فرود آورد و از خواص وی آنست که بخور کردن وی قطع رایحه عفن میکند
و دوا را سودمند بود لیکن صداع آورد و اسحق گوید مضر است به شش و مصلح وی مصطکی بود
و صفت میعه سایله در لبنی گفته شد **میشبها** کا وچشم است و گفته شد و صاحب منهاج
گوید میشار و میشبها طیلافیون است که آن نوعی از حی العالم است و گفته شد **منسم**
منسم است و صفت آن در حب المنسم گفته شد **میبختج** بپارسی پختوش خوانند **میویز**
ج
زبیب جبلی خوانند و صاحب جامع گوید حب الراس است و این خلافست حب الراس
غیر آنست و میویزج بپارسی میویزک خوانند و نیکوترین آن مصری بود سیاه رسیده معروف
بود و میویزج حریف طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم محرق و اکال و حریف بود و تحاصیت
شپش را بکشد خاصه چون با زیت بود و تنها بر جرب و ریش شد کردن نافع بود و چون با حنظ
حب از وی بیاشامند قی کیموس لزج آورد و وی مضر بود به سپرز و مصلح وی کثیرا بود و بدل
آن گویند عاقرقرحا بود و در خوردن وی خطر بود که قرحه مثانه پیدا کند **ملیسون**
شراب سوسن است

باب النون

نارجیل بازج گویند و رانج نیز گویند و آن جوز هندی است بپارسی نارگیل گویند
و بشیرازی گردو هندی و نیکوترین آن تازه بود که سفید باشد و آبی در آن بود و شیرین
باشد و طبیعت آن گرم بود در اول درجه دوم و تر بود در اول باه را زیاده کند و غذا بسیار دهد
و منی بیفزاید و مسخن گرده بود و تقطیر البول را نافع بود و روغن وی بواسیر را سود دهد و کهن وی
کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد و طبع ببندد و وی بر معده ثقیل بود و پوست مغز وی
هضم نشود و از نهایت که پوست ولا البته باید خراشید و با شکر بخورند و گر نه شد غثیان و کرب
و غشی آورد و مداوای وی قی کنند بعد از آن ربوب فواکه ترش **نانخواه** نانجه و نانوخیه
و نانخاه گویند بشیرازی زیان خوانند و نانخواه اسم پارسی است معنی آن طالب الخبز بود یعنی
طلب کننده نان و نیکوترین آن زرین تازه خوشبوی بود که با بلسرخی بود و طبیعت آن گرم

وخشک بود در سیوم و گویند گرمی وی در دوم بود سده بگشاید و در ادویهٔ بهق
و برص استعمال کردن نافع بود و دیسقوریدوس گوید چون با شراب بیاشامند مغص و
عسر البول و گزندگی جانوران را نافع بود و حیض براند و ابوجریج گوید طبیخ وی نفخ را بگشاید
ثبهاء کهن را نافع بود و چون طبیخ وی بر گزندگی عقرب ریزند در حال درد ساکن کند و فارسی
گوید قطع فتح که در سینه بود و معده بکند و مسکن ریاح بود و طعام را هضم کند و درد دل را
و غثیان را عظیم نافع بود و کسی که طعم طعام نداند و بوی کس بوید سحق معده و جگر بود و اشامیدن
وی و ابن ماسویه گوید گرده و مثانه را پاک کند و طبری گوید سنگ بگدازاند و کرم و حب القرع
بیرون آورد و صاحب منهاج گوید با سداب بول براند و آب وی چون در چشم چکانند خون
بسته را بگدازاند و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و اسحق گوید مقلل لبن بود و مصلح
وی ترمس بود و گویند چون سحق کنند و با عسل بسرشند و طلا کنند بهر دردی که باشد در هر
موضع که بود و ورم ابدا تحلیل دهد و چون زن بدان حقنه کند رحم را پاک گرداند و رطوبات
عفن خشک گرداند و بوی آن خوش کند و چون بر روی طلا کنند شوربی را زایل کند و چون بکوبند
و با گردکان سوخته بخورند بر حر را نافع بود **نارنج** صاحب منهاج گوید گوشت وی گرم
بود در دوم و حامض وی سرد و خشک بود در اول و محلل نارنج سرد بود از دماغ و وی لطیف تر از
اترج بود و مانند وی بود در فعل و شریف گوید درخت وی مشهور است و ثمر وی مرکب بود
از قوی مختلف و پوست زرد وی گرم بود و لطیف بود و حامض وی سرد و خشک بود در سیوم
و تخم وی و بیخ وی گرم و خشک بود و پوست وی خشک کرده سحق کنند و با آب گرم بیاشامند محلل
مغص بود در زمان و اگر ادمان شرب آن کنند با زیت کرم دراز از روده بیرون آورد
و پوست وی چون تر بود در روغن خوب بسایند و سه هفته با آفتاب نهند در منفعت مانند دهن
ناردین بود و چون از وی دو مثقال بیاشامند گزیدن عقرب و مجموع گزندگیها که سم سرد نافع
بود و دانه وی چون بیاشامند سودمند بود سمهایی که عارض شود بسبب گزندگیها و حامض وی
بناشتا

بناشتا خوردن جگر را ضعیف کند و معده سرد مزاج را بد بود و التهاب معدهٔ گرم را
نافع بود و اثر سیاهی از جامه سفید ببرد و اگر سنگ در وی خویسانند بگدازد و اگر عروقها باریک
وی جمع کنند و خشک کرده سحق کنند و با شراب بیاشامند سودمندترین داروها بود جهت دفع
سموم قتاله که بسبب آن سردی بود **نارمسک** ناعیست خوانند و آن اجماع زبان
هندی است و تاویل بپارسی مسک الرمان بود و صاحب منهاج گوید فقاحی و قشوری و اقاحی است
مانند بسباسه و مولف گوید فقاحی است مانند تخمی سرخ رنگ و اندکی برگ سبز در میان آن بود
و اسحق بن عمران گوید از خراسان خیزد فی الجمله منفعت وی مانند منفعت سنبل بود و نیکوترین
آن خوشبوی بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند گرم و خشک بود
در سیوم لطیف بود و معدهٔ سرد را و جگر سرد را عظیم سود دهد و ملطف اخلاط غلیظ بود
و محلل آن الشیخ الرئیس گوید بدل آن دانگ و نیم آن زنجبیل و نیم وزن آن پوست
و دانگ آن سنبل بود و ابن عمران گوید بدل آن بوزن آن قسط و گویند بدل آن نیم وزن
آن قسط است **نارفارسین** نوعی از ارمر است که مغشوش کرده اند بعضی
از نیوعات و آن کشنده بود **ناردین** سنبل رومی است و مولف گوید آن
بیخی است بلون مشابه مامیران و عروق الصفر بود و بشکل اسارون ریشه داشته
باشد لیکن ریشهٔ وی باریکتر از ریشه اسارون بود و نیکوترین فربه تازهٔ خوشبوی
بود و انچه بسفیدی مایل بود بد باشد و طبیعت ناردین گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم
چون در کحلها کنند موی مژه برویاند و وی بول و حیض براند و ورم رحم را نافع بود در طبیخ
وی نشستن و یک درم از وی فالج و لقوه را نافع بود و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح
وی کثیرا بود و بدیل عسل و بدل وی سنبل هندی بود **نافوخ** دلبوث است و گفته
شد **ناریکوا** زبان العال خوانند و آن خشخاش است و گفته شد ناریکوا
خشخاش سیاه است **ناب الکلب** دندان ناب سگ دیوانه

وغیر دیوانه در باب عین در صفت عظام گفته شد **ناغیست** نامشک است و گفته
شد **ناطف** بتازی قبیطه خوانند آنچه از شکر بود معتدل بود موافق جوانان و کهلان و پیران
و مزاجهاء سرد و گرم و سرفه که از حرارة بود و آنچه بخشخاش بود سودمند بود اصحاب نزله
را و حرقت بول را نافع بود و آنچه از عسل بود موافق مزاجهاء سرد و پیران بود ولیکن صداع
آورد و مولد صفرا بود خاصه جوانان را و آنچه بفستق بود نافع بود کسی را که در سینه و شش او
سده و خلطی بلغمی بود و آنچه بکنجد بود کثیر الغذا بود و نافع بود سرفه و سینه را ولیکن ثقیل بود
و مرخی معده و آنچه بمغز کان بود بغایت گرم بود و گرده را بکن صداع آورد و تعدیل آن
بخشخاش و کاهو کنند و آنچه ببادام بود گرم اندک داشته بود سرفه که از رطوبت بود
نافع بود **نبق رطب** بتازی کنار تر خوانند و عرب نبق دوها گویند و طبیعت
آن سرد بود در اول و تر بود و گویند خشک بود در اول و آنچه شیرین بود سردی وی
کمتر بود و آنچه مایل بحموضت بود سخت سرد بود و وی طبیعت براند و گویند حکم وی و سیب
و امرود مساوی بود و آنچه معتدل بود از وی شکم ببندد و غیر معتدل دافع قوه بود از بهر
آنک هضم نشود و مهیج مغصه بود و وی مولد بلغم بود و از بهر اینست که محرور مزاج بعد از وی
سکنجبین خورد و سرد مزاج کلنگبین **نبق یابس** کنار خشک سرد و خشک بود
و سردی وی کمتر از سردی تر بود و در وی تخفیف و تلطیف بود و قابض بود و قوة معده
بدهد و شکم ببندد و منع نزف و اسهال که از ضعف معده بود بکند خاصه چون بریان کنند
و با استخوان بکوبند و غذا اندک دهد **نبت الارز** حب صنوبر است و گفته شد
نبیذ التمر شراب خرمایی نیکوتر آن بود که از رطب سازند و طبیعت آن گرم
و تر بود بدن را فربه کند و مسهل بود و غذا بسیار دهد و مسخن بود و غلیظترین نبیذها بود
بغیر از دوشابی و سده آورد و مولد خون بود و سوداوی تیره و مضر بود با عصاب و حواس
و دافع آن رب ترش مضره وی کم کند **نبیذ دوشابی** نیکوترین آن بود که از
سیلان

از سیلان رطب سازند و آن گرم و تر بود حرارة وی کمتر از خرمایی بود و مسهل طبیعت
بود و چون بکذرد غذا بسیار دهد و غلیظتر از خرمایی بود و دیرتر بگذرد و با دانکیر تر بود
و مولد سده بود خاصه چون تازه بود **نبیذ العسل** گرم بود بغایت
کمتر از خمر بود و خشک باشد رطوبت معده و مزاج سرد و مرضهاء سرد بلغمی را نافع بود خاصه
چون با جاده سازند و وی خار آورد و بیشتر از خمر مضر بود محروری مزاج را و مولد
صفرا بود و صداع آورد و اولی آن بود که تنقل با نار مزوره کنند و نقل آن نبیذ از نبید
و اگر خمار عارض شود ترش فواکه ترش مانند غوره و انرج و مانند آن خورند **نبیذ
الفانید والتین** مسهل طبیعت بود و صفراوی مزاج را موافق
بود و کسی که علة گرده و مثانه دارد و سینه و شش را نیکو بود و مسخن بدن بود و مسمن وی
و جرب و حکه آورد فی الجمله مجموع نبیذها مقصر باشند از شراب **نبیذ الزبیب**
گرم و تر بود و حرارة وی دون حرارة خمر سیاه غلیظ بود و چون افاویه در وی کنند کس
بطبع وی باشد رطوبت معده را نافع بود لیکن منافع وی نه نزدیک بود بخمر و مسهل بود
و اگر عسل با وی بود گرم و خشک بود سرد مزاجان و مرضهاء سرد بلغمی را نافع بود و
ادرار بول بکند و مسخن گرده و مثانه بود و سنگ و فضولی که بود بیرون آورد و شکم
ببندد و آنچه از میویزج بود غذا بیشتر دهد و خونی که از وی متولد شود متین و غلیظتر
از خونی بود که از شراب زود مستحیل شود بخلطی سیاه که اندر وی خون حول بعد و بعد از آن
مستحیل بود بسودا و سوداوی مزاج باید که اجتناب نماید از وی **نبیذ النار**
سکری نیکو بود و مسخن و ملین بود و سودمند بود جهت درد پشت و گرده که از خلطی
سرد بود **نبات** بهترین آن سفید شفاف پاک سبک بود و طبیعت
وی معتدل بود و حلق را صافی کند و سرفه را نافع بود و موافق سینه و شش و قصبه آن
و اگر لاغر و دا خفقت وی کند سودا را نافع بود و مضر بود بمعده مراری و مصلح آن فواکه مز بود

جید

نبات الرعد کماه است و گفته شد **نجب** پوست سلیخه بود و گفته
اسم هر قشوری بود و مخصوص بود بسلیخه طیب **نجم** و نجیل و نجبر این هر سه اسم سل است
و گفته شد **نحاس** بپارسی مس گویند و آن انواع است یک نوع سرخ بود که بزردی
زند و معدن آن قبرس بود و آن فاضلترین انواع مس بود و یک نوع روشن و یک نوع
بسیاهی مایل بود و بصنعت زرد کنند و یک نوع طالیقون است و گفته شد و مس چون
بسوزنند روسختج گویند و وی حریف بود و در وی قبض بود و چون بشویند نافع بود و نیکوترین آن
بشبهی رقیق املس سرخ بود از هر دو طرف و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و
در وی حدت و قبض بود و شرب کردن از طرفهاد سبب سهل بود و باید که حذر کنند از آنکه
چیزها در وی رها کنند از چیزها شور و تلخ و ترش و شیرین و چرب و گوشت و اولی آن بود
که چون چیزی در وی بپزند چون گرم بود از وی بیرون و رها بکنند که در آن سرد شود که مضر بود
و زنجار روی سم است و گفته شد درزا **نحاس محرق** روسختج خوانند و گفته شد
نحام مرغ آبی بود ابن ماسویه گوید گوشت وی اکرم لحوم طیر بود و افضل گرم بود و چرب
قوة چشم بدهد و منی بیفزاید و مصلح بدن بود و صاحب منهاج گوید صحیح آنست که دیر هضم شود
و از بهر اینست که با بازیرا استعمال کنند و از وی آن مثلث خورند یا بعضی از جوارشنات
نخاع بپارسی پشت مازو گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود **نخاله** بپارسی سبوس
طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و در وی تلیین و جلا بود و تنقیه بسیار سینه را
نرم گرداند خاصه سبوسی که از آب وی و شکر سازند و وی محلل ریاح و بلغ بود و چون در موضعی
که نفخی بود چون گرم کرده در کیسه کنند و تکمید کنند بدان موضع نفخ را تحلیل دهد و با سرکه گرم
کرده بر جرب متقرح ضماد کنند نافع بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند بر پستانی که شیر
در وی بسته بود و ورم آن ساکن گرداند و اگر بات تنها بود همین سنبل بود و اگر سبوس
در سرکه خیسانند و بر آتش نهند و دود آن در بینی کسی رود که زکام داشته باشد شفا یابد
ند

شفا یابد **ند** بپارسی گشته خوانند و آن مرکب از عود و عنبر و مشک بود و بخور وی
مقوی قلب بود و دافع سموم **ندع** صعتر است و گفته شد **نرجس** عبهر خوانند
بپارسی نرگس گویند نیکوترین وی مضاعف و شیرازی اند امعت زرده گویند و طبیعت
وی معتدل بود در گرمی و خشکی لطیف بود و گویند گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم سدهٔ
دماغ را بگشاید و زکام سرد را نافع بود و در وی تحلیلی قوی بود و صداع که از رطوبات بود
سود دهد و مصدع سرهای گرم بود و مصلح وی بنفشه و کافور بود **نرد** طلاییست مرکب از
صندل سرخ و گل ارمنی و فوفل و آقاقیا و حضض و اسفیداج و مرداسنگ و ورمهای گرم
را نافع بود و در مرکبات گفته شود **نروک** مولف گوید صاحب منهاج و صاحب جامع
صفت وی نگفته آن گیاهیست کوهی که ورق آن بورق خیار زه ماند و بیخ وی را
دواء النمر خوانند و گویند پلنگ را زاییدن دشوار باشد چون یکبار زاد بتقدیر حق سبحانه
و تعالی میداند که چون این بیخ بخورد دیگر آبستن نشود آن گیاه را طلب کند و بیخ آن برکند بخورد
دیگر آبستن نگردد بتقدیر حق تعالی مهره در بدن وی پیدا شود گویند در پس سر وی باشد
و گویند در بن دنب و گویند در شیرزان بود و در میان سرگین وی یابند و مولف گوید
آنچه محقق است در بن دنب وی بود و باقی خلافست و آنرا حجر النمر خوانند بپارسی نروک
پلنگ خوانند خاصیت آن بسیار بود هر جراحتی که ناصور شده باشد آنرا بسایند
باب و بران جراحت طلا کنند نیکو شود و هر زنی که صلایهٔ وی لعق کند دیگر آبستن نشود
و هر مرد که با خود دارد هیچ زن از وی بار نگیرد و امتحان وی آنست که اگر در شیر گوسفند
اندازند شیر بریده شود و اگر کسی با خود دارد و در اندرون دکان خبازی رود نانها در تنور افتد
و نروک از یک دانه سیر کوچک تر بود نه بسیار در کهادا داشته باشد و از انواع نیان علی سازند
و علی را بکار دتوان تراشید و نروک را نتوان تراشید و مطلق رنگ نروک برنگ پشت
پلنگ باشد سیاه و سفید **نسرین** ورد صینی خوانند و آن دو نوعست یک نوع

بپارسی گل مشکین خوانند و یک نوع نسرین و قوه وی نزدیک بیاسمین بود و روغن وی مانند روغن
نرگس بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و شیخ الرئیس گوید در دوم و گویند در سیوم و وی منقی
و ملطف بود و سردی اعصاب را نافع بود و کرم گوش بکشد و طنین و درد وی را سود دارد و سده بینی
بگشاید و درد دندان را نافع بود و مسکن قی و فواق بود چون چهار درم از وی بیاشامند خاصه قی
وی و اصحاب مره سودا که سبب آن از عفونت بلغم باشد و مسخن دماغ و مقوی دل و دماغ
بود چون ادمان بوییدن وی کنند و محلل ریاحی بود که در سر و سینه بود و عطاس
آورد و چون سحق کرده در حمام در خود مالند بوی بدن خوش کند و عرق و چون بکوبند و بر کلف
روی مالند زایل کند و چون خشک کنند و هر روز نیم مثقال از وی بیاشامند چند روز بپای جوانی را
نگاه دارد و مانع شیب بود **نسر** شریف گوید مرغیست بغایت بزرگ و ثقیل
الطیران بود و بپارسی انرا کرکس خوانند و در طیران چون بلند گردد از مشرق بمغرب پرواز
کند و هم در آن روز باز گردد و این از عجایب است گوشت وی گرم و خشک بود چون بخورند
تشنج را نافع بود و غلیظتر از گوشت مرغان بود و دیر هضم شود و کیموس بد دهد و مولد
مره سودا بود و نزدیک گوشت کلنگ باشد و هم جنس وی و گویند زهره وی چون در چشم
کشند هفت نوبت با آب سرد طلا کنند بر اطراف چشم نافع بود جهت نزول آب و اگر با مجلا ن
عصاره بیامیزند و بشویند و کحل کنند تاریکی چشم را نافع بود و غلظ اجفان و جرب آن
و پیه وی چون بگدازند و در گوش چکانند کرم گوش را نافع بود خاصه چون سالی این عمل کنند
نشا بیونانی اموان و بپارسی نشاسته گویند نیکوترین وی سفید بود که انرا سرا
خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول گویند سرد بود در دوم و تر بود و چون
با زعفران بر کلف روی طلا کنند زایل کند و چون بپزند با سه چندان آب و قند و روغن
بادام اضافت کنند سرفه و خشونت سینه و حلق و قصبه شش را نافع بود و ریش چشم
را نافع بود و چون بریان کنند شکم ببندد و چون با شراب گرم کنی و افعی طلا کنند سودمند بود
و گویند

و گویند نشاسته غذا کمتر دهد از هر چه از گندم سازند و دیرتر بگدازد و دیر هضم شود و سده
آورد و گویند مولد سودا بود و مصلح وی چیزهای شیرین بود مانند شکر و عسل و بدل آن گرد
آسیاب بود و گویند از مغسول **نشاره** طبع نشاره طبع درخت وی بود
و نشاره چوب کهن خورده که مانند آرد بود چون ضماد کنند بر ریش بصلاح آورد و نیکو گرداند
چون با مجیدان انیسون با شراب یا سرکه بسرشند و در خرقه کتان کنند و بسرشند و در خرقه کتان
کنند و بسوزند و سحق کنند و بر قرحه نمله افشانند مفید بود و شریف گوید نشاره چوب ارز
گرم و خشک بود چون با خاسر بسرشند و بر جرب تر مالند زایل کند و چون دود کنند گزندگان بگریزند
و پشه بکشد و منفعت نشاره عاج در باب فا در صفت فیل گفته شد **نضار** درخت که چون
در کوه روید نضار خوانند و چون در زمین روید اثل خوانند و گفته شد **نطرون**
بوره ارمنی است و گفته شد **نعنع** بیونانی منثی خوانند و هیزار گویند بشیرازی
راقوته و نیکوترین آن بستانی تازه بود و نیکوترین خشک وی آن بود که در سایه
خشک کرده باشند و طبیعت وی معتدل بود در اول و مسخن و قابض بود و وی لطیفترین بقول بود
و دیسقوریدوس گوید عصاره وی چون با سرکه بیاشامند قطع نفث دم بکند و کرم دراز را
بکشد و محرک شهوه جماع بود و چون با آب انار ترش دو شاخ یا سه شاخ بیاشامند فواق
و غثی و هیضه ساکن کند و اگر با سویق ضماد کنند بر دبیلات بگدازد و اگر بر پیشانی نهند
با پست جو صداع را زایل کند و اگر بر پستانی که شیر در وی بسته بود ضماد کنند ورم آن ساکن
کند و چون با نمک ضماد کنند بر گزیدگی سگ دیوانه مفید بود و چون زن کود بر گیرد پیش از مجامعت
منع آبستنی بکند و اگر دو شاخ از وی در شیر مالند و رها کنند شیر را نگاه دارد از خرابی و وی
بغایت معده را نیکو بود و شریف گوید چون بخایند درد دندان را نافع بود و چون بر موضع
گزیدن عقرب نهند مفید بود و چون سعوط کنند صاحب خنازیر که ظاهر بود بر گردن وی نوبت
هر نوبتی دانگی از عصاره وی با روغن بغایت کمال مفید بود و صاحب بواسیر را عظیم نیکو بود و رق

وی ضماد کردن و درد معده را زایل کند و قوة وی بدهد و اشتها بیاورد و مسخن معده بود و قطع
قی بکند که از بلغم و خون و ضعف فم معده و چون با قدری عود یا مصطکی بخایند فواق و خفقان را
زایل کند و مقوی دل بود و مفرح و یرقان را نافع بود و بسیار خوردن وی حکه در حلق پیدا
کند و گویند مولد ریاح بود و مضر بود بسپل و مصلح وی کرفس بود و گویند بدل وی بود نه جوبی
بود **نعام** بپارسی اشترمرغ گویند و جالینوس گوید گوشت بط و نعام کثیر الفضول
و عسر الهضم بود و رازی گوید گوشت وی غلیظ بود بغایت باید که اصلاح آن مانند اصلاح
گوشت بط بود و ابن رضوان گوید سه وی چون بگیرند در اول تابستان و آخر بهار و در هر موضع
که بنهند مار و افعی بگریزد و چون بوی وی بشنوند غشی آورد و مجرب بود و گویند پیه وی محلل
اورام جاسیه بلغمی بود و محللی قوی و بر گزیدن عقرب ضماد کردن و اشامیدن نافع بود و درد ها
که از سردی بود سود دهد **نفط** سیاه بود و سفید بود سده بگشاید و درد کهن
و مفاصل و لقوه و فالج و سفیدی که در چشم بود و دفع نزول آب و ربو و سرفه کهن را نافع بود
بود چون نیم مثقال از وی با آب گرم بیاشامند مغص را ساکن کند و بادها را بشکند و سردی
مثانه را سود دهد و بچه مرده و مشیمه را بیرون آورد و بر گزیدگیها طلا کردن نافع بود و کرم
دراز و حب القرع را بکشد و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی سرکه و کثیرا بود و بدل نفط سیاه
قطران بود **نقد** عصفر است و گفته شد **نلک** شجر زعرور است و گفته شد **نمام**
الملک خوانند و نمام گویند و آن سیسنبر است و نیکوترین وی آن بود که سبز تیز بوی و طبیعت
وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و شیخ الرئیس گوید دفع عفونات بکند و شش بکشد
و در مهاسر درد و فلغمونی سخت صلب و کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد و بچه مرده و
سنگ بریزاند و گویند چون با سرکه بپزند و با روغن گل بیامیزند و بر سر طلا کنند نسیان و صداع
و اختلاط ذهن را نافع بود و چون با شراب بیاشامند فواق که از امتلا بود زایل گرداند و همچنین
وی بر گزیدن زنبور ضماد کردن با یک مثقال سکنجبین اشامیدن بغایت نافع بود و بوییدن وی صداع

سرد

سرد را نافع بود و محلل فضلات بلغمی بود از دماغ و بدل آن بادروج بود **نمل** بپارسی
مور گویند شریف گوید از قول بنادوق که مور بزرگ که در گورستان بود چون سحق کنند و بر برص
لطوخ کنند بعد از آن که بتقشیه کرده باشند زود زایل کند و چون صد عدد از وی بگیرند و در بنج
روغن زنبق اندازند و غرق کنند و سه هفته رها کنند بعد از آن در قضیب بمالند نعوظ آورد و
اعصاب قضیب را قوة دهد و چون سحق کنند با آب و بر شیب نعل طلا کنند بعد از آنکه موی
بر کشیده باشند دیگر نروید و اگر بروید ضعیف بود و چون مکرر کنند دیگر نروید **نمر**
بپارسی پلنگ گویند ارسطوطالیس گوید خون وی بر کلف مالند و رها کنند تا خشک گردد زایل
کند و مغز وی چون بگدازند بروغن زنبق و بخود بر گیرند درد رحم را نافع بود و پیه وی گرم
و خشک بود چون بران دخان کنند فالج را نافع بود و هیچ معالجه نیکوتر از این نبود در این
زحمت و جاحظ گوید اگر آدمی سه گفتار در اعضاء خود بمالند و بد خیزد و زهره وی سم قاتل
بود و گفته شد دنزوک نیز در صفت بر و گفته شد **نمیسقن** کرسنه است و گفته شد
نوراس نوعی از قثاء بزرگست و انرا شجر العبد خوانند و مسواک العباس و مسواک
المسیح گویند و صفت آن گفته شد در قاف **نوره** کلس است بشیرازی
اهک خوانند و نیکوترین آن سفید است و آب ندیده وی بغایت گرم بود و ملطف
و محرق بود و آب رسیده وی چون دو روز یا سه روز بود بگذرد نه محرق بود
بلکه مسخن بود و مغسول معتدل بود و خشک و نوره بر هر موضعی که خون روانه بود چون
بران نهند قطع خون بکند و وی مضر بود بتخفیف خون در حمام طلا کنند و اول آن بود که
بعد از آن روغن بنفشه و گلاب و ثفل عصفر و تخم خربزه و آرد برنج و گلاب طلا کنند
و اگر اعضا بسوزاند و دانه بیرون کند بس روغن گل و آب عدس و سرکه و گلاب
طلا کنند نافع بود و خوردن وی کشنده بود علامت خوردن وی آن بود که دهن
جوشش و درد معده و سوزش آن و عسر البول و مغص و اسهال خون بسبب قرحه امعا پیدا

کند و نوره با بول بیرون آید سردی اعضا و حشی احداث کند و خفقان و مداوای وی
بقی کند باب گرم و روغن بس شیر تازه و روغن گل و جلاب و اشباه چوب از مرغ بروغن
بادام و لعابات نافع بود **نوشادر** معدنی بود و عملی باشد و ابن تلمید گوید
نیکوترین آن طبعی خراسانی صافی بود مانند بلور و غافقی گوید گرم و خشک بود در آخر سیوم
ملطف و مذیب بود سفیدی چشم را نافع بود و ملازه افتاده را محکم گرداند چون در حلق
دمند با ادویه دیگر و خناق بلغمی را سودمند بود و ملطف حواس بود و چون در آب حل
کند و در خانه بنفشانند مار انجا یکه نگردد و اگر در سوراخ ایشان ریزند بمیرند و چون
سحق کنند باب سداب و بیاشامند علق که در حلق چفسیده بود بکشد و شریف گوید
چون بروغن بپرورند و بر جوب سودا دیمالند در حمام زایل کند و چون بخایند نوشادر
و در دهان افعی اندازند بکشد زود و چون روغن گل بیامیزند و بر برص مالند بعد از
تنقیه برص را زایل کند خاصه چون بدان ادمان کنند و رازی گوید بدل وی بوزن وی شب
و بوزن آن بوره و بوزن آن نمک اندرانی بود **نوی التمر** پارسی استخوان خرما
گویند گرم و خشک بود و در وی قبضی و جلایی بود و چون بسوزند ریشهاء بد را نافع بود و اگر
سوخته وی غسل کنند و سحق کنند و بمیل بر مژه چشم کنند موی برویاند و چون در حشو
ریش چشم را نافع بود و اگر خلط کنند با سنبل الطیب نیکوتر بود در مژه رویانیدن
و طبیخ وی سنگ بیرون آورد **نوی الاهلیلج الکابلی** استخوان
هلیله کابلی نیکوتر آن بود که بزرگ بود و آن سرد و خشک بود در دوم [illegible]
را سودمند بود و مقدار ما خود از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح
وی شراب بود **نوج** لبلاب است و گفته شد **نهق** صاحب منهاج گوید
جرجیر الما است و صاحب جامع گوید جرجیر البر است و هر دو گفته **نهشل**
بری است و گفته شد **نیلوفر** لینوفر نیز گویند و بپارسی کرنب الماء و بیونانی نیمفا گویند
وحب

و حب وی را حب العروس خوانند و گویند خلافت و نیکوترین نیلوفر بغدادی بود که گل وی
آسمانگون بود و طبیعت آن سرد و تر است در دوم و سردی وی زیاده بود از سردی بنفشه
و گویند سردی وی در سیوم بود و بیخ وی با آب برص کنند نافع بود و نیلوفر ورمهای گرم
را نافع بود و گل وی منوم بود و صداع گرم را سودمند و منع احتلام بکند و شهوه باه بشکند و چون
یک درم از وی با شراب خشخاش بیاشامند منی ببندد بخاصیتی که در وی است و بیخ وی و تخم وی درد مثانه
را نافع بود ضماد کردن و تخم وی نزف را سود دارد و چون در آب بجوشانند و بر سر ریزند حرارة
ساکن کند و نیلوفر جان مضر بود بمعده که بنفشه با خطمی سفید و اصل نیلوفر هندی حکم بروح
داشته باشد و نیلوفر از ادویه قلبی بود وقتی که تعدیل آن بزعفران و دارچینی کنند **نیلج**
عصاره نیل است **نیمفا** نیلوفر است و گفته شد **نیسوق** ادرکان
و گفته شد **نیل** حشیشی است عصاره وی را نیلج خوانند و شجره وی را عظلم خوانند و نیکوترین
ورق وی سبز بود که بسرخی مایل بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند
سرد است در اول و گویند سرد است باعتدال و متوسط بود میان تری و خشکی و قابض بود
منع نفث دم بکند و کلف و بهق را زایل کند و داء الثعلب و سوختگی آتش را مفید بود و جراحات
بد که در اعضاء صلب بود و ریشها عفن را سود دارد و سرفه سخت کودکان را که قی کنند مفید
بود و عصاره وی نیز همچنین و اسحاق گوید مستسقی چون بیاشامد سود دهد با فلوس خیار شنبر و اگر
عصاره وی بسرکه حل کنند و بر ریش سر مالند نافع بود و اگر ادمان کنند بر خنازیر منفجر ضماد
کردن باقی صلابت آن بگدازد و نیکو گرداند و اسحق بن عمران گوید بدل نیلج بوزن آن
آرد جو و دو دانگ وزن آن مامیثا بود

باب الواو

واحد بلغت اهل مصر لبلاب است و گفته شد **وبر**
فرو است و گفته شد در فا **وبر الارنب** پشم خرگوش چون بر شریان دریده
نهند با صبر و دقاق کندر و سفید تخم مرغ منع خون رفتن بکند **وبر اللقاح** پشم شتر

سوخته چون سحق کند و در بینی دمند خون باز دارد **وج** عود الوج خوانند بیونانی
اقورون و بپارسی اگر خوانند و قوه وی نزدیک باییسا بود و زراوند و نیکوترین وی فربه سپید
خوشبوی برگزیده بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول درجه دوم و گویند در سیوم و لون را
صافی کند و مجفف رطوبات مفاصل بود و باه را زیاده کند و گرانی زبان را سود دهد و برص و تشنج
و درد پهلو و سینه و جگر و صلابت سپرز و مغص و فتق را مفید بود و بول و حیض براند و
گزندگی جانوران را سود دهد و سفیدی چشم را زایل کند و تاریکی که از رطوبت بود و اسحق گوید
صفرا و بلغم را سود دهد و شربتی از وی یک درم بود و گویند مضر بود بسر و اصلاح
وی بتخم رازیانه کنند و گویند بفو روس گوید در شکستن بادها و تقویت جگر بدل بوزن آن
کمون کرمانی و دو دانگ وزن آن ریوند صینی و اسحق بن عمران گوید بدل آن بوزن آن کمون
و دو دانگ آن زراوند **وخشیزق** درمی خراسانی بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود کرم و حب القرع برون آورد و شربتی از وی یک مثقال بود و بدل وی شیح ارمنی
بود **ودع** بپارسی گجک خوانند و بزرگ وی سفید مهره و کوچک وی شیرازی
گوش ماهی خوانند و آن نوعی از حلزون است و حلزون شنج بود و وی پهن و پیچیده بود
و ودع دراز و پیچیده بود و در قوه مانند صدف بود و خاصیت مانند شنج **ودح**
زوفا رطب است و گفته شد **ورل** شیخ الرئیس گوید بشکل وزغ و سام ابرص
بود و ذنب وی دراز بود و سر وی کوچک بود و وی غیر سوسمار است و مخالف وی در
شکل سر و بدن و گوشت وی بغایت گرم بود و سمین بود و گوشت و پیه وی خاصه چون طلا
کنند و در وی قوه جاذبه بود و جذب سلی و شوک بکند و سرگین وی مانند سوسمار سعیدی
چشم زایل کند و موی بر داء الثعلب برویاند و سرگین ورل کلف و وضح و قوبا را نافع بود و
شریف گوید چون بکشند و مجفف با خون در دیگ اندازند و با روغن بپزند تا مهرا شود
وجهت فی ظ که در سر کودکان بود و هیچ معالجه نیکوتر ازین نبود و رازی گوید پیه وی چون در
قضیب

قضیب مالند مالید فی بغایت قضیب را بزرگ گرداند و بدل پیه وی پیه سقنقور بود
ورل مائی سقنقور است و گفته شد **ورد الجالوز** کرمه البیضا است و گفته
شد **ورد طوری** سطاخیس است و گفته شد **ورس** نباتی یمنی
بود و نبات وی مانند نبات کنجد بود و گویند یک سال بکارند ده سال باقی بود و ثمر
بدهد و نیکوترین وی آن بود که تازه و سرخ رنگ بود که بزردی زند مانند عصفر و بشکل
گل بابونه بود خرد و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و قابض و لطیف بود کلف و نمش
را نافع بود طلا کردن و چون بیاشامند وضح را سودمند بود و سنگ بریزاند و درد
گرده و مثانه سرد را مفید بود و مقدار شربت از وی یک درم بود و اسحق گوید مضر است
بشش و مصلح وی عسل بود و گویند جامه که بوی رنگ کرده باشند مقوی باه بود پوشیدن
آن **ورد** جل خوانند بپارسی گل گویند و سهر نوری و زهری کم بود انرا ورد خوانند
و گل سرخ را حوجم خوانند و گل سفید و تبره خوانند و نیکوترین آن تازه فارسی بود که هنوز
تمام نشکفته باشد و رایحه وی قوی بود و بغایت سرخ بود و طبیعت آن مسیح بن الحکم گوید سرد
بود در اول و خشک بود در اول درجه دوم و گویند سیوم و متوسط بود در غلظ و لطافت
و تکثیف وی اقوی بود از قبض وی و مقوی اعضاء باطن بود و لثه و اسنان و مصلح نتن عرق
بود در حمام چون بکوبد و بمالند و قطع ثالیل بکند چون سحق کرده استعمال کنند و سیح بن رازی و بغل
را نافع بود و گوشت در ریشهاء عمیق برویاند و صداع را ساکن کند و اقماع وی نفث دم
را نافع بود و وی معده و جگر را نافع بود و سده که در جگر بود از حرارت بگشاید حلق را
نیکو بود چون با عسل بپزند و بدان غرغره کنند و مسکن وجع مقعد بود و بر مرغ طلا
کردن و بطبیخ وی حقنه کردن قرحه امعا را نافع بود و تر وی مسهل بود ده درم از وی در مجلس
براند و سه درم از وی حراره تب بعد را نافع بود و خشک وی نه مسهل بود و چون با عسل
بپزند و بر معده ضماد کنند قرحه انرا نافع بود و چون در رگها نگاه دارند سوس و قلاع را زایل

کند خاصه چون با عدس و کافور بود و بوییدن تازه وی صداع گرم را ساکن کند و قوة دل
و دماغ بدهد و در بعضی مردمان زکام آورد و در بعضی ماشرا و مصلح بوییدن وی کافور بود
و چون بر روی وی خسبند قطع شهوه باه بکند و دفع مضره وی لحب النیل کند و شیخ الرئیس
گوید جوهر وی مرکب بود از گرم و سرد مانند مورد و سردی وی در دوم بود و گرمی در اول
و در وی تلیین بود و یبوست بود و بعطر ملایم جوهر روح بود و غشی و خفقان گرم را مفید
بود چون آب وی اندک اندک تجرع کند ورد الحمار ورد النغار خوانند
و ابن ماسویه گوید آن گلیست که اندرون وی سرخ بود و بیرون زرد و طبیعت وی
سرد و خشک بود و بشیرازی انرا گل قحبه خوانند و دوروئی خوانند و رازی گوید بهار است
ورد منتن گلیست بدبوی بلون مانند گل سرخ و انرا القون خوانند
و طبیعت وی گرم و خشک بود و بیخ وی محرق بود مانند عاقرقرحا ورد الحمیر نوعی
از عود الصلیب که اندا ذکر و گفته شد ورد البزوانیه گل خطمی است
و ورد زوانی خوانند و گفته شد ورد فرا شقایق النعمان است
و گفته شد ورد الحب لبیلج است و گفته شد ورد صینی
نسرین است و گفته شد فرسان بپارسی مرغ الهی خوانند بوشت
لوی شکم ببندد و دشوار هضم شود و باید که بسرکه بپزند ورق الخوخ
برگ شفتالو چون بریدن طلا کنند بوی نوره بکند و اگر آب آن در گوش چکانند
کرم گوش بکشد و چون بر ناف ضماد کنند کرم بکشد ورق الطرفا
ورق گز یابس و قابض بود چون بپزند و بر سپرز نهند یا آب آن بر وی ریزند
نافع بود و مقوی لثه مسترخی باشد ورق الدلب برگ چنار
نیکوتر آن بود که تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و در ورمهای گرم که در زانو بود
نافع بود ضماد کردن و چون بکوبند نیکو و بر ریشهای تر افشانند خشک گرداند و
سوختگی

۲۲۶
و سوختگی آتش را نافع بود و وی بد بود حلق و بینی و چشم و گوش را و از خواص وی آنست
که خفاش از وی بمیرد ورق الغرب برگ ورل چون بکوبند و بر جراحت
باشند گوشت برویاند و آب وی چون بیاشامند کسی که علق خورده باشد مفید بود
و از حلق بیرون آید ورق الکرم برگ رز چون نیکو بکوبند و ضماد
کند صداعی که از گرمی بود ساکن کند و ضماد کردن با راملک بر تهیگاه قطع اسهال
بکند و خاییدن وی مقوی لثه مسترخی ورق السرو
نیکوترین آن بود که از سرو کهن گیرند و طبیعت وی معتدل بود در وسط گرمی و سردی
و گویند گرم و خشک بود و قابض محکم بی لذع ورق الاجاص ورق
برگ آلوی سیاه چون با شراب بپزند و بدان غرغره کنند قطع سیلان مواد از لثه بکند
ورق العلیق صفت آن در علیق گفته شد ورق البلوط
سرد و قابض بود و اندک تخفیف داشته باشد چون بکوبند و بر
جراحت باشند گوشت برویاند و بحال صحت آورد و در ریشهای دشوار باصلاح آورد
ورق الزیتون معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و چون بسوزند
قایم مقام توتیا بود در داروهای چشم و چون با سرکه بپزند درد دندان را نافع بود
و اگر تخته وی چون در دهان نگاه دارند قلاع را زایل کند و ورق زیتون بری چون بر داحس
طلا کنند سودمند بود و چون با آب غوره بپزند چندانک مانند عسل گردد و بر دندان
خورده طلا کنند سودمند بود و قلع کند ورق شوکة المغربه
برگ درخت مغیلان است و در صفت وی گفته شد ورق السمسم برگ کنجد
سرد و تر بود و چون بکوبند و موی را بدان بشویند دراز و نرم گرداند و خشکی وی
زایل کند ورق الکبر منفعت آن در صفت کبر گفته شد ورق
الحنظل صفت وی در حنظل گفته شد ورق السورنجان

در صفت شنبلید گفته شد ورق الاترج در صفت اترج گفته شد
ورق التوت در صفت توت گفته شد ورق
الجوز مجفف بود در وی قبض بود و چون بخایند و بر ریش نهند سود دهد و سودمند
بود جهت شراب که در دهن بود ورق الزیتون
الهندی طالیسفر است و گفته شد ورق الغار
صفت آن در عین گفته شد ورق النبق برگ کنار معتدل و مجفف و قابض
و لطیف بود و مقوی شعر بود و منضج اورام و در وی تحلیل بود ورق
شجرة البق در صفت در دار گفته شد ورق المصطکی
در صفت مصطکی گفته شد ورق حبة الخضرا در حبة الخضرا
گفته شد ورق السوسن معتدل بود در گرمی و سردی
و خشک بود در اول و مجفف قرحها و بثرها بود چون بکوبند و بران بپاشند بی آنک بگزد
ورق سوسن سفید صلابت رحم را نافع بود ورق الخلاف
برگ بید در وی مرارة و اندک قبضی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود عصارهٔ
وی درد سپرز و صلابت آن و سدهٔ آنرا نافع بود و مسهل صفرا محترق و سودا
و بلغم بود و ناقص صرع و گزیدن عقرب را نافع بود چون بیاشامند از وی تا یک درم
بشراب و چون ضماد کنند از بیرون هم سودمند بود و وی بول براند با سکنجبین و اختناق
رحم را نافع بود و مفاصل و نقرس را و دو بهار کشنده ورق المازریون
در مازریون گفته شد صفت وی و استعمال کردن وی ورق المرسو
سرمق است و گفته شد ورق العلیق گل سه گل سرد و خشک
و قابض و مجفف اختلاف دم را نافع بود و نفث آن در رب ضعف معده
ورق اللوز بهار بادام سرد بود و مقوی دل و دماغ ورق
السفرجل

السفرجل هم سرد بود و مقوی دل و دماغ ورد التفاح سرد بود
و مقوی دل و دماغ ورد الکمثری طبیعت و منفعت بهار بادام و سیب و به و امرود
مانند یکدیگر بود ورد الخیری در خیری گفته شد صفت و انواع آن ورد
الباقلا گل باقلا سرد و تر بود و مسکن حرارة دماغ بود چون خرد کنند در هاون
رصاصی و در آفتاب نهند خضابی نیکو بود و موی را سیاه کرداند بغایت ورد
الخشخاش سرد و تر بود و مسکن خشکی بود که در دماغ حادث شود چون بر
ضماد کنند سهر را نافع بود و منوم و مسکن صداع گرم بود وزغه نوعی از سالامندرا
است و اگر در شراب افتد و بمیرد آن شراب قاتل بود و گویند وزغه حربا است بتحقیق و گفته
شد صفت و مداوای آن وسنج نباتیست کوهی که در سنگ روید در بهار
و عی لیمو کنند مولف گوید بشیرازی آنرا لیمو دارو خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود
وسمه ورق نیل است و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و در وی
قبض و جلا بود موی را خضاب کند خاصه چون با حنا بود خضابی نیکو آسان باشد چرک گوش
چون بردارد طلا کنند نافع بود و بر شقاق لب طلا کردن سودمند بود و بر گزیدگی افعی بغایت
کمال نافع بود و چون نیشکافند و چند نوبت بران نهند وسخ کوایر
النحل ابن سمجون گوید عکبر است و گفته شد و صاحب جامع گوید خطا است و مولف
گوید بتحقیق آنرا موم میانی نحلی گویند و بریان نمک دران آنرا برموم خوانند و دیسقوریدوس
صفت وی گفته که آن علکی خوشبوی بود مانند میعه و آن بتحقیق موم مانی نحلی است و صنعت
در صفت علکه گفته شد و صفت عکبر نیز گفته شد و طبیعت وسخ الکوار گرم بود در دوم
نزدیک بسوم و جذب بلیغ کند از بهر آنک جوهر وی لطیف بود و اگر بخور کنند سرفهٔ
کهن را نافع بود و چون بر قوبا نهند زایل کند و مولف گوید در دفع خوف و کرم و افتادن
از جای همان عمل موم مانی میکند و بمرات امتحان رفته وشج اشق است و گفته شد

وشق فروی گرم و خشک بود و سخنی قوی باشد و در وی اعانت باه بود
و محرک جماع کرده و پشت را نیکو گرداند و محروری مزاج را مضر بود و ادمان پوشیدن وی ایمن
گرداند از بواسیر **وقد** باذنجان است و گفته شد **وقل** مقل خشک است و در صفت
مقل گفته شد **ولع** جلال است و گفته شد **وبن** انگور سیاه است و صفت
انگور در باب عین در عنب گفته شد **وثیر** گل سفید است و در در گفته شد و طبیعت
آن سرد و تر بود در دوم

باب الهاء

هال قاقله صغار است و گفته شد **هالوک** گویند جعفیل است و گویند بتحقیق تراب
الهالک است و گفته شد **هبید** حب حنظل است و گفته شد در صفت حنظل
هدبد حمار قبان خوانند و عیر قبان است و آن جانوریست کوچک بسیار
پای که در شیب خمها آب بسیار بود و چون با شراب بیاشامند عسر البول را و یرقان را
نافع بود و چون بدان تخنک کنند بعسل با طلا کنند بر مرض خناق را نافع بود و چون سحق کنند
و در پوست انار کنند و با روغن گل گرم کنند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و
والمهوسف گوید اگر در خرقه ببندند و بر صاحب تب بندند زایل کند **هدهد** بپارسی مرغ
سلیمان گویند غافقی گوید گوشت وی چون بپزند با آب و شبث و صاحب قولنج گوشت
وی بخورد و آب آن بیاشامد نافع بود و در خواص آورده اند که چشم وی بر کسی بندند که نسیان
بر وی غالب بود دفع آن بکند و اگر نه ببندند بر کسی که از رنج جذام نترسد مادام که آن با وی بود
ایمن باشد و اگر بخور کرده باشد موافق بود و اگر پر وی بخور کنند در خانه فرزندگان نگریزند
و اگر آدمی با خود دارد و برابر خصم رود بر وی ظفر یابد و حاجات وی گزارده شود
و خون وی در سفیدی چشم چکانند زایل کند و اگر مغز وی بخور کنند در برج کبوتر هیچ مودی در گرد
آن نگردد و اگر هدهد را کشته همچنان درست بر در خانه بیاویزند که در خانه بود از چشم بد
ایمن بود و اگر معاء هدهد خشک کنند و سحق کنند با سوسن و روغن کنجد بیامیزند و بعد از آنک
ساعت

ساعت بفشارند و بر موی مالند سیاه و جعد گرداند و اگر لحیه شیب وی با خود در
نگاه دارند مردمان وی را دوست دارند و اگر بال وی بر دیگی مور بخور کنند بگریزند باذن الله تعالی
و دل وی چون بکوبند و خشک کنند قوة باه بدهد و لحیه شیب و زبان و در اریترین
بری که در بال وی بود در پوست بندند و مرد بر ران راست بندد چون خواهد که مجامعت کند
قوة دهد **هرنوه** قرنوه خوانند و آن ثمر درخت عود است و بمقدار فلفلی بود اندکی
کوچکتر و بزردی مایل بود و از وی بوی عود آید و طبیعت وی معتدل بود و گویند گرم و تر
بود صاحب منهاج گوید مقوی معده و هضم بود و طبخ وی بول براند و سنگ بریزاند و اسحق
بن عمران گوید درد حلق را نافع بود و شکم براند و بدل وی بوزن وی قاقلهٔ صغار بود
هرد عروق الصفر است و گفته شد **هرقلوس** بقلة الیهودیه گویند و آن
از هندبا بری است و بعضی گویند نوعی از اسفاناخ است و بقلة یهودیه شریف گوید در صفت
است و آنچه محقق است آنرا هرقلو خوانند و بپارسی ترهٔ تیزی و آن از انواع کاشنی بری
بود و در هندبا گفته شد **هرفلیون** نمام است گفته شد **هرطمان**
قرطمان گویند و آن حبی است میان گندم و جو و طبیعت وی معتدل بود میان گرمی و سردی
و میل تیزی داشته باشد و گویند سرد بود و گویند بغایت گرم بود و خشک بود و مجفف
بود بغیر لدغ و در وی قبض و تحلیل باشد **هزارجشان** و مهرافشان نیز
گویند و معنی آن بپارسی هزار گز بود و بسریانی فاشرا گویند و گفته شد **هزار
اسفند** حرمل است و گفته شد **هشت دهان** عود هندی
است و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم خاصیت نقرس عظیم را سودمند بود و بدل
وی فنطوریون باریک بود **هفت برج** مازریون است و گفته
شد **هلیون** بطیخ است و گفته شد **هلقیقا** هندبا است
و گفته شود **هلهون** خلیو است و آن سلق جبلی است و در صفت حماص

وگفته شد **هلیانث** بهتج است وگفته شد **هلیون** بپارسی مارچوبه
گویند و مارکیا گویند و اهل مغرب و اندلس اسفراج خوانند نیکوترین آن بستانی بود و ناز
وطبیعت وی گرم وتر بود وگویند معتدل بود وگویی گرم بود و ورق آن مانند ورق رازیانه
بود و صفت تخم وی گفته شد و وی مفتح سدهٔ احشا و محلل آن بود وطبیخ وی عرق النسا
و یرقان و درد معا را نافع بود و چون طبیخ وی مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و تخم وی همین
عمل کند وگویند وی شکم ببندد وگویند سودمند بود قولنج بلغمی و ریحی و عسر البول را نافع بود
و باه را زیاده کند و دشواری زادن را سود دهد و سنگ گرده و مثانه بود سخنی معتدل
و تقطیر البول که از برودت بود سود دهد و درد پشت و ورک کهن شده را نافع بود و درد سینه
و شش را نیکو بود و طبیخ وی چون سنگ بیاشامد بکشد وگویند چون سرو بیخ وی را بکشند پاره
کنند و در شیب خاک کنند هلیون در انجا بروید و آب وی و تخم وی سنگ گرده و مثانه
بریزاند چون با عسل و قدری روغن بلسان بیاشامند و وی معده را مضر بود و اولی
آن بود که بجوشانند و بعد ازان با گوشت بپزند و زیت اضافت کنند و طبری
گوید اگر بیخ وی خشک بر دندان نهند قلع کند بی وجع و فلاحه گوید اگر بیخ وی سحق کنند و بر
دندان نهند اگر فاسد شده باشد قلع کند و اگر دردمند بود درد ساکن کند و مجهول گوید
طبیخ اصل وی باه را زیاده کند و بدل آن جنجل بود **هنگ** بزبان هندی حلتیت
است وگفته شد **هندبا** بپارسی کاسنی خوانند بری بود و بستانی بود
و بری بیونانی نقولس و قنچوریون گویند و ورق وی پهن تر از بستانی بود و بعده
نیکوتر بود و بستانی را بیونانی اندیقیا خوانند و آن دو نوع بود یک نوع ورق وی
پهن بود نزدیک بکاهو و یک نوع ورق وی باریک بود و در طعم وی تلخی بود و نیکوتر
آن بستانی تر شیرین بود و فاضلتر آن شامی بود و انرا انطونیا خوانند
و طبیعت آن سرد بود در آخر درجهٔ اول و گویند سرد و خشک بود در اول و گویند خشکی
وی

وی در دوم بود و بری را طرخشقون خوانند و بپارسی تلخ درازی گوید اقوی بود از
بستانی در جمیع افعال عصارهٔ وی استسقا را مفید بود و سدهٔ جگر بگشاید و دفع
سموم بکند و چون بیاشامند خاصه عقرب و زنبور و مار و نیز بیخ را زایل کند و گزندگی
عقرب ضماد کردن مفید بود و چون آب وی با زیت بیامیزند و بیاشامند با درد سرا و دوبهاء
بود و مقوی قلب بود چون بیاشامند و بین وی سفیدی چشم زایل کند و هندبای بستانی برودت
در وی بیشتر بود که در بری و مقوی معده بود و سدهٔ جگر بگشاید و سپرز و حرارهٔ خون و صفرا
بنشاند و چون وی را بگیرند و بجوشانند و کف از وی بگیرند و با سکنجبین بیاشامند
سده بگشاید و رطوبات عفن را پاک گرداند و تبهای دراز را سودمند بود و کاشنی کهموس
نیکو بدهد و وی فاضلتر از کاهو بود تفتیح سده و در باب بستان تلخی وی زیاده گردد بسبب کار
بستن کی میل بحرارت دارد شسته باشد نزدیک باعتدال و ضماد کردن خفقان را سود دهد چون با آرد
جو ضماد کردن دهند با ساکن غثیان و هیجان صفرا و حرارت معده بود و شکم ببندد و تب
ربع را نافع بود چون با آب کاسنی خیار چنبر حل کنند و بدان غرغره کنند ورم حلق را سودمند
بود و ساکن غشی و هیجان صفرا بود و گزندگی عقرب و مجموع گزندگان و زنبور و مار و سام
ابرص ضماد کردن با سویق مفید بود و مهندبا بطی الهضم بود و مصلح وی رشاد بود و نوعی
از کاسنی بری هست که انرا خندریل خوانند و گفته شد و کاسنی شامی که انرا انطونیا
خوانند معتدل ترین کاسنیها بود و کهموس وی نیکوتر بود و مسیح گوید وی میان
کاسنی و کاهو بود و طبری گوید لطیفتر از کاهو بود و چون ورق وی بکوبند و بر ورم گرم
نهند بکداز و سرد گند و آب وی با آب رازیانه تر یرقان را مفید بود و بیخ وی از تخم
وی بقوة تر بود و پوست بیخ وی مستعمل بود **هوم المجوس** مرانیست
وگفته شد و آن درختی است که در حوالی فارس روید مانند درخت یاسمین مجوس در وقت
زمزمه استعمال میکنند و شکوفهٔ آن بمسکطرامشیع ماند **هیوفاریقون**

میوه فاریقون خوانند و او فاریقون و اندوسامن نیز گویند و توریون هم خوانند و آن داوی
رومی است و آن قضبانی و زهری و حبی است سرخ رنگ برنگ سماق بغدادی سرخ اگرچه صاحب
منهاج آورده که سرخی کمتر از سرخی سماق بود و سهوا آورده که حب البلسان است و سهو کرده
و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در آخر آن ملطف و محلل اورام بود و ورق آن
سوختگی آتش را مفید بود و چون بپزند و با شراب بیاشامند چهل روز بپای عرق النسا
نافع بود و حیض و بول براند و گزاز را سودمند بود و ثمر وی مسهل مره بود و حبه بند از
و آب ورق وی چون بیاشامند نقرس را عظیم مفید بود و دیسقوریدس گوید بدل وی بوزن
بوزن وی تخم اذخر بود و نیم وزن وی بیخ کبر **هوجره** هو مفسید اس نیز گویند
و آن عصی الراعی است و گفته شد **هوفسطیداس** صاحب منهاج گوید عصاره
وی لحیة التیس است و گفته شد **هیل بوا** هیل بوا است و آن قاقله کوچک بود
و گفته شد **هیشر** کنگر بری است و درازی قد آن یک گز زیاده تر بود و میانه آن تهی بود
و شکوفه وی بهن بود بلون بنفش و با آخر سفید بود و میان آن شکوفه مانند پنبه
شود و اگر از آن پنبه در گوش کسی رود کری آرد **هیل** هال است و گفته شد **هیرون**
قصب است و گفته شد **هیزارما** نعنع است و گفته شد **باب**
الیاء یاسمون یاسمین است و سجلاط نیز گویند و شیرازی گل یاسم
خوانند و آن سفید بود و زرد بود و گویند ازرق نیز بود و عیسی بن ماسویه گوید دو نوعست
زرد و سفید بقوه تر بود در حرارت و یبوست و خوشبوئی تر بود و مسیح بن الحکم گوید طبیعت
وی گرم و خشک بود در آخر درجه دوم و اول سیوم ملطف رطوبات بود و کلف زایل
کند و صداع بلغمی را مفید بود و بوییدن وی و ریاح غلیظ که در دماغ بود تحلیل دهد و مقوی دماغ
بود و اصحاب لقوه و فالج را نافع بود و مفتح سده بود و عرق النسا را نافع بود و نوع زرد
وی محلل و مسخن هر عضوی سرد بود و مزکوم را نافع بود و مخموری مزاج را صداع آورد و مصلح
وی

وی روغن گل و سرکه بود و دیسقوریدوس گوید کرم که در روده بود و حب القرع و حیات بیرون
آورد و چون سحق کنند خشک کرده و با عسل سرشته شوند و بیاشامند و شریف گوید چون یاسمین سفید بگیرند
و سحق کنند و از آب وی بیاشامند سه روز هر روز مقدار ده درم قطع نزف ارحام بکند و چون خشک کرده
سحق کنند و بر موی سیاه پاشند سفید گردانند **یاقوت** نیکوترین آن سرخ رمانی بود و
وسواس سوداوی و خفقان و ضعف دل را بیگانه نافع بود و چون از خود بیاویزند منع تموددم بکند
و وی بغایت مفرح بود تا بحدی که در دهان نگاه دارند تفریح بخشد **یبروح** دو نوعست یکی را بیخ
لفاح خوانند و دیگری را یبروح الصنم گویند و آن بیخ لفاح بری است و بصورت انسان ماند و آنرا یبروح
الصنم از بهر آن خوانند و مولف گوید در حدود گرمسیر شیراز نزدیک قلعه شهریاری می باشد و قد آن
از یک وجب کوتاه تر می باشد و دست و پای وا داشته باشد و بلون سفید بود و بعضی کبود و آنرا سگ میکند از زمین
و آنرا سگند خوانند و این معقول نیست و نیکوترین وی آن بود که فربه باشد و طبیعت وی سرد بود در
سیوم و خشک بود در اول سیوم مخدر و مسبت بود و گر برگ ورق وی بر برص مالند یک زایل کند
ی انک ریش کنند و بر ورمهاء صلب و بر سلعات و خنازیر طلا کردن و یبروح را چون بکوبند و بر مفاصل ضماد
کنند زایل کند و اگر کسی را احتیاج بود بقطع عضوی در شراب بیاشامد بیهوش شود و از خوردن وی همان عارض
شود که از خوردن افیون و وی مسبت و منوم بود و اگر در شراب کنند مستی زیاده آورد بغایت و بدترین
آن پوست بود و بوییدن ورق آنچه سفید بود و آنرا ساق نبود کر خوانند مسبت بود و مداوای وی قی
کنند با آب گرم و عسل و شبت و مصطکی و سعتر و مرزنجوش و سفند و شیر تازه آشامیدن و یبروح را در محبت خواص
بسیار بود و گویند اگر کسی با اسم شخصی که خواهد چون یبروح بر کنند هم در زمان هر عضو یبروح که بشکند از آن
شخص را همان عضو جدا کند و خیلی خواص دیگر دارد که غیر طبی است بدان سبب نیاوردیم **یتوع**
هر نباتی که وی را لبنی محرق مسهل مقطع بود آنرا یتوع خوانند مانند شبرم و عشر و لاغیه و مازریون و کلفیشا
و ماهودانه و غلغا و امثال آن و اصناف آن بسیار بود و همه بد باشد و اقوی از یتوعات لبن بود و بعد
از آن تخم و بعد از آن بیخ و بعد از آن ورق و طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم و آن بود که در دوم تا سیوم

واز خواص وی آنست که در برکه آب بندازند که ماهی در آن بود بر روی آب افتد و لبن وی منوم است و چون بیان لطوخ
کند خاصه در آفتاب وانچه بعد از ان بروید ضعیف بود واکر مکرر کنند دیکر نروید واکر بر دندان خورده بمالند قلع کند
و بواسیر را قلع کند و مسهل بلغم و اخلاط غلیظ بود و منفعت یتوع یک درباب یک گفته شد و گویند بدل آن در اسهال
بلغم وما یتنه نیم وزن آن سکبینج بود **یحصص** نوعی از کرفس کوهی است وانرا مشوقی خوانند وانواع کرفس گفته
شد در کاف و گویند فطراساليون است **يدره** سوس است و گفته شد **يديقه** حاما اقطی است
و گفته شد **يربوع** بپارسی موش دشتی گویند و گوشت وی غذا بسیار دهد و شکم براند **يراع**
قصب است بپارسی نی گویند و در قاف گفته شد **يرامع** هلیون است و گفته شد **يشب**
ختا است و گفته شد **يشف** یشب خوانند و در باب حا در صفت حجر الیشف گفته شد **يعقوب**
کبک نر است و گفته شد **يعضيد** هندبای است و گفته شد **يمصا** ریباس است و گفته
شد **يقطين** نزدیک عام کدو بود و لغت بهر درختی که ویرا ساق افراشته نبود مانند کدو و خربزه
و حنظل و خیار و امثال ان بود **يلنجوج** عود هندی است و گفته شد **يمام** سغنین است و گفته
ينبوت خرنوب نبطی است و صفت خرنوب نبطی و شامی گفته شد و طبیعت وی سرد و خشک بود
در سیوم و گویند خشکی وی در دوم بود و آن در صحراها و بن دیوار بستانها روید و ثمر وی مانند کرده
کوسفند کوچک تر بود و بلون سرخ بود که بسیار زند و در مصر حب الکلی خوانند و دانه وی و دانه خرنوب شامی
مانند یکدیکر بود و طبیخ وی مضمضه کردن درد دندان را نافع بود و در طبیخ وی نشستن مقوی سفل بود و وی
سودمند بود جهت سیلان حیض مفرط خوردن وی که جهت بکرفتن حیض و اسهال را نافع بود و بر ثالیل مالیدن
سخت زایل کند و خلط وی بد و ثقیل بود خاصه چون بسیار خورند و بشیرازی کور خوانند **ينتون**
ثافسیا است و گفته شد در ثا **ينبوع** بلغت اهل اندلس نخم است و گفته شد در الف
يبمه نباتیست که بشیرازی سنبل دارو خوانند و در جراحتها
استعمال کنند و در جمیعها تازه والله اعلم واحکم

تم الکتاب الشریف علی ید العبد الضعیف حسام الدین بن محمد صرغانی غفر الله له ولوالدیه الغفران علیهما الرحمة والغفران
فی وقت الضحی فی الیوم الرابع من شهر رجب المرجب من شهور سنه خمس [illegible]